ترجمه غررالحکم و دررالکلم - جلد اوّل

تألیف : محمد تمیمی آمدی

ترجمه : سید هاشم رسولی محلاتی

بسمه تعالی

پیشگفتار

بعد الحمد و الصلاة، چنین گوید بنده عاصی سید هاشم بن السید حسین الحسینی المحلاتی : این حقیر از حدود سی سال پیش که توفیق تألیف و جمع آوری روایات مختلف را در تألیفات خود پیدا کردم، پیوسته نیاز به کتاب نفیس غرر الحکم پیدا می‌کردم، و متأسفانه تنظیم کتاب به گونه‌ای بود که پیدا کردن حدیث در باره موضوعات مختلف اخلاقی و غیره بسیار دشوار بود، یعنی مؤلف عالیقدر و بزرگوار رضوان اللّه علیه آن را از روی حروف اول حدیث تنظیم کرده، و از این رو بسیار اتفاق می‌افتاد که برای یافتن یک حدیث در باره موضوعاتی چون حسد و تکبر و حرص، و یا در مدح ایثار و توکل و امثال آن مجبور می‌شدم تمامی کتاب را ورق بزنم، تا این که اوایل پیروزی انقلاب با خبر شدم که چاپ هفت جلدی کتاب با شرح محققانه مرحوم علّامه آقا جمال خوانساری (ره) و تصحیح و مقدمه استاد فقید سید جلال الدین محدث ارموی چاپ شده که پس از تهیه مجلدات مزبور متوجه شدم که تا حدودی این نقیصه را مرحوم محدث با تنظیم فهرستی به ترتیب موضوعات در جلد جداگانه‌ای که به صورت جلد هفتم کتاب در آمده بر طرف ساخته، و این حقیر در تألیفات بعدی خود مانند چهل حدیث و غیره از این فهرست استفاده بسیاری بردم،

فللّه درّه و علیه اجره.

ولی با این حال فهرست مزبور نیز خالی از نقص و ایراد نبود مانند این که :

1- در کلمات طولانی امام علیه السلام تنها به نقل قسمت اول آن اکتفا کرده و با

گذاردن چند نقطه و ذکر شماره جلد و صفحه اکتفا کرده و دنباله حدیث را نیاورده.

2- کلمات با حروف ریز و بدون اعراب نقل شده.

3- بسیاری از احادیث مربوطه از قلم افتاده و ذکر نشده و یا تکرار شده.

4- بسیاری از حدیثهایی که در بابهای فهرست ذکر شده، مربوط به آن باب نبوده و ذکر آنها در بابهای دیگر مناسب و یا لازم بوده که از این جهت غفلت شده.

5- بسیاری از بابها از قلم افتاده و حدیثهای آن بدون باب و عنوان ذکر شده و به هم ریختگی‌های دیگری که ما تلاش فراوانی در رفع آنها کردیم.

و البته فهرست مزبور چون به دست شاگردان آن مرحوم تنظیم شده است این گونه اشکالات و نقصها چندان دور از انتظار نبوده، گذشته از این که در تنظیم فهرست بیش از این هم که روایات را بصورت اجمالی و بدون اعراب نقل کنند انتظاری نمی‌رفت.

و اما شرح و ترجمه مرحوم علامه بزرگوار آقا جمال خوانساری قدّس سرّه با این که بسیار علمی و محققانه نوشته شده و حکایت از تبحّر و احاطه وسیع این عالم جلیل القدر به علوم و معارف عالیه اسلامی دارد، و نسبت به ترجمه‌ها و شرحهای دیگری که بر آن نگاشته‌اند جامع‌تر و کامل‌تر و شاید قابل مقایسه نیست، ولی با این حال این شرح و ترجمه نیز خالی از اشکال نبود که مهم‌ترین آن قلم سنگین و بکار بردن واژه‌ها و اصطلاحاتی بود که برای نسل امروز قدری نا مأنوس می‌نمود، و مقیّد بودن آن مرحوم به ترجمه تحت اللفظی کلمات و احادیث کتاب، که فهم آن برای عوام مردم و آنها که با ادبیات عرب و پارسی نا آشنا هستند کار بسیار مشکل و دشواری بود.

از این رو این جانب از دو سال پیش در صدد بودم اگر فرصتی بدست آمد و خدای عز و جل توفیقی عنایت کرد، و اجل مهلت داد، فهرست مزبور را تکمیل کرده و نقصهای آن را در حدّ وسع و توان بر طرف نموده، و پس از اعراب گذاری با قلمی روان و ساده آن را ترجمه نموده و در اختیار هم‌میهنان عزیز قرار دهم، شاید از این رهگذر عنایتی از سوی صاحب این سخنان دربار، و بیان کننده این کلمات آموزنده و انسان ساز : سرور اولیا و سید اوصیاء حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه الصلاة و ﷺ به این رو سیاه گنهکار بشود، و در روز وا نفسای قیامت وسیله‌ای برای جلب شفاعت آن بزرگوار از این حقیر بی‌مقدار باشد.

متأسفانه مشاغل گوناگون از یک طرف، ضعف قوای بدنی و عوارض سنّی و بیماری از سوی دیگر، این فرصت را به دست نمی‌داد، و گاهی هم که به فکر شروع کار می‌افتادم دور نمایی بس دشوار و راهی پر نشیب و فراز و طولانی در برابر دیدگانم مجسم می‌شد که موجب انصراف می‌گشت.

تا این که ایام نوروز سال 1377 و تعطیلات نوروزی پیش آمد، و فرصت خوبی برای شروع کار پیدا شد و با تکیه بر الطاف الهی و توفیقات ربّانی که همواره شامل حال این رو سیاه بوده دست به کار شدم و به راستی عنایات و توفیقات الهی «من حیث لا احتسب» به کمک و یاری آمد، و خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کردم توفیق انجام آن را یافتم و تمامی کتاب در مدتی کوتاه‌تر از چهار ماه ترجمه و اعراب گذاری و آماده چاپ گردید که خدای سبحان را بر این توفیق بزرگ سپاسگزاری می‌کنم.

و اینک چند جمله در باره کتاب و مؤلف بزرگوار آن.

شرح حال کوتاهی از مؤلف

مؤلف کتاب غرر الحکم، عالم بزرگوار و محدث عالی مقام، قاضی ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی ملقب به سید ناصح الدین از علماء قرن پنجم هجری و متوفای سال 510 هجری قمری است، و مرحوم ابن شهر آشوب متوفای سال 588 از ایشان اجازه نقل روایت داشته، و معاصر سید رضی، و سید مرتضی و شیخ طوسی بوده است.

و «آمد» چنانچه از قاموس و تقویم البلدان نقل شده، شهری است میان دجله و فرات.

بزرگانی همچون ابن شهر آشوب و علامه مجلسی (ره) و محدث نوری و صاحب کتاب روضات الجنات و محدث قمی (ره)، مؤلف بزرگوار را ستوده، و کتاب او را از کتب معتبره دانسته و در کتابهای مرحوم مجلسی و محدث نوری و دیگران روایات زیادی را از این کتاب نقل کرده‌اند. که از آن جمله از معاصرین مرحوم خیابانی در کتاب ریحانة الادب در باره آن بزرگوار چنین گوید : «آمدی، عبد الواحد بن محمّد بن محفوظ بن عبد الواحد تمیمی آمدی، عالم فاضل محدّث قاضی شیعی امامی مکنّی به ابو الفتح و ملقّب به سیّد ناصح الدین مؤلّف کتاب غرر الحکم و درر الکلم در کلمات حکمیّه مرتضویّه علویّه که آقا جمال خوانساری سالف الترجمه شرحش کرده، و ابن شهر آشوب متوفّی در سال 588 ه. در روایت کتاب مذکور از مؤلّفش اجازه داشته، و در بحار الانوار نیز از آن کتاب روایت کرده، و به خود آمدی و کتاب مذکور او که در بمبئی و قاهره و مصر چاپ شده اعتماد می‌نماید، و آمدی در سال پانصد و دهم هجرت

(510 هجری قمری) وفات یافت و بعضی که او را از عامّه پنداشته‌اند بـه خطـا رفته‌اند».

و اما در مورد کتاب غرر الحکم

مؤلف بزرگوار در این کتاب قریب یازده هزار حدیث از سخنان کوتاه و کلمات قصار امیر المؤمنین علیه السلام را گرد آوری کرده و به راستی زحمت فراوانی در این راه کشیده و این کلمات را که به گفته ارباب تراجم بیش از چهار هزار بیت- در اصطلاح گذشتگان - می‌باشد از روی کتابهای بسیاری جمع آوری و گرد آورده، و در آغاز و خطبه کتاب چنین فرموده : «شکر و سپاس معبودی را که سزاست که به همراهی توفیق ما را به جادّه طریق معرفت خویش رهنما گردیده، و به سبب آراستگی ما به زیور توحید او ما را بر همه بندگان دیگر مزیّت بخشیده، حمد می‌کنم او را بر نعمای جداگانه و آلای توامانش، حمدی که قاصر باشد از وصول به نهایت آن اندیشه‌های جهانیان، و عاجز ماند از شمردن آحاد آن دریافتهای عالمیان.

و گواهی می‌دهم که نیست معبودی مگر خدا، تنهاست، نیست انبازی از برای او، مثل گواهی کسی که گویا باشد به راستی زبانش، و پر باشد از اعتقاد به حق، دل اخلاص نشانش.

و گواهی می‌دهم که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده اوست از میان سایر عباد، و رسول دعوت کننده به راه راستی و سداد، فرستاده است او را به رسالت در حالتی که همگی امّتان پیرو مذاهب باطله بودند و تابع یکدیگر در گمراهی‌ها.

پس به راهنمایی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم شناسانید به ایشان راههای واضح دین را، و روشن کرد از برای ایشان پلّه‌های یقین را، تا این که روشن گشت حق و درخشان گردید، و هلاک شد باطل و کشته شد.

درود و رحمت الهی باد بر آن حضرت و بر آل و اهل بیت او که برگزیـدگان نیکوکارند، و بر صحابه او که برگزیده شدگان نیکوکردارند، رحمتـی کـه منقطـع نشود در اوقات شب و ساعات روز.

بعد از حمد و صلاة : گفته است اسراف کننده بر نفس خود محتاج به رحمت ربّانی عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد آمـدی تمیمـی- خوشـنود بـاد از او خدا- پس به درستی که باعث بر تخصیص فواید این کتاب و تعلیق آنها و جمع کلمات آن و تنمیق آنها، چیزی است که شاد گشته به آن ابـو عثمـان جـاحظ از خود و شمرده آن را، و نوشته آن را در دفتر خود و تحدید کـرده آن را، کـه آن عبارت از صد کلمه حکمت است که به اعتبار تازگی مضامین و معانی رمیـده از اسماع و جامع انواع انتفاعند که آنهـا را جمـع و ضـبط کـرده از حضـرت امیـر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام، پس با خود گفتم که خدایا به فریادرس مـرا... تعجّب است از این مرد که علامه زمان و یگانه امثال و اقران بوده است با وجود تقدّم در فنون علم و برآمدگی بر ذروه مراتب به فهم، و نزدیکی او به صـدر اوّل و بخش گرفتن او در فضیلت به سهم افزونتر و بهره بزرگتر، چگونه نابینا گشـته از بدر منیر و راضی شده از بسیار به اندک و آیا هسـت آنچـه او ذکـر کـرده از جمله کلمات حکمت آیات آن حضرت مگر بعضی از کلّی، و اندکی از جلّـی، و شبنمی از باران بسیار بزرگ قطره‌ای، و به درستی که من با وجود گرفتگی دل و کوتاهی مرتبه از رتبه کمال، و اعتراف به- عجز از دریافت غایت رتبه افاضل از صدرهای پیشینیان و قصور از جریان در میدان ایشان، و کـم وزنـی نسـبت بـه اوزان آن سنجیده روشان، جمع کردم اندکی از حکمتهای قصیره آن حضـرت، و قلیلی از سخنان بزرگ منزلت آن والا رتبت را، که لال و بی‌زبانند ارباب بلاغت از معارضه آن، و نومیدند اهل حکمت از آوردن مثل و مانند آن.

و خدا داناست که نیستم من در این باب مگر مانند کسی که از دریا بـه کـف آب بر گیرد، و مثل شخصی که معترف به تقصیر باشد، هر چند مبالغه در وصـف آن نماید، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن حضرت- بر او باد درود- بود

جرعه نوش از سرچشمه علم نبوی، و جمع کننده میان هـر دو پهلـوی خـود علم الهی را، چنانکه خود او می‌فرماید و قول او حق، و سخن او راست است به طریقی که رسانیده‌اند پیشوایان نقل «إنّ بین جنبـیّ لعلمـا جمّـا لـو اصـبت لـه حملة»، یعنی به درستی که در میان دو پهلـوی مـن جـا گرفتـه علـم بسـیاری کاشکی می‌یافتم از برای او حاملان چند را که تاب حمل و توانایی تحمّل آن را داشته باشند، و به تحقیق که من به جهت اختصار انداختـه‌ام سـندهای آنچـه را جمع کـرده‌ام و مرتّـب سـاخته‌ام بـه ترتیـب حـروف معجـم سـخنان آن را، و گردانیده‌ام آنچه را موافق بودند با یکدیگر از اواخـر حکمتهـای آن حضـرت، و مطابق بودند با هم از خاتمه‌های کلمات آن والا رتبت مسجّع همراه یکدیگر، بـه جهت آنکه کلام سجع انتظام جا کننده‌تر است در گوشها، و گران قدرتر است در دلها و خاطرها، به جهت آنکه نفوس خواهان منظوم سـخنان، و دوری گـزین از منثور آنانند، تا این که آسان باشد حفظ و ضبط آن بـر خواننـده آن، و شـیرین باشد لفظش در مذاق ناظر در آن و فراگیرنـده از درّهـای آن، بـا آنکـه قطـع و اختصار کرده‌ام اکثر آنها را، از بیم کلفت درازی در حالتی کـه اکتفـا کـرده‌ام بـه آنچه در آن است شفا از اندوه، و بی‌نیازی از برای خداونـد عقـل و ادب، و نـام کرده‌ام این کتاب را «غرر الحکم و درر الحکم» در حالتی که امیدوارم از جنـاب اقدس الهی حسن ثواب را، و پناه جوینده‌ام به حضرت ایـزدی از هـر عیبـی، و نیست توفیق مگر به خداوند عالمیان، و بر اوست توکّل من و بـه سـوی اوسـت بازگشت من» .

و مرحوم محدث ارموی پس از تحقیق بسیاری در مقدّمه کتاب در باره آن چنین گوید : «از ملاحظه این مقدّمه تا حدّی روشن شد که کتاب شریف غرر الحکم و درر الکلم چه اندازه ارزش و اهمیّت دارد، زیرا معلوم شد که آن مجموعه‌ای از کلمات طیّبات امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است، و گرد آورنده و تضمین کننده صحّت آن ابو الفتح عبد الواحدی آمدی است، و شارح آن جمال الدّین محمّد خوانساری است، که از شمّه‌ای از مناقب هر یک از آن دو نفر در این مقدّمه یاد شد، و این وصف خود در معرّفی آن کافی است زیرا «ما وراء عبّادان قریة» یعنی بالاتر از این وصفی در این مورد نمی‌توان یاد کرد.

نظر به این اهمّیّت، علمای اسلام از قدیم الایّام تا کنون مقام آن را محفوظ داشته و استفاده از آن را مورد علاقه و پیشنهاد همّت و مطمح نظر خود گردانیده، و خلفا عن سلف یعنی پدر بر پدر و نیا بر نیا، نسخ این کتاب را فراهم می‌کرده و در دسترس استفاده خود قرار می‌داده‌اند. بزرگترین شاهد برای این مطلب ملاحظه کثرت نسخ آن است زیرا چون به کتابخانه‌های عمومی و خصوصی جهان و مخصوصا بلاد اسلام که از حوادث روزگار و دستبرد تلف ایّام سالم مانده و به نسل کنونی رسیده است نظر می‌کنیم می‌بینیم در غالب آنها چند نسخه و یا لا اقلّ یک نسخه از آن وجود دارد، و به عبارت دیگر چون مقایسه نسخ کتاب با همدیگر می‌کنیم می‌بینیم این کتاب جزء دسته‌ای از کتب قرار می‌گیرد که مسلمانان به آنها ابراز علاقه زیادی کرده و در هر عصری برای تکثیر نسخ آنها و ابقای آنها از پیش آمدهای بد و آفات گوناگون، وسائلی فراهم می‌کرده‌اند، دلیل بر این مطلب وجود نسخ عتیقه و قدیمه این کتاب شریف است که به طور وفور در بلاد اسلامی مشاهده می‌شود، و غالب این نسخ دارای مزیّتهایی از جهت تصحیح و ترجمه و تذهیب و داشتن جلدهای قیمتی قابل

ارزش بلکه داشتن قاب چوبین و غیره می‌باشد، و ایـن خـود کشـف از کثـرت علاقه و فرط محبّت و ابراز قدر دانـی مسـلمین نسـبت بـه آن مـی‌کنـد و هـو المقصود».

و نیز ایشان از قول دکتر حسن مینوچهر نقل کرده که گوید :

«نسخ متعدّد خطّی از این کتاب در کتابخانه‌های معتبـر ترکیّـه و انگلسـتان و فرانسه و هندوستان در آستانه قدس رضوی و مجلس شـورای ملّـی و مدرسـه عالی سپهسالار موجود اسـت کـه در صـورت تمایـل بـا مراجعـه بـه فهرسـت کتابخانه‌ها و بخصوص بروکلمن خصوصیّات هر نسخه معلوم خواهد شد».

و اینک چند تذکر

1- هر چه در پاورقی از شارح (ره) نقل شده، منظور همان عالم جلیل القدر و علامه محقق عالی مقام مرحوم آقا جمال خوانساری رضوان اللّه علیـه اسـت، که مرحوم محدث ارموی در مقدمه شرح غرر الحکم در باره‌اش چنـین گویـد : «جمال الدّین محمّد خوانساری شارح کتـاب حاضـر یکـی از علمـای نـامی و دانشمندان معروف جامعه شیعه است که در نشر معارف حقّـه و تـرویج مـذهب تشیّع قدمهای بزرگی برداشته و خدمات بر جسته بسیار درخشانی را انجـام داده و آثار گرانبهای جاودانی از خود در صفحه روزگار باقی و پایدار گذاشته است.

2- در آغاز کلمات و سخنان امام علیه السلام دو نوع شماره گذاری شده، که یکـی مربوط به شماره‌های همان بابی است که روایات آن ذکر گردیده، و دیگر مربوط به شماره مسلسل کلمات است، و در پایان روایت نیز شماره جلد و صفحه شرح

غرر الحکم مرحوم آقا جمال خوانساری، برای کسانی که بخواهند به اصل حدیث مراجعه کنند ذکر گردیده است.

3- غرر الحکم همان گونه که قبلا اشاره شد چاپهای متعددی دارد، زیرا بارها در ایران، بمبئی، صیدا، مصر و سوریه به چاپ رسیده، که به نظر ما همین چاپ هفت جلدی که از روی چند نسخه مقابله و تصحیح شده صحیح‌تر به نظر رسید و همان را متن کار و اصل قرار دادیم، و اگر روایتی در جای دیگری مانند نهج البلاغه نیز نقل شده بود با آنها نیز تطبیق و مقابله کردیم.

4- از نظر تنظیم موضوعی، ما همان فهرست کتاب را که جلد هفتم چاپ دانشگاه با شرح مرحوم آقا جمال خوانساری و کار مرحوم محدث ارموی و شاگردان ایشان بود، معیار کار و اصل قرار دادیم، و البته همان گونه که در آغاز پیش گفتار گفته شد، ما سعی کردیم نواقص کار را بر طرف کرده و آن را تکمیل کنیم، و به همین منظور به وسیله برخی از فضلا مجددا تمامی احادیث کتاب را فیش‌برداری کرده و هر چه از قلم افتاده بود که بالغ بر پانصد حدیث بود ضمیمه کرده و هر چند حدیثی را که افتاده بود در باب خود اضافه کردیم، و آنها را که اشتباها جا به جا شده بود، به بابهای مربوطه بدان بردیم، و همه را معرب کردیم، امید است که توانسته باشیم یک کار کاملی را از این نظر انجام داده باشیم.

5- این فهرست به ترتیب حروف عربی و موضوعات و واژه‌های عربی تنظیم شده که البته ترجمه هر واژه، به فارسی در زیر آن ذکر شده و در فهرستی هم که در آغاز کتاب آورده‌ایم، ترجمه‌های فارسی در مقابل واژه‌های عربی قرار داده شده که برای فارسی زبانان قابل استفاده باشد.

در پایان به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم که با تمام کارهایی که ما انجام دادیم ولی با این حال مدّعی نیستیم که کار ما نیز عیب و نقصی ندارد، و

شاید دیگران نیز بیایند و نواقص کار ما را بر طرف کنند، و از خواننده محترم نیز درخواست می‌کنیم اگر تذکری داشتند به وسیله ناشر به ما اطلاع دهند.

و الحمد للّه اولا و آخرا 22 ربیع الثانی 1419 قمری برابر با 24 مـرداد مـاه 1377 شمسی تهران - سید هاشم رسولی محلّاتی

حرف «الألف»

باب الابل (شتر)

1 1- اطلبوا الخير فی اخفاف الابل طاردة و واردة. 2 255 خیر و برکـت را در پاهای شتر بجویید آن گاه که می‌رود و آن گاه که باز می‌گردد.

باب الایثار

(از خود باز گرفتن و بـه دیگـران دادن) 2 1- الایثـار فضـیلة. 1 39 ایثـار (برگزیدن دیگران بر خود) فضیلت و برتری است.

3 2- الایثار اشرف الاحسان. 1 107 ایثار شریف‌ترین نیکوکاری است.

4 3- الایثار شیمة الابرار. 1 159 ایثار خوی نیکان است.

5 4- الایثار غایة الاحسان. 1 215 ایثار نهایت نیکوکاری است.

6 5- الایثار أشرف الکرم. 1 228 ایثار شریف‌ترین بزرگواری است.

7 6- الایثار أعلی الاحسان. 1 235 ایثار والاترین نیکوکاری است.

8 7- الایثار اعلی المکارم. 1 242 ایثار والاترین صفات انسانی است.

9 8- الایثار أفضل عبادة و أجـلّ سـیادة. 1 300 ایثـار برتـرین عبـادت و بزرگترین آقایی است.

10 9- الایثار اعلی مراتب الکرم و

افضل الشّیم. 1 372 ایثار برترین مرتبه‌های بزرگـواری و بـالاترین خلـق و خوی انسانی است.

11 10- الایثار أحسن الاحسان و أعلی مراتب الایمان. 2 31 ایثار بهتـرین نیکوکاری‌ها و والاترین مرتبه‌های ایمان است.

12 11- الایثار سجیّة الأبرار و شیمة الاخیار. 2 164 ایثار شـیوه نیکـان و خلق و خوی برگزیدگان است.

13 12- ایّاک و الاستیثار بما للنّاس فیه اسوة، و التّغابی عمّا وضح للنّاظرین فانّه مأخوذ منک لغیرک. 2 317 سخت بپرهیز از این کـه آنچـه را مـردم در آن یکسان بهره دارند برای خود برگزینی، و این که خود را از آنچه برای هر بیننـده

آشکار گردیده به غفلت وا داری و به خود اختصاص دهی، که آن از تو گرفته و به دیگری داده خواهد شد.

14 13- افضل السّخاء الایثار. 2 378 برترین جود و بخشش ایثار است.

15 14- احسن الکرم الایثار. 2 382 نیکوترین بزرگواری ایثار است.

16 15- بالایثار یسترقّ الاحرار. 3 199 با کمند ایثار، آزادگان به بردگی در آیند.

17 16- بالایثار یستحقّ اسم الکرم.

3 216 به وسیله ایثار آدمی شایسته نام بزرگواری است.

18 17- بالایثار علی نفسک تملک الرّقاب. 3 227 به وسیله ایثار و برگزیدن دیگران بر خود آنان را فرمانبر خویش گردان.

19 18- خیر المکارم الایثار. 3 421 بهترین صفات انسانی ایثار است.

20 19- عند الایثار علی النّفس تتبیّن جواهر الکرماء. 4 326 در هنگام ایثار دیگران بر خویشتن گوهر مردمان بزرگوار آشکار گردد.

21 20- غایة المکارم الایثار. 4 371

نهایت بزرگواری‌ها ایثار است.

22 21- کفی بالایثار مکرمة. 4 578 برای بزرگواری انسان ایثار بس است (و برای رسیدن به بزرگی کافی است که خوی ایثار در آدمی پدید آید).

23 22- من آثر علی نفسه بالغ فی المروّة. 5 255 کسی که دیگران را بر خود برگزیند به کمال جوانمردی رسیده است.

24 23- من آثر علی نفسه استحقّ اسم الفضیلة. 5 380 کسی که دیگری را بر خود مقدّم دارد شایسته نام فضیلت و برتری است.

25 24- من آثرک بنشبه فقد اختارک علی نفسه. 5 460 کسی کـه در مـال خود بر تو ایثار کند تو را بر خویش برگزیده (و شایسته نام ایثارگری است).

26 25- من أفضل الاختیار التّحلّـی بالایثـار. 6 44 از برتـرین انتخابهـا آن است که آدمی خود را به زیور ایثار بیاراید.

27 26- من أحسن الاحسان الایثار.

6 34 از نیکوترین احسانها ایثار است.

28 27- لا تکمل المکارم إلّا بالعفـاف و الایثـار. 6 396 بزرگـواری کامـل نگردد جز به پاکدامنی و ایثار.

29 28- أعلی مراتب الکرم الإیثار.

2 392 والاترین مرتبه‌های کرم و بزرگواری ایثار است.

30 29- خیر النّاس من کان فی عسره مؤثرا صـبورا. 3 435 بهتـرین مـردم کسی است که در تنگدستی ایثارگر و پر شکیب باشد.

باب الاثم (گناه)

31 1- من لوازم الورع التّنزّه عن الآثام. 6 26 از لوازم پارسائی پاکدامنی از گناهان

است.

32 2- ما ظفر من ظفر الاثم به. 6 61 پیروز نیست آن کس که گناه بر او چیره گشته است.

33 3- نیل الجنّة بالتّنزّه عن المآثم.

6 170 به دست آوردن بهشت با پاکدامنی از گناهان است.

34 4- لا تصرّ علی ما یعقب الاثم.

6 275 پا فشاری مکن بر چیزی که گناه را به دنبال دارد. 35 5- لا ورع کتجنّب الآثام. 6 364 هیچ پارسایی همچون پرهیز از گناهان نیست.

36 6- لا مروّة کالتّنزّه عن المآثم. 6 377 هیچ جوانمردی مانند پاکدامنی از گناهان نیست.

باب الاجل (مرگ، زمان)

37 1- الرّحيل وشيک. 1 45 کوچ از دنیا نزدیک و شتابان است.

38 2- الاجل يصرع. 1 45 مرگ آدمی را در اندازد.

39 3- الاجل جنّة. 1 48 مدت مقرّر عمر، سپری است که انسان را نگه می‌دارد.

40 4- الاجل حصن حصين. 1 133 مدت عمر مقرّر، دژی استوار و محکم است.

41 5- الآجال تقطع الآمال. 1 153 فرا رسیدن زمان مرگ، آرزوها را قطع کند (و میان آدمی و آرزوهایش جدایی افکند).

42 6- الاجل يفضح الامل. 1 167 با رسیدن مرگ آرزو رسوا شود.

43 7- الاجل حصاد الامل. 1 167 مرگ، درو کننده آرزو است.

44 8- الا و انّكم فی ايّام امل من ورائه

اجل، فمن عمل فی ايّام امله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم يضرره اجله. 2 335 آگاه باشید که شما در روزهای آرزویی بسر می‌برید که پیامد آن مرگ است، و هر آن کس که در روزهای آرزو و پیش از رسیدن مرگش کاری انجام دهد، آن کار سودش دهد و مرگش زیانی به او نرساند.

45 9- أقرب شیء الاجل. 2 383 نزدیک‌ترین چیزها مرگ است.

46 10- اصدق شیء الاجل. 2 371 درست‌ترین و راست‌ترین چیزها مرگ است (که هیچ تردیدی در آمدن آن نیست).

47 11- انّ اولياء اللّه تعالی كلّ مستقرب اجله مكذّب امله، كثير عمله قليل زلّه. 2 545 به راستی که دوستان خدای تعالی آنهایی هستند که مرگ خود را

نزدیک و آرزوی خود را دروغ بدانند، آنکه کار و عملش بسیار و لغزشش اندک باشد.

48 12- انّ المرء یشرف علی امله فیقطعه حضور اجله، فسبحان اللّه لا امل یدرک و لا مؤمّل یترک. 2 554 به راستی که آدمی نزدیک شود به رسیدن به آرزوی خود که ناگهان مرگش فرا می‌رسد و او را از رسیدن به آرزو جدا می‌کند، منزّه است خدا که در این صورت نه به آرزویی رسیده و نه آرزومندی به جای مانده.

49 13- إذا بلغتم نهایة الآمال فاذکروا بغتات الآجال. 3 120 هر گاه به پایان آرزوها رسیدید، مرگ‌هایی را به یاد آورید که ناگهان در رسند.

50 14- إذا حضرت الآجال افتضحت الآمال. 3 120 هنگامی که مرگ‌ها فرا رسند آرزوها رسوا شوند.

51 15- آفة الامل الاجل. 3 112 آفت آرزو، مرگ است.

52 16- آفة الآمال حضور الآجال.

3 110آفت آرزوها، فرا رسیدن مرگ‌ها است.

53 17- جعل اللّه لکلّ شیء قدرا و لکلّ قدرا اجلا. 3 369 خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای و برای هر اندازه‌ای نیز زمانی را مقرّر فرموده.

54 18- صدق الأجل یفصح کذب الأمل. 4 215 راستی و درستی مرگ و قطعی بودن آن دروغ بودن آرزو را آشکار سازد.

55 19- عند حضور الاجال تظهر خیبة الامال. 4 322 در هنگام فرا رسیدن مرگ‌ها زیانبار بودن آرزوها نمایان گردد.

56 20- عند هجوم الاجال تفتضح الأمانی و الآمال. 4 322 هنگام شبیخون مرگ‌ها، آرزوها رسوا شود.

57 21- فی کلّ لحظة اجل. 4 396 در هر لحظه‌ای أجلی است (کـه ممکـن است در همان لحظه اجل فرا رسد).

58 22- قد غاب عن قلوبکم ذکر الآجال، و حضرتکم کواذب الآمال.

4 480 یاد مرگ از دلهاتان رخت بر بسته، و آرزوهـای دروغـین نـزد شـما جای گرفته.

59 23- کلّ مؤجّل یتعلّل بالتّسویف.

4 540. اهل دنیا هر چیز مدّت داری را به امروز و فردا کردن بهانـه جـویی کنند و به تأخیر اندازند. 60 24- کلّ آت قریـب. 4 530 هـر آینـده‌ای (ماننـد مرگ) نزدیک است.

61 25- کم من مسوّف بالعمل حتّی هجم علیه الاجـل. 4 552 چـه بسـیار انسانی که برای انجام عمل امروز و فردا کند تا ناگهان مرگ بر او شبیخون زند.

62 26- کفی بالاجل حارسا. 4 574

مدت مقرّر عمر برای نگهبانی آدمی بس است (که تا سر نرسد آدمـی از دنیـا نرود).

63 27- لکلّ اجل کتاب. 5 10 هر أجل و مـدتی را (از مـرگ و غیـر آن) نوشته‌ای است (که قلم تقدیر بر آن رقم خورده).

64 28- لکلّ اجل حضور. 5 12 هر مرگی را حضـوری اسـت، و سـرانجام روزی فرا رسد.

65 29- من راقب اجله قصّر أمله. 5 193 کسی کـه نگـران مـرگش باشـد آرزویش را کوتاه گرداند.

66 30- لکلّ احد سائق من اجله یحدوه. 5 20 أجل و مـرگ هـر یـک از انسانها راننده‌ای است که او را به سوی مرگ می‌راند و به جلو می‌برد.

67 31- لو ظهرت الاجال لافتضحت الامال. 5 112 اگر مـرگ‌هـا آشـکار گردد آرزوها رسوا شود.

68 32- لو فکّرتم فی قرب الاجل و حضوره لامـرّ عنـدکم حلـو العـیش و سروره. 5 114 اگر در نزدیکی مرگ و فرا رسیدن آن اندیشه مـی‌کردیـد قطعـا شیرینی زندگی و خوشی آن در کام شما تلخ می‌شد.

69 33- لو رأیتم الأجل و مسیره لأبغضتم الأمل و غروره. 5 114 اگـر سـر رسید مـرگ و مسـیرش را ببینیـد آرزو و فریبکـاری آن را دشـمن و مبغـوض می‌دارید.

70 34- من استقصر بقاءه و اجله قصر رجاءه و امله. 5 375 کسی که ماندن در دنیا و أجل خود را کوتاه بداند، امید و آرزویش کوتاه شود.

71 35- من الاجال انقضاء الساعات.

6 9 گذشتن ساعتها از فرا رسیدن زمان مرگ خبر دهد.

72 36- ما اقرب الاجل من الامل. 6 57 چقـدر نزدیـک اسـت زمـان فـرا رسیدن مرگ به آرزو.

73 37- ما اقطع الاجل للامل. 6 58 چه برنده است أجل برای امید و آرزو (که با رسیدن آن آرزوها قطع گردد).

74 38- ما أنزل الموت منزله من عدّ غدا من اجله. 6 88 در جایگـاه خـود فرود نیاورده مرگ را کسی که فردا را از عمر خود بشمار آورد.

75 39- ما عسی ان یکون بقاء من له یوم لا یعدوه، و طالب حثیث من أجله یحدوه. 6 111 چه امیدی به ماندن دارد کسی کـه بـالاخره روزی را در پـیش دارد که از آن نگذرد، و مرگش در آن روز فرا رسد، و خواهان شتابانی از اجـل خود را از پی دارد که او را دنبال کند.

76 40- نعم الدّواء الاجل. 6 160 فرا رسیدن مرگ داروی خوبی است.

77 41- نفس المرء خطاه الی اجله.

6 170 نفسهای آدمی گامهایی است که به سوی مرگ بر می‌دارد.

78 42- لا جنّة اوقی من الأجل. 6 377 سپری، نگـه دارنـده‌تـر از اجـل و مدت مقرر نیست.

79 43- لا شیء اصدق من الاجل.

6 382 چیزی از رسیدن مرگ راست‌تر نیست.

80 44- رحم اللّه امرأ بادر الاجل، و احسن العمل لدار اقامته و محلّ کرامته.

4 43 خدا رحمت کند کسی را که پیشی گیرد بر اجل، و نیکو کند عمل خـود را برای سرای جاویدان و جایگاه کرامت خویش.

81 45- رحم اللّه امرء قصّر الامل، و بادر الاجل، و اغتنم المهل، و تزوّد من العمل. 4 43 خدا رحمت کند کسی را که آرزو را کوتاه کند و بر اجـل خـویش پیشی گیرد، و فرصت را مغتنم شمرد، و از عمل توشه

برگیرد.

82 46- سابقوا الاجل فانّ النّـاس یوشـک ان ینقطـع بهـم الامـل فیـرهقهم الاجل.

4 151 پیشی گیرید بر مرگ که به راستی نزدیک است که امید از مردم بریده شود، و مرگ ایشان را دریابد.

83 47- کلّما قاربت أجلا فأحسن عملا.

4 618 به هر اندازه به مدّتی نزدیک شوی به همان نسبت عملی نیکو انجـام ده.

84 48- من دنا منه أجله لم تعنه حیله. 5 376 کسی که مرگش نزدیک شود، چاره و حیله‌هایش او را یاری نکند (و به کارش نیاید).

85 49- مع السّاعات تفنی الآجال.

6 121 با گذشت ساعتها عمرها فانی گردد.

86 50- جعل اللّه لکلّ عمل ثوابا، و لکلّ شیء حسابا، و لکلّ اجل کتابا. 3 370 خداوند برای هر عملی، پاداشی و برای هر چیز، حسابی و برای هر اجلی و مرگی نوشته‌ای قرار داده است.

باب التّأخیر (پس انداختن کار)

87 1- تأخیر الشّرّ افادة خیر. 3 315 پس انداختن کار بد، خیر و خوبی را سود دهد (زیرا چه بسا سبب شود که آن کار بد انجام نشود).

88 2- لیس من عادة الکرام تأخیر الإنعام. 5 81 رسم بزرگان نیست که انعام و بخشش را به تأخیر اندازند.

89 3- من کمال الحلم تأخیر العقوبة.

6 24 به عقب انداختن کیفر نشانه کمال حلم و بردباری است.

90 4- لا تؤخّر انالة المحتاج الی غد فانّک لا تدری ما یعرض لک و له فی غد. 6 315 عطا کردن به نیازمند را به فردا مینداز و

همین امروز انجام ده چون نمی‌دانی فردا بر سر تو و او چه خواهد آمد و چه بسا موفق به این کار نشوی.

باب الآخرة و الترغيب اليها

(سرای جاویدان و ترغیب بدان) 91 1- الآخرة فوز السّعداء. 1 183 آخرت، سرای رستگاری نیک بختان است.

92 2- اشتغالک باصلاح معادک ینجیک من عذاب النّـار. 1 385 سـرگرمی تو به اصلاح روز واپسین خود، تو را از عذاب دوزخ رهایی بخشد.

93 3- الرّابح من باع العاجلة بالآجلة.

1 386 سود برنده در بازار دنیا آن کسی است که دنیای حاضر را به آخرتـی که به دنبال آید بفروشد.

94 4- المال و البنون زينة الحياة الدّنيا و العمل الصّالح حرث الآخرة.

2 62 دارایی و پسران، زیور زندگی دنیا است، و کار شایسـته نیـز کشـت و زراعت آخرت می‌باشد.

95 5- احوال الدّنيا تتبع الاتّفاق و احوال الآخـرة تتبـع الاسـتحقاق. 2 116 دگرگونی‌های دنیا بر حسب اتفاق است و از روی شایستگی و استحقاق نیسـت، ولی احوال آخرت به شایستگی افراد و انسانها بستگی دارد.

96 6- الحازم من لم يشغله غـرور دنيـاه عـن العمـل لاخـراه. 2 104 دور اندیش کسی است که دنیا از عمل برای آخرت او سرگرمش نکند.

97 7- الآخرة دار مستقرّكم فجهّزوا اليها ما يبقى لكم. 2 121 سرای آخرت خانه ماندنی شما است پس آنچه را برایتان ماندنی است برای آنجا تهیّه کنید.

98 8- اجعل همّک و جدّک لآخرتک.

2 179 همه اندوه و تلاش خود را برای آخرت خود قرار ده.

99 9- اجعل همّک لمعادک تصلح.

2 183 اندوه خود را برای روز واپسینت قرار ده تا اصلاح شوی.

100 10- استفرغ جهدک لمعادک تصلح مثواک، و لا تبع آخرتک بدنیاک. 2 212 تلاش خود را برای روز واپسین خود فارغ و مخصوص گردان تا جایگاهت اصلاح شود، و آخرت خود را به دنیا مفروش.

101 11- اجعل همّک لآخرتک و حزنک علی نفسک، فکم من حزین وفد به حزنه علی سرور الابد و کم من مهموم أدرک امله. 2 230 اندوه خود را برای آخرتت و دلتنگی را برای نفس خود قرار ده، که چه بسا غمگینی که دلتنگی‌اش او را به شادمانی جاویدان در آورد، و چه بسا اندوهگینی که امید خود را دریابد.

102 12- اعرضوا عن کلّ عمل بکم غنی عنه، و اشغلوا أنفسکم من أمر الآخرة بما لا بدّ لکم

منه. 2 263 رو بگردانید از هر کاری که بی‌نیاز از آنید (مانند بسیاری از کارهای دنیا) و سرگرم کنید خود را به کار آخرت یعنی بدانچه چاره‌ای از آن کار ندارید و در آخرت بدان نیازمندید.

103 13- احذروا یوما تفحص فیه الأعمال و تکثر فیه الزّلزال و تشیب فیه الاطفال. 2 285 بر حذر باشید از روزی که از کردارها و اعمال در آن روز بازجویی و جستجو شود، و لرزش زمین در آن بسیار باشد، و کودکان در آن روز پیر شوند. 104 14- ایّاک ان تخدع عن دار القرار و محلّ الطیّبین الاخیار و الاولیاء الابرار، الّتی نطق القرآن بوصفها و اثنی علی اهلها، و دلّک اللّه سبحانه علیها و دعاک الیها. 2 320 زنهار بپرهیز از فریب خوردن از بهشت یعنی خانه قرار و آرامش، و جایگاه

پاکیزگان برگزیده و دوستان نیکوکاری که قرآن به وصف آن گویا شده، و ساکنان و اهل آن را ستایش نموده، و خدای سبحان تو را بدان راهنمایی کرده، و به سوی آن خوانده است.

105 15- ألا متزوّد لآخرته قبل ازوف رحلته. 2 329 آیا توشه گیرنده‌ای برای آخرت خود نیست پیش از آنکه کوچ کردنش نزدیک شده باشد 106 16- اغنی النّاس فی الآخرة أفقرهم فی الدّنیا. 2 442 بی‌نیازترین مردم در آخرت آن کسی است که در دنیا از دیگران نیازمندتر و فقیرتر باشد.

107 17- اوفر النّاس حظّا من الآخرة اقلّهم حظّا من الدّنیا. 2 442 افزون‌ترین انسانها در بهره روز واپسین، آن کسی است که در دنیا بهره‌اش از دیگران کمتر بوده.

108 18- انّ من الشّقاء افساد المعاد.

2 491 به راستی که تباه کردن معاد نشانه بدبختی است.

تتمة باب الآخرة و الترغیب الیها

109 19- انّ الیوم عمل و لا حساب، و غدا حساب و لا عمل.

2 503 به راستی که امروز روز عمل و کار است و باز پرسی و حسابی نیست ولی فردای قیامت روز باز پرسی است و عملی در کار نیست.

110 20- انّ ما تقدّم من خیر یکن لک ذخره و ما تؤخرّه یکن لغیرک خیره.

2 526 به راستی که هر کار خیری را از پیش فرستی اندوخته آن برای تو خواهد بود.

و آنچه را پس انداز کنی خیر آن برای دیگری خواهد بود.

111 21- انّ الدّنیا ماضیة بکم علی سنن و أنتم و الاخرة فی قرن.

2 532 به راستی که دنیا با شما به راه و روش مخصوص خود عمل خواهد کرد ولی شما با آخرت به یک رشته به هم بسته شده‌اید.

112 22- انّ امامک طریقا ذا مسافة بعیدة و مشقّة شدیدة و لا غنی بک من حسن الارتیاد و قدر بلاغک من الزّاد.

2 536 به راستی که در پیش روی تو راهی بس دور و دراز و پر مشقّت است، و چاره‌ای نداری از این که نیک در طلب بکوشی و به اندازه‌ای توشه برگیری که تو را به منزل برساند.

113 23- انّ امامک عقبة کؤودا المخفّ فیها احسن حالا من المثقل، و المبطئ علیها اقبح امرا من المسرع، انّ مهبطها بک لا محالة علی جنّة او نار.

2 568 به راستی که در پیش رویت گردنه‌ای است سخت و صعب العبور، که سبکبار در آنجا خوشحال‌تر است از گرانبار، و کندرو در آنجا وضعش رقّت بارتر است از تندرو، و به راستی که به ناچار (در پایان) بر بهشت فرود آیی یا بر دوزخ.

114 24- انّ الغایة القیامة و کفی بذلک واعظا لمن عقل، و معتبرا لمن جهل، و بعد ذلک ما تعلمون من هول المطّلع و روعات الفزع و استکاک الاسماع و اختلاف الاضلاع و ضیق الارماس و شدّة الابلاس.

2 600 به راستی که سرانجام قیامت است، و آن برای خردورزان پند دهنده، و برای نادانان وسیله عبرت خوبی است، و پس از آن فرا رسد آنچه را که بدان آگاهی دارید از ترس از قیامت، و دهشتهای بیم آور، و کر شدن گوشها، و در هم فرو رفتن استخوانها، و تنگی قبرها، و شدّت غم و اندوه.

115 25- انّ الدّنیا و الآخرة عدوّان متفاوتان و سبیلان مختلفان، فمن احبّ الدّنیا و توالاها ابغض الآخرة و عاداها، و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بینهما، فکلّما قرب من واحد بعد من الآخر، و هما بعد ضرّتان.

2 656به راستی که دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه جداگانه‌اند، کسی که دنیا را دوست دارد و بدان عشق ورزد، آخرت را دشمن می‌دارد و بدان عداوت می‌ورزد، و این دو همچون مشرق و مغربند و آدمی همچون کسی که میان آن دو راه می‌رود، که هر زمان به یکی نزدیک شود از دیگری دور گردد، و از اینها گذشته این دو همچو دو «هوو» هستند (که به طور معمول با یکدیگر در یک جا جمع نشوند).

116 26- ان رغبتم فی الفوز و کرامة الآخرة فخذوا فی الفناء للبقاء.

3 22 اگر به رستگاری و بزرگواری آخرت میل و رغبت دارید، در این سرای فانی توشه‌ای برای سرای جاویدان برگیرید.

117 27- انّک فی سبیل من کان قبلک فاجعل جدّک لآخرتک و لا تکثرت بعمل الدّنیا.

3 49 به راستی که تو در راهی هستی که پیشینیان بوده‌اند، پس تلاش خود را در راه آخرت خود قرار ده و به کار دنیا اهمیّتی مده.

118 28- انّک مخلوق للآخرة فاعمل لها.

3 57 به راستی تو برای آخرت آفریده شده‌ای پس برای آن کار کن.

119 29- انّک ان عملت للآخرة فاز قدحک.

3 58 به راستی تو اگر برای آخرت کار کنی تیرت به نشانه خورده (و در کار خود توفیق یافته‌ای).

120 30- انّکم الی الآخرة صائرون و علی اللّه معرضون.

3 59 به راستی که شما به سوی آخرت خواهید رفت و در پیشگاه خداوند قرار خواهید گرفت.

121 31- خیر الاستعداد ما اصلح به المعاد.

3 431 بهترین آمادگی‌ها آن است که انسان به وسیله آن، معاد خود را اصلاح کند.

122 32- حلاوة الآخرة تذهب مضاضة شقاء الدّنیا.

3 398 شیرینی آخرت، درد بدبختی دنیا را از

بین می‌برد.

123 33- دار البقاء محلّ الصّدّیقین و موطن الابرار و الصّالحین. 4 15 سرای جاویدان جایگاه راستگویان و میهن نیکان و شایستگان است.

124 34- حصّلوا الآخرة بترک الدّنیا و لا تحصّلوا بترک الدّین الدّنیا.

3 407 آخرت را با ترک دنیا به چنگ آورید و دنیا را با ترک دین به دست نیاورید.

125 35- ذکر الاخرة دواء و شفاء.

4 30 یاد آخرت دارو و درمان است.

126 36- شیمة ذوی الالباب و النّهی الإقبال علی دار البقاء و الاعراض عن دار الفناء، و التّولّه بجنّة المأوی.

4 192 شیوه برگزیدگان و خردمندان رو آوردن به سرای ماندنی، و رو گرداندن از دنیای فانی، و شیفتگی و شیدایی به بهشت جاویدان است.

127 37- طوبی لمن ذکر المعاد فأحسن.

4 248 خوشا به حال کسی که روز واپسین را به یاد آورد و (برای آن) کار نیک انجام دهد.

128 38- طلب الجمع بين الدّنيا و الآخرة من خداع النّفس.

4 251 آرمان جمع کردن میان دنیا و آخرت از فریبها و نیرنگهای نفس است (و جمع میان دنیا و آخرت ممکن نیست).

129 39- طالب الآخرة يدرک منها امله و يأتيه من الدّنيا ما قدّر له.

4 255 کسی که در طلب آخرت باشد به خواسته خویش می‌رسد، و از دنیا نیز آنچه برایش مقدّر گشته به او خواهد رسید.

130 40- عليک بالجدّ و الاجتهاد فی إصلاح المعاد.

4 295 بر تو باد به تلاش و کوشش در راه اصلاح و رو به راه کردن معاد و روز واپسین.

131 41- عجبت لمن انکر النشأة الاخری و هو یری النّشأة الاولی.

4 336 در شگفتم از کسی که زنده شدن در آخرت را انکار کند، در صورتی که زنده شدن در دنیا را به چشم خود می‌بیند.

132 42- عزيمة الكيّس و جدّه، لاصلاح المعاد و الاستكثار من الزّاد.

4 365 انسان زیرک، عزم و تصمیم خود را در راه اصلاح معاد و تهیّه توشه بسیار برای آن روز بکار می‌بندد.

133 43- غاية الآخرة البقاء.

4 370 سرانجام آخرت، پایندگی است.

134 44- فی الآخرة حساب و لا عمل.

4 403 در آخرت حسابرسی است و عملی در کار نیست.

135 45- قدّموا بعضا يكن لكم، و لا تخلّفوا كلّا فيكون عليكم.

4 514 برخی (از اموال خود) را از پیش فرستید که به سود شما باشد، (و به کارتان آید) و همه را به جای نگذارید که به زیان شما است.

136 46- کلّ شیء من الآخرة عیانه اعظم من سماعه.

4 541 هر چیزی از (نعمتها و عذابهای) آخرت دیدنش بزرگتر از شنیدن آن است (بر عکس دنیا).

137 47- کونوا من أبناء الآخرة و لا تکونوا من أبناء الدّنیا، فانّ کلّ ولد سیلحق بأمّه یوم القیامة.

4 617 از پسران و فرزندان آخرت باشید و از پسران دنیا نباشید که به راستی هر فرزندی در روز قیامت به مادرش بپیوندد.

138 48- کن فی الدّنیا ببدنک و فی الآخرة بقلبک و عملک.

4 606 با بدن و جسم خود در دنیا باش ولی با دل و عمل در آخرت باش (یعنی با این که در دنیا هستی همه توجّه و کار تو برای آخرت باشد). 139 49- من عمل للمعاد ظفر بالسّداد.

5 215 کسی که برای معاد و روز جزا کار کند به راه درست و پایدار دست یافته است.

140 50- من عمر آخرته بلغ آماله.

5 277 کسی که آخرت خود را آباد کند به آرمانهای خود رسیده است.

141 51- من ابتاع آخرته بدنیاه ربحهما.

5 257 کسی که بخرد آخرتش را به وسیله دنیای خود، از هر دو سود برده است.

142 52- من باع آخرته بدنیاه خسرهما. 5 257 کسی که بفروشد آخرتش را به دنیای خود، از هر دو زیان کرده است.

143 53- من عمر دار اقامته فهو العاقل.

5 269 کسی که سرای پایدار خود را آباد کند بـه راسـتی خردمنـد و عاقـل است.

144 54- من ایقن بالآخرة اعرض عن الدّنیا.

5 291 کسی که یقین به آخرت دارد از دنیا روی بگرداند.

145 55- من اصلح المعاد ظفر بالسّداد.

5 281 کسی که معاد خود را اصلاح کند به راه درست دست یافته است.

146 56- من ایقن بالآخرة لم یحرص علی الدّنیا.

5 260 کسی که یقین به روز جزا دارد بر دنیا حرص نورزد.

147 57- من حرص علی الآخرة ملک.

5 294 کسی که برای رسیدن به آخرت حرص ورزد مالک آن گردد (و بدان برسد).

148 58- لکلّ شیء من الآخرة خلود و بقاء.

5 17 آخرت چنان است که هر چیزش ابدی و جاویدان است.

149 59- لیس عن الآخرة عوض و لیست الدّنیا للنّفس بثمن. 5 85 آخرت را جایگزینی نیست و دنیا بهای جان نیست (که آدمی خود را به دنیا بفروشد).

150 60- لیس بمؤمن من لم یهتمّ باصلاح معاده. 5 92 مؤمن نیسـت کسـی که در باره اصلاح معاد خود اهتمام نورزد (و تلاش ننماید).

151 61- من رغب فی نعیم الاخرة قنع بیسـیر الـدّنیا. 5 309 کسـی کـه از نعمتهای آخرت روی بگرداند به دنیای اندک قانع شود.

152 62- من اخسر ممّن تعوّض عـن الآخـرة بالـدّنیا. 5 309 چـه کسـی زیانبارتر از آن کسی است که آخرت را به دنیا جایگزین کرده.

153 63- من جعل كلّ همّه لآخرته ظفر بالمأمول. 5 310 کسی که همه اندوه (و فکر) خود را در باره آخرت خویش بکار بندد به خواسته خویش دست یابد.

154 64- من سعی لدار اقامته خلص عمله و کثر وجله. 5 329 کسی که تلاش و کوشش خود را برای سرای پایدار خود به کار گیرد، عمل او پاک و خالص، و ترس و واهمه‌اش بسیار گردد.

155 65- من ایقن بالاخرة سلا عن الدّنیا.

5 342 کسی که یقین به آخرت دارد از دنیا جدا و کنده شود.

156 66- من اکثر من ذکر الاخرة قلّت معصیته. 5 365 کسی که زیاد به یاد آخرت باشد نافرمانی و گناهش اندک شود.

157 67- من دعاک الی الدّار الباقیة و اعانک علی العمل لها فهو الصّدیق الشّفیق. 5 366 دوست دلسوز تو کسی است که تو را به سرای جاویدان دعوت کرده و در باره عمل برای آنجا تو را کمک کند.

158 68- من اصلح امر آخرته اصلح اللّه له امر دنیاه. 5 383 کسی که کار آخرت خود را اصلاح کند خداوند کار دنیای او را رو به راه و اصلاح کند.

159 69- من کانت الاخرة همّته بلغ من الخیر غایة امنیّته. 5 393 کسی که همّت و اراده‌اش آخرت باشد (نه دنیا) به انتهای خواسته خویش از خیر و خوبی رسیده است.

160 70- من لم یعمل للاخرة لم ینل

امله. 5 416 کسی که برای آخرت کار نکند به آرمان و آرزوی خود نخواهد رسید.

161 71- مرارة الدّنیا حلاوة الاخرة.

6 130 تلخی دنیا، شیرینی آخرت را به دنبال دارد.

162 72- ما زاد فی الدّنیا نقص فی الاخرة. 6 85 هر چه در دنیا افزون گردد در آخرت کاسته شود.

163 73- ما اخسر من لیس له فی الاخرة نصیب. 6 86 چه زیانکار است کسی که در آخرت بهره و نصیبی ندارد.

164 74- ما المغرور الّذی ظفر من الدّنیا بادنی سهمته، کالآخر الّذی ظفر من الآخرة باعلی همّته. 6 106 یکسان نیست آن فریب خورده‌ای که از دنیا به پست‌ترین بهره خود رسیده، با آن (شخص سعادتمند) دیگری که از آخرت به والاترین همّت (و آرمان) خود دست یافته است.

165 75- نال المنی من عمل لدار البقاء.

6 169 به آرمان خویش رسیده آن کس که برای سرای پایدار کار کرده است.

166 76- همّ المؤمن لاخرته و کلّ جدّه لمنقلبه. 6 209 انسان با ایمان اندوهش در باره آخرت خویش، و همه تلاش و کوشش در راه بازگشتگاه او است.

167 77- لا تبیعوا الاخرة بالدّنیا و لا تستبدلوا الفناء بالبقاء. 6 303 آخرت را به دنیا نفروشید و خانه فانی شدنی را به سرای جاویدان مبادله نکنید.

168 78- لا یشغلنّک عن العمل للآخرة شغل، فانّ المدّة قصیرة. 6 289 مبادا سرگرم کننده‌ای تو را از کار و عمل برای آخرت سرگرم سازد که زمان کوتاه است 169 79- لا تلتمس الدّنیا بعمل الآخرة

و لا تؤثر العاجلة علی الآجلة، فانّ ذلک شیمة المنافقین و سجیّة المارقین.

6 333 با انجام کارهای آخرت (و عبادات) در جستجوی دنیا مباش و دنیای حاضر زود گذر را جایگزین آخرت پایدار مکن، که این کـار شـیوه منافقـان و خلق و خوی مارقان (و خارج شدگان از دین) است.

170 80- لا تجتمع الاخرة و الدّنیا. 6 370 دنیا و آخرت در کنار هم جمـع نشوند.

171 81- لا یجتمع الفناء و البقاء. 6 370 فناء و بقاء (دنیای نابود شـدنی و آخرت ماندنی) با هم جمع نشوند.

172 82- لا یدرک احد ما یرید من الآخرة الّا بترک ما یشتهی من الـدّنیا. 6 411 هیچ کس به خواسته و آرمان خود از آخرت نرسد، مگر به این که خواسته خود را از دنیا واگذارد.

173 83- ینبغی للعاقل ان یقدّم لاخرته و یعمر دار اقامتـه. 6 442 شایسـته انسان عاقل و خردمند است که برای آخـرت خـود چیـزی از پـیش فرسـتد، و سرای ماندنی خود را آباد نماید.

174 84- لا یترک النّاس شیئا من دنیاهم لاصلاح آخرتهم الّا عوّضـهم اللّـه سبحانه خیرا منـه. 6 413 مردمـان چیـزی از دنیـای خـود را بخـاطر اصـلاح آخرتشان وا نگذارند، جز آنکه خدای سبحان بهتر از آن را برای آنها جـایگزین کند.

175 85- ینبغی لمن عرف دار الفناء ان یعمل لـدار البقـاء. 6 441 شایسـته است برای آن کس که سرای فانی را بشناسد، که برای سرای پایدار کار کند.

176 86- ینبغی لمن ایقـن ببقـاء الآخـرة و دوامهـا ان یعمـل لهـا. 6 442 شایسته است برای آن کس که یقین به پایداری آخرت دارد که برای آن کار کند.

177 87- انّ الغاية امامكم و انّ السّاعة ورائكم تحدوكم. 2 527 بـه راسـتی که سرانجام کار پیش روی شما است، و به راستی که قیامت پشت

سر شما است که شما را به جلو می‌راند. 178 88- علیـک بـالآخرة تأتـک الدّنیا صاغرة. 4 284 بر تو باد به آخرت (و عمل برای آنجا) زیرا دنیـا زبونانـه نزد تو خواهد آمد. 179 89- غرض المؤمن إصلاح المعاد.

4 387 هدف مؤمن اصلاح معاد و روز واپسین است.

180 90- من وفّق لرشادة تزوّد لمعاده.

5 218 کسی که موفق به پیدا کردن راه راست خود گردد، برای معاد خویش توشه برگیرد.

181 91- من أیقن بالمعاد استکثر من الزّاد. 5 281 کسی که یقین بـه معـاد دارد توشه بسیار برگیرد.

182 92- من سرّه الفساد ساءه المعاد.

5 281 کسی که فساد و تباهی او را شاد گرداند، معـاد و روز واپسـین او را بدحال کند.

183 93- إنّ المرء علی ما قدّم قادم و علی ما خلّف نادم. 2 527 به راستی که آدمی بر آنچه از پیش فرستاده در آید، و بر آنچه بر جای نهاده پشیمان است.

184 94- إن کنتم للنّعیم طالبین فأعتقوا أنفسکم من دار الشّقاء. 3 22 اگر به راستی طالب و جویای نعمتهای الهی هستید جانهای خود را از سـرای بـدبختی آزاد کنید.

185 95- إنّکم مدینون بما قدّمتم و مرتهنون بما أسـلفتم. 3 60 بـه راسـتی شما پاداش داده خواهید شد بدانچه از پیش فرسـتاده‌ایـد، و در گـرو کارهـایی هستید که جلوتر انجام داده‌اید.

186 96- اجعل جدّک لاعداد الجـواب لیـوم المسـألة و الحسـاب. 2 223 تلاش و کوشش خود را در راه آماده کردن پاسخ برای روز باز پرسی و حساب قرار ده.

187 97- أسهروا عیونکم، و ضمّروا بطونکم، و خذوا من اجسادکم تجـودوا بها علی أنفسکم. 2 243 دیدگانتان را بیدار نگهدارید، و شکمهاتان را لاغر کنید، و از بدنهای خود بگیرید تا آن را به جانهای خود ببخشید. (یعنی ظـاهر بـدن را ضعیف و لاغر کنید تا روح و جان تقویت شود).

188 98- اعملوا و أنتم فی آونة البقاء و الصّحف منشورة و التّوبة مبسوطة، و المدبر یدعی و المسیء یرجی، قبل ان یخمد العمل و ینقطع المهل و تنقضی المدّة و یسدّ باب التّوبة.

2 268 عمل کنید اکنون که در دوران زنـدگی در دنیـا هسـتید، و نامـه‌هـای اعمال گشوده، و توبه گسترده، آنکه پشت کرده دعـوتش بـه بازگشـت کننـد، و آنکه گنه کرده امیدوارش کنند، پیش از آنکه عمل خاموش شود، و مهلت بریـده شود، و دوران سر آید و باب توبه بسته شود.

189 99- ارغبوا فیما وعد اللّه المتّقین فـانّ أصـدق الوعـد میعـاده. 2 247 رغبت کنید در آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده که به حقیقت راست‌تـرین وعده‌ها وعده او است.

190 100- استحقّوا من اللّه ما اعدّ لکم بالتّنجّز لصدق میعاده، و الحـذر مـن هول معاده. 2 248 خود را سزاوار و شایسته گردانید در پیشگاه خداوند بدانچه آماده کرده برای شما به خاطر این که وعده‌اش راست شود، و دوری از دهشـت روز بازگشت و معاد.

191 101- اسعوا فی فکاک رقابکم قبل ان تغلق رهائنهـا. 2 249 تـلاش و کوشش کنید در رهانیدن گردنهاتان (و آزاد کردن جانتان از دوزخ) پیش از آنکه گروهای آن بسته شود (یعنی بدیهاتان که در گرو اعمال شماست از این جهان به جهان دیگر برود).

192 102- ارتد لنفسک قبل یوم نزولک، و وطّیء المنزل قبـل حلولـک. 2 201 از برای خود منزلگاهی را پیش از فرودآمدنت انتخاب کن و قبـل از ورود به جایگاهت آن را آماده ساز.

193 103- الحذر الحذر ایّها المستمع و الجدّ الجدّ ایّهـا الغافـل و لا ینبّئـک مثل خبیر. 2 279 زنهار، زنهار ای شنونده، تلاش، تلاش، ای بی‌خبر هیچ کـس جز شخص آگاه، تو را از حقایق با خبر نمی‌سازد 194 104- الا عامـل لنفسـه قبل یوم بؤسه. 2 329 هان آیا کسی نیست که پیش از رسیدن روز سختی برای آن کار کند 195 105- الا و قد امرتم بالظّعن و دللتم علی الـزّاد فتـزوّدوا مـن الدّنیا ما تحوزون به انفسکم غدا. 2 339 آگاه باشید که به راسـتی فرمـان کـوچ کردن شما صادر شده، و به زاد و توشه راهنمایی شده‌اید، از ایـن دنیـا توشـه‌ای برگیرید که فردای قیامت خود را بدان حفظ کنید.

196 106- الا فاعملوا عباد اللّه و الخناق مهمل و الرّوح مرسـل، فـی قنیـة الارشاد و راحة الاجساد و مهل البقیّة و انف المشـیّة و انظـار التّوبـة و انفسـاح الحوبة، قبل الضّنک و المضیق و الرّدع و الزّهوق، قبـل قـدوم الغائـب المنتظـر و اخذة العزیز المقتدر. 2 348 هان ای بندگان خدا کار کنید تا ریسـمانهای مـرگ بر گلوی شما نیفتاده، و روح شما آزاد است برای بدست آوردن کمالات، و بدنها آسوده است، و مهلت دارید، و جای تصمیم و مهلـت توبـه و بازگشـت از گنـاه باقی است، و پیش از آنکه در شدت تنگنـای وحشـت و تـرس و اضـمحلال و

نابودی قرار گیرید، و قبل از آنکه مرگی که در انتظار شما است فرا رسد، و دست قدرت عزیز قدرتمند شما را دریابد. 197 107- انّ النّفس الّتی تجهد فی اقتناء الرّغائب الباقیة، لتدرک طلبها و تسعد فی منقلبها. 2 537 به راستی آن جانی که تلاش می‌کند برای کسب چیزهای مرغوب ماندنی، بدانها می‌رسد و در بازگشتگاه خود نیکبخت

می‌گردد.

198 108- انّ لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم، و انّ لکم علما فانتهوا بعلمکم. 2 528 به راستی که شما را سرانجامی است پس برسید به سرانجامتان، و به راستی که شما را راهنمایی است پس برسید به راهنمای خود.

199 109- این تتیه بکم الغیاهب و تختدعکم الکواذب. 2 362 کجا (و چرا) تاریکیهای گمراهی شما را سرگردان می‌کند، و دروغها شما را فریب می‌دهد.

200 110- انّکم الی الاهتمام بما یصحبکم الی الآخرة احوج منکم الی کلّ ما یصحبکم من الدّنیا. 3 62 به راستی که شما به همت گماردن بدانچه باید در آخرت همراه شما باشد، از همه آنچه در دنیا همراه شما است نیازمندتر هستید.

201 111- انّکم الی عمارة دار البقاء أحوج منکم الی عمارة دار الفناء.

3 63 به راستی که شما به آباد کردن سرای ماندنی و پایدار از آباد کردن سرای ناپایدار نیازمندتر هستید.

202 112- انّکم انّما خلقتم للآخرة لا للدّنیا، و للبقاء لا للفناء. 3 66 به راستی که شما برای آخرت آفریده شده‌اید نه برای دنیا، و برای ماندن خلق شده‌اید نه برای فانی شدن.

203 113- انّکم ان رغبتم الی اللّه غنمتم و نجوتم، و ان رغبتم الی الدّنیا خسرتم و هلکتم. 3 68 به راستی که شما اگر به سوی خدا راغب شدید غنیمت برده و نجات یافته‌اید، و اگر به دنیا رغبت کردید زیان کرده و هلاک گشته‌اید.

204 114- انّما خلقتم للبقاء لا للفناء و انّکم فی دار بلغة و منزل قلعة. 3 75 جز این نیست که شما برای ماندن آفریده شده‌اید نه برای فانی شدن، و شما در خانه عاریت و منزلگاهی هستید که باید توشه از آن برگیرید و از آن کوچ کنید.

205 115- انّما المرء مجزیّ بما أسلف و قادم علی ما قدّم. 3 85 جز این نیست که آدمی کیفر شود بدانچه انجام داده، و در آید بر آنچه از پیش تهیه کرده.

206 116- انّما حظّ أحدکم من الارض ذات الطّول و العرض، قید قدّه متعفّرا علی خدّه. 3 86 جز این نیست که بهره هر یک از شما از زمین با این طول و عرض جز به اندازه قامت او نیست که در روی خاک بر گونه‌اش غلطیده باشد.

207 117- تخفّفوا فانّ الغایة أمامکم و السّاعة من ورائکم تحدوکم. 3 291 سبکبار شوید که سرانجام کار پیش روی شما است، و قیامت از پشت سر، شما را به پیش می‌راند.

208 118- انّما الدّنیا دار ممرّ و الآخرة دار مستقرّ، فخذوا من ممرّکم لمستقرّکم و لا تهتکوا استارکم عند من یعلم اسرارکم. 3 87 جز این نیست که دنیا خانه گذر است و آخرت خانه پا برجا، از این خانه گذرا برای آن خانه پا برجا توشه برگیرید، و پرده‌های خود را نزد کسی که اسرار درونی شما را می‌داند، ندرید.

209 119- اذا أعرضت عن دار الفناء و توّلهت بدار البقاء فقد فاز قدحک، و فتحت لک ابواب النّجاح و ظفرت بالفلاح. 3 176 هر گاه از خانه فانی دنیا

روی بگردانی و به خانه ماندنی آخرت شیفته گردی، بدانکه در این مسابقه برنده شده‌ای و درهای رستگاری بر تو گشوده شده و به فلاح دست یافته‌ای.

210 120- بادروا قبل قدوم الغائب المنتظر. 3 243 پیشی گیرید قبل آمدن پنهان از نظری که چشم به راهش هستید (یعنی مرگ).

211 121- بادروا قبل أخذة العزیز المقتدر. 3 244 پیشی گیرید پیش از این که خدای عزیزقدرتمند شما را برگیرد.

212 122- بادروا قبل الضّنک و المضیق.

3 244 پیشی گیرید قبل از سختی و تنگی راه.

213 123- بادروا قبل الرّوع و الزّهوق.

3 244 پیشی گیرید قبل از ترسیدن و بیرون رفتن جان.

214 124- بادروا فی مهل البقیّة و انف المشیّة و انتظار التّوبة و انفساح الحوبة. 3 244 پیشی گیرید در مهلت باقیمانده و زمان تصمیم گیری و انتظار توبه و بازگشت از گناه.

215 125- بادروا و الابدان صحیحة و الالسن مطلقة و التّوبة مسموعة و الاعمال مقبولة. 3 245 پیشی گیرید در حالی که بدنها سالم و زبانها باز، و توبه قابل پذیرش، و عملها مورد قبول است.

216 126- بادروا آجالکم بأعمالکم و ابتاعوا ما یبقی لکم بما یزول عنکم.

3 246 پیشی گیرید با عمرهای خویش به عملهاتان، و بخرید آنچه را از عمرتان باقی مانده به وسیله آنچه از دست شما می‌رود.

217 127- بادروا الموت و غمراته و مهّدوا له قبل حلوله و اعدّوا له قبل نزوله. 3 247 پیشی گیرید بر مرگ و سختی‌های آن، و آماده کنید خود را برای آن پیش از رسیدنش، و آماده شوید برای مرگ پیش از فرود آمدنش.

218 128- بادروا فی فینة الارشاد و راحة الأجساد و مهل البقیّة و انف المشیّة. 3 247 پیشی گیرید در هنگام راهنمایی و آسودگی بدنها، و مهلت باقیمانده و هنگام تصمیم گیری.

219 129- بادروا أعمالکم و سابقوا آجالکم، فانّکم مدینون بما أسلفتم و مجازون بما قدّمتم، و مطالبون بما خلّفتم. 3 248 پیشی گیرید به انجام اعمال خود و سبقت گیرید بر مرگ‌های خود که به راستی شما کیفر داده می‌شوید به آنچه از پیش انجام داده‌اید، و پاداش داده خواهید شد به آنچه فرستاده‌اید، و باز خواست شوید از آنچه به جای گذارده‌اید.

220 130- بادروا الامل و سابقوا هجوم الاجل فانّ النّاس یوشک ان ینقطع بهم الامل فیرهقهم الاجل. 3 248 پیشی گیرید بر آرزو و سبقت گیرید بر هجوم أجل، که به راستی مردم به بریده شدن آرزوها و فرا گرفتن اجلها نزدیکند.

221 131- بادر غناک قبل فقرک، و حیاتک قبل موتک. 3 249 شتاب کن به بهره گرفتن از توانگری خود پیش از فقر و نداری، و از زندگی خود پیش از رسیدن مرگ.

222 132- بئس الاختیار التّعوّض بما یفنی عمّا یبقی. 3 258 چه بد انتخابی است عوض گرفتن چیزی را که فانی شود از آنچه به جای می‌ماند.

223 133- بیعوا ما یفنی بما یبقی و تعوّضوا بنعیم الآخرة عن شقاء الدّنیا. 3 269 بفروشید آنچه را فانی شود به چیزی که به جای می‌ماند، و عوض بگیرید نعمتهای آخرت را از سختی و بیچارگی دنیا.

224 134- تزوّدوا من ایّام الفناء للبقاء فقد دللتم علی الزّاد و امرتم بالظّعن و حثثتم علی المسیر. 3 294 توشه برگیرید از روزهای فانی برای سرای پایدار،

که به راستی شما راهنمایی شده‌اید بر توشه، و فرمان کوچ کـردن در بـاره شـما صادر شده، و به رفتن از این جهان برانگیخته شده‌اید.

225 135- تیسّر لسفرک و شم برق النّجاة و ارحل مطایـا التّشـمیر. 3 294 آسان شو برای سفر خود، و دیده خود را به جرقه برق نجات و رستگاری بدوز، و بار و بنه سفر را محکم بر پشت مرکب خود ببند.

226 136- تزوّدوا من الدّنیا ما تحوزون به أنفسکم غدا و خـذوا مـن الفنـاء للبقاء. 3 300 توشه برگیرید از دنیا به چیزی که فـردای قیامـت خـود را بـدان حفظ کنید، و از سرای فانی برای سرای باقی ساز و برگی تهیه کنید.

227 137- تنفّسوا قبل ضیق الخناق و انقـادوا قبـل عنـف السّـیاق. 3 302 پیش از آنکه مرگ گلویتان را بفشارد آسوده نفس بکشید (و کار کنید)، و پـیش از سختی جان کندن فرمان برید.

228 138- توقّ سخط من لا ینجیک الّا طاعته، و لا یردیک الّا معصـیته، و لا یسعک الّا رحمته، و التجیء الیه و توکّل علیه. 3 310 بپرهیز از خشـم کسـی که نجات ندهد تو را مگر فرمانبرداریش، و نابودت نکند مگر نافرمـانیش، و تـو را فرا نگیرد جز رحمت او، و به او پناه بر، و بر او توکل کن.

229 139- ثواب الآخرة ینسـی مشـقّة الـدّنیا. 3 348 پـاداش آخـرت بـه فراموشی سپارد سختی دنیا را.

230 140- ثوبوا من الغفلة، و تنبّهوا من الرّقدة، و تـأهّبوا للنّقلـة، و تـزوّدوا للرّحلة. 3 349 از بی‌خبری باز گردید، و از خواب (غفلت) بیدار شوید، و برای جا به جا شدن آماده شوید، و برای رفتن توشه برگیرید.

231 141- ثوب العمل یخلّدک و لا یبلی و یبقیک و لا یفنی. 3 350 جامه عمل (صالح) تو را پاینده می‌دارد و کهنه نشود، و تو را باقی دارد و فانی نشود.

232 142- ثابروا علی اغتنام عمل لا یفنی ثوابه. 3 351 مداومت کنید بر غنیمت بردن عملی که پاداشش از میان نرود.

233 143- ثابروا علی الاعمال الموجبة لکم الخلاص من النّار و الفوز بالجنّة.

3 351مداومت کنید بر اعمالی که سبب رهایی شما از دوزخ و رستگاری به بهشت گردد.

234 144- خذ ممّا لا یبقی لک و لا تبقی له، لما لا تفارقه و لا یفارقک. 3 464 توشه بر گیر از آنچه برای تو می‌ماند ولی تو برای آن نخواهی ماند، برای آنچه از آن جدا نخواهی شد و آن نیز از تو جدا نگردد.

235 145- خذوا من أجسادکم تجودوا بها علی أنفسکم، و اسعوا فی فکاک رقابکم قبل ان تغلق رهائنها. 3 450 برگیرید از بدنهاتان و بخشش کنید آنها را به جانهای خود، و تلاش کنید در آزاد کردن گردنهای خود پیش از آنکه گروهای آن بسته شود. 236 146- خذوا مهل الایّام، و حوطوا قواصی الاسلام، و بادروا هجوم الحمام. 3 448 مهلت های روزگار را برگیرید (و از آن استفاده کنید) و سر حدّات اسلام را نگهبانی کنید، و بر رسیدن ناگهانی مرگ سبقت جویید.

237 147- خذ ممّا لا یبقی لک لما یبقی لک و لا یفارقک. 3 440 توشه برگیر از آنچه برای تو به جای نماند، برای آنچه برایت بماند و از تو جدا نشود.

238 148- حقّ علی العاقل العمل للمعاد و الاستکثار من الزّاد. 3 411 بر شخص عاقل لازم و حقّ است که برای معاد خود کار کند و توشه بسیار برگیرد.

239 149- رحم اللّه امرء اغتنم المهل و بادر العمل و اکمش من وجل. 4 43 خدا رحمت کند آنکه مهلت را غنیمت شمرده، و مبادرت به عمل جسته، و از ترس (برای تلاش و کار) دامن به کمر زده است.

240 150- رحم اللّه امرء بادر الاجل و اکذب الامل و أخلص العمل. 4 44 خدا رحمت کند کسی را که بر اجل پیشی گیرد، و آرزو را دروغگو داند و عمل خود را خالص گرداند.

241 151- رحم اللّه امرء أخذ من حیاة لموت، و من فناء لبقاء، و من ذاهب لدائم. 4 46 خدا رحمت کند کسی را که توشه برگیرد از زندگی برای مرگ، و از فنا برای بقا، و از لذت رفتنی برای نعمت ماندنی و ابدی.

242 152- دعاکم ربّکم سبحانه فنفرتم و ولّیتم، و دعاکم الشّیطان فاستجبتم و أقبلتم. 4 25 پروردگارتان شما را خواند، ولی شما رمیده و پشت کردید، اما شیطان شما را خواند او را اجابت کرده و به سویش روی آوردید.

243 153- سابقوا الاجل و احسنوا العمل تسعدوا بالمهل. 4 152 سبقت گیرید بر اجل و نیکو گردانید عمل را تا در سبقت به کار خیر نیکبخت شوید.

244 154- طوبی لمن سعی فی فکاک نفسه قبل ضیق الانفاس و شدّة الابلاس.

4 241 خوشا به حال کسی که تلاش می‌کند در آزادی خویش، پیش از تنگی نفسها و سختی سرگردانی‌ها (در هنگام مرگ).

245 155- دعاکم اللّه سبحانه الی دار البقاء و قرارة الخلود و النّعماء و مجاورة الانبیاء و السّعداء، فعصیتم و اعرضتم، و دعتکم الدّنیا الی قرارة الشّقاء و محلّ الفناء و انواع البلاء و العناء، فأطعتم و بادرتم و اسرعتم.

4 25 خدای سبحان شما را به سرای مانـدنی و قرارگـاه ابـدی، و نعمـت، و همسایگی پیامبران و نیکبختان خواند، امّا شما نافرمانی کرده و روی گرداندیـد، ولی دنیا شما را به قرارگاه بدبختی و جایگاه فانی و انواع بلا و گرفتاری دعوت کرد، و شما اطاعتش کرده و پیشی گرفته و به سویش شتافتید.

246 156- ذر ما قلّ لما کثر، و ما ضاق لما اتّسع. 4 33

واگذار اندک را برای بسیار، و این جهان تنگ را برای آخرت وسیع و پهناور.

247 157- سارعوا الی الطّاعات و سابقوا الی فعل الصّالحات، فـان قصّـرتم فایّاکم و ان تقصّـروا عـن اداء الفـرائض. 4 149 بشـتابید بـه سـوی طاعتهـای پروردگار، و پیشی گیرید به انجام کارهای شایسته، و اگر در این بـاره کوتـاهی کنید سخت بپرهیزید از این که در انجام واجبات کوتاهی کنید.

248 158- شغل من الجنّة و النّار أمامه.

4 186 (به دنیا) سرگرم شده کسی که بهشت و دوزخ را در پیش رو دارد.

249 159- شوّقوا أنفسکم الی نعیم الجنّة تحبّوا الموت و تمقتوا الحیاة.

4 187 آرزومند کنید جانهای خود را به سـوی نعمـت بهشـت، تـا مـرگ را دوست بدارید و زندگی را دشمن دارید.

250 160- طوبی لمن ذکر المعاد فاستکثر من الزّاد. 4 241 خوشا بـه حـال کسی که به یاد معاد و رستاخیز افتاده و توشه خود را برای آن روز بسیار کـرده است.

251 161- طوبی لمن بادر الاجل و اغتنم المهل و تزوّد من العمـل. 4 247 خوشا به حال کسی که بر اجل خویش پیشی گرفته، و مهلتها را غنیمت شـمرده، و از عمل توشه برگرفته است.

252 162- طوبی لمن خاف العقاب و عمل للحساب، و صاحب العفاف و قنع بالکفاف، و رضی عن اللّه سبحانه.

4 247 خوشا به حال کسی که از عقاب الهی بترسد و برای حساب و باز پرسی کار کند، و با پاکدامنی همراه شود، و به کفاف زندگی قناعت کند و از خدای سبحان راضی باشد.

253 163- علیک بحسن التّأهّب و الاستعداد و الاستکثار من الزّاد.

4 295بر تو باد که به خوبی برای آخرت آماده شده و توشه بسیار برگیری.

254 164- عجبت لغفلة ذوی الالباب عن حسن الارتیاد و الاستعداد للمعاد.

4 339 در شگفتم از بی‌خبری خردمندان از این که برای روز رستاخیز طلب نیکو کنند و خود را آماده نمایند.

255 165- عجبت لمن عرف ربّه کیف لا یسعی لدار البقاء. 4 340 در شگفتم از کسی که پروردگار خود را شناخته چگونه برای سرای ماندنی کوشش نمی‌کند.

256 166- عجبت لمن عرف انّه منتقل عن دنیاه کیف لا یحسن التّزوّد لاخراه. 4 343 در شگفتم از کسی که می‌داند از دنیا نقل مکان می‌کند، چگونه برای آخرت خویش توشه نیکو بر نگیرد.

257 167- فی العمل لدار البقاء ادراک الفلاح. 4 394 رسیدن به رستگاری در این است که برای سرای ماندنی آخرت کار کنند.

258 168- من اغبن ممّن باع البقاء بالفناء. 5 309 چه کسی مغبون‌تر و فریب خورده‌تر است از آنکه سرای باقی را به خانه فانی فروخته است 259 169- من رغب فیما عند اللّه کثر سجوده و رکوعه. 5 450 کسی که علاقه‌مند باشد بدانچه در پیشگاه خدا است، سجده و رکوعش بسیار باشد.

260 170- فليصدق رائد أهله و ليحضر عقله و ليكن من أبناء الآخرة، فمنها قدم و اليها ينقلب. 4 418 باید دیده‌بان جمعیت به افراد خود راست گوید و عقل خود را حاضر کند، و باید از فرزندان آخرت باشد، زیرا از آنجا آمده و بدانجا باز خواهد گشت.

261 171- ما قدّمت اليوم تقدم عليه غدا، فامهد لقدمک و قدّم ليومک.

6 82 آنچه را امروز از پیش فرستی فردای قیامت بر آن درخواهی آمد، پس جایی را برای جای پای خویش آماده کن، و (چیزی را) برای روز (وا نفسای) خود از پیش فرست.

262 172- ما آنسک ايّها الانسان بهلكة نفسک أما من دائک بلول ام ليس لک من نومتک يقظة، أما ترحم من نفسک ما ترحم من غيرک. 6 103 ای انسان چه چیز تو را به هلاکت نفس خویش علاقه‌مند کرده آیا درد تو را بهبود نخواهد بود آیا خواب تو را بیداری نیست آیا همان گونه که بر دیگران رحم می‌کنی بر خویشتن رحم نمی‌کنی

263 173- ما صبّرک ايّها المبتلى على دائک و جلّدک على مصائبک و عزّاک عن البكاء على نفسک. 6 104 چه چیز تو را این گونه بر درد خویش شکیبا کرده، ای گرفتار بلا و چه دلیر کرده بر مصیبتهایت، و تسلّی داده تو را از گریه بر خویش

264 174- ما المغبوط الّذى فاز من دار البقاء ببغيته كالمغبون الّذى فاته النّعيم بسوء اختياره و شقاوته. 6 106 آن کسی که در سرای جاویدان به آرمان خویش رسیده و مورد غبطه و آرزوی دیگران است، همانند آن مغبونی نیست که در اثر انتخاب بد و بدبختی خود نعمتهای ابدی را از دست داده است.

265 175- ما أعظم المصیبة فی الدّنیا مع عظم الفاقة غدا. 6 90 چه بـزرگ است ماتم و عزای دنیا با وجود بزرگی نیاز و احتیـاج در فـردای قیامـت. 266 176- وقّ نفسک نارا وقودها النّاس و الحجـارة بمبادرتـک الـی طاعـة اللّـه و تجنّبک معاصیه و توخّیک رضاه.

6 234 خود را نگه دار از آتشی که آتشگیره‌اش مردم و سـنگها هسـتند، بـا پیشی جستن به سوی فرمانبرداری خدا و دوری گزیدن

از نافرمانیهایش و طلب خوشنودی او.

267 177- لا ترغب فیما یفنی و خذ من الفناء للبقاء. 6 281 رغبـت نکـن در آنچه فانی شود و از دنیای فانی برای جهان پایدار توشه برگیر.

268 178- لا ترغب فی کلّ ما یفنی و یذهب، فکفی بذلک مضـرّة. 6 268 رغبت نکن در هر چه فانی می‌شود و از بین می‌رود، که همین برای زیان آدمـی کافی است.

269 179- من احبّ رفعة الدّنیا و الآخرة فلیمقت فی الدّنیا الرّفعـة. 5 386 کسی که رفعت مقام دنیا و آخرت را خواهد، باید بلندی و رفعت دنیا را دشـمن دارد.

270 180- کونوا قوما صیح بهم فانتبهوا.

4 617 از مردمانی باشید که بر سرشان فریاد کشیده و بیدار شده‌اند.

271 181- رویدا یسفر الظّلام کان قد وردت الاظعان، یوشک من اسـرع ان یلحق. 4 97 مهلتی، تا تاریکی‌ها بر طرف گردد، گویا هودجها رسـید، نزدیـک است که شتابنده بپیوندد.

272 182- قد اسفرت السّاعة عن وجهها و ظهرت العلامة لمتوسّمها. 4 476 به راستی که قیامت پرده از چهره برگرفته، و نشانه آن برای آن کس که فراست دارد آشکار گردیده.

273 183- یا أیّها النّاس الی کم توعظون و لا تتّعظون فکم قد وعظکم الواعظون و حذّرکم المحذّرون و زجرکم الزّاجرون و بلّغکم العالمون و علی سبیل النّجاة دلّکم الأنبیاء و المرسلون و أقاموا علیکم الحجّة و

أوضحوا لکم المحجّة، فبادروا العمل، و اغتنموا المهل، فانّ الیوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل، و سیعلم الّذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون.

6 463 ای مردم تا به کی پند داده می‌شوید ولی پند نمی‌گیرید چه بسا پند دهندگانی شما را پند داده، و بیم دهندگانی که بیمتان داده، و باز دارندگانی که بازتان داشته، و عالمانی که به شما ابلاغ کرده‌اند و به راه رستگاری پیامبران و رسولان شما را راهنمایی کرده، و حجّتها را بر شما اقامه کرده، و راه را بر شما آشکار ساخته‌اند، پس بیائید و به عمل مبادرت کرده و فرصتها را مغتنم شمارید که به راستی امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست، ولی فردا روز حساب است و عملی در کار نیست، و به زودی می‌دانند آنها که ستم کرده‌اند که به چه جای بازگشتی بازگشت می‌کنند

باب الاخوة (برادری)

274 1- الأخوان افضل العدد. 1 262 برادران بهترین وسیله (و ابـزار) بـرای روزهای سخت زندگی هستند.

275 2- الملل یفسد الاخوّة. 1 279 آزردگی، برادری را تباه کند.

276 3- المعین علی الطّاعة خیر الأصحاب. 1 298 بهترین یاران و همراهان کسی است که انسان را بر اطاعت حق یاری دهد.

277 4- الفقد الممرض فقد الأحباب.

1 303 فقدانی که آدمی را بیمار کند، فقدان دوسـتان و از دسـت دادن آنـان است.

278 5- الدّهر موکّل بتشتیت الاّلاف.

1 307 روزگار مأمور گشته به پراکنده کردن کسانی که با هـم الفـت و انـس دارند. 279 6- الصاحب کالرّقعة فاتّخذه

مشاکلا. 1 309 همراه تو همچون تکّه پارچه‌ای است که لباس را بدان وصله کنند پس با کسی مصاحبت کن که شباهت با تو داشته باشـد. (و وصـله نـاجور نباشد) 280 7- الغریب من لیس له حبیب.

1 315 غریب (تنها و بیگانه) کسی است که دوستی ندارد.

281 8- اخوان الدّین أبقی مودّة. 1 358 برادران دینی در دوستی پایدارترند.

282 9- أخ تستفیده خیر من أخ تستزیده. 1 359 برادری کـه از (کمـال یـا علم) او بهره گیری بهتر است از برادری که تو بر (کمال یا علم) او بیفزایی.

283 10- الاخوان زینة فی الرّخاء و عدّة فی البلاء. 1 394 برادران زیورنـد در فراخی زندگی، و پشتوانه‌ای هستند در گرفتاری.

284 11- الصّدیق افضل العدّتین. 2 28 دوست راستین در مقایسه با پشتوانه های دیگر بهترین پشتوانه است.

285 12- الاخوان فی اللّه تعالی تدوم مودّتهم لدوام سببها. 2 50 برادرانی که برادریشان در راه خدا باشد دوستیشان پایدارتر است به خاطر پایدار بودن سبب دوستی (که خدای تعالی است).

286 13- اخوان الدّنیا تنقطع مودّتهم لسرعة انقطاع اسبابها. 2 50 برادران دنیایی دوستیشان بریده شود چون وسائل و اسباب آن دوستی، به زودی بریده خواهد شد.

287 14- اخوان الصّدق زینة فی السرّاء و عدّة فی الضّراء. 2 53 برادران راستین زیورند در خوشی و پشتوانه‌ای هستند در سختی.

288 15- الأخ المکتسب فی اللّه اقرب الأقرباء و احمّ من الامّهات و الآباء.

2 63 آن برادری که در راه خدا به دست آمده

(و پیوند الهی دارد) نزدیک‌ترین نزدیکان و خویشاوندتر از پدران و مادران است.

289 16- اخوک فی اللّه من هداک الی رشاد و نهاک عن فساد و اعانک الی اصلاح معاد. 2 80 برادر تو در راه خدا آن کسی است که تو را به راه راست هدایت کند، و از فساد و تباهی باز دارد، و در راه اصلاح معاد یاریت دهد.

290 17- اخوک الصّدیق من وقاک بنفسه و آثرک علی ماله و ولده و عرسه. 3 111 برادر راستین تو کسی است که تو را با جان خویش نگهبانی کند، و بر مال و فرزند و زن خویش مقدّم دارد.

291 18- الأخوان جلاء الهموم و الأحزان. 2 143 برادران زداینده غمها و اندوه هایند.

292 19- احمل نفسک عند شدّة أخیک علی اللّین، و عند قطیعته علی الوصل، و عند جموده علی البذل، و کن للّذی یبدو منه حمولا و له وصولا. 2 229 خویشتن را در هنگام درشتی کردن برادرت به نرمی وادار، و هنگام بریدن او بر پیوند، و در وقت خشکی او بر بذل و دهش، و در برابر آنچه از (بدیها از) او آشکار شود بردباری کن، و برای او وسیله پیوندی باش.

293 20- احمل نفسک مع أخیک عند صرمه علی الصّلة، و عند صدوده علی اللّطف و المقاربة، و عند تباعده علی الدّنوّ، و عند جرمه علی العذر، حتّی کأنّک له عبد و کأنّه ذو نعمة علیک، و ایّاک أن تضع ذلک فی غیر موضعه او تفعله مع غیر أهله. 2 229 خود را نسبت به برادر خود وادار که هنگام گسستن او پیوند کنی، و هنگام کناره گیری‌اش بر او لطف کرده و نزدیک گردی، و هنگام دوری به او نزدیک شوی، و هنگام جرم و بد کاری معذورش داری، تا بدان حدّ که گویا تو بنده او هستی و او حقّ نعمت بر تو دارد، اما بر حذر باش از این که این دستورات را در غیر جای خود به کار بری (و با مردمان منافق و بی‌دین این گونه رفتار کنی) یا با کسی که شایستگی آن را ندارد چنین کنی.

294 21- اختر من کلّ شیء جدیده و من الإخوان اقدمهم. 2 233 بر گزین از هر چیز تازه‌اش را ولی از برادران قدیمی‌ترینشان را انتخاب کن.

295 22- اطع اخاک و ان عصاک، وصله و ان جفاک. 2 175 از برادرت فرمانبرداری کن اگر چه او نافرمانی‌ات کند، و با او پیوند کن اگر چه او با تو جفا کند.

296 23- اذکر اخاک اذا غاب بالّذی تحبّ أن یذکرک به، و ایّاک و ما یکره، و دعه ممّا تحبّ ان یدعک منه.

2 207 هنگامی که برادرت پنهان و غایب است او را چنان یاد کن که دوست می‌داری او همان گونه تو را یاد کند، و بپرهیز از ذکر آنچه خوش نـدارد، و بـاز دار او را از (عمل به) آنچه دوست می‌داری که وی تو را از (عمـل بـه) آن بـاز دارد.

297 24- ایّاک ان تغفل عن حقّ اخیک اتّکالا علی واجب حقّک علیه، فانّ لاخیک علیک من الحقّ مثل الّذی لک علیه. 2 301 بپرهیز از ایـن کـه از حـقّ برادرت غافل شوی به اعتماد حق واجبی که تو بر او داری، زیرا بـرادر تـو نیـز همانند آن حقی را بر تو دارد که تو بر او داری.

298 25- ایّاک ان تهمل حقّ اخیک اتّکالا علی ما بینک و بینه، فلیس لـک باخ من اضعت حقّه. 2 302 بپرهیز از این که حق برادرت را واگذاری به اعتماد رفاقت و یگانگی که میان تو و او وجود دارد، زیرا کسی که تو حق او را ضـایع و تباه کنی برادر تو نیست.

299 26- أشرف المروءة حسن الاخوّة.

2 396 شریف‌ترین مردانگی، نیکو برادری کردن است.

300 27- افضل العدد، ثقات الاخوان.

2 403برترین پشتوانه‌ها، برادران مورد وثوق و اطمینان هستند.

301 28- انّ اخاک حقّا، من غفر زلّتک، و سدّ خلّتک، و قبل عذرک، و ستر عورتک، و نفی وجلک، و حقّق املک.

2 609 به راستی که برادر حقیقی تو آن کسی است که لغزشت را بپوشـاند و شکستگی زندگی‌ات را ببندد، عذرت را بپذیرد، و زشتی و عیب تو را بپوشـاند، و ترس تو را برطرف کند، و امید تو را به انجام رساند.

302 29- افضل العدد اخ وفیّ، و شقیق زکیّ. 2 431 برترین پشتوانه‌ها (برای روزهای سخت زندگی) برادری است با وفا و همانندی است که پاکیزه باشد.

303 30- ابعد النّاس سفرا من کان سفره فی ابتغاء اخ صالح. 2 459 دورترین سفرها برای مردم، سفر کسی است که به دنبال یافتن برادری شایسته و صالح سفر کرده باشد.

304 31- اصدق الاخوان مودّة افضلهم لاخوانه فی السّرّاء و الضّرّاء مواساة.

2 446 صادق‌ترین برادرها در دوستی، آن برادری است که مواسات و برابری او نسبت به برادرانش در خوشی و سختی بیشتر باشد.

305 32- خیر الاخوان اعونهم علی الخیر و اعملهم بالبرّ و ارفقهم بالمصاحب.

3 464 بهترین برادران کسی است که کمکش بر کار خیر از دیگران بیشتر، و در انجام کار نیک از دیگران جلوتر، و نسبت به یاران و همراهان نرمخوتر باشد.

306 33- خیر کلّ شیء جدیده، و خیر الاخوان اقدمهم. 3 462 بهترین هر چیز تازه آن است، ولی بهترین برادران قدیمی‌ترین آنهاست.

307 34- خلیل المرء دلیل علی عقله و کلامه برهان فضله. 3 461 دوست هر انسان راهنمای عقل و خرد او و گفتارش دلیل بر فضل و کمال او است.

308 35- خیر اخوانک من کثر اغضابه لک فی الحقّ. 3 431 بهترین برادران تو آن کسی است که تو را در راه حقّ زیاد به خشم آورد.

309 36- خیر الاخوان أنصحهم، و شرّهم أغشّهم. 3 433 بهترین برادران خیر خواه‌ترین آنها و بدترین برادران خیانتکارترین آنها است

. 310 37- خیر الاخوان من اذا فقدته لم تحبّ البقاء بعـده. 3 433 بهتـرین برادران کسی است که چون او را از دست بدهی و نیابی، زنده ماندن پـس از او را دوست نداشته باشی.

311 38- خیر اخوانک من دلّک علی هدی و اکسبک تقـی، و صـدّک عـن اتّباع هوی. 3 436 بهترین برادرانت کسی است که تـو را بـر هـدایت رهنمـون باشد. و به تقوا وا دارد، و از پیروی کردن هوا و هوس بازت دارد.

312 39- خیر اخوانک من واساک. 3 437 بهترین برادرانت کسی است کـه با تو مواسات داشته باشد.

313 40- خیر اخوانک من دعاک الی صدق المقال بصـدق مقالـه، و نـدبک الی افضل الاعمال بحسن اعماله.

3 434 بهترین برادرانت کسی است که به گفتار راست خود به راست گـویی دعوتت کند، و با کارهای نیکش تو را به بهترین کارها فرا خواند.

314 41- خیر اخوانک من سارع الی الخیر و جذبک الیه، و امـرک بـالبرّ و اعانک علیه. 3 433 بهترین برادرانت کسی است که به خیر و خوبی از دیگـران پیشی گیرد و تو را به سوی آن بکشاند، و به کـار نیـک وادارد و بـر انجـام آن یاریت دهد.

315 42- خیر الاخوان من لـم تکـن علـی الـدّنیا اخوّتـه. 3 433 بهتـرین برادران کسی است که برادری‌اش بر دنیا پی ریزی نشده باشد.

316 43- خیر اخوانک من واساک بخیره،

و خیر منه من اغناک عن غیره. 3 432 بهترین برادرانت کسی اسـت کـه بـا خیر و خوبی خود با تو مواسات داشته باشد، و بهتر از او کسی است که تو را از دیگران بی‌نیاز سازد.

317 44- خیر الأخوان من لم یکن علی اخوانـه مستقصـیا. 3 429 بهتـرین برادران کسی است که نسبت به برادران خود سخت گیر و خرده گیر نباشد.

318 45- خیر اخوانک من واساک، و خیر منه من کفاک، و ان احتاج الیـک اعفاک.

3 427 بهترین برادرانت کسی است که با تو مواسات و برابری داشته باشد، و بهتر از او کسی است که تو را کفایت کند، و اگر به تو نیازمنـد هـم شـود تـو را معاف داشته و ببخشاید.

319 46- خیر الاخوان من کانت فی اللّـه مودّتـه. 3 433 بهتـرین بـرادران کسی است که دوستی‌اش در راه خدا باشد.

320 47- خیر الاخوان اقلّهم مصانعة فی النّصیحة. 3 426 بهتـرین بـرادران کسی است که در باره خیر خواهی و نصیحت کمتر مدارا و چرب زبانی کنـد (و به طور صریح و آشکارا تو را نصیحت کند).

321 48- خیر الاخوان مـن لا یحـوج اخوانـه الـی سـواه. 3 427 بهتـرین برادران کسی است که برادرانش را به دیگری نیازمند نکند (و خـود نیازشـان را برطرف سازد).

322 49- خیر اخوانک من عنّفک فی طاعة اللّـه سـبحانه. 3 427 بهتـرین برادرانت کسی است که در راه اطاعت خـدای سـبحان بـر تـو سـخت گیـرد و خشونت به خرج دهد.

323 50- شکر نظیرک بحسن الاخاء.

4 158 سپاسگزاری و شکر تو در برابر افرادی همانند خود، به این است کـه برادری را نیکو کنی.

324 51- ساعد اخاک علی کلّ حال و زل

معه حیثما زال. 4 134 یاری کن برادر خود را بر هر حالی، و برو بـه همـراه او هر کجا برود.

325 52- ربّ اخ لم تلده امّک. 4 76 چه بسا بـرادری کـه مـادر تـو او را نزاییده (بلکه بر اثر صمیمیت در دوستی برادر تـو شـده) 326 53- ربّ عشـیر غیر حبیب. 4 71 چه بسا فامیلی که دوست نیست.

327 54- شرّ الاتراب الکثیر الارتیاب.

4 177 بدترین همسالان و همدمان کسی است که شک و تردیدش در کارها زیاد باشد.

328 55- شرّ الاصحاب السّریع الانقلاب. 4 177 بدترین همراهان و یـاران کسی است که زود تغییر حالت می‌دهد. 329 56- شرّ اخوانک و اغشّـهم لـک من اغراک بالعاجلة، و الهاک عن الآجلة.

4 176 بدترین برادران تو و خیانتکارترین‌شان کسی است که تو را بـر دنیـا تشویق و ترغیب نماید و از آخرت غافل و سرگرم سازد.

330 57- شرّ اخوانک من تثبّط عن الخیـر و ثبّطـک معـه. 4 175 بـدترین برادرانت کسی است که از کار خیر خودداری کند و تو را نیز همانند خود از کار خیر باز دارد.

331 58- شرّ اخوانک الغاشّ المداهن.

4 174 بدترین برادرانت خیانتکاری است که ظاهر سازی کند.

332 59- شرّ اخوانک من داهنک فـی نفسـک، و سـاترک عیبـک. 4 173 بدترین برادرانت کسی است که تو را در باره خودت فریب داده و ظاهر سـازی کند، و عیب تو را از خودت بپوشاند.

333 60- شرّ اخوانک من اغراک بهـوی و ولّهـک بالـدّنیا. 4 171 بـدترین برادرانت کسی است که تو را به پیروی هوا و هوس تشویق کرده و نسبت به دنیا فریفته و شیدا کند.

334 61- شرّ الاخوان المواصل عند الرّخاء، و المفاصل عند البلاء.

4 171 بدترین برادران کسـی اسـت کـه در فراخـی زنـدگی بپیونـدد، و در گرفتاری فاصله گیرد و جدا شود.

335 62- شرّ الاخوان الخاذل. 4 170 بدترین برادران کسی است که انسـان را یاری نکند.

336 63- شرّ اخوانک من یبتغی لک شرّ یومه. 4 170 بدترین برادران کسی است که روز بد خود را برای تو نیز بخواهد (که تو هم در بدی مانند او گردی).

337 64- شرّ اخوانک من احوجک الی مداراة، و الجأک الی اعتذار. 4 167 بدترین برادرانت کسی است که تو را ناچار به سازش کنـد، و مجبـور بـه عـذر خواهی نماید.

338 65- شرّ اخوانک من ارضاک بالباطل. 4 166 بدترین برادران تو کسی است که تو را به کار باطل خوشنود سازد. (یعنی برای خوشنودی تو دسـت بـه کار باطل زند، یا تو را با کار باطل خوشنود کند) 339 66- علیک بمواخاة مـن حذّرک و نهاک، فانّه ینجدک و یرشدک. 4 296 بر تو باد به برادری کسی که تو را (از کار بد و عذاب الهی) بیم دهد و باز دارد، که چنین برادری تو را به بلندی رسانده و به راه راست هدایت کند.

340 67- علی التّواخی فی اللّه تخلص المحبّة. 4 315 بر پایـه بـرادری در راه خدا، دوستی، خالص و پاک گردد.

341 68- فقد الاخوان موهی الجلد.

4 415فقدان برادران، نیرو و توان (یـا آدم نیرومنـد و پـر تـوان) را سسـت گرداند.

342 69- قد یتفاصل المتفاصلان و یشتّ جمع الالیفین. 4 473 گاه است که دو گروه به هم پیوسته جدا می‌شوند، و دو دسـته مردمـان هـم خـوی و همـدم پراکنده می‌شوند.

343 70- قلیل من الاخوان من ینصف.

4 499 برادرانی که انصاف را رعایت کنند اندکند.

344 71- من لا اخا له لا خیر فیه. 5 224 کسی که بـرادری نـدارد خیـری ندارد.

345 72- من آخی فی اللّه غنم. 5 159 کسی که در راه خدا برادری گیـرد سود برد.

346 73- من آخی فی الدّنیا حرم. 5 159 کسی که در راه دنیا بـرادری بـر قرار سازد محروم گردد.

347 74- من استطال علی الاخوان لم یخلص له انسان. 5 286 کسی که بر برادران سر بزرگی و تکبر کند، هیچ انسانی با او خالص و صاف نباشد.

348 75- لیس لک باخ من احتجت الی مداراته. 5 85 برادرت نیست کسی که تو نیازمند باشی (در همه جا و در هر کاری اگر چه خلاف باشد) با او مـدارا کنی.

349 76- لیس لک باخ من احوجک الی حاکم بینک و بینه. 5 85 بـرادرت نیست کسی که تو را محتاج به حاکمی میان تو و خود سازد. 350 77- لم یسد من افتقر اخوانه الی غیره. 5 93

به آقایی و سیادت نرسد کسی که برادرانش جز او نیازمند به دیگری باشند.

351 78- من كان ذا حفاظ و وفاء لم يعدم حسن الاخاء. 5 356 کسی که نگه دار و باوفا باشد از برادری نیک برخوردار است.

352 79- من لا اخوان له لا أهل له. 5 363 کسی که برادرانی ندارد کس و کاری ندارد.

353 80- من ناقش الاخوان قلّ صديقه.

5 365 کسی که با برادران ستیزه جویی کند دوستش کم باشد.

354 81- من تشاغل بالسلطان لم يتفرّغ للاخوان. 5 465 کسی که سرگرم به کار پادشاه شود فراغت رسیدگی به برادران را ندارد. 355 82- من فقد اخا فی اللّه، فكانّما فقد أشرف اعضائه. 5 472 کسی که برادر خدایی خود را از دست دهد، گویا شریف‌ترین عضو خود را از دست داده است.

356 83- من عجز الرأی استفساد الاخوان. 6 16 از ناتوانی تدبیر است که انسان برادران را به تباهی کشاند و از دست بدهد.

357 84- من اعظم الحمق مؤاخاة الفجّار. 6 21 از بزرگترین حماقتها، برادری با گنهکاران است.

358 85- من المروّة احتمال جنايات الاخوان. 6 46 تحمل کردن تبهکاری برادران از بزرگواری است.

359 86- ما أقبح القطيعة بعد الصّلة، و الجفاء بعد الاخاء، و العداوة بعد الصّفاء، و زوال الالفة بعد استحكامها. 6 115 چه زشت است بریدن (دوستی) پس از پیوند، و بی‌وفایی پس از برادری، و دشمنی پس از صفا (و صداقت) و از میان رفتن الفت و صمیمیت پس از استحکام و استواری آن.

360 87- ما سعد من شقی اخوانه. 6 56 نیکبخت نگردد کسی که برادرانش نگون بخت باشند.

361 88- موت الاخ قصّ الجناح و الید.

6 135 مرگ برادر (همچون) چیده شدن و بریده شدن بال و دست است.

362 89- ما اکثر الاخوان عند الجفان، و اقلّهم عند حادثات الزّمان. 6 96 چه بسیارند برادران در کنار سفره‌های رنگین، و چه اندکند در هنگام پیش آمدهای ناگوار زمان.

363 90- ما تواخی قوم علی غیر ذات اللّه سبحانه الّا کانت أخوّتهم علیهم ترة یوم العرض علی اللّه سبحانه. 6 100 هیچ گروهی نیست که بر پایه چیزی جز خدای سبحان برادری کنند، جز آنکه برادری آنها در روز قیامت که در پیشگاه خدای سبحان قرار گیرند برای آنها نقصی باشد.

364 91- ما یمنع احدکم ان یلقی اخاه بما یکره من عیبه الّا مخافة ان یلقاه بمثله، قد تصافیتم علی حبّ العاجل و رفض الآجل. 6 101 چیزی جلوی شما را نگیرد و مانع نشود از این که چون عیبی از برادرانتان مشاهده کنید به او تذکر ندهید جز ترس از این که او نیز همین کار را نسبت به شما انجام دهد (و هنگام دیدن عیبتان به شما تذکر دهد) و بدین ترتیب شما دست به هم داده و در مورد دوستی دنیا و رها کردن آخرت دوستانه با هم کنار آمده‌اید.

365 92- نظام المروّة حسن الاخوّة، و نظام الدّین حسن الیقین. 6 176 نظام مردانگی، برادری خوب است، و نظام دین، یقین نیکو است.

366 93- لا تستکثرنّ من إخوان الدّنیا، فانّک إن عجزت عنهم تحوّلوا أعداء، و إنّ مثلهم کمثل النّار، کثیرها یحرق و قلیلها ینفع. 6 322

برادران دنیایی را زیاد مکن که اگر از نگهداری آنها ناتوان شدی دشمنت گردند، و به راستی حکایت آنان حکایت آتش است که زیادش بسوزاند و کم آن سود دهد.

367 94- لا تصرم اخاک علی ارتیاب و لا تهجره بعد استعتاب. 6 284 بـر مبنای شک و تردید برادری خود را با برادرت قطع مکن، و پس از عذر خواهی و دلجویی از او دوری مکن.

368 95- علیک باخوان الصّفا فانّهم زینة فی الرّخاء و عـون فـی الـبلاء. 4 294 بر تو باد به برادران با صفا (و پـاک دل) کـه بـه راسـتی آنـان در فراخـی زندگی زیورند، و در بلا و گرفتاری کمک و یاور هستند.

369 96- لا تضیّعنّ حقّ اخیک اتّکالا علی ما بینک و بینه، فلیس لک بـأخ من أضعت حقّه. 6 316 با تکیه بر رفاقتی که میان تو و برادرت هست حقّ او را تباه و ضایع مکن، که برادرت نیست کسی که تو حقّش را ضایع کنی.

370 97- لا تواخ من یستر مناقبک و ینشر مثالبک. 6 340 برادری مکن با کسی که منقبت‌ها و خوبی‌هایت را می‌پوشاند، ولی عیبهایت را بگستراند و نشـر دهد.

371 98- لا تطلبنّ الاخاء عند أهل الجفاء، و اطلبـه عنـد أهـل الحفـاظ و الوفاء. 6 340 نزد مردمان جفا پیشه برادری مجوی بلکه نزد مردمانی که شـرط برادری نگه دارند و باوفا باشند برادری را بجوی.

372 99- لا تصفو الخلّة مع غیر ادیب.

6 375 دوستی با کسی که ادیب و سخن سنج نیست با صفا و پاکیزه نباشد.

373 100- لا خیر فی اخ لا یوجب لک مثل الّذی یوجب لنفسه. 6 428 در برادری که نخواهد برای تو آنچه را برای خود خواهد خیری نیست.

374 101- لا یکون الصّدیق صدیقا حتّی یحفظ اخاه فـی غیبتـه و نکبتـه و وفاته.

6 411 دوست راستین نیست مگر کسی که از برادر خود در پنهانی و غیابش و بیچارگی و مرگش نگهداری کند.

375 102- جمال الأخوّة إحسان العشـرة و المواسـاة مـع العسـرة. 3 375 زیبایی برادری معاشرت نیک، و مواسات و برابری با وجود تنگـی و تنگدسـتی است.

376 103- حسن اللّقاء یزید فی تأکّـد الإخـاء. 3 386 خـوش دیـداری و برخورد خوب در استحکام پیوند برادری بیفزاید.

377 104- حسن الإخاء یجزل الأجر و یجمل الثّناء. 3 386 نیکو بـرادری کردن پاداش را بزرگ و مدح و ستایش را نیکو کند.

378 105- یغتنم مؤاخاة الأخیار، و یجتنب مصـاحبة الأشـرار و الفجّـار. 6 474 برادری با نیکان را باید مغتنم دانست، و از مصاحبت و همدمی بـا بـدان و بدکاران باید پرهیز کرد.

379 106- إن أردت قطیعة أخیک فاستبق له من نفسک بقیّة یرجع الیهـا ان بدا له ذلک یوما مّا. 3 7 اگر خواستی از برادرت ببری، بخشی از رفاقت خویش را بر جای نه، که اگر خواست روزی باز گردد بتواند.

380 107- إذا تأکّد الإخاء سمج الثّناء.

3 119 هنگامی که برادری محکم شد مدح و ثنـا گفـتن از یکـدیگر زشـت گردد.

381 108- إذا آخیت فأکرم حقّ الإخاء.

3 120 هر گاه (با کسی) برادری کردی، حق برادری را گرامی بدار.

382 109- إذا وثقت بمودّة أخیک فلا تبال متی لقیته و لقیک. 3 144 هنگامی که به دوستی برادرت اطمینان یافتی، باکی نداشته باش که چه زمانی او را دیدار کنی، و چه زمانی او تو را دیدار کند (و در این باره سخت گیری نکن).

383 110- اذا اتّخذک ولیّک أخا فکن له

عبدا، و امنحه صدق الوفاء و حسن الصّفاء. 3 177 هنگامی که دوستت تو را به برادری خویش بر گرفت تو برای او (به صورت) بنده‌ای باش، و صداقت در وفاداری، و نیکویی صفا و صمیمیت را به او عطا کن.

384 111- بالتّواخی فی اللّه تثمر الأخوّة.

3 208 با برادری در راه خدا است که درخت برادری میوه بخشد.

385 112- تبتنی الأخوّة فی اللّه علی التّناصح فی اللّه، و التّباذل فی اللّه، و التّعاون علی طاعة اللّه، و التّناهی عن معاصی اللّه، و التّناصر فی اللّه، و اخلاص المحبّة. 3 299 پی ریزی شده است برادری در راه خدا بر خیر خواهی یکدیگر در راه خدا، و بخشش کردن به یکدیگر در راه خدا، و کمک کردن به یکدیگر بر اطاعت خدا، و باز داشتن یکدیگر از نافرمانی خدا، و یاری کردن یکدیگر در راه خدا، و اخلاص دوستی با یکدیگر.

386 113- ثمرة الأخوّة حفظ الغیب و إهداء العیب. 3 330 میوه برادری نگه داشتن غیب (یعنی در پنهانی نیز مانند حضور شئون برادری را حفظ کند) و هدیه کردن عیب به یکدیگر است. 387 114- کان لی فیما مضی اخ فی اللّه و کان یعظّمه فی عینی صغر الدّنیا فی عینه.

و کان خارجا عن سلطان بطنه، فلا یشتهی ما لا یجد، و لا یکثر اذا وجد.

و کان اکثر دهره صامتا فان قال بذّ القائلین و نقع غلیل السّائلین.

و کان ضعیفا مستضعفا فان جاء الجدّ فهو لیث عاد و صلّ واد

. لا یدلی بحجّة حتّی یأتی قاضیا.

و کان لا یلوم احدا علی ما لا یجد العذر فی مثله حتّی یسمع اعتذاره.

و کان لا یشکو وجعا الّا عند برئه.

و کان یفعل ما یقول، و لا یقول ما لا یفعل.

و کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السّکوت.

و کان علی ان یسمع احرص منه علی ان یتکلّم.

و کان اذا بدهه امران نظر ایّهما اقرب الی الهوی فخالفه.

فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها.

فان لم تستطیعوا فاعلموا انّ اخذ القلیل خیر من ترک الکثیر. 4 640- 636

در گذشته برادری خدایی (و دینی) داشتم که آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می‌داد کوچکی دنیا در نظر او بود.

از تحت حکومت شکمش خارج بود (و شکم بر او تسلطی نداشت) و از این رو آنچه را نمی‌یافت میل نمی‌کرد، و هر زمان هم که می‌یافت زیاده روی نمی‌کرد.

بیشتر اوقات ساکت و خموش بود، و چون لب به سخن می‌گشود بر گویندگان دیگر چیره بود و عطش پرسش کنندگان را فرو می‌نشاند.

ناتوان و مستضعف (ناتوان شمرده) بود و هر گاه کاری جدّی پیش می‌آمد همچون شیر بیشه می‌خروشید و چون مار بیابانی به جنبش در می‌آمد.

(در اختلاف و دعوا) تا نزد قاضی نمی‌رفت دلیل و حجّتی اقامه نمی‌کرد.

و کسی را در مورد کاری که انجام داده بود و عذری برای آن نمی‌یافت پیش از شنیدن عذرش سرزنش نمی‌کرد.

از هیچ دردی جز هنگام بهبود شکایت نمی‌کرد.

آنچه را می‌گفت خود نیز عمل می‌کرد، و چیزی را که عمل نمی‌کرد نمی‌گفت.

و هر گاه بر سخن مغلوب می‌شد بر خموشی مغلوب نمی‌شد. بر شنیدن حریص‌تر بود تا گفتن.

و هر گاه دو کار برایش پیش می‌آمد می‌اندیشید که کدام به هوا و هوس نزدیک‌تر است با آن مخالفت می‌کرد.

بر شما باد به داشتن این اخلاق نیکو، و در داشتن آنها بر یکدیگر سبقت گیرید.

و اگر قدرت عمل به همه آنها را ندارید انجام اندکی از آنها بهتر از ترک بسیار است.

388 115- ما اقبح القطيعة بعد الصّلة، و الجفاء بعد الإخاء، و العداوة بعد الصّفاء، و زوال الألفة بعد استحكامها. 6 146 چه زشت است بریدن پس از پیوند، و جفاکاری پس از برادری، و دشمنی پس از صفا و صمیمیت، و برطرف کردن انس و الفت پس از پایدار کردن آن.

باب الادب

389 1- الادب افضل حسب. 1 76 ادب برترین حسب انسان است.

390 2- الآداب حلل مجدّدة. 1 144 ادبها جامه‌هایی تازه و نو است.

391 3- الادب أحسن سجيّة. 1 239 ادب بهترین خوی و خصلت است.

392 4- الادب صورة العقل. 1 246 ادب (هر کس) صورتی (و نمودی) از عقل او است.

393 5- الادب كمال الرّجل. 1 246 ادب کمال مرد است.

394 6- الادب احد الحسبين. 2 15 ادب یکی از دو حسب انسان است (یعنی ادب در برابر سایر حسبها به حساب آید).

395 7- الادب فی الانسان كشجرة اصلها العقل. 2 109 ادب در انسان همچون درختی است که ریشه‌اش عقل و خرد است.

396 8- افضل العقل الادب. 2 389 برترین عقلها، ادب است.

397 9- اشرف حسب حسن ادب. 2 390 شریف‌ترین حسبها، ادب نیکو است.

398 10- افضل الشّرف الادب. 2 380 برترین شرفها، ادب است.

399 11- انّ بذوی العقول من الحاجة الی الادب كما يظمأ الزّرع الی المطر.

2 513 به راستی که نیاز خردمندان به ادب همانند نیاز کشت و زراعت است به باران.

400 12- انّ النّاس الی صالح الادب احوج منهم الی الفضّة و الذّهب. 2 569 به راستی که مردمان به ادب شایسته، نیازمندترند از نیاز به طلا و نقره.

401 13- افضل الادب ما بدأت به نفسک.

2 422 بهترین ادبها آن است که از خویش آغاز کنی.

402 14- اکرم حسب حسن الادب. 2 467 گرامی‌ترین حسبها، ادب نیکو است.

403 15- افضل الادب أن یقف الانسان عند حدّه و لا یتعدّی قدره. 2 447 بهترین ادبها آن است که انسان حدّ و اندازه خود را بداند و در همان حدّ بماند و از اندازه خود تجاوز نکند.

404 16- انّکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضّة و الذّهب.

3 64 به راستی که شما به کسب و به دست آوردن ادب از به دست آوردن طلا و نقره نیازمندترید.

405 17- انّما الشّرف بالعقل و الادب لا بالمال و الحسب. 3 77 شرافت آدمی به عقل و ادب است نه به مال و حسب.

406 18- بالادب تشحذ الفطن. 3 236 زیرکی‌ها به وسیله ادب تیز شود.

407 19- بئس النّسب سوء الادب. 3 256 بد نسب و نسبتی است بدی ادب.

408 20- تولّوا من انفسکم تأدیبها، و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.

3 295 ادب کردن نفس خود را خود به عهده گیرید و از شیفتگی و کشش عادتها (ی ناپسند) آن را باز گردانید و باز دارید.

409 21- ثمرة الادب حسن الخلق. 3 325 میوه ادب، نیکویی خلق است.

410 22- ثلاث لیس علیهنّ مستزاد : حسن الادب، و مجانبة الرّیب، و الکفّ عن المحارم. 3 335 سه خصلت است که بر آنها چیزی فزونی نیابد : ادب نیکو، دوری گزیدن از تهمت، خودداری از انجام محرّمات الهی.

411 23- حسن الادب افضل نسب و اشرف سبب. 3 392 ادب نیکو، برترین نسبها و شریف‌ترین وسیله‌هاست.

412 24- حسن الادب یستر قبح النسب.

3 383 ادب نیکو، زشتی نسب را بپوشاند.

413 25- حسن الادب خیر موازر و افضل قرین. 3 384 ادب نیکو، بهترین کمک کار و برترین همراه است.

414 26- خیر ما ورّث الآباء الأبناء الادب. 3 438 بهترین چیزی که پدران به پسران ارث می‌دهند ادب است.

415 27- حسب الادب اشرف من حسب النسب. 3 401 حسب و افتخار داشتن ادب، شریف‌تر از حسب و افتخار کردن به نسب (و پدران گذشته) است.

416 28- ذکّ عقلک بالادب کما تذکّی النّار بالحطب. 4 39 عقل خود را با ادب بیفروز همان گونه که آتش با هیزم افروخته گردد.

417 29- سبب تزکیة الاخلاق حسن الادب. 4 121 وسیله تزکیه و پاکسازی اخلاق، ادب نیکو است.

418 30- صلاح العقل الادب. 4 195 صلاح عقل، ادب است. 419 31- طالب الادب احزم من طالب الذّهب. 4 253 جوینده ادب، دور اندیش‌تر از جوینده طلا است.

420 32- طلب الادب جمال الحسب.

4 254 طلب کردن ادب، زیبایی حسب است.

421 33- علیک بالادب فانّه زین الحسب. 4 287 بر تو باد به ادب، که آن زیور حسب است.

422 34- لکلّ امر ادب. 5 13 هر چیزی ادب (خاص) خود را دارد.

423 35- کلّ الحسب متناه الّا العقل و الادب. 4 542 هر حسب و افتخاری پایان پذیرد مگر عقل و ادب.

424 36- قلیل الادب خیر من کثیر النسب. 4 498 ادب اندک، بهتر است از نسب بسیار.

425 37- کلّ شیء یحتاج الی العقل، و العقل یحتاج الی الادب. 4 542 هر چیزی نیازمند عقل است و عقل نیاز به ادب دارد.

426 38- کفاک مؤدّبا لنفسک تجنّب ما کرهته من غیرک. 4 585 برای ادب کردن خویشتن، همان پرهیز کردن از آنچه را برای دیگران خوش نداری تو را کافی است. 427 39- من قلّ ادبه کثرت مساویه.

5 224 کسی که ادبش کم شد بدیهایش بسیار است.

428 40- من قعد به حسبه نهض به ادبه.

5 241 کسی که حسبش او را بر زمین نشاند (و سبب کمال و فضیلت او نگردد) ادبش او را برخیزاند (و به جایگاه عالی رساند).

429 41- من اخّره عدم ادبه، لم یقدّمه کثافة حسبه. 5 241 کسی که بی‌ادبی‌اش او را پس اندازد (و جایگاهی در مردم نداشته باشد) حسب سنگینش نمی‌تواند او را مقدّم (بر دیگران) دارد.

430 42- من وضعه دناءة ادبه لم یرفعه شرف حسبه. 5 236 کسی که پستی ادبش او را بر زمین اندازد، شرافت حسبش او را بلند نگرداند.

431 43- من کلف بالادب قلّت مساویه.

5 263 کسی که شیدا و شیفته ادب باشد بدیهایش اندک شود.

432 44- من ساء ادبه‌شان حسبه. 5 239 کسی که ادبش بد باشد حسب او پست گردد.

433 45- من زاد ادبه علی عقله، کان کالرّاعی بین غنم کثیرة. 5 389 هر که ادب او بر عقلش افزون باشد (و بر عقل او ادب هم افزوده شـود حکایـت او در میان مردم) همچون شبانی است در میان گوسفندان بسیار.

434 46- من طلب خدمة السّلطان بغیر ادب، خرج من السّلامة الی العطب.

5 392کسی که بدون داشتن ادب در جستجوی خدمت پادشاه باشد، خود را از آرامش و سلامت به رنج و سختی در افکنده است.

435 47- من لم یکن افضل خلاله ادبه کان اهون احواله عطبه. 5 413 کسی که برترین خصلتهایش ادب او نباشد، آسان‌ترین حالات او رنج و هلاکت است.

436 48- من لم یصلح علی ادب اللّه لم یصلح علی ادب نفسه.

5 417 کسی که بر ادب خدای تعالی اصلاح نشود (و به دستورات الهی عمل نکند) بر ادب خود (که آن را ادب پندارد) اصلاح نگردد.

437 49- من استهتر بالادب فقد زان نفسه.

5 264 کسی که شیفته ادب گردد خود را آراسته است.

438 50- نعم قرین العقل الادب.

6 158 برای عقل، ادب همدم خوبی است.

439 51- نعم النسب حسن الادب.

6 159 ادب نیکو، نسب خوبی است.

440 52- لا حسب کالادب.

6 350 حسبی چون ادب نیست.

441 53- لا زینة کالادب.

6 351 زیوری همچون ادب نیست.

442 54- لا میراث کالادب.

6 353 میراثی چون ادب نیست.

443 55- لا شرف مع سوء ادب.

6 361 با بی ادبی شرافتی به جا نماند.

444 56- لا حلل کالآداب.

6 354 هیچ زیوری مانند ادب نیست.

445 57- لا أدب لسیّء النطق.

6 374 شخص بد زبان ادب ندارد.

446 58- لا حسب ارفع من الادب.

4 378 حسبی برتر از ادب نیست.

447 59- لا عقل لمن لا ادب له.

6 400 کسی که ادب ندارد عقل ندارد.

448 60- لا یرأس من خلا عن الادب و صبا الی اللّعب.

6 425 به آقایی نرسد کسی که از ادب تهی است و به سوی بازی میل کند.

باب الاذی (آزار)

449 1- الاذی یجلب القلی.

1 154 آزار کردن خشم به بار آرد.

450 2- المؤمن من تحمّل اذی النّاس و لا یتاذّی احد به.

2 153 مؤمن کسی است که آزار مردم را تحمّل کند، ولی هیچ کس از او آزاری نبیند.

451 3- افضل الشّرف کفّ الاذی و بذل الاحسان.

2 458 برترین شرافتها خودداری از آزار دیگران و بذل احسان به آنهاست.

452 4- عادة الاشرار اذیّة الرّفاق.

4 332 شیوه انسانهای بد، آزار کردن رفیقان است.

453 5- عادة اللّئام و الاغمار اذیّة الکرام و الاحرار.

4 332 شیوه افراد پست و نادان بی‌تجربه، آزار کریمان و آزادگان است.

454 6- من کفّ اذاه لم یعانده أحد.

5 206 کسی که از آزار دیگران خودداری کند هیچ کس با او دشمنی نکند.

455 7- من امارات الخیر الکفّ عن الاذی.

6 24 از نشانه‌های خیر و خوبی، خود داری کردن از آزار دیگران است.

456 8- منع اذاک یصلح لک قلوب عداک.

6 129 جلوگیری کردن تو از آزار دیگران، دلهای دشمنانت را برای تو اصلاح و شایسته کند.

(و در نتیجه دشمنی‌ها تبدیل به دوستی گردد)

باب التأسی (اقتداء و پیروی)

457 1- احبّ العباد الی اللّه تعالی المتأسّی بنبیّه ﷺ و المقتصّ أثره.

409 2 محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خدای تعالی کسی است که به پیامبرش اقتدا کند (و او را اسوه و الگوی خود قرار دهد) و اثر او را دنبال کند.

باب الاشر (سرکشی - سرمستی)

458 1- غرور الغنی یوجب الاشر.

380 4 غرور ثروتمندی و توانگری، سرکشی و سرمستی به بار آورد.

باب الاصل (ریشه، نژاد و نسب)

459 1- اذا کرم اصل الرّجل کرم مغیبه و محضره.

3 188 هنگامی که اصل و ریشه مرد گرامی باشد، حضـور و غیـاب او نیـز گرامی است.

460 2- جمیل الفعل ینبیء عن طیب الاصل.

3 369 کار زیبا، خبر از پاکی ریشه و نژاد می‌دهد.

461 3- سوء الفعل دلیل لؤم الاصل.

4 131 کار بد، دلیل پستی اصل و نسب است.

462 4- علیکم فی طلب الحوائج بشراف النّفوس، ذوی الاصول الطّیّبة فانّهـا عندهم اقضی و هی لدیکم ازکی.

4 304 بر شما باد که برای خواستن حاجت نزد مردمان شـریف الـنفس کـه دارای ریشه و اصلی پاک هستند بروید، که حاجت نـزد آنهـا زودتـر بـر آورده گردد آنها نزد شما پاکیزه‌تر از دیگران هستند.

463 5- من خبث عنصره ساء محضره.

5 474 کسی که ریشه‌اش ناپاک باشد حضور او (و مصاحبتش) بد باشد.

464 6- ما بقاء فرع بعد ذهاب اصل.

6 70 چه ماندنی دارد برای شاخه پس از رفتن ریشه.

465 7- لا تزکو الصّنیعة مع غیر اصیل.

6 375 کار نیک پاکیزه نیست (یا افزایش نمی‌یابد) با وجود انسانی که اصـل و ریشه ندارد.

باب الآفة (آفت)

466 1- بعوارض الافات تتكدّر النّعم.

3 215 با پیش آمدن آسیبها، نعمتها تیره و ناصاف گردد.

467 2- كرور اللّيل و النّهار مكمن الافات و داعى الشّتات.

4 626 گردش شب و روز کمینگاه آفتها و دعوت کننده به پراکندگی (انسانها) است.

468 3- من السّاعات تولّد الافات.

6 10 تولّد آفتها از ساعتها است (و هر ساعتی ممکن است آفتی را بزاید).

469 4- السّاعات مكمن الآفات.

1 92 ساعتها کمینگاه آفتها است.

باب الأكل (خوردن)

470 1- اقلل طعاما تقلل سقاما.

189 2 خوراکی را کم کن تا بیماری را کم کنی.

471 2- قلّة الاكل يمنع كثيرا من اعلال الجسم.

505 4 کم خوری از بسیاری از بیماریهای تن جلوگیری کند.

472 3- قلّة الاكل من العفاف و كثرته من الاسراف.

501 4 کم خوری از پارسایی و پرهیزکاری است، و پرخوری از اسراف و زیاده روی است.

473 4- قلّة الغذاء اكرم للنّفس و ادوم للصّحّة.

519 4 کم خوردن غذا برای نفس انسانی گرامی‌تر، و برای تندرستی پایدارتر است.

474 5- كن كالنّحلة اذا اكلت اكلت طيّبا، و اذا وضعت وضعت طيّبا، و اذا وقعت على عود لم تكسره.

615 4 همچون زنبور عسل باش که چون می‌خورد (گل و گیاه) را پاکیزه می‌خورد، و چون وا می‌گذارد (عسل) پاک به جا می‌نهد، و چون بر چوبی (و شاخه‌ای) بنشیند آن را نشکند.

475 6- من قلّ طعامه قلّت الامه.

290 5 کسی که خوراکش کم باشد دردهایش کم است.

476 7- من قلّ اكله صفى فكره.

299 5 کسی که خوراکش اندک باشد فکر و اندیشه‌اش پاک گردد.

477 8- من قلّت طعمته خفّت عليه مئونته.

5 371 کسی که غذایش کم شد، هزینه زندگی برایش سبک خواهد شد.

478 9- من اقتصر فی اکله کثرت صحّته و صلحت فکرته.

5 372 کسی که در خوردن به اندک اکتفا کند تندرستی او بسیار و اندیشه‌اش شایسته باشد.

479 10- علیکم بالقصد فی المطاعم فانّه ابعد من السّرف، و اصحّ للبدن و اعون علی العبادة.

4 301 بر شما باد به میانه روی در خوراکی‌ها که این کار از اسراف دورتر، و برای تندرستی بهتر و برای انجام عبادت کمک کار بهتری است.

480 11- کم من اکلة منعت اکلات.

4 548 چه بسا خوردنی که (به خاطر اسراف و جهات دیگر) از خوردنی‌های دیگر جلوگیری کند.

481 12- کثرة الاکل تذفر.

4 596 پر خوری، بدن را بد بو کند.

482 13- کثرة الاکل من الشّره، و الشّره، شرّ العیوب.

4 593 پرخوری از حرص پیدا شود، و حرص بدترین عیبهاست.

483 14- کثرة الاکل و النّوم تفسدان النّفس و تجلبان المضرّة.

4 596 پر خوری و خواب زیاد، بدن را تباه کند و زیان به بار آورد.

484 15- من کثر اکله قلّت صحّته و ثقلت علی نفسه مئونته.

5 393 کسی که خوراکش زیاد باشد تندرستی او اندک، و هزینه زندگی بر او سنگین خواهد بود.

485 16- من غرس فی نفسه محبّة انواع الطّعام، اجتنی ثمار فنون الاسقام.

5 469 کسی که درخت علاقه و دوستی خوراکی‌های گوناگون را در دل بکارد، میوه آن را نیز که انواع بیماریهاست بچیند.

486 17- الطّعام یؤکل علی ثلاثة اضرب، مع الاخوان بالسّرور، و مع الفقراء بالایثار، و مع أبناء الدّنیا بالمروءة.

2 141 غذا سه گونه خورده می‌شود، با برادران به خوشی و شادمانی، و با فقیران به ایثار و از خود گذشتگی، و با دنیا داران به مروّت و بزرگواری.

487 18- کلوا الاترج قبل الطّعام و بعده فآل محمّد یفعلون ذلک.

4 631 ترنج را پیش از غذا و پس از آن بخورید که خاندان محمد ﷺ این کار را انجام می‌دادند.

488 19- قلّ من أکثر من فضول الطّعام الّا لزمته الأسقام.

4 517 کم است که کسی غذاهای زیادی بخورد مگر آنکه بیماریها ملازم او گردد.

باب الالفة (انس گرفتن)

489 1- من تالّف النّاس احبّوه.

184 5 کسی که با مردم انس و الفت داشته باشد مردم او را دوست بدارند.

490 2- المؤمن آلف مألوف متعطّف.

375 1 مؤمن با مردم انس دارد و دیگران نیز با او انس گیرند، و با مردم مهربانی کند.

باب معرفة اللّه تعالى شأنه (معرفت خدای تعالی و صفات خداوند و روابط بندگان با او)

491 1- هو اللّه الّذی تشهد له اعلام الوجود علی قلب ذی الجحود.

6 204 او است خدایی که گواهی دهد برای او نشانه‌های هستی بر دل انکار کننده.

492 2- لا تدرک اللّه جلّ جلاله العیون بمشاهدة الأعیان، لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان.

6 421 خداوند جلّ جلاله را چشمها هرگز آشکارا نبیند، اما دلها با نیروی حقیقت ایمان، وی را درک کنند.

493 3- لم یتناه سبحانه فی العقول فیکون فی مهبّ فکرها مکیّفا، و لا فی روّیات خواطرها محدّدا مصرّفا.

5 102 خدای سبحان (چنان است که) در خردها نگنجد، و در مسیر وزش افکار در کیفیّت خاصّی قرار نگیرد، و در وهمها در نیاید تا به تصرّف آنها در آید و محدود شود.

494 4- لم تره سبحانه العقول فتخبر عنه، بل کان تعالی قبل الواصفین به له.

5 99 خدای سبحان را خردها نبیند تا از وی بازگو کند، بلکه خدای تعالی پیش از توصیف هر وصف کننده‌ای خود آغاز به وصف خود کرده است.

495 5- غوص الفطن لا یدرکه، و بعد الهمم لا یبلغه.

4 389 غواصّان دریای علوم و زیرکی درکش نکنند، و همّتهای والا و افکار بلند به کنه ذاتش نرسند.

496 6- قریب من الاشیاء غیر ملابس بعید منها غیر مباین.

4 512 نزدیک هر چیز است امّا نه این که پوشیده باشد با آن، دور است از آنها امّا نه این که از آنها جدا باشد.

497 7- لیس فی الاشیاء بوالج و لا عنها بخارج.

5 89 نه به درون چیزها رفته، و نه از آنها بیرون آمده است.

498 8- لم یحلل اللّه سبحانه فی الأشیاء فیکون فیها کائنا و لم ینأ عنها فیقال هو عنها بائن.

5 104 نه حلول کرده است خدای سبحان در چیزها که پندار شود در آنهاست، و نه دور است از چیزها که گفته شود از آنها جداست.

499 9- من تفکّر فی ذات اللّه الحد.

5 305 کسی که در باره ذات خدای تعالی تفکر کند، الحاد ورزیده از دین بیرون رود.

500 10- من تفکّر فی ذات اللّه تزندق.

5 308 کسی که در باره ذات خدای تعالی بیندیشد و تفکر نماید، بی دین گردد.

501 11- تعنو الوجوه لعظمة اللّه و تجل القلوب من مخافته، و تتهالک النّفوس علی مراضیه.

3 302 چهره‌ها در برابر عظمتش فروتن و خاضع، و دلها از هیبتش ترسان، و جانها در راه رسیدن به خشنودی‌اش خود را فانی سازند.

502 12- کلّ مسمّی بالوحدة غیر اللّه سبحانه قلیل.

4 534 هر چه را تنها و واحد خوانند بجز خدای سبحان اندک و تنهاست.

(جز خدای سبحان که در عین وحدت و یگانگی بی‌انتها و فرمانرواست)

503 13- من وحّد اللّه سبحانه لم یشبّهه بالخلق.

5 338 کسی که خدای سبحان را به یکتایی و یگانگی بشناسد، هیچ گـاه او را به خلق تشبیه نکند.

504 14- لم یطّلع اللّه سبحانه العقول علی تحدید صفته، و لم یحجبهـا عـن واجب معرفته.

5 98 خدای سبحان عقلها را بر چگونگی صفات خویش آگاه نساخته، امّا از مقدار لازم نیز در باره شناخت خود آنها را باز نداشته.

505 15- خرق علم اللّه سبحانه بـاطن غیـب السّـترات، و احـاط بغمـوض عقائد السّریرات.

3 44 علم و دانش خدای سبحان اعماق پردههـای غیـب را شـکافته، و بـه عقاید پیچیده و پنهان احاطه کرده است.

506 16- انّ اللّه سبحانه عند اضمار کلّ مضمر، و قول کلّ قائل، و عمل کلّ عامل.

2 504 براستی که خدای سبحان نزد آنچه پنهان کرده هـر انسـانی در درون خود، و گفتار هر گوینده و عمل هر عمل کننده حاضر و بدان آگاه است.

507 17- کلّ سرّ عند اللّه علانیة.

4 538 هر پنهانی، نزد خدا آشکار است.

508 18- کلّ قادر غیر اللّه سبحانه مقدور.

4 538 هر قادر و توانایی جز خدای سبحان مقدور (و تحت قدرت او) است.

509 19- کلّ غالب غیر اللّه مغلوب.

4 539 هر غالبی جز خداوند مغلوب است.

510 20- کلّ طالب غیر اللّه مطلوب.

4 539 هر طالب و جویندهای جز خداوند مطلوب است.

511 21- کلّ مالک غیر اللّه سبحانه مملوک.

4 536 هر مالک و دارنده‌ای جز خدای سبحان مملوک است.

512 22- کلّ قویّ غیر اللّه سبحانه ضعیف.

4 536 هر نیرومندی جز خدای سبحان ناتوان است.

513 23- کلّ شیء خاشع للّه.

4 538 هر چیزی در پیشگاه خدا خاشع (فروتن و افتاده) است.

514 24- کلّ باطن عند اللّه جلّت آلاؤه ظاهر.

4 538 هر درونی در پیشگاه خدایی که نعمتهایش والاست، آشکار و ظـاهر است.

515 25- لو کان لربّک شریک لاتتک رسله.

5 111 اگر برای پروردگارت شریکی بود رسولان و پیامبران او نیز نـزد تـو آمده بودند.

516 26- عجبت لمن یشّک فی قدرة اللّه و هو یری خلقه.

4 333 در شگفتم از کسی که در قدرت خدا تردید کند با این که آفریده او را می‌بیند.

517 27- انّ اللّه سبحانه امر عباده تخییرا، و نهاهم تحذیرا، و کلّف یسیرا، و لم یکلّف عسیرا، و اعطی علی القلیل کثیرا، و لم یعص مغلوبا، و لم یطع مکرها، و لم یرسل الانبیاء لعبا، و لم ینزل الکتاب عبثا، و ما خلق السّماوات و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظنّ الّذین کفروا فویل للّذین کفروا من النّار.

2 613 براستی که خدای سبحان به بندگان خود امر فرموده در حالی کـه در انجام آن مخیّر هستند (و مجبورشان نکرد) و نهیشان فرمود تا بترسـند و دسـت بدارند، آنچه تکلیف کرده آسان و تکلیف دشواری نکرده، در برابر کار کم پاداش

بسیار دهد، نافرمانی‌اش نکنند از آن رو که بر او چیره‌انـد، و فرمـانش نبرنـد از آنکه ناگزیرند، پیامبران را به بازیچه نفرستاد، و کتاب آسـمانی را بیهـوده نـازل نکرد، و آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنها است باطل و بی‌هـدف نیافریـد، این پندار کسانی است که کافر شدند، وای بر آن کافران از آتش دوزخ.

518 28- لم یأمرکم اللّه سبحانه الّا بحسن و لم ینهکم الّا عن قبیح.

5 104 دستور نداده خداوند سبحان شما را مگر به چیز نیکو، و نهـی نکـرده است شما را مگر از چیز زشت.

519 29- لم یترک اللّه سبحانه خلقه مغفلا و لا أمرهم مهملا.

5 102 وا نگذارده است خدای سبحان خلق خود را که از آنان غافل باشد و نه آنکه کارشان را به خودشان وا گذارده باشد.

520 30- ما کان اللّه سبحانه لیضلّ احدا و لیس اللّه بظلّام للعبید.

6 87 خدای سبحان چنان نیست که أحدی (از بندگان خود را) گمراه کند، و خداوند نسبت به بندگان خود ستمکار نیست.

521 31- ما اعظم حلم اللّه سبحانه عن اهـل العنـاد و مـا اکثـر عفـوه عـن مسرفی العباد.

6 92 چه بزرگ است بردباری خدای سبحان از آنان که اهل عناد و دشـمنی هستند، و چه بسیار است گذشت و عفو او از بندگان ولخرج و اسرافکار.

522 32- انّ الیسیر من اللّه سبحانه لاکرم من الکثیر من خلقه.

2 523 براستی که انعام اندک از خـدای سـبحان، گرامـی‌تـر اسـت از انعـام بسیاری که از خلق او باشد.

523 33- المؤمن من کان حبّه للّه و بغضه للّه و اخذه للّه و ترکه للّه.

2 37 مؤمن کسی است که دوستی‌اش برای خدا، و خشمش برای خدا، و گرفتنش برای خدا، و واگذاردنش برای خدا باشد.

524 34- جماع الخیر فی الموالاة فی اللّه، و المعاداة فی اللّه، و المحبّة فی اللّه، و البغض فی اللّه.

3 371 مجموعه خیر و خوبی در دوستی کردن در راه خدا و دشمنی کردن در راه خدا و محبّت در راه خدا و بغض در راه خدا است.

(یعنی محور همه کارها باید خدا باشد) 525 35- من اعطی فی اللّه، و منع فی اللّه، و أحبّ فی اللّه، و أبغض فی اللّه فقد استکمل الایمان.

5 426 کسی که در راه خدا عطا کند و در راه خدا جلوگیری کند و در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد، براستی که ایمان خود را به کمال رسانده است.

526 36- غایة الایمان الموالاة فی اللّه، و المعاداة فی اللّه، و التّباذل فی اللّه، و التّواصل فی اللّه سبحانه.

4 375 نهایت ایمان دوستی کردن در راه خدا و دشمنی کردن در راه خدا و بخشش کردن در راه خدا و پیوند کردن در راه خدای سبحان است.

527 37- من أحبّ أن یکمل ایمانه فلیکن حبّه للّه، و بغضه للّه، و رضاه للّه، و سخطه للّه.

5 392 کسی که دوست دارد ایمانش کامل گردد باید که دوستی‌اش در راه خدا، دشمنی‌اش در راه خدا، خوشنودی‌اش در راه خدا و خشمش در راه خدا باشد.

528 38- لا یکمل ایمان عبد حتّی یحبّ من احبّه اللّه سبحانه، و یبغض من ابغضه اللّه سبحانه.

6 417 کامل نشود ایمان بنده‌ای تا این که دوست بـدارد هـر کـه را خـدای سبحان دوست می‌دارد، و مبغوض دارد هر که را خدای سبحان مبغوض دارد.

529 39- واصلوا من تواصلونه فی اللّـه و اهجـروا مـن تهجرونـه فـی اللّـه سبحانه.

6 238 با هر که پیوند می‌کنید در راه خدا پیونـد کنیـد، و از هـر کـه دوری می‌کنید در راه خدا دوری کنید.

530 40- الجیء نفسک فی الامور کلّها الی الهک، فانّک تلجئهـا الـی کهـف حریز.

2 205 در همه کارها خویشتن را به معبود خود بسپار، که در این صورت به راستی آن را به دژ محکمی سپرده‌ای.

531 41- الا مستعدّ للقاء ربّه قبل زهوق نفسه 2 329 آیا هیچ- کس نیست که قبل از بیرون رفتن جانش آماده دیدار پروردگار خود باشد.

532 42- اوثق سبب اخذت به سبب بینک و بین اللّه.

2 443 محکم‌ترین وسیله‌ای که می‌توان به دست گیری وسـیله‌ای اسـت کـه میان تو و خداوند باشد 533 43- انّ قولنا : «انّا للّه» اقرار علی انفسنا بالملـک و قولنا : «انّا الیه راجعون» اقرار علی انفسنا بالهلک.

2 554 به راستی این که ما می‌گوییم «انّا للّه»- مـا از آن خـداییم- اقـراری است بر خود که ما ملک او هستیم، و گفتارمان «انّا الیه راجعون»- و بـه سـوی او باز گردیم- اقراری است بر خود که ما نابود شدنی هستیم.

534 44- ان استطعت أن لا یکون بینک و بین اللّه ذو نعمة فافعل.

6 3 اگر بتوانی کاری کنی (و چنان زندگی کنی) که میان تو و میـان خداونـد ولی نعمت دیگری نباشد این کار را بکن.

535 45- انّکم ان اقبلتم علی اللّه اقبلتم و ان ادبرتم عنه أدبرتم.

3 68 براستی که شما اگر رو آورید به خدا بخوبی و رستگاری رو آورده‌اید و اگر روی بگردانید هم از او رو گردانده‌اید.

536 46- انّک ان حاربت اللّه حربت و هلکت.

3 54 براستی که تو اگر با خدا بجنگی ربوده شوی و نابود گردی.

537 47- اذا اکرم اللّه عبدا شغله بمحبّته.

3 141 هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را به محبّت خود سرگرمش سازد.

538 48- اذا رأیت اللّه یؤنسک بخلقه و یوحشک من ذکره فقد أبغضک.

3 131 هر گاه دیدی خداوند تو را با خلق خود مأنوس و سرگرم ساخته و از ذکر خود رمانده است، آن وقت است که به راستی تو را مبغوض داشته است.

539 49- تحبّب الی اللّه سبحانه بالرّغبة فیما لدیه.

3 287 دوستی کن به سوی خدا به وسیله میل و رغبت بدانچه نزد او است.

(یعنی با اطاعت و فرمانبرداری او اجر و پاداش حق را بطلب) 540 50- تقرّب الی اللّه سبحانه فانّه یزلف المقرّبین الیه.

3 288 به سوی خدای سبحان تقرّب جوی که به راستی خداوند نزدیک گرداند به خود آنها که به درگاهش تقرّب جویند.

541 51- تقرّب الی اللّه سبحانه بالسّجود و الرّکوع و الخضوع لعظمته و الخشوع.

3 312 به درگاه خدای سبحان نزدیکی و تقرّب بجوی به وسیله سجده و رکوع و افتادگی و خشوع در برابر عظمت و بزرگی او.

542 52- جار اللّه سبحانه آمن، و عدوّه خائف.

3 358 کسی که در پناه خداست در امان و آسوده خاطر است، ولی دشمن او ترسان و بیمناک است.

543 53- زایلوا أعداء اللّه و واصلوا اولیاء اللّه.

4 114 از دشمنان خدا جدا شوید (و از آنها فاصله گیرید) و با دوستان خدا پیوند کنید.

544 54- ضاع من کان له مقصد غیر اللّه.

4 229 آن کس که هدف و مقصودی جز خدا دارد تباه گشته.

545 55- کیف ینجو من اللّه هاربه.

4 560 چگونه نجات و رهایی یابد کسی که از خدا بگریزد (زیرا هر جا برود از آن خدا است).

546 56- طوبی لمن راقب ربّه و خاف ذنبه.

4 238 خوشا به حال کسی که مراقب پروردگار خویش است و از گناه خود بیمناک است.

547 57- صلوا الّذی بینکم و بین اللّه تسعدوا.

4 207 پیوند کنید با آنکه واسطه میان شما و خداست تا نیکبخت شوید.

548 58- صل الّذی بینک و بین اللّه تسعد بمنقلبک.

4 212 پیوند کن با آنکه واسطه میان تو و خداوند است تا در بازگشت خود نیکبخت گردی.

549 59- علیک بالاعتصام باللّه فی کلّ امورک فانّها عصمة من کلّ شیء.

4 293 بر تو باد که در همه کارها به خدا چنگ زنی که خداوند از هر چیز نگهدارنده است.

550 60- فرّوا الی اللّه سبحانه و لا تفرّوا منه، فانّه مدرککم و لن تعجزوه.

4 425 فرار کنید به سوی خدا (و از هر چیز به سوی او بگریزید) و از او (به سوی چیز دیگری) فرار نکنید که به راستی او شما را دریابد و هرگز نمی‌توانید او را درمانده کنید.

551 61- لیس لمن طلبه اللّه مجیر.

5 79 کسی را که خدا در طلب او باشد پناهی و پناهگاهی ندارد.

552 62- کیف یضیع من اللّه کافله.

4 561 چگونه تباه شود کسی که خداوند کفیل و پایندان او است.

553 63- من عاند اللّه قصم.

5 182 کسی که با خدا دشمنی کند شکسته شود و شکسته خورد.

554 64- من سلّم امره الی اللّه استظهر.

5 270 کسی که کار خود را به خدا واگذارد قوی پشت گردد.

555 65- لن تتّصل بالخالق حتّی تنقطع عن الخلق.

5 67 هرگز به آفریدگار نپیوندی تا این که از خلق خدا ببری و منقطع گردی.

556 66- من وثق باللّه غنی.

5 167 کسی که به خدا اعتماد و تکیه کند بی نیاز گردد.

557 67- من حارب اللّه حرب.

5 182 کسی که با خدا بجنگد ربوده شود.

558 68- من انقطع الی غیر اللّه شقی و تعنّی.

5 292 کسی که از خدا ببرد و به غیر خدا پیوند کند بدبخت گشته و به رنج و تعب دچار گردد.

559 69- من استأذن علی اللّه اذن له.

5 267 کسی که از خدا رخصت خواهد خدایش رخصت دهد (و حاجب و دربانی ندارد).

560 70- لم یخلقکم اللّه سبحانه عبثا، و لم یترککم سدی، و لم یدعکم فی ضلالة و لا عمی.

5 103 خدای سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل وا نگذارده، و سرگردان در گمراهی و نابینایی رها نکرده است.

561 71- لم یخلق اللّه سبحانه الخلق لوحشة، و لم یستعملهم لمنفعة.

5 98 خدای سبحان آفریدگان را به خاطر تنهایی خود نیافرید، و برای سود و نفعی آنها را وادار به کار نکرد.

562 72- من احبّ لقاء اللّه سبحانه سلا عن الدّنیا.

5 292 کسی که دیدار خدای سبحان را دوست می‌دارد از دنیا کنده شده و جدا گردد.

563 73- من اغبن ممّن باع اللّه سبحانه بغیره.

5 223 چه کسی مغبون‌تر است از آنکه خدای سبحان را به دیگری جز او فروخته است.

564 74- من رغب فیما عند اللّه بلغ آماله.

5 324 کسی که خواهان باشد چیزی را که نزد خداست به آرزوهایش برسد.

565 75- من صلح مع اللّه سبحانه لم یفسد مع احد.

5 334 کسی که با خدای سبحان به صلاح و درستی رفتار کرده باشد با هیچ کس تباهی و فساد ندارد (و همگان او را گرامی دارند).

566 76- من فسد مع اللّه لم یصلح مع احد.

5 334 کسی که با خدا کار خود را تباه کرده باشد با هیچ کس اصلاح نتواند کرد.

567 77- من جعل اللّه سبحانه موئل رجائه کفاه امر دینه و دنیاه.

5 439 کسی که به خدای سبحان را پایگاه امیدش قرار دهد، خدای تعالی کار دین و دنیای او را کفایت کند.

568 78- من یکن اللّه نصیره یغلب خصمه و یکن له حزبا.

5 375 کسی که خدا یاورش باشد بر دشمن خود پیروز شود، و خداوند (همانند) یاران و پشتیبانانی برای او باشد.

569 79- من یکن اللّه خصمة یدحض حجّته و یکن له حربا.

5 374 کسی که خدا مدّعی او باشد دلیلش را باطل گرداند، و دشمن او باشد.

570 80- من یکن اللّه امله، یدرک غایة الامل و الرّجاء.

5 375 کسی که آرزومند خدا باشد نهایت امید و آرزوی خود را دریابد.

571 81- من ترک للّه سبحانه شیئا عوّضه اللّه خیرا ممّا ترک.

5 395 کسی که به خاطر خدای سبحان چیزی را واگذارد خداوند به جای آن، بهتر از آنچه را واگذارده به او بدهد.

572 82- لا تنصبنّ نفسک لحرب اللّه، فلا یدلک بنقمته، و لا غنی بک عن رحمته.

6 319 هیچ گاه خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده زیرا تو تاب کیفر او را نداری، و از عفو و رحمت او بی‌نیاز نیستی.

573 83- وقّروا اللّه سبحانه و اجتنبوا محارمه و احبّوا احبّاءه.

6 234 خدای سبحان را محترم شمارید و از محرّمات الهی پرهیز کنید و دوستانش را دوست بدارید.

574 84- ینبغی لمن عرف اللّه سبحانه ان یرغب فیما لدیه.

6 442 شایسته است برای کسی که خدای سبحان را بشناسد که در آنچه نزد او است رغبت کند.

575 85- لا اله الّا اللّه عزیمة الایمان، و فاتحة الاحسان، و مرضاة الرّحمن، و مدحرة الشّیطان.

6 421 کلمه «لا اله الّا اللّه» تصمیم قطعی ایمان، و باز کننده درب نیکی و احسان، و موجب خشنودی خدای رحمان، و دور کننده شیطان است.

576 86- من امّل غیر اللّه سبحانه اکذب آماله.

5 406 کسی که به چیزی جز خدای سبحان آرزومند باشد آرزوهای خود را دروغ و پوچ دریابد.

577 87- من آمن باللّه لجأ الیه.

5 220 کسی که به خدا ایمان داشته باشد به او پناه برد.

578 88- من اعتمد علی الرّأی و القیاس فی معرفة اللّه ضلّ و تشعّبت علیه الأمور.

5 463 کسی در راه شناخت خداوند بر رأی خود و قیاس اعتماد و تکیه کند گمراه شود و کارها بر او پراکنده شود.

579 89- ما أهول اللّهم ما نشاهده من ملکوتک، و ما أحقر ذلک فیما غاب عنّا من عظیم سلطانک.

6 94 چه هولناک است پروردگار آنچه را مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو، و چه کوچک است این در جنب آنچه پنهان است بر ما از سلطنت بزرگ تو.

580 90- قد احاط علم اللّه سبحانه بالبواطن، و احصى الظّواهر.

4 477 به راستی که علم خدای سبحان باطنها و نهانها را فرا گرفته و برونها را شماره کرده است.

581 91- انّ أولياء اللّه لاكثر النّاس له ذكرا و ادومهم له شكرا و اعظمهم على بلائه صبرا.

2 557 به راستی که دوستان خدا بیشتر از مردم دیگر به یاد او هستند و شکر و سپاسشان از دیگران پا بر جا تر و صبر و شکیبائیشان بر بلای او بزرگتر است

باب الامر بالمعروف (امر به معروف)

582 1- انّ الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر لا یقرّبان من اجل و لا ینقصان من رزق، لکن یضاعفان الثّواب و یعظمان الاجر، و افضل منهما کلمة عدل عند امام جائر.

2 611 به راستی که امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کنند، و نه از روزی کسی می‌کاهند، ولی پاداش را دو چندان کرده و اجر را بزرگ گردانند، و بهتر از این دو آن سخنی است که در راه خدا و در مسیر دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته شود.

583 2- أصلح المسیء بحسن فعالک و دلّ علی الخیر بجمیل مقالک.

2 182 آدم بدکار را به وسیله کار نیک خود اصلاح کن، و با سخن زیبایت دیگران را به کار خیر رهنمون باش.

584 3- اؤمر بالمعروف تکن من اهله و انکر المنکر بیدک و لسانک، و باین من فعله بجهدک.

2 214 امر به معروف کن تا اهل و شایسته آن باشی، و جلوگیری کن از کار زشت با دست و زبان خود، و از انجام کار بد جدا شود و کناره گیری کن با تلاش و کوشش خود.

585 4- ائتمروا بالمعروف و امروا به، و تناهوا عن المنکر و انهوا عنه.

2 262 پذیرا باشید دستور معروف را و خود نیز بدان دستور دهید، و بپذیرید نهی از منکر را و خود نیز از آن نهی کنید.

586 5- من آمر بالمعروف شدّ ظهور المؤمنین.

5 258 کسی که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم کرده است.

587 6- کن بالمعروف آمرا و عن المنکر ناهیا، و لمن قطعک واصلا، و لمن حرمک مطیعا.

610 4 به معروف امر کن و از منکر (کار زشت) باز دار، و با کسی که از تو بریده پیوند کن، و به کسی که تو را محروم کرده عطا کن.

588 7- کن آمرا بالمعروف عاملا به، و لا تکن ممّن یأمر به و ینأی عنه فیبوء باثمه و یتعرّض مقت ربّه.

616 4 امر به معروف کن و خود نیز بدان عمل کن و از آن کسانی نباش که مردم را امر به معروف کنند و خود از آن دوری کنند، که در نتیجه گناه آن را بر دوش گیرند و خود را در معرض خشم پروردگار در آورند.

589 8- کن بالمعروف آمرا و عن المنکر ناهیا، و بالخیر عاملا و للشّرّ مانعا.

613 4 به معروف امر کن و از منکر نهی کن، به کار خیر عمل کن و از کار بد مردم را باز دار.

590 9- قوام الشّریعة الامر بالمعروف، و النّهی عن المنکر، و اقامة الحدود.

518 4 قوام و اساس شریعت اسلام امر به معروف و نهی از منکر و بر پا داشتن حدود الهی است.

591 10- الامر بالمعروف افضل اعمال الخلق.

101 2 امر به معروف برترین عملها مردم است.

592 11- من کان فیه ثلاث سلمت له الدّنیا و الآخرة، یأمر بالمعروف و یأتمر به، و ینهی عن المنکر و ینتهی عنه، و یحافظ علی حدود اللّه جلّ و علا.

440 5 کسی که سه چیز در او باشد دنیا و آخرتش سالم باشد، امر به معروف کند و خود نیز پذیرای آن باشد، و نهی از منکر کند و خود نیز پذیرا باشد، و حدود الهی را نگهداری کند.

باب الامل و الأمانی (آرزو و خواستهها)

593 1- افضل الدّین قصر الامل و افضل العبادة اخلاص العمل.

2 466 برترین (مرتبه) دین کوتاه کردن آرزو است، و برترین عبادت اخلاص عمل.

594 2- انّ اخسر النّاس صفقّة و اخیبهم سعیا، رجل اخلق بدنه فی طلب آماله و لم تساعده المقادیر علی ارادته، فخرج من الدّنیا بحسراته و قدم علی الآخرة بتبعاته.

2 570 به راستی که زیانکارترین مردمان در معامله و نومیدترینشان در تلاش و کوشش، کسی است که تن خویش را در راه به دست آوردن آرزوهای خود فرسوده کرده، ولی مقدّرات در رسیدن به خواستهاش او را یاری نکرده، از دنیا با حسرتهای خود بیرون رفته و در خانه آخرت با وبالهای آن گام نهاده است.

595 3- انّ اللّه سبحانه لیبغض الطّویل الامل السّیء العمل.

2 506 به راستی که خدای سبحان مبغوض دارد آنها را که آرزوشان طولانی و بد عمل هستند.

596 4- اطول النّاس املا اسوءهم عملا.

2 409 طولانیترین مردم در آرزو بدترین آنها در عمل هستند.

597 5- اکذب شیء الامل.

2 371 دروغترین چیزها آرزو است.

598 6- این تخدعکم کواذب الآمال.

2 361 کجا فریب میدهد شما را آرزوهای دروغ.

599 7- أبعد شیء الامل.

2 384 دورترین چیزها آرزو است.

600 8- ایّاک و طول الامل فکم من مغرور افتتن بطول امه، و افسد عمله و قطع اجله، فلا امله ادرک و لا ما فاته استدرک.

2 310 بپرهیز از آرزوی دور و دراز که چه بسا فریب خورده‌ای که به آرزوی دراز خویش مفتون گشته و کار خود را تباه کرده و مرگش سر رسیده، که نه به آرزویش رسیده و نه آنچه را از دست داده تدارک کرده است.

601 9- ایّاک و الثّقة بالآمال فانّها من شیم الحمقی.

2 301 بپرهیز از تکیه کردن بر آرزوها که این کار، شیوه بی‌خردان است.

602 10- اکذب الامل و لا تثق به، فانّه غرور و صاحبه مغرور.

2 188 آرزو را دروغ بدان و بدان تکیه مکن، که به راستی آرزو فریب است و آرزومند بدان، فریب خورده است.

603 11- احذروا الامل المغلوب و النّعیم المسلوب.

2 272 پرهیز کنید از آرزوی شکست خورده و مغلوب، و نعمت ربوده شده.

604 12- اتّقوا باطل الأمل فربّ مستقبل یوم لیس بمستدبره، و مغبوط فی اوّل لیلة قامت بواکیه فی آخره.

2 269 بپرهیزید از آرزوی باطل، چه بسا مردمی که به استقبال روزی رفته‌اند که آن را به پایان نبرده‌اند، و چه بسا کسی که در آغاز شب مورد غبطه دیگران بوده ولی در پایان شب (از دنیا رفته و) سوگوارانش بر او گریسته‌اند.

605 13- اتّقوا خداع الآمال فکم من مؤمّل یوم لم یدرکه، و بانی بناء لم یسکنه، و جامع مال لم یأکله، و لعلّه من باطل جمعه و من حقّ منعه، اصابه حراما و احتمل به اثاما.

2 265 بپرهیزید از فریب آرزوها که بسا آرزومنـد روزی کـه آن روز را در نیابد، و سازنده ساختمانی که در آن سکونت نکند، و گرد آورنده مالی که آن را نخورد، و شاید آن مال را از راه باطلی گرد آورده، و (یا) از طریق حقّی کـه آن را نداده، و به صورت حرام به آن مـال رسـیده و گنـاه و وبـال آن را بـه دوش کشیده است.

606 14- الجاهل یعتمد علی امله و یقصّر فی عمله.

2 92 آدم ناتوان بر آرزوی خود تکیه کند، و در عمل کوتاهی کند.

607 15- الامل ابدا فی تکذیب، و طول الحیاة للمرء تعذیب.

2 112 آرزو پیوسـته در حـال تکـذیب و دروغ پـردازی اسـت، و درازی زندگانی برای آدمی آزار دهنده است.

608 16- الامل کالسّراب یغرّ من رآه و یخلف من رجاه.

2 74 آرزو همچون سرابی است که هر که آن را ببینـد فـریبش دهـد، و هـر کس بدان امید بندد نومیدش کند.

609 17- یسیر الامل یوجب فساد العمل.

6 457 آرزوی اندک موجب تباهی عمل گردد.

610 18- لا تخلو النفس من الامل حتّی تدخل فی الاجل.

6 416 نفس انسانی از آرزو تهی نیست تا آن گاه که در کام مرگ در آید.

611 19- لا غاوّ اخدع من الامل.

6 377 هیچ فریبنده‌ای فریبنده‌تر از آرزو نیست.

612 20- لا شیء اکذب من الامل.

6 382 چیزی دروغگوتر از آرزو نیست.

613 21- نعم عون العمل قصر الامل.

6 160 کوتاهی آرزو برای انجام عمل یاور خوبی است.

436 48- من لم یصلح علی ادب اللّه لم یصلح علی ادب نفسه.

باب التأسی (اقتداء و پیروی)

457 1- احبّ العباد الی اللّٰه تعالی المتأسّی بنبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمو المقتصّ أثره.

409 2 محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خدای تعالی کسی است که به پیامبرش اقتدا کند (و او را اسوه و الگوی خود قرار دهد) و اثر او را دنبال کند.

باب الآفة (آفت)

466 1- بعوارض الافات تتكدّر النّعم.

215 3 با پیش آمدن آسیبها، نعمتها تیره و ناصاف گردد.

467 2- كرور اللّيل و النّهار مكمن الافات و داعى الشّتات.

626 4 گردش شب و روز کمینگاه آفتها و دعوت کننده به پراکندگی (انسانها) است.

468 3- من السّاعات تولّد الافات.

10 6 تولّد آفتها از ساعتها است (و هر ساعتی ممکن است آفتی را بزاید).

469 4- السّاعات مكمن الآفات.

92 1 ساعتها کمینگاه آفتها است.

باب الالفة (انس گرفتن)

489 1- من تالّف النّاس احبّوه.

184 5 کسی که با مردم انس و الفت داشته باشد مردم او را دوست بدارند.

490 2- المؤمن آلف مألوف متعطّف.

375 1 مؤمن با مردم انس دارد و دیگران نیز با او انس گیرند، و با مردم مهربانی کند.

باب الائمة علیهم السلام (پیشوایان)

711 1- اشدّ النّاس عمی، من عمی عن حبّنا و فضلنا و ناصبنا العداوة بلا ذنب سبق منّا الیه، إلّا انّا دعوناه الی الحقّ و دعاه سوانا إلی الفتنة و الدّنیا، فآثروها و نصبوا العداوة لنا. 2 461 کورترین مردم کسی است که نابینا شده از دوستی ما و برتری و فضیلت ما و دشمنی با ما را آشکار کرده بی آنکه جرم و گناهی از ما به او رسیده باشد، جز آنکه ما او را به سوی حق دعوت کرده و دیگران او را به سوی فتنه و دنیا خوانده‌اند، و اینان دنیا را برگزیده و پرچم دشمنی ما را برافراشته‌اند.

712 2- اسعد النّاس من عرف فضلنا، و تقرّب إلی اللّه بنا، و اخلص حبّنا، و عمل بما الیه ندبنا، و انتهی عمّا عنه نهینا، فذاک منّا و هو فی دار المقامة معنا. 2 461 نیکبخت‌ترین مردم کسی است که فضیلت و برتری ما را شناخته و به وسیله ما به خداوند تقرّب جسته، و دوستی و محبّت ما را پاک و خالص داشته، و آنچه را ما بدان ترغیب کرده انجام دهد، و از آنچه ما از آن نهی کرده‌ایم باز ایستد، پس چنین کسی از ما است و در سرای ماندنی در کنار ما است.

713 3- أحسن الحسنات حبّنا، و اسوء السّیّئات بغضنا. 2 480 بهترین حسنات (و کارهای نیک) محبّت و دوستی ما است، و بدترین بدیها بغض و دشمنی ما است.

714 4- أولی النّاس بنا من والانا و عادی من عادانا. 2 483 شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ما کسی است که ما را دوست بدارد، و آنها که ما را دشمن می‌دارند، دشمن بدارد.

715 5- انّ امرنا صعب مستصعب خشن مخشوشن، سرّ مستسرّ مقنّع، لا یحمله الّا ملک مقرّب او نبیّ مرسل او مؤمن امتحن اللّه سبحانه قلبه للایمان. 2 550 به راستی که کار (شناسایی و معرفت) ما کاری بس دشوار و سخت و خشن و پوشیده و نهانی است که پرده بر آن آویخته، بر نمی‌دارد (و نمی‌پذیرد) آن را مگر فرشته‌ای مقرّب یا پیامبری مرسل یا مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده باشد.

716 6- انّ اللّه تعالی اطلع الی الارض فاختارنا و اختار لنا شیعة، ینصروننا و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون انفسهم و اموالهم فینا، فأولئک منّا و الینا و هم معنا فی الجنان. 2 549 به راستی که خدای تعالی توجّهی به سوی زمین فرمود، و ما را برگزید و برای ما شیعیانی انتخاب کرد که یاریمان کنند، و در خوشی ما خوشی کنند و در اندوه ما اندوهگین شوند، و از بذل جان و مال خویش در راه ما دریغ نورزند، اینها از ما هستند و بازگشتشان به سوی ما است و در بهشت (برین) با ما هستند.

717 7- انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الّا عبد امتحن اللّه قلبه للایمان و لا یعی حدیثنا الّا صدور امینة و احلام رزینة. 2 545 به راستی که کار ما سخت و دشوار است که بر نمی‌دارد (و نمی‌پذیرد) آن را مگر بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، و حفظ نمی‌کند حدیث ما را مگر سینه‌های امین و استوار و عقلها و خردهای آرام و با وقار.

718 8- این الّذین زعموا انّهم هم الرّاسخون فی العلم دوننا، کذبا و بغیا علینا و حسدا لنا، ان رفعنا اللّه سبحانه و وضعهم، و اعطانا و حرمهم، و ادخلنا و اخرجهم، بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی لا بهم. 2 365 کجایند کسانی که پنداشتند آنهایند «راسخان در علم» (ثابت گامان در دانش) نه ما، از روی

دروغ و گردنکشی و رشک بر ما، به خاطر آنکه خدای سبحان ما را رفعت و بلندی داده و آنها را پست کرده، و به ما عطا کرده و آنها را محروم نموده و در (مقام قرب و منزلت خویش) ما را در آورده و آنها را بیرون کرده، درخواست بخشیدن هدایت، و بر طرف کردن کوری و ضلالت (از خدای تعالی) به وسیله ما است نه آنها.

719 9- الا و انّا اهل البیت ابواب الحکم و انوار الظّلم و ضیاء الامم. 2 341 هان (بدانید) که ما خاندان درهای حکمت و نورهای تاریکی‌ها و روشنی امّتها هستیم.

720 10- و لیس منّا أهل البیت إمام إلّا و هو عالم بأهل ولایته و ذلک لقول اللّه تعالی «إنّما أنت منذر و لکلّ قوم هاد». 3 31 امام و پیشوایی از ما خاندان نیست جز آنکه او دانا و عالم است به کسانی که بر آنها ولایت دارد، و این به خاطر گفتار خدای تعالی است که فرموده «براستی که تو بیم دهنده هستی و هر قومی را راهنمایی است» 721 11- أنا و أهل بیتی أمان لأهل الأرض، کما أنّ النّجوم أمان لأهل السّماء. 3 41 من و خاندانم وسیله امن و امان برای زمینیان هستیم همان گونه که ستارگان وسیله امن برای آسمانیان هستند.

772 12- لا یقاس بآل محمّد صلوات اللّه علیهم من هذه الامّة أحد، و لا یستوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبدا. 6 432 هیچ کس از افراد این امّت به خاندان محمد ﷺ مقایسه و سنجیده نشود، و آنان که ریزه خوار نعمت آل محمدند با آنها برابر نخواهند بود.

723 13- لا تزلّوا عن الحقّ و أهله، فانّه من استبدل بنا أهل البیت هلک و فاتته الدّنیا و الآخرة. 6 337 از راه حق و اهل حق منحرف نشوید که به راستی

کسی که به جای ما خاندان دیگری را جایگزین کند نابود گشته و دنیا و آخرت از چنگ او بیرون رفته است.

724 14- نحن اقمنا عمود الحقّ و هزمنا جیوش الباطل. 6 173 مـا بـودیم که ستون حق را بر پا داشته و سپاهیان باطل را منهدم ساختیم.

725 15- نحن دعاة الحقّ، و أئمّة الخلق، و ألسنة الصّدق، من أطاعنا ملک، و من عصانا هلک. 6 185 ماییم خوانندگان به حق و پیشوایان خلق و زبانهـای راستگو، کسی که از ما پیروی کند مالک (سعادت و نیکبختی) گردد و هر کـس نافرمانی ما کند نابود گردد.

726 16- نحن باب حطّة و هو باب السّلام، من دخله سـلم و نجـا، و مـن تخلّف عنه هلک. 6 186 ماییم «باب حطّه» و آن دروازه سلامتی است که هـر کس در آن در آید به سلامت مانـده و نجـات یابـد و هـر کـس از ورود در آن تخلّف کند نابود گردد.

727 17- هم دعائم الاسلام، و ولائج الاعتصام، بهم عاد الحقّ فی نصابه، و انزاح الباطل عن مقامه، و انقطع لسانه من منبته، عقلوا الدّین عقل وعایة و رعایة، لا عقل سماع و روایة.

هم موضع سرّ رسول اللّه ﷺ و حماة أمره، و عیبة علمه، و موئل حکمه، و کهوف کتبه، و جبال دینه.

هم کرائم الایمان، و کنوز الرّحمن، ان قالوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا.

هم کنوز الایمان، و معادن الاحسان، إن حکموا اعدلوا، و إن حاجّوا خصموا.

هم أساس الدّین، و عماد الیقین، إلیهم یفیء الغالی، و بهم یلحق التّالی.

هم مصابیح الظّلم و ینابیع الحکم و معادن العلم و مواطن الحلم.

هم عیش العلم، و موت الجهل، یخبرکم حلمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقهم، لا یخالفون الحقّ و لا یختلفون فیه، فهو بینهم صامت ناطق، و شاهد صادق. 6 219- 215 آنهایند ستونهای اسلام و پناهگاه نگهداری مردم، به وسیله اینان حق در جایگاه نصاب خود باز گردید، و باطل از جایی که بود رانده گشت، و زبانش از بن برکنده شد، دین را توأم با فراگیری و به کار بستن دریافتند، نه دریافت شنیدن و نقل کردن تنها. اینان (یعنی امامان دین) جایگاه راز رسول خدا ﷺ و پشتیبانان فرمان او و صندوقچه علم او و بازگشتگاه حکم او، و پناهگاه کتابهای او و کوههای دین هستند. آنان عضوهای گرامی ایمان و گنجینه‌های خدای رحمان هستند، که چون سخن گویند به راستی سخن گویند و اگر خاموش شوند کسی برایشان پیشی نگیرد.

آنهایند گنجینه‌های ایمان، و کانهای احسان، اگر حکم کنند به عدالت حکم کنند، و اگر حجّت و دلیل آورند بر خصم غالب آیند.

آنها پایه‌های دین و تکیه‌گاه یقین هستند که به سوی ایشان باز گردد آنکه غلوّ کرده (و در باره ایشان از حدّ گذرانده) و به ایشان بپیوندد آن کس که (عقب مانده) و از دنبال رسد. آنها چراغهای تاریکی‌ها، و سرچشمه‌های حکمت، و کانهای علم و دانش، و آوردگاههای حلم و بردباری هستند.

آنها زندگی علم و دانش، و مرگ جهل و نادانی هستند، که حلم و بردباری‌شان شما را از علمشان خبر دهد، و سکوتشان شما را از منطقشان آگاهی دهد، آنان نه با حق مخالفت کنند و نه در آن اختلاف دارند، و حقّ در میان آنها خاموشی است گویا، و گواهی است راستگو.

728 18- نحن شجرة النّبوّة، و محطّ الرّسالة، و مختلف الملائکة، و ینابیع الحکم، و معادن العلم، ناصرنا و محبّنا ینتظر الرّحمة، و عدوّنا و مبغضینا ینتظر

السّطوة. 6 187 ماییم درخت نبوت و فرودگاه رسالت، و جایگـاه رفـت و آمـد فرشتگان و چشمه‌های حکمت، و کانهای علم و دانش، یاور و دوست ما چشـم به راه رحمت است، و دشمن ما و آنانکه بغض ما را در دل دارند، چشـم بـه راه قهر و خشم خدا هستند.

729 19- نحن الشّعار و الأصحاب، و السّدنة و الأبواب، و لا یؤتی البیـوت الّا من أبوابها، و من أتاها من غیر أبوابها کان سارقا لا تعدوه العقوبة.

6 189 ماییم جامه زیرین (یعنـی نزدیکـان رسـول خـدا ﷺ و یـاران، و خادمان خانه و درها، و به خانه‌ها جز از درهای آن دریایند، و هر کس از غیـر درهای خانه‌ها در آید دزدی است که کیفرش او را دریابد.

730 20- نحن أمناء اللّه علی عباده، و مقیموا الحقّ فـی بـلاده، بنـا ینجـو الموالی و بنا یهلک المعادی. 6 187 ماییم امینهای خداوند بر بندگانش، و بر پـا کنندگان حق در شهرهایش، به وسیله که دوستان نجات یابنـد و بـه وسـیله مـا دشمنان نابود شوند.

731 21- نحن النّمرقة الوسطی بها یلحـق التّـالی و الیهـا یرجـع الغـالی. 6 186.

ماییم بالش میانه که عقب مانده بدان ملحق شود، و غلوّ کننده به سوی آن باز گردد. 732 22- من تولّانا فلیلبس للمحن اهابا. 5 427 کسی که ما را دوست می‌دارد باید برای (تحمل) محنتها پوستی بپوشد. 733 23- من اطاع امامه فقد اطاع ربّه.

5 352 کسی که از امام خود اطاعت کند از پروردگارش اطاعت کرده است.

734 24- لبغضنا امواج من سخط اللّه سبحانه. 5 32 دشـمنی و بغـض مـا امواجی از خشم خدای سبحان را به همراه دارد.

735 25- من أحبّنا بقلبه، و أعاننا بلسانه، و لم يقاتل معنا بيده، فهو معنا فی الجنّة دون درجتنا. 5 237 کسی که ما را به دل دوست بدارد و با زبان هم ما را یاری دهد و با دست (و بدن) با ما کار زار نکند او در بهشت با ما است اما از درجه ما پست‌تر است.

736 26- لنا علی النّاس حقّ الطّاعة و الولایة، و لهم من اللّه سبحانه حسن الجزاء. 5 129 ما را بر مردم حق اطاعت و سرپرستی است، و در برابر، آنها نیز بر خدای سبحان حق پاداش نیک دارند.

737 27- لنا حقّ ان اعطیناه و الّا رکبنا اعجاز الابل و ان طال السّری. 5 127 ما را حقّی است اگر آن را به ما دادند، و گر نه سوار شویم بر ترک شتر اگر چه به درازا کشد شبگیر و شب روی. 738 28- من رکب غیر سفینتنا غرق. 5 184 کسی که به غیر از کشتی ما سوار شود غرق شود. 739 29- من اتّبع امرنا سبق. 5 184 کسی که پیروی کند دستور ما را پیشی جسته است.

740 30- من تخلّف عنّا محق. 5 184 کسی که از ما تخلّف ورزد نابود گردد.

741 31- من تمسّک بنا لحق. 5 184 کسی که به ما تمسّک جوید به ما پیوسته است.

742 32- علی الإمام ان یعلّم اهل ولایته حدود الاسلام و الایمان. 4 318 بر امام است که حدود اسلام و ایمان را به اهل مملکت (و آنها که تحت سرپرستی او هستند) بیاموزد.

743 33- علیکم بطاعة أئمّتکم فانّهم الشّهداء علیکم الیوم، و الشّفعاء لکم عند اللّه غدا. 4 309 بر شما باد به فرمانبرداری از امامانتان که به راستی آنها گواهانند بر شما امروز، و شفیعان شمایند در پیشگاه خداوند در فردای قیامت.

744 34- علیکم بحبّ آل نبیّکم، فانّه حقّ اللّه علیکم و الموجب علی اللّـه حقّکم، الا ترون الی قول اللّه تعالی «قل لا أسألکم علیـه اجـرا الّـا المـودّة فـی القربی». 4 307 بر شما باد به دوستی خاندان پیامبرتان که به راستی ایـن حـق خداست بر شما و لازم کند بر خدا حق شما را، مگر نمی‌بینید گفتار خدای تعالی را که فرموده : «بگو از شما مزدی درخواست نکنم جز دوسـتی نزدیکـان خـود را» 745 35- هم اسراء ایمان لم یفکّهم منه زیغ و لا عـدول. 56 193 اینـان در بند ایمانند که هیچ انحراف و کجی آنها را از این بند رها نکند.

746 36- طریقتنا القصد و سنّتنا الرّشد.

4 254 طریقه ما میانه روی و سنّت و روش ما رشد (راهنمایی به راه راست) است.

747 37- شقّوا امواج الفتن بسفن النّجاة. 4 187 گردابهای فتنه را به وسیله کشتی‌های نجات درهم بشکنید.

748 38- بنا فتح اللّه و بنا یختم و بنا یمحو ما یشاء و یثبت.

و بنا یدفع اللّه الزّمان الکلب.

و بنا ینزّل اللّه الغیث. 3 272- 271 به وسیله ما خداوند آغاز کرده و به مـا پایان دهد، و به سبب ما محور می‌کند آنچه را بخواهد و اثبات می‌کند.

و به وسیله ما خداوند روزگار گزنده را برطرف کند.

و به وسیله ما خداوند باران فرستد.

749 39- بنا اهتدیتم فی الظّلماء و بنا تسنّمتم العلیا.

و بنا انفجرتم عن السّرار. 3 271 به وسیله ما از تاریکی هدایت شدید، و بـه کمک ما به اوج ترقی گام نهادید.

و به وسیله ما از شب تاریک به در شدید.

750 40- انّما الائمّة قوّام اللّه على خلقه و عرفاؤه على عباده، و لا يدخل الجنّة إلّا من عرفهم و عرفوه، و لا يدخل النّار إلّا من أنكرهم و أنكروه. 3 94 همانا امامان تدبير كنندگان خدايند بر مردمان، و كارگزاران اويند بر بندگان، داخل بهشت نشود كسى مگر آنكه آنها را بشناسد و آنها نيز او را بشناسند، و به دوزخ نرود مگر كسى كه آنها را انكار كند و آنان نيز او را انكار كنند.

751 41- الامامة نظام الامّة. 1 274 امامت، نظام امّت است.

752 42- يحتاج الإمام إلى قلب عقول، و لسان قؤول، و جنان على اقامة الحقّ صؤول. 6 472 امام نياز دارد به قلبى كه بسيار دريابد و زبانى سخنور، و دلى كه براى بر پا داشتن حق، حمله‌ور و دلير باشد.

753 43- لتعطفنّ علينا الدّنيا بعد شماسها عطف الضّروس على ولدها.

5 43 همانا دنيا پس از- چموشى بر ما مهربانى خواهد كرد، همانند شتر شير ده نسبت به بچه خود.

754 44- و انّا لامراء الكلام فينا تشبّثت فروعه و علينا تهدّلت اغصانه. 2 336 به راستى كه ما فرمانروايان سخن هستيم، فروع آن در ميان ما پراكنده شده و شاخه‌هاى آن بر ما سايه افكنده است.

755 184- فيا عجبا و مالى لا اعجب من خطأ هذه الامّة على اختلاف حججها فى دياناتها، لا يقتصّون اثر نبىّ، و لا يقتدون بعمل وصىّ، و لا يؤمنون بغيب، و لا يعفّون عن عيب، يعملون فى الشّبهات، و يسيرون فى الشّهوات، المعروف فيهم ما عرفوا، و المنكر عندهم ما انكروا، مفزعهم فى المعضلات الى انفسهم، و تعويلهم فى المبهمات على آرائهم كانّ كلّا منهم امام نفسه، قد اخذ فيما يرى بغير وثيقات بيّنات و لا اسباب محكمات. 4 445 شگفتا، چرا تعجب نكنم از خطا و اشتباه اين گروههاى پراكنده با اين دلايل مختلفى كه بر مذهب خود

دارند، نه گام به جای گام پیغمبری می‌نهند، و نه از عمل وصی پیغمبری پیـروی می‌کنند. نه به غیب ایمان می‌آوردند، و نه خود را از عیب بر کنار می‌دارنـد. بـه شبهات عمل می‌کنند، و در گرداب شهوت غوطه ورند، نیکی در نظرشان همـان است که خود نیک می‌شمارند، و منکر و زشتی آن است که خود منکر بشمارند. در حل مشکلات به خود پناه می‌برند، و در مبهمات تنها به رأی خـویش تکیـه می‌نمایند. گویا هر کدام امام خویشند، که بـه دسـتگیره‌هـای مطمـئن و اسـباب محکمی که خود می‌اندیشند و خود ساخته‌اند چنگ زده‌اند.

باب الامن (امنیّت)

756 1- لا نعمة أهنأ من الامن. 6 435 نعمتی گواراتر از امنیّت نیست.

757 2- لا تغترّنّ بالأمن فانّک مأخوذ من مأمنک. 6 291 زنهار که فریفته نشوی به امنیّت، که به راستی تو از همان مکان امن خود ربوده خواهی شد.

758 3- من مأمنه یؤتی الحذر. 6 12 شخص حذر کننده از همان مکان امن خود، به او آسیب رسد. 759 4- من آمن خائفا من مخوفة، آمنه اللّه سبحانه من عقابه. 5 388 کسی که ایمن گرداند ترسناکی را از آنچه می‌ترسد، خدای سبحان او را از عقاب خود در امان دارد.

760 5- رفاهیّة العیش فی الأمن. 4 100 خوشی و فراخی زندگی در امنیّت است.

761 6- ربّما اتیت من مأمنک. 4 83 چه بسا که از همان مکان امن به سراغت آیند (و آسیبت رسانند).

762 7- ربّ أمن انقلب خوفا. 4 59 چه بسا امنیّتی که به ترس باز گردد.

763 8- ربّ آمن وجل. 4 55 چه بسیار شخصی که در امان است ولی ترسان و بیمناک است.

764 9- الامن اغترار. 1 50 ایمنی موجب فریب خوردن است.

باب الایمان

765 1- الایمان شهاب لا یخبوا. 1 235 ایمـان آتشـی اسـت افروختـه (و چراغی است فروزنده) که خاموش نشود.

766 2- النّجاة مع الایمان. 1 224 نجات و رستگاری قرین و همراه ایمـان است.

767 3- الایمان اعلی غایة. 1 213 ایمان برترین هدفهاست.

768 4- الایمان شفیع منجح. 1 148ایمان شفاعت کننده‌ای است پیروز.

769 5- الایمان واضح الولائج. 1 125 ایمان چنان راهی است که درونـش آشکار است (و یا شایستگی آن برای اعتماد، واضح و آشکار اسـت). 770 6- المرء بایمانه. 1 62 انسان در گرو ایمان او است.

771 7- الایمان امان. 1 26 ایمان امان و امنیت است.

772 8- الایمان افضل الامانتین. 2 24 ایمان بهتـرین امانـت از دو امانـت است (که به انسـان سـپرده شـده). 773 9- الایمـان قـول باللّسـان و عمـل بالارکان. 2 40 ایمان گفتن به زبان است و عمل به وسیله ارکان و اعضای بدن.

774 10- الایمان شجرة اصلها الیقین و فرعها التّقی و نورها الحیـاء و ثمرهـا السّخاء. 2 47 ایمان درختی است که ریشه‌اش یقین، و شاخه‌اش تقوای الهـی و شکوفه‌اش شرم و حیاء، و میوه‌اش سخاوت و بخشش است.

775 11- ان آمنت باللّه أمـن منقلبـک. 3 17 اگـر بـه خـدا ایمـان آوری بازگشت گاهت امن است.

776 12- بالایمان تکون النّجاة. 3 203 نجات و رستگاری به وسیله ایمان است.

777 13- بالایمان یستدلّ علی الصّالحات. 3 204 به وسیله ایمان آدمی بر کارهای شایسته راهنمایی شود.

778 14- ثمرة الایمان الفوز عند اللّه.

3 322میوه ایمان رستگاری در پیشگاه خداوند است.

779 15- ثمرة الایمان الرّغبة فی دار البقاء. 3 334 ثمره و میوه ایمان، علاقه به سرای ماندنی (و عالم پس از مرگ) است.

780 16- ثلاث من کنّ فیه استکمل الایمان، من اذا رضی لم یخرجه رضاه الی باطل، و اذا غضب لم یخرجه غضبه عن حقّ، و اذا قدر لم یأخذ ما لیس له. 3 338 سه چیز است که هر کس آنها را داشته باشد ایمان خود را کامل کرده : کسی که چون در خوشی و خوشحالی باشد خوشی او را به باطل نکشاند (و سرکشی نکند) و چون خشم کرد حالت خشم او را از حقّ بیرون نبرد (و به ناحق چیزی نگوید و کاری نکند) و چون به قدرت رسید به چیزی که از آن او نیست، دستبرد نزند.

781 17- ثلاث من کنّ فیه فقد اکمل الایمان، العدل فی الغضب و الرّضا، و القصد فی الفقر و الغنا، و اعتدال الخوف و الرّجاء. 3 340 سه چیز است که هر که آنها را داشت ایمان خود را کامل کرده : مراعات عدالت در حال خشم و خوشی، میانه روی در حال نداری و دارایی، رعایت اعتدال در حال ترس و امید.

782 18- ثلاث من کنوز الایمان : کتمان المصیبة و الصّدقة و المرض. 3 340 سه چیز است که از گنجینه‌های ایمان است : پوشاندن و کتمان مصیبت (پیش آمدهای ناگوار) و کتمان صدقه، و کتمان بیماری.

783 19- زین الایمان طهارة السّرائر و حسن العمل فی الظّاهر. 4 117 زیور ایمان، پاکیزگی درون و عمل نیکو در آشکار است.

784 20- شرف المؤمن ایمانه و عزّه بطاعته. 4 180 شرافت مؤمن ایمان او است، و عزّت و سر بلندی‌اش به اطاعت پروردگار است.

785 21- صدق الایمان و صنایع الاحسان افضل الذّخائر. 4 199 صداقت در ایمان و کارهای نیک و بخشش بهترین گنجینه است.

786 22- فمن الایمان ما یکون ثابتا مستقرّا فی القلوب، و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور. 4 433 ایمان دو گونه است : یکی ثابت و پا برجا در دلها، و دیگری موقّت و عاریتی در میان دلها و سینه‌ها.

787 23- ما أنفع الموت لمن اشعر الايمان و التّقوى قلبه. 6 91 چه سودمند است مرگ برای کسی که جامه ایمان و تقوا بر قلب خود پوشانده است.

788 24- ما من شیء یحصل به الأمان ابلغ مـن ایمـان و احسـان. 6 112 هیچ چیزی در تحصیل امان و امنیّت (در روز جزا) مـؤثّرتر از ایمـان و احسـان نیست.

789 25- نجا من صدق ایمانه و هدی مـن حسـن اسـلامه. 6 184 نجـات یافته کسی که ایمانش راست و درست است، و هدایت شده آن کس که اسلامش نیکو است.

790 26- لا وسیلة انجح من الایمان.

6 384 هیچ وسیلهای برای نجات و رستگاری سودمندتر از ایمان نیست.

791 27- لا شرف أعلی من الایمان.

6 379 شرفی برتر از ایمان نیست.

792 28- لا یفوز بالنّجاة الّا من قام بشـرائط الایمـان. 6 398 بـه نجـات و رستگاری نخواهد رسید جز آن کس که به شرایط ایمان عمل کند.

793 29- یستدلّ علی الایمان بکثرة التّقی و ملک الشّهوة و غلبة الهوی.

6 451 راهنمای وجود ایمان در انسان : تقوای بسـیار، و در اختیـار داشـتن شهوت، و چیره شدن بر هوای نفس است.

794 30- لا شیء یذخره الانسان

کالایمان باللّه و صنائع الاحسان.

6 422 چیزی اندوخته نکند انسان که از ایمان به خدا و انجام کارهای نیـک و احسان بهتر باشد.

795 31- یستدلّ علی ایمان الرّجل بالتّسلیم و لزوم الطّاعة. 6 448 راهنمای ایمان مرد (و نشانه وجود ایمان در او) تسلیم در برابر دستورات خـدا، و مـلازم بودن با فرمانبرداری و اطاعت حق است.

796 32- لا نجاة لمن لا ایمان له. 6 402 نجات و رهایی نیست برای کسی که ایمان ندارد.

797 33- لا یصدق ایمان عبد حتّی یکون بما فی ید اللّه سبحانه اوثـق منـه بما فی یده. 6 417 ایمان بنده‌ای درست و راست نیست مگر این که بدانچه نـزد خداست اعتماد و اطمینان بیشتری داشته باشد تا بدانچه در دست خود او است.

798 34- الایمان و العمل اخوان توأمان و رفیقان لا یفترقـان لا یقبـل اللّـه احدهما الّا بصاحبه. 2 136 ایمان و عمل برادرانـی هسـتند دوقلـو (و تـوأم بـا یکدیگر) و دو رفیقی هستند که هیچ گاه از هم جدا نشـوند، و خداونـد یکـی را بدون دیگری نمی‌پذیرد.

799 35- اصل الایمان حسن التّسلیم.

لأمر اللّه. 2 416 ریشه ایمان آن است که انسان بخوبی تسلیم دستورات الهی باشد.

800 36- انّ محلّ الایمان الجنان و سبیله الاذنـان. 2 511 بـه راسـتی کـه جایگاه ایمان دل است و راه آن گوشها هستند.

801 37- أقرب النّاس من اللّه سبحانه أحسنهم ایمانا. 2 436 نزدیک‌تـرین مردم در پیشگاه خدای سبحان آن کسی است که ایمانش بهتر و نیکوتر باشد.

802 38- کسب الإیمان لزوم الحقّ و نصح الخلق. 4 625

به دست آوردن ایمان به ملازمت با حق و خیر خواهی خلق خداست.

803 39- من لا ایمان له لا أمانة له. 5 364 کسی که ایمـان نـدارد، امانـت ندارد.

804 40- یحتاج الإسلام إلی الایمان.

6 475 اسلام نیاز به ایمان دارد.

805 41- یحتاج الایمان إلی الإیقان.

6 475 ایمان نیاز به یقین دارد.

806 42- یحتاج الایمان إلی الإخلاص.

6 475 ایمان نیاز به اخلاص دارد.

807 43- من صدّق اللّه سبحانه نجا.

5 439 کسی که تصدیق کند خدای سبحان را نجات یابد.

باب المؤمن

808 1- المؤمنون اعظم أحلاما. 1 157 مؤمنان در عقل از دیگران بزرگترند.

809 2- المؤمن کیّس عاقل. 1 187 مؤمن زیرک و خردمند است.

810 3- المؤمن منزّه عن الزّیغ و الشّقاق. 1 326 مؤمن از انحراف و دشمنی پاک و پاکیزه است.

811 4- المؤمنون خیراتهم مأمولة و شرورهم مأمونة. 1 356 مؤمنان چنانند که (مردمان) به نیکی‌هاشان امیدوار، و از شرّ و بدی آنها در امان هستند.

812 5- المؤمن هیّن لیّن سهل مؤتمن.

1 379 مؤمن آسان گیر، نرمخو، افتاده و مورد اعتماد مردم است.

813 6- المؤمن قلیل الزّلل کثیر العمل.

1 382 مؤمن کم لغزش و پر عمل است.

814 7- المؤمن یقظان ینتظر احدی

الحسنتین. 2 19 مؤمن بیدار است و چشم به راه یکی از دو "حسنه" (نیکی دنیا و نیکی آخرت) است.

815 8- المؤمن صدوق اللّسان بذول الاحسان. 2 9 مؤمن زبانش سخت راستگو و در احسان پر بخشش است.

816 9- المؤمن سیرته القصد و سنّته الرّشد. 1 388 مؤمن سیره‌اش میانه روی و شیوه‌اش رشد و هدایت است.

817 10- المؤمن عفیف مقتنع متنزّه متورّع. 2 35 مؤمن پاکدامن و قانع و خویشتن‌دار و پارسا است.

818 11- المؤمن عفیف فی الغنی متنزّه عن الدّنیا. 2 38 مؤمن در تـوانگری پاکدامن، و خویشتن دار از (زخارف) دنیاست.

819 12- المؤمن شاکر فی السّراء، صابر فی البلاء، خائف فی الرّخاء. 2 37 مؤمن در فراخی زندگی سپاسگزار و در بلا و گرفتاری شـکیبا، و در خوشـی و فراخی زندگی ترسان است.

820 13- المؤمن حییّ غنیّ موقن تقیّ.

2 64 مؤمن شرمناک، بی‌نیاز از خلق، یقین دارنده و پرهیزکار است.

821 14- الدّنیا سجن المؤمن و المـوت تحفتـه و الجنّـة مـأواه. 2 66 دنیـا زندان مؤمن است، و مرگ هدیه و پیشکش او و بهشت منزلگاه است.

822 15- اذا صعدت روح المؤمن الی السّـماء تعجّبـت الملائکـة و قالـت : عجبا کیف نجا من دار فسد فیها خیارنا. 3 145 چون روح مؤمن به آسمان بـالا رود فرشتگان متعجّب شوند و گویند : شگفتا چگونه نجات یافت از خانه‌ای کـه بهترین ما در آن خانه تباه شد.

823 16- بشر المؤمن فی وجهه و حزنه فی قلبه.

اوسع شیء صدرا.

و اذلّ شیء نفسا.

یکره الرّفعة.

و یشنأ السّمعة.

طویل غمّه.

بعید همّه.

کثیر صمته.

مشغول وقته.

صبور شکور.

مغمور بفکرته.

ضنین بخلّته.

سهل الخلیقة.

لیّن العریکة.

نفسه اصلب من الصّلد.

و هو اذلّ من العبد. 3 273 شکفتگی مؤمن در روی او است و اندوهش در دل. سینه‌اش از هر چیز گشاده‌تر است.

از هر چیز خود را خوارتر داند.

بلندی رتبه را خوش ندارد.

و اسم و آوازه و خود نمایی را دشمن دارد.

اندوهش طولانی.

و همّتش دور و بلند.

خموشی او بسیار.

وقت او یکسره مشغول (به اصلاح خود و اطاعت پروردگار).

پر صبر و پر سپاس.

ژرف اندیش.

به زودی با کسی پیوند دوستی نبندد.

نرمخو است. خوش برخورد است. جانش در دینداری از سنگ خارا سخت‌تر است. و در برابر خدای تعالی و مؤمنان از برده خوارتر است.

824 17- من آمن أمن. 5 134

کسی که ایمان آورد در امان است. (از عذاب الهی) 825 18- للمؤمن ثلاث ساعات : ساعة يناجی فيها ربّه، و ساعة يحاسب فيها نفسه، و ساعة يخلّی بين نفسه و لذّتها فيما يحلّ و يجمل.

للمؤمن ثلاث علامات : الصدق و اليقين و قصر الأمل.

للمتّقی ثلاث علامات : اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل.

5 47- 46 برای مؤمن سه ساعت است : ساعتی که در آن با پروردگار خویش راز می‌گوید، و ساعتی که در آن از نفس خویش حسابرسی می‌کند، و ساعتی که میان نفس و میان لذتهای حلال و نیکوی آن را آزاد می‌گذارد.

مؤمن سه نشانه دارد : راستی، یقین، آرزوی کوتاه.

برای انسان با تقوا سه نشانه است : اخلاص عمل، کوتاهی آرزو، غنیمت شمردن فرصتها.

826 19- مثل المؤمن كالاترجة طيّب طعمها و ريحها. 6 153 مؤمن همچون ترنج است که مزه و بویش پاکیزه است.

827 20- لا يلفی المؤمن حسودا و لا حقودا و لا بخيلا. 6 414 یافت نشود مؤمن، که حسود یا کینه توز یا بخیل باشد. 828 21- لا يكون الرّجل مؤمنا حتّی لا يبالی بماذا سدّ فورة جوعه، و لا بایّ ثوبيه ابتذل. 6 407 کسی مؤمن نخواهد بود تا آن گاه که پروا نداشته باشد که با چه خوراکی شدّت گرسنگی خود را برطرف کند، و کدامیک از دو جامه خود را کهنه کرده (و کدام را نگهداری نکرده) است.

829 22- المؤمن غرّ كريم مأمون علی نفسه حذر محزون. 2 75 مؤمن ساده لوحی بزرگوار، و مورد اعتماد خویش و محتاط و اندوهگین است.

830 23- المؤمن قريب امره بعيد همّه كثير صمته خالص عمله. 2 92 مؤمن كارش نزديک، اندوهش دور، خموشی‌اش بسيار و عملش خالص و پاک است.

831 24- المؤمن الدّنيا مضماره، و العمل همّتـه، و المـوت تحفتـه، و الجنّـة سبقته.

2 87 مؤمن، دنيا ميدان تمرين (و مشق) او است، و عمل، همّـت او، و مـرگ پيشکش و سوغات او، و بهشت جايزه بزرگ او است.

832 25- المؤمن نفسه أصلب من الصّلد و هو أذلّ من العبد. 2 124 مـؤمن جانش از سنگ سخت محکم‌تر است و در همان حال از برده افتاده‌تر است.

833 26- المؤمن اذا نظر اعتبر و اذا سكت تفكّر، و اذا تكلّم ذكر، و اذا اعطى شكر، و اذا ابتلى صبر. 2 127 مؤمن چون به چيزی بنگـرد پنـد گيـرد و چـون خموش باشد تفكّر و انديشه كند، و چون لب بگشايد به ياد خدا باشد، و چـون چيزی به او عطا شود شكر گزارد، و چون گرفتار بلا شود صبر كند.

834 27- المؤمن اذا وعظ ازدجر، و اذا حذّر حـذر، و اذا عبّـر اعتبـر، و اذا ذكّر ذكر، و اذا ظلم غفر. 2 127 مؤمن چون موعظه شود اندرز پـذيرد، و چـون بيمش دهند بترسد، و چون پندش دهند پند گيرد، و چون (مبدأ و معاد و معارف ديگر را) به يادش آرند ياد آور شود، و چون ستمی به او رسد در گذرد.

835 28- المؤمن امين على نفسه مغالب لهواه و حسّه. 2 164 مؤمن بر خود امين است (و از كردار خود اطمينان دارد) بر هوا و هوس و احساس خود چيـره و غالب است.

836 29- العقل خليل المؤمن، و العلم وزيره، و الصّبر امير جنـوده، و العمـل قيّمه. 2 135

عقل و خرد، دوست صمیمی مؤمن، و علم و دانش، وزیر و کمک کـارش، و صبر و شکیبایی، فرمانده لشکریانش، و عمل، زمامدار او است.

837 390- المؤمن من وقی دینه بدنیاه و الفاجر من وقی دنیاه بدینه. 2 154 مؤمن کسی است که دین خود را به وسیله دنیا نگه دارد، و فاجر و تبهکار کسی است که دنیایش را به دین خود نگهداری کند.

838 31- المؤمن دأبه زهادته و همّه دیانته، و عزّه قناعته، و جـدّه لآخرتـه، قد کثرت حسناته و علت درجاته و شارف خلاصه و نجاته. 2 138 مؤمن چنان است که روش او زهد او است، و تمام همّتش دینـداری او اسـت، و عـزّتش در قناعت او است، و همه کوشش او برای آخرت است، حسنات و کارهای نـیکش بسیار، درجاتش عالی و والاست و بر رهایی و رستگاری خود (از ایـن جهـان) اشراف پیدا کرده است.

839 32- آمن تأمن. 2 174 ایمان بیاور تا امان یابی.

840 33- انّ المؤمن لیستحیی اذا مضی له عمل فی غیر ما عقد علیه ایمانه.

2 508 به راستی مؤمن شرم می‌کند هر گاه از او عملی سر زند که بـا پیمـان ایمانی او بیگانه است.

841 34- انّ بشر المؤمن فی وجهه و قوّته فی دینه و حزنه فی قلبه. 2 505 به راستی که شکفتگی (و خوشرویی) مؤمن در چهره او است، و نیـرو و تـوانش در دین، و اندوهش در دل او است.

842 35- افضل المؤمنین ایمانا من کان للّه اخذه و عطاه و سخطه و رضاه.

2 456 برترین مؤمنان در ایمان کسی اسـت کـه گـرفتن و دادن، و خشـم و رضای او، همه برای خدا باشد.

843 36- المؤمن حذر من ذنوبه أبدا يخاف البلاء و يرجو رحمة ربّه. 2 46 مؤمن پیوسته از گناهان خویش بیمناک

است، از بلا و گرفتاری می‌ترسد، و به رحمت پروردگار خویش امیدوار است.

844 37- المؤمنون لأنفسهم متّهمون، و من فارط زللهم وجلون، و للدّنيا عائفون، و الى الآخرة مشتاقون، و الى الطّاعات مسارعون. 2 146 مؤمنان نفسهای خویش را متّهم سازند، و از گذشته لغزشهای خویش ترسانند، و دنیا را ناخوش دارند، و به آخرت مشتاق‌اند و به سوی فرمانبرداری پروردگار شتابان هستند.

845 38- لا يشبع المؤمن و أخوه جائع.

6 388 مؤمن غذای سیر نمی‌خورد در صورتی که برادرش گرسنه باشد.

باب الاخوة باب الامانة (امانت داری)

692 1- ادّ الامانة اذا ائتمنت و لا تتّهم غیرک إذا ائتمنته، فانّه لا ایمان لمن لا امانة له. 2 207 بپرداز امانت را هر گاه امانتی نزد تو نهادند، و اگر امانتی به کسی دادی او را متّهم مکن، که به راستی ایمان ندارد کسی که امانت ندارد.

693 2- ادّ الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک. 2 188 هر گاه امانتی به تو سپردند آن را باز ده، و خیانت مکن با کسی که به تو خیانت کند.

694 3- الامانة و الوفاء صدق الأفعال و الکذب و الافتراء خیانة الأقوال.

2 130 امانتداری و وفا، درستی و صداقت کردار است، و دروغ و افتراء (تهمت) خیانت گفتار. 695 4- لا ایمان لمن لا امانة له. 6 400 ایمان ندارد کسی که امانتدار نیست.

696 5- من عمل بالأمانة فقد اکمل الدّیانة. 5 448 کسی که به امانت داری عمل کند دیانت خود را کامل کرده است.

697 6- من استهان بالامانة وقع فی

الخیانة. 5 333 کسی که در امانتداری سهل انگاری کند به خیانت در افتد.

698 7- لیصدق ورعک، و یشتدّ تحرّیک و تخلص نیّتک فی الامانة و الیمین.

5 52 باید که پارسایی و ورع تو صادق و درست باشد، و پرهیز و احتیاط تو سخت گردد، و نیّت و آهنگ قلبی تو در باره امانت داری و سوگند، پاک و خالص باشد.

699 8- کلّ شیء لا یحسن نشره امانة و ان لم یستکتم. 4 539 هـر چیـزی (و هر خبری) که نشر (و انتشار) آن خوب نیست، آن امانت است اگر چه کتمان آن را نخواسته باشند.

700 9- علیک بالامانة فانّها افضل دیانة. 4 290 بر تو باد به امانـت کـه آن برترین دیانت است.

701 10- صحّة الامانة عنوان حسن.

المعتقد. 4 199 خوب امانتداری سر فصل اعتقادات انسان است.

702 11- شرّ النّاس من لا یعتقد الامانة و لا یجتنب الخیانة. 4 175 بدترین مردم کسی است که عقیده‌ای به امانتداری ندارد، و از خیانـت پرهیـز و پروایـی ندارد.

703 12- رأس الاسلام الامانة. 4 47 اساس اسلام امانتداری است.

704 13- اذا احبّ اللّه عبدا حبّـب الیـه الامانـة. 3 140 هـر گـاه خداونـد بنده‌ای را دوست بدارد امانتداری را محبوب او گرداند.

705 14- اذا قویت الامانة کثر الصّدق.

3 134 هر گاه امانت (در کسی) قوی شد راستگویی در او زیاد گـردد. 706 15- الامانة تؤدّی الی الصّدق. 2 7

امانت (انسان را) به راستی می‌کشاند.

707 16- الامانة فضیلة لمن- ادّاها. 1 306 امانتداری فضیلتی اسـت بـرای کسی که آن را بپردازد.

708 17- الامانة فوز لمن رعاها. 1 293 امانت داری رستگاری و سـعادتی است برای آن کس که رعایت کند.

709 18- الامانة صيانة. 1 39 امانت، نگهداری است (یعنی نگهداری امـوال و اسرار مردم). 710 19- الامانة ایمان، البشاشة احسان.

1 13 امانتداری ایمان و خوشرویی و گشاده‌رویی، احسان است.

711 20- افضل الایمان الامانة. 2 380 برترین- ایمانها امانتداری است.

712 21- رأس الایمان الأمانة. 4 53 اساس ایمان امانتداری است.

713 22- من لا أمانة له لا ایمان له. 5 191 کسی که امانـت نـدارد، ایمـان ندارد.

714 23- من طابق سرّه علانیته و وافق فعله مقالته فهو الّذی ادّی الامانـة و تحقّقت عدالته. 5 340 کسی که درون و آشکارش یکسان باشـد، و عمـل او بـا گفتارش موافقت داشته باشد، او است کسی که امانت الهی را پرداخته و عدالتش محقق و ثابت گشته است.

باب الانس و الالفة (همدمی و الفت)

715 1- احقّ النّاس ان یونس به الودود المألوف. 2 391 شایسته‌ترین مردم برای انس و همدمی آن کسی است که بسیار مهربان و انس گیرنده باشد.

716 2- الانس فی ثلاثة : الزّوجة الموافقة، و الولد الصّالح، و الاخ الموافـق. 2 141

انس و همدمی در سه کس باشد : همسر همراه، فرزند صالح، و برادر همراه.

717 3- انس الامن تذهبه وحشة الوحدة، و انـس الجماعـة ینکّـده وحشـة المخافة. 2 112 وحشت تنهایی، انس امنیّت را می‌برد، و وحشت ترس، انسان با جماعت را مکدّر سازد. 718 4- من استوحش عن النّاس انس باللّه سبحانه. 5 373 کسی که از مردم دوری گزیند با خدای سبحان انس گیرد.

719 5- من انس باللّه استوحش من النّاس. 5 232 کسی که با خداوند انس گیرد از مردم وحشت دارد.

720 6- ثمرة الانس باللّه الاستیحاش من النّاس. 3 329 ثمره و میوه انـس با خدا دوری گزیدن از مردم است.

باب الانسان

721 1- لقد علّق بنياط هذا الانسان بضعة هى اعجب ما فيه و ذلک القلب و له موادّ من الحكمة و اضداد من خلافها.

فان سنح له الرّجاء أذلّه الطّمع، و ان هاج به الطّمع أهلكه الحرص.

و ان ملكه اليأس قتله الاسف.

و ان عرض له الغضب اشتدّ به الغيظ.

و ان اسعده الرّضا نسى التّحفّظ.

و ان عاله الخوف شغله الحذر.

و ان اتّسع له الامن استلبته الغرّة.

و ان اصابته مصيبة فضحه الجزع.

و ان- افاد مالا أطغاه الغنى.

و ان عضّته الفاقة شغله البلاء.

و ان جهده الجوع قعد به الضّعف.

و ان افرط به الشّبع كظّته البطنة فكلّ تقصير به مضرّ و كلّ افراط له مفسد. 5 59- 55 به راستی در درون سینه انسان قطعه گوشتی آویخته است که عجیب‌ترین اعضای وجود او است، و آن قلب او است.

و این شگرفی به خاطر آن است که انگیزه‌هایی از حکمت و ضدّ آن در آن جمع است. هر گاه آرزوها در آن ظاهر شود طمع او را ذلیلی کند و هنگامی که طمع در او به هیجان آید حرص او را هلاک می‌کند، و هنگامی که یأس مالک او گردد تأسف او را از پای در می‌آورد، و هر گاه غضب بر او مستولی شود خشمش فزونی می‌گیرد، و هر گاه از چیزی راضی شود جانب احتیاط را از

دست می‌دهد، و اگر ترس بر او غالب شود احتیاط کاری او را به خود مشـغول می‌دارد، و هر گاه کار او آسان گردد در غفلت و بی‌خبری فـرو مـی‌رود، و اگـر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌کند، اگر مالی بیاید بی‌نیـازی او را بـه طغیان وا می‌دارد و اگر فقر دامنش را بگیرد مشـکلات او را بـه خـود مشـغول می‌دارد، و اگر گرسنگی پیدا کند از ناتوانی زمین گیر می‌شود، و اگر پر خـوری کند راه نفس را بر او می‌بندد و به طور کلی هر گونه کمبود به او زیان می‌رساند، و هر گونه زیادی او را به فساد می‌کشاند.

باب الاناة (تأنّی و حوصله در کارها و وقار)

722 1- الاناة حسن. 1 25 وقار و تأنّی نیکو است.

723 2- لا اصابة لمن لا أناة له. 6 402 بـه درسـتی نرسـد کـار کسـی کـه حوصله و تأنّی در کار ندارد.

724 3- الاناة اصابة. 1 42 حوصله و تأنّی در کار موجب رسیدن به درستی در آن کار است.

725 4- فی الأناة السّلامة. 4 411 سلامت در تأنّی و پر حوصله بودن است.

726 5- فی التّأنّی استظهار. 4 400 پشت گرمـی کـار در تـأنّی و حوصـله کردن در آن است.

727 6- علیک بالاناة فانّ المتأنّی حریّ بالاصابة. 4 286 بر تو باد به تـأنّی که به راستی کسی که تأنّی به خرج دهد به موفقیّت در کار شایسته است.

728 7- صل عجلتک بتأنّیک، و سطوتک برفقک، و شرّک بخیرک، و انصـر العقل علی الهوی تملک النّهی. 4 207 پیوند ده شتابت را به تـأنّی، و سـطوت و وقار خود را به نرمی، و شرّ خود را به خیر و نیکی، و عقل و خـرد را در برابـر هوا و هوس یاری ده تا خردمند شوی.

729 8- بالتّأنّی تسهل الاسباب. 3 231 با تأنّی اسباب کار فـراهم و آسـان گردد.

730 9- بالتّأنّی تسهل المطالب. 3 208 با تأنّی مطلبها آسان گردد.

731 10- التّأنّی فی الفعل یؤمن الخطل.

1 346 تأنّی در کار، آن را از سستی و بی‌پایگی ایمن سازد.

732 11- المتأنّی مصیب و ان هلک. 1 322 کسی که با تأنّی کـار مـی‌کنـد موفّق است اگر چه در این راه به هلاکت رسد.

733 12- من اتّأد أمن من الزّلل. 5 216 هر کس با تأنّی و آرامش کار کنـد از لغزشها ایمن باشد.

734 13- التّأنّی یوجب الاستظهار.

1 118 تأنّی در کار پشت گرمی آورد.

735 14- التّأنّی حزم. 1 54 تأنّی در کار دور اندیشی است.

736 15- المتأنّی حریّ بالإصابة. 1 200 کسی که تأنّی داشته باشد شایسته آن است که به هدف خویش برسد.

737 16- التّؤدة ممدوحة فی کلّ شیء إلّا فی فرص الخیر. 2 86 تأنی و پـر حوصلگی و سر صبر انجام دادن هر کاری پسندیده است جز در فرصـتهایی کـه برای کارهای خیر پیش آمده (که باید عجله کرد).

باب التأهّب و الاستعداد (آماده شدن)

738 1- ينبغى لمن عرف سرعة رحلته ان يحسب التّأهّب لنقلته. 6 442 برای کسی که شتاب کوچ کردن خود را می‌داند، شایسته است که آمادگی خود را برای جابجا شدنش بخوبی فراهم سازد.

739 2- من الحزم التّأهّب و الاستعداد.

6 32 آمادگی و مهیّا شدن در کارها از دور اندیشی است.

740 3- من ايقن بالنّقلة تأهّب للرّحيل. 5 196 کسی که یقین به جابجایی دارد آماده کوچ کردن شود.

741 4- استعدّوا للموت فقد اطلّكم.

2 241 مهیّا و آماده شوید برای مرگ که بر شما سایه افکنده است.

742 5- استعدّوا ليوم تشخص فيه الابصار، و تتدلّه لهوله العقول، و تتبلّد البصائر. 2 269 آماده شوید برای روزی که خیره شود در آن دیده‌ها، و مدهوش گردد از دهشت آن عقلها، و کند شود در آن بینایی‌ها.

743 6- احذر الموت و احسن له الاستعداد تسعد بمنقلبک. 2 281 بر حذر باش از مرگ و آمادگی خود را برای آن نیکو کن تا در بازگشتگاه خویش نیکبخت باشی.

744 7- احذر قلّة الزّاد و اكثر من الاستعداد لرحلتک. 2 281 بترس از کمی توشه و آمادگی خود را برای کوچ کردن خود بسیار کن.

745 8- انّ قادما يقدم بالفوز او الشّقوة لمستحقّ لافضل العدّة. 2 524 به راستی واردی که در آید بر انسان به پیروزی یا بدبختی، شایسته آن است که بهترین اندوخته را برای آن آماده کرد.

746 9- من تذكّر بعد السّفر استعدّ.

5 305 کسی که دوری سفر را به یاد آورد آماده شود.

747 10- من عرف الايّام لم يغفل عن الاستعداد. 5 403 کسی کـه بشناسـد روزگار را، از آماده شدن غافل نماند.

748 11- من استعدّ لسفره قرّ عينا بحضره. 5 467

کسی که آماده گردد برای سفر خویش شادمان باشد در حضر خویش (یعنـی اکنون که هنوز به سفر نرفته).

749 12- نعم الاعتداد العمل للمعاد.

6 161 آمادگی خوبی است عمل برای روز جزا و بازگشت.

750 13- لا تنفع العدّة اذا ما انقضت المدّة. 6 412 آماده شدن سود ندهد آن گاه که زمان بگذرد.

751 14- إنّی آمرکم بحسن الاستعداد و الإكثار من الزّاد ليوم تقـدمون علـی ما تقدّمون، و تندمون علی ما تخلّفون، و تجزون بما كنتم تسلّفون.

3 47 من شما را دستور می‌دهم به آمادگی نیکو و تهیه توشـه بسـیار بـرای روزی که در آیید بر آنچه از پیش فرستید، و پشیمان گردید بر آنچـه بـر جـای نهید و کیفر و پاداش بینید بر آنچه عمل کرده‌اید.

باب الاهل (خانواده)

752 1- لا یکن اهلک و ذو ودّک أشقی النّاس بک. 6 269 نباید خانواده و دوستان تو بدبخت‌ترین مردم در رابطه با تو باشند (یعنی به دیگران بیشتر از آنها احسان و محبت کنی).

753 1- من أساء الی أهله لم یتّصل به تأمیل. 5 234 کسی که بـه خانـدان خود بد کند امیدی به او بسته نشود.

حرف "الباء"

باب البخل

754 1- البخيل مذموم، الحسود مغموم.

1 36 انسان بخيل نكوهيده است، آدم حسود اندوهگين است.

755 2- البخل فقر. 1 37 بخل، فقر و نيازمندى است.

756 3- الشّحّ مسبّة. 1 38 بخل، دشنام انگيز است.

757 4- الشّحّ يكسب المسبّة. 1 82 بخل، دشنام به بار آرد.

758 5- البخل يزرى بصاحبه. 1 116 بخل، انسان را پست و حقير سازد.

759 6- البخيل خازن لورثته. 1 127 بخيل، خزينه‌دار ورثه خويش است.

760 7- البخل يكسب الذّمّ. 1 128 بخل، نكوهش به بار آرد (و موجب نكوهش كردن مردمان گردد).

761 8- البخيل متعجّل الفقر. 1 183 بخيل، فقر زودرس براى خويش آورد.

762 9- البخل يوجب البغضاء. 1 199 بخل، دشمنى به بار آرد.

763 10- البخيل ابدا ذليل. 1 199 بخيل، هميشه خوار و ذليل است.

764 11- البخيل متحجّج بالمعاذير و التّعاليل. 1 336 شخص بخيل (براى بخل خود) به عذرها و علّتهاى (بيهوده) متوسّل شود و بهانه جويى كند.

765 12- البخل يذلّ مصاحبه و يعزّ مجانبه. 1 370 خوى زشت بخل مصاحب خود را خوار گرداند و هر كه از آن دورى كند به عزّت و سر بلندى رساند.

766 13- البخیل ذلیل بین اعزّته. 1 377 شخص بخیل میان عزیزان خود خوار و زبون است.

767 14- البخل احد الفقرین. 2 17 بخیل یکی از دو بخش نیازمندی و درویشی است.

768 15- البخل یکسب العار و یدخل النّار. 2 31 بخل، عار و ننگ به بار آرد و انسان را به دوزخ در آورد.

769 16- الباخل فی الدّنیا مذموم و فی الاخرة معذّب ملوم. 2 36 بخیل، در دنیا نکوهیده و مذموم است و در آخرت نیز معذّب و مورد سرزنش می‌باشد.

770 17- المحتکر البخیل جامع لمن یشکره و قادم علی من لا یعذره. 2 62 آنکه احتکار کند و بخل ورزد گرد آورد (اموال را) برای کسی که سپاسش نگوید (یعنی ورثه او) و در آید بر کسی که عذرش نپذیرد و معذورش ندارد.

771 18- البخل باخراج ما افترضه اللّه سبحانه من الاموال اقبح البخل. (یعنی) خدای تعالی) 2 116 بخل ورزیدن نسبت به پرداخت اموالی که خدای سبحان بر انسان واجب کرده زشت‌ترین بخلهاست.

772 19- البخیل یسمح من عرضه باکثر ممّا أمسک من عرضه، و یضیّع من دینه اضعاف ما حفظ من نشبه. 2 130 بخیل آنچه را (به خاطر بخل) از آبروی خود خرج می‌کند زیادتر است از کالا و متاعی که (از روی بخل) نگه می‌دارد، و آنچه را از دین خود تباه می‌کند چندین برابر آن مال و دارایی است که نزد خود حفظ می‌کند.

773 20- احذروا البخل فانّه لؤم و مسبّة. 2 272 از بخل بپرهیزید که به راستی سرزنش و دشنام به بار آرد.

774 21- احذروا الشّحّ فانّه یکسب المقت و یشین المحاسن و یشیع العیوب. 2 284 از بخل بپرهیزید که دشمنی به بار آرد، و

خوبیهای انسان را زشت گرداند و عیبها را پراکنده ساخته و بگستراند.

775 22- ایّاک و مصادقة البخیل فانّه یقعد عنک احوج ما تکون الیه. 2 290 بپرهیز از دوستی کردن با انسان بخیل که به راستی در زمانی که سخت‌ترین نیاز را به او داری دست از تو بردارد.

776 23- ایّاک و التحلّی بالبخل فانّه یزری بک عند القریب و یمقّتک الی النّسیب. 2 292 از آراستن خود به بخل سخت پرهیز کن که به راستی بخل تو را نزد خویشان نزدیک عیبناک، و در پیش منسوبین (دورتر) دشمن سازد.

777 24- ایّاک و الشّحّ فإنّه جلباب المسکنة و زمام یقاد به الی کلّ دناءة.

2 294 بپرهیز از بخل که آن پیراهن نداری و ذلّت است، و مهاری است که بخیل را به هر پستی و خواری بکشاند.

778 25- ایّاک و الامساک فانّ ما امسکته فوق قوت یومک کنت فیه خازنا لغیرک. 2 309 بپرهیز از خسّت (و جمع آوری مال و ثروت) که به راستی آنچه را بیش از قوت یک روز خود نگه داشته‌ای نسبت به آن مقدار، خزینه دار دیگران هستی.

779 26- ایّاکم و البخل فانّ البخیل یمقته الغریب و ینفر منه القریب.

2 326 بپرهیزید که از بخل که دشمن می‌دارد بخیل را بیگانه، و می‌گریزد و نفرت دارد از او نزدیک. 780 27- افقر النّاس من قتّر علی نفسه مع الغنی و السّعة و خلّفه لغیره. 2 473 فقیرترین مردم کسی است که با داشتن ثروت و دارایی زندگی را بر خود سخت گیرد و ثروت را برای دیگران بر جای گذارد.

781 28- ابعد الخلائق من اللّه تعالی البخیل الغنیّ. 2 431 دورترین بنـدگان از خدای تعالی بخیل ثروتمند است.

782 29- اقبح البخل منع الاموال من مستحقّها. 2 430 زشت‌ترین بخلها آن است که کسی اموالی را از مستحقّان آن باز دارد.

783 30- ابخل النّاس من بخل علـی نفسـه بمالـه و خلّفـه لورّاثـه. 2 449 بخیل‌ترین مردم کسی است که از خرج مال برای خود بخل ورزد، و آن را برای وارثانش بر جای نهد.

784 31- آفة الغنی البخل. 3 112 آفت ثروت و دارایی، بخل است.

785 32- آفة الاقتصاد البخل. 3 106 آفـت میانـه روی در زنـدگی، بخـل است.

786 33- بالبخل تکثر المسبّة. 3 200 به وسیله بخل، دشمنی‌ها زیاد گردد.

787 34- بئس الخلیقة البخل. 3 258 بخل، بد اخلاقی است.

788 35- تجنّبوا البخل و النّفاق فهما مـن أذمّ الأخـلاق. 3 303 از بخـل و نفاق (دو رویی) بپرهیزید که آن دو مذموم‌ترین (و نکوهیده‌ترین) اخلاق است.

789 36- خلّتان لا تجتمعان فی قلب مؤمن. سوء الخلـق و البخـل. 3 452 دو خصلت است که در دل مؤمن در نیایند : بد خلقی و بخل.

790 37- ربّ صلف أورث تلفا. 4 63 چه بسا ثروتمند کم خیـر و بخیلـی، که تلف به جای نهد (اموالی را که جمع کرده است تلف گردد). 791 38- زیادة الشّحّ تشین الفتوّة و تفسد الاخوّة. 4 118 بخـل زیـاد، جـوانمردی را زشـت و برادری را تباه سازد.

792 39- البخیل یبخل علی نفسه بالیسیر من دنیاه و یسمح لورّاثه بکلّها. 2 71 شخص بخیل به اندکی از مال دنیا بر خود بخل ورزد، ولی همه آن را سخاوتمندانه به وارثان خود می‌بخشد.

793 40- البخل بالموجود سوء الظّنّ بالمعبود. 1 329 بخل ورزیدن به مال موجود، بدگمانی به خدای معبود است.

794 41- سبب زوال الیسار منع المحتاج. 4 122 آنچه سبب از بین رفتن توانگری و دارایی می‌شود باز داشتن مال از نیازمند است.

795 42- عجبت للشّقیّ البخیل یتعجّل الفقر الّذی منه هرب، و یفوته الغنی الّذی ایّاه طلب، فیعیش فی الدّنیا عیش الفقراء، و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء. 4 346 در شگفتم از بخیل بدبخت که همان فقری را که از آن می‌گریزد پیش انداخته (و آمدنش را شتابان کرده) و بی‌نیازی و ثروتی را که در طلب و جستجوی آن است از دست داده، و از این رو در دنیا زندگی فقیران و نیازمندان را دارد، و در آخرت حساب ثروتمندان و اغنیا را باز پس دهد.

796 43- فی الشّحّ المسبّة. 4 400 در بخل، دشنام است.

797 44- کثرة الشّحّ توجب المسبّة.

4 591 بخل زیاد، دشنام به بار آورد.

798 45- من بخل بدینه جلّ. 5 190 کسی که به دین خود بخل ورزد بزرگی یابد. 799 46- من قبض یده مخافة الفقر فقد تعجّل الفقر. 5 181

کسی که دست خود را از ترس فقر و نداری ببندد، به راستی که فقر و نداری را پیش انداخته (و در آمدنش شتاب کرده) است.

800 47- من بخل بماله ذلّ. 5 190 کسی که به دادن مال خود بخل ورزد خوار گردد.

801 48- من لزم الشّحّ عدم النّصیح.

5 228 کسی که با بخل ملازم باشد از داشتن خیر خواه محروم گـردد. 802 49- لیس لشحیح رفیق. 5 76 شخص بخیل، رفیق و یاری ندارد.

803 50- لیس لبخیل حبیب. 5 78 بخیل، بـرای خـود دوسـتی بـه جـای نگذارد.

804 51- لم یوفّق من بخل علی نفسه بخیره، و خلّف ماله لغیره. 5 93 کسی که بر خود بخل ورزد به کار خیر موفق نشود، و مال خود را بـرای دیگـران بـه جای نهد.

805 52- لو رأیتم البخل رجلا لرأیتموه مشوّها یغضّ عنه کلّ بصر و ینصرف عنه کلّ قلب. 5 118 اگر بخل را به صورت مردی می‌دیدید (و برای شما مجسّم می‌شد) همانا مردی می‌دیدید زشت که هر دیده‌ای از او روی می‌گردانـد، و هـر دلی از او بر می‌گشت.

806 53- من بخل علی نفسه کان علی غیره ابخل. 5 335 کسی که به خود بخل ورزد نسبت به دیگران بخیل‌تر خواهد بود.

807 54- من منع المال من یحمده، ورّثه من لا یحمـده. 5 366 کسـی کـه جلوگیری کند مال را از آنها که مدح و ستایشـش کننـد، بـه ارث گـذارد آن را برای کسی که ستایشش نکند.

808 55- من بخل بما لا یملکه فقد بالغ فی الرّذیلة. 5 380 کسی که بخـل ورزد بدانچه مالک آن نیست پستی را به نهایت رسانده است.

809 56- من بخل بماله علی نفسه.

جاد به علی بعل عرسه. 5 443 کسی که مالش را بر خود بخل کند، آن را به شوهر زن خود بخشش کند. 810 57- من بخل علی المحتـاج بمـا لدیـه کثـر

سخط اللّه علیه. 5 446 کسی که بخل ورزد به شخص نیازمند از مالی که نزد او است خشم خدا بر او زیاد گردد.

811 58- من أقبح الخلائق الشّحّ. 6 34 از زشت‌ترین خلق و خوی‌ها بخل است.

812 59- من سوء الخلق البخل و سوء التّقاضی. 6 23 بخل، و با بد خلقی حق خود را از دیگران خواستن از بد اخلاقی است.

813 60- ما عقل من بخل باحسانه. 6 76 از عقل خود بهره نبرده کسی که به احسان خود بخل ورزد.

814 61- ما اقبح البخل مع الإکثار. 6 68 چقدر زشت است بخل ورزیدن با داشتن مال بسیار.

815 62- ما أقبح البخل بذوی النّبل. 6 70 چقدر زشت است بخل ورزیدن به صاحبان کمال و فضیلت.

816 63- ما عقد ایمانه من بخل باحسانه. 6 73 ایمانش را محکم نکرده کسی که به احسان و بخشش خود بخل ورزد.

817 64- ما اجتلب سخط اللّه بمثل البخل. 6 74 چیزی مانند بخل خشم خدا را به خود جلب نکرده است.

818 65- هذا ما بخل به الباخلون. 6 196 این است آنچه بخل کنندگان بدان بخل ورزیدند. 819 66- ویح البخیل المتعجّل الفقر

الّذی منه هرب، و التّارک الغنی الّذی ایّاه طلب. 6 230 وای بر بخیل که از فقری که می‌گریخت در آمدنش شتاب کرده، و توانگری و توانمندی را که در جستجوی آن بود از دست داده است.

820 67- لا تبخل فتقتر و لا تسرف فتفرط. 6 296 بخل نکن که زندگی را بر خود تنگ می‌کنی، و زیاده روی مکن که از حدّ بگذرانی.

821 68- لا مسبّه کالشّحّ. 6 352 وسیله‌ای برای دشنام دادن مردمان مانند بخل نیست.

822 69- لا مروّة لبخیل. 6 346 بخیل، جوانمردی ندارد.

823 70- لا خیر فی صدیق ضنین. 6 391 خیری در دوست بخیل نیست.

824 71- لا سوءة أسوء من الشّحّ. 6 379 هیچ بدی، بدتر از بخل نیست.

825 72- لا غربة کالشّحّ. 6 357 هیچ تنهایی و غربتی همچون بخل نیست.

826 73- لا مروّة مع شحّ. 6 360 با بودن بخل جوانمردی نیست.

827 74- لا سوأة أسوء من البخل. 6 399 هیچ بدی بدتر از بخل نیست.

828 75- لا یبقی المال الّا البخل و البخیل معاقب ملوم. 6 416 به جای نگذارد مال را جز بخل، و شخص بخیل نیز مورد عقاب و سرزنش خواهد بود.

829 76- کثرة التّعلّل آیة البخل. 4 589 بهانه جویی بسیار (برای ردّ کردن سائل و نپرداختن مال) نشانه بخل است.

830 77- لو رأیتم البخل رجلا لرأیتموه شخصا مشوّها. 5 111 اگر بخل را به صورت مردی ببینید، او را شخصی زشت رو خواهید دید.

باب الاستبداد (خود رأیی)

831 1- المستبدّ متهوّر فی الخطأ و الغلط. 1 317

کسی که استبداد رأی دارد بی باکانه خود را در اشتباه و غلط اندازد.

832 2- الاستبداد برأیک یزلّک و یهوّرک فی المهاوی. 1 390 استبداد به رأی، تو را بلغزاند و در پرتگاهها اندازد.

833 3- بئس الاستعداد الاستبداد.

3 256 استبداد برای آماده شدن کار و استعداد بد چیزی است. 834 4- حقّ علی العاقل ان یستدیم الاسترشاد فیترک الاستبداد. 3 410 بر خردمند لازم است که رشد خواهی (و طلب را در پیدا کردن راه راست) ادامه دهد و خود رأیی را واگذارد.

835 5- قد أخطأ المستبدّ. 4 464 به راستی که خود رأی و مستبد خطا کار است.

836 6- من استبدّ برأیه زلّ. 5 170 کسی که خود رأی است، بلغزد.

837 7- من استبدّ برأیه خفّت وطأته علی اعدائه. 5 344 کسی که استبداد رأی دارد، پایمال کردن او بر دشمنانش آسان باشد.

838 8- من استبدّ برأیه خاطر و غرّر.

5 461 کسی که استبداد رأی داشته باشد خود را به خطر انداخته و در معرض نابودی قرار دهد.

839 9- لا تستبدّ برأیک فمن استبدّ برأیه هلک. 6 296 خود رأی نباش که هر که خود رأی شد نابود گشت.

باب البدعة (بدعت گذاری)

840 1- انّما النّاس رجلان متّبع شرعة و مبتدع بدعة. 3 74 بـه راسـتی کـه مردمان دو گونه‌اند یکی آنکه تابع شریعتی است، و دیگر آنکه کـارگزار بـدعتی است.

باب التبذیر (ولخرجی)

841 1- التّبذیر قرین مفلس. 1 261 ولخرجی قرین و همـراه ورشکسـته‌ای است.

842 2- التّبذیر عنـوان الفاقـة. 1 224 ولخرجـی نشـانه و سـرآغاز فقـر و نیازمندی است.

843 3- الا و انّ اعطاء هذا المال فی غیر حقّه تبذیر و اسراف. 2 330 آگـاه باشید که پرداخت این مال در غیر جای آن، تبذیر و اسراف است. 844 4- آفة الجود التّبذیر. 3 111 آفت جود و بخشش، بیهوده خرج کردن است.

845 5- علیک بترک التّبذیر و الاسراف و التّخلّق بالعدل و الانصاف. 4 293 بر تو باد که تبذیر و اسراف را واگذارده و به عدل و انصاف خو بگیری.

846 6- من افتخر بالتّبذیر احتقر بالافلاس. 5 433 کسی که به تبذیر افتخار کند به افلاس و نداری دچار شده و حقیر گردد.

847 7- من اشرف الشّرف الکـفّ عـن التّبـذیر و السّـرف. 6 42 بـالاترین شرافتها خود داری از تبذیر و اسراف است.

848 8- من العقل مجانبة التّبذیر و حسن التّدبیر. 6 22 دوری کردن از تبذیر و به کار بردن تدبیر نیکو از نشانه‌های عقل است.

849 9- لا جهل کالتّبذیر. 6 347 هیچ نادانی مانند تبذیر و ولخرجی نیست.

باب البذل (بخشش)

850 1- البذل مادّة الامكان. 1 154 بخشش کـانون مکانـت و منزلـت (یـا امکان و توانایی) است.

851 2- البذل یکسب الحمد. 1 198 بذل و بخشش، سـتایش مـردم را بـه دنبال دارد.

852 3- ابذل مالک لمن بذل لک وجهه فانّ بذل الوجه لا یوازیـه شـیء. 2 236 بذل کن مال خود را به کسی که آبروی خود را به تو بـذل کـرده (و از تـو چیزی طلب کرده) که به راستی چیزی با بذل آبرو برابری نمی‌کند.

853 4- ابذل مالک فی الحقوق و واس به الصّدیق، فانّ السّخاء بالحرّ اخلق. 2 204 مال خود را در حقوق (واجبه یا مطلق حقوق) بذل کن، و با مال خود با دوست خود مواسات و برابری داشته باش، که به راستی سـخاوت و بخشـش به شخص آزاده سزاوارتر است. 854 5- افضل الشّرف بذل الاحسان. 2 397 برترین شرافتها بذل احسان است.

855 6- افضل الفضـائل بـذل الرّغائـب و اسـعاف الطّالـب و الاجمـال فـی المطالب. 2 457 برترین فضیلتها بذل عطاها و کمک کردن به حاجت خواهان و میانه‌روی در کارها است.

856 7- ان تبذلوا اموالکم فی جنب اللّه فانّ اللّه مسرع الخلف. 3 3 اگر بذل کنید اموال خود را در راه خدا پس خداوند بـه سـرعت عـوض آن را بـه شـما خواهد داد.

857 8- بالبذل تکثر المحامد. 3 237 با بـذل و بخشـش مـدح و سـتایش (مردم برای بخشنده) بسیار گردد.

858 9- ببذل النّعمة تستدام النّعمة.

3 238 با بذل نعمت است که نعمت مستدام ماند.

859 10- بذل العطاء زكاة النّعماء. 3 263 بذل عطا، زکات نعمتهاست.

860 11- كثرة البذل آية النّبل. 4 598 بخشش بسیار نشانه فضیلت و کمال است.

861 12- من هان عليه بذل الاموال توجّهت اليه الآمال. 5 229 کسی که بذل اموال بر او آسان باشد امیدها به سویش رو گردان شود.

862 13- من احبّ الذّكر الجميل فليبذل ماله. 5 324 کسی که دوست دارد نام نیکی داشته باشد، باید در بذل مال دریغ نداشته باشد.

863 14- من بذل ماله استعبد. 5 193 کسی که مال خود را بذل کند مردم را بنده خود کند.

864 15- من كرمت نفسه استهان بالبذل و الاسعاف. 5 342 کسی که کرامت نفس دارد (و بزرگوار است) بذل احسان و بر آوردن حاجت حاجتمندان بر او آسان است.

865 16- من شرف الهمّة بذل الاحسان.

6 16 بذل احسان از شرافت و بزرگی همّت است.

866 17- من شيم الكرام بذل النّدى.

6 24 بذل احسان از خوی بزرگواران است.

867 18- ما اكتسب الشّكر بمثل بذل المعروف. 6 59 جلب نشود سپاسگزاری مردم به چیزی مانند بذل احسان (و انجام کار نیک).

868 19- ما حصّنت الاعراض بمثل البذل. 6 68 چیزی مانند بذل و بخشش آبرو را حفظ نکند.

869 20- ما شکرت النّعم بمثل بذلها.

6 68 سپاسگزاری نعمتها به چیزی مانند بذل و بخشش آن، انجام نشود.

870 21- ما حصّنت النّعم بمثل الانعام بها. 6 69 چیزی مانند بخشش نعمتها را نگاه ندارد.

871 22- ما شاع الذّکر بمثل البذل. 6 69 چیزی مانند بذل و بخشش آوازه انسان را بلند نکند.

872 23- نیل المآثر ببذل المکارم.

6 169 رسیدن به فضائل و کمالهای ستودنی، به بذل کرم و نیکی‌هاست.

873 24- لا یحمد الّا من بذل احسانه.

6 398 حمد و ستایش نشود جز کسی که بذل احسان کند.

874 25- ینبیء عن فضلک علمک، و عن إفضالک بـذلک. 6 477 علـم و دانش تو از برتری تو خبر می‌دهد، و بـذل و بخشـش تـو از احسـان تـو آگـاه می‌کند.

875 26- إنّکم أغبط بما بذلتم من الرّاغب إلیکم فیما وصله منکم. 3 63 بـه راستی سودی که شما از احسان خود برده‌اید بیشتر از آن سـودی اسـت کـه رو آورنده به شما از احسان شما برده است.

باب البراءة (برائت و بی‌گناهی)

876 1- البریء صحیح و المریب علیل.

1 318 شخص بی‌گناه سالم و تندرست است و مشکوک بیمار است.

877 2- البریء جریّ. 1 56 بی‌گناه دلیر و گستاخ است.

878 3- کلّ بریء صحیح. 4 526 هر بی‌گناهی تندرست است. 879 4- ما اشجع البریء و أجبن المریب. 6 86 چقدر دلیر و گستاخ است بی‌گناه، و چه ترسو است آدم مشکوک.

880 5- لا اشجع من بریء. 6 373 دلیرتر از بی‌گناه کسی نیست.

باب البرد (سرما)

881 1- توقّوا البرد فی اوّله و تلقّوه فی

آخره، فانّه یفعل فی الابدان کما یفعل فی الاغصان، اوّله یحرق و آخره یورث.

308 3 خود را حفظ کنید از سرما در آغاز فصل سرما، و برخوردار شوید از آن در پایان آن، که در بدنهای شما آن کاری را کند که در شاخه‌های درختان کنـد، آغازش بسوزاند، و پایانش برگ برویاند.

باب البرّ (نیکو کاری)

882 1- البرّ عمل مصلح. 1 148 نیکو کاری وضع مردمان (یا شخص نیکو کار) را به صلاح و درستی آورد.

883 2- البرّ عمل صالح. 1 219 نیکو کاری عمل شایسته و صالحی است.

884 3- البرّ غنیمة الحازم. 1 242 نیکوکاری غنیمت شخص دور اندیش است.

885 4- البرّ اعجل شیء مثوبة. 1 320 نیکو کاری پاداشش از هر چیز زودتر عاید گردد.

886 5- الاسراف مذموم فی کلّ شیء الّا فی افعال البرّ. 2 86 اسراف در هر چیز مذموم و نکوهیده است جز در کارهای خیر.

887 6- أعجل الخیر ثوابا البرّ. 2 385 پاداش نیکوکاری زودتر از کارهای دیگر به انسان می‌رسد.

888 7- افضل البرّ ما اصیب به الابرار.

2 391 برترین نیکوکاری‌ها آن است که به نیکان برسد.

889 8- افضل البرّ ما اصیب به اهله.

2 391 برترین نیکو کاری‌های آن است که به آنها که شایسته آنند برسد.

890 9- احقّ من بررت من لا یغفل برّک.

2 412 سزاوارترین کسی که به او نیکی کنی آن کسی است که از نیکی تو غافل نماند.

891 10- انّ أسرع الخیر ثوابا البرّ. 2 488 به راستی کاری که پاداشش زودتر از کارهای دیگر می‌رسد کار نیک است.

892 11- انّکم مجازون بافعالکم فلا تفعلوا الّا برّا. 3 65 به راستی کـه شـما جزای کارهای خود را خواهید گرفت از این رو جـز کـار نیـک، کـار دیگـری نکنید.

893 12- بالبرّ یملک الحرّ. 3 205 با نیکوکاری شخص آزاده برده می‌شود.

894 13- انّما طبائع الابرار طبائع محتمله للخیر، فمهما حمّلت منه احتملتـه. 3 90 همانا سرشت مردمان نیکوکار بر انجام کار خیر آفریده شده و هـر زمـان بتواند انجام دهد.

895 14- جماع الخیر فی اعمال البرّ.

3 376 جامع کارهای خیر و نیکی، در انجام کارهای نیکو است.

896 15- خیر البرّ ما وصل الی المحتاج.

3 425 بهترین نیکی‌ها آن است که به نیازمند برسد.

897 16- من کثر برّه حمـد. 5 183 کسـی کـه نیکوکـاری‌اش زیـاد باشـد ستایش شود.

898 17- من بذل برّه انتشر ذکره. 5 336 کسی که نیکوکـاری کنـد نـامش پراکنده شود. 899 18- من قرب برّه بعـد صـیته. 5 336 کسـی کـه نیکـی‌اش نزدیک باشد آوازه‌اش دور باشد (و به جاهای دور برسد).

900 19- مع البرّ تدرّ الرّحمة. 6 120 باران رحمت حق به وسیله کار نیـک ریزان شود.

901 20- نفوس الابرار نافرة من نفوس الاشرار. 6 190

جانهای نیکوکاران از جانهای بدکاران متنفّر است 902 21- نفـوس الابـرار تأبی افعال الفجّار. 6 190 نفوس نیکوکاران اباء و امتناع دارد از انجام کارهـای بدکاران.

903 22- لا ينتصف البرّ من الفاجر. 6 394 انتقام نمی‌کشد نیکوکار از بد کار.

904 23- من شيم الأبرار حمل النّفوس على الايثار. 6 28 از خوی و خصلت نیکان، وادار کردن خود و دیگران بر ایثار است.

باب البركة (برکت، خیر بسیار)

905 1- اذا ظهرت الجنايات ارتفعت البركات. 3 128 هنگامی کـه جنایتهـا آشکار شد برکتها برداشته شود.

باب البشر (خوشرویی)

906 1- البشر مبرّة، العبوس معرّة. 1 63 خوشرویی نیکوکاری است، و ترش رویی گناه و آزار است.

907 2- البشر اوّل البرّ. 1 79 خوشرویی سر آغاز نیکوکاری است.

908 3- الطّلاقة شیمة الحرّ. 1 127 گشاده رویی شیوه آزادگان است.

909 4- البشاشة احسان. 1 13 گشاده رویی (نوعی) احسان است.

910 5- البشر اوّل النّائل. 1 140 شکفته رویی سر آغاز عطا و بخشش است.

911 6- البشر یطفی نار المعاندة. 1 150 شکفته رویی آتش دشمنی را خاموش کند.

912 7- البشر اوّل النّوال. 1 167 خوشرویی مرحله آغازین بخشش است.

913 8- البشر شیمة الحرّ. 1 173 شکفته رویی شیوه آزاد مردان است.

914 9- البشر یونس الرّفاق. 1 191

خوشرویی رفیقان را (با انسان) انس دهد.

915 10- البشاشة حبالة المودّة. 1 269 گشاده‌رویی، کمند دوستی است.

916 11- البشر اسداء الصّنیعة بغیر مئونة. 1 389 خوشرویی برای بذل احسان به دیگران وسیله بی‌خرجی است. 917 12- البشر احد العطائین. 2 13 گشاده رویی یکی از دو بخشش است. 918 13- البشاشة احد القرائین. 2 28 خوشرویی یکی از دو میهمانی است.

919 14- البشر منظر مونق و خلق مشرق. 2 156 گشاده رویی منظری زیبا و شگفت آور است، و خویی درخشنده است.

920 15- بالبشر و بسط الوجه يحسن موقع البذل. 3 232 بـا خوشـرويى و گشاده رويى جايگاه بخشش (نزد خداى تعالى و مردم) نيكو شود.

921 16- بشرک اوّل برّک و وعدک اوّل عطائک. 3 268 خوشرويى تو سر آغاز نيكوكارى، و وعدهات سر آغاز عطا و بخشش تو است.

922 17- بشرک، يدلّ على كرم نفسـک، و تواضـعک ينبـىء عـن شـريف خلقک.

3 269 خوشرويى راهنماى كرامت نفس و بزرگوارى تو اسـت، و فروتنـى و تواضعت خبر از شرافت خوى تو مىدهد.

923 18- حسن البشر اوّل العطاء و اسهل السّخاء. 3 388 خوشرويى آغـاز بخشش و آسانترين جود و سخاست.

924 19- حسن البشر احد البشارتين.

3 391 خوشرويى يكى از دو مژده است. 925 20- حسن البشر من علائـم النّجاح.

3 394 خوشرويى از نشانههاى رستگارى است.

926 21- سبب المحبّة البشر. 4 126 وسيله محبـت و دوسـتى خوشـرويى است.

927 22- طلاقة الوجه بالبشر و العطيّة و فعل البـرّ و بـذل التّحيّـة داع الـى محبّة البريّة. 4 259 گشادهگى رو، و به شكفتگى و عطا بخشـى و نيكوكـارى و بذل هديه، همه اينها وسيلهاى است براى جلب دوستى و محبت مردمان.

928 23- عليک بالبشاشة فانّها حبالة المودّة. 4 288 بر تو بـاد بـه گشـاده رويى كه آن كمند محبت است.

929 24- کثرة البشر آیة البذل. 4 589 خوشرویی بسیار، نشانه بخشـندگی است.

930 25- من بخل علیک ببشره لم یسمح ببرّه. 5 465 کسی که از بذل روی خوشش به تو بخل ورزد، بخششی به تو نخواهد کرد.

931 26- وجه مستبشر خیر من قطوب مؤثّر. 6 226 روی شکفته بهتر است از تـرش روی بخشـنده. 932 27- لا بشاشـة مـع ابـرام. 6 359 سـماجت و پافشاری کردن (در سؤال) خوشرویی به جای نگذارد.

باب البصيرة (بینایی، بینش)

933 1- أبصر النّاس من أبصر عيوبه و أقلع عن ذنوبه. 2 410

بیناترین مردم کسی است که عیبهای خود را ببیند، و از گناهانش کنده و جدا شود.

934 2- ذهاب البصر خير من عمى البصيرة. 4 32 کوری دیده، بهتر است کوری بصیرت.

935 3- فقد البصر أهون من فقدان البصيرة. 4 413 از دست دادن چشم، بهتر است از فقدان بصیرت.

936 4- قد انجابت السّرائر لاهل البصائر. 4 476 به راستی که نمودار شده پوشیده‌ها و پنهان ها برای اهل بینش. 937 5- ربّما اخطأ البصير رشده. 4 79 گاه می‌شود که شخص بینا در رسیدن و پیدا کردن رشد و راه درست به خطا رود. 938 6- نظر البصر لا يجدى اذا عميت البصيرة. 6 174 نگاه دیده سود ندهد آنجا که چشم دل و بصیرت کور باشد.

939 7- لا علم لمن لا بصيرة له. 6 401 کسی که بصیرت و بینایی ندارد، دانش ندارد.

باب البطر (مستی نعمت)

940 1- البطر يسلب النّعمة و يجلب النّقمـة. 2 166 سـر مسـتی، نعمـت را برباید و عقوبت و عذاب به بار آورد.

باب الباطل

941 1- الباطل مضادّ الحقّ. 1 74 باطل، ضدّ حق است (و با هم جمع نشوند). 942 2- الباطل غرور خادع. 1 147

باطل، فریبنده‌ای است حیله‌گر.

943 3- الباطل أضعف نصیر. 1 188 باطل ناتوان‌ترین یاورهاست.

944 4- الباطل یزلّ براکبه. 1 277 مرکب باطل، سوار خود را بلغزاند (و بر زمین زند).

945 5- الاباطیل موقعة فی الاضالیل.

1 336 چیزهای باطل انسان را به گمراهی در اندازد.

946 6- التّظافر علی نصر الباطل لؤم و خیانة. 1 350 کمک کاری در مورد یاری دادن به باطل موجب ملامت است، و خود نیز خیانت است. 947 7- غرض المبطل الفساد. 4 387 هدف طرفدار باطل، فساد و تباهی است.

948 8- من نصر الباطل خسر. 5 145 کسی که باطل را یاری دهد، زیان کرده است.

949 9- من رکب الباطل ندم. 5 137 کسی که بر مرکب باطل سوار شود پشیمان گردد.

950 10- من رکب الباطل أهلکه مرکبه.

5 254 کسی که بر مرکب باطل سوار شود، آن مرکب او را به هلاکت اندازد.

951 11- للباطل جولة. 5 25 باطل را جولانی است. 952 12- من رکب الباطل زلّ قدمه.

5 310 کسی که بر مرکب باطل سوار شود گامش بلغزد.

953 13- من كان غرضه الباطل لم يدرک الحقّ و لو كان اشهر من الشّمس.

5 423 کسی که هدفش کار باطل باشد به حق نرسد اگر چه شهرتش از خورشید بیشتر باشد.

954 14- من شهد لک بالباطل شهد عليک بمثله. 5 452 کسی که به نفع تو شهادت باطل دهد، به زیان تو نیز به باطل شهادت می‌دهد.

955 15- من نصر الباطل ندم. 5 466 کسی که باطل را یاری دهد پشیمان گردد.

956 16- ما أقبح الباطل. 6 76 چه زشت است باطل.

957 17- مستعمل الباطل معذّب ملوم.

6 149 کسی که باطل را به کار بندد دچار عذاب و ملامت گردد. 958 18- هدر فنيق الباطل بعد كظوم، وصال الدّهر صيال السّبع العقور.

6 202 به غرّش در آمد شتر ناز پرورده باطل پس از خموشی، و روزگار بسان درنده‌ای گزنده حمله‌ور شد. 959 19- لا تكرهوا سخط من يرضيه الباطل. 6 276 از ناخشنودی کسی که باطل او را خوشنود سازد ناراحت و بد حال نشوید.

960 20- لا يعزّ من لجأ الى الباطل. 6 390 عزیز نشود کسی که به باطل پناه برد.

باب البطالة (بیکاری، تن آسایی)

961 1- هیهات من نیل السّعادة السّکون الی الهوینـا و البطالـة. 6 197 چـه دور است از رسیدن به سعادت کسی که به تن آسایی و بیکاری تن داده است.

962 2- آفة العمل البطالة. 3 112

آفت کار، تن آسایی است.

باب البطنة (پر خوری)

963 1- البطنة تمنع الفطنة. 1 94 پر خوری از زیرکی جلوگیری کند.

964 2- التّخمة تفسد الحكمة. 1 172 پر خوری حکمت و فرزانگی را تباه سازد.

965 3- البطنة تحجب الفطنة. 1 172 پر خوری، پرده و حجاب زیرکی گردد.

966 4- الشّبع يفسد الورع. 1 174 سیر غذا خوردن، پارسایی را تباه سازد.

967 5- الشّبع يكثر الادواء. 1 228 سیر غذا خوردن، بیماریها را زیاد کند.

968 6- ادمان الشّبع يورث انواع الوجع. 1 359 ادامه پر خوری انواع دردها را به جای بگذارد.

969 7- الشّبع يورث الاشر و يفسد الورع. 1 359 سیر غذا خوردن، گردن فرازی و تبختر به بار آرد، و پارسایی را تباه سازد.

970 8- احفظ بطنک و فرجک ففيهما فتنتک. 2 179 شکم و عورت خود را نگه دار، که بلا و گرفتاری تو در آن دو است.

971 9- ايّاكم و البطنة فانّها مقساة للقلب، مكسلة عن الصّلوة، مفسدة للجسد. 2 324 بپرهیزید از پر خوری که دل را سخت کند و سبب بی حالی و سستی در نماز، و موجب تباهی بدن گردد.

972 10- ايّاک و البطنة فمن لزمها كثرت اسقامه و فسدت أحلامه. 2 289 بپرهیز از پرخوری که هر کس بدان دچار شد در دهایش بسیار و خوابهایش آشفته و پریشان گردد.

973 11- انّ البهائم همّها بطونها. 2 495 به راستی که چهار پایان اندوهشان شکمشان می‌باشد.

974 12- أمقت العباد الی اللّه سبحانه من کان همّته بطنه و فرجه. 2 460 مبغوض‌ترین بندگان در پیشگاه خدای سبحان کسی است که اندوهش شکم و عورت او است.

975 13- ایّاک و ادمان الشّبع فانّه یهیّج الاسقام و یثیر العلل. 2 300 بپرهیز از ادامه پر خوری که به راستی این کار دردها را بر انگیزد و بیماریها را تحریک کند.

976 14- بئس القرین الورع الشّبع. 3 255 برای پارسایی، سیری بد قرین و همراهی است.

977 15- بطن المرء عدوّه. 3 260 شکم آدمی، دشمن او است.

978 16- اذا ملی البطن من المباح عمی القلب عن الصّلاح. 3 176 هنگامی که شکم از مال مباح پر شد، دل از رسیدن به صلاح کور گردد. 979 17- قلّ من اکثر من الطّعام فلم یسقم. 4 502 کم است کسی که غذای بسیار خورد و بیمار نگردد.

980 18- کیف تصفو فکرة من یستدیم الشّبع. 4 559 چگونه پاک و صاف گردد فکر و اندیشه کسی که سیری و پرخوری را ادامه می‌دهد.

981 19- من زاد شبعه کظّته البطنة.

5 298 کسی که زیاد کند سیری خود را پر خوری و امتلاء او را به رنج اندازد.

982 20- من کظّته البطنة حجبته عن الفطنة. 5 299 پر خوری که انسان را به رنج اندازد از زیرکی و دریافت نیز او را باز دارد.

983 21- من کانت همّته ما یدخل بطنه کانت قیمته ما یخـرج منـه. 5 377 کسی که همتش به خوراک ورودی شکمش باشد ارزشش نیز همان است کـه از آن خارج شود.

984 22- ما ابعد الخیر ممّن همّته بطنه و فرجه. 6 93 چه دور است خیـر و خوبی از کسی که اندوهش شکم و عورت او است.

985 23- نعم عون المعاصی الشّبع.

6 163 سیری، کمک کار خوبی برای معاصی و گناهان است.

986 24- لا صحّة مع نهم. 6 360 با پر خوری تندرستی نخواهد بود.

987 25- لا فطنة مع بطنة. 6 361 با پرخوری زیرکی نخواهد بود.

988 26- لا تجتمع الشّبع و القیـام بـالمفترض. 6 369 سـیری بـا قیـام بـه واجبات با هم گرد نیایند.

989 27- لا تجتمع الصّحّة و النّهم. 6 369 تندرستی و پر خوری با هم جمع نشوند.

990 28- لا تجتمع الفطنة و البطنة. 6 370 زیرکی و پرخوری با هـم جمـع نشوند.

باب الباطن (درون)

991 1- زینــة البــواطن اجمــل مــن زینــة الظّــواهر. 4 117 آرایــش درون زیباترین از آرایش برون است.

992 2- الضّمائر الصّحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح. 2 160 درونهای سالم در گواهی دادن، راستگوتر از زبانهای فصیح و گویا است.

993 3- لکلّ ظاهر باطن علی مثاله، فمن طاب ظــاهره طــاب باطنــه، و مــا خبث ظاهره خبث باطنه. 5 22

هر ظاهری را باطنی است همانند آن، و از این رو کسی که ظاهرش پاک شد درونش نیز پاک باشد، و کسی که ظاهرش نا پاک بود درونش نیز ناپاک باشــد.

994 4- ما اقبح بالانسان باطنا علیلا و ظاهرا جمیلا. 6 97 چقدر زشت اســت برای آدمی، که درونی بیمار و ظاهری زیبا داشته باشد.

995 6- ما اقبح بالانسان ظاهرا موافقا و باطنا منافقا. 6 71 چه زشت است برای انسان که ظاهری موافق و همسو، و باطنی منافق و دورو داشته باشد.

996 7- لا خیر فی المنظر الّا مع حسن المخبر. 6 430 خیر و خوبی نیســت در منظر و صورت، مگر با نیکویی مخبر (یعنی درون که جایگاه خبــر از ظــاهر است).

997 8- أفضل الذّخائر حسن الضّمائر. 2 449 برترین اندوختهها نیکــی درونهاست.

998 9- جماع المروءة أن لا تعمل فی السّرّ ما تستحیی منه فی العلانیة.

3 373 همه جوانمردی گرد آمده در این که در نهان، کاری نکنی که از انجام آن در آشکار شرم داری.

999 10- ما لا ینبغی ان تفعله فی الجهر فلا تفعله فی السّرّ. 6 91 آنچه شایسته و سزاوار نیست که

آشکارا انجام دهی در نهان نیز انجام مده.

1000 11- آفة الوزراء خبث السّريرة.

3 102 آفت وزیران، زشتی باطن است.

1001 12- صلاح السّرائر برهان صحّة البصائر. 4 196 صلاح و رو به راه بودن درونها و خصلتها، نشانه و دلیل درستی بینایی‌ها است.

1002 13- صحّة الضّمائر من أفضل الذّخائر. 4 198 درستی درونها از برترین اندوخته‌ها است.

1003 14- طوبی لمن صلحت سريرته و حسنت علانيته و عزل عن النّاس شرّه. 4 243 خوشا به حال کسی که باطنش صالح، و آشکارش نیکو، و شرّ خود را از مردم باز داشته است.

1004 15- عند فساد العلانية تفسد السّريرة. 4 327 در وقت تباه شدن آشکار، نهان انسان نیز فاسد شود.

1005 16- من حسنت سريرته حسنت علانيته. 5 211 کسی که نهانش نیکو باشد آشکارش نیز نیکو گردد.

1006 17- من حسنت سريرته لم يخف احدا. 5 253 کسی که نهانش نیکو شد از هیچکس نترسد.

باب البکور (سحر خیزی)

1007 1- بکر السّبت و الخمیس برکة.

3 259 سپیده دم شنبه و پنجشنبه برکت است.

1008 2- باکروا فالبرکة فی المباکرة، و

شاوروا فالنّجح فی المشاورة. 3 264 صبح زود برخیزید (و سحر خیز) باشید که برکت در آن است، و مشاوره و مشورت کنید کـه پیـروزی و رسـتگاری در مشورت است.

باب البكاء (گريه و گريستن)

1009 1- البكاء سجيّة المشفقين. 1 176 گريستن خوى مشفقان (دلسوزان اصلاح خويش) است.

1010 2- البكاء من خيفة اللّه للبعد عن اللّه عبادة العارفين. 2 49 گريه از ترس خدا- به خاطر كارى كه سبب ترس دور شدن از خدا است. عبادت عارفان است.

1011 3- البكاء من خشية اللّه ينير القلب و يعصم من معاودة الذّنب. 2 111 گريه از ترس خدا دل را نورانى كند، و از بازگشت به گناه نگهدارى كند.

1012 4- البكاء من خشية اللّه مفتاح الرّحمة. 2 121 گريه از ترس خدا كليد رحمت (حق تعالى) است.

1013 5- بالبكاء من خشية اللّه تمحّص الذّنوب. 3 240 به وسيله گريه از ترس خدا گناهان پاک گردد.

1014 6- بكاء العبد من خشية اللّه يمحّص ذنوبه. 3 262 گريه بنده از ترس خدا، گناهان را پاک كند.

باب البلد (شهر، وطن)

1015 1- شرّ الاوطان ما لم يأمن فيه القطّان. 4 171 بدترين وطنها آن جايی است که ساکنانش در آن ايمن نباشند.

1016 2- شرّ البلاد بلد لا امن فيه و لا خصب. 4 165 بدترين شهرها شهری است که نه در آن امنيت است و نه فراخی و ارزانی وجود دارد.

1017 3- ليس بلدا أحقّ البلاد بک من بلد، خير البلاد ما حملک. 5 83 شهری شايسته‌تر از شهر ديگر برای زيستن تو نيست، بهترين شهرها آن شهری است که تو را پذيرا باشد.

باب البلاغة (شیوا سخنی)

1018 1- البلاغة ان تجیب فلا تبطیء و تصیب فلا تخطیء. 2 152 بلاغت آن است که پاسخ گویی و (در پاسخ گفتن) درنگ نکنی، و درست بگویی و خطا نکنی.

1019 2- البلاغة ما سهل علی المنطق و خفّ علی الفطنة. 2 70 بلاغت این است که گفتار آن بر زبان آسان باشد، و دریافت آن بر فهم سبک باشد.

1020 3- ابلغ البلاغة ما سهل فی الصّواب مجازه و حسن ایجازه. 2 464 رساترین بلاغتها آن است که گذر از فهم درست آن آسان، و اختصار گویی آن نیکو باشد.

1021 4- قد یکتفی من البلاغة بالایجاز.

4 474 گاهی است که از بلاغت به اختصار گویی و کوتاه سخن گفتن اکتفا شود.

باب البلاء (گرفتاری، آزمایش)

1022 1- البلاء رديف الرّخاء. 1 154 بلا پشت سر "رخـاء" (یعنـی نـاز و نعمت و فراخی زندگی) است.

1023 2- انّ عظيم الاجر مقارن عظيم البلاء، فاذا احبّ اللّـه سـبحانه قومـا ابتلاهم. 2 527 به راستی که اجر بزرگ مقارن و همراه با بلای بزرگ است، کـه چون خدای سبحان مردمی را دوست بدارد به بلا دچارشان کند.

1024 3- اذا رأيت اللّه سبحانه يتـابع عليـک الـبلاء فقـد أيقظـک. 3 132 هنگامی که دیدی خدای سبحان پی در پی بر بلا می‌فرستد، بدانکه تـو را بیـدار می‌کند (که دچار غفلت و بی‌خبری نشوی).

1025 4- اذا رأيت ربّک يوالی عليک البلاء فاشـكره. 3 142 هنگـامی کـه دیدی پروردگارت بلا را پی در پی بر تو می‌فرستد او را سپاس گوی.

1206 5- بلاء الرّجل علی قدر ايمانه و دينه. 3 262 بلای مـرد بـه مقـدار ایمان و دین او است.

1027 6- ثلاث من اعظم البلاء : كثرة العائلة، و غلبة الدّين، و دوام المرض.

3 341 سه چیز از بزرگ ترین بلاهاست : نان خور بسیار چیره شدن قـرض و بدهی، ادامه بیماری.

1028 7- ربّ مرحوم من بلاء هو دواءه.

4 67 چه بسا کسانی که به خاطر گرفتاری مورد رحم و دلسوزی مردمند در صورتی که همان گرفتاری داروی آنها است. 1029 8- ربّ مبتلی مصـنوع لـه بالبلوی.

4 68 چه بسا گرفتاری که همان گرفتاری احسانی است که در حق او شده.

1030 9- عی قدر النّعماء یکون مضض البلاء. 4 313 سوزش و درد بلا، به اندازه نعمت است.

1031 10- فی البلاء تحاز فضیلة الصّبر. 4 399 در بلا و گرفتاری است که انسان فضیلت صبر و شکیبایی را به دست آورد.

1032 11- قد تفاجیء البلیّة. 4 461 گاه است که بلا ناگهانی رسد.

1033 12- کلّ بلاء دون النّار عافیة. 4 542 هر بلایی در مقایسه بـا دوزخ، عافیت و تندرستی است.

1034 13- کن بالبلاء محبورا و بالمکاره مسرورا. 4 602 در برابر بلا شـاد باش، و در برابر ناخوشی‌ها شادمان.

1035 14- کم من منعم علیه بالبلاء. 4 552 چه بسا کسانی که به وسیله بلا بر آنها نعمت داده شده است.

1036 15- من طلب للنّاس الغوائل لم یأمن البلاء. 5 217 کسی کـه فتنـه و آشوب برای مردمان خواهد، از بلا و گرفتاری ایمن نباشد.

1037 16- لا تأمن من البلاء فی امنک و رخائک. 6 265 در حالی کـه در امنیت و آسایش به سر می‌بری از بلا ایمن مباش.

1038 17- لا یکمل ایمان المؤمن حتّی یعدّ الرّخاء فتنـة و الـبلاء نعمـة. 6 408 کامل نشود ایمان مؤمن تا وقتی که آسایش و خوشی را فتنه (و آزمـایش) دادند و بلا و گرفتاری را نعمت به شمار آورد.

1039 18- عند تضایق حلق البلاء یکون الرّخـاء. 4 319 در هنگـام تنـگ شدن حلقه‌های بلا و گرفتاری، گشایش خواهد بود.

باب بنی أمیة (در باره بنی امیه)

1040 1- هی مجاجة من لذیذ العیش یتطعّمونها برهة و یلفظونها جملة.

197 6 دولت ایشان پاره‌ای عسل از زندگی لذیذی است که از روی حـرص در برهه‌ای از زمان آن را می‌خورند، آن گاه یکباره آن را از دهان بیرون اندازند.

باب المبالات (باک داشتن، پروا کردن)

1041 1- علّة المعاداة قلّة المبالاة. 4 352 علت دشمنی مردم با انسان، بی‌پروایی نسبت به آنهاست.

1042 2- من قلّت مبالاته صرع. 5 186 کسی که پروایش کم باشد در افتد.

1043 3- إذا لم یکن ما ترید فلا تبل کیف کنت. 3 136 هر گاه زندگی به آن گونه که تو می‌خواهی نبود، باکی نداشته باش که چگونه خواهی بود (و به همان وضع راضی باش تا آن وضع به سر آید، و از مقام و مرتبه تو نزد خدا نکاهد).

باب البهتان (دروغ بستن)

1044 1- لا قحة كالبهت. 6 349 هیچ بی‌شرمی چون بهتان نیست.

حرف "التاء"

باب التجارة (بازرگانی)

1045 1- التّاجر مخاطر. 1 40 بازرگان در مخاطره است (چه از نظر دین و چه از نظر دنیا).

1046 2- من تاجر اللّه ربح. 5 180 کسی که با خدا سودا کند سود برد.

1047 3- من اتّجر بغیر علم فقد ارتطم فی الرّبا. 5 287 آن کس کـه بـدون آگاهی (از احکام شرعی تجارت و) داد و ستد کند، در ربا غوطه ور شود.

باب التراب (خاک)

1048 1- نعم الطّهور التّراب. 6 168 خاک، پاک کننده خوبی است.

باب التعب (رنج، سختی)

1049 1- ربّ دائب مضيّع. 4 57 چه بسا انسان پر تلاشی که تلاشش بیهوده است.

1050 2- ثمرة الرّغبة التّعب. 3 333 ثمره و میوه خواستن، رنج و تعب است.

1051 3- بالتّعب الشّديد تدرک الدّرجات الرّفيعة و الرّاحة الدّائمة.

3 38 به وسیله رنج سخت است که آدمی به درجه‌های والا و آسایش همیشگی برسد.

باب التوبة (پشیمانی و بازگشت به خدا)

1052 1- التّوبة ممحاة. 1 52 توبه پاک کننده (گناه) است.

1053 2- التّوبة تستنزل الرّحمة. 1 267 توبه رحمت حق را به زمین نازل گرداند.

1054 3- اخلاص التّوبة يسقط الحوبة. 1 331 اخلاص در توبه، گناه را بریزد.

1055 4- المؤمن منيب مستغفر توّاب.

1 340 مؤمن بازگردنده (به سوی خدا) و آمرزش خواه و پر توبه است.

1056 5- التّوبة تطهّر القلوب و تغسل الذّنوب. 1 357 توبه دلها را پاک سازد و گناهان را بشوید.

1057 6- التّوبة ندم بالقلب، و استغفار باللّسان، و ترک بالجوارح، و اضمار أن لا يعود. 2 126 توبه عبارت است از پشیمانی در دل، و آمرزش خواهی با زبان، و ترک گناه به وسیله اعضا، و تصمیم قلبی که دیگر به گناه باز نگردد.

1058 7- الا تائب من خطيئته قبل حضور منيّته. 2 329 آیا کسی هست که پیش از رسیدن مرگش توبه کند. 1059 8- أفضل من طلب التّوبة ترک الذّنب. 2 372

برتر از درخواست، توبه، ترک گناه است.

1060 9- بالتّوبة تمحّص السّيّئات. 3 234 بوسیله توبه گناهان پاک شود.

1061 10- بالتّوبة تكفّر الذّنوب. 3 240 با توبه گناهان پوشیده شود.

باب البلاغة (شیوا سخنی)

1018 1- البلاغة ان تجیب فلا تبطیء و تصیب فلا تخطیء. 2 152 بلاغت آن است که پاسخ گویی و (در پاسخ گفتن) درنگ نکنی، و درست بگویی و خطا نکنی.

1019 2- البلاغة ما سهل علی المنطق و خفّ علی الفطنة. 2 70 بلاغت این است که گفتار آن بر زبان آسان باشد، و دریافت آن بر فهم سبک باشد.

1020 3- ابلغ البلاغة ما سهل فی الصّواب مجازه و حسن ایجازه. 2 464 رساترین بلاغتها آن است که گذر از فهم درست آن آسان، و اختصار گویی آن نیکو باشد.

1021 4- قد یکتفی من البلاغة بالایجاز.

4 474 گاهی است که از بلاغت به اختصار گویی و کوتاه سخن گفتن اکتفا شود.

1062 11- ثمرة التّوبة استدراک فوارط النّفس. 3 334 میوه توبه، باز یافت کردن تقصیرات نفس و جبران و تدارک آن است.

1063 12- حسن التّوبة یمحول الحوبة.

3 416 توبه نیکو، گناه را محو کند.

1064 13- من تاب فقد اناب. 5 175 کسی که توبه کند به سوی خدا بازگشته است.

1065 14- من اعطی التّوبة لم یحرم القبول. 5 238 کسی که توفیق تو به یافت (و این عنایت الهی به او شد) از پذیرفته شدن آن محروم نگردد.

1066 15- من لم یقبل التّوبة عظمت خطیئته. 5 411 کسی که توبه را نپذیرد گناه او بزرگ است. 1067 16- ما اهدم التّوبة لعظیم الجرم.

6 63 چه ویران کننده (خوبی) است توبه برای گناه بزرگ.

1068 17- مسوّف نفسه بالتّوبة من هجوم الاجل علی اعظم الخطر. 6 151 کسی که توبه خود را به تأخیر اندازد (و امروز و فردا کند باید بداند که) در معرض بزرگترین خطر، یعنی یورش و هجوم مرگ، قرار دارد.

1069 18- لا دین لمسوّف بتوبته. 6 384 دین ندارد آن کس که توبه را به تأخیر اندازد.

1070 19- یسیر التّوبة و الاستغفار یمحصّ المعاصی و الإصرار. 6 458 اندکی از توبه و استغفار گناهان و اصرار بر آنها را پاک کند.

حرف "الثاء"

باب الثواب (اجر، پاداش)

1071 1- الثّواب عند اللّه سبحانه و تعالی علی قدر المصاب. 1 303 پاداش در پیشگاه خدای سبحان به اندازه مصیبت خواهد بود.

1072 2- اکتساب الثّواب افضل الارباح و الاقبال علی اللّه رأس النّجـاح. 2 93 برترین سودها (در دنیا) به دست آوردن پاداش نیک است، و توجه به سوی خدا اساس پیروزی است.

1073 3- من امّل ثواب الحسنی لم تنکد آماله. 5 422 کسی که امید پاداش نیک خدا را داشته باشد، نا امید نخواهد شد.

1074 4- لا ربح کالثّواب. 6 351

سودی همچون پاداش نیک نیست.

1075 5- لا ذخر کالثّواب. 6 354 اندوختهای چون پاداش نیک نیست.

1076 6- لا تهتمّنّ إلّا فیما یکسبک أجرا، و لا تسع الّا فی اغتنـام مثوبـة. 6 299 زنهار که اهتمام نورزی در کاری مگر در کاری که برای تو پاداشـی را بـه دست آورد، و تلاش و کوشش مکن مگر آنجا که ثوابی را به غنیمت گیری.

حرف "الجيم"

باب الاجارة (پناه دادن)

1077 1- من اجار المستغيث اجاره اللّه سبحانه من عذابه. 5 388 کسی کـه پناه خواهی را پناه دهد، خدای سبحانه او را از عذاب خود پناه دهد.

باب التّجبّر (گردن فرازی)

1078 1- ایّاک و التّجبّر علی عباد اللّه فانّ کلّ متجبّر یقصـمه اللّـه. 2 304 بپرهیز از گردنکشی بر بندگان خدا که به راستی خداوند قدرت هر گردن کشـی را بشکند.

1079 2- من تجبّر کسر. 5 145 کسی که گردنکشی کند شکسته شود.

1080 3- من تجبّر حقّره اللّه و وضعه.

5 301 کسی که گردنکش کند خدایش کوچک و پست کند.

1081 4- لا یزکو عمل متجبّر. 6 373 عمل شخص گردنکش پاک نشود.

1082 5- من تجبّر علی من دونه کسر.

5 227 کسی که گردنکشی کند بر زیر دست خود شکسته شود.

باب الجبن (ترس)

1083 1- الجبن آفة، العجز سخافة. 1 33 ترس آفتی است (در جنگ و یـا در هر کار) و عجز نشان دادن از خود، از سبک عقلی است.

1084 2- احذروا الجـبن فانّـه عـار و منقصـة. 2 272 از بزدلـی و تـرس بپرهیزید که ننگ و نقصان است.

1085 3- شدّة الجبن من عجز النّفس و ضعف الیقین. 4 185 ترس بسیار از ناتوانی نفس و سستی یقین خواهد بود.

1086 4- لا تشرکنّ فی رأیک جبانا یضعّفک عن الامر و یعظّـم علیـک مـا لیس بعظیم. 6 309 در رأی و اندیشه خود، آدم ترسو را شریک مساز (و بـا او در کارها مشورت نکن)، که تصمیم تو را در کارها سست گردانـد، و بـرای تـو چیزی را که بزرگ نیست بزرگ جلوه دهد.

باب الجد (کوشش، جدیت)

1087 1- التّشمّر للجدّ من سعادة الجدّ.

2 162 دامن به کمر زدن و مهیّا شدن برای کوشش از نیکبختی است.

1088 2- ان کنتم للنّجاة طالبین فارفضوا الغفلة و اللّهو، و الزموا الاجتهاد و الجدّ. 3 21 اگر طالب رستگاری هستید بی‌خبری و بازیگوشی را به یکسو افکنید، و پیوسته تلاش و کوشش کنید.

1089 3- علیک بالجدّ و ان لم یساعد الجدّ. 4 299

بر تو باد به تلاش و کوشش اگر چه بخت یار نگردد و مساعدت نکند.

1090 4- قد سعد من جدّ. 4 465 به راستی نیکبخت شد کسی که تلاش و کوشش کرد.

1091 5- قرن الاجتهاد بالوجدان. 4 494 تلاش با یافتن همراه است.

1092 6- من ضعف جدّه قوی ضدّه.

5 213 کسی که در (نظم و نسق کارها) تلاشش ناتوان باشد، دشمنش نیرومند گردد.

1093 7- من اعمل اجتهاده بلغ مراده.

5 218 کسی که تلاشش را به کار بندد به آرمان خویش برسد.

1094 8- من رکب جدّه قهر ضدّه. 5 213 کسی که بر مرکب تلاش و جدیّت سوار شود، دشمنش را مقهور کند.

1095 9- من غالب الضّدّ رکب الجدّ.

5 226 کسی که بر دشمن پیروز شد بر مرکب تلاش و جدّیت سوار گشته است.

1096 10- لقد اخطأ العاقل اللّاهی الرّشد و اصابه ذو الاجتهاد و الجدّ. 5 54 به راستی عاقل و زیرکی که خود را به لهو و لعب (و بازی) سرگرم کرده راه درست و صواب را گم کرده، ولی آن دیگری که تلاش و کوشش دارد بدان رسیده است. 1097 11- من بذل جهد طاقته بلغ کنه ارادته. 5 368 کسی که آنچه را در توان دارد برای رسیدن به آرمان خود به کار بندد به نهایت آرمان خود خواهد رسید.

1098 12- من استدام قرع الباب و لجّ ولج. 5 457

کسی که کوبیدن در را ادامه دهد و لجاجت و سرسختی کند در را باز کند (و داخل شود). 1099 13- ما ادرک المجد من فاته الجدّ.

6 65 مجد و عظمت را در نیابد کسی که تلاش و کوشش را از دست داده است.

باب الجدل (ستیزه جویی)

1100 1- الجدل فی الدّین یفسد الیقین.

1 308 ستیزه جویی در دین، یقین را تباه سازد.

باب التجربة (آزمون، آزمایش)

1101 1- الامور بالتّجربة. 1 18 کارها به تجربه و آزمایش است (و با آن سامان پذیرد).

1102 2- الظّفر بالحزم، و الحزم بالتّجارب. 1 21 پیروزی به دور اندیشی است، و دور اندیشی به استفاده از تجربه‌هاست.

1103 3- الامور أشباه. 1 42 کارها (و وقایع روزگار) شبیه یکدیگرند.

1104 4- التّجارب لا تنقضی. 1 99 تجربه‌ها پایان نپذیرد (و پیوسته انسان باید در حال تجربه آموزی باشد).

1105 5- الایّام تفید التّجارب. 1 101 روزها (و روزگارها) تجربه‌ها را سود دهد (و هر حادثه‌ای بر تجربه آدمی بیفزاید).

1106 6- الحزم حفظ التّجربة. 1 238 دور اندیشی در نگهداری و یاد داشت تجربه است.

1107 7- التّجارب علم مستفاد. 1 260

تجربه‌ها هر کدام دانشی بهره‌مند است.

1108 8- التّجربة تثمر الاعتبار. 1 278 تجربه، پند و عبرت به بار آورد.

1109 9- العاقل من وعظته التّجارب.

1 312 عاقل و خردمند کسی است که تجربه‌ها او را اندرز دهد.

1110 10- المجرّب احکم من الطّبیب.

1 315 تجربه آزموده (یا تجربه کننده) از طبیب (نا آزموده) داناتر است.

1111 11- التّجارب لا تنقضی و العاقل منها فی زیادة. 1 397 تجربه‌ها پایان نپذیرد و شخص عاقل از آنها بر دانش خود بیفزاید.

1112 12- الحازم من حنّكته التّجارب و هذّبته النّوائب. 2 115 دور اندیش کسی است که تجربه‌ها او را کار کشته کرده و سختیهای روزگار او را پاک نموده است.

1113 13- املک النّاس لسداد الرّأی کلّ مجرّب. 2 408 داراترین مـردم در درستی رأی و اندیشه، مردمان با تجربه هستند.

1114 14- انّما العقال من وعظته التّجارب. 3 75 به راستی خردمنـد کسـی است که تجربه‌ها اندرزش داده باشند.

1115 15- ثمرة التّجربة حسن الاختیار.

3 327 میوه و ثمره تجربه (در کارها) انتخاب نیک است.

1116 16- حفظ التّجارب رأس العقل.

3 407 حفظ و نگهداشتن تجربه‌ها سر عقـل و خـرد (و قـوام و اسـاس آن) است.

1117 17- خیر ما جرّبت ما وعظک. 3 422 بهترین چیزی که تجربه کنـی آن است که تو را پند دهد.

1118 18- رأی الرّجل علی قدر تجربته.

4 95 اندیشه و رأی مرد به مقدار تجربه او است.

1119 19- فی کلّ تجربة موعظة. 4 396 در هـر تجربـه‌ای پنـدی (نهفتـه) است.

1120 20- کفی عظة لذوی الالباب ما جرّبوا. 4 581 برای اندرز خردمندان همان تجربه‌هایی که آموخته‌اند کافی است.

1121 21- کفی بالتّجارب مؤدّبا. 4 570 برای ادب انسان تجربـه‌هـا کـافی است.

1122 22- من قلّت تجربته خدع. 5 185 کسی که تجربه‌اش کم باشد فریب می‌خورد.

1123 23- من کثرت تجربته قلّت غرّته.

5 214 کسی که تجربه‌اش بسیار باشد کمتر گول می‌خورد.

1124 24- من احکم التّجارب سلم من المعاطب. 5 215 کسی که تجربه را استوار سازد (و به کار بندد) از هلاکت و نابودی سالم ماند.

1125 25- من یجرّب یزدد حزما. 5 203 کسی که تجربه آموزد بر دور اندیشی خود بیفزاید.

1126 26- من غنی عن التّجارب عمی عن العواقب. 5 346 کسی که خود را از تجربه‌ها بی‌نیاز بداند سرانجام کارها را نبیند.

1127 27- من حفظ التّجارب اصابت افعاله. 5 461 کسی که تجربه‌ها را نگاه دارد (و به کار بندد) کارهایش به درستی و صواب انجامد.

1128 28- من الحزم حفظ التّجربة. 6 35 نگهداری و حفظ تجربه) (و به کار بردن آن) از دور اندیشی است.

باب الجزع (بیتابی، ناشکیبایی)

1129 1- الجزع هلاک. 1 24 بی‌تابی کردن، نابودی و موجب هلاکت است.

1130 2- الجزع من اعوان الزّمان. 1 66 ناشکیبایی کردن از یاری دهندگان روزگار است. 1131 3- الجزع یعظّم المحنة. 1 173 بی‌تابی کردن، رنج و محنت را بزرگ کند. 1132 4- الجزع أتعب من الصّبر. 1 314 بی‌تابی، رنج آورتر از صبر و شکیبایی است.

1133 5- الجزع عند المصیبة اشدّ من المصیبة. 2 3 بی‌تابی در مصیبت، از خود آن مصیبت سخت‌تر است.

1134 6- الجزع لا یدفع القدر و لکن یحبط الاجر. 2 69 بی‌تابی کردن جلوی مقدّرات و سرنوشت را نمی‌گیرد، ولی پاداش انسان از بین می‌برد.

1135 7- الجزع عند البلاء من تمام المحنة. 2 3 بی‌تابی کردن در هنگام رسیدن بلا و گرفتاری رنج را کامل کند.

1136 8- الجزع عند المصیبة یزیدها و الصّبر علیها یبیدها. 2 118 بی‌تابی در هنگام رسیدن مصیبت بر آن بیفزاید، و صبر بر آن، مصیبت را از بین ببرد.

1137 9- اغلبوا الجزع بالصّبر، فانّ الجزع یحبط الاجر و یعظّم الفجیعة.

2 251 به وسیله بردباری و صبر، بر جزع و بی‌تابی، چیره و غالب شوید، زیرا جزع و بی‌تابی اجر را تباه سازد و مصیبت را بزرگ گرداند.

1138 10- المصیبة واحدة، و ان جزعت صارت اثنتین. 2 16 مصیبت یکی است، و اگر بی‌تابی کنی دو تا می‌شود.

1139 11- ان کنت جازعا علی کلّ ما یفلت من یدیک فاجزع علی مـا لـم یصل الیک. 3 5 اگر برای هر چیزی که از دستت می‌رود بی‌تابی می‌کنـی، پـس برای آنچه به دستت نرسیده نیز بی‌تابی کـن. 1140 12- بکثـرة الجـزع تعظـم الفجیعة.

3 202 با بی‌تابی بسیار، مصیبت بزرگ گردد.

1141 13- من ملکه الجزع حرم فضیلة الصّبر. 5 223 کسی که بی‌تابی بر او فرمان براند، از فضیلت صبر محروم ماند.

1142 14- من جزع عظمت مصیبته. 5 192 کسی که بی‌تابی کند مصیبت بر او بزرگ شود.

1143 15- لیس مع الجزع مثوبة. 5 78 با بی‌تابی، پاداش و اجری نخواهـد بود.

1144 16- من جزع فنفسه عذّب، و امر اللّه سبحانه اضاع، و ثوابـه بـاع. 5 399 کسی که بی‌تابی کند خود را شکنجه کند، و فرمان خـدای سـبحان را تبـاه ساخته، و پاداش خود را فروخته (و از دست داده) است.

1145 17- لا تجزعوا من قلیل ما اکرهکم فیـوقعکم ذلـک فـی کثیـر ممّـا تکرهون.

6 297 از چیز اندکی که موجب ناراحتی شما می‌شود بی‌تابی نکنید، که شـما را در بیشتر از آنچه خوش ندارید در اندازد.

1146 18- لا یجتمع الصّبر و الجزع. 6 371 صبر و بی‌تابی با هـم در یـک جا جمع نشوند.

1147 19- للّه سبحانه حکم بـیّن فـی المسـتأثر و الجـازع. 5 36 خـدای سبحان را حکمی است در باره استبدادگر و بی‌تاب.

باب الجزاء (کیفر، مجازات)

1148 1- سوء العقوبة من لؤم الظّفر.

4 155 بد کیفر دادن، از زشتی پیروزی است. 1149 2- ردّ الحجر من حیث جاءک فانّه لا یردّ الشّرّ الّا بالشّرّ. 4 86 سنگ را (که به سوی تو پرتاب کرده‌اند) از همان جا که آمده به همان جا بازگردان چون بدی را با همان بدی برگردانند.

1150 3- علی قدر البلاء یکون الجزاء.

4 314 کیفر به اندازه بلا و گرفتاری است.

1151 4- کلّ امرىء علی ما قدّم قادم و بما.

عمل مجزیّ. 4 536 هر کسی بر آنچه از پیش فرستاده در آید، و بدانچه کرده کیفر شود.

1152 5- کلّ امرىء یلقی ما عمل و یجزی بما صنع. 4 545 هر انسانی دیدار کند آنچه را انجام داده و پاداش و کیفر بیند بدانچه کرده است.

1153 6- کما تدین تدان. 4 622 هر گونه پاداش دهی، همان گونه پاداشت دهند.

1154 7- کما تقدّم تجد. 4 623 همان گونه که از پیش فرستاده‌ای درخواهی یافت.

1155 8- لکلّ عمل جزاء فاجعلوا عملکم لما یبقی و ذروا ما یفنی. 5 21 هر عملی را پاداشی است، پس عمل خود را در راهی انجام دهید که می‌ماند، و آنچه را فانی شود واگذارید.

1156 9- من صدّق بالمجازاة لم یؤثر غیر الحسنی. 5 260 کسی که کیفر و مجازات را باور دارد جز کار نیک انجام ندهد.

1157 10- لن یلقی جزاء الشّرّ الّا عامله.

5 62 کیفر بدی را جز کسی که آن را انجام داده نبیند.

1158 11- لن یجزی جزاء الخیر الّا فاعله.

5 62 پاداش کار نیک را جز انجام دهنده آن نگیرد.

1159 12- من قابل الاحسان بافضل منه فقد جازاه. 5 327 کسی که احسان (دیگری) را به افزون‌تر از آن بدهد آن را پاداش داده است. 1160 13- من لم یجاز الاساءة بالاحسان فلیس من الکرام. 5 407 کسی که بدی را به نیکی پاداش ندهد از کریمان نیست.

1161 14- من ایقن بالمجازاة لم یؤثر غیر الحسنی. 5 343 کسی که یقین به کیفر (عمل) دارد جز کار نیک انجام ندهد.

1162 15- علی قدر الحرمان تکون الحرفة. 4 313 به مقدار محرومیّت پاداش دهند.

باب الجفاء (ستم، بد خویی)

1163 1- ایّاک و الجفاء فانّه یفسد الاخاء و یمقّت الی اللّه و النّاس. 2 296 زنهار از جفاکاری بپرهیز که جفا کاری برادری را تباه سازد و خشم خدای سبحان و مردمان را برای انسان به بار آرد.

1164 2- الجفاء یفسد الاخاء. 1 150 جفا کاری برادری را تباه سازد.

1165 4- الجفاء شین، المعصیة حین. 1 36 جفاکاری زشتی است، و گناه و نافرمانی سب نابودی است.

باب المجالسة (همنشینی)

1166 1- جالس الحلماء تزدد حلما.

3 357 با حلیمان هم نشین شو تا بر حلم تو افزوده گردد.

1167 2- جالس العلماء تسعد. 3 356 با دانشمندان هم نشین شو تا نیکبخت شوی.

1168 3- جلیس الخیر نعمة. 3 356 هم نشینی (با هم نشین) خوب، نعمتی است. (از نعمتهای الهی).

1169 4- جلیس الشّرّ نقمة. 3 356 هم نشینی با شخص بد، عذابی است.

1170 5- جالس العلماء تزدد علما. 3 357 با دانشمندان هم نشین شو تا بر دانشت افزوده گردد. 1171 6- جالس الفقراء تزدد شکرا.

3 357 با فقیران و نیازمندان هم نشین شو تا بر شکر و سپاست (به درگاه خداوند) بیفزاید.

1172 7- جانبوا الاشرار و جالسوا الاخیار. 3 362 از بدان دوری کن و با نیکان هم نشین شو.

1173 8- جماع الشّرّ فی مقارنة قرین السّوء. 3 369 کانون بدی در هم نشینی با همراه بد است.

1174 9- جالس اهل الورع و الحکمة و اکثر مناقشتهم، فانّک ان کنت جاهلا علّموک و ان کنت عالما ازددت علما.

3 372 با پارسایان و فرزانگان هم نشینی کن و گفتگوهای علمی و دینی را با ایشان زیاد کن، که اگر نادان باشی تو را بیاموزند و اگر دانا باشی بر دانایی خود بیفزایی.

1175 10- جالس العلماء یزدد علمک و یحسن ادبک و تزک نفسک. 3 373 با دانشمندان مجالست داشته باش تا دانشت افزون، و ادب تو نیکو، و جانت پاکیزه گردد.

1176 11- جالس الحکماء یکمل عقلک و تشرف نفسک و ینتف عنک جهلک.

3 373 با فرزانگان هم نشین شو تا عقل، و خردت کامل، و نفس تو بلند مرتبه گردد، و جهل تو نادانی از تو زائل شود.

1177 12- خلطة أبناء الدّنیا تشین الدّین و تضعف الیقین. 3 453 آمیزش با فرزندان دنیا (و دنیا طلبان) دین را زشت و یقین را ضعیف گرداند.

1178 13- زوروا فی اللّه، و جالسوا فی اللّه و اعطوا فی اللّه، و امنعوا فی اللّه. 4 113 دیدار کنید یکدیگر را در راه خدا، و هم نشینی کنید در راه خدا، و بدهید در راه خدا و جلوگیری کنید از بخشش، در راه خدا.

1179 14- صاحب العقلاء و جالس العلماء و اغلب الهوی، ترافق الملأ الاعلی.

4 204 با خردمندان مصاحبت کن و با دانشمندان هم نشین شو و بر هوای نفس پیروز شو، تا با ساکنان ملأ اعلی (جایگاه والا) رفیق و همراه گردی.

باب المجلس (مجلس و جای نشستن)

1180 1- لا تسرعنّ الی ارفع موضع فی المجلس فانّ الموضع الّذی ترفع الیه خیر من الموضع الّذی تحطّ عنه.

6 288 شتاب مکن برای جلوس در بالاترین جایگاه مجلس، زیرا مجلسی که تو را بدان بالا برند بهتر است از مجلسی که از آن پایینت آورند. 1181 2- الاطراف مجالس الاشراف.

1 244 کناره‌های مجلس جای نشستن مردمان شریف است.

باب الجماع (نزدیکی کردن)

1182 1- حیاء یرتفع و عورات تجتمع، اشبه شیء بالجنون، الاصرار علیه هرم، و الافاقة منه ندم، ثمرة حلاله الولد، ان عاش فتن و ان مات حزن.

3 417 (از آن حضرت در باره جماع و نزدیکی کردن پرسیدند حضرت در پاسخ فرمود :) شرمی است که برمی‌خیزد، و عورتهایی است که با هم جمع شود، شبیه‌ترین چیز به دیوانگی است، اصرار بر آن پیری است، و به هوش آمدن از آن پشیمانی، میوه حلال آن فرزند است که اگر زنده بماند به فتنه اندازد، و اگر بمیرد اندوهگین سازد.

1183 2- من اکثر المناکح غشیته الفضائح. 5 432 کسی که با زنان زیاد ازدواج کند رسوایی‌ها او را فرا گیرد.

باب الجمال (زیبایی)

1184 1- الجمال الظّاهر حسن الصّورة، الجمال الباطن حسن السّریرة. 1 313 زیبایی برون به زیبایی صورت است و زیبایی درون به زیبایی نهاد (یا خلق و خوی) است.

1185 2- الصّورة الجمیلة اوّل السّعادتین. 2 22 صورت زیبا نخستین نیکبختی از میان دو نیکبختی است. 1186 3- حسن الصّورة الجمال الظّاهر.

3 382 صورت زیبا جمال ظاهر انسان است.

1187 4- حسن الصّورة اوّل السّعادة.

3 382 صورت نیکو نخستین بهره نیکبختی است.

1188 5- حسن وجه المؤمن من حسن عنایة اللّه به. 3 391 زیبارویی مؤمن از عنایات نیکوی خداوند به اوست.

1189 6- لا ینفع الحسن بغیر نجابة. 6 386 حسن ظاهری بدون نجابت و اصالت خانوادگی (یا درونی)، سود ندهد.

باب التجمل (آراستن، زینت دادن)

1190 1- اذا قلّ اهل الفضل هلک اهل التّجمّل. 3 192 هنگامی که اهل فضل و دانش کم شوند تجمّل پرستان نابود گردند. 1191 2- التّجمّل من اخلاق المؤمنین.

1 307 تجمّل و آراستگی از اخلاق مؤمنان است.

1192 3- التّجمّل مروءة ظاهرة. 1 84 تجمّل، مروّت و مردانگی ظاهری است.

باب الجميل (خوبی، نیکویی)

1193 1- من عامل النّاس بالجميل كافؤوه به. 5 354

کسی که با مردم به خوبی رفتار کند آنها نیز به همان گونه با او رفتار کنند.

1194 2- عوّد نفسک الجميل فانّه يجمل عنک الاحدوثة و يجزل لک المثوبة.

4 328 خود را به نیکی کردن عادت بده زیرا موجب شود که مردمان نامت را به نیکی برند، و نیکویی پاداش تو را افزون و بزرگ کند.

1195 3- من كثر جميله اجمع النّاس على تفضيله. 5 289 کسی که کار نیکش زیاد باشد مردم به برتری او یک زبان شوند.

باب الجند (لشکر و سپاه)

1196 1- الجنود حصون الرّعيّة. 1 185 سپاهیان، حصارها و دژهای رعیّت هستند.

1197 2- الجنود عزّ الدّين و حصون الولاة. 2 89 سپاهیان، عزّت و شـوکت دین و حصارهای زمامدارانند.

1198 3- آفة الجند مخالفة القادة. 3 103 آفت لشکر، مخالفت با فرماندهان است.

1199 4- من خذل جنده نصر اضداده.

5 274 کسی که لشکرش را خوار کند دشمنانش را یاری کرده است.

باب التجانس (هم جنسان)

1200 1- اللّئیم لا یتبع الّا شکله و لا یمیل الّا الی مثله. 2 81 شخص پست، پیروی نکند مگر همانند خود را و میل نکند مگر به سوی هم جنسان خود.

1201 2- کلّ شیء یمیل الی جنسه. 4 531 هر چیزی به سوی همانند خود میل کند.

1202 3- کلّ امرىء یمیل الی مثله. 4 532 هر انسانی به سوی همانند خود میل می‌کند.

1203 4- کلّ طیر یأوی الی شکله. 4 532 هر پرنده و مرغی به سوی هم شکل خود فرود آید.

1204 5- لا یوادّوا الاشرار الّا اشباههم.

6 375 مردمان بدکار دوستی نمی‌کنند جز با همانندان خویش.

1205 6- لا یصطنع اللّئام الّا امثالهم.

6 375 مردمان پست بخشش و احسان نمی‌کنند جز به امثال خود.

1206 7- لا یصحب الابرار الّا نظراؤهم. 6 376 نیکان و نیکوکاران مصاحبت نکنند جز با همانندان خود.

باب الجنة (بهشت)

1207 1- الجنّة جزاء المطيع. 1 114 بهشت، پاداش فرمانبردار است.

1208 2- الجنّة دار الامان. 1 107 بهشت، خانه امن و امان است.

1209 3- الجنّة دار الاتقياء. 1 119 بهشت، خانه پرهیزکاران است.

1210 4- الجنّة غاية السّابقين. 1 129 191- بهشت، سر انجام کار سابقین (پیشی گیرندگان) است.

1211 5- الجنّة افضل غاية. 1 257 بهشت، بهترین سرانجام است.

1212 6- الجنّة مآل الفائز. 1 269 بهشت، پایان کار و محل بازگشت رستگاران است.

1213 7- الجنّة جزاء كلّ مؤمن محسن.

1 373 بهشت، پاداش هر انسان با ایمان و نیکوکار است.

1214 8- الجنّة خير مآل و النّار شرّ مقيل.

2 42 بهشت، بهترین بازگشتگاه، و دوزخ بدترین خوابگاه است.

1215 9- الا و انّی لم ار كالجنّة نام طالبها و لا كالنّار نام هاربها. 2 331 هان که به راستی من ندیدم چیزی همچون بهشت که خواستارش به خواب رفته، و نه همانند دوزخ که فراری از آن نیز خوابیده است.

1216 10- انّ من باع نفسه بغير الجنّة فقد عظمت عليه المحنة. 2 512 به راستی کسی که خود را به چیزی جز بهشت فروخته باشد، محنت و رنج بر او سخت گران و بزرگ است.

1217 11- انّ اهل الجنّة ليتراءون منازل شيعتنا كما يتراءء الرّجل منكم الكواكب فی افق السّماء. 2 531 به راستی که بهشتیان منزلگاه شیعیان ما را می‌بینند همان گونه که مردی از شما ستارگان را در افق آسمان می‌بیند.

1218 12- ان كنتم راغبين لا محالة فارغبوا فی جنّة عرضها السّموات و الارض. 3 18 اگر به ناچار باید به چیزی رغبت کنید و دل ببندید، پس بیایید در بهشتی رغبت کنید که پهنای آن پهنای آسمانها و زمین است.

1219 13- غاية التّسليم الفوز بدار النّعيم. 4 369 سرانجام تسلیم (و دلدادگی) فیروزی به سرای نعیم (بهشت جاویدان) است.

1220 14- غاية المؤمن الجنّة. 4 370 سرانجام مؤمن، بهشت است.

1221 15- كلّ نعيم دون الجنّة محقور.

4 532 هر نعمتی جز بهشت کوچک و حقیر است.

1222 16- من افضل الاعمال ما اوجب الجنّة و أنجى من النّار. 6 45 از بهترین عملها آن عملی است که بهشت را واجب کند و از دوزخ رهایی بخشد.

1223 17- ما شرّ بعده الجنّة بشرّ. 6 58 آن شرّ و بدی که پس از آن بهشت باشد، بدی و شرّی نیست. 1224 18- وفد الجنّة ابدا منعّمون. 6 237 اعزامیان به بهشت پیوسته در ناز و نعمتند.

1225 19- وارد الجنّة مخلّد النّعماء.

6 237کسی که در بهشت در آید نعمتش ابدی و جاویدان است.

1226 20- وسيق الّذين اتّقوا ربّهم الى الجنّة زمرا، قد امن العقاب، و انقطع العتاب، و زحزحوا عن النّار، و اطمئنّت بهم الدّار و رضوا المثوى و القرار. 6 255 "پرهیزکاران را گروه گروه به سوی بهشت رهنمون شوند" در حالی که از

کیفر و عذاب در امانند و از سرزنشها آسوده و از آتش بر کنار، و در خانه‌های مطمئن قرار گرفته، و از این قرارگاه خوشنودند.

1227 21- هیهات لا یخدع اللّه عن جنّته و لا ینال ما عنده الّا بمرضاته. 6 204 "هیهات" چه دور است خدای را در باره بهشت جاویدانش نمی‌توان فریفت، و جز با وسائل خوشنودی‌اش به نعمتهای که نزد او است نتوان رسید.

1228 22- لا تحصل الجنّة بالتّمنّی. 6 368 بهشت با آرزو به دست نیاید (باید عمل به دنبال آرزو باشد).

1229 23- لا یدخل الجنّة خبّ و لا منّان.

6 404 فریبکار و منّت گذار داخل بهشت نشود.

1230 24- لا یفوز بالجنّة الّا من حسنت سریرته و خلصت نیّته. 6 423 کامیابی بهشت را نیابد مگر آن کس که درونش نیکو و نیّتش خالص و پاک باشد.

باب الجواب (پاسخ گویی)

1231 1- ربّما ارتج علی الفصیح الجواب. 4 83 چه بسا شخص فصیح و زبان آوری که در پاسخ به لکنت افتد.

1232 2- من اسرع فی الجواب لم

یدرک الصّواب. 5 337 کسی که در پاسخ دادن شتاب کند به صواب و درستی نرسد. 1233 3- من برهان الفضل صائب الجواب. 6 40 پاسخ درست، راهنمای برتری و فضل انسان است.

باب الجود (بخشندگی)

1234 1- الجود ریاسة. 1 13 جود و بخشش سبب ریاست و آقایی است.

1235 2- الجود عزّ موجود. 1 90 کرم و بخشش عزّتی است موجود و حاضر (و نباید آن را از دست داد).

1236 3- الجود حارس الاعراض. 1 91 جود و بخشندگی نگهبان آبرو است.

1237 4- الجود من کرم الطّبیعة. 1 137 جود، از گرامی بودن خصلت و طبیعت سرچشمه گیرد.

1238 5- النّاس رجلان. جواد لا یجد و واجد لا یسعف. 1 395 مردم دو گونه‌اند : کریمی که نیابد (که بخشش کند) و دارایی که حاجت مردم روا نکند.

1239 6- الکریم من جاد بالموجود. 2 4 کریم آن است که آنچه را دارد ببخشاید. 1240 7- الجود فی اللّه عبادة المقرّبین.

2 41 کرم و گذشت در راه خدا عبادت مقرّبان (درگاه او) است.

1241 8- السّیّد محسود، و الجواد محبوب مودود. 2 42 مهتر و بزرگ محسود است (و بر او رشک برند) و بخشنده محبوب و مورد علاقه مردم است.

1242 9- الجواد محبوب محمود و ان لم یصل من جوده الی مادحه شیء و البخیل ضدّ ذلک. 2 78 انسان بخشنده محبوب و پسندیده است اگر چه از طرف او به ستایش کننده‌اش چیزی نرسد، و بخیل به عکس این است.

1243 10- الجود من غیر خوف و لا رجاء مکافاة حقیقة الجود. 2 126 بخششی که نه از روی ترس و نه به امید تلافی باشد، حقیقت جود و بخشش است.

1244 11- اعطاء هذا المال فی حقوق اللّه دخل فـی بـاب الجـود. 2 127 عطا کردن و پرداختن این اموال در راه حقوق (واجبه) الهی از جـود و بخشـش بیگانه است (و نباید نام آن را جود گذارد).

1245 12- الجواد فی الدّنیا محمود و فی الآخرة و مسـعود. 2 152 انسـان بخشنده در دنیا پسندیده و در آخرت نیکبخت خواهد بود.

1246 13- النّبل بالتّحلّی بالجود و الوفاء بـالعهود. 2 153 بـزرگ‌مـردی و فضیلت (انسان) به آراستگی او و به جود و بخشش و وفـاداری او بـه پیمـان و عهد است. 1247 14- اسمح تسد. 2 173 بخشایش کن و آقا شو.

1248 15- احسن المکارم الجود. 2 385 بهترین بزرگـواری‌هـا بخشـندگی است.

1249 16- افضل الجود بذل الموجود.

2 402 بهترین و برترین بخشندگی‌ها بخشیدن آنچه موجود است (و هر آنچه در دسترس است) می‌باشد.

1250 17- افضل الجود ما کان عن عسرة.

2 435 برترین بخشندگی‌ها بخشندگی از روی سختی و در حـال تنگدسـتی است.

1251 18- افضل الجود ایصال الحقوق

الی اهلها. 2 430 بهترین بخشندگی آن است که حق را بـه حقـدار برسـانی.

1252 19- انّما سادة اهل الدّنیا الاجواد.

3 77 مردمان بخشنده بزرگان و مهتران مردم دنیا هستند.

1253 20- بالجود تکون السّیادة. 3 201 سیادت و آقایی با جود و بخشش به دست آید.

1254 21- بالجود تسود الرّجال. 3 217 مردان به وسیله جود و بخشش مهتر و آقا شوند.

1255 22- بالجود یبتنی المجد و یجتلب الحمد. 3 236 به وسیله جود و بخشندگی مجد و آقایی پی ریزی شود و حمد و سپاس مردم جلب گردد.

1256 23- جد بما تجد تحمد. 3 356 هر چه را یافتی جود و بخشش کن تا مورد ستایش قرار گیری.

1257 24- جد تسد و اصبر تظفر. 3 357 جود کن تا آقا و مهتر شوی، صبر کن تا پیروز گردی. 1258 25- جودوا بالموجود، و انجزوا الوعود، و اوفوا بالعهود. 3 358 بدانچه یافت می‌شود بخشش کنید، و وعده‌ها را انجام دهید، و به پیمانها وفا کنید.

1259 26- جود الرّجل یحبّبه الی اضداده و بخله یبغّضه الی اولاده. 3 358 جود و بخشندگی مرد را نزد دشمنانش محبوب گرداند و بخل او را نزد فرزندانش مبغوض نماید.

1260 27- جودوا بما یفنی تعتاضوا عنه بما یبقی. 3 359 بخشندگی کنید بدانچه از بین می‌رود، و عوض گیرید به جای آن، چیزی را که به
جای می‌ماند.

1261 28- ربّ موهبة خیر منها الفجیعة.

4 74 چه بسا بخششی که مصیبت بهتر از آن بخشش باشد. 1262 29- خیر الکرم جود بلا طلب مکافاة. 3 426 بهترین بخشندگی‌ها آن است که انتظار تلافی در آن نباشد.

1263 30- سنّة الکرام الجود. 4 129 روش مردمان گرامی و بلند مرتبه جود و بخشش است.

1264 31- عادة الكرام الجود. 4 331 عادت مردمان گرامی، بخشش است.

1265 32- غاية الجود بذل الموجود.

4 374 نهایت مرتبه جود و بخشش، بذل و بخشش به موجود می‌باشد.

1266 33- كن جودا مؤثرا او مقتصدا مقدّرا و ايّاک ان تكون الثّالث. 4 603 یا جواد و بخشنده باش و یا میانه رو اندازه گیر، و بپرهیز از این که (جز این دو) شخص سوّمی باشی.

1267 34- من جاد اصطنع. 5 150 کسی که دارای جود باشد احسان کند (یعنی طبع انسان جواد احسان است و ساختگی نیست).

1268 35- من نال استطال. 5 140 کسی که دارای عطا و بخشش باشد انعام و تفضّل کند.

1269 36- من جاد ساد. 5 152 کسی که جود کند به سیادت و آقایی رسد.

1270 37- من لم يجد لم يحمد. 5 253 کسی که بخشش نکند ستایش نشود.

1271 38- ما احسن الجود مع الاعسار.

6 67 چه نیکو است بخشش در سختی و تنگدستی.

1272 39- ما اكمل السّيادة من لم يسمح.

6 75 سیادت و آقایی را به کمال نرسانده کسی که جود و بخشش نکند.

1273 40- لا فخر فی المال إلّا مع الجود.

6 397 فخری در مال نیست جز با جود و بخشش.

1274 41- جود الفقير افضل الجود. 3 358 جود فقیر، برترین جودهاست.

1275 42- جود الفقير يجلّه، و بخل الغنىّ يذلّه. 3 358 جود فقیـر، جلالـت مقام به او دهد، و بخل ثروتمند خوارش گرداند.

باب الجوار (همسایگی)

1276 1- بئس الجار جار السّوء. 3 253 بد همسایه‌ای است همسایه بد.

1277 2- جار السّوء اعظم الضّرّاء و اشدّ البلاء. 3 360 همسایه بد، بزرگترین، سختی و سخت‌ترین گرفتاری است.

1278 3- جاور من تأمن شرّه، و لا یعدوک خیره. 3 360 مجاورت و همسایگی کن با کسی که از شرّش در امان باشی و خیر او از تو نگذرد.

1279 4- سل عن الجار قبل الدّار. 4 137 نخست از همسایه پرسش کن سپس از خانه.

1280 5- سوء الجوار و الاساءة الی الابرار من اعظم اللؤم. 4 145 بد همسایگی و بد کرداری نسبت به نیکان از بزرگترین پستی‌هاست.

1281 6- من احسن الی جیرانه کثر خدمه. 5 200 کسی که نیکی و احسان کند به همسایگان خود خدمتکارانش بسیار شوند. 1282 7- من حسن جواره کثر جیرانه.

5 156 آدم خوش همسایه، همسایگانش زیاد گردد.

1283 8- من تطّلع علی اسرار جاره انهتکت استاره. 5 371 کسی که بر اسرار درونی همسایه‌اش سر کشد، (و در صدد اطلاع از وضع درونی خانه او بر آید) پرده‌هایش دریده شود.

1284 9- من المروّة تعهّد الجیران. 6 16 رسیدگی به همسایگان (و سر و سامان دادن به حال و وضع آنان) از جوانمردی است.

1285 10- من علامة اللّؤم سوء الجوار.

6 20 بد همسایگی از نشانه‌های پستی است.

1286 11- ما عزّ من ذلّ جيرانه. 6 56 عزیز و بزرگ نخواهد شد کسی کـه همسایگان خود را خوار گرداند.

1287 12- ما تأكّدت الحرمة بمثل المصاحبة و المجاورة. 6 65 هیچ حرمتی مورد تأکید قرار نگرفته مانند حرمت مصاحبت و همسایگی.

باب الجوع (گرسنگی)

1288 1- التّجوّع انفع الدّواء. 1 227 گرسنه ماندن (و خود را گرسنه نگاه داشتن) بهترین دارو (برای بسیاری از بیماری‌ها) است.

باب التجانس (هم جنسان)

1200 1- اللّئيم لا يتبع الّا شكله و لا يميل الّا الى مثله. 2 81 شخص پست، پیروی نکند مگر همانند خود را و میل نکند مگر به سوی هم جنسان خود.

1201 2- كلّ شیء یمیل الی جنسه. 4 531 هر چیزی به سوی همانند خود میل کند.

1202 3- كلّ امرىء یمیل الی مثله. 4 532 هر انسانی به سوی همانند خود میل می‌کند.

1203 4- كلّ طیر یأوی الی شكله. 4 532 هر پرنده و مرغی به سوی هم شکل خود فرود آید.

1204 5- لا یوادّوا الاشرار الّا اشباههم.

6 375 مردمان بدکار دوستی نمی‌کنند جز با همانندان خویش.

1205 6- لا یصطنع اللّئام الّا امثالهم.

6 375 مردمان پست بخشش و احسان نمی‌کنند جز به امثال خود.

1206 7- لا یصحب الابرار الّا نظراؤهم. 6 376 نیکان و نیکوکاران مصاحبت نکنند جز با همانندان خود.

باب الجواب (پاسخ گویی)

1231 1- ربّما ارتج علی الفصیح الجواب. 4 83 چه بسا شخص فصیح و زبان آوری که در پاسخ به لکنت افتد.

1232 2- من اسرع فی الجواب لم

یدرک الصّواب. 5 337 کسی که در پاسخ دادن شتاب کند به صواب و درستی نرسد. 1233 3- من برهان الفضل صائب الجواب. 6 40 پاسخ درست، راهنمای برتری و فضل انسان است.

باب الجوار (همسایگی)

1276 1- بئس الجار جار السّوء. 3 253 بد همسایه‌ای است همسایه بد.

1277 2- جار السّوء اعظم الضّرّاء و اشدّ البلاء. 3 360 همسایه بد، بزرگترین، سختی و سخت‌ترین گرفتاری است.

1278 3- جاور من تأمن شرّه، و لا یعدوک خیره. 3 360 مجاورت و همسایگی کن با کسی که از شرّش در امان باشی و خیر او از تو نگذرد.

1279 4- سل عن الجار قبل الدّار. 4 137 نخست از همسایه پرسش کن سپس از خانه.

1280 5- سوء الجوار و الاساءة الی الابرار من اعظم اللؤم. 4 145 بد همسایگی و بد کرداری نسبت به نیکان از بزرگترین پستی‌هاست.

1281 6- من احسن الی جیرانه کثر خدمه. 5 200 کسی که نیکی و احسان کند به همسایگان خود خدمتکارانش بسیار شوند. 1282 7- من حسن جواره کثر جیرانه.

5 156 آدم خوش همسایه، همسایگانش زیاد گردد.

1283 8- من تطّلع علی اسرار جاره انهتکت استاره. 5 371 کسی که بر اسرار درونی همسایه‌اش سر کشد، (و در صدد اطلاع از وضع درونی خانه او بر آید) پرده‌هایش دریده شود.

1284 9- من المروّة تعهّد الجیران. 6 16 رسیدگی به همسایگان (و سر و سامان دادن به حال و وضع آنان) از جوانمردی است.

1285 10- من علامة اللّؤم سوء الجوار.

6 20 بد همسایگی از نشانه‌های پستی است.

1286 11- ما عزّ من ذلّ جيرانه. 6 56 عزیز و بزرگ نخواهد شد کسی کـه همسایگان خود را خوار گرداند.

1287 12- ما تأكّدت الحرمة بمثل المصاحبة و المجاورة. 6 65 هیچ حرمتی مورد تأکید قرار نگرفته مانند حرمت مصاحبت و همسایگی.

باب الجاه (منزلت، مقام)

1295 1- بذل الجاه زكاة الجاه. 3 264 خرج كردن و بـذل جـاه و منزلـت، زكات آن است.

1296 2- زكاة الجاه بذله. 4 104 زكات جـاه و مقـام، بـذل و بخشـش آن است. 1297 3- من بذل جاهه اسـتحمد. 5 192 كسـى كـه از جـاه و منزلـت خويش (در راه كمک به ديگران) بذل كند و دريغ نورزد مورد سـتايش ديگـران قرار گيرد.

1298 4- من الواجب على ذى الجاه ان يبذله لطالبه. 6 30 بر كسى كه جـاه و مقامى دارد لازم است كه به درخواست كننده آن بذل كند.

باب الجواهر (گوهر و حقیقت انسانی)

1299 1- فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرّجال. 4 398 در زیــر و رو شدن و تغییر اوضاع و احوال، گوهر مردان شناخته شود.

باب الجهاد (جنگ با دشمن)

1300 1- المجاهدون تفتح لهم ابواب السّماء. 1 355 درهای آسمان به روی مجاهدان باز شود.

1301 2- الجهاد عماد الدّین و منهاج السّعداء. 1 354 جهاد، ستون دین و راه روشن نیکبختان است. 1302 3- الا و قد امرنی اللّه بقتال اهل النّکث و البغی و الفساد فی الارض فامّا النّاکثون فقد قاتلت، و امّا القاسطون فقد جاهدت، و امّا المارقة فقد دوّخت، و امّا الشیطان الرّدهة فانّی کفیته بصعقة سمعت لها و جیب قلبه و رجّة صدره. 2 343 هان بدانید که خداوند مرا مأمور کرد به پیکار با پیمان شکنان و سرکشان و فساد گران در زمین، اما پیمان شکنان را که با آنان پیکار کردم، و اما سرکشان را که با ایشان جهاد کردم و اما "مارقین"- و از دین بیرون روندگان- را نیز به خاک خواری و مذلّت نشاندم، و امّا "شیطان ردهه" را با نعره‌ای که طپش قلبش و لرزه سینه‌اش را از آن نعره شنیدم کارش را- تمام کردم.

1303 4- ثواب الجهاد اعظم الثّواب.

3 348 پاداش جهاد بزرگترین پاداشهاست.

1304 5- بقیّة السّیف انمی عددا و أکثر ولدا. 3 263 باقیمانده شمشیر از نظر عدد فزاینده‌تر و از نظر فرزند بیشتر خواهد بود. 1305 6- زکاة البدن الجهاد و الصّیام. 4 106 زکات بدن، جهاد و روزه است.

1306 7- زکاة الشّجاعة الجهاد فی سبیل اللّه. 4 106 زکات شجاعت، جهاد در راه خداست.

1307 8- و ایم اللّه لئن فررتم مـن سـیف العاجلـة لا تسـلموا مـن سـیوف الآخرة، و أنتم لها میم العرب و السّنام الأعظم فاستحیوا من الفرار فانّ فیـه ادّراع العار و ولوج النّار. 6 255 سوگند به خدا اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید.

شما بزرگان عرب و سرکردگان برجسته‌اید، از گریختن شرم کنیـد کـه در آن پیراهن عار به تن کرده و به دوزخ در آیید.

باب الجهل (نادانی)

1308 1- الجهل موت. 1 22 نادانی، مرگ است.

1309 2- الجهل وبال. 1 63 نادانی، وبال و گرفتاری است.

1310 3- النّاس اعداء ما جهلوا. 1 76 مردم آنچه را نمی‌دانند با آن دشمنند.

1311 4- المرء عدوّ ما جهل. 1 116

آدمی دشمن چیزی است که آن را نمی‌داند. 1312 5- الجهل أنکی عـدوّ. 1 129 نادانی، نابود کننده‌ترین دشمن است.

1313 6- الجهل یزلّ القدم. 1 131 نادانی، گامها را بلغزاند.

1314 7- الجهل داء و عیاء. 1 182 نادانی، بیماری و درماندگی است.

1315 8- الجهل معدن الشّرّ. 1 173 نادانی، کانون شر و بدی است.

1316 9- الجهل یجلب الغرر. 1 205 نادانی، نابودی به دنبال دارد.

1317 10- الجهل اصل کلّ شرّ. 1 205 نادانی، ریشـه و اسـاس هـر بـدی است.

1318 11- الجهل ادواء الدّاء. 1 205 نادانی، بدترین بیماریهاست.

1319 12- الجهل یفسد المعاد. 1 213 نادانی، معاد انسان را تباه سازد.

1320 13- الجهل فساد کلّ امر. 1 231 نادانی، موجـب فسـاد هـر کـاری است.

1321 14- الجاهل حیران. 1 54 نادان، سرگردان است.

1322 15- الجاهل یمیل الی شکله. 1 86 نادان، به شخص نـادانی هماننـد خود متمایل باشد.

1323 16- الجاهل لا یرتدع. 1 117 نادان، از راهی که می‌رود باز نایستد.

1324 17- الجاهل لا یرعوی. 1 168 نادان، از راه رفته باز نگردد.

1325 18- الجاهل یرفع نفسه فیتّضع. 1 178 نادان (از روی جهالتی که دارد) خود را بلند گرداند و (همین سبب شود که) پست گردد.

1326 19- الجاهل من جهل قدره. 1 281 نادان، کسی است که قدر خود را نداند.

1327 20- الجاهل میّت و ان کان حیّا.

1 293 نادان، مرده است اگر چه به صورت زنده باشد. 1328 21- الجاهل کزلّة العالم صوابه.

1 304 جاهل، درستی نظر و اندیشه‌اش همانند لغزش عالم و داناست. 1329 22- الجاهل من خدعته المطالب.

1 312 نادان، کسی است که مطالب (دنیا) فریبش داده است. 1330 23- الجاهل من جهل أمره. 1 324 نادان، کسی است که در کار خود نادان (و سرگردان) است.

1331 24- الجاهل من انخدع لهواه و غروره. 1 339 نادان، کسی است که فریفته هوا و هوس و فریبهای آن گشته است.

1332 25- الجاهل اذا جمد وجد و اذا وجد ألحد. 1 396 شخص نادان، هنگامی که کم خیر باشد و بخل ورزد مال و ثروت بیابد، و چون بیابد سر از الحاد و بی‌دینی در آورد.

1333 26- الحرص و الشّره و البخل نتیجة الجهل. 2 28 حرص و آز و بخل، نتیجه و محصول نادانی است.

1334 27- الجهل و البخل مساءة، و مضرّة. 2 7 نادانی و بخل، بدی و زیان است.

1335 28- الجاهل لن یلقی ابدا الّا مفرّطا او مفرطا. 2 32 نادان، دیدار نشود (یا دیده نشود) مگر این که یا کار را از حدّ بگذراند، و یا به حدّ

خود نرساند. 1336 29- الجاهل یستوحش ممّا یأنس به الحکیم. 2 44 نادان، وحشت کند از آنچه حکیم و فرزانه بدان انس گیرد.

1337 30- الجاهل لا یعرف العالم لانّه لم یکن قبل عالما. 2 45 جاهل، عالم را نمی‌شناسد زیرا او پیش از آن عالم نبوده (و این دوره را نگذرانده ولی عالم به عکس او است) 1338 31- الجاهل لا یعرف تقصیره و لا یقبل من النّصیح له. 2 54 نادان، تقصیر و خطای خود را نشناسد و نصیحت خیر خواه خود را نپذیرد.

1339 32- الجهل مطیّة شموس من رکبها زلّ و من صحبها ضلّ. 2 93 نادانی، مرکب چموشی است که هر کس سوار آن شود بلغزد، و هر کس همراهش رود گمراه شود.

1340 33- الجهل بالفضائل من اقبح الرّذائل. 2 121 نادان بودن به فضیلتها و کمالات، از زشت‌ترین پستی‌ها و فرومایگی‌هاست.

1341 34- الجاهل صخرة لا ینفجر ماؤها و شجرة لا یخضرّ عودها، و ارض لا یظهر عشبها. 2 129 نادان "صخرة" و سنگ سختی است که آبی از آن نجوشد، و درختی است که چوب آن سبز نشود، و شوره‌زاری است که گیاهی در آن نروید.

1342 35- الجاهل میّت بین الاحیاء.

2 143 نادان مرده‌ای در میان زندگان است.

1343 36- اعص الجاهل تسلم. 2 175 از نادان نافرمانی کن تا سالم بمانی.

1344 37- العامل بجهل کالسّائر علی غیر طریق، فلا یزیده جدّه فی السّیر الّا بعدا عن حاجته. 2 63 کسی که از روی جهل و نادانی کار کند همچون کسی است که به بیراهه می‌رود هر چه در رفتن بیشتر تلاش کند از هدف دورتر شود.

1345 38- الجهل فی الانسان اضرّ من الآکلة فی البدن. 2 59 نادانی در انسان، از خوره در بدن زیانبارتر است.

1346 39- الجهل ممیت الاحیاء و مخلّد الشّقاء. 1 381 نادانی زندگان را بمیراند و بدبختی ابدی آرد.

1347 40- الجهل یزلّ القدم و یورث النّدم. 1 353 نادانی گام را بلغزاند و پشیمانی به بار آرد.

1348 41- اعظم المصائب الجهل. 2 371 بزرگترین مصیبتها نادانی است.

1349 42- اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه. 2 387 بزرگترین نادانی‌ها آن است که انسان نسبت به وضع خویش نادان باشد.

1350 43- اسوء السّقم الجهل. 2 377 بدترین بیماری‌ها نادانی است.

1351 44- اشقی النّاس الجاهل. 2 379 بدبخت‌ترین مردم شخص نادان است.

1352 45- اهون شیء لائمة الجهّال.

2 458 آسان‌ترین (و هموارترین) چیز بر انسان سرزنش جاهلان است.

1353 46- انّ الجاهل من جهله فی اغواء و من هواه فی اغراء فقوله سقیم و فعله ذمیم. 2 544

به راستی که شخص جاهل از روی نادانی خود در صدد گمراه کردن دیگران است و به خاطر هوا و هوس خود در حال فریفتن مردم است، سخنش بیماری آورد و کارش نکوهیده است. 1354 47- اعظم الجهل معاداة القادر و مصادقة

الفاجر و الثّقة بالغادر. 2 478 بزرگترین نادانی دشمنی کردن با توانـا، و دوسـتی کردن با گنهکار و فاجر، و اعتماد کردن بر آدم بی‌وفاست.

هوا و هوس خود در حال فریفتن مردم است، سخنش بیماری آورد و کـارش نکوهیده است. 1354 47- اعظم الجهل معاداة القادر و مصادقة الفـاجر و الثّقـة بالغادر. 2 478 بزرگترین نادانی دشمنی کردن با توانا، و دوستی کردن با گنهکار و فاجر، و اعتماد کردن بر آدم بی‌وفاست.

1355 48- ابغض الخلائق الی اللّه تعالی الجاهل لانّه حرمه ما منّ بـه علـی خلقه و هو العقل. 2 478 دشمن‌ترین بندگان در پیشـگاه خـدای تعـالی انسـان نادان است، زیرا خداوند او را محروم ساخته از آنچه بر خلق خویش منّت نهاده و آن عقل است.

1356 49- انّما الجاهل من استعبدته المطالـب. 3 75 بـه راسـتی جاهـل و نادان کسی است که مطالب (دنیوی) او را برده خویش ساخته است.

1357 50- انّکم لن تحصّلوا بالجهل اربا و لن تبلغوا به من الخیر سببا و لـن تدرکوا به من الآخرة مطلبا. 3 69 به راستی شما از نادانی به نیازی نرسید، و از کار خیر در نادانی به سبب و وسیله‌ای دست نیابید، و از آخرت با نادانی مطلبی را درک نکنید.

1358 51- بالجهل یستثار کلّ شرّ. 3 234 به وسیله نـادانی اسـت کـه هـر شرّی بر پا شود.

1359 52- ثروة الجاهل فی ماله و أمله.

3 351 دارایی نادان در مال و آرزوی او است.

1360 53- جهل الغنیّ یضعه و علم الفقیـر یرفعـه. 3 367 نـادانی شـخص ثروتمند، او را پست گرداند، و علم و دانش فقیر و نیازمند، او را برافرازد.

1361 54- ربّ جاهل نجاته جهله. 4 64 بسا نادانی که نجاتش بـه خـاطر نادانی‌اش باشد. 1362 55- دولة الجاهل کالغریـب المتحـرّک الـی النّقلـة. 4 9 دولت شخص نادان مانند بیگانه‌ای است که به سوی انتقال حرکت می‌کنـد. (دوام ندارد) 1363 56- ربّ جهل أنفـع مـن علـم. 4 68 بسـا جهـل و نـادانی کـه سودمندتر از علم و دانش باشد.

1364 57- رغبتک فی المستحیل جهل.

4 84 رغبت تو در کار محال و نشدنی، نادانی است (یعنی منشأ آن نادانی تو است).

1365 58- رأی الجاهل یردی. 4 95 رأی و اندیشه نادان، به هلاکت اندازد.

1366 59- زلّة الجاهل معذورة. 4 111 لغزش جاهل بخشوده است.

1367 60- زیادة الجهل تردی. 4 112 فزونی جهـل آدمـی را بـه نـابودی کشاند.

1368 61- شرّ المصائب الجهل. 4 165 بدترین مصیبتها نادانی است.

1369 62- شرّ من صاحب- الجاهل.

4 166 بدترین کسی که با او مصاحبت می‌کنی شخص نادان و جاهل است.

1370 63- شرّ الاصحاب الجاهل. 4 170 بدترین مصاحبان بـرای انسـان، افراد نادان هستند.

1371 64- صواب الجاهل کالزّلّة مـن العاقـل. 4 200 کـار درسـت نـادان، همچون لغزش عاقل است. 1372 65- صدیق الجاهل متعوب منکـوب. 4 203 دوست آدم نادان، دچار رنج و سرشکستگی است.

1373 66- صدیق الجاهل معرض للعطب.

4 210 دوست شخص نادان در معرض هلاکت است. 1374 67- ضالّة الجاهل غیر موجودة.

4 227 گمشده جاهل و نادان، یافت شدنی نیست. 1375 68- طاعة الجهول تدلّ علی الجهل.

4 250 فرمانبرداری نادان خود پسند، دلیل بر نادانی است.

1376 69- طلب المراتب و الدّرجات بغیر عمل جهل. 4 251 طلب مرتبه‌ها و درجه‌های والا بدون عمل و کار، از نادانی است. 1377 70- عجبت لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربّه. 4 341 در شگفتم از کسی که در باره خویش نادان است چگونه پروردگار خود را شناخته است 1378 71- عاش رکّاب عشوات، جاهل رکّاب جهالات، عاد علی نفسه، مزیّن لها سلوک المحالات و باطل التّرّهات.

4 358 کوری است که بر تاریکی‌های زیاد سوار گشته، نادانی است که بر نادانی‌های بسیار دیگر سوار شده، بر خویش ستم کند، و برای نفس خود پیمودن محالات (ناشدنی‌ها) و سخنان باطل بی‌فایده را آراسته است.

1379 72- عمل الجاهل وبال، و علمه ضلال. 4 362 کار جاهل (کم عقل) وبال (عذاب و سختی) و دانش او گمراهی است.

1380 73- عقبی الجهل مضرّة و الحسود لا تدوم له مسرّة. 4 363 سرانجام جهل و نادانی زیانبار است، و برای حسود هیچ مسرّت و خوشی پایدار نماند.

1381 74- غنی الجاهل بماله. 4 376 بی‌نیازی و توانگری نادان به مال اوست.

1382 75- فکر الجاهل غوایة. 4 413 فکر و اندیشه نادان گمراهی است.

1383 76- عقوبة الجهلاء التّصريح. 4 362 زجر و منع نادانان (از كار زشت) به گفتن آشكار است. 1384 77- قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل. 4 509 بريدن از نادان برابر است با پيوند با دانا و خردمند.

1385 78- كلّ جاهل مفتون. 4 527 هر نادانى فريفته است. 1386 79- غاية الجهل تبجّح المرء بجهله. 4 373 نهايت نادانى اين است كه آدمى به نادانى خود شادمان باشد.

1387 80- غرور الجاهل بمحالات الباطل. 4 378 فريب جاهل به مكر و حيله‌هاى باطل است (كه شيطان و يا ديگران براى او ترتيب دهند).

1388 81- كفى بالمرء جهلا أن ينكر على النّاس ما يأتى مثله. 4 584 در نادانى انسان همين بس است كه بد شمارد از مردم آنچه را خود مانند آن را انجام دهد.

1389 82- كلّما حسنت نعمة الجاهل ازداد قبحا فيها. 4 619 به هر اندازه كه نعمت بر جاهل نيكو شود

بر زشتى آن بيفزايد. 1390 83- كن زاهدا فيما يرغب فيه الجهول. 4 602 در آنچه شخص بسيار نادان رغبت دارد تو زاهد و پارسا باش. 1391 84- كم من عزيز اذلّه جهله. 4 546 چه بسا عزيزى كه نادانى‌اش او را خوار گردانيده است.

1392 85- كفى بالجهل ضعة. 4 569 نادانى براى پستى (انسان) كافى است.

1393 86- كثرة الخطأ تنذر بوفور الجهل.

4 589 خطا و لغزش بسيار، از نادانى‌هاى بسيار خبر مى‌دهد.

1394 87- لیس فی البرق اللّامع مستمتع لمن یخوض الظّلمة. 5 87 در برق درخشنده بهره‌ای نیست برای کسی که فرو می‌رود در تاریکی. 1395 88- الجاهل فی کلّ حالة خسران.

5 28 شخص نادان هر حالتی و هر وضعی که دارد در زیان و خسران است.

1396 89- من جهل النّاس استنام إلیهم.

5 256 کسی که در مورد وضع مردم نادان باشد و آنها را نشناسد بدانها اعتماد کند.

1397 90- من اصطنع جاهلا برهن عن وفور جهله. 5 257 کسی که به شخص نادانی احسان و کمک کند نمایانگر جهل بسیار خود او است.

1398 91- من جهل کثر عثاره. 5 285 کسی که نادان شد، لغزش بسیار شود.

1399 92- من جهل موضع قدمه عثر بدواعی ندمه. 5 348 کسی که جای پای خود را نداند (و پا از حدّ خود فراتر نهد)، بلغزد بدانچه موجب پشیمانی او گردد.

1400 93- من استطاره الجهل فقد عصی العقل. 5 307 کسی که نادانی او را به بلند پروازی وا داشته است، نافرمانی عقل کرده است.

1401 94- من جهل اهمل. 5 144 کسی که نادانی کند واگذاشته شود (و مردم او را واگذارند).

1402 95- من جهل موضع قدمه زلّ.

5 189 کسی که جای پای خود را نداند بلغزد.

1403 96- من اشدّ المصائب غلبة الجهل. 6 19 از سخت‌ترین مصیبتها چیره شدن نادانی است.

1404 97- ما اوقح الجاهل. 6 76 چه بی‌شرم است انسان نادان.

1405 98- ما ضادّ العلماء کالجهّال. 6 83 کسی مانند نادانان، به دشمنی دانشمندان بر نخواسته است.

1406 99- نعم الجهّال کروضة علی مزبلة. 6 170 نعمتهای نادانان همانند بوستانی در کنار مزبله است.

1407 100- لا ترکنوا الی جهّالکم و لا تنقادوا لاهوائکم فانّ النّازل بهذا المنزل علی شفا جرف هار. 6 325 ای مردم به نادانهای خود تکیه نکنید و اسیر هواهای خویش نشوید که هر کسی در چنین جایگاهی در آید بر لب پرتگاه قرار گیرد.

1408 101- ویل لمن تمادی فی جهله و طوبی لمن عقل و اهتدی. 6 227 وای بر کسی که در نادانی خود فرو رفته و خوشا به حال کسی که خرد ورزی کرده و به راه راست در آمده است.

1409 102- لا تعادوا ما تجهلون فانّ اکثر العلم فیما لا تعرفون. 6 278 دشمنی نکنید با آنچه نمی‌دانید که بیشترین دانش در همان است که شما

نمی‌دانید. 1410 103- لا فقر کالجهل. 6 352 فقر و نیازی همچون جهل و نادانی نیست.

1411 104- لا یزکو مع الجهل مذهب.

6 363 هیچ طریقه و مذهبی با نادانی، پاکیزه و پاک نشود.

1412 105- لا غنی لجاهل. 6 348 جاهل و نادان، توانگری ندارد.

1413 106- لا مصیبة اشدّ من جهل. 6 385 مصیبتی سخت‌تر از نادانی نیست.

1414 107- لا فقر اشدّ من الجهل. 6 378 نیاز و فقری، سخت‌تر از نـادانی نیست.

1415 108- لا سوأة اشین من الجهل.

6 381 هیچ پلیدی، زشت‌تر از نادانی نیست.

1416 109- لا یری الجاهل الّا مفرّطا.

6 389 نادان هیچگاه دیده نشود جز آن کـه از حـدّ بگذرانـد (و هـیچ گـاه اعتدال ندارد).

1417 110- لا یردع الجهول الّا حدّ الحسام. 6 409 شخص بسیار نـادان را جز دم شمشیر (از نادانی و کجروی) باز ندارد.

باب جهنم (دوزخ)

1418 1- النّار غاية المفرطين. 1 129 دوزخ سرانجام افراط کننـدگان (و از حدّ گذرندگان) است.

1419 2- احذروا نارا حرّها شديد و قعرهـا بعيـد و حليّهـا حديـد. 2 282 بپرهيزيد از آتشی که گرمی آن سخت، و گـودی آن دور، و زيورهـای آن آهـن است.

1420 3- احذروا نارا لجبنها عتيد و لهبها شديد، و عذابها ابدا جديد. 2 283 بپرهيزيد از آتشی که خروشش آماده. زبانه‌اش سخت، و عـذابش هميشـه تـازه است.

1421 4- کفی بجهنّم نکالا. 6 571 همان دوزخ برای کيفر کافی است.

1422 5- غاية الکافر النّار. 4 371 سرانجام کافر، دوزخ است.

1423 6- غمر قرارها، مظلمة اقطارها حامية قدورها، فظيعة امورها. 4 385 سخت اسـت جايگـاهش، اطـراف و جـوانبش تاريـک و ظلمـانی، ديگهـايش جوشان، اوضاع و احوالش سخت وحشتناک است.

1424 7- لن ينجو من النّار الّا التّارک عملهـا. 5 61 از دوزخ رهـايی نيابـد مگر آن کس که عمل آن را واگذارد. 1425 8- ليس لهذا الجلـد الرّقيـق صـبر علی النّار. 5 74 اين پوست نازک را شکيبايی بر آتش دوزخ نيست.

1426 9- ما خير بعده النّار بخير. 6 58 خيری کـه پـس از آن دوزخ باشـد خير نيست.

1427 10- نار شديد کلبها، عال لجبها ساطع لهبهـا، متـاجّج سـعيرا، متغـيّظ زفيرها، بعيد خمودها، ذاک وقودها متخوّف وعيـدها. 6 183 آتشـی اسـت کـه

صدای زبانه‌هایش وحشت‌زا، و شراره‌اش تا دل آسمان بالا رود، زبانه‌اش برافراشته و روشن، شعله‌هایش فروزنده، خروشش خشمناک، خموشی‌اش بسیار دور از انتظار، آتشگیره‌اش شعله‌ور، بیم آن ترساننده است.

1428 11- وارد النّار مؤبّد الشّقاء. 6 238 کسی که به دوزخ در آید بدبختی او همیشگی است.

1429 12- وفد النّار ابدا معذّبون. 6 237 اعزامیان به دوزخ برای همیشه در عذاب و شکنجه‌اند. 1430 13- لا یظعن مقیمها، و لا یفادی اسیرها، و لا تقسم کبولها، لا مدّة للدّار فتفنی و لا اجل للقوم فیقضی.

6 429 آنها که در آتشند از آن خارج نشوند، و برای آزاد ساختن اسیرانش فدیه نپذیرند، زنجیرهایش گسسته نگردد، مدتی برای آن تعیین نشده تا سر رود، و نه سر آمدی تا فرار رسد.

حرف "الحاء"

باب الحبّ (دوستی)

1431 1- المودّة رحم. 1 12 دوستی با مردم (نـوعی رابطـه) خویشـاوندی است. 1432 2- التّودّة یمن. 1 24 دوستی میمنت و مبارکی آرد.

1433 3- المودّة نسب. 1 31 دوستی کردن (نوعی) نسب و خویشی است.

1434 4- المودّة أقرب رحم. 1 103

دوستی کردن (به نوعی) نزدیک‌ترین خویشاوندی است.

1435 5- المودّة نسب مستفاد. 1 171 دوستی کردن خویشی اسـت کـه بـه دست آمده و کسب شده است.

1436 6- التّودّد الی النّاس رأس العقل.

1 354 دوستی با مردم اساس عقل و خرد است.

1437 7- المودّة فی اللّه اقرب نسب.

1 369 دوستی در راه خدا نزدیک‌ترین خویشی است.

1438 8- المودّة فی اللّه آکد من وشیج الرّحم. 1 397 دوستی در راه خدا از پیوند خویشاوندی محکم‌تر است.

1439 9- المودّة احدی القـرابتین. 2 17 دوسـتی یکـی از دو خویشـاوندی است.

1440 10- المودّة اقرب نسب. 1 76 دوستی نزدیک‌ترین خویشی و قرابـت است.

1441 11- المودّة فی اللّه اکمل النّسبین.

2 21 دوستی در راه خدا کامل‌ترین نسب است.

1442 12- المودّة تعاطف القلوب فی ایتلاف الارواح. 2 122 دوستی و مهرورزی نسبت به یکدیگر در الفت و آرامش روحهاست. 1443 13- اکرم ودّک و احفظ عهدک.

2 175 دوستی خود را گرامی دار و پیمان خود را حفظ کن.

1444 14- احبب فی اللّه من یجاهدک علی صلاح دین و یکسبک حسن یقین.

2 196 دوست بدار در راه خدا آن کس را که در راه اصلاح دین با تو می‌ستیزد، و برای تو یقین نیکو کسب کند. 1445 15- ایّاک ان تحبّ اعداء اللّه او تصفی ودّک لغیر اولیاء اللّه فانّ من احبّ قوما حشر معهم. 2 306 بپرهیز از این که دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی خود را برای کسانی جز اولیای خدا خالص گردانی، که به راستی هر کس مردمی را دوست بدارد با آنها محشور گردد.

1446 16- اوّل العقل التّودّد. 2 384 سر آغاز عقل و دانایی، دوستی کردن با مردم است.

1447 17- انفع الکنوز محبّة القلوب.

2 393 سودمندترین گنجها محبّت و دوستی دلهاست.

1448 18- اولی من احببت من لا یقلاک.

2 412 شایسته‌ترین کس برای دوست داشتن تو کسی است که تو را دشمن نداشته باشد.

1449 19- انّ المودّة یعبّر عنها اللّسان و عن المحبّة العینان. 2 511 به راستی که دوستی را زبان اظهار کند، ولی محبت را چشمان. 1450 20- احقّ من احببته من نفعه لک و ضرّه لغیرک. 2 486 سزاوارترین کسی که باید دوستش بداری کسی است که سودش به تو رسد و زیانش به دیگران.

1451 21- افضل النّاس منّة من بدء بالمودّة. 2 421 برترین مردم از نظر منّت گذاری کسی است که آغاز به دوستی کند.

1452 22- اشرف الشّیم رعایة الودّ و أحسن الهمم انجاز الوعد. 2 468 شریف‌ترین خلق و خوی، رعایت کردن دوستی است، و بهترین همّتها و تصمیمها انجام وعده است.

1453 23- اسرع المودّات انقطاعا مودّات الاشرار. 2 424 دوستی مردمان بدکار از هر دوستی دیگری زودتر بریده و منقطع گردد.

1454 24- ان استنمت الی ودودک فأحرز له من امرک، و استبق له من سرّک ما لعلّک ان تندم علیه وقتامّا.

3 7 اگر نسبت به دوست خود قرار و آرامش پیدا کردی (همه اسرار و احوال خود را در اختیار او مگذار) و جنبه احتیاط را در کار او نگه دار، و از اسرار خود نگه دار آنچه را که ممکن است هنگامی از فاش کردن آن پشیمان شوی.

1455 25- اذا أحببت فلا تکثر. 3 115 وقتی کسی (یا چیزی) را دوست داشتی زیاده روی نکن (که هر چیزی را حدّی و اندازه‌ای است).

1456 26- بالتّودّد تتأکّد المحبّة. 3 237 با دوستی کردن و احسان رشته‌های محبت محکم و استوار شود.

1457 27- ثلاثة یوجبن المحبّة : الدّین و التّواضع و السّخاء. 3 342 سه چیز است که دوستی آورد : دین، فروتنی، بخشندگی.

1458 28- اذا نبت الودّ وجب التّرافد.

و التّعاضد. 3 173 وقتی دوستی ثابت و پا بر جا شد تعاون و کمک دادن به یکدیگر لازم شود.

1459 29- ثلاث یوجبن المحبّة : حسن الخلق و حسن الرّفق و التّواضع. 3 344 سه چیز است که محبت و دوستی مردم را در پی دارد : خوش خلقی، خوش رفاقتی، فروتنی.

1460 30- بالتّودّد تکون المحبّة. 3 200 با دوستی کردن محبت (قلبی) خواهد بود.

1461 31- رأس العقل التّودّد الی النّاس.

4 51 اساس عقل و خرد دوستی کردن با مردم است.

1462 32- ربّ متودّد متصنّع. 4 57 بسا دوستی‌ها که ساختگی است (و حقیقت ندارد).

1463 33- سلوا القلوب عن المودّات فانّها شواهد لا تقبل الرّشا. 4 151 دوستی‌ها را از دلها بپرسید که آنها گواهانی هستند که رشوه نگیرند.

1464 34- صحّة الودّ من کرم العهد. 4 199 درستی دوستی از گرامی داشتن عهد و پیمان است (چون دوستی نیز پیمانی است و باید آن را گرامی داشت).

1465 35- عین المحبّ عمیة عن معایب المحبوب، و اذنه صمّاء عن قبح مساویه. 4 356 دیده دوست کور است از (مشاهده) عیبهای دوست، و گوشش کر است از زشتی بدی‌ها او. 1466 36- فی الضّیق و الشّدّة یظهر حسن المودّة. 4 407 در تنگی و سختی، درستی و نیکویی دوستی آشکار گردد.

1467 37- فقد الاحبّة غربة. 4 413 از دست دادن دوستان، غربت و تنهایی است.

1468 38- کلّ مودّة مبنیّة علی غیر ذات اللّه ضلال، و الاعتماد علیها محال.

4 543 هر دوستی و محبتی که پایه‌اش بر چیزی غیر از ذات مبارک خدای متعال پی ریزی شده باشد گمراهی است و تکیه بر آن محال است.

1469 39- کن للودّ حافظا و ان لم تجد محافظا. 4 604 دوستی را نگه دار اگر چه نگهبانی برای آن نیابی.

1470 40- من احبّ شیئا لهج بذکره. 5 177 کسی که چیزی را دوست بدارد به یاد و ذکر آن شیفته شود (پیوسته به یاد او است). 1471 41- من خلصت مودّته احتملت دالّته. 5 207 هر که دوستی‌اش پاک و خالص باشد کرشمه و ناز او را بخرند (و بپذیرند).

1472 42- من احبّک نهاک. 5 149 کسی که تو را دوست دارد (از کارهای نا پسند) بازت دارد.

1473 43- من لم یتعاهد موادده فقد ضیّع الصّدیق. 5 319 کسی که از دوست خود بررسی (تفقّد و احوالپرسی) نکند دوست را تباه کند (و او را از دست خواهد داد).

1474 44- من وادّک لامر ولّی عند انقضائه. 5 319 کسی که به خاطر کاری با تو دوستی کند.

با انجام شدن آن کار، از تو روی بگرداند.

1475 45- من لم تکن مودّته فی اللّه فاحذره فانّ مودّته لئیمة و صحبته مشومة. 5 412 کسی که مبنای دوستی‌اش در راه خدا نباشد از او پرهیز کن که دوستی او پستی است و مصاحبت با او شوم است.

1476 46- من احبّنا فلیعدّ للبلاء جلبابا.

5 427 کسی که ما را دوست می‌دارد باید جامه بلاء و گرفتاری را آماده و مهیّا سازد.

1477 47- مودّة الآباء نسب بین الابناء.

6 132 دوستی پدران خویشاوندی است میان پسران.

1478 48- مودّة أبناء الدّنیا تزول لادنی عارض یعرض. 6 136 دوستی فرزندان دنیا (و دنیا پرستان) با کوچکترین عارضه‌ای (و اندک چیزی که پیش آید) از بین می‌رود.

1479 49- مودّة الجهّال متغیّرة الاحوال وشیکة الانتقال. 6 138 دوستی نادانان، دستخوش دگرگونی شود و سریع الانتقال است (و به زودی از بین می‌رود).

1480 50- مودّة العوامّ تنقطع کانقطاع السّحاب، و تنقشع کما ینقشع السّراب.

6 149 دوستی با مردم عامی بریده شود همانند بریده شدن ابرها، و باز شود همانند باز شدن سراب.

1481 51- وادّوا من توادّونه فی اللّه، و أبغضوا من تبغضونه فی اللّه سبحانه.

6 238 دوست بدارید هر که را دوست می‌دارید در راه خدا، و مبغوض دارید هر که را مبغوض دارید در راه خدای سبحان.

1482 52- تحبّب إلی خلیلک یحببک و أکرمه یکرمک، و آثره علی نفسک یؤثرک علی نفسه و أهله. 3 298 دوستی کن با دوست خود تا تو را دوست بدارد، و به او اکرام کن تا تو را اکرام کند، و او را بر خویش مقدم دار تا او نیز تو را بر خود و خاندانش مقدّم دارد.

1483 53- ودّ أبناء الدّنيا ينقطع لانقطاع اسبابه. 6 238 دوستی فرزندان دنیا (و دنیا پرستان) با بریده شدن اسباب آن بریده شود. 1484 54- ودّ أبناء الآخرة يدوم لدوام سببه. 6 238 دوستی فرزندان آخرت، دوام دارد چون سبب آن دوام دارد.

1485 55- لا تمنحنّ ودّک من لا وفاء له.

6 262زنهار گوهر دوستی خود را به کسی که وفا ندارد نبخش. (و با او دوستی مکن).

1486 56- لا توادّو الكافر و لا تصاحبوا الجاهل. 6 276 با کافر دوستی نکنید و با نادان مصاحبت و همراهی ننمایید.

1487 57- لا تبذلنّ ودّک اذا لم تجد موضعا. 6 286 واگذار مکن دوستی خود را به کسی، هر گاه جایگاهی برای آن نیافتی. 1488 58- لا ينتقل الودود الوفيّ عن حفاظه و ان اقصى. 6 412 دوست صمیمی باوفا از دوستی خود باز نگردد اگر چه (زمانهای بسیاری) دور شود.

باب فنون الحرب (دستورات جنگی)

1489 1- التووا فی اطراف الرّماح فانّه امور للاسنّة. 2 252 در پیرامون نیزه‌ها به این سو و آن سو بپیچید که سبب می‌شود پیکان نیزه به این سو و آن سو رود (و به شما آسیبی نرساند). 1490 2- ضاربوا عن دینکم بالظّبی و صلوا السّیوف بالخطا، و انتصروا باللّه تظفروا و تنصروا. 4 234 با لبه تیز شمشیرها در راه دفاع از دین خود شمشیر زنید، و از گامهای خویش در زدن شمشیرها یاری گیرید، و از خداوند نصرت طلبید تا پیروز شده و یاری شوید.

1491 3- عاودوا الکرّ و استحیوا من الفرّ فانّه عار فی الاعقاب و نار یوم الحساب. 4 358 یورش را پی در پی کنید و از فرار و گریز شرم کنید، که آن لکه ننگی است در نسلهای شما و آتشی است در روز رستاخیز.

1492 4- عضّوا علی النّواجذ فانّه انبا

للسّیوف عن الهام. 4 361 دندانها را سخت بر هم بفشارید که این کار، شمشیرهای دشمن را از رسیدن به کاسه سر، کندتر سازد.

1493 5- غضّوا الابصار فی الحروب فانّه اربط للجاش و اسکن للقلوب.

4 390 دیده‌ها را در جنگها فرو خوابانید که دل را قوی‌تر و قلب را آرامش بیشتری بخشد.

1494 6- قدّموا الدّارع و أخّروا الحاسر و عضّوا علی الاضراس فانّه انبا للسّیوف عن الهام. 4 515 زره دارها را پیشاپیش لشکر قرار دهید و آنها را که زره ندارند پشت سر آنها، دندانها را سخت به هم بفشارید که این کار شمشیرهای دشمن را از رسیدن به کاسه سر کندتر سازد.

1495 7- نافحوا بالظّبی و صلوا السّیوف بالخطی، و طیّبوا عن انفسکم نفسا و امشوا الی الموت مشیا سجحا.

6 178 با تیزی شمشیر بزنید و از گامهای خویش در زدن شمشیر یاری گیرید، خود را خرّم و سرخوش دارید و با آسانی و سبک جانی به سوی مرگ گام بردارید.

1496 8- لا تشتدّنّ علیکم فرّة بعدها کرّة و لا جولة بعدها صولة، و اعطوا السّیوف حقوقها، و قصّوا للحرب مصارعها، و اذمروا انفسکم علی الطّعن الدّعسیّ و الضّرب الطّلخفی و امیتوا الأصوات فانّه اطرد للفشل.

6 342 سخت مشمارید گریزی را که پس از آن حمله و یورش باشد و نه از جولانی که حمله پشت سر دارد، حق شمشیرها را ادا کنید، و بررسی کنید در میدان جنگ جایگاه سقوط و افتادن را، و خود را برای فرود آوردن سخت‌ترین نیزه‌ها و محکم‌ترین ضربه‌ها آماده سازید، صداها را در سینه حبس کنید که برای دور کردن سستی مؤثرتر است.

باب الحج (زيارت كعبه)

1497 1- زيارة بيت اللَّه أمن من عذاب جهنّم. 4 110 زيـارت خانـه خـدا امان دهنده است از عذاب دوزخ.

باب الحجّة (دلیل و برهان)

1498 1- قوّة سلطان الحجّة اعظم من قوّة سلطان القدرة. 4 508 نیروی تسلّط و چیرگی که از برهان و دلیل روشن پیدا شود، بزرگتر است از نیروی تسلّطی که از قدرت به دست آید. 1499 2- لا تخلوا الارض من قائم للّه بحججه امّا ظاهرا مشهورا و امّا باطنا مغمورا، لئلّا تبطل حجج اللّه و بیّناته.

6 410 زمین خالی نماند از کسی که به حجتهای الهی قیام کند، خواه ظاهر باشد و آشکار، یا پنهان و پوشیده، تا دلیلها و نشانه‌های روشن خدا باطل نگردد.

1500 4- یا أیّها النّاس إنّه لم یکن للّه سبحانه حجّة فی أرضه أوکد من نبیّنا محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و لا حکمة أبلغ من کتابه القرآن العظیم، و لا مدح اللّه تعالی منکم إلّا من اعتصم بحبله، و اقتدی بنبیّه، و انّما هلک من هلک عند ما عصاه و خالفه و اتّبع هواه، فلذلک یقول عزّ من قائل : "فلیحذر الّذین یخالفون عن أمره أن تصیبهم فتنة أو یصیبهم عذاب ألیم". 6 468 هان ای مردم برای خدای سبحان حجّتی در روی زمین محکمتر و نیرومندتر از پیامبر ما محمّد ﷺ نیست، و نه حکمت و فرزانگی رساتر از قرآن عظیم، و نه این که خدای تعالی مدح و ستایش کرده کسی از شما را جز آن کس که به ریسمان او چنگ زند و پیروی از پیامبر او کند، و جز این نیست که هر کس هلاک و نابود گشته در مورد نافرمانی و مخالفت با او و پیروی از هوای نفس هلاک شده، و به همین خاطر است که خدا فرموده : "باید بترسند

باب الحد (قدر و اندازه)

کسانی که از دستور او سر پیچی کنند که برسد بـر آنهـا آشـوبی، یـا عـذابی دردناک".

1501 5- قد یستظهر المحتجّ. 4 464 گـاه اسـت کـه (بـر خـلاف عـادت) مغلوب پشت گرم شود.

1502 6- لم یخل اللّه سبحانه عباده من حجّة لازمة او محجّة قائمـة. 5 99 خدای سبحان بندگان خود را وانگذارده است از حجّتی لازم (که اطـاعتش لازم باشد) یا راهی ثابت و آشکار.

1503 1- ما عقل من عدا طوره. 6 62 خرد را دریافت نکرده کسـی کـه از حدّ و مرز خود تجاوز کند.

1504 2- من تعدّی حدّه أهانه النّاس.

5 333 کسی که از حدّ خود تجاوز کند مردم خوارش کنند.

1505 3- لا عقل لمن یتجاوز حدّه و قدره. 6 386 عقل و خرد ندارد کسی که از حدّ و مرز و اندازه خود تجاوز کند.

باب الحدّة (تندی، خشم)

1506 1- الحدّة ضرب من الجنون لانّ صاحبها یندم، فان لـم ینـدم فجنونـه مستحکم. 2 117 تند خویی نوعی دیوانگی است زیرا شخص تنـدخو پشـیمان شود، و اگر پشیمان نشود دیوانگی او محکم و استوار شده است.

1507 2- دع الحدّة و تفکّر فی الحجّة و تحفّظ من الخطل تأمن الزّلل. 4 19 تندخویی را واگذار و در دلیل و برهان اندیشـه کـن، و از شـتابکاری و بیهـوده گویی خود داری کن تا از لغزش ایمن گردی.

باب الحدود (مرزهای الهی)

1508 1- ان کنتم لا محالة متسابقین فتسابقوا الی اقامة حدود اللّـه و الامـر بالمعروف. 3 20 شما که به ناچار در صدد پیشی جستن (در کارها) به یکـدیگر هستید، بیایید و در برپا داشتن حدود الهی و امر به معـروف از همـدیگر پیشـی گیرید. 1509 2- لو حفظتم حدود اللّه سبحانه لعجّل لکم من فضله الموعـود. 5 115 اگر حدود خدای سبحان را نگهداری (و مراعات) کنید خداونـد در فضـل موجود خود برای شما شتاب کند.

1510 4- لا یسعد احد الّا باقامة حدود اللّه و لا یشقی احد الّا باضـاعتها. 6 419 هیچ کس به سعادت و نیکبختی نرسد جز به وسیله بـر پـا داشـتن حـدود الهی، و کسی بدبخت نگردد جز به خاطر تباه کردن آنها.

باب الحذر (ترس، پرهیز، محافظه کاری)

1511 1- اواخر مصادر التوقّی اوائل موارد الحذر. 2 55 پایانه‌های خویشتن داری اوائل ورودگاههای بیم و پرهیز است. 1512 2- اولی النّاس بالحذر اسلمهم عن الغیر. 2 417 شایسته‌ترین مردم به پرهیز (از گناه و نافرمانی) آن کسی است که از دگرگونیهای روزگار و پیش آمدهای ناگوار سالمتر است.

1513 3- احقّ النّاس أن یحذر : السّلطان الجائر و العدوّ القادر و الصّدیق الغادر. 2 454 سزاوارترین کسی که باید از او پرهیز کرد (یکی) سلطان ستمکار و زورگو است، و (دیگری) دشمن توانا و (سوّمی) دوست بی‌وفا و پیمان شکن.

1514 4- لا نصح کالتّحذیر. 6 348 هیچ خیر خواهی و نصیحتی چون بیم دادن (از ارتکاب گناه و معصیت) نیست.

1515 5- ینبغی لمن عرف نفسه ان لا یفارقه الحذر و النّدم، خوفا ان تزلّ به القدم. 6 446 برای کسی که خود را شناخته شایسته است که هراس و پشیمانی از او جدا نگردد از ترس آنکه مبادا پایش بلغزد. 1516 6- احذر کلّ قول و فعل یؤدّی الی فساد الاخرة و الدّین. 2 275 پرهیز کن از هر گفتار و کرداری که به تباهی آخرت و دین بیانجامد.

1517 7- احذر کلّ عمل یرضاه عامله لنفسه، و یکرهه لعامّة المسلمین.

2 275 بپرهیز از هر کاری که کننده آن برای خود آن کار را می‌پسندد، و برای عموم مسلمانان نمی‌پسندد.

1518 8- احذر کلّ امر یفسد الآجلة و یصلح الدّانیة. 2 275 بپرهیز از هر کاری که آخرت را تباه و دنیا را اصلاح کند.

1519 9- احذر من کلّ عمل یعمل فی السّرّ و یستحیی منه فی العلانیة.

2 275 بر حذر باش از هر عملی که در پنهانی انجام شود ولی در آشکار از آن شرم شود.

1520 10- احذر کلّ امر اذا هر ازری بفاعله و حقّره. 2 273

بپرهیز از هر کاری که چون آشکار شود انجام دهنده آن کار را پست و حقیر سازد.

1521 11- احذر کلّ عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و أنکره. 2 273

بر حذر باش از هر عملی که چون از انجام دهنده‌اش بپرسند شرم کرده و انکار کند.

1522 12- قد یعطب المتحذّر. 4 467 آن کس که بسیار پرهیز کند به هلاکت افتد. 1523 13- من کثر احتراسه سلم غیبه.

5 290 کسی که نگهداری او زیاد باشد غیب او (که عالم برزخ و آخرت باشد) سالم ماند.

1524 14- المحترس ملقی. 1 47 کسی که خود را حراست و نگهبانی کند (از این که به جهاد رود و تکالیف الهی را انجام دهد) در افتاده است.

1525 15- من لم یتحرّز من المکاید قبل وقوعها، لم ینفعه الاسف بعد هجومها. 5 413 کسی که از حیله و فریبها پیش از رسیدنش احتراز نکرده، افسوس او پس از هجوم آنها سودش ندهد.

1526 16- ربّ متحرّز من شیء فیه آفته.

4 72 چه بسا پرهیز کننده از چیزی که آفت و بلای او در همان پرهیز از آن است (نه در خود آن).

1527 17- ينبغی لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحزن و الحـذر. 6 443 بـه راستی کسی که خود را شناخته، شایسته است کـه انـدوه و احتیـاط از او جـدا نشود.

باب الحريّة (آزاد مردی)

1528 1- التّقلّل و لا التّذلّل. 1 98 کم شدن و نه خوار شدن.

1529 2- المنيّة و لا الدّنيّة. 1 98 مرگ و نه خواری.

1530 3- الموت و لا ابتذال الخزية. 1 98 مرگ و نه خواری رسوایی.

1531 4- الحرّ حرّ و ان مسّه الضّرّ، العبد عبد و ان ساعده القدر. 1 349 آزاد آزاد است اگر چه به او سختی و زیان برسد، و بنده بنده است، اگر چه مقدرات الهی با او همراهی کند. 1532 5- جمال الحرّ تجنّب العار. 3 362 زیبایی انسان آزاده، دوری از ننگ و عار است.

1533 6- الحرّيّة منزّهة من الغلّ و المكر.

1 385 آزادگی از کینه و فریب پاک است (یعنی انسان آزاده از علائق دنیوی، خود را آلوده به کینه و فریب نکند).

1534 7- خير البرّ ما وصل الى الاحرار.

3 421 بهترین نیکوکاریها آن است که به مردمان آزاده برسد.

1535 8- حسن البشر شيمة كلّ حرّ. 3 393 خوشرویی خوی هر آزاده‌ای است.

1536 9- قد يضام الحرّ. 4 468 گاه است که انسان آزاده (نیز) مورد ظلم و ستم واقع شود (این هم از بی‌اعتباری و بی‌ضابطگی دنیاست).

1537 10- لن يتعبّد الحرّ حتّى يزال عنه الضّرّ. 5 63 انسان آزاده، بنده کسی نشود تا وقتی که سختی و زیان از او بر طرف گردد. 1538 11- ليس للاحرار جزاء الّا الاكرام.

5 81 برای مردمان آزاده پاداشی جز اکرام و احترام نیست (چون پای بند بـه مادیّات دنیا نیستند که مادیّات پاداششان باشد).

1539 12- من قصّر عن احکام الحرّیّة اعید الی الرّقّ. 5 314

کسی که کوتاهی کند از احکام و لوازم بندگی، به بردگی باز گردد.

باب الحرص (شره، آز)

1540 1- الرّزق مقسوم، الحريص محروم. 1 34 روزی (مردمان) قسمت شده است و حریص محروم (و بی‌بهره) است. (و تلاشش بی فایده است).

1541 2- الحريص تعب. 1 63 انسان حریص و آزمند، در رنج است.

1542 3- الشّره مذلّة. 1 56 آز و حرص خوار کننده است.

1543 4- الحرص لا يزيد فی الرّزق و لكن يذلّ القدر. 2 70 حرص بر روزی نیفزاید ولی قدر و مرتبه انسان را خوار و پست گرداند.

1544 5- الحرص مطيّة التّعب. 1 75 حرص مرکب رنج آوری است.

1545 6- الحرص علامة الفقر. 1 96 حرص نشانه فقر و نیاز است (و حریص هر چه هم ثروت داشته باشد فقیر است). 1546 7- الشّره داعية الشّرّ. 1 96 "شره" و آز، انسان را به شرّ و بدی می‌خواند.

1547 8- الحريص لا يكتفی. 1 99 شخص حریص و آزمند به چیزی بسنده نکند (و پیوسته زیاده طلب است).

1548 9- الحرص ذميم المغبّة. 1 117 حرص سر انجام نکوهیده‌ای دارد.

1549 10- الحريص عبد المطامع. 1 165 شخص آزمند برده مطامع (و چیزهایی که مورد طمع و آز است) خواهد بود.

1550 11- الحرص علامة الأشقياء. 1 165 حرص، نشانه بدبختان است.

1551 12- الشّره أوّل الطّمع. 1 174 آز، سر آغاز طمع است.

1552 13- الحريص متعوب فيما يضرّه.

1 177 آزمند، خود را به رنج افکنده در چیزی که به او زیان رساند.

1553 14- الحرص ذلّ و عناء. 1 182 حرص، خواری و رنج است.

1554 15- الحرص يفسد الإيقان. 1 189 حرص، يقين انسان را (به خـدا و روز جزا) تباه سازد.

1555 16- الشّره سجيّة الأرجاس. 1 190 آز، خوی پليدان است.

1556 17- الشّره يكثر الغضب. 1 202 آز، خشم را زياد گرداند.

1557 18- الحرص يذلّ و يشقى، 1 218 حرص، انسان را خوار و بـدبخت كند.

1558 19- الشّره لا يرضـى. 1 223 شـخص آزمنـد بـه چيـزى راضـى و خوشنود نشود.

1559 20- الحرص عناء مؤبّد. 1 241 حرص، رنجى است هميشگى.

1560 21- الحرص يزرى بـالمروّة. 1 279 حـرص، جـوانمردى را سسـت گرداند.

1561 22- الشّره جامع لمساوى العيـوب. 1 294 آز و حـرص بسـيار، در برگيرنده همه عيبهاى زشت است.

1562 23- الحرص موقع فى كثيـر العيـوب. 1 294 حـرص، آدمـى را در بسيارى از خطاها در اندازد.

1563 24- الشّره اسّ كلّ شرّ. 1 306 آز و حرص بسيار، اساس هـر بـدى است.

1564 25- الشّره من مساوى الأخلاق.

1 310 آز و حرص زياد، از زشتيهاى اخلاق است.

1565 26- الحرص و الشّره يكسبان الشّـقاء و الذّلّـة. 1 361 حـرص و آز زياد، بدبختى و خوارى آورند.

1566 27- الحريص اسير مهانة لا يفكّ أسره. 1 361 شخص آزمند، برده و اسیر خواری و پستی است و از اسارت رها نشود.

1567 28- الأرزاق لا تنال بالحرص و المطالبة. 1 371 روزیها با حـرص و زیاده خواهی به دست کسی نرسد (جز آنکه خود را خسته می‌کند).

1568 29- الحرص ينقص قدر الرّجل و لا يزيد فی رزقه. 1 400 حـرص، از قدر و ارزش مرد بکاهد و در روزیش را نیفزاید.

1569 30- الحرص ذلّ و مهانة لمن يستشعره. 2 3 حرص، خواری و پستی است برای هر کس که آن را شعار خود گرداند.

1570 31- الحرص رأس الفقر و اسّ الشّرّ. 2 5 حرص، سر فقر و نیازمندی و اساس شرّ و بدی است.

1571 32- الحرص أحد الشّقائين. 2 17 حرص، یکی از دو بخش بـدبختی است (و بدبختیهای دیگر آن بخش دیگر).

1572 33- الحريص فقير و لو ملک الدّنيا بحذافيرها. 2 39 شخص آزمنـد، فقیر و ندار است اگر چه تمامی دنیا را دارا شود.

1573 34- الشّره يشين النّفس و يفسد الـدّين و يـزری بـالفتوّة. 2 68 آز و حرص بسیار، نفس انسانی را زشت و دین را تباه و جوانمردی را سست گرداند.

1574 35- احذر الشّره فكم اكلة منعت أكلات. 2 277 از آز و حرص زیاد پرهیز کن که چه بسا لقمه‌ای که لقمه‌ها را باز دارد.

1575 36- احذروا الشّره فانّه خلق مردی. 2 271 از آز بپرهیزید که خلـق و خوی نابود کننده‌ای است.

1576 37- الاجل محتوم و الرّزق مقسوم فـلا يغمّـنّ احـدكم إبطـاءه، فـإنّ الحرص لا يقدّمه، و العفاف لا يؤخّره، و المؤمن بالتّحمّل خليـق. 2 131 مـرگ

حتمی است، و روزی قسمت شده است، و دیر رسیدن آن شما را غمگین نکنـد، زیرا نه حرص آن را پیش اندازد، و نه عفاف و خویشتن داری آن را بـه تـأخیر اندازد، و انسان مؤمن به خویشتن داری و تحمل سزاوار و شایسته است.

1577 38- اتّقوا الحرص فإنّ صاحبه رهین ذلّ و عنـاء. 2 253 از حـرص بپرهیزید که انسان حریص اسیر خواری و رنج است.

1578 39- ایّاک و الحرص فانّه شین الدّین و بئس القرین. 2 287 بپرهیز از حرص، که به راستی حرص سبب زشتی دین و قرین و همراه بدی است.

1579 40- إیّاک و الشّره فانّه یفسد الورع و یدخل النّار. 2 295 از حـرص زیاد بپرهیز که پارسایی را تباه کرده و به دوزخ در آورد.

1580 41- ایّاک و الشّره فانّه رأس کلّ دنیّة و أسّ کلّ رذیلـة. 2 297 از آز و حرص بپرهیز که اساس هر پستی و ریشه هر فرومایگی است.

1581 42- أشقاکم أحرصـکم. 2 369 بـدبخت‌تـرین شـما حـریص‌تـرین شماست.

1582 43- انّ فی الحرص لعناء. 2 487 به راستی که رنج و تعب در حرص و آز است.

1583 44- أغنی الاغنیاء من لم یکن للحـرص اسـیرا. 2 438 تـوانگرترین توانگران، کسی است که اسیر حرص نباشد.

1584 45- انّک مدرک قسمک و مضمون رزقک و مستوف مـا کتـب لـک فأرح نفسک من شقاء الحرص و مذلّة الطّلب وثق باللّه و خفّض فی المکتسـب. 3 50 به راستی که تو قسمت خود را دریابی و روزی تو مورد ضـمانت (خـدا) است، و آنچه را برای تو مقدّر شده بی‌کم و کاست دریافت خواهی کرد، در ایـن

صورت نفس خویش را از بدبختی حرص و خواری طلب آسوده کن، و به خـدا اعتماد کن، و در کسب مال آسان بگیر (و سخت نگیر).

1585 46- انّک لست بسابق اجلک و لا بمرزوق ما لیس لک فلما ذا تشقی نفسک یا شقیّ. 3 51 به راستی که تو مرگ خود را به جلـو نینـدازی، و آنچـه روزی تو نیست به تو نخواهد رسید، پـس چـرا خـود را بـدبخت مـی‌کنـی ای بدبخت 1586 47- بالشّره تشان الأخلاق. 3 208 به وسیله آز و حـرص زیـاد است که خلق و خوها زشت گردد.

1587 48- بالحرص یکون العناء. 3 215 به خاطر حرص است کـه انسـان به رنج و تعب افتد.

1588 49- بئس الرّفیق الحرص. 3 250 حرص بد، رفیق و همراهی است.

1589 50- بئس الطّبع الشّره. 3 251 آز و حرص بد خصلتی است.

1590 51- ثمرة الحرص العناء. 3 324 میوه و ثمره حـرص، رنـج و تعـب است.

1591 52- ثمرة الشّره التّهجّم علی العیوب. 3 329 میوه آز و حرص بسیار، یورش بردن به سوی عیبها و زشتیها است.

1592 53- ثمرة الحرص النّصب. 3 333 میوه حرص، بیماری و رنج است.

1593 54- خیر النّاس من اخرج الحرص من قلبه، و عصی هواه فی طاعـة ربّه.

3 435 بهترین مردم کسی است که حرص را از دل خود بیـرون کـرده، و در راه اطاعت

پروردگار خویش از هوا و هوس نافرمانی کند.

1594 55- رأس المعائب الشّره. 4 48 اساس عیبها، حرص بسیار است.

1595 56- ربّ حریص قتله حرصه. 4 64 چه بسا حریص و آزمندی که آز و حرصش او را کشته است.

1596 57- ردّ الحرص یحسم الشّره و المطامع. 4 86 باز گرداندن حرص، رغبت بسیار و طمعها را ریشه کن سازد. 1597 58- سلاح الحرص الشّره. 4 128 اسلحه "حرص"، شره است. 1598 59- کفی بالشّره هلکا. 4 570 برای نابودی انسان همان حرص کافی است.

1599 60- شدّة الحرص من قوّة الشّره و ضعف الدّین. 4 185 شدت حرص از شدت شره و سستی دین است.

1600 61- ضادّوا الشّره بالعفّة. 4 231 به وسیله عفت و خویشتن داری به جنگ "شره" بروید و آن را از میان بردارید.

1601 62- طاعة الحرص تفسد الیقین.

4 249 پیروی کردن حرص، یقین را تباه کند.

1602 63- علی الشّکّ، و قلّة الثّقة باللّه مبنی الحرص و الشّحّ. 4 316 بر روی شک و تردید، و کم اعتمادی بر خدای بزرگ، حرص و بخل پی ریزی شده است.

1603 64- عبد الحرص مخلّد الشّقاء.

4 353برده حرص و آز، همیشه بدبخت است.

1604 65- فی الحرص العناء. 4 398 رنج و تعب در حرص است.

1605 66- فی الحرص الشّقاء و النّصب.

4 406 بدبختی و گرفتاری در حرص است.

1606 67- قرن الحرص بالعناء. 4 495 حرص و رنج و تعب، با هم مقرون و پیوسته‌اند.

1607 68- قصّر من حرصک، و وقف عند المقدور لک من رزقک تحرز دینک.

4 510 از حرص خود بکاه، و به همان مقدار از روزی که برای تو مقدّر شده قناعت کن تا دین خود را نگاه داری.

1608 69- قتل الحرص راکبه. 4 520 کسی که بر مرکب حرص سوار شود او را خواهد کشت.

1609 70- کلّ حریص فقیر. 4 525 هر آزمند و حریصی فقیر و نیازمند است.

1610 71- کلّ شرّه معنّی. 4 525 هر حریص و آزمندی در رنج و تعب به سر می‌برد.

1161 72- کثرة الحرص تشقی صاحبه و تذلّ جانبه. 4 592 حرص بسیار صاحب خود را بدبخت، و کرانه او را خوار سازد.

1612 73- کم من حریص خائب و مجمل لم یخب. 4 554 چه بسا حریص و آزمندی که نومید گشت، و انسان میانه روی که نومید نگشت.

1613 74- لیس مع الشّره عفاف. 5 86 با حرص و آز، عفاف و پاکدامنی نخواهد بود.

1614 75- من غلب علیه الحرص عظمت ذلّته. 5 210

کسی که حرص بر او چیره شود خواری‌اش بزرگ گردد.

1615 76- من ادّرع الحرص افتقر. 5 198 کسی که زره حرص بر تن کند نیازمند و فقیر گردد.

1616 77- من کثر حرصه ذلّ قدره. 5 177 کسی که حرص و آزش بسیار شود قدر و مرتبه‌اش پست و خوار شود.

1617 78- من شرهت نفسه ذلّ موسرا.

5 294 کسی که دچار حرص بسیار گردد، در حال توانگری خوار می‌گردد.

1618 79- من حرص شقی و تعنّی. 5 150 کسی که حرص ورزد بدبخت و گرفتار شود.

1619 80- من کثر حرصه قلّ یقینه. 5 205 کسی که حرصش زیاد باشد یقین او اندک است.

1620 81- من کان حریصا لم یعدم الإهانة. 5 233 کسی که آزمند و حریص باشد از اهانت و خوار کردن (دیگران یا نفس خود) در امان نیست.

1621 82- من حرص علی الدّنیا هلک.

5 294. کسی که بر دنیا حرص ورزد نابود گردد.

1622 83- لکلّ شیء بذر و بذر الشّرّ الشّره. 5 21 هر چیزی بذر و دانه‌ای دارد، و بذر شرّ و بدی، حرص بسیار است.

1623 84- لن یلقی الشّره راضیا. 5 62 هیچگاه شخص آزمند را خوشنود نخواهی دید.

1624 85- لیس لحریص غناء. 5 72 آدم حریص و آزمند توانگری و بی‌نیازی ندارد.

1625 86- من کثر حرصه کثر شقاؤه.

5 330 کسی که حرص و آزش زیاد شد بدبختی و شقاوتش زیاد گردد.

1626 87- ما اذلّ النّفس کالحرص، و لا شان العرض کالبخل. 6 69 نفس انسانی را چیزی همچون حرص خوار نگرداند، و عرض و آبرو را چیزی مانند بخل زشت و معیوب نسازد.

1627 88- ما أجلب الحرص للنّصب.

6 86 چه وسیله مؤثر است حرص برای جلب گرفتاری و رنج.

1628 89- مستعمل الحرص شقیّ مذموم. 6 149 کسی که حرص را به کار بندد بدبخت و نکوهیده است.

1629 90- لا یغلب الحرص صبرکم. 6 276 مبادا حرص بر شکیبایی و صبر شما چیره شود.

1630 91- لا قناعة مع شره. 6 361 با حرص بسیار، قناعت به جای نماند.

1631 92- لا حیاء لحریص. 6 356 آدم حریص و آزمند، شرم و حیاء ندارد.

1632 93- لا یلقی الحریص مستریحا.

6 368 حریص را راحت و آسوده نخواهی دید.

1633 94- لا یجمع المال الّا الحرص و الحریص شقیّ مذموم. 6 416 مال را جز حرص نیندوزد، و آدم حریص بدبخت و نکوهیده است.

1634 95- یستدلّ علی شرّ الرّجل بکثرة شرهه و شدّة طمعه. 6 449 نمایانگر بدی مرد، حرص بسیار و طمع سخت و زیاد او است.

1635 96- یسیر الحرص یحمل علی کثیر الطّمع. 6 456 اندکی از حرص (که در انسان باشد) آدمی را بر طمع بسیار وادار می‌کند.

باب الحرام

1636 1- الحرام سحت. 1 63 چیز حرام، پلیدی است.

1637 2- الانقباض عن المحارم من شیم العقلاء و سجیّة الأکارم. 2 108 خود داری از محرّمات الهی از اخلاق خردمندان و خوی مردمان گرامی است.

1638 3- احفظ بطنک و فرجک من الحرام. 2 178 شکم و عورت خود را از حرام نگه دار.

1639 4- أحسن رعایة الحرمات و اقبل علی أهل المروءات، فانّ رعایة الحرمات تدلّ علی کرم الشّیمة و الإقبال علی ذوی المروءات یعرب عن شرف الهمّة. 2 214 حرمتها را نیکو رعایت کن و بر جوانمردان روی آور، که رعایت حرمتها نشانه خوی بزرگوارانه است، و روی آوردن بر جوانمردان همّت بلند را آشکار کند.

1640 5- ایّاک و انتهاک المحارم فإنّها شیمة الفسّاق و اولی الفجور و الغوایة. 2 295 بپرهیز از دریدن پرده حرامها که این کار خوی فاسقان و گنهکاران و گمراهان است.

1641 6- احسن الآداب ما کفّک عن المحارم. 2 462 بهترین ادبها آن است که تو را از ارتکاب محرمات الهی باز دارد.

1642 7- إذا رغبت فی المکارم فاجتنب المحارم. 3 138 هر گاه به مکارم اخلاق (و صفات نیکوی انسانی) مایل گشتی (و خواستی آنها را تحصیل کنی) از محرمات الهی اجتناب و دوری کنی.

1643 8- اذا اتّقیت فاتّق محارم اللّه.

3 141 هر گاه خواستی به جامه تقوا آراسته گردی از محرّمات الهی پرهیز کن.

1644 9- بئس الطّعام الحرام. 3 251 غذای حرام، بد غذایی است.

1645 10- بئس الکسب الحرام. 3 255 کسب و کار حرام، بد کسبی است.

1646 11- رحم اللّه امرء تورّع عن المحارم، و تحمّل المغارم و نافس فی مبادرة جزیل المغانم. 4 46

خدا رحمت کند کسی را که از محرمات الهی پرهیز کند و بر عهده گیرد غرامتها را (قرضها و بدهیهای نیازمندانی که توان ادای آن را ندارند) و برای رسیدن به غنیمتهای بزرگ (کارهای بزرگ خیر و عام المنفعة) با دیگران به رقابت پردازد.

1647 12- لو لم ینه اللّه سبحانه عن محارمه، لوجب ان یجتنبها العاقل.

5 117 اگر (فرضا) خدای سبحان از کارهای حرام نهی نمی‌فرمود (باز هم) بر شخص عاقل و خردمند لازم بود از آنها اجتناب ورزد (چون عقل حکم بر زشتی آنها می‌کند).

1648 13- من اکتسب حراما احتقب آثاما. 5 321 کسی که از کسب خود حرامی به دست آورد، برای خود گناهانی را ذخیره کرده است. 1649 14- من اشفق من النّار اجتنب المحرّمات. 5 328 کسی که از آتش دوزخ بترسد از محرمات اجتناب ورزد.

1650 15- من الشّقاء احتقاب الحرام.

6 14 ذخیره کردن چیز حرام از بدبختی است.

1651 16- من أفضل الورع اجتناب المحرّمات. 6 33 از برترین پارسایی‌ها پرهیز از محرمات الهی است.

1652 17- من احسن المكـارم تجنّـب المحـارم. 6 34 از بهتـرین مکـارم اخلاق اجتناب از محرمات الهی است.

1653 18- ملاک الورع الکفّ عن المحارم. 6 119 ملاک و اسـاس ورع و پارسایی خویشتن داری از محرمات است.

1654 19- من شرائط المروّة التّنزّه عن الحرام. 6 25

از شرایط جوانمردی دوری کردن از حرام است.

1655 20- ما نهی اللّه سبحانه عن شـیء الّـا و أغنـی عنـه. 6 74 خـدای سبحان از چیزی نهی نفرموده جز آنکه مردم را از آن بی‌نیاز فرموده است.

1656 21- نال الجنّة من اتّقی عن المحارم. 6 170 کسـی بـه بهشـت نائـل گردد که از محارم الهی بپرهیزد.

1657 22- لا زهد کالکفّ عن الحرام.

6 365 زهدی همچون خویشتن داری از حرام نیست.

1658 23- لا تقوی کالکفّ عن المحارم.

6 377 تقوا و پرهیزکاری همچون خویشتن داری از محرمات الهی نیست.

1659 24- لا ورع أنفع من تجنّب المحارم. 6 415 هیچ پارسایی سودمندتر از دوری جستن از محرمات نیست.

باب الحزم (دور اندیشی)

1660 1- آفة الحزم فوت الامر. 3 110 آفت دور اندیشی از دست رفتن کار است.

(که ممکن است برای دور اندیشی کردن فرصت انجام کار از دست برود).

1661 2- الحزم بضاعة. 1 12 دور اندیشی سرمایه است.

1662 3- الحازم یقظان، الغافل و سنان.

1 36 دور اندیش بیدار است و غافل در حال چرت زدن و خواب.

1663 4- التّأیّد حزم. 1 46 نیرو گرفتن (و قوی کردن خویش در حال کارها) دور اندیشی است.

1664 5- الحزم صناعة. 1 40 دور اندیشی هنر و صنعتی (نیکو) است.

1665 6- الحزم اسدّ الآراء. 1 128 دور اندیشی محکمترین رأی هاست.

1666 7- الحزم باجالة الرّأی. 1 269 دور اندیشی به جولان دادن رأی و اندیشه (و تفکّر و تأمّل) در کارهاست.

1667 8- الحزم شدّة الاستظهار. 1 277 دور اندیشی، در کارها پشت خود را به سختی محکم کردن (و به شدت احتیاط نمودن) است.

1668 9- الحزم و الفضیلة فی الصّبر.

1 328 دور اندیشی و فضیلت انسان، در صبر و بردباری است.

1669 10- الحازم من کفّ أذاه. 1 331 دور اندیش کسی است که آزار خود را نگه دارد (و مردم آزاری نکند).

1670 11- الحزم حفظ ما کلّفت و ترک ما کفیت. 1 386 دور اندیشی آن است که آنچه را بدان مکلف گشته‌ای نگهداری، و آنچه را کفایت شده‌ای واگذاری. 1671 12- الحازم من ترک الدّنیا للآخرة.

1 385 دور اندیش کسی است که دنیا را به خاطر آخرت واگذارد.

1672 13- الحازم من تجنّب التّبذیر و عاف السّرف. 1 389 دور اندیش کسی است که از ولخرجی و تبذیر بپرهیزد، و اسرافکاری را خوش ندارد.

1673 14- الطّمأنینة قبل الخبرة خلاف الحزم. 1 391 اطمینان پیدا کردن پیش از آزمایش، بر خلاف دور اندیشی است.

1674 15- الحازم من داری زمانه. 2 8 دور اندیشی کسی است که مدارا کند با

روزگار خود (و مردم آن) 1675 16- الحزم تجرّع الغصّة حتّی تمکن الفرصة. 2 41 دور اندیشی فرو خوردن اندوه گلوگیر و غصه است، تا آن گاه که فرصت به دست آید. 1676 17- الحازم من لا یشغله النّعمة عن العمل للعاقبة. 2 70 دور اندیش کسی است که نعمت خداوند او را از عمل برای آخرت سرگرم نسازد.

1677 18- الحزم النّظر فی العواقب و مشاورة ذوی العقول. 2 80 دور اندیشی نظر افکندن به عاقبت و سرانجام کارها، و مشاوره (و رایزنی) با خردمندان است.

1678 19- الحازم من جاد بما فی یده و لم یؤخّر عمل یومه الی غده. 2 81 دور اندیش کسی است که بخشش کند بدانچه در دست او است، و کار امروز را به فردا نیندازد.

1679 20- الحازم من تخيّر لخلّته فـإنّ المـرء يـوزن بخليلـه. 2 114 دور اندیش کسی است که برای دوستی خود، انتخاب کند (و بدون تأمّل و دقت کسی را به دوستی نگیرد) زیرا انسان به دوست خود سنجیده شود.

1680 21- الحازم من شكر النّعمة مقبلة و صبر عنها و سلاها مولّية مدبرة.

2 142 دور اندیش کسی است که چون نعمت رو آورد، شکر آن را به جـای آرد، و چون برگردد و پشت کند صبر کند و آن را فراموش کند (و فکر خـود را بیهوده به نعمت از دست رفته مشغول نکند).

1681 22- الحازم من يؤخّر العقوبة فی سـلطان الغضـب، و يعجّـل مكافـاة الإحسان اغتناما لفرصة الإمكان.

2 158 دور اندیش کسی است که در مورد

عقوبت و کیفر دادن به هنگام تسلّط خشم آن را بـه تـأخیر انـدازد، ولـی در مورد پاداش احسان و نیکی، شتاب کند به خاطر آنکه فرصت توانایی را غنیمت بشمارد.

1682 23- احزم النّاس رأيا من انجز وعده و لم يؤخّر عمل يومه لغده.

2 472 دور اندیش‌ترین مردم کسی است که به وعده خود عمل کنـد، و کـار امروز را به فردا نیندازد.

1683 24- احزم النّاس من استهان بأمر دنياه. 2 416 دور اندیش‌ترین مردم کسی است که کار دنیای خود را آسان بگیرد.

1684 25- احزم النّـاس مـن تـوهّم العجـز لفـرط اسـتظهاره. 2 455 دور اندیش‌ترین مردم کسی است که با داشتن پشتیبان و مـدد کـار بسـیار، بـاز هـم احتمال و توهّم ناتوانی را مدّ نظر داشته باشد.

1685 26- احزم النّاس من كان الصّبر و النّظر فی العواقب شعاره و دثاره.

2 455 دور اندیش‌ترین مردم کسی است کـه بردبـاری و عاقبـت نگـری در کارها، جامه زیرین و رویین او (یعنی ملازم او) باشد.

1686 27- انّما الحزم طاعة اللّه و معصیة النّفس. 3 74 بـه راسـتی کـه دور اندیشی همانا پیروی و اطاعت خدا و نافرمانی نفس (سرکش است) 1687 28- انّما الحازم من کان بنفسه کلّ شغله، و لدینه کلّ همّه، و لآخرته کلّ جـدّه. 3 87 به راستی دور اندیش کسی است که همه سرگرمی‌اش بـه خـودش باشـد (و بـه دیگران نپردازد) و همه اندوهش برای دین و آیینش باشد، و همه تلاش و کوشش را برای آخرتش به کار برد.

1688 29- اذا اقترن العزم بالحزم کملت السّعادة. 3 138 هنگامی که عـزم و اراده، با دور اندیشی همراه شد سعادت و نیکبختی کامل گردد.

1689 30- آفة الشّجاع اضاعة الحزم.

3 105 آفت انسان شجاع و دلیر آن است که دور اندیشی را ضایع کند (و در نظر نگیرد).

1690 31- ثمـرة الحـزم السّـلامة. 3 322 میـوه دور اندیشـی سـلامت (و تندرستی) است.

1691 32- خذ بالحزم و الزم العلم تحمد عواقبـک. 3 441 دور اندیشـی و احتیاط کار را بگیر، و با علم و دانش ملازم باشد تا سرانجام کارهایـت سـتوده باشد.

1692 33- ربّ صغیر أحزم من کبیر. 4 75 چه بسا انسـان کوچـک (و کـم سنّ و سالی) که از انسان بزرگی، دور اندیش‌تر باشد.

1693 34- سلاح الحازم الاستظهار.

4 130 اسلحه دور اندیش پشت گرم کـردن (و پشـت قـوی کـردن) اسـت.

1694 35- ضادّوا التّفریط بالحزم. 4 233 مخالفت کنیـد بـا تقصـیر کـردن در کارها به دور اندیشی.

1695 36- غایة الحزم الاستظهار. 4 371 نهایت دور اندیشـی پشـت گـرم کردن است.

1696 37- کمال الحزم استصلاح الأضداد و مداراة الأعـداء. 4 628 کمـال دور اندیشی به اصلاح در آوردن مخالفان و مدارا کردن با دشمنان است. 1697

38- من خالف الحزم هلک. 5 188 کسی که با دور اندیشی مخالفت کند نـابود شود.

1698 39- من اخذ بالحزم استظهر.

5 188 هر که فرا گیرد دور اندیشی را پشت گرم شود.

1699 40- من اضاع الحزم تهوّر. 5 188 کسی که دور اندیشی را از دسـت دهد بی‌باک و متهوّر شود (و تهوّر او را به هلاکت اندازد).

1700 41- من أظهر عزمه بطل حزمه.

5 202 کسی که تصمیم خود را اظهار کند دور اندیشی خود را باطل کـرده و از بین برده است. 1701 42- من قلّ حزمه ضعف عزمه.

5 202 کسی که دور اندیشی او اندک باشد تصمیم و عزمش سست و ضعیف خواهد بود.

1702 43- من لم یقدّمه الحزم أخّره العجز. 5 251 کسی که دور اندیشی او را مقدّم ندارد (و به آقایی و سیادت نرساند) عجز و ناتوانی او را به عقب اندازد.

1703 44- للحازم فی کلّ فعل فضل. 5 30 آدم دور اندیش در هـر کـاری برتری خاصی دارد.

1704 45- للحازم من عقله عن کـلّ دنیّـة زاجـر. 5 35 عقـل انسـان دور اندیش، در هر کار پستی او را نهیب زند.

1705 46- من افضل المروّة صیانة الحزم. 6 36 از برترین جوانمردی است نگه‌داری کردن و حفاظت از دور اندیشی.

1706 47- من الحزم الوقوف عند الشّبهة. 6 37 از دور اندیشی است توقف در برابر (عمل یا هر چیز) شبهه ناک.

1707 48- من کمال الحزم الاستعداد للنّقلة و التّأهّب للرّحلة. 6 39 از کمال دور اندیشی است آماده شدن برای جابجا شدن، و مهیّا شدن برای کوچ کردن.

1708 49- لا خیر فی عـزم بـلا حـزم. 6 387 عـزم و تصـمیمی کـه دور اندیشی در آن نباشد خیری در آن نیست.

1709 50- لا یصبر علی الحقّ الّا الحازم الأریب. 6 377 شکیبایی بر حـق نکند جز دور اندیش خردمند.

1710 51- لا یدهش عند البلاء الحازم.

6 389 شخص دور اندیش در هنگام نزول بلا و گرفتاری حیرت زده و سـر در گم نمی‌شود.

1711 52- لا یکون حازما من لا یجود بما فی یده و لا یؤخّر عمـل یومـه الی غده.

6 418 دور اندیش نیست کسی که بخشش نکند بدانچه در دست او است، و عمل امروز را به فردا نیندازد.

1712 53- لا یستغنی الحازم ابدا عن رأی سدید راجح. 6 426 دور اندیش هیچگاه از نظر شخصی که صاحب رأیی محکم و صائب است بـی‌نیـاز نخواهـد بود. (و همیشه در کارها از نظر چنین افرادی استفاده می‌کند).

1713 54- لا تکن فیما تورد کحاطب لیل و غثاء سیل. 6 338 چنان نباش که آنچه را به دیگران منتقل می‌سازی، همچون هیمه جمع کن شب و آمدن سیل باشی.

باب الحزن (اندوه)

1714 1- الحزن يهدم الجسد. 1 161 اندوه، بدن را ویران کند.

1715 2- الأحزان سقم القلوب. 1 185 اندوهها، بیماری دلهاست.

1716 3- الحزن و الجزع لا يردّان الفائت. 1 382

اندوه و بی‌تابی، چیز از دست رفته را باز نگردانند.

1717 4- اذا فاتک من الدّنیا شیء فلا تحزن و إذا أحسنت فلا تمنن. 3 174 هر گاه چیزی از دنیا از دستت رفت غمگین مشو، و هر گاه به کسی احسان کردی منّت مگذار.

1718 5- کم من حزین وفد به حزنه علی سرور الأبد. 4 554 بسا اندوهگینی که اندوهش او را به شادمانی همیشگی در آورد (مانند کسی که اندوهش برای آخرتش باشد و به دنبال آن عمل کند).

1719 6- من طال حزنه علی نفسه فی الدّنیا اقرّ اللّه عینه یوم القیامة و أحلّه دار المقامه. 5 424 کسی که اندوهش در دنیا برای خویشتن طولانی باشد خدای تعالی دیده‌اش را در قیامت روشن کرده و در سرای ماندنی (بهشت) او را در آورد.

1719 1 7- الحزن شعار المؤمنین. 1 214 اندوه (برای آخرت)، شعار مردمان با ایمان است.

باب الحسب

1720 1- لا جمال كالحسب. 6 353 هیچ زیبایی همچون حسب (نیکو) نیست.

باب الحسد (رشک)

1721 1- الحسد یضنی. 1 17 حسد آدمی را رنجور می‌کند.

1722 2- الحسد شرّ الأمراض. 1 91 حسد بدترین بیماریهاست.

1723 3- الحسد حبس الرّوح. 1 100 حسد گرفتار کردن و در بند کردن روح و جان است.

1724 4- الحقد شیمة الحسدة. 1 115 کینه، خوی حسودان است (چون حسود وقتی نتواند نعمتی را از محسود سلب کند کینه‌اش را به دل گیرد).

1725 5- الحسد رأس العیوب. 1 149 حسد، اساس همه عیبهاست.

1726 6- الإیمان بریء من الحسد. 1 160 ایمان از حسد بیزار است (و هر جا که حسد باشد از آنجا بگریزد).

1727 7- الحسود أبدا علیل. 1 199 آدم حسود، همیشه بیمار است. 1728 8- الحسد ینکدّ العیش. 1 203 حسد، زندگی را بر انسان سخت و دشوار کند.

کسانی که از دستور او سر پیچی کنند که برسد بر آنها آشوبی، یا عذابی دردناک".

1501 5- قد یستظهر المحتجّ. 4 464 گاه است که (بر خلاف عادت) مغلوب پشت گرم شود.

1502 6- لم يخل اللّه سبحانه عباده من حجّة لازمة او محجّة قائمـة. 5 99

خدای سبحان بندگان خود را وانگذارده است از حجّتی لازم (که اطـاعتش لازم باشد) یا راهی ثابت و آشکار.

باب الحد (قدر و اندازه)

1503 1- ما عقل من عدا طوره. 6 62 خرد را دریافت نکرده کسی که از حدّ و مرز خود تجاوز کند.

1504 2- من تعدّی حدّه أهانه النّاس.

5 333 کسی که از حدّ خود تجاوز کند مردم خوارش کنند.

1505 3- لا عقل لمن یتجاوز حدّه و قدره. 6 386 عقل و خرد ندارد کسی که از حدّ و مرز و اندازه خود تجاوز کند.

باب الحدّة (تندی، خشم)

1506 1- الحدّة ضرب من الجنون لانّ صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم. 2 117 تند خویی نوعی دیوانگی است زیرا شخص تندخو پشیمان شود، و اگر پشیمان نشود دیوانگی او محکم و استوار شده است.

1507 2- دع الحدّة و تفکّر فی الحجّة و تحفّظ من الخطل تأمن الزّلل. 4 19 تندخویی را واگذار و در دلیل و برهان اندیشه کن، و از شتابکاری و بیهوده گویی خود داری کن تا از لغزش ایمن گردی.

باب الحدود (مرزهای الهی)

1508 1- ان کنتم لا محالة متسابقین فتسابقوا الی اقامة حدود اللّـه و الامـر بالمعروف. 3 20 شما که به ناچار در صدد پیشی جستن (در کارها) به یکـدیگر هستید، بیایید و در برپا داشتن حدود الهی و امر به معـروف از همـدیگر پیشـی گیرید. 1509 2- لو حفظتم حدود اللّه سبحانه لعجّل لکم من فضله الموعـود. 5 115 اگر حدود خدای سبحان را نگهداری (و مراعات) کنید خداونـد در فضـل موجود خود برای شما شتاب کند.

1510 4- لا یسعد احد الّا باقامة حدود اللّه و لا یشقی احد الّا باضـاعتها. 6 419 هیچ کس به سعادت و نیکبختی نرسد جز به وسیله بـر پـا داشـتن حـدود الهی، و کسی بدبخت نگردد جز به خاطر تباه کردن آنها.

باب الحذر (ترس، پرهیز، محافظه کاری)

1511 1- اواخر مصادر التوقّی اوائل موارد الحذر. 2 55 پایانه‌های خویشتن داری اوائل ورودگاههای بیم و پرهیز است. 1512 2- اولی النّاس بالحذر اسلمهم عن الغیر. 2 417 شایسته‌ترین مردم به پرهیز (از گناه و نافرمانی) آن کسی است که از دگرگونیهای روزگار و پیش آمدهای ناگوار سالمتر است.

1513 3- احقّ النّاس أن یحذر : السّلطان الجائر و العدوّ القادر و الصّدیق الغادر. 2 454 سزاوارترین کسی که باید از او پرهیز کرد (یکی) سلطان ستمکار و زورگو است، و (دیگری) دشمن توانا و (سوّمی) دوست بی‌وفا و پیمان شکن.

1514 4- لا نصح کالتّحذیر. 6 348 هیچ خیر خواهی و نصیحتی چون بیم دادن (از ارتکاب گناه و معصیت) نیست.

1515 5- ینبغی لمن عرف نفسه ان لا یفارقه الحذر و النّدم، خوفا ان تزلّ به القدم. 6 446 برای کسی که خود را شناخته شایسته است که هراس و پشیمانی از او جدا نگردد از ترس آنکه مبادا پایش بلغزد. 1516 6- احذر کلّ قول و فعل یؤدّی الی فساد الاخرة و الدّین. 2 275 پرهیز کن از هر گفتار و کرداری که به تباهی آخرت و دین بیانجامد.

1517 7- احذر کلّ عمل یرضاه عامله لنفسه، و یکرهه لعامّة المسلمین.

2 275 بپرهیز از هر کاری که کننده آن برای خود آن کار را می‌پسندد، و برای عموم مسلمانان نمی‌پسندد.

1518 8- احذر کلّ امر یفسد الآجلة و یصلح الدّانیة. 2 275 بپرهیز از هر کاری که آخرت را تباه و دنیا را اصلاح کند.

1519 9- احذر من کلّ عمل یعمل فی السّرّ و یستحیی منه فی العلانیة.

2 275 بر حذر باش از هر عملی که در پنهانی انجام شود ولی در آشکار از آن شرم شود.

1520 10- احذر کلّ امر اذا هر ازری بفاعله و حقّره. 2 273

بپرهیز از هر کاری که چون آشکار شود انجام دهنده آن کار را پست و حقیر سازد.

1521 11- احذر کلّ عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و أنکره. 2 273

بر حذر باش از هر عملی که چون از انجام دهنده‌اش بپرسند شرم کرده و انکار کند.

1522 12- قد یعطب المتحذّر. 4 467 آن کس که بسیار پرهیز کند به هلاکت افتد. 1523 13- من کثر احتراسه سلم غیبه.

5 290 کسی که نگهداری او زیاد باشد غیب او (که عالم برزخ و آخرت باشد) سالم ماند.

1524 14- المحترس ملقی. 1 47 کسی که خود را حراست و نگهبانی کند (از این که به جهاد رود و تکالیف الهی را انجام دهد) در افتاده است.

1525 15- من لم یتحرّز من المکاید قبل وقوعها، لم ینفعه الاسف بعد هجومها. 5 413 کسی که از حیله و فریبها پیش از رسیدنش احتراز نکرده، افسوس او پس از هجوم آنها سودش ندهد.

1526 16- ربّ متحرّز من شیء فیه آفته.

4 72 چه بسا پرهیز کننده از چیزی که آفت و بلای او در همان پرهیز از آن است (نه در خود آن).

1527 17- ينبغی لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحزن و الحـذر. 6 443 بـه راستی کسی که خود را شناخته، شایسته است کـه انـدوه و احتیـاط از او جـدا نشود.

باب الحريّة (آزاد مردی)

1528 1- التّقلّل و لا التّذلّل. 1 98 کم شدن و نه خوار شدن.

1529 2- المنيّة و لا الدّنيّة. 1 98 مرگ و نه خواری.

1530 3- الموت و لا ابتذال الخزية. 1 98 مرگ و نه خواری رسوایی.

1531 4- الحرّ حرّ و ان مسّه الضّرّ، العبد عبد و ان ساعده القدر. 1 349 آزاد آزاد است اگر چه به او سختی و زیان برسد، و بنده بنده است، اگر چه مقدرات الهی با او همراهی کند. 1532 5- جمال الحرّ تجنّب العار. 3 362 زیبایی انسان آزاده، دوری از ننگ و عار است.

1533 6- الحرّيّة منزّهة من الغلّ و المكر.

1 385 آزادگی از کینه و فریب پاک است (یعنی انسان آزاده از علائق دنیوی، خود را آلوده به کینه و فریب نکند).

1534 7- خير البرّ ما وصل الى الاحرار.

3 421 بهترین نیکوکاریها آن است که به مردمان آزاده برسد.

1535 8- حسن البشر شيمة كلّ حرّ. 3 393 خوشرویی خوی هر آزاده‌ای است.

1536 9- قد يضام الحرّ. 4 468 گاه است که انسان آزاده (نیز) مورد ظلم و ستم واقع شود (این هم از بی‌اعتباری و بی‌ضابطگی دنیاست).

1537 10- لن يتعبّد الحرّ حتّى يزال عنه الضّرّ. 5 63 انسان آزاده، بنده کسی نشود تا وقتی که سختی و زیان از او بر طرف گردد. 1538 11- ليس للاحرار جزاء الّا الاكرام.

5 81 برای مردمان آزاده پاداشی جز اکرام و احترام نیست (چون پای بند بـه مادیّات دنیا نیستند که مادیّات پاداششان باشد).

1539 12- من قصّر عن احکام الحرّیّة اعید الی الرّقّ. 5 314

کسی که کوتاهی کند از احکام و لوازم بندگی، به بردگی باز گردد.

باب الحزن (اندوه)

1714 1- الحزن يهدم الجسد. 1 161 اندوه، بدن را ویران کند.

1715 2- الأحزان سقم القلوب. 1 185 اندوهها، بیماری دلهاست.

1716 3- الحزن و الجزع لا يردّان الفائت. 1 382

اندوه و بی‌تابی، چیز از دست رفته را باز نگردانند.

1717 4- اذا فاتک من الدّنيا شيء فلا تحزن و إذا أحسنت فلا تمنن. 3 174 هر گاه چیزی از دنیا از دستت رفت غمگین مشو، و هر گاه به کسی احسان کردی منّت مگذار.

1718 5- كم من حزين وفد به حزنه على سرور الأبد. 4 554 بسا اندوهگینی که اندوهش او را به شادمانی همیشگی در آورد (مانند کسی که اندوهش برای آخرتش باشد و به دنبال آن عمل کند).

1719 6- من طال حزنه على نفسه فى الدّنيا اقرّ اللّه عينه يوم القيامة و أحلّه دار المقامه. 5 424 کسی که اندوهش در دنیا برای خویشتن طولانی باشد خدای تعالی دیده‌اش را در قیامت روشن کرده و در سرای ماندنی (بهشت) او را در آورد.

1719 1 7- الحزن شعار المؤمنين. 1 214 اندوه (برای آخرت)، شعار مردمان با ایمان است.

باب الحسرة (افسوس)

1788 1- انّ اعظم النّاس حسرة يوم القيامة رجل اكتسب مالا من غير طاعة اللّه، فورّثه رجلا أنفقه فی طاعة اللّه فدخل به الجنّة و دخل به الأوّل النّار. 2 568 بزرگترین مردم از نظر حسرت و افسوس در روز قیامت آن مردی است که مالی را از راه غیر اطاعت و فرمانبرداری خدا به دست آورده و آن را برای مرد دیگری ارث گذارده و او در راه فرمانبرداری خدا صرف و هزینه کند، که در این صورت این شخص داخل بهشت شود، و آن مرد نخست به دوزخ رود.

باب الحسنة (کار نیک)

1789 1- اکتساب الحسنات من افضل المکاسب. 2 5 بدست آوردن کارهای نیک از بهترین کسبها و پیشه‌هاست.

1790 2- اذا کانت محاسن الرّجل اکثر من مساویه فذلک الکامل، و إذا کان متساوی المحاسن و المساوی فذلک المتماسک، و إن زادت مساویه علی محاسنه فذلک الهالک. 3 193 هر گاه نیکی‌های مردی بیشتر از بدیهای او بود چنین مردی کامل است، و هر گاه نیکی‌ها و بدیهایش مساوی و یکسان بود، او خود را (از هلاکت و سقوط) نگاه داشته ولی اگر بدی‌هایش بر نیکیهایش چربیده و افزون شد این آن کسی است که نابود گشته است.

1791 3- رأس الدّین اکتساب الحسنات. 4 51 اساس دین، به دست آوردن نیکی‌ها و حسنات است.

1792 4- فی کلّ حسنة مثوبة. 4 397 در برابر هر کار نیکی پاداشی است.

1793 5- قدر كلّ امرىء ما يحسنه. 4 504 قـدر و ارزش هـر انسـانی بـه مقدار چیزی است که آن را نیکو انجام دهد.

1794 6- من زاغ ساءت عنده الحسنة و حسنت عنده السّيّئة و سـكر سـكر الضّلالة. 5 391 کسی که از حق روی بگرداند کار نیک نزد او بد شود، و کار بد پیش او نیک گردد، و به مستی گمراهی سرمست شود.

1795 7- لكلّ حسنة ثواب. 5 10 هر کار نیکی، پاداشی نیک دارد.

باب الإحسان (بخشش، نیکو کاری)

1796 1- الاحسان محبّة. 1 38 احسان سبب دوستی و محبت است.

1797 2- الاحسان غـنم. 1 46 احسـان غنیمتـی اسـت. (و سـودی اسـت بی‌ضرر).

1798 3- المحسن معان، المسيء مهان.

1 53 انسان نیکو کار، یاری و کمک شده است.

و بد کار خوار و پست. 1799 4- الانسان عبد الاحسان. 1 68 انسان بنـده احسان است. 1800 5- الاحسان رأس الفضل. 1 193 احسان سر چشمه فضل و برتری است.

1801 6- الاحسان يستعبد الانسان.

1 199 احسان، مردمان را به بندگی آرد.

1802 7- الاساءة يمحاها الاحسان.

1 216 احسان و نیکو کاری بدی را محو می‌سـازد. 1803 8- الفضـل مـع الاحسان. 1 225 فضیلت و برتری با احسان و نیکو کاری است.

1804 9- الكريم من بدأ باحسانه. 1 241 کریم آن کسی است که آغـاز بـه احسان کند (نه این که احسان دیگری را به احسـان پـاداش دهـد) 1805 10- الاحسان يسترقّ الإنسان.

1 264 احسان به بندگی در آورد انسان را.

1806 11- الاحسان ذخر و الكريم من حازه. 1 295 احسـان، اندوختـه و ذخیره‌ای است، که شخص کریم او را حیازت کند و به دست آورد.

1807 12- الجزاء علـى الاحسـان بالاسـاءة كفـران. 1 324 پـاداش دادن احسان را به بدی، کفران و ناسپاسی است. 1808 13- الاحسـان الـى المسـيء أحسن الفضل. 1 354 بهترین فضیلت‌ها احسان به کسی است که (نسبت به شما) بدی کرده. 1809 14- الاحسان الى المسيء يستصلح العدوّ. 1 392 احسان بـه شخص بد کار، دشمن (و دشمنی) را اصلاح کند.

1810 15- المحسن حيّ و ان نقل الى منازل الأموات. 1 393 انسـان نیکـو کار زنده است و گر چه به گورستان منتقل گشته، و از این جهان رفته باشد.

1811 16- المحسن من عمّ النّاس بالاحسان. 2 29 نیکو کار کسی است که احسانش فرا گیر باشد و به همه مردم احسان کند (نه بـه گـروه خـاص و روی غرض و هدف مخصوصی).

1812 17- اتّباع الاحسان بالاحسان مـن كمـال الجـود. 2 113 بـه دنبـال آوردن احسان را به احسان دیگری (پی در پی احسان کـردن) از کمـال جـود و بخشندگی است.

1813 18- الاحسان غريزة الاخيار و الاساءة غريزة الأشرار. 2 115 نیکـی کردن، سرشت و غریزه نیکان است، و بدی کردن سرشت بد کاران.

1814 19- أحسن تسترقّ. 2 169 نیکی کن، و دیگران را برده گیر.

1815 20- أحسن تشكر. 2 170 نیکی کن و سپاس مردم را بر گیر.

1816 21- أحسن الی من تملک رقّة یحسن الیک من تملّک رقّک. 2 230 نیکی کن به کسی که مالک او هستی تا نیکی کند به تو آن کس که مالک تو است.

1817 22- اجعل جزاء النّعمة علیک الإحسان الی من اساء الیک. 2 235 قرار ده پاداش نعمتی را که خدا به تو داده، احسان به کسی که به تو بدی کرده است.

1818 23- احسن الی من شئت و کن امیره. 2 184 احسان کن بر هر که خواهی، و امیر و فرمانروای او باش.

1819 24- احسن یحسن الیک. 2 176 احسان کن تا به تو احسان کنند.

1820 25- أحسن الی المسیء تملکه. 2 176 به شخص بد کار نیکی کن و اختیار او را در دست گیر.

1821 26- احسن الی من اساء الیک و اعف عمّن جنی علیک. 2 179 به کسی که به تو بدی کرده نیکی کن، و از کسی که بر تو جنایتی کرده در گذر.

1822 27- اغتنم صنائع الاحسان و ارع ذمم الإخوان. 2 195 کارهای نیکو کارانه را غنیمت شمار و عهد و پیمانهای برادران دینی را رعایت کن.

1823 28- افضل الإیمان الإحسان.

2 375 برترین ایمان (یعنی عمل از روی ایمان) احسان و نیکو کاری است.

1824 29- افضل الکنوز حرّ یدّخر. 2 401 برترین گنجها آزاد مردی است که (در اثر احسان دوست شما شده و) اندوخته و ذخیره‌ای (برای شما) باشد.

1825 30- انّ المؤمنین محسنون. 2 540 به راستی که مؤمنان نیکوکارانند (یعنی) یکی از نشانه‌های ایمان نیکوکاری است).

1826 31- احقّ النّاس بالاحسان من احسن اللّه إلیه و بسط بالقدرة یدیه.

2 484 شایسته‌ترین مردم به احسان کردن (به دیگران) کسی است که خدای تعالی به او احسان کرده و دستهای او را به توانایی گشوده (و او را در مال و ثروت توسعه داده است).

1827 32- انّ احسانک الی من کادک من الاضداد و الحسّاد لأغیظ علیهم من مواقع اساءتک منهم، و هو داع إلی صلاحهم. 2 605 به راستی که نیکی کردن و احسان تو به کسانی که با تو نیرنگ زنند و نسبت به تو حسد ورزند، بیشتر آنان را خشمگین کند از مشاهده کارهای بدی که در برابر عمل خود از تو ببینند، و از این گذشته احسان تو ایشان را به صلاح نیز دعوت کند.

(و سبب اصلاح آنان گردد).

1828 33- انا مخیّر فی الاحسان الی من لم احسن الیه، و مرتهن باتمام الإحسان إلی من احسنت الیه، لأنّی إذا أتممته فقد حفظته، و إذا قطعته، فقد أضعته، و اذا اضعته فلم فعلته. 3 40 من در احسان کردن به کسی که به او

احسان نکرده‌ام مخیّرم (و آزادم) اما نسبت به کسی که به او احسان کرده‌ام (در ادامه آن) در گرو آن هستم که احسان به او را به اتمام رسانم، زیرا اگر به اتمام رساندم، آن را نگهداری نموده‌ام، و اگر احسان را قطع کنم آن را ضایع و تباه ساخته‌ام، و اگر تباه کنم پس چرا (از آغاز) انجام دادم 1829 34- انّک ان احسنت فنفسک تکرم و الیها تحسن. 3 56 به راستی که تو اگر احسان کنی نفس خود را گرامی داشته‌ای و در حقیقت به نفس خود احسان کرده‌ای.

1830 35- آفة القدرة منع الاحسان. 3 109 آفت (رسیدن به) قدرت احسان نکردن و منع آن است.

1831 36- إذا أردت أن تعظم محاسنک عند النّاس فلا تعظم فی عینک. 3 160 هر گاه بخواهی نیکیهای تو نزد مردم بزرگ باشد، باید آنها در چشم تو بزرگ نباشد.

1832 37- بالاحسان یستعبد الانسان.

3 199 به وسیله احسان به بردگی در آید انسان.

1833 38- بالاحسان تملک القلوب.

3 228 با احسان دلها به اختیار در آید.

1834 39- بالاحسان یملک الأحرار.

3 236 با احسان، آزادگان در اختیار در آیند.

1835 40- بالاحسان و تغمّد الذّنوب بالغفران یعظم المجد. 3 237 به وسیله احسان و به وسیله پوشاندن گناهان با گذشت از گنهکار، عظمت و مجد بزرگ گردد.

1836 41- بالاحسان تسترقّ الرّقاب.

3 239به وسیله احسان، مردمان به بردگی در آیند.

1837 42- جحود الاحسان یحدو علی قبح الامتنان. 3 376 انکار کردن احسان، انسان را بر زشتی منّت گذاردن می‌خواند. 1838 43- جحود الاحسان یوجب الحرمان. 3 376 انکار کردن احسان، موجب حرمان و بی‌بهره ماندن از آن شود. 1839 44- خیر العباد من اذا أحسن استبشر و اذا أساء استغفر. 3 433 بهترین بندگان کسی است که هر گاه کار نیکی بکند شادمان گردد، و چون کار بدی انجام دهد آمرزشخواهی کند.

1840 45- رأس الاحسان الاحسان الی المـؤمنین. 4 48 اسـاس احسـان، احسان کردن به مؤمنان است.

1841 46- رأس الإیمان الاحسان الی النّاس. 4 52 اسـاس ایمـان احسـان کردن به مردمان است.

1842 47- زکاة الظّفر الاحسان. 4 105 زکـات پیـروزی، احسـان و نیکـو کاری است.

1843 48- زینة الاسلام اعمال الاحسان. 4 117 زیور اسـلام، انجـام دادن نیکو کاری است.

1844 49- سبب المحبّة الاحسان. 4 121 وسـیله و ابـزار محبّـت احسـان است.

1845 50- صاحب الاخوان بالاحسان و تغمّد ذنـوبهم بـالغفران. 4 204 بـا برادران ایمانی با احسان مصاحبت کن و گناهان و خطا کارهایشان را با گذشت و آمرزش بپوشان.

1846 51- صنائع الاحسان من فضائل

الانسان. 4 204 نیکوکاریها از فضائل و برتریهای انسان است.

1847 52- ضادّوا الاساءة بالاحسان.

4 232 کار بد را با احسان پاسخ دهید.

1848 53- طوبی لمن أحسن الی العباد و تـزوّد للمعـاد. 4 241 خوشـا بـه حال کسی که به بندگان خدا احسان کند، و برای معاد خود توشه برگیرد.

1849 54- ظلم الاحسان وضعه فی غیر موضعه. 4 280 ستمکاری و ظلـم به احسان است که آن را در غیر جایگاه آن بنهند. 1850 55- علیک بالاحسان

فانّه افضل زراعة و أربح بضاعة. 4 290 بر تو باد به احسان که برترین کشت و کار، و سودمندترین سرمایه است.

1851 56- علیکم بالاحسان الی العباد و العدل فی البلاد تأمنوا عند قیام الأشهاد. 4 305 بر شما باد به احسان و نیکو کاری به بندگان خدا، و دادگستری در میان شهرها، تا هنگام قیام و بر پا ایستادن شاهدان (در روز قیامت) ایمن باشید.

1852 57- علیکم بصنائع الاحسان و حسن البرّ بذوی الرّحم و الجیران فإنّهما یزیدان فی الأعمار و یعمران الدّیار. 4 306 بر شما باد به نیکو کاری و خوشرفتاری و احسان به خویشان و همسایگان که این هر دو، عمرها را طولانی و شهرها را آباد گرداند.

1853 58- عند تواتر البرّ و الاحسان یتعبّد الحرّ. 4 324 در هنگام پی در پی آمدن احسان و نیکی است که آزادگان به بردگی در آیند.

1854 59- عادة الاحسان مادّة الامکان.

4 330 خو گرفتن به نیکو کاری، مایه و اساس توانایی انجام کارهاست.

1855 60- عادة الاغمار قطع موادّ الاحسان. 4 331 خوی نادانان خام و بی‌تجربه، بریدن و قطع مادّه‌های احسان و نیکو کاری است.

1856 61- عجبت لمن یشتری العبید بماله فیعتقهم کیف لا یشتری الأحرار باحسانه فیسترقّهم. 4 343 در شگفتم از کسی که برده‌ها را با مال خود می‌خرد و آزاد می‌کند، چگونه است که آزادگان را با احسان خود نمی‌خرد تا برده خویش گرداند.

1857 62- عنوان النّبل الاحسان الی النّاس. 4 360 سر آغاز زیرکی و نجابت، احسان به مردم است.

1858 63- فضيلة الانسان بذل الاحسان.

4 422 فضيلت و برترى انسان، بخشش و احسان است.

1859 64- قدّم احسانک تغنم. 4 503 احسان خود را (براى فردای قيامت) از پيش فرست تا غنيمت يابى.

1860 65- كلّ محسن مستأنس. 4 527 هر شخص نيكوكارى، انس و آرامش برقرار كند (و ديگران را به خود مأنوس كند).

1861 66- كم من انسان استعبده احسان.

4 547 چه بسا انسانها كه احسانى او را به بردگى در آورده است.

1862 67- كافل دوام الغنى و الامكان اتباع الاحسان الاحسان. 4 633 ضامن دوام و بر جا ماندن توانگرى و توانمندى، احسان پى در پى است.

1863 68- من وثق باحسانک اشفق على سلطانک. 5 218 كسى كه به احسان تو اعتماد داشته باشد بيمناک باشد بر سلطنت تو (و در صدد استحكام آن بر آيد).

1864 69- من أيقن بالجزاء أحسن.

5 210 كسى كه به روز جزا يقين داشته باشد احسان و نيكو كارى كند (نه ظلم و بيدادگرى).

1865 70- من أيقن أحسن. 5 134 كسى كه يقين (به پاداش الهى و روز جزا) داشته باشد احسان كند.

1866 71- من أحسن اكتسب حسن الثّناء. 5 280 كسى كه احسان كند ستايش و ثناى مردم را به دست آورد.

1867 72- من قطع معهود احسانه قطع اللّه موجود امکانه. 5 234 کسی که احسان معهودی را که خود را بدان عادت داده قطع کند، خداوند توانمندی موجود او را (بر احسان کردن) قطع کند.

1868 73- من کتم الاحسان عوقب بالحرمان. 5 275 کسی که احسان (دیگران) را کتمان کند (و بپوشاند) به حرمان (و محرومیّت از احسان) کیفر شود.

1869 74- من منع الاحسان سلب الامکان. 5 275 کسی که جلوگیری کند از احسان (و به مردم نیکی نکند) امکان و توانایی (احسان) از او گرفته شود.

1870 75- لن یسترقّ الانسان حتّی یغمره الاحسان. 5 64 هیچگاه انسان به بندگی در نیاید تا آن گاه که احسان او را فرا گیرد.

1871 76- لم یدرک المجد من عداه الحمد. 5 93 به مجد و عظمت نرسد کسی که ستایش مردم از او گذشته (و به سوی دیگران رفته) است. 1872 77- لو رأیتم الاحسان شخصا لرأیتموه شکلا جمیلا یفوق العالمین.

5 119 اگر احسان به صورت شخصی

در می‌آمد (و مجسم می‌شد) او را به شکلی زیبا مشاهده می‌کردید که زیبایی‌اش بر همه جهانیان فائق و برتر بود.

1873 78- من کثر احسانه احبّه اخوانه.

5 301 کسی که احسانش بسیار شد برادران ایمانی‌اش او را دوست دارند.

1874 79- من کثر احسانه کثر خدمه و أعوانه. 5 332 کسی که احسانش بسیار شد خدمتکاران و کمک کارانش بسیار شوند.

1875 80- من أحسن الی النّاس استدام منهم المحبّة. 5 354 کسی که به مردم احسان کند محبت و دوستی آنها نسبت به او پاینده خواهد بود.

1876 81- من قضی ما أسلف من الاحسان فهو کامل الحرّیة. 5 355 کسی که احسان گذشته‌ای که به او شده قضا کند (یعنی تلافی کند) آزادگی‌اش کامل است.

1877 82- من احسن الی رعیّته نشر اللّه علیه جناح رحمته و أدخله فی مغفرته. 5 355 کسی که به رعیّت خود احسان کند خدای تعالی بال رحمت خود بر او بگشاید، و او را در مغفرت و آمرزش خویش در آورد.

1878 83- من أحسن الی النّاس حسنت عواقبه و سهلت له طرقه. 5 377 کسی که به مردم احسان کند سرانجام کارهایش نیکو شود و راههای آن برایش آسان گردد.

1879 84- من أحسن الی من أساء الیه فقد اخذ بجوامع الفضل. 5 394 کسی که احسان کند به آنکه به او بدی کرده، همه فضائل را برگرفته است.

1880 85- من اتبع الاحسان بالاحسان و احتمل جنایات الاخوان و الجیران فقد أکمل البرّ. 5 449 کسی که احسان پی در پی کند، و جنایتهای برادران و همسایگان را تحمل کند به راستی که نیکی را به کمال رسانده است.

1881 86- من احسن الکرم الاحسان الی المسیء. 6 18 از بهترین بزرگواریها، احسان به کسی است که به انسان بدی کرده است.

1882 87- من افضل الاحسان الاحسان الی الابرار. 6 45 از برترین احسانها احسان به نیکان است.

1883 88- ما استرقّت الاعناق بمثل الاحسان. 6 59 گردنها در برابر چیزی همچون احسان فروتن و تسلیم نشده است.

1884 89- مع الاحسان تکون الرّفعة.

6 122 رفعت و بلندی مقام با احسان است.

1885 90- ما توسّل احد الیّ بوسیلة اجلّ عندی من یـد سـبقت منّـی الیـه لاربیّها عنده باتباعها أختها، فانّ منع الأواخر یقطع شـکر الأوائـل. 6 100 هـیچ کس نزد من به وسیله‌ای متوسّل نشده که بزرگتر باشد از توسّل جستن به نعمتی که پیشی گرفته از من به سوی او، تا بر آن بیفزایم و همتای آن را بـه دنبـال آن بیاورم، زیرا جلوگیری کردن از دنباله‌ها قطع کند سـپاس آغـازین‌هـا را. 1886 91- ما استعبد الکرام بمثل الإکـرام. 6 113 چیـزی هماننـد احسـان، مردمـان گرامی و والا مقام را به بردگی در نیاورد.

1887 92- نعم زاد المعاد الاحسان الی العباد. 6 161 نیکو توشـه‌ای اسـت برای معاد، احسان به بندگان خدا.

1888 93- لا یکن المحسن و المسیء عندک سواء فانّ ذلک یزهّد المحسن فی الاحسان و یتابع المسیء الی الاساءة. 6 319

نباید نیکو کار و بدکار نزد تو یکسان باشند، که این کار سبب می‌شود تا نیکو کار در احسان خود بی‌رغبت شود، و بد کار در عمل بد خود شتاب بگیرد.

1889 94- لا یکوننّ اخوک علی الاساءة الیک اقوی منک علـی الاحسـان الیه. 6 316 حتما نباید برادرت در مورد بدی کردن بر تو نیرومندتر باشد از تـو در مورد احسان به او. 1890 95- لا منقبة افضل من الاحسان.

6 384 منقبتی (و چیزی که مایه فخر و مباهات باشد) بهتر از احسان نیست.

1891 96- لا فضیلة اجلّ من الاحسان.

6 379 برتری و فضیلتی بزرگتر از احسان نیست.

1892 97- لا تذمّ أبدا عواقب الإحسان.

6 392 هیچ گاه پی آمدهای احسان و نیکی مورد نکوهش قرار نگیرد.

1893 98- لا يحوز الغفران الّا من قابل الاساءة بالاحسان. 6 398 غفران و مغفرت الهی را به دست نیاورد جز آن کس که بدی را به احسان پاداش دهـد (و به جای بدی احسان کند). 1894 99- يستدلّ على المحسنين بمـا يجـرى لهـم على ألسن الاخيار و حسن الأفعال و جميل السّيرة. 6 450 رهنمـون گـردد بـه افراد نیکوکار، آنچه که بر زبان نیکان در باره آنان جاری شود، و نیز به کارهـای نیک و سیره و روش زیبا.

1895 100- النّاس أبناء ما يحسنون. 1 309

مردمان فرزند کارهای نیکی هستند که انجام دهند.

باب الحظ (بهره، بخت)

1896 1- الحظّ یسعی الی من لا یخطبه. 1 370 بهره می‌شتابد به سوی کسی که از او خواستگاری نکرده (و به دنبال آن نرفته است).

1897 2- الحظّ للانسان فی الاذن لنفسه و فی اللّسان لغیره. 2 38 بهره انسان، آنچه از راه گوش است برای خود او است، و آنچه در زبان است برای دیگران است.

باب الحفظ (نگهداری)

1898 1- حفظ ما فی یدک خیر لک من طلب ما فی ید غیرک. 3 411 نگه داشتن آنچه در دست تو است (و قناعت کردن بدان، که محتـاج در خواسـت از دیگران نشوی) بهتر است برای تو از درخواست چیـزی کـه در دسـت دیگـران است.

1899 2- علیک بحفظ کلّ امر لا تعـذر باضـاعته. 4 290 بـر تـو بـاد بـه نگهداری کردن هر چیزی که با از بین رفتن آن تو را معذور ندارند.

1900 3- هلک من لم یحرز امره. 6 194 نابود گشت هر کس که کار خـود را نگهداری نکرد.

باب الحقّ

1928 1- الحقّ سیف قاطع. 1 146 حق، شمشیری است برنده.

1929 2- الحقّ افضل سبیل. 1 155 حق، بهترین راههاست.

1930 3- الحقّ أقوی ظهیر. 1 187 حق، نیرومندترین پشتیبان است. (یعنی همان حقانیّت صاحب حق نیرومندترین پشتیبان او است).

1931 4- الحقّ اوضح سبیل. 1 193 حق آشکارترین راههاست.

1932 5- المغلوب بالحقّ غالب. 1 267 کسی که به خاطر حق مغلوب شده (در حقیقت) غالب است.

1933 6- المحارب للحقّ محروب.

1 273 کسی که به جنگ حق برود شکست خورده است.

1934 7- الحقّ احقّ ان یتّبع. 1 319 حق، برای پیروی شایسته‌تر است.

1935 8- التّعاون علی اقامة الحقّ امانة و دیانة. 1 350 یاری دادن و همیاری برای اقامه حق و بر پا داشتن آن، ادای امانت و دینداری است.

1936 9- الحقّ سیف علی اهل الباطل.

1 377 حق، شمشیری است در برابر اهل باطل.

1937 10- الحقّ منجاة لکلّ عامل. 1 378 حق، وسیله نجاتی است برای کسی که بدان عمل کند.

1938 11- الحقّ ابلج، منزّه عن المحاباة و المراياة. 2 44 حق، آشکار و روشن است و از نیاز داشتن به یاری دادن و انکار و جدال دور و منزّه است.

1939 12- اعرفوا الحقّ لمن عرفه لکم صغیرا کان او کبیرا، وضیعا کان أو رفیعا. 2 265 بشناسید حق کسی که حق شما را می‌شناسد، کوچک باشد یا بزرگ، از نظر رتبه پست باشد یا بلند.

1940 13- اصبر علی مرارة الحقّ و ایّاک ان تنخدع لحلاوة الباطل. 2 237 بر تلخی حق صبر کن، و بپرهیز از این که فریب شیرینی باطل را بخوری.

1941 14- الزموا الحقّ تلزمکم النّجاة.

2 240 ملازم حق باشید تا رستگاری ملازم شما گردد.

1942 15- ارکب الحقّ و ان خالف هواک و لا تبع آخرتک بدنیاک. 2 181 بر مرکب حق سوار شو اگر چه با خواسته‌ات مخالف باشد و آخرتت را به دنیا مفروش.

1943 16- الزم الحقّ ینزّلک منازل اهل الحقّ یوم لا یقضی الّا بالحقّ. 2 196 ملازم حق باش تا تو را در منزلگاههای طرفداران حق فرود آورد، در آن روزی که جز به حق حکم نشود.

1944 17- الا و انّ من لا ینفعه الحقّ یضرّه الباطل، و من لا یستقم به الهدی یجرّ به الضّلال الی الرّدی. 2 332 آگاه باشید که به راستی هر کس که حق سودش ندهد باطل زیانش رساند، و کسی که هدایت او را به راه راست در نیاورد، گمراهی او را به سوی هلاکت و نابودی کشاند.

1945 18- اصدق القول ما طابق الحقّ.

2 401 راست‌ترین گفتارها آن است که با حق مطابق باشد.

1946 19- اعقل النّاس من ذلّ للحقّ فاعطاه من نفسه، و عزّ بالحقّ فلم یهن اقامته و حسن العمل به. 2 477 خردمندترین مردم کسی است که در برابر حق تسلیم گردد، و از مقاومت خویش در برابر آن بگذرد، و به وسیله حق (و تسلیم

شدن در برابر آن) عزیز گردد، و اقامه حق و بر پا داشتن آن و نیکو انجـام دادن آن را سبک نشمارد.

1947 20- افضل الاعمال لزوم الحقّ.

2 467 برترین عملها ملازم بودن با حقّ است.

1948 21- اشبه النّاس بأنبياء اللّه اقولهم للحقّ، و اصبرهم على العمل بـه. 2 433 شبیه‌ترین مردم به پیامبران کسی است که به حق گویاتر، و در عمل بـه آن بردبارتر باشد.

1949 22- اقرب العباد الى اللّه تعالى اقولهم للحقّ و ان كان عليه، و أعملهم بالحقّ و ان كان فيه كرهه. 2 447 نزدیکترین بندگان به خدای تعالی کسی است که به حق گویاتر باشد اگر چه به زیان او باشد، و عمل او به حق از همـه بهتـر باشد اگر چه آن را خوش ندارد.

1950 23- اذا اكرم اللّه عبدا اعانه على اقامة الحقّ. 3 162 هر گاه خداونـد بنده‌ای را گرامی بدارد او را در راه بر پا داشتن حق کمک دهد.

1951 24- بالحقّ يستظهر المحتجّ.

3 210 کسی که حجّت و دلیل آورد به وسیله حق پشت خود محکم و قـوی کند (و اگر دلیل او حق نباشد قوی پشت نباشد).

1952 25- بالعدول عن الحقّ تكون الضّـلالة. 3 219 بـا روی گردنـدان از حق گمراهی آید.

1953 26- بلزوم الحقّ يحصل الاستظهار. 3 239 با ملازم بودن حق پشـت گرمی به دست آید.

1954 27- ثلاث فيهنّ النّجاة : لزوم الحقّ و تجنّب الباطل و ركوب الجدّ. 3 336 سه چیز است که نجات و رستگاری در آنهاست : ملازمت با حـق، دوری کردن از باطل، و بر نشستن بر مرکب تلاش و کوشش.

1955 28- خذلوا الحقّ و لم ینصروا الباطل. 3 456 از یـاری کـردن حـق دست برداشته و باطل را نیز یاری نکردند. 1956 29- خض الغمرات الی الحقّ حیث کان. 3 451 در راه رسیدن به حق هر جا که باشد در دریای شداید خـود را فرو بر.

1957 30- خالف من خالف الحقّ الی غیره و دعه و ما رضی لنفسه. 3 446 مخالفت کن با کسی که با رفتن به سوی نا حق، با حق مخالفت کرده، و او را بـا آنچه برای خود پسندیده واگذار.

1958 31- حقّ و باطل و لکلّ أهل. 3 407 حقی است و باطلی، و هر کدام اهلی دارد.

1959 32- خیر الامور ما اسفر عن الحقّ.

3 428 بهترین کارها آن است که از حق پرده بر دارد.

1960 33- حقّ یضرّ خیر من باطل یسرّ.

3 408 حقی که زیان به بار آورد بهتر است از باطلی که شادمانی آرد.

1961 34- رحم اللّه امرء احیی حقّا و أمات باطلا و ادحض الجـور و اقـام العدل. 4 45 خدا رحمت کند هر کس که حق را زنده کنـد و باطـل را بمیرانـد، ستم را سرکوب و عدل و داد را بر پا دارد.

1962 35- رأس الحکمة لزوم الحقّ و طاعة المحقّ. 4 53 اسـاس حکمـت ملازم بودن با حق و فرمانبرداری از حق دارنده است.

1963 36- شافع الخلق العمل بالحقّ و لزوم الصّدق. 4 192 شـافع مردمـان (در روز جزا) عمل کردن به حق، و ملازمت با صداقت و راستی است.

1964 37- علیکم بموجبات الحقّ فالزموها و ایّاکم و محالات التّرّهات.

4 301 بر شما باد به ملازمت انگیزه‌های حق و حقیقت، و بپرهیزید از باطلهای محال.

1965 38- عودک الی الحقّ خیر من تمادیک فی الباطل. 4 349 بازگشت تو به حق بهتر از ادامه دادن راه باطل است.

1966 39- عودک الی الحقّ و ان تعبت خیر من راحتک مع لزوم الباطل. 4 349 بازگشت تو به سوی حق اگر چه موجب رنج و تعب تو گردد، بهتر از راحتی و آسایش تو با ملازمت باطل است.

1967 40- غرض المحقّ الرّشاد. 4 387 غرض و هدف کسی که بر حق است رفتن به راه راست است.

1968 41- فی لزوم الحقّ تکون السّعادة. 4 402 نیکبختی در ملازمت با حق است.

1969 42- فارق من فارق الحقّ الی غیره و دعه و ما رضی لنفسه. 4 428 جدا شو از کسی که از حق جدا شده و به راه دیگری رفته است، و او را با آنچه برای خود انتخاب کرده و بدان راضی گشته است واگذار.

1970 43- قد أعدّوا لکلّ حقّ باطلا، و لکلّ قائم مائلا، و لکلّ حیّ قاتلا، و لکلّ باب مفتاحا، و لکلّ لیل صباحا.

4 483 (در باره جمعی از منافقان فرموده :) به راستی که اینان در برابر هر حقی باطلی آماده کرده‌اند و در مقابل هر راستی کجی، و برای هر انسان زنده‌ای کشنده‌ای، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی بامدادی.

1971 44- قولوا الحقّ تغنموا، و استکتوا عن الباطل تسلموا. 4 508 حق را بگویید تا غنیمت یابید، و از باطل خموش باشید تا سالم بمانید.

1972 45- قلیل الحقّ یدفع کثیر الباطل کما انّ القلیل من النّار یحرق کثیر الحطب. 4 498 اندکی از حق، باطل بسیار را دفع کند، همان گونه که کمی از آتش، هیزم بسیار را بسوزاند.

1973 46- کیف یجد حلاوة الایمان من یسخط الحقّ. 4 566 چگونه شیرینی ایمان را دریابد کسی که حق را دشمن می‌دارد.

1974 47- کیف ینفصل عن الباطل من لم یتّصل بالحقّ. 4 566 چگونه جدا گردد از باطل کسی که به حق نپیوسته است. 1975 48- کن عالما بالحقّ عاملا به ینجک اللّه سبحانه. 4 616 آشنا و دانا به حق باش و بدان عمل کن تا خدای سبحان نجات و رستگاری‌ات دهد.

1976 49- کن جوادا بالحقّ بخیلا بالباطل. 4 602 نسبت به حق سخاوتمند و در مورد باطل بخیل باش.

1977 50- من صارع الحقّ صرع. 5 168 کسی که با حق (دست و پنجه نرم کند و) کشتی بگیرد به زمین خواهد خورد.

1978 51- من عاند الحقّ صرعه. 5 205 کسی که با حق دشمنی کند حق بر زمینش زند.

1979 52- من حارب الحقّ حرب. 5 182 کسی که با حق بجنگد هر چه دارد از او گرفته شود.

1980 53- من عاند الحقّ قتله. 5 183 کسی که با حق دشمنی کند او را به قتل رساند.

1981 54- من عاند الحقّ لزمه الوهن.

5 221 کسی که با حق دشمنی کند ضعف و سستی ملازم او گردد.

1982 55- من عمل بالحقّ ربح. 5 145 کسی که به حق عمل کند رستگار شود.

1983 56- من نصر الحقّ أفلح. 5 145 کسی که حق را یاری دهد رستگار گردد.

1984 57- من عمل بالحقّ غنم. 5 136 کسی که به حق عمل کند بهره و غنیمت یابد.

1985 58- من احتجّ بالحقّ فلج. 5 151 کسی که به حق احتجاج کند و دلیل بیاورد غالب آید.

1986 59- من عمل بالحقّ افلح. 5 168 کسی که به حق عمل کند نجات یابد.

1987 60- من غالب الحقّ غلب. 5 182 کسی که بخواهد بر حق غالب گردد مغلوب شود.

1988 61- من تعدّی الحقّ ضاق مذهبه.

5 254 کسی که از حق بگذرد راهش تنگ (و سخت) باشد.

1989 62- من عاند الحقّ کان اللّه خصمه. 5 229 کسی که با حق دشمنی کند خدای تعالی خصم (و طرف نزاع) او باشد.

1990 63- من لم ینجه الحقّ أهلکه الباطل. 5 246 کسی که حق او را نجات ندهد باطل نابودش سازد.

1991 64- من اعتزّ بالحقّ اعزّه الحقّ.

5 293 کسی که به حق عزّت جوید عزیزش گرداند.

1992 65- من کثر باطله لم یتّبع حقّه.

5 235 کسی که (سخن و یا هر عمل) باطل او بسیار باشد از (سخن) حق او نیز پیروی نشود.

1993 66- للحقّ دولة. 5 25

حق، را دولتی است.

1994 67- لئن امر الباطل لقدیما فعل لئن قلّ الحقّ لربّما و لعلّ، لقلّما أدبر شیء فاقبل. 5 47 اگر باطل حکومت کند (شگفت نیست) از دیر زمان چنین بوده، و اگر حق (پیروان آن اندکند) چه بسا و شاید که افزوده گردد، ولی کمتر می‌شود چیزی از دست برود و دوباره باز گردد.

1995 68- لیکن موئلک الی الحقّ فانّ الحقّ اقوی معین. 5 50 باید بازگشتگاه تو به سوی حق باشد، زیرا که حق، قوی‌ترین کمک کار است.

1996 69- لیکن مرجعک الی الحقّ فمن فارق الحقّ هلک. 5 53 باید بازگشت تو به سوی حق باشد که هر کس از حق جدا شد به هلاکت رسید.

1997 70- لن یدرک النّجاة من لم یعمل بالحقّ. 5 67 هرگز به نجات و رستگاری نرسد کسی که به حق عمل نکند.

1998 71- لو لم تتخاذلوا عن نصرة الحقّ لم تهنوا عن توهین الباطل. 5 117 اگر از یاری کردن حق روی نگردانید (و در یاری کردن حق استوار باشید) در خوار کردن باطل سست و ناتوان نشوید (و با قدرت و توان باطل را خوار خواهید کرد).

1999 72- من أبدی صفحته للحقّ هلک.

5 304 هر کس برای کارزار با حق رو در روی آن قرار گیرد نابود گردد.

2000 73- من اعتزّ بغیر الحقّ أذلّه اللّه بالحقّ. 5 320 کسی که از راه نا حقّ عزّت یابد خداوند او را به وسیله حق خوار گرداند.

2001 74- من اتّخذ الحقّ لجاما اتّخذه النّاس اماما. 5 321 کسی که حق را لگام (دهان بند) خود گیرد مردم او را به امامت و پیشوایی خود برگیرند.

2002 75- من تعدّی الحقّ ضاق مذهبه.

5 323 کسی که از حق تعدّی کند و بگذرد راه کار بر او تنگ شود.

2003 76- من عمل بالحقّ مال الیه الخلق. 5 338 کسی که به حق عمل کند مردم به سوی او میل کنند.

2004 77- من جاهد علی اقامة الحقّ وفّق. 5 339 کسی که در راه بر پا داشتن حق جهاد (مبارزه یا تلاش) کند موفّق گردد.

2005 78- من نکب عن الحقّ ذمّ عاقبته.

5 340 کسی که از حق روی بگرداند سرانجامش نکوهیده شود.

2006 79- من استسلم للحقّ و اطاع المحقّ کان من المحسنین. 5 381 کسی که در برابر حق تسلیم شود، و از حق دار پیروی کند از نیکوکاران است.

2007 80- لا یدرک من اعتزّ بالحق. 6 390 گرفتار نشود کسی که به حق عزّت یافته است.

2008 81- من جعل الحقّ مطلبه لان له الشّدید و قرب علیه البعید. 5 392 هر کس حق را هدف خود قرار دهد سختی‌ها برای او نرم، و دور برایش نزدیک گردد.

2009 82- من اضعف الحقّ و خذله اهلکه الباطل و قتله. 5 395 کسی که حق را ناتوان و خوار نماید باطل او را نابود کرده و به قتل رساند.

2010 83- من کان مقصده الحقّ ادرکه و لو کان کثیر اللّبس. 5 423 کسی که مقصدش حق باشد بدان می‌رسد اگر چه در پوششهای بسیار باشد.

2011 84- من عاند الحقّ قتله و من تعزّز علیه ذلّله. 5 459 کسی که با حق دشمنی کند حقّ او را بکشد، و هر که در صدد غلبه بر حق باشد خوارش کند.

2012 85- من نصر الحقّ غنم. 5 466

کسی که حق را یاری کند غنیمت می‌برد.

2013 86- صمدا صمدا حتّی ینجلی لکم عمود الحقّ و أنتم الاعلون و اللّه معکم و لن یترکم أعمالکم. 4 216 استوار باشید و پایدار تا حق برای شما آشکار و پدیدار شود، و خدا با شماست و از پاداش کردارتان نخواهد کاست.

2014 87- منازع الحقّ مخصوم. 6 123 کسی که به نزاع با حق برخیزید شکست خورده است.

2015 88- ما اکثر من یعترف بالحقّ و لا یطیعه. 6 63 چه بسیارند کسانی که به حق اعتراف کنند ولی پیرویش نکنند.

2016 89- ما ذا بعد الحقّ الّا الضّلال. 6 83 چیست پس از حق جز گمراهی.

2017 90- نعم الدّلیل الحقّ. 6 156 حقّ، راهنمای خوبی است.

2018 91- و اللّه ما منع الامن أهله و ازاح الحقّ عن مستحقّه، الّا کلّ کافر جاحد و منافق ملحد. 6 242 به خدا سوگند مانع نشود ایمنی و امنیت را از مردمی که شایسته آنند و کنار نزند حق را از مستحق آن، مگر هر کافر منکر و منافق بی‌دینی. 2019 92- لا تمسک عن اظهار الحقّ اذا وجدت له اهلا. 6 266 خودداری نکن از آشکار کردن و بیان کردن حق، هنگامی که اهلی برای آن یافتی.

2020 93- لا تغالب من یستظهر بالحقّ فانّ مغالب الحقّ مغلوب. 6 302 در صدد پیروزی مباش بر کسی که پشت گرمی به حق دارد، زیرا کسی کـه چنـین کند مغلوب و شکست خورده است.

2021 94- لا یؤنسنّک الّا الحقّ و لا یوحشنّک الّا الباطل. 6 294

زنهار که انس ندهد تو را چیزی مگر حقّ، و به وحشت نیندازد تو را چیـزی جز باطل.

2022 95- لا تمنعنّکم رعایة الحقّ لاحد عن اقامة الحقّ علیه. 6 301 زنهار که رعایت حق کسی (که به گردن شما حقی دارد) باز ندارد شما را از اقامه حق بر او.

2023 96- لا حقّ لمحجوج. 6 356 کسی که به حقّ محکـوم شـده حقـی ندارد.

2024 97- لا ناصح أنصح من الحقّ. 6 381 خیر خواهی خیر خـواه‌تـر از حق نیست.

2025 98- لا یذلّ من اعتزّ بالحقّ. 6 390 خوار نشود کسی که بـه واسـطه حق عزیز گشته است.

2026 99- لا یجتمع الباطل و الحقّ. 6 372 حق و باطل با هم جمع نشوند.

2027 100- لا صاحب اعزّ من الحقّ. 6 384 مصاحب و همراهی، عزیزتـر از حق نیست.

2028 101- لا یغلب من یستظهر بالحقّ.

6 387 مغلوب نگردد کسی که پشت خود را به وسیله حقّ قوی کرده است.

2029 102- لا یخصم من یحتجّ بالحقّ.

6 387 محکوم نشود کسی که به حق دلیل آورد.

2030 103- لا رسول ابلغ من الحقّ. 6 379 پیام رسانی رساننده‌تر از حق نیست.

2031 104- لا یصبر للحقّ الّا من یعرف فضله. 6 397 در راه حق، بردباری و صبر نکند جز کسی که فضیلت آن را بشناسد.

2032 105- لا خیر فی السّکوت عن الحقّ کما انّه لا خیر فی القول بالجهل. 6 415 خیری در خموشی از بیان حق نیست، چنانچه خیری در سخن گفتن به باطل نیست.

2033 106- لا یصبر علی مرّ الحقّ الّا من أیقن بحلاوة عاقبته. 6 423.

بر تلخی حق بردباری و صبر نکند جز آن کس که به شیرینی و حلاوت عاقبت و سرانجامش یقین دارد.

2034 107- لا یعاب الرّجل باخذ حقّه و انّما یعاب باخذ ما لیس له. 6 410 کسی را به گرفتن حق خود عیب نکنند، بلکه به گرفتن چیزی که حق او نیست عیب کنند.

2035 108- یسیر الحقّ یدفع کثیر الباطل.

6 457 اندکی از حق، برطرف سازد باطل بسیار را.

2036 109- یا أباذرّ انّک إن غضبت للّه فارج من غضبت له، إنّ القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک، فاترک فی أیدیهم ما خافوک علیه، و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما أحوجهم الی ما منعتهم، و ما أغناک عمّا منعوک، و لو أنّ السّماوات و الأرض کانتا علی عبد رتقا ثمّ اتّقی اللّه لجعل له منهما مخرجا، فلا یونسنّک الّا الحقّ، و لا یوحشنّک إلّا الباطل، فلو قبلت دنیاهم لأحبّوک، و لو قرضت منها لأمنوک. 4 464 ای ابوذر تو به خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باشد.

این مردم از تو بر دنیایشان ترسیدند، و تو از آنها بر دینت پس آنچه را کـه آنهـا برایش در وحشتند به خودشان واگذار، و از آنچه مـی‌ترسـی گرفتـارش شـوند (کیفر الهی) فرار کن، چه محتاجند بـه آنچـه از آن منعشـان مـی‌کـردی، و چـه بی‌نیازی تو از آنچه تو را منع می‌کردند.

اگر درهای آسمانها و زمین به روی بنده‌ای بسته شده باشد امـا او از خـدای بترسد، خداوند، راهی برای او خواهد گشود. آرامـش خـویش را تنهـا در حـق جستجو کن و غیر از باطل چیزی تو را به وحشـت نیانـدازد، اگـر دنیایشـان را می‌پذیرفتی دوستت می‌داشتند و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص مـی‌دادی (و با آنها کنار می‌آمدی) دست از تو بر می‌داشتند

2037 110- علیکم بالمحجّة البیضاء فاسلکوها و الّا استبدل اللّه بکم غیرکم. 4 300 بر شما باد به راه روشن و سلوک در آن، و گر نه خداوند دیگران را بـه جای شما بر آن وادارد.

2038 111- قد وضحت محجّة الحقّ لطلّابها. 4 476 به راستی که راه حـق برای جویندگانش آشکار گشته است.

2039 112- من عمل بالحقّ نجـا. 5 153 کسـی کـه بـه حـق عمـل کنـد رستگاری و نجات یابد.

2040 113- من عدل عن واضح المحجّة غرق فی اللّجّة. 5 474 کسـی کـه از راه روشن و آشکار، روی بگرداند در دریای گمراهی غرق شود.

2041 114- انّ اللّه سبحانه قد انار سبیل الحقّ و أوضح طرقه فشقوه لازمـة او سعادة دائمة. 2 564 به راستی که خدای سبحان راه حق را روشـن نمـوده و جاده‌های آن را آشکار کرده، و در نتیجه یا شـقاوت و بـدبختی مـلازم انسـانها است و یا سعادت و نیکبختی دائمی.

باب التحقیق (کنجکاوی)

2042 1- لا عمل کالتّحقیق. 6 353 کـاری همچـون تحقیـق و کنجکـاوی نیست.

2043 2- لا ینفع اجتهاد بغیر تحقیق. 6 387 اجتهادی بـدون تحقیـق سـود نبخشد.

2044 3- لا سنّة افضل من التّحقیق. 6 381 روش و شیوه‌ای برتر از تحقیق نیست.

باب الحقوق (حقوق خدا و مردم)

2045 1- جعل اللّه سبحانه حقوق عباده مقدّمة لحقوقه، فمن قام بحقوق عباد اللّه كان ذلک مؤدّيا الى القيام بحقوق اللّه. 3 370 خدای سبحان حقوق بندگانش را مقدمه حقوق خود قرار داده، پس آن کس که به پا خواست برای ادای حقوق بندگان خدا،

این کار می‌کشاند او را به سوی قیام به ادای حقوق خداوند.

2046 2- من قضى حقّ من لا يقضى حقّه فقد عبّده. 5 366 کسی که به جای آورد حق کسی را که او حقّش را به جای نیاورده، او را بنده خویش گردانده است.

2047 3- من العقوق اضاعة الحقوق. 6 9 از جمله عقوق (نافرمانی و آزار پدر و مادر) ضایع کردن و تباه ساختن حقوق آنهاست.

2048 4- فى حمل عباد اللّه على احكام اللّه استيفاء الحقوق و كلّ الرّفق. 4 410 در وادار کردن مردم بر انجام احکام الهی فرا گرفتن تمام حقوق و همه لطف نهفته است.

باب الاحتکار

(حبس مال به طمع گران شدن) 2049 1- الاحتکـار رذیلـة. 1 39 احتکـار پستی آورد.

2050 2- الاحتکار داعیة الحرمان. 1 66 احتکار به حرمان و بی‌بهره ماندن (محتکر) انجامد.

2051 3- المحتکر محروم من نعمته.

1 127 احتکار کننده از نعمت خود محروم و بی‌بهره خواهد ماند.

2052 4- الاحتکار شیمة الفجّار. 1 160 احتکار شیوه و طریقـه بـدکاران و گنهکاران است.

2053 5- کن مقتدرا و لا تکن محتکرا.

4 601 توانا و توانگر باش ولی محتکر (احتکار کننده) نباش.

2054 6- من طبائع الاغمار اتعاب النّفوس فی الاحتکـار. 6 28 از خلـق و خوی افراد نادان و بی‌تجربه

است که خود یا دیگران را برای احتکار به رنج و تعب وادارند.

باب الحكمة (فرزانگی، علم صحیح)

2055 1- الحكمة ترشد. 1 11 حکمت، انسان را بـه راه راسـت راهنمـایی کند.

2056 2- الحكمة عصمة، العصمة نعمة.

1 12 حکمت، نگهبان و نگهدارنـده انسـان (از انحـراف و زشـتی) اسـت و عصمت نعمت (الهی) است.

2057 3- الحكـم ريـاض النّـبلاء. 1 245 حکمتهـا (و دانشـهای درسـت) بوستانهای مردمان دانا و هوشیار است.

2058 4- الحكيم يشفى السّائل و يجود بالفضـائل. 1 394 شـخص حکـیم درخواست کننده سائل را درمان نماید، و به فضائل و کمالات، جـود و بخشـش کند.

2059 5- الحكيم من جازى الاساءة بالاحسان. 2 29 حکیم کسی است کـه بدی را به نیکی پاداش دهد. 2060 6- الحكمة روضة العقلاء و نزهة النّـبلاء. 2 32 حکمت بوستان و خردمندان و گردشگاه مردمان دانا و هوشیار است.

2061 7- العلم ثمرة الحكمة و الصّواب من فروعها. 2 39 علم و دانایی ثمرة و میوه حکمت است، و درستی و حقیقت شاخه‌های آن.

2062 8- الحكمة ضالّة كلّ مؤمن فخذوها و لو مـن افـواه المنـافقين. 2 58 حکمت گمشده هر انسان با ایمانی است، آن را فـرا گیریـد اگـر چـه از دهـان منافقان باشد.

2063 9- القلب ينبوع الحكمة و الاذن مغيضها. 2 119 دل، چشمه حکمـت است و گوش، محلّ ورود آن.

2064 10- الحکمة شجرة تنبت فی القلب و تثمر علی اللّسان. 2 106 حکمت درختی است که در دل بروید و بر زبان میوه و ثمر دهد.

2065 11- الحکماء اشرف النّاس انفسا و اکثرهم صبرا و أسرعهم عفوا و أوسعهم اخلاقا. 2 140 فرزانگان نفسشان از دیگران شریف‌تر، و صبر و بردباریشان از دیگران زیادتر، و گذشتشان از مردمان سریع‌تر، و خلق ایشان از دیگران گشاده‌تر می‌باشد.

2066 12- استشعر الحکمة و تجلبب السّکینة، فانّهما حلیة الابرار. 2 187 حکمت را شعار خود گردان، و آرامش و وقار را پیراهن خود که این دو زیور نیکان است.

2067 13- اوّل الحکمة ترک اللّذّات و آخرها مقت الفانیات. 2 408 آغاز حکمت ترک لذتها است، و انجام آن بیزاری جستن از آنچه نابود شدنی است.

2068 14- اذا ضللت عن حکمة اللّه فقف عند قدرته، فانّک ان فاتک من حکمته ما یشفیک، فلن یفوتک من قدرته ما یکفیک. 3 143 هر گاه از حکمت خدا درمانده و سر در گم شدی (و پی به آن نبردی) در برابر قدرت خدا بایست و توقف کن (و پناه بدان ببر) که اگر برای درمان در خود از حکمت چیزی به دست نیاوردی، قدرت خداوند را به اندازه‌ای که تو را کفایت کند از دست نخواهی داد. 2069 15- بالحکمة یکشف غطاء العلم.

3 221 به وسیله حکمت، پرده از چهره علم و دانش برداشته شود.

2070 16- ثمرة الحکمة الفوز. 3 333 میوه حکمت، رستگاری است.

2071 17- ثمرة الحکمة التّنزّه عن الدّنیا و الوله بجنّة المأوی. 3 334 میوه حکمت، دوری کردن از دنیا و شیفته شدن به بهشت برین "جنّة المأوی" است.

2072 18- خذ الحکمة انّی کانت، فانّ الحکمة، ضالّة کلّ مؤمن. 3 440 حکمت را هر جا که هست فراگیر، که به راستی حکمت گمشده هر مؤمنی است.

2073 19- حدّ الحکمة الاعراض عن دار افناء و التّولّه بدار البقاء. 3 404 حدّ و مرز حکمت، رو گرداندن از دنیای فانی و شیفته شدن به سرای جاودانی است.

2074 20- حرام علی کلّ عقل مغلول بالشّهوة ان ینتفع بالحکمة. 3 404 بر هر عقلی که اسیر شهوت باشد حرام است که به حکمت سودمند گردد. 2075 21- حکمة الدّنیّ ترفعه، و جهل الشّریف یضعه. 3 411 حکمت و فرزانگی، شخص پست و حقیر را بلند گرداند، و نادانی شخص شریف، او را پست گرداند.

2076 22- رأس الحکمة لزوم الحقّ. 4 47 اساس حکمت و فرزانگی ملازمت با حق است.

2077 23- رغبة العاقل فی الحکمة، و همّة الجاهل فی الحماقة. 4 94 شوق و رغبت شخص عاقل در حکمت است، و رغبت و شوق جاهل در حماقت و کم عقلی است.

2078 24- الحکمة لا تحلّ قلب المنافق الّا و هی علی ارتحال. 2 81 حکمت در دل منافق در نیاید جز آنکه همان گونه بیرون رود (و در آن جایگیر نشود).

2079 25- ضالّة العاقل الحکمة فهو احقّ بها حیث کانت. 4 227 گمشده خردمند حکمت است و او شایسته‌تر است به آن در هر جا که باشد.

2080 26- ضالّة الحکیم الحکمة فهو یطلبها حیث کانت. 4 227 گمشده حکیم حکمت است، و او جستجو کند آن را هر جا که باشد.

2081 27- علیک بالحکمة فانّها الحلیة الفاخرة. 4 284 بر تو باد به تحصیل حکمت که آن جامه گرانبهایی است.

2082 28- غنی العاقل بحکمته و عـزّه بقناعتـه. 4 386 تـوانگری عاقـل و خردمند به حکمت او است، و عزّت و ارجمندی‌اش به قناعت است.

2083 29- غنیمة الاکیاس مدارسة الحکمة. 4 391 غنیمت زیرکان گفتگو و مذاکره حکمت است.

2084 30- قد یقول الحکمة غیر الحکیم.

4 470 گاهی است که سخن حکیمانه‌ای را غیر از شخص حکـیم بـر زبـان آرد.

2085 31- قرنت الحکمة بالعصمة. 4 493 مقرون و همراه گشته حکمت بـا پاکدامنی. 2086 32- کلّ شیء یملّ ما خلا طرائف الحکم. 4 539 هـر چیـزی ملول آور و خسته کننده است، جز سخنان حکمت آمیز نو و جدید.

2087 33- کلّما قویت الحکمة ضعفت الشّهوة. 4 622 هـر چـه حکمـت و فرزانگی در انسان نیرومند شود، شهوت و خواهشهای نفسانی ضـعیف و نـاتوان گردد.

2088 34- کیف یصبر علی مباینة الاضداد من لم تعنه الحکمة. 4 563 کسی که حکمت و فرزانگی او را یاری ندهـد، چگونـه مـی‌توانـد خـود را در برابـر دشمنان (سعادت و کمال انسانی) نگه دارد. 2089 35- من تفکّـه بـالحکم لـم یعدم اللّذة. 5 233 کسی که از حکمتها بهره‌مند شود هیچگاه

کامیابی و لذّت را از دست نخواهد داد (و پیوسته با بهره گیری از هر حکمتی لذّتی را به دست خواهد آورد).

2090 36- من لهج بالحكمة فقد شرّف نفسه. 5 265 کسی که شوق و رغبت به حکمت داشته باشد، نفس خویش را شریف و ارجمند داشته است.

2091 37- للنّفوس طبائع سوء و الحكمة تنهى عنها. 5 32 نفوس انسانها خویها و خصلتهای زشت و بدی دارند و حکمت است که از آنها نهی کند و باز دارد.

2092 38- ليس بحكيم من قصد بحاجته غير حكيم. 5 84 حکیم و فرزانه نیست کسی که نیاز خود را نزد کسی غیر از حکیم ببرد.

2093 39- ليس بحكيم من ابتذل بانبساطه الى غير حميم. 5 84 حکیم نیست کسی که شکفته رویی خود را از غیر دوست صمیمی (یا خویشاوند) نگاه ندارد. 2094 40- من عرف بالحكمة لا حظته العيون بالوقار. 5 311 کسی که به حکمت شناخته و معروف شد مردمان به دیده وقار و سنگینی به او بنگرند.

2095 41- من ثبتت له الحكمة عرف العبرة. 5 352 کسی که حکمت برای او ثابت گشت (و حکیم شد) عبرت و پند آموزی را بشناسد.

2096 42- من كشف مقالات الحكماء انتفع بحقائقها. 5 474 هر که از سخنان حکیمان پرده بردارد از حقائق (و معارف پنهان) آنها سودمند گردد.

2097 43- من خزائن الغيب تظهر الحكمة. 6 10 حکمت و فرزانگی از خزینه‌های غیب ظهور و بروز یابد.

2098 44- مجلس الحكمة غرس الفضلاء. 6 124 مجلس و محفل حکمت (و گفتگوهای حکمت آمیز) محل غرس نهالهای فکری فضلا و برگزیدگان علم و دانش است. 2099 45- مجالسة الحكماء حياة العقول و شفاء النّفوس. 6 151 مجالست و هم نشینی با حکیمان حیات بخش عقلها و اندیشه‌ها، و شفا بخش جانها است.

2100 46- لا خير فی الصّمت عن الحکمة کما انّه لا خیر فی القول بالباطل.

6 414 خیری نیست در سکوت در جای بیـان حکمـت (سـخنان راسـت و درست) چنانچه خیری نیست در سخن باطل.

باب الحلال (جایز، روا)

2101 1- علیک بلزوم الحلال و حسن البرّ بالعیال و ذکر اللّه فی کلّ حـال.

4 294 بر تو باد به ملازمت و جدا نشدن از حلال، و نیکو کاری نسبت به عیال (و نانخوران خود) و یاد خدا بودن در هر حال.

2102 2- من توفیق الحرّ اکتسابه المـال مـن حلّـه. 6 36 از توفیقـات آزاد مردان، به دست آوردن مال از راه حلال آن است.

2103 3- ازکی المکاسب کسب الحلال.

2 427 پاک‌ترین کسبها (و در آمدها) کسب حلال است.

باب الحلم (خویشتن داری، بردباری)

2104 1- الحلم عشيرة. 1 44 بردباری و حلم، عشیرة و قبیلهای است. (یعنی در جای خود کار قبیلهای را به

سود انسان انجام می‌دهد) 2105 2- الحلم زين الخلق. 1 74 بردباری، زیور خلق و خوی انسانی است.

2106 3- الحلم عنوان الفضل. 1 134 بردباری، سر آغاز فضیلت و برتری انسان است.

2107 4- الحلم رأس الرّياسة. 1 197 بردباری، اساس ریاست و آقایی است.

2108 5- الحلم ثمرة العلم. 1 211 بردباری، میوه علم و دانش است.

2109 6- السّلم ثمرة الحلم. 1 227 آشتی و مسالمت، میوه حلم و بردباری است.

2110 7- انّ افضل اخلاق الرّجال الحلم.

2 488 به راستی که بهترین اخلاق مردان، حلم و بردباری است.

2111 8- اشجع النّاس من غلب الجهل بالحلم. 2 450 شجاعترین مردم کسی است که با کمک حلم و بردباری، بر جهل و نادانی غالب و پیروز آید.

2112 9- اقوى النّاس من قوى على غضبه بحلمه. 2 435 نیرومندترین مردمان کسی است که به وسیله بردباری بر خشم خویش فائق آید.

2113 10- افضل الحلم كظم الغيظ و ملک النّفس مع القدرة. 2 435 برترین بردباریها فرو بردن خشم و در اختیار گرفتن نفس در هنگام قدرت (بر تلافی و انتقام) است.

2114 11- احلم تكرم. 2 169 بردباری کن تا گرامی‌ات دارند.

2115 12- الحلم فدام السّفیه. 1 245 بردباری، دهان بند ابلهان است.

2116 13- الحلم زینة العلم. 1 249 بردباری، زیور علم و دانش است.

2117 14- الحلم تمام العقل. 1 264

بردباری، نشانه کمال عقل است.

2118 15- الحلم نور جوهرة العقل. 1 311 بردباری، نوری است که گوهر آن عقل است.

2119 16- الحلیم الّذی لا یشقّ علیه مئونة الحلم. 1 344 بردبار کسی است که دشوار نیست بر او به کار بردن حلم و بردباری (و به خوبی می‌تواند آن را در جای خود به کار برد).

2120 17- الحلم حلیة العلم و علّة السّلم.

1 353 بردباری، زیور علم، و سبب مسالمت و سازش است.

2121 18- الحلم نظام أمر المؤمن. 1 372 حلم و بردباری نظام (و وسیله نظم و آراستگی) کار مؤمن است.

2122 19- اوّل عوض الحلیم عن حلمه انّ النّاس کلّهم انصاره علی خصمه. 2 66 نخستین پاداشی که بردبار از بردباری‌اش می‌گیرد آن است که مردم همگی در برابر کسی که با او به نزاع برخاسته یاری‌اش کنند.

2123 20- الحلم یطفیء نار الغضب، و الحدّة تؤجّج احراقه. 2 123 بردباری، آتش خشم را خاموش سازد، و تندی کردن، آن را بر افروزد.

2124 21- احلم توقّر. 2 171 بردباری کن تا حرمت و وقارت بدارند.

2125 22- احتجب عن الغضب بالحلم و غضّ عن الوهم بـالفهم. 2 199 از خشم، به وسیله بردباری، خود را در پرده گیـر و بپوشـان، و از پنـدار و گمـان بیهوده نیز به وسیله فهم، چشم پوشی کن.

2126 23- احیاکم احلمکم. 2 369 هر کس از شما که شرمش بیشتر باشـد بردباری‌اش بیشتر خواهد بود.

2127 24- ازین الشّیم الحلم و العفاف.

2 399 آراسته‌ترین خصلتها بردباری و پاکدامنی است.

2128 25- الحلم عند شدّة الغضب یؤمن غضب الجبّـار. 2 45 بردبـاری در هنگام خشم سخت، ایمن سازد (انسان را) از خشم خدای جبّار.

2129 26- الحلم احد المنقبتین. 2 20 بردباری یکی از دو بخش منقبـت (و مباهات انسان) است.

2130 27- انّ افضل النّاس من حلم عن قدرة، و زهد عـن غنیـة، و أنصـف عن قوّة. 2 513 به راستی که برترین مردم کسی است که در هنگام قـدرت (بـر انتقام) بردباری کند، و در هنگام ثروتمندی و غنا زهد ورزد، و در هنگام داشتن نیرو و قوت به عدل و انصاف عمل کند.

2131 28- ان کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار. 3 5 اگر در خشم، انتقامجویی و تسلّای نفس است، ولی در حلـم و بردبـاری پـاداش نیـک نیکوکاران نهفته است.

2132 29- ان لم تکن حلیما فتحلّم، فانّه قلّ من تشبّه بقـوم الّـا اوشـک أن یصیر منهم. 3 11 اگر بردبار نیستی، خود را همچون بردباران و به صورت آنـان در آور، زیرا کم است که کسی خود را به مردمی شبیه سازد جـز آنکـه نزدیـک شود که در زمره آنان در آید.

2133 30- انّک مقوّم بادبک فزیّنه بالحلم. 3 57 به راستی بها و ارزشی کـه به تو می‌دهند به خاطر ادب تو است پس آن را به بردباری بیارای.

2134 31- انّما الحلم کظم الغیظ و ملک الـنّفس. 3 74 بردبـاری جـز فـرو بردن خشم و زمام خویش به دست گرفتن نیست.

2135 32- انّما الحلیم من اذا اوذی صبر و اذا ظلم غفـر. 3 85 بـه راسـتی بردبار کسی است که چون آزارش کنند صبر کنـد، و چـون سـتمی بـه او رسـد بیامرزد و بگذرد.

2136 33- اذا حلمت عن الجاهل فقد

أوسعته جوابا. 3 162 هنگامی که از مقابله با نـادان حلـم ورزی و بردبـاری کنی میدان پاسخ او را باز گذارده‌ای.

2137 34- اذا حلمت عن السّفیه غمّمته فزوده غمّـا بحلمـک عنـه. 3 144 هنگامی که در برابر آدم سبک مغز بردباری کنی او را اندوهگین کـرده، پـس بـا بردباری خود بر اندوهش بیفزا.

2138 35- اذا احبّ اللّه عبدا زیّنه بالسّکینة و الحلم. 3 161 هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست دارد او را به آرامش و بردباری بیاراید.

2139 36- اذا تسلّط علیک الغضب فاغلبه بالحلم و الوقار. 3 188 هر گـاه خشم بر تو مسلّط شد، با بردباری و وقار خود بر آن غلبـه کـن (و آن را تحـت فرمان خود گیر).

2140 37- اذا کان الحلم مفسدة کان العفو معجزة. 3 195 هر گـاه بردبـاری تباهی به بار آرد (و موجب دلیری دشمن گردد) در این صورت، گذشت عجـز و ناتوانی به حساب آید. 2141 38- بالحلم تکثر الانصار. 3 199 به وسیله حلم، یاران زیاد گردند.

2142 39- بوفور العقل یتوفّر الحلم.

3 221 با زیادی عقل بردباری و حلم فراوان گردد.

2143 40- جمال الرّجل حلمه. 3 356 زیبایی و جمال انسانی بـه حلـم و بردباری است.

2144 41- حسن الحلم دلیل وفور العلم.

3 385 بردباری نیکو، دلیل و نشانه علم بسیار است.

2145 42- خیر الحلم التّحلّم. 3 424 بهترین بردباری‌ها خود را به بردباری واداشتن است.

2146 43- رأس العلم الحلم. 4 49 اساس علم و دانـش حلـم و بردبـاری است.

2147 44- ردّوا البادرة بالحلم. 4 89 شتاب زدگی را (در تصـمیم و انجـام کار) با بردباری باز گردانید.

2148 45- زین العلم الحلم. 4 108 زیور علم و دانـش، حلـم و بردبـاری است.

2149 46- سبب الوقار الحلم. 4 124 وسیله وقار و سنگینی بردباری است.

2150 47- ضادّوا الغضب بالحلم تحمدوا عواقبکم فی کلّ امر. 4 226 خشم و تندی را با بردباری پاسخ دهید تا سـر انجامتـان را در هـر کـاری پسـندیده گردانید.

2151 48- علیک بالحلم فانّه ثمرة العلم.

4 285 بر تو باد به حلم و بردباری، زیرا حلـم ثمـره و میـوه علـم و دانـش است.

2152 49- علیک بالحلم فانّه خلق مرضیّ. 4 289 بر تو باد به بردباری که آن خلق و خویی پسندیده است.

2153 50- قد یزهق الحلیم. 4 460 گاهی است که حلیم هلاک می‌شود.

2154 51- قد یتزیّی بالحلم غیر الحلیم.

4 470 گاهی است که غیر حلیم (و شخصی که بردبار نیست) جامه حلم به تن کند (و خود را حلیم بنمایاند). 2155 52- کن حلیما فی الغضب صبورا فی الرّهب مجملا فی الطّلب. 4 607 در هنگامه خشم بردبار باشد، و در ترس خویشتن دار و شکیبا، و در طلب (مال و ثروت و یا هر چیز) میانه رو باش.

2156 53- کمال العلم الحلم، و کمال

الحلم کثرة الاحتمال و الکظم. 4 628 کمال علم و دانش به بردباری است، و کمال بردباری به بسیاری تحمّل و فرو بردن خشم است. 2157 54- کفی بالحلم وقارا. 4 573 بردباری برای وقار و سنگینی انسان بس است.

2158 55- من تحلّی بالحلم سکن طیشه. 5 209 کسی که خود را به حلم و بردباری بیاراید سبکسری و خشم او فرو نشیند.

2159 56- من تحلّم حلم. 5 137 کسی که خود را به بردباری وادار کند، و یا جویای آن باشد، بردبار شود.

2160 57- من حلم اکرم. 5 142 کسی که بردباری کند گرامی شود.

2161 58- من لم یتحلّم لم یحلم. 5 244 کسی که خود را به بردباری واندارد بردبار نگردد.

2162 59- لن یثمر العلم حتّی یقارنه الحلم. 5 63 درخت علم و دانش به بار ننشیند، تا آن گاه که حلم با او مقرون گردد.

2163 60- لن یزال العقل حتّی یوازره الحلم. 5 71 عقل آراسته نگردد تا آن گاه که حلم کمک کار و وزیرش گردد.

2164 61- لیس الحلیم من عجز فهجم و اذا قدر انتقم، انّما الحلیم من إذا قدر عفا، و کان الحلم غالبا علی کلّ أمره.

5 91 بردبار کسی نیست که به خاطر عجز و ناتوانی خاموش شده و سر به زیر گردد، و هر گاه قدرت و توان یافت انتقام بگیرد، بلکه حلیم واقعی کسی است که هر گاه توانا باشد در گذرد، و بردباری بر همه کارهای او غالب و چیره باشد.

2165 62- من غاظک بقبح السّفه علیک فغظه بحسن الحلم عنه. 5 333 کسی که تو را به خاطر نادانی و سبک مغزی زشت خود به خشم آورد، تو نیز او را با بردباری نیکوی خود خشمگین ساز.

2166 63- من ارتوی من مشرب العلم تجلبب جلباب الحلم. 5 351 کسی که از سر چشمه و آشامیدنگاه علم و دانش سیراب شده باشد، جامه حلم و بردباری به تن کند.

2167 64- من استعان بالحلم علیک غلبک و تفضّل علیک. 5 451 کسی که از بردباری در برابر تو کمک گرفت، بر تو غالب آمده و برتری نیز بر تو دارد. 2168 65- من أشرف العلم التّحلّی بالحلم. 6 43 از شریف‌ترین علمها و دانشها آراسته شدن آن به حلم و بردباری است.

2169 66- من أحسن افعال القادر أن یغضب فیحلم. 6 23 از نیکوترین کارهای قدرتمند آن است که خشم کند ولی حلم ورزد.

2170 67- من أحسن العقل التّحلّی بالحلم. 6 26 از نیکوترین عقلها آراسته شدن به حلم و بردباری است.

2171 68- نعم وزیر العلم الحلم. 6 164 حلم و بردباری برای علم و دانش وزیر خوبی است.

2172 69- وقار الحلم زینة العلم. 6 224 سنگینی و وقار حلم، زینت بخش علم و دانش است.

2173 70- وجدت الحلم و الاحتمال أنصر لی من شجعان الرّجال. 6 244 یافتم بردباری و تحمل را که یاری و کمک آنها کارگرتر از مردان شجاع بود.

2174 71- لا ظهیر کالحلم. 6 354 پشتیبانی، همچون بردباری و حلم نیست.

2175 72- لا فضیلة کالحلم. 6 350 فضیلت و برتری، همچون حلم نیست.

2176 73- لا خیر فی خلق لا یزینه حلم.

6 391 در خلق و خوبی که به زیور حلم آراسته نباشد خیر و خوبی نیست.

2177 74- لا شرف أعلى من الحلم. 6 383 بزرگواری و شـرفی والاتـر از بردباری نیست.

2178 75- لا یعرف السّفیه حقّ الحلیم. 6 395 شخص بی‌خرد و سبکسـر، حق مرد حلیم و بردبار را نشناسد.

2179 76- لا خیر فی عقل لا یقارنه حلم.

6 396 در عقلی که مقرون به حلم نباشد خیر و خوبی نیست.

2180 77- لا عزّ ارفع من الحلم. 6 380 عزّتی برتر از حلم نیست.

2181 78- لا علم لمن لا حلم له. 6 403 کسی که حلم ندارد علم ندارد.

2182 79- یستدلّ علی حلم الرّجل بکثرة احتماله، و علی نبله بکثرة انعامه.

6 452 راهنمایی شود بر بردباری مرد به تحمل بسیارش، و بر جود و کرمش به انعام و نعمت بخشی بسیارش.

2183 80- لا یکون المؤمن الّا حلیما رحیمـا. 6 425 مـؤمن نیسـت مگـر بردبار و مهربان.

باب النبی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

2184 1- ارض بمحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمرائدا و الی النّجاة قائدا. 2 219 خوشنود باش که محمد ﷺ پیام آور پیشرو تو باشد، و به سوی نجات و رستگاری پیشوای تو باشد.

2185 2- بلّغ عن ربّه معذرا، و نصح لامّته منذرا، و دعا الی الجنّة مبشّرا.

3 270 رسالت خویش را از طرف پروردگار برای قطع عذر مردم ابلاغ فرمود، و امّت

خود را به منظور بیم از عذاب الهی نصیحت کرد، و مردمان را با دعوت به سوی بهشت مژده داد.

2186 3- خرج من الدّنیا خمیصا و ورد الآخرة سلیما، لم یضع حجرا علی حجر، حتّی مضی لسبیله و أجاب داعی ربّه. 3 460 با شکم گرسنه از دنیا رفت، و با سلامت جان و روح به آخرت وارد شد، سنگی روی سنگ نگذاشت، تا آنکه راه خود را پیمود، و دعوت پروردگارش را اجابت نمود.

2187 4- داع دعا و راع رعا فاستجیبوا للدّاعی و اتّبعوا الرّاعی. 4 13 دعوت کننده‌ای که دعوت خود را به پایان رسانید، و سرپرست امّت به سرپرستی خود قیام نمود، در این صورت دعوت کننده را اجابت کنید، و از سرپرست پیروی نمایید.

2188 5- سنّته القصد و فعله الرّشد و قوله الفضل و حکمه العدل، کلامه بیان و صمته أفصح لسان. 4 154 سیره و روش آن حضرت میانه روی، و کار او راهنمایی به راه راست، و گفتارش جدا کننده حق از باطل، و حکمتش عادلانه، و سخنانش بیان کننده (مشکلات) و سکوتش رساترین زبانها بود.

2189 6- طبیب دوّار بطبّه، قد أحکم مراهمه، و أحمی مواسمه، یضع ذلک حیث الحاجة الیه، من قلوب عمی و آذان صمّ و السنة بکم، یتتبّع بدوائه مواضع الغفلة و مواطن الحیرة. 4 260 طبیبی است سیّار که با طبّ خود (برای درمان بیماران) به گردش می‌پردازد، مرهم‌هایش را به خوبی آماده کرده و برای داغ کردن محل زخم ابزارش را گداخته است، و به اندازه نیاز مرهم گذارد، برای دلهای نابینا و گوشهای کر، و زبانهای گنگ، با داروی خود در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان می‌گردد.

باب الحماقة (نادانی و بیخردی)

2190 1- الحمق غربة. 1 38 حماقت، غریبی و بیگانگی است (یعنی سبب غربت شخص احمق می‌شود).

2191 2- الحمق اضرّ الاصحاب. 1 134 حماقت، زیانبارترین همراهان است.

2192 3- الحمق من ثمار الجهل. 1 313 حماقت، از میوه‌های جهل و نادانی است.

2193 4- الحمق شقاء. 1 56 حماقت، بدبختی است.

2194 5- الحمق یوجب الفضول. 1 232 حماقت، فضولی (دخالتهای بیجا در کار دیگران و سخنان نابجا) به بار آرد.

2195 6- الحمق أدوء الدّاء. 1 182 حماقت، بدترین بیماری است.

2196 7- الحمق فی الوطن غربة. 1 341 حماقت (و آدم احمق) در وطن نیز در غربت است (زیرا رفتار احمق چنان است که همه از او تنفّر دارند).

2197 8- الاحمق لا یحسن بالهوان.

1 324 آدم احمق به خوار شدن نیز نیکو نگردد.

2198 9- الاحمق غریب فی بلدته، مهان بین اعزّته. 2 35 آدم احمق در شهر خود نیز غریب، و میان عزیزان نیز خوار است.

2199 10- احذر الاحمق فانّ مداراته تعنّیک، و موافقته تردیک، و مخالفته تؤذیک، و مصاحبته وبال علیک. 2 274 از آدم احمق بپرهیز که مدارا کردن تو را به رنج اندازد، و موافقت و همراهی با او تو را به هلاکت دچار سازد، مخالفت با او تو را بیازارد، همراهی و مصاحبتش برای تو وبال و عذابی به بار آورد.

2200 11- ایّاک و مودّة الاحمق فانّه یضرّک من حیث یـری انّـه ینفعـک و یسوءک و هو یری أنّه یسرّک. 2 319 بپرهیز از دوستی با احمـق کـه بـه نظـر خودش می‌خواهد به تو سودی برساند ولی زیان می‌زند، و تو را ناراحت می‌کند و خودش می‌پندارد که خوشحال و شادمانت کرده است.

2201 12- ایّاک و مصادقة الاحمق فانّه یرید أن ینفعک فیضرّک. 2 290 بپرهیز از دوستی با احمق، زیرا او می‌خواهد به تو سود رسـاند ولـی زیانـت می‌زند.

2202 13- الحمق داء لا یداوی و مرض لا یبرأ. 2 49 حماقت، دردی است بی‌درمان و بیماری است درمان نشدنی.

2203 14- الاحمق لا یحسن بالهوان و لا ینفکّ عن نقص و خسران. 2 49 آدم احمق به خوار شدن نیز نیکو نگردد، و از نقصان و زیان نیز جدا نشود.

2204 15- اضرّ شیء الحمق. 2 377 حماقت، زیانبارترین چیز است.

2205 16- افقر الفقر الحمق. 2 371 فقیرترین فقرها حماقت است.

2206 17- احمق النّاس من ظنّ أنّه أعقل النّاس. 2 416 احمق‌تـرین مـردم کسی است که گمان دارد عاقل‌ترین مردم است.

2207 18- احمق النّاس من أنکر علی غیره رذیلة و هو مقیم علیها. 2 474 احمق‌ترین مردم کسی است که کار پستی را برای دیگران زشت بداند ولی خـود بدان دچار باشد.

2208 19- أحمق النّاس من یمنع البرّ و یطلب الشّکر و یفعل الشّرّ و یتوقّـع ثواب الخیر. 2 458 احمق‌ترین مردم کسی اسـت کـه از کـار نیـک جلـوگیری می‌کند و می‌خواهد که او را سپاس گویند، و کار بد می‌کند و انتظار پاداش نیکو دارد.

2209 20- بئس الدّاء الحمق. 3 250 حماقت، بد دردی است.

2210 21- بعد الاحمق خير من قربه و سكوته خير من نطقه. 3 268 دوری احمق بهتر از نزدیکی او است، و سکوتش بهتر از سخن گفتن است.

2211 22- تعرف حماقة الرّجل بالاشر فی النّعمة، و كثرة الذّلّ فی المحنة.

3 295 حماقت و بی‌خردی مرد شناخته شود بـه ایـن کـه در حـال فراخـی زندگی و نعمت سرمست گردد، و در حال رنج و محنت سخت به خواری و ذلّت افتد (و دست نیاز پیش دیگران برد).

2212 23- تعرف حماقة الرّجل فی ثلاث : فی كلامـه فـی مـا لا يعنيـه، و جوابه عمّا لا يسئل عنه، و تهوّره فی الأمور. 3 303 حماقت مـرد در سـه چيـز شناخته شود : در سخن گفتنش در جایی که به کـار او نیایـد (و بـه او مربـوط نیست) و پاسخ دادنش از چیزی که از او نپرسیده‌اند، و بـی‌بـاکی و تهـوّر او در کارها.

2213 24- صديق الاحمق فی تعب. 4 210 دوست احمق (پیوسته) در رنج است.

2214 25- ركوب المعاطب عنوان الحماقـة. 4 94 ارتکـاب چیزهـایی کـه موجب نابودی است، سر فصل حماقت و بی‌عقلی است.

2215 26- فقر الحمق لا يغنيه المال.

4 416 نیازمندی و فقر حماقت را، ثروت و مال بر طرف نکند.

2216 27- كلّ فقر يسدّ، الّا فقر الحمق.

4 535 هر بیچارگی و هر فقـری را مـی‌شـود بسـت و برطـرف کـرد، جـز بیچارگی و فقر حماقت و نادانی را.

2217 28- قطيعة الاحمق حزم. 4 498 بريدن و فاصله گرفتن از احمق دور انديشى است.

2218 29- من دلائل الحمق دالّة بغير آلة و صلف بغير شرف. 6 40 عشوه‌گرى و فخر بى‌جهت، و لاف زدن بدون داشتن شرف و كمال از نشانه‌هاى حماقت است.

2219 30- من كمال الحماقة الاختيال فى الفاقة. 6 19 از كمال حماقت تكبر در حال نداری و فقر است.

2220 31- من أمارات الأحمق كثرة تلوّنه. 6 46 از نشانه‌هاى احمق تلوّن زياد او در كارها است. 2221 32- مداراة الأحمق من أشدّ العناء. 6 129 مدارا كردن با احمق از سخت‌ترين رنجها است.

2222 33- مودّة الأحمق كشجرة النّار يأكل بعضها بعضا. 6 136 دوستى كردن با احمق همچون درخت آتشى است كه هر قسمتى از آن قسمت ديگر را مى‌خورد.

2223 34- مودّة الحمقى تزول كما يزول السّراب و تقشع كما يقشع الضّباب. 6 136 دوستى با مردمان احمق از بين مى‌رود.

همان گونه كه سراب از بين مى‌رود، و بر طرف شود همان گونه كه مه (و ابرهاى نازک روى زمين) بر طرف گردد.

2224 35- مقاساة الاحمق عذاب الرّوح. 6 137 كشيدن رنج و سختى مصاحبت با احمق عذاب جان و روح است. 2225 36- لا تعظّمنّ الأحمق و ان كان كبيرا. 6 288 احمق را تعظيم نكن اگر چه (در نظر مردمان) بزرگ باشد.

2226 37- لا يدرک مع الحمق مطلب.

6 364 با حماقت هيچ مطلبى دريافت نشود.

2227 38- لا تردّ على النّاس كلّما حدّثوک

فکفی بذلک حمقا. 6 281 باز نگردان (و انکار نکن) از مردم هر چه را برای تو باز گو کردند (و نقل کردند) که همین برای حماقت تو کافی است. 2228

39- لا فاقة أشدّ من الحمق. 6 382 نداری و فقری سخت‌تر از حماقت نیست.

2229 40- لا داء أدوء من الحمق. 6 380 هیچ دردی دردناک‌تر از حماقت نیست.

2230 41- لا یستخفّ بالعلم و أهله الّا أحمق جاهل. 6 407 سبک نشمارد علم و اهل علم را مگر احمق نادان.

2231 42- ینبغی أن یهان مغتنم مودّة الحمقی. 6 446 سزاوار خواری است کسی که دوستی احمقان را غنیمت داند.

2232 43- من الحمق الدّالّة علی السّلطان. 6 45 از حماقت است خرامیدن و فخر کردن در برابر سلطان.

باب الاحتمال و التحمّل

(جور دیگران را کشیدن) 2233 1- الاحتمال زین الرّفقا. 1 194 بر دوش کشیدن بار و رنج دیگران (و یا تحمّل آنان) زیور رفاقت و دوستی است.

2234 2- الاحتمال زین السّیاسة. 1 197 تحمّل کردن دیگران (و یا بارشان را به دوش کشیدن)، زیور سیاست است.

2235 3- الاحتمال یجلّ القدر. 1 210 بر دوش گرفتن رنج دیگران و یا تحمّل، قدر و ارزش انسانی را بالا برد.

2236 4- الاحتمال خلق سجیح. 1 232 تحمل کردن دیگران، خوی نرم و نیکویی است.

2237 5- الحلیم من احتمل اخوانه.

1 280 بردبار کسی است که برادران خود را تحمل کند (و یا بارشان را بر دوش کشد).

2238 6- السّیّد من تحمّل المئونة و جاد بالمعونة. 1 389 بزرگ و آقا کسی است که هزینه دیگران را متحمّل شود، و در کمک رسانی به مردم بخشش داشته باشد.

2239 7- الاحتمال برهان العقل.

و عنوان الفضل. 2 10 تحمل اخلاق و یا زندگی دیگران، نشانه عقل و سر آغاز فضیلت و برتری است.

2240 8- احتمل دالّة من ادلّ علیک و اقبل العذر ممّن اعتذر الیک، و اغتفر لمن جنی علیک. 2 235 خرامیدن و عشوه‌گری کسی را که بر تو می‌خرامد

تحمل کن، و عذر کسی را که از تو عذر می‌خواهد بپذیر، و بیامرز و در گـذر از کسی که بر تو جنایت کرده است.

2241 9- احتمل ما یمرّ علیک فانّ الاحتمال ستر العیوب، و إنّ العاقل نصفه احتمال و نصفه تغافل. 2 202 تحمل کن آنچه را بر تو مـی‌گـذرد زیـرا تحمـل پوشاننده عیبهاست، و برای شخص عاقل نیمی از وجود او تحمـل اسـت و نـیم دیگر تغافل (و خود را به بی‌خبـری زدن) 2242 10- افضـل المـروءة احتمـال جنایات الاخوان. 2 422 برترین جوانمردی، تحمل جنایتهای برادران است.

2243 11- ادمان تحمّل المغارم یوجب الجلالة. 2 426 پیوسته تحمل کردن و برداشتن بار تاوانهای مردم و جریمه‌های آنان موجب جلالـت قـدر و بزرگـی انسان است.

2244 12- احتمال الدّنیّـة مـن کـرم السّـجیّة. 1 356 تحمـل پسـتی‌هـا و بی‌ادبی‌ها، از جمله خلق و خوی بزرگوارانه است.

2245 13- بتحمّل المؤن تکثر المحامد.

3 211 با بر دوش گرفتن خرجهای مردم ستایش‌ها زیاد گردد.

2246 14- خیر النّاس من تحمّل مئونة النّاس. 3 430 بهترین مـردم کسـی است که هزینه زندگی مردم را بر دوش کشد.

2247 15- بکثرة الاحتمال یکثر الفضل.

3 227 با تحمل بسیار (یا به دوش کشیدن مخارج دیگران) فضـیلت انسـان افزون شود.

2248 16- بالاحتمال و الحلم یکون لک النّاس انصارا و أعوانا. 3 231 بـا تحمل و بردباری، مردمان یار و یاور تو گردند.

2249 17- بکثرة الاحتمال یعرف الحلیم. 3 235 به تحمل بسیار شخص حلیم و بردبار شناخته شود.

2250 18- تحمّل یجلّ قدرک. 3 315 دیگران را تحمل کن تا قدر و ارزشت بزرگ و والا گردد.

2251 19- زکاة الحلم الاحتمال. 4 104 زکات بردباری، تحمل است.

2252 20- زین المصاحبة الاحتمال.

4 108 زیور مصاحبت و همدمی با مردم، تحمل است.

2253 21- علیک بالاحتمال فانّه ستر العیوب. 4 288 بر تو باد به تحمّل که آن پوشش عیبها است.

2254 22- من کثر حمله نبل. 5 179 کسی که تحمّلش زیاد باشد به بزرگی رسد.

2255 23- من لم یحتمل مئونة النّاس

فقد اهّل قدرته لانتقالها. 5 413 کسی که (قدرت تحمل هزینه زندگی مردم را دارد و) هزینه مردم را تحمل نکند، آماده کرده قدرت خود را برای انتقال به دیگران.

2256 24- من لم یحمل قیلا لم یسمع جمیلا. 5 416 کسی که تحمل گفته‌ها را نکند، سخن زیبا نشنود. 2257 25- من لم یحتمل زلل الصّدیق مات وحیدا. 5 441 کسی که لغزش دوست را تحمل نکند تنها و بی‌کس خواهد مرد. 2258 26- من الکرم احتمال جنایات الاخوان. 6 16 از بزرگواری است تحمل جنایتهای برادران.

2259 27- مروّة الرّجل فی احتمال عثرات اخوانه. 6 136 جوانمردی مرد، در تحمل لغزشهای برادران نمودار گردد.

2260 28- لا يسود من لا يحتمل اخوانه.

6 398 سیادت و آقایی نیابد کسی که تحمل برادران را نتواند.

2261 29- لا يقصّر المؤمن عن احتمال و لا يجزع للرّزيّة. 6 406 کوتـاهی نمی‌کند انسان مؤمن از تحمّل (برادران) و بی‌تابی نکند در برابر مصیبت.

باب الحمية (پرهيز از خوردن)

2262 1- صلاح البدن الحميّة. 4 194

صلاح بدن در پرهيز است.

2263 2- لا تنال الصّحّة الّا بالحميّة.

6 376 به سلامتی نرسد کسی جز از راه پرهيز.

باب الحاجة و الاحتياج

2264 1- احتج الی من شئت و کن أسیره. 2 184 به هر کـه خـواهی روی نیاز انداز و اسیر او شو. 2265 2- انّ حوائج النّاس الیکم نعمة من اللّـه علـیکم فاغتنموها و لا تملّموها فتحوّل نقما. 2 573 به راستی که نیاز مـردم بـه سـوی شما نعمتی است از خداوند بر شـما آن را غنیمـت بشـمارید، و از آن خسـته و ملول نشوید که تبدیل به نقمت و عذاب و انتقام الهی گردد.

2266 3- اشدّ من الموت طلب الحاجـة مـن غیـر أهلهـا. 2 440 از مـرگ سخت‌تر این است که انسان از نا اهل حاجت بخواهد.

2267 4- عجبت لرجل یأتیه اخوه المسلم فی حاجة فیمتنع عن قضائها و لا یری نفسه للخیر اهلا، فهب أنّه لا ثواب یرجی و لا عقاب یتّقی، ا فتزهـدون فـی مکارم الاخلاق 4 344 در شگفتم از مردی که برادر مسلمانش برای حاجتی نزد او آید، و او از بر آوردن حاجتش خود داری کند، و خود را شایسـته کـار خیـر نبیند، گیرم که نه ثوابی است که امید داشته باشد و نـه عقـابی کـه از آن پرهیـز شود، آیا شما در مکارم اخلاق نیز بی‌رغبت هستید 2268 5- فوت الحاجة خیر من طلبها من غیر أهلها. 4 429 از دست رفتن حاجت بهتر از خواستن آن از نـا اهل است.

2269 6- من کثرت نعم اللّه علیه کثرت حوائج النّاس الیه. 5 329 کسی کـه نعمتهای خدا بر او زیاد شود

حاجتهای مردم نیز به سویش زیاد گردد.

2270 7- من احتجت الیه هنت علیه.

5 331 کسی را که نیاز به سوی او پیدا کنی در نزد او خـوار گـردی. 2271 8- من احتاج الیک کانت طاعته لک بقدر حاجته الیک. 5 366 کسی که به تـو نیازمند شد فرمانبرداری و اطاعتش از تو نیز به اندازه احتیاجی است که بـه تـو دارد.

2272 9- من کانت له الی اللّئام حاجة فقد خذل. 5 462 کسی که نیـاز بـه مردمان پست پیدا کند به حقیقت که خوار گشته است.

2273 10- من احتاج الیک وجب اسعافه علیک. 5 468 کسی کـه بـه تـو نیازمند شد کمک به او بر تو واجب است.

2274 11- لا تخیّب المحتاج و ان ألحف.

6 341 شخص نیازمند را محروم و نومید مکن اگر چه اصرار ورزد.

2275 12- لا یستقیم قضاء الحوائج الّا بثلاث : بتصـغیرها لـتعظم، و سـترها لتظهر، و تعجیلها لتهنا. 6 422 راست و درست در نیاید بر آوردن حاجتها مگـر به سه چیز : به کوچک شمردنش تا بزرگ شود، و به پنهان کردنش تـا آشـکار شود، و به شتاب کردنش تا گوارا باشد.

باب الحيلة (چاره جویی و مکر)

2276 1- الحيلة فائدة الفكر. 1 108 چاره جویی فایده و ثمره فکر است.

2277 2- امارات الدّول انشاء الحيل.

1 322 نشانه‌های تغییر دولتها، پدید آوردن حیله‌ها و مکرهاست. 2278 3- التّلطّف فی الحيلة أجدی من الوسيلة. 2 114 مهربانی کردن در چاره جویی سودمند از وسیله تراشی است.

2279 4- ربّ محتال صرعته حيلته. 4 73 چه بسا حیله‌گری که همان حیله‌اش او را بر زمین زند.

2280 5- من جهل وجوه الآراء أعيته الحيل. 5 179 کسی که از راههای رأی‌ها و نظرها نا آگاه باشد چاره‌ها او را ناتوان کند (و راه چاره بر او مسدود گردد).

2281 6- من قعد عن حيلته اقامته الشّدائد. 5 344 کسی که از چاره اندیشی کار خویش بنشیند (و برای آن حرکتی انجام ندهد) سختی‌ها او را به پا دارند (و گرفتارش کنند) 2282 7- لكلّ شیء حيلة. 5 15 هر چیزی را حیله و راه چاره‌ای است.

باب الحياء (شرم، آزرم)

2283 1- الحياء جميل. 1 41 حیا و شرم، زیباست.

2284 2- الحياء محرّمة. 1 44 حیا، باز دارنده است.

2285 3- الحياء يمنع الرّزق. 1 71 حیا، مانع روزی شود.

2286 4- الحياء مفتاح كلّ خير. 1 93 حیا، کلید هر خیری است.

2287 5- القحة عنوان الشّرّ. 1 93 پر رویی و بی‌شرمی سر آغاز بدی و شرّ است.

2288 6- الحياء مقرون بالحرمان. 1 95 حیا و شرم با محرومیت (ظاهری) همراه است.

2289 7- الحياء غضّ الطّرف. 1 126 حیا، چشم پوشی کردن است.

2290 8- الحياء خلق مرضيّ. 1 260 شرم و حیا خوی پسندیده‌ای است.

2291 9- الحياء خلق جميل. 1 211 شرم و حیا خوی زیبایی است.

2292 10- الحياء قرين العفاف. 1 152 حیا و شرم با عفت و پرهیزکاری همراه است.

2293 11- الحياء تمام الكرم. 1 128 حیا، همه بزرگواری است.

2294 12- الحياء تمام الكرم و أحسن الشّيم. 1 353 شرم تمامی بزرگواری و بهترین خصلتهاست.

2295 13- الحياء يصدّ عن فعل القبيح.

1 366 شرم، انسان را از کار زشت باز دارد.

2296 14- الحياء من اللّه يمحو كثيرا من الخطايا. 1 399 شرم، از خداوند بسیاری از خطاها را محو کند.

2297 15- الایمان و الحیاء مقرونان فی قرن و لا یفترقـان. 2 47 ایمـان و حیا هر دو به یک ریسمان بسته و با یکدیگر هستند و از هم جدا نشوند.

2298 16- السّخاء و الحیاء افضل الخلق.

2 156 سخاوت و حیا برترین خصلتها هستند.

2299 17- الحیاء من اللّه سبحانه تقی عذاب النّار. 2 143 شـرم از خـدای سبحان انسان را از عذاب دوزخ نگه دارد.

2300 18- اعفّکم أحیاکم. 2 370 عفیف‌ترین شما با حیاترین شماست.

2301 19- أعقل النّاس أحیـاهم. 2 380 عاقـل‌تـرین مـردم بـا حیـاترین آنهاست.

2302 20- أحسن ملابس الدّین الحیاء.

2 398 بهترین جامه‌ها و پوششهای دین، شرم و حیاست.

2303 21- انّ الحیاء و العفّة من خلائق الایمـان، و انّهمـا لسـجیّة الاحـرار وشیمة الابرار. 2 584 به راستی که حیا و عفت از خلق و خوهای ایمان است و به راستی این هر دو، خصلت آزادگان و خوی نیکان است.

2304 22- افضل المروءة الحیاء و ثمرته العفّة. 2 465 بزرگتـرین مردانگـی شرم است و میوه آن نیز پاکدامنی است.

2305 23- افضل الحیاء استحیاؤک من اللّه. 2 421 برترین شرمها شـرم از خدای سبحان است.

2306 24- اصل المروءة الحیـاء و ثمرتهـا العفّـة. 2 418 ریشـه مردانگـی حیاست و میوه آن هم پاکدامنی است.

2307 25- أحسن الحياء استحياؤک من نفسک. 2 422 بهترین شرمها شرم از خویش است. 2308 26- بئس الوجه الوقاح. 3 253 بد چهره‌ای است پر رویی.

2309 27- تسربل الحياء، و ادّرع الوفاء و احفظ الاخاء، و اقلل محادثة النّساء يكمل لک السناء. 3 301 پیراهن حیا بر تن کن، و زره وفاداری بپوش، برادری خود را حفظ کن، گفتگوی با زنان را کم کن تا بلندی مرتبه‌ای کامل شود.

2310 28- ثمرة الحياء العفّة. 3 326 میوه حیا پاکدامنی است.

2311 29- حياء الرّجل من نفسه ثمرة الايمان. 3 418 شرم انسان از خویش میوه ایمان است.

2312 30- رأس كلّ شرّ القحة. 4 48 اساس هر بدی پر رویی است.

2313 31- سبب العفّة الحياء. 4 122 سبب پاکدامنی شرم و حیا است.

2314 32- شرّ الاشرار من لا يستحيى من النّاس و لا يخاف اللّه سبحانه.

4 171 بدترین اشرار کسی است که از مردم شرم ندارد و از خدای سبحان نمی‌ترسد.

2315 33- عليک بالحياء فانّه عنوان النّبل. 4 284 بر تو باد به حیا و شرم که سر آغاز نجابت و بزرگواری است.

2316 34- على قدر الحياء تكون العفّة.

4 312 به اندازه شرم و حیاست پاکدامنی.

2317 35- غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه. 4 373 نهایت شرم آن است که انسان از خود شرم کند.

2318 36- كثرة حياء الرّجل دليل ايمانه.

4 590 شرم بسیار مرد، نشانه و دلیل ایمان او است.

2319 37- قرن الحیاء بالحرمان. 4 493 حیا و شرم بـا محرومیـت همـراه است. 2320 38- من استحیی حرم. 5 142 کسی که شرم کند محروم است.

2321 39- من قلّ حیاؤه قلّ ورعه.

5 269 کسی که شرمش کم باشد پارسایی‌اش کم است.

2322 40- من لا حیاء له فلا خیر فیه.

5 264 کسی که شرم ندارد خیری در او نیست.

2323 41- من کساه الحیاء ثوبه خفی عن النّاس عیبه. 5 311 کسی که شرم جامه او را بپوشاند عیب او از مردم پنهان ماند. 2324 42- مـن اسـتحیی مـن قول الحقّ فهو احمق. 5 339 کسی که از گفتن سخن حق شرم کند چنین کسـی احمق و نادان است.

2325 43- من صحبه الحیاء فی قوله زایله الخناء فی فعله. 5 354 کسی که گفتارش با شرم و حیاء همراه باشد تباهی و نابودی در کار خود ندارد.

2326 44- من لم ینصفک منه حیاؤه لم ینصفک منه دینه. 5 418 کسی کـه حیا و شرمش سبب انصاف او با تو نگردد، دین و آیینش نتواند او را به انصـاف با تو وادار کند.

2327 45- من لم یتّق وجوه الرّجال لم یتّق اللّه سبحانه. 5 442 کسی که از روی مردم پروا و پرهیز نداشته باشد از خدای سبحان پروایی ندارد.

2328 46- من لم یستحی من النّاس لم

یستحی من اللّه سبحانه. 5 442 کسی که از مردم شرم نکند از خدای سبحان نیز شرم نکند.

2329 47- ثلاث لا يستحيى منهنّ : خدمة الرّجل ضيفه، و قيامه عن مجلسه لابيه و معلّمه، و طلب الحقّ و ان قلّ. 3 338 سه چيز است كه نبايد از آنها شرم كرد : خدمت كردن به ميهمان، برخاستن انسان از جايگاه خود براى پدر و آموزگار، و طلب حق اگر چه اندک باشد.

2330 48- من تمام المروّة أن تستحيى من نفسک. 6 26 از كمال مردانگى است كه از خود شرم كنى.

2331 49- نعم قرين السّخاء الحياء.

6 160 چه همراه خوبى است براى سخاوت، حيا و شرم.

2332 50- نعم قرين الايمان الحياء.

6 165 چه همراه خوبى است براى ايمان، حيا و شرم.

2333 51- وقاحة الرّجل تشينه. 6 224 پررويى مرد (او را نزد مردمان) عيبناک كند.

2334 52- لا يستحيينّ أحد اذا سئل عمّا لا يعلم أن يقول لا أعلم. 6 277 هيچيک از شما نبايد شرم كند از اين كه هر گاه از او چيزى را بپرسند كه نمى‌داند، از اين كه بگويد : نمى‌دانم.

2335 53- لا شيمة كالحياء. 6 354 خصلتى، همچون شرم و حيا نيست.

2336 54- لا ايمان كالحياء و السّخاء.

6 398 ايمانى، همچون سخاوت و شرم نيست.

2337 55- ينبغى للمؤمن أن يستحيى إذا اتّصلت له فكرة فى غير طاعة. 6 440 براى مؤمن شايسته است كه از خدا شرم كند هر گاه انديشه‌اى مستمرّ در غير فرمانبردارى خدا او را فرا گيرد.

باب التحية (سلام و درود)

2338 1- انّ بذل التّحيّة من محاسن الاخلاق. 2 492 بـه راسـتی کـه بـذل تحيّت (سلام کردن و یا هر احسان و بخششی) از زیباییهای اخلاق است.

2339 2- بذل التّحيّة من حسن الاخلاق و السّـجيّة. 3 266 بـذل تحيّـت از زیبایی اخلاق و خوی انسانی است.

حرف "الخاء"

باب الخبر

2340 1- اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل دراية لا عقل رواية، فانّ رواة العلم كثير و رعاته قليل. 2 260 خبر و حدیث را هر گاه شنیدید دریافت فهم و علم کنید، نه دریافت روایت و نقل، زیرا راویان علم بسیارند، ولی فهم کنندگان آن کم هستند.

2341 2- لن یصدق الخبر حتّی یتحقّق العیان. 5 64 خبر راست نمی‌شود تا این که از روی عیان (و مشاهده با چشم) ثابت و محقق شود.

2342 3- لیس العیان کالخبر. 5 74 مشاهده با دیدگان (از نظر صحت و اعتبار) همچون خبر نیست.

2343 4- لا تخبرنّ الّا عن ثقة فتکون کذّابا و ان أخبرت عن غیره فانّ الکذب مهانة و ذلّ. 6 342 جز از روی اطمینان و وثوق خبری را نقل نکن که دروغگو خواهی شد هر چند خبر دهی از چیز دیگری غیر از آن، که به راستی دروغ، پستی و خواری است.

2344 5- لا تخبر بما لم تحط به علما.

6 265 خبر مده از چیزی که علم و دانش تو آن را احاطه نکرده است.

باب الخبرة (آگاهی و آزمودگی)

2345 1- الاعمال بالخبرة. 1 18 کارها به کار آزمودگی است.

باب الخديعة (نیرنگ)

2346 1- الخديعة شؤم. 1 37 نیرنگ، شوم و نامیمون است.

2347 2- ما العاجلة خدعتک و لکن بها انخدعت. 6 96 این دنیا نیست که تو را فریب داده بلکه این تو هستی که فریب خورده‌ای. 2348 3- احذر أن یخدعک الغرور بالحائل الیسیر، او یستزلّک السّرور بالزّائل الحقیر. 2 280 بر حذر باش از این که فریبندگی زود گذر اندک (دنیا) تو را فریب دهد و یا این که بلغزاند تو را شادمانی به چیز اندکی که نابود شود.

2349 4- انّ الحازم من لا یغترّ بالخدع.

2 497 به راستی که دور اندیش کسی است که

فریب نیرنگها را نخورد.

2350 5- ایّاک و الخدیعة فانّ الخدیعة من خلق اللّئیم. 2 306 سخت بپرهیز از نیرنگ که از این کار از خلق و خوی مردمان پست و لئیم است.

2351 6- رأس الحکمة تجنّب الخدع.

4 51 اساس حکمت و فرزانگی دوری کردن و اجتناب از نیرنگ است.

2352 7- فساد العقل الاغترار بالخدع.

4 417 تباهی عقل به فریفته شدن در برابر نیرنگهاست. 2353 8- قد تخدع الرّجال. 4 466 گاهی است که مردان (بزرگ) نیز دچار نیرنگ و فریب شوند.

2354 9- من خادع اللّه خدع. 5 168 کسی که با خدا نیرنگ زند، نیرنگ خورد. 2355 10- لا دین لخدّاع. 6 393 شخص نیرنگ باز، دین ندارد.

2356 11- ایّاک ان تخدع عن صدیقک او تغلب عن عدوّک. 2 290 زنهار بپرهیز از این که از دوست خود فریب خوری و یا از دشمن خود مغلوب گردی.

باب الخادم (کارگر)

2357 1- الاعمال تستقیم بالعمّال. 1 273 کارها بـه وسـیله کـارگران- یـا کارگزاران- راست آید.

2358 2- اضرب خادمک اذا عصی اللّـه و اعـف عنـه اذا عصـاک. 2 194 خدمتکار خود را بزن هر گاه که نافرمانی خدا کرد، و از او در گذر هر گاه که تو را نافرمانی کرد.

2359 3- اجعل لکلّ انسان من خدمک عملا تأخذه به، فانّ ذلک أحـری ان لا یتواکلوا فی خدمتک. 2 220

برای هر انسانی از خدمتکاران خود کار جداگانه و مخصوصی را تعیـین کـن که در برابر آن او را مورد باز خواست قرار دهی، و این کار بهتـر و شایسـته‌تـر است تا این که انجام کار را به یکدیگر حواله کنند.

باب الخذلان

(بی بهره ماندن از یاری خداوند) 2360 1- الحرمان خـذلان. 1 36 محـروم ماندن از کارهای خیر بی توفیقی و بی‌بهره ماندن از عنایات خدای تعالی است.

2361 2- الخذلان ممدّ الجهل. 1 188 بی‌توفیقی و بی‌بهره‌گی از درگاه خدا، یاری دهنده جهل و نادانی است.

2362 3- المخذول من له الی اللّئام حاجة. 1 397 بـی تـوفیقی و بـی‌بهـره کسی است که به لئیمان نیازمند باشد.

2363 4- من علامات الخذلان ایتمان الخوّان. 6 16 از نشانه‌های بی‌توفیقی و بی‌بهره ماندن از الطاف الهی، امین دانستن مردمان خیانت کار است.

2364 5- مـن علامـات الخـذلان استحسـان القبـیح. 6 38 از نشـانه‌هـای "خذلان" نیکو شمردن کارهای زشت است.

2365 6- من دلائل الخذلان الاستهانة بحقوق الاخوان. 6 39 از نشانه‌هـای "خذلان" سبک شمردن حقوق برادران ایمانی است.

باب الخرق (خشونت و درشتی)

2366 1- الخرق شین الخلق. 1 200 تندی و خشونت، زشتی خلق و خوی انسان است.

2367 2- الخرق شرّ خلق. 1 200 خشونت و تندی بدترین خویهاست.

2368 3- الخرق معاداة الاراء و معاداة من یقدر علی الضّرّاء. 2 53 دشمنی کردن با آرای دیگران و دشمنی کردن با کسی که قدرت زیان رساندن به انسان را دارد حماقت و نادانی است.

2369 4- ایّاک و الخرق فانّه شین الاخلاق. 2 293 بپرهیز از خشونت و حماقت که سبب زشتی خلق و خوی انسان است.

2370 5- اسوء شیء الخرق. 2 378 بدترین چیزها تندی کردن و نادانی است.

2371 6- اقبح شیء الخرق. 2 371 زشت‌ترین چیزها حماقت و خشونت است.

2372 7- بئس الشّیّمة الخرق. 3 250 تندی کردن بد خصلتی است.

2373 8- رأس الجهل الخرق. 4 47 اساس نادانی خشونت و تندی است.

2374 9- کم من رفیع وضعه قبح خرقه.

4 558 چه بسا افراد بلند مرتبه‌ای که زشتی تندی و خشونتش او را پست کرده است.

2375 10- من کثر خرقه استرذل. 5 183 کسی که تندی و خشونتش زیاد باشد پست شمرده شود.

2376 11- لسان الجهل الخرق. 5 124 زبان نادانی تندی و خشونت است.

2377 12- من الفحش كثرة الخـرق. 6 35 خشـونت بسـيار از فحـش بـه حساب آيد.

2378 13- ما كان الخرق فی شیء الّـا شـانه. 6 62 تنـدی و خشـونت در چيزی نيامده جز آنكه آن را زشت كرده است.

2379 14- لا خلّة أزری مـن الخـرق. 6 383 خلـق و خـويی خـوارتر از درشتی كردن نيست.

2380 15- لا خلق أشين من الخرق. 6 380 هيچ اخلاقی زشت‌تر از تندی و درشتی كردن نيست.

باب الخشوع (فروتنی کردن)

2381 1- إذا أنت هديت لقصدک فکن أخشع ما تکون لربّک. 3 169 هر گاه به هدف و مقصود خود راهنمایی شدی فروتنی‌ات در پیشگاه پروردگار بیشتر باشد. 2382 2- زين العبادة الخشوع. 4 109 زیور عبادت، خشوع است.

2383 3- من خشع قلبه خشعت جوارحه. 5 242 کسی که دلش خاشع و فروتن بود اعضا و جوارح او نیز خاشع خواهد شد.

2384 4- نعم عون الدّعاء الخشوع. 6 167 چه کمک کار خوبی است خشوع و زاری برای دعا.

2385 5- ليخشع للّه سبحانه قلبک، فمن خشع قلبه خشعت جميع جوارحه. 5 46 باید قلب تو برای خدای سبحان خاشع باشد، که هر کس قلبش خاشع بود همه اعضای او خاشع خواهد بود.

2386 6- خشية اللّه جماع الايمان. 3 463 خشیت و بیم از خدا جامع ایمان است.

باب الخشية (بیم، هراس، ترس)

2387 1- احذروا من اللّه كنه ما حذّركم من نفسه، و اخشوه خشية يحجزكم عمّا يسخطه. 2 283 پرهیز داشته باشید از خداوند نهایت آنچه را که از خود پرهیزتان داده است، و بترسید از او به گونه‌ای که شما را منع کند از آنچه او را به خشم آورد.

2388 2- أعلم النّاس باللّه أكثرهم خشية له. 2 430 داناترین مردم به خدا کسی است که خشیت و ترس او از خدا بیشتر باشد.

2389 3- نعم العبادة الخشية. 6 157 ترس و خشیت از خدا خوب عبادتی است.

2390 4- لا علم كالخشية. 6 351 هیچ علم و دانایی همچون ترس و خشیت نیست.

2391 5- الخشية من عذاب اللّه شيمة المتّقين. 2 41 هراس از عذاب خدا شیوه مردمان با تقوا است.

2392 6- الخشية شيمة السّعداء. 1 156 خشیت و بیم از خدا شیوه نیکبختان است.

2393 7- اذا اصطفى اللّه عبدا جلببه خشيته. 3 142 هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست دارد ترس خود را چون پیراهنی بر تو او بپوشاند.

2394 8- غاية المعرفة الخشية. 4 371 نهایت معرفت و شناخت خداوند بیم و ترس از او است.

2395 9- کفی بالخشیة علما. 4 574 ترس و بیم بـرای علـم انسـان کـافی است (یعنی همین علم به این که باید از خدا بیم داشته باشـد بـرای عـالم بـودن انسان کافی است).

2396 10- من خشی اللّه کمل علمه. 5 180 کسی کـه از خـدا بـیم داشـته باشد علم او کامل است.

باب الخصومة (دشمنی)

2397 1- المخاصمة تبدی سفه الرّجل و لا تزید فی حقّه. 1 400 دشمنی کردن، از روی سفاهت و سبکسری مرد، پرده بردارد، و گر نه در حق او چیزی نیفزاید.

2398 2- من حارب النّاس حرب و من أمن السّلب سلب. 5 421 کسی که با مردم بجنگد اموالش را ببرند، و اگر ایمن نشیند باز هم اموالش را به یغما برند. 2399 3- من یکن اللّه سبحانه خصمه یدحض حجّته، و یعذّبه فی الدّنیا و معاده. 5 259 هر کس خداوند خصم و دشمن او باشد حجّت و دلیل او را باطل کند (و عذر تراشی او را نپذیرد) و در دنیا و آخرت او را عذاب کند.

2400 4- من بالغ فی الخصام أثم و من قصّر عنه خصم. 5 472 کسی که در دشمنی از حدّ بگذراند گناه کار است و کسی که کوتاه آید شکست خورد (بلکه باید اعتدال را در این باره از دست ندهد).

2401 5- لا یستطیع أن یتّقی اللّه من خاصم. 6 396 کسی که حالت مخاصمه و دشمنی با مردم دارد نمی‌تواند تقوای الهی داشته باشد.

باب الخضوع (تواضع)

2402 1- الخضوع دنائة. 1 42 فروتنی دنائت است. 2403 2- کـلّ شـیء خاضع للّه. 4 538 هر چیزی در برابر خدای تعالی خاضع و فروتن است.

2404 3- من خضع لعظمة اللّه ذلّت له الرّقاب. 5 397 کسی که در پیشـگاه عظمت خداوند خضوع کند مردمان در برابرش رام گردند.

2405 4- لا عبادة کالخضوع. 6 357 هیچ عبادتی همانند خضوع به درگـاه خداوند نیست.

باب الخطر

2406 1- المتعرّض للبلاء مخاطر. 1 141 کسی که خود را در معرض بلا و گرفتاری قرار دهد در خطر است.

2407 2- المخاطر متهجّم علی الغرر.

1 332 کسی که خود را به خطر اندازد فریب خورده است (چون آدم عاقل و دانا که گرفتار فریب نفس یا مردم نشده باشد خود را به خطـر نینـدازد). 2408 3- لا تخاطر بشیء رجاء اکثر منه.

6 270 به خطر نینداز چیزی را به خاطر رسیدن به بیشتر از آن.

باب خفّة الظهر (سبکباری)

2409 1- فی خفّة الظّهر راحة السّرّ و تحصین القدر. 4 400 آسایش درونی و نگهداری قدر و مرتبه در سبکباری است.

باب الاستخفاف (سبک شمردن)

2410 1- لا تزدرينّ أحدا حتّى تستنطقه.

6 271 هیچکس را سبک مشمار تا او را به سخن آوری (و از سخن و گفتارش سبکی یا سنگینی او را بدانی). 2411 2- ایّاک أن تستخفّ بالعلماء، فإنّ ذلک یزری بک و یسیء الظّنّ بک و المخیلة فیک. 2 319 سخت بپرهیز از این که علما و دانشمندان را سبک بشماری، که این کار، تو را عیب دار و دیگران را به تو بدگمان می‌کند، و انظار را نسبت به تو بد خواهد کرد. 2412 3- أکبر الشّرّ فی الاستخفاف بمولم عظة المشفق النّاصح، و الاغترار بحلاوة ثناء المادح الکاشح. 2 452 بزرگترین بدی‌ها در این است که آدمی پند دردناک انسان مهربان خیر خواه را سبک بشمارد، و به شیرینی ستایش و مدح ظاهر فریب دشمن مغرور شود.

2413 4- من لم یحسن الاستعطاف قوبل بالاستخفاف. 5 250 کسی که ارزش خوبی مهربانی کردن را برای اصلاح خود نداند، با سبک شمردن به اصلاح در آید.

2414 5- من استخفّ بموالیه استثقل وطأة معادیه. 5 345 کسی که دوستان خود را سبک شمارد پایمال کردن دشمنانش را بر خود سنگین گرداند.

باب الاخلاص (پاکی عمل)

2415 1- الاخلاص غاية. 1 27 اخـلاص غايـة (عبـادت و طاعـت الهـی) است.

2416 2- الاخلاص فوز. 1 56 اخلاص، رستگاری است.

2417 3- الاخلاص خير العمل. 1 81 اخلاص، بهترين عمل است.

2418 4- الاخلاص ثمرة العبـادة. 1 105 اخـلاص، میـوه و ثمـره عبـادت است.

2419 5- الاخلاص شيمة أفاضل النّاس. 1 157 اخـلاص، خـوی بزرگـان مردم است.

2420 6- الاخـلاص أعلـی فـوز. 1 164 اخـلاص، والاتـرين سـعادت و رستگاری است.

2421 7- الاخلاص عبادة المقرّبين.

1 176 اخلاص، عبادت مقربان درگاه الهی است.

2422 8- الاخلاص غاية الدّين. 1 189 اخلاص، غايت و حدّ نهايی دين و آيين است.

2423 9- المخلص حریّ بالاجابة. 1 201 دعای شخص مخلـص شايسـته اجابت و قبول است.

2424 10- الاخلاص اشرف نهاية. 1 213 اخلاص، شريف‌تـرين نهايـت و پايان (فضيلت و كمال، يا بندگی و اطاعت) است.

2425 11- الاخلاص ثمرة اليقين. 1 214 اخلاص، ميوه يقين است.

2426 12- الاخلاص ملاک العبادة. 1 215 اخلاص، ملاک و معیار عبـادت است (یعنی به هر اندازه اخلاص داشته باشد مورد قبول واقع شود).

2427 13- الاخلاص أعلی الایمان. 1 215 اخلاص، والاترین مرتبه ایمـان است.

2428 14- الایمان اخلاص العمل. 1 219 ایمان همان اخلاص عمل است.

2429 15- امارات السّعادة اخلاص العمـل. 1 323 نشـانه‌هـای سـعادت و رستگاری اخلاص عمل است.

2430 16- اخلاص العمل من قوّة الیقـین و صـلاح النّیّـة. 1 343 اخـلاص عمل از نیروی یقین و شایستگی و پاکی نیت سرچشمه گیرد.

2431 17- العمل کلّه هباء الّا ما اخلص فیه. 1 368 همه عمل انسانی تباه و بر باد رفته است جز آنچه را از روی اخلاص انجام داده باشد.

2432 18- ألاخلاص خطر عظیم حتّی ینظر بما یختم لـه. 2 2 اخـلاص در خطر بزرگی است تا نگریسته شود که به چه سرانجامی پایان پذیرد.

2433 19- الزم الاخلاص فی السّرّ و العلانیة، و الخشیة فی الغیب و الشّهادة، و القصد فی الفقر و الغنی، و العدل فی الرّضا و السّخط. 2 232 مـلازم اخـلاص باش در نهان و آشکار، و ترس و هراس از خـدا در غیـاب و حضـور، و میانـه روی در نداری و دارایی، و رعایت عدالت در خوشنودی و خشم.

2434 20- اخلصوا اذا عملتم. 2 239 کار که می‌کنید اخلاص داشته باشید.

2435 21- أخلص للّه عملـک و علمـک و حبّـک و بغضـک و أخـذک و ترکک و کلامک و صمتک. 2 209 خالص گردان برای خدا عمل خود و علم خود، و دوستی و دشمنی خود، و گرفتن و رها کردنت، و گفتـار و سـکوتت را.

2436 22- أفضل العمل ما اخلص فيه.

2 386 برترين عمل آن است كه اخلاص در آن رعايت شده باشد.

2437 23- أين الّذين أخلصوا أعمالهم للّه و طهّروا قلوبهم بمواضع ذكر اللّه.

2 363 كجايند آنها كه عملهاشان را براى خدا خالص كرده، و دلهاشان را بـه جايگاههاى ياد خدا پاكيزه گردانده‌اند.

2438 24- اعلى الأعمال اخلاص الايمان و صدق الورع و الإيقان.

2 486 والاترين عملها اخلاص ايمان و پارسايى صادقانه و يقين است.

2439 25- أفضل الايمان الاخلاص و الاحسان، و أقـبح الشّـيم التّجـافى و العدوان. 2 466 برترين ايمانهـا اخـلاص، و نيكوكـارى اسـت، و زشـت‌تـرين خصلتها دورى گزيدن و دشمنى است.

2440 26- أخلص تنل. 2 172 خالص گردان عمل خود را تا (بـه مراتـب عاليه كمال انسانى) برسى.

2441 27- إن تخلص تفز. 3 25 اگر خلوصى داشته باشـى بـه رسـتگارى رسى.

2442 28- انّک لن يتقبّل من عملک الّا ما اخلصت فيه و لم تشبه بالهوى و اسباب الدّنيا. 3 49 به راستى كه از عمل تو پذيرفته نشود جز آنچه را كه در آن اخلاص داشته باشى و به هوا و هوس و اسباب دنيايى نياميخته باشى.

2443 29- آفة العمل ترک الاخلاص.

3 108 آفت عمل واگذار كردن اخلاص در عمل است.

2444 30- بالاخلاص ترفع الاعمال.

3 213 به وسيله اخلاص عملها را بالا برند.

2445 31- بالاخلاص يتفاضل العمّال.

3 217 به وسیله اخلاص است که کارکنان برتری یابند.

2446 32- تقرّب العبد الی اللّـه سـبحانه بـاخلاص نیّتـه. 3 279 تقـرّب و نزدیک شدن بنده به درگاه خدا به خاطر اخلاص نیّت او است.

2447 33- ثمرة العلم اخلاص العمل.

3 332 میوه و ثمره علم، اخلاص عمل است.

2448 34- جماع الدّین فی اخلاص العمل و تقصیر الامل و بذل الاحسان و الکفّ عن القبیح. 3 368 گرد آورنده دین و آیین، اخلاص عمل و کوتـاه کـردن آرزو، و بذل احسان، و باز داشتن از کارهای زشت و قبیح است.

2449 35- خیر العمل ما صحبه الاخلاص. 3 425 بهترین عملهـا آن اسـت که اخلاص با او همراه باشد.

2450 36- زینة القلوب اخلاص الایمان. 4 117 زیور دلها اخـلاص ایمـان است.

2451 37- سادة اهل الجنّة المخلصون.

4 135 آقایان اهل بهشت انسانهای با اخلاص هستند.

2452 38- صدق اخلاص المرء یعظم زلفته و یجزل مثوبته. 4 213 درسـتی و راستی اخلاص انسانی، نزدیکی و پاداش نیک او را به درگاه خداونـد بـزرگ گرداند.

2453 39- طوبی لمن بادر اجله و أخلص عملـه. 4 240 خوشـا بـه حـال کسی که بر اجل خود پیشی گیرد و عمل خود را خالص گرداند.

2454 40- طوبی لمن أخلص للّه عمله و علمه و حبّـه و بغضـه و أخـذه و ترکه

و کلامه و صمته. 4 243 خوشا به حال کسی که کارش، و علمش، و دوستی‌اش، و خشمش، و گرفتنش، و واگذاردنش، و سخن گفتنش و خموشی‌اش را برای خدا خالص گرداند.

2455 41- علیک بالاخلاص فانّه سبب قبول الاعمال و أفضل الطّاعة. 4 290 بر تو باد به اخلاص که سبب پذیرفته شدن اعمال و برتری طاعات است.

2456 42- علیکم بصدق الاخلاص و حسن الیقین، فإنّهما أفضل عبادة المقرّبین. 4 303 بر شما باد به راستی و صداقت در اخلاص و یقین نیکو، که این دو برترین عبادتهای مقرّبان درگاه خداست.

2457 43- علیکم باخلاص الایمان، فإنّه السّبیل إلی الجنّة و النّجاة من النّار.

4 306 بر شما باد به اخلاص ایمان که به راستی همان راه بهشت و رهایی از دوزخ است.

2458 44- علی قدر قوّة الدّین یکون خلوص النّیّة. 4 315 به مقدار قوّت و نیروی دین است پاکی و خلوص نیّت. 2459 45- عند تحقّق الاخلاص تستنیر البصائر. 4 323 در هنگام تحقّق و پا برجا شدن اخلاص، بینائیها روشن و افروخته گردد.

2460 46- غایة الیقین الإخلاص. 4 369 نهایت مرتبه یقین، اخلاص (عمل) است.

2461 47- غایة الاخلاص الخلاص.

4 369 نهایت اخلاص و غایت آن، رهایی (از دوزخ و عذاب الهی است)

2462 48- فی إخلاص الاعمال تنافس أولی النّهی و الألباب. 4 402 رقابت خردمندان، در اخلاص عملها است. 2463 49- فی اخلاص النّیّات نجاح

الأمور. 4 407 در اخلاص نیّتها رستگاری و پیروزی کارها است.

2464 50- فضيلة العمل الاخلاص فيه.

4 428 فضیلت و برتری عمل به اخلاصی است که در آن است.

2465 51- فاز بالسّعادة من أخلص العبادة. 4 430 به رستگاری رسیده کسی که عبادت خالص انجام داده است.

2466 52- قدّموا خيرا تغنموا، و أخلصوا أعمالكم تسعدوا. 4 508 کار خیری را از پیش بفرستید، تا غنیمت یابید، و عملهاتان را پاک گردانید تا نیکبخت شوید.

2467 53- كلّما اخلصت عملا بلغت من الآخرة أملا. 4 618 به هر اندازه عمل را خالص و پاک کنی به همان اندازه به آرزوی آخرت خویش رسی.

2468 54- من رغب فيما عند اللّه أخلص عمله. 5 194 کسی که بدانچه نزد خداست رغبت داشته باشد عمل خود را پاک و خالص گرداند.

2469 55- من أخلص بلغ الآمال. 5 141 کسی که اخلاص دارد به آرمانهای خود خواهد رسید.

2470 56- من أخلص للّه استظهر لمعاشه و معاده. 5 260 کسی که برای خدا اخلاص داشته باشد پشت خود را برای زندگی دنیا و آخرت خود قوی کرده است.

2471 57- من أخلص النّيّة تنزّه عن الدّنيّة. 5 296 کسی که نیّت دلش پاک باشد از پستی و زشتی پاکیزه گشته است.

2472 58- من أخلص العمل لم يعدم المأمول. 5 238 کسی که عمل خود را خالص و پاک کرده باشد به آرمان خویش برسد.

2473 59- لو خلصت النّيّات لزكت

الاعمال. 5 112 اگر نیتها پاک شود عملها پاکیزه گردد.

2474 60- من لم یصحب الاخلاص عمله لم یقبل. 5 418 کسی که عملش با اخلاص همراه نباشد پذیرفته نشود.

2475 61- من کمال العمل الاخلاص فیه.

6 11 اخلاص در عمل از کمال عمل خواهد بود.

2476 62- ملاک العمل الاخلاص فیه.

6 118 ملاک عمل اخلاصی است که در آن است (به هر اندازه اخلاص بیشتر باشد ارزش عمل زیادتر خواهد بود).

2477 63- مع الاخلاص ترفع الاعمال.

6 121 با اخلاص است که عملها بالا رود.

2478 64- هدی من اخلص ایمانه. 6 193 راه یافته کسی است که ایمانش را خالص گرداند.

2479 65- لا یحرز الاجر الّا من اخلص عمله. 6 397 به پاداش نرسد مگر آن کس که عملش را پاک و خالص گرداند.

2480 66- لا شیء أفضل من اخلاص عمل فی صدق نیّة. 6 434 چیزی برتر از اخلاص در راستی نیّت نیست.

2481 67- لا یدرک احد رفعة الآخرة الّا باخلاص العمل و تقصیر الامل و لزوم التّقوی. 6 423 هیچکس به رتبه والای آخرت نرسد مگر به اخلاص عمل و کوتاه کردن آرزو و ملازمت تقوای الهی.

باب الخلاف (ناسازگاری)

2482 1- الخلف مثار الحروب. 1 185 ناسازگاری وسیله بر انگیخته شدن جنگهاست.

2483 2- الخلاف یهدم الآراء. 1 270 ناسازگاری و اختلاف، رأیها را نابود کند.

2484 3- الامور المنتظمة یفسدها

الخلاف. 1 307 کارهای نظام یافته و درست را ناسازگاری و اختلاف تباه کند.

2485 4- سبب الفرقة الاختلاف. 4 123 سبب جدایی و پراکندگی اختلاف است.

2486 5- کثرة الخلاف شقاق. 4 588 اختلاف بسیار، ستیزه جویی و دشمنی است.

2487 6- لیس مع الخلاف ائتلاف. 5 86 با بودن اختلاف، الفتی در کار نیست.

2488 7- من الخلاف تکون النّبوة. 6 10 کندی کارها به خاطر اختلاف است.

2489 8- مع الشّقاق تکون النّبوة. 6 122 با دشمنی و ستیزه جویی کندی است.

باب الأخلاق (خویها)

2490 1- أرضى النّاس من كانت أخلاقه رضيّة. 2 413 خوشنودترين مـردم كسى است كه اخلاقش پسنديده باشد.

2491 2- أطهر النّاس اعراقـا أحسـنهم أخلاقـا. 2 405 پـاكزادترين مـردم نيكوترين آنها در اخلاق است.

2492 3- اذا كان فى الرّجل خلّة رائقة فانتظر منه اخواتها. 3 177 هـر گـاه در مردى خصلتى نيكو بود، پس چشم به راه امثال آن خصلت نيكو در او باش.

2493 4- تنافسوا فى الاخلاق الرّغيبة و الاحلام العظيمة و الاخطار الجليلـة يعظم لكم الجزاء. 3 311 رقابـت كنيـد در خصـلتهاى پسـنديده، و بردباريهـاى بزرگ، و انديشه‌هاى بلند تا پاداشتان بزرگ گردد.

2494 5- تجنّب من كلّ خلق أسوأه و جاهد نفسک على تجنّبه، فـانّ الشّـرّ لجاجة. 3 314 دورى كن از هر خصلتى بدترين آن را، و براى اين دورى كردن و اجتناب، با نفس خود پيكار كن زيرا شرّ و بدى لجوج است و پى‌گير.

2495 6- تخيّر لنفسک من كلّ خلق أحسنه، فانّ الخير عادة. 3 314 بـراى خود از هر خصلتى بهترينش را انتخاب كن، كه خير و خوبى عادت است (يعنـى بهتر آن است كه به صورت عادت در آيد).

2496 7- تعصّبوا لخلال الحمد، من الحفظ للجار، و الوفاء بالذّمام و الطّاعـة للبرّ، و المعصية للكبر، و تحلّوا بمكارم الخلال. 3 311 خـود را دلبسـته و مقيّـد كنيد به خصلتهاى پسنديده : از نگهداشتن حرمت همسايه، و وفا كردن به عهد و پيمان، و فرمانبردارى از كار نيک، و نافرمانى از تكبّـر و سـر بزرگـى كـردن، و آراسته شويد به اخلاق نيكو.

2497 8- ستّة تختبر بها أخلاق الرّجال : الرّضا و الغضب و الامن و الرّهب و المنع و الرّغب. 4 146 شش چیز است که اخلاق مردان در آن آزمایش شـود : خوشنودی، خشم، امنیت، ترس، منع (یعنی جلـوگیری) و رغبـت (یعنـی میـل).

2498 9- من لم تحسن خلائقه لم تحمد طرائقه. 5 462 کسی که اخلاقش نیکو نباشد راههای زندگی و روشهای او پسندیده نیست.

2499 10- من الکرم حسن الشّیم. 6 13 خوی نیکو از بزرگواری است.

باب حسن الخلق (خوش خلقی)

2500 1- لا عیش أهنا من حسن الخلق.

6 399 زندگی‌ای بهتر از خلق نیکو نیست.

2501 2- نعم الشّیمة حسن الخلق. 6 165 خوی خوبی است خلق نیکو.

2502 3- نعم الایمان جمیل الخلق. 6 167 خوب ایمانی است خوی نیکو (یعنی ایمانی که با خوی نیکو باشد).

2503 4- ما اعطی اللّه سبحانه العبد شیئا من خیر الدّنیا و الآخرة الّا بحسن خلقه و حسن نیّته. 6 99 خدای سبحان چیزی از خوبیهای دنیا و آخرت را به بنده خود عطا نکرده جز به خوی نیکو و نیّت نیکویش. 2504 5- من حسن خلقه کثر محبّوه و انست النّفوس به. 5 451 کسی که خلق او نیکو باشد دوستدارانش بسیار گردد و مردم به او انس گیرند.

2505 6- من حسن خلقه سهلت له طرقه. 5 306 کسی که خلقش نیکو باشد راههای زندگی برایش آسان گردد.

2506 7- لم یضق شیء مع حسن الخلق.

5 97 با وجود حسن خلق چیزی بر انسان دشوار و تنگ نشود.

2507 8- من حسنت خلیقته طابت عشرته.

5 238 کسی که خلقش نیکو باشد آمیزش و معاشرت با او نیکو و پاکیزه گردد.

2508 9- کم من وضیع رفعه حسن خلقه.

4 558 چه بسیار انسانهای پستی که خوی نیکویش او را بلند کرده است.

2509 10- نعم الحسب حسن الخلق. 6 156 حسب و شرافت خوبی است خوی نیکو.

2510 11- لا قرین کحسن الخلق. 6 364 قرین و همراهی برای آدمی همچون خلق نیکو نیست.

2511 12- فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق. 4 408 گنجهای روزی در خوی نیکو است.

2512 13- علیک بحسن الخلق فانّه یکسبک المحبّة. 4 288 بر تو باد به خوی نیکو که دوستی و محبّت دلها را برای تو به ارمغان آورد.

2513 14- رأس الایمان حسن الخلق

و التّحلّی بالصّدق. 4 53 اساس ایمان خلق نیکو و آراستگی به راستی و صداقت است.

2514 15- حسن الخلق یورث المحبّة و یؤکّد المودّة. 3 418 خوی نیکو محبت به جای نهد و دوستی را محکم کند.

2515 16- حسن الخلق رأس کلّ برّ. 3 393 خوی نیکو اساس هر نیکی است.

2516 17- حسن الاخلاق یدرّ الارزاق و یونس الرّفاق. 3 393 حسن خلق، روزیها را ریزان و رفاقتها را انس و الفت بخشد.

2517 18- حسن الخلق للنّفس و حسن الخلق للبدن. 3 382 خوی نیکو مخصوص جان، و خلقت زیبا مخصوص تن است.

2518 19- حسن الخلق افضل الدّین.

3 383 برترین دین و آیین، خوی نیکو است.

2519 20- حسن الخلق خير قرين و العجب داء دفين. 3 390 خوی نیکو بهترین همراه و قرین است، و خود بینی دردی است پنهان.

2520 21- حسن الخلق من افضل القسم.

و أحسن الشّيم. 3 390 خلق نیکو از برترین قسمتها و بهره‌ها، و بهترین خلق و خویهاست.

2521 22- حسن الخلق احد العطائين.

3 392 خوی نیکو یکی از دو بخشش عطا و بهره الهی است.

2522 23- حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق. 3 392 اخلاق نیکو نشانه بزرگواری ریشه‌ها و اصل و نسب انسانی است.

2523 24- بحسن الاخلاق يطيب العيش. 3 218 به واسطه حسن اخلاق است که زندگی نیکو گردد.

2524 25- بحسن الاخلاق تدرّ

الارزاق. 3 223 به وسیله خوش خلقی روزی‌ها ریزان و فراوان گردد.

2525 26- اذا حسن الخلق لطف النّطق.

3 134 هنگامی که خلق انسان نیکو شد سخن گفتنش نیکو شود.

2526 27- احسن السّناء الخلق السّجيح. 2 438 بهترین بلندیهای رتبه و مقام، خوی نرم و هموار است.

2527 28- احسن شيء الخلق. 2 371 بهترین چیزها اخلاق نیکو است.

2528 29- أكرم الحسب الخلق. 2 374 گرامی‌ترین حسب‌ها اخلاق خوب است.

2529 30- الخلق السّجيح احدّ النّعمتين. 2 22 خوی نرم یکی از دو نعمت بزرگ الهی است.

2530 31- الخلق المحمود من ثمار العقل. 1 339 خوی پسندیده از میوه‌های عقل است.

2531 32- ان کنتم لا محالة متنافسین فتنافسوا فی الخصال الرّغیبة و خلال المجد. 3 20 شما که به ناچار (و خواه نا خواه) با یکدیگر رقابت می‌کنید پس بیائید و در آراسته شدن به خصلتهای نیک، و خلق و خوی شرافتمندانه با هم رقابت کنید.

2532 33- من الکرم حسن الشّیم. 6 36 خصلتهای نیک از بزرگواری و کرم آدمی است.

باب سوء الخلق (بد خلقی)

2533 1- لا وحشة اوحش من سوء الخلق. 6 400 تنهایی و وحشتی وحشتناک‌تر از بد خلقی نیست.

2534 2- لا سؤدد لسیّء الخلق. 6 374 آدم بد خلق سیادت و آقایی ندارد.

2535 3- لا عیش لسیّء الخلق. 6 359 شخص بد خلق زندگی ندارد.

2536 4- من اللّؤم سوء الخلق. 6 35 بد خلقی، از پستی است.

2537 5- من ضاقت ساحته قلّت راحته.

5 463 کسی که تنگ باشد ناحیه (و اخلاق) او، اندک باشد راحتی و آسایش او. 2538 6- من ساء خلقه أعوزه الصّدیق و الرّفیق. 5 462 کسی که بد خلق باشد دوست و رفیقش ناباب گردد.

2539 7- من لم یحسن خلقه لم ینتفع به قرینه. 5 418 کسی که خلق خود را نیکو نکند دوست و همراهش از او سودی نبرد.

2540 8- من ساء خلقه قلاه مصاحبه و رفیقه. 5 365 کسی که بد خو باشد همراه و رفیقش او را دشمن دارند.

2541 9- من ساء خلقه ملّه اهله. 5 328 کسی که خلقش بد باشد خاندانش از او ملول گردند.

2542 10- من أساء خلقه عذّب نفسه.

5 165 کسی که خوی خود را بد کند خود را به تعب دچار کرده است.

2543 11- من ساء خلقه ضاق رزقه.

5 211 کسی که خلقش بد باشد روزیش تنگ شود.

2544 12- من ضاق خلقه ملّه اهله. 5 195 کسی که خلق او تنگ و سخت باشد خاندانش از او خسته و ملول شوند.

2545 13- کلّ داء یداوی الّا سوء الخلق.

4 535 هر دردی قابل درمان است مگر بد خلقی.

2546 14- سوء الخلق یوحش النّفس و یرفع الانس. 4 151

بد خلقی انسان را دچار وحشت و تنهایی کند و انس و خو گرفتن را از میان می‌برد.

2547 15- سوء الخلق نکد العیش و عذاب النّفس. 4 150 بد خلقی موجب تیرگی زندگی و عذاب و شکنجه نفس انسانی است.

2548 16- سوء الخلق شرّ قرین. 4 131 بد خلقی بد قرین و همدمی است.

2549 17- سوء الخلق شؤم، و الاسائة الی المحسن لؤم. 4 145 بد خلقی شوم و نحس است، و بد کردن به شخص نیکو کار پستی است.

2550 18- سوء الخلق یوحش القریب و ینفّر البعید. 4 136 بد خلقی نزدیکان را دچار وحشت کند و اشخاص دور را متنفر سازد.

2551 19- الخلق السّیّء أحد العذابین.

2 24 خوی بد یکی از دو عذاب و شکنجه است.

2552 20- السّیّء الخلق کثیر الطّیش منغّص العیش. 2 11 آدم بد اخلاق سبکسری بسیار کند و زندگی ناگواری دارد.

2553 21- الخلق المذموم من ثمار الجهل. 1 339 خلق نکوهیده از میوه‌های جهل و نادانی است.

2554 22- المؤمن لیّن العریکة سهل الخلیقة. 1 364 شخص مؤمن نرمخو و خوش خلق است.

2555 23- الکافر شرس الخلیقة سیّء الطّریقة. 1 364 کافر، سخت خو و بد خلق است.

باب الخلقة (آفرینش)

2556 1- اعجبوا لهذا الانسان، ینظر بشحم، و یتکلّم بلحم، و یسمع بعظم، و یتنفّس من خرم. 2 266 در شگفت شوید از این انسان که نگاه می‌کند با تکّه‌ای از پیه، و سخن می‌گوید با تکّه‌ای از گوشت، می‌شنود به استخوانی، و نفس می‌کشد از رخنه‌ای.

2557 2- ما اعظم اللّهم ما نری من خلقک و ما أصغر عظیمة فی جنب ما غاب عنّا من قدرتک. 6 93 بار الها چقدر بزرگ است آنچه را ما از خلق تو می‌بینیم، و چه کوچک است بزرگی آن در برابر آنچه بر ما پنهان است از قدرت تو.

2558 3- ما خلق اللّه سبحانه امرء عبثا فیلهو. 6 80 خدای سبحان کسی را بیهوده نیافریده که سرگرم بازی شود.

2559 4- لقد بصّرتم إن أبصرتم و أسمعتم ان سمعتم، و هدیتم ان اهتدیتم. 5 33 به راستی که شما را بینا کرده‌اند اگر بینا شوید، و به شما شنونده‌اند اگر بشنوید، و راهنمایی شده‌اید اگر راه یابید.

2560 5- النّاس کصور فی الصّحیفة کلّما طوی بعضها نشر بعضها. 2 70 مردمان همچون صورتهایی هستند که در طوماری نقش شده‌اند، به هر اندازه آن طومار را در نوردند بخش دیگری گشوده شود.

2561 6- النّاس کالشّجر شرابه واحد و ثمره مختلف. 2 136 مردم همانند درخت هستند که آب آن یکی است ولی میوه‌های مختلف می‌دهد.

باب الخلوة (تنهایی و خلوت کردن)

2562 1- سبب الفجور الخلوة. 4 123 سبب گناه تنهایی است. 2563 2- کن فی الملأ وقورا و کن فی الخلأ ذکورا. 4 602 در آشکار و انظار مردم با وقار و در خلوت و تنهایی به یاد خدا باش.

2564 3- ملازمة الخلوة دأب الصّلحاء.

6 124ملازمت با خلوت، شیوه صالحان و شایستگان است.

2565 4- من أفضل الورع أن لا تبدی فی خلوتک ما تستحیی من اظهاره فی علانیتک. 6 26 از برترین پارسایی است که در حالت خلوت و تنهایی انجام ندهی آنچه را در آشکار شرم اظهار آن را داری.

باب الخوف (ترس، بیم)

2566 1- الخوف امان. 1 27 ترس ایمنی است (یعنی ترس از خدا ایمنی است از عقاب و عذاب روز جزا).

2567 2- الخوف استظهار. 1 50 ترس، پشت گرمی است.

2568 3- الهیبة خیبة. 1 49 هیبت داشتن (که سبب ترس مردم از کسی شود) مقرون به نومیدی است.

2569 4- الهیبة مقرونه بالخیبة. 1 95 هیبت مردم از کسی همراه با محرومیت و نومید او (از مردم) است.

2570 5- الخوف جلباب العارفین.

1 175 ترس از خدای سبحان جامه و پیراهن عارفان است.

2571 6- الوجل شعار المؤمنین. 1 176 بیم و هراس، جامه زیرین مؤمنان است.

2572 7- الخائف لا عیش له. 1 251 آدم ترسو زندگی ندارد (یا جایی که انسان در ترس و بیم به سر برد زندگی ندارد).

2573 8- الخوف سجن النّفس عن الذّنوب و رادعها عن المعاصی.

2 106 ترس، زندان جان انسان از گناهان و باز دارنده از نافرمانیهاست.

2574 9- الخوف من اللّه فی الدّنیا یؤمن الخوف فی الآخرة منه. 2 153 ترس از خدا در دنیا امان دهد انسان را از ترس از خداوند در آخرت.

2575 10- ارهب تحذر. 2 170 از خدا بترس تا دیگران نیز از تو واهمه داشته باشند.

2576 11- اعلمكم أخوفكم. 2 369 داناترين و عالم‌ترين شما كسى است كه ترسش (از خداى تعالى) بيشتر باشد.

2577 12- انّ المؤمنين خائفون. 2 496 به راستى كه مؤمنان ترسانند.

2578 13- انّ المؤمنين وجلون. 2 496 به راستى كه مؤمنان بيمناكند.

2579 14- اكثر النّاس معرفة لنفسه اخوفهم لربّه. 2 424 كسى كه در ميان مردم از ديگران نسبت به خود معرفت و شناسايى‌اش بيشتر است كه ترس او از پروردگارش بيشتر باشد.

2580 15- أعظم النّاس علما، اشدّهم خوفا للّه سبحانه. 2 428 بزرگترين مردم در علم و دانش كسى است كه ترسش از خداى سبحان سخت‌تر باشد.

2581 16- ارهب تحذر و لا تهزل فتحتقر. 2 181 از خدا بترس تا از گناهان اجتناب كنى.

و شوخى نكن كه كوچك و حقيرت شمارند.

2582 17- انّما السّعيد من خاف العقاب فامن، و رجا الثّواب فاحسن، و اشتاق الى الجنّة فادّلج. 3 91 به راستى كه نيكبخت كسى است كه بترسد از عقاب الهى و همين سبب ايمنى او گردد، و به ثواب و پاداش خداوند اميد داشته باشد و سبب احسان و نيكى او گردد، و به بهشت اشتياق داشته و شب خيز گردد.

2583 18- اذا خفت الخالق فررت اليه.

3 127 هنگامى كه از آفريدگار بترسى به سويش گريزان شوى.

2584 19- اذا خفت المخلوق فررت منه.

3 127 هنگامى كه از مخلوق خدا و مردم به

ترسى از آنها گريزان شوى.

2585 20- إذا خفت صعوبة أمر فاصعب له يذلّ لک، و خادع الزّمان عن احداثه تهن علیک. 3 164 هر گاه از سختی کاری بیم داشته باشی تو هم در برابر آن سخت و محکم شو تا آن کار بر تو آسان گردد، و در برابر حوادث روزگار چاره آن کن تا بر تو سهل گردد.

2586 21- ثمرة الخوف الامن. 3 323 میوه ترس، امنیّت است.

2587 22- حلاوة الامن تنکّدها مرارة الخوف و الحذر. 3 398 شیرینی امنیت را تلخی ترس و بیم ناگوار و سخت سازد.

2588 23- خف اللّه یؤمنک و لا تأمنه فیعذّبک. 3 463 از خدا بترس تا تو را ایمن سازد، و از او ایمن مباش که تو را عذاب کند. 2589 24- أعلم النّاس باللّه سبحانه أخوفهم منه. 2 423 عالم‌ترین مردم نسبت به خداوند کسی است که ترسش از خدا بیشتر باشد.

2590 25- خوف اللّه یجلب لمستشعره الامان. 3 463 ترس از خدا برای کسی که آن را شعار خود قرار داده ایمنی (از عذاب خدا) آورد.

2591 26- خف اللّه خوف من شغل بالفکر قلبه، فانّ الخوف مظنّة الامن و سجن النّفس عن المعاصی. 3 446 از خدا بترس آن چنان ترسی که دلت به فکر (خدا) سرگرم باشد، زیرا ترس جای گمان امنیت و زندان کردن نفس از گناهان است.

2592 27- خف ربّک خوفا یشغلک عن رجائه، و ارجه رجاء من لا یأمن خوفه. 3 445 بترس از پروردگار خود ترس کسی که سرگرم سازد او را از امید به او، و امیدوار باش به او امید کسی که از ترس او ایمن

نیست. 2593 28- خیر الاعمال اعتدال الرّجاء و الخوف. 3 445 بهترین عملها اعتدال و میانه روی در امید و ترس، (و خوف و رجا) است.

2594 29- خف تأمن و لا تأمن فتخف.

3 445 بترس از خدا تا ایمن گردی، و ایمن مباش تا بترسی.

2595 30- خف ربّک و ارج رحمته، یؤمنک ممّا تخاف و ینلک ما رجوت.

3 444 بترس از پروردگار خود و به رحمتش امید داشته باش تا ایمنت گرداند از آنچه می‌ترسی و عطا کند به تو آنچه را امید داری.

2596 31- ربّ خوف یعود بالامان. 4 66 چه بسا ترسی که به امنیت و ایمنی باز گردد (مانند ترس از خدا و عذاب الهی).

2597 32- ربّ مخوف لا تحذره. 4 70 چه بسا چیزهای ترسناکی که تو از آن پرهیز نکنی.

2598 33- شرّ النّاس من یتّقیه النّاس مخافة شرّه. 4 178 بدترین مردم کسی است که مردم از ترس شرّ و بدی او از وی بترسند.

2599 34- طوبی لمن الزم نفسه مخافة ربّه و أطاعه فی السّرّ و الجهر. 4 239 خوشا به حال کسی که ترس پروردگار خود را ملازم خویش گرداند، و در پنهان و آشکار از او اطاعت کند.

2600 35- طوبی لمن استشعر الوجل و کذّب الامل و تجنّب الزّلل. 4 247 خوشا به حال کسی که ترس را شعار خود قرار دهد. و آرزو را دروغ پندارد، و از لغزش دوری کند.

2601 36- طوبی لمن خاف اللّه فأمن.

4 248 خوشا به حال کسی که از خدا بترسد و امان یابد.

2602 37- عجبت لمن عرف اللّه کیف لا یشتدّ خوفه. 4 338 در شگفتم از کسی که خدا را شناخته چگونه ترسش سخت نباشد.

2603 38- غاية العلم الخوف من اللّه سبحانه. 4 375 حدّ نهایی علم، ترس از خدای سبحان است.

2604 39- لكلّ داخل دهشة و ذهول.

5 10 هر واردی را دهشت و غفلتی است. 2605 40- كلّ عالم خائف. 4 524 هر عالمی بیمناک است. (یعنی از نشانه‌های علم، ترس از خداست).

2606 41- قرنت الهيبة بالخيبة. 4 493 هیبت و ترس با نومیدی همراه است. 2607 42- كم من خائف وفد به خوفه على قرارة الامن. 4 554 چه بسا ترسناکی که ترسش او را به جایگاه امنی در آورد.

2608 43- كما ترجو خف. 4 623 همان گونه که امید داری بترس.

2609 44- من كثرت مخافته قلّت آفته.

5 214 کسی که ترسش زیاد باشد آفتش اندک است.

2610 45- من امن مكر اللّه بطل أمانه.

باب الخيانة

5 157 کسی که از مکر خدا ایمن باشد، امان او (از طـرف خداونـد) تبـاه و باطل باشد.

2611 46- من خاف أمن. 5 148 کسی که بترسد ایمنی یابد.

2612 47- من خاف أدلج. 5 150 کسی که بترسد شب خیز باشد.

2613 48- من خاف اللَّه قلّت مخافته.

5 206 کسی که از خدا بترسد ترسش از دیگران کم است.

2614 49- من خاف سوطک تمنّی موتک. 5 218 کسی کـه از تازیانـه‌ات بترسد (و از ستم تو بیمناک باشد) آرزوی مرگت کند.

2615 50- من خاف اللَّه لم یشف غیظه.

5 239 کسی که از خدا بترسد خشم خود را شفا ندهد (و به کار نبندد، بلکـه آن را فرو خورد).

2616 51- من قلّت مخافته کثرت آفته.

5 280 کسی که ترسش کم باشد آفتش بسیار باشد.

2617 52- من خاف ربّه کفّ عن ظلمه.

5 275 کسی که از پروردگار خود بترسد از ستم خود را نگه دارد.

2618 53- من خاف الوعید قرّب علی نفسـه البعیـد. 5 287 کسـی کـه از تهدید بیم داشته باشد دور را بر خود نزدیـک گردانـد. 2619 54- مـن خـاف العقاب انصرف عن السّیّئات. 5 335 کسی که از عقـاب و کیفـر الهـی بترسـد از بدی‌ها روی بگرداند.

2620 55- من اخافک لکی یؤمنک خیر لک ممّن یؤمنک لکی یخیفک. 5 367 کسی که تو را بترساند تا (از عذاب الهی) امانت دهد بهتر است برای تو از کسی که امانت دهد تا تو را بترساند.

2621 56- من لم یخف أحدا لم یخف أبدا. 5 406 هر کس نترساند کسی را، هرگز از کسی نترسد.

2622 57- من لم یصدق من اللّه خوفه لم ینل منه الامان. 5 416 کسی که ترسش از خدا از روی راستی و صداقت نباشد به امان خدا دست نیابد.

2623 58- من خاف اللّه آمنه اللّه سبحانه من کلّ شیء. 5 421 کسی که از خدا بترسد خداوند سبحان از هر چیز او را ایمنی بخشد.

2624 59- من خاف النّاس أخافه اللّه سبحانه من کلّ شیء. 5 421 کسی که از مردم بترسد خدای سبحان او را از هر چیز بترساند.

2625 60- ما ظلم من خاف المصرع.

6 76 کسی که از افتادن در عذاب و هلاکت بترسد ستم نکند.

2626 61- نعم الحاجز عن المعاصی الخوف. 6 161 ترس چه مانع و حائل خوبی از انجام نافرمانی‌ها است.

2627 62- نعم مطیّة الامن الخوف.

6 162 ترس مرکب خوبی برای امنیّت و ایمنی است.

2628 63- لا یخف خائف الّا ذنبه. 6 260 هیچ ترسناکی نباید از چیزی جز از گناه خویش بترسد.

2629 64- لا تخف الّا ذنبک. 6 262 نترس، جز از گناه خویش.

2630 65- لا تخافوا ظلم ربّكم و لكن خافوا ظلم أنفسكم. 6 276 از ستم پروردگارتان نترسید بلکه از ستم خویش بر خودتان بترسد. 2631 66- لا ینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.

6 413

شایسته نیست برای انسان عاقل که در حالت ترس بماند هنگامی که راهی برای ایمنی در پیش رو دارد.

2632 67- ینبغی لمن عرف اللّه سبحانه أن لا یخلو قلبه من رجائه و خوفه. 6 441 شایسته است برای کسی که خدای سبحان را می‌شناسد که دلش از امید به خدا و ترس از خدا خالی نباشد.

2633 68- من هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه. 5 382 کسی که بترساند او را آنچه در پیش روی او است به پشت سر برگردد.

باب الخيانة

2634 1- الخيانة غدر. 1 37 خيانت فريب است.

2635 2- الخيانة أخو الكذب. 1 74 خيانت برادر دروغ است.

2636 3- المذيع و الخائن سواء. 1 150 كسى كه رازى را افشا كند و كسى كه خيانت كند يكسانند.

2637 4- الخيانة صنو الافک. 1 191 خيانت همتاى دروغ و تهمت است.

2638 5- الخائن لا وفاء له. 1 224 آدم خيانت كار وفا ندارد.

2639 6- الخيانة رأس النّفاق. 1 239 خيانت اساس نفاق و دو رويى است.

2640 7- الخيانة دليل على قلّة الورع و عدم الدّيانة. 1 375 خيانت در شخص، نشان دهنده كمى پارسايى و بى‌دينى است.

2641 8- الخائن من شغل نفسه بغير نفسه و كان يومه شرّا من أمسه. 2 110 خيانتكار كسى است كه نفس خود را به ديگرى جز خود سرگرم كند (و از عيب خود غافل باشد) و امروزش بدتر از ديروزش باشد.

2642 9- ايّاک و الخيانة فانّها شرّه معصية و انّ الخائن لمعذّب بالنّار على خيانته. 2 297 بر تو باد پرهيز كردن از خيانت كه بدترين گناه و نافرمانى است و به راستى كه

خيانتكار به خاطر خيانتش در دوزخ معذّب خواهد بود.

2643 10- أعظم الخيانة خيانة الامّة.

2 388 بزرگترين خيانت، خيانت به امّت اسلامى است.

2644 11- أقبح الاخلاق الخيانة. 2 381 زشت‌ترين خوى‌ها خيانت است.

2645 12- اذا ائتمنت فلا تسخن. 3 118 هر گاه امانتی بـه کسـی سـپردی نسبت خیانت به او مده (و خیانتکارش مدان).

2646 13- اذا ائتمنت فلا تخن. 3 118 هر گاه امانتی به تو سپردند خیانـت نکن.

2647 14- آفة الامانة الخیانة. 3 110 آفت امانت خیانت است.

2648 15- جانبوا الخیانة فانّها مجانبة الاسلام. 3 362 از خیانـت خـود را دور کنید، که خیانت از اسلام دور است.

2649 16- خیانة المستسلم و المستشیر من أفظع الامور و أعظم الشّـرور و موجب عذاب السّعیر. 3 454 خیانت کسی که تسلیم انسـان اسـت و کسـی کـه طرف مشاوره انسان است از شنیع‌ترین چیزها و بزرگترین بدی‌هـای و موجـب عذاب سوزان و افروخته شدن دوزخ است.

2650 17- رأس النّفاق الخیانة. 4 48 2652 18- رأس الکفر الخیانة.

اساس نفاق خیانت است.

2652 19- غایة الخیانة خیانة الخلّ الودود و نقـض العهـود. 4 374 نهایـت خیانت آن است که انسان به دوسـت صـمیمی خـود خیانـت کنـد و پیمانهـا را بشکند.

2653 20- فساد الامانة طاعة الخیانة.

4 417 تباهی امانت پیروی کردن از خیانت است.

2654 21- من خانه وزیره فسد تدبیره.

5 217 کسی که وزیرش به او خیانت کند تدبیرش تباه شود.

2655 22- لربّما خان النّصیح المؤتمن و نصح المستخان. 5 52 بسا باشد که خیر خواه امین خیانت کند، و کسی را که خائن بشمرند خیر خواهی کند.

2656 23- من خان سلطانه بطل أمانه.

5 332 کسی که به سلطان خـود خیانـت کنـد ایمنـی او از بـین مـی‌رود (و پیوسته در اندیشه این است که مبادا خیانتش آشکار شود).

2657 24- من عمل بالخیانة فقد ظلم الامانة. 5 448 کسی کـه بـه خیانـت عمل کند به امانت ستم کرده است.

2658 25- لا تخن من ائتمنک و ان خانک، و لا تشن عدوّک و ان شـانک.

6 339 خیانت نکن به کسی که تو را امین داند هر چند او خیانت کرده باشـد، و زشت مکن دشمنت را اگر چه او زشتی تو را خواهد.

2659 26- من أفحش الخیانة خیانة الودائع. 6 20 از زشـت‌تـرین خیانتهـا خیانت به سپرده‌ها است.

2660 27- لا تجتمع الخیانة و الاخوّة.

6 372 خیانت و برادری با هم گرد نیایند.

2661 28- لا خیر فی شهادة خائن. 6 392 در شهادت و گواهی آدم خائن، خیری نیست.

باب الاستخارة

2662 1- استخر و لا تتخيّر، فكم من تخيّر أمرا كان هلاكه فيه. 2 192 در كارها استخاره و طلب خير از خدا كن و خود رأيى مكن كه بسا شده كسى روى خود رأيى كارى را اختيار كرده كه نابودى‌اش در آن بوده است.

2663 2- اذا أمضيت فاستخر. 3 116 چون تصميم به كارى گرفتى از خدا خير خود را در آن كار درخواست كن.

2664 3- ما ندم من استخار. 6 49 پشيمان نشود كسى كه خير خود از خدا بخواهد.

باب الخير (نیکی)

2665 1- الخير لا يفنى. 1 229 خیر و خوبی فانی و نابود نشود.

2666 2- الخير أسهل من فعل الشّرّ.

1 314 کار نیک آسان‌تر است از کار بد. 2667 3- العجز مع لزوم الخير خير من القدرة مع ركوب الشّرّ. 2 94 ناتوانی با ملازمت کار نیک بهتر است از توانایی به ارتکاب کار بد.

2668 4- افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. 2 254 کار نیک را هر چه می‌توانید انجام دهید. که بهتر از کار نیک انجام دهنده آن است.

2669 5- افعل الخير و لا تحقّر منه شيئا فانّ قليله كثير و فاعله محبور. 2 187 کار نیک را انجام ده و چیزی از آن را حقیر و کم مشمار، که کم آن نیز بسیار و انجام دهنده‌اش شادمان است.

2670 6- اكثر سرورک على ما قدّمت من الخير و حزنک على ما فات منه. 2 192

شادمانی خود را در مورد کار نیکی که انجام داده‌ای بسیار کن، و اندوهت را در مورد آنچه از کار خیر از دست داده‌ای زیاد کن.

2671 7- افعل الخير و لا تفعل الشّرّ، فخير من الخير من يفعله، و شرّ من الشّرّ من يأتيه بفعله. 2 215 کار خیر را انجام ده، و کار بد را انجام نده، زیرا بهتر از کار خیر، کسی است که آن را انجام دهد، و بدتر از کار بد، کسی است که به انجام آن می‌پردازد.

2672 8- اذا عقدتم على عزائم خير فامضوها. 3 124 هر گاه تصمیم کار خیری گرفتید آن را انجام دهید (و به تأخیر نیندازید).

2673 9- اذا رأيتم الخير فخذوا به.

3 126 هر گاه كار نيكى را ديديد آن را برگيريد.

2674 10- اذا رأيتم الخير فسارعتم اليه و رأيتم الشّرّ فتباعدتم عنه، و كنتم بالطّاعات عاملين، و فى المكارم متنافسين، كنتم محسنين فائزين.

3 184 هر گاه كار نيكى مشاهده كرديد به سوى آن بشتابيد، و هر گاه كار بدى را ديديد از آن دورى كنيد، به طاعتها و فرمانبردارى‌هاى الهى عامل باشيد، در صفات نيک انسانى از يكديگر سبقت گيريد تا در نتيجه نيكوكارانى رستگار و پيروز باشيد.

2675 11- بادر الخير ترشد. 3 241 به كار نيک مبادرت كن تا راه راست را بيابى.

2676 12- باكر الخير ترشد. 3 262 به كار نيک پيشى گير تا به راه راست دست يابى.

2677 13- ثلاث هنّ جماع الخير : إسداء النّعم، و رعاية الذّمم، و صلة الرّحم.

3 341 سه خصلت است كه آنها جامع خير و نيكى است : احسان كردن نعمتها، رعايت كردن عهد و پيمانها، صله رحم.

2678 14- خير الأمور ما سهلت مباديه، و

حسنت خواتمه، و حمدت عواقبه.

3 437 بهترين كارها آن است كه مبادى (و مقدّمات) آن آسان باشد، و سرانجامهاى آن نيكو، و پايان كار نيز پسنديده و ممدوح باشد.

2679 15- درک السّعادة بمبادرة الخیرات و الأعمال الزّاکیات. 4 23 رسیدن به سعادت و نیکبختی به مبادرت (و شتاب کـردن) در کارهـای نیـک و اعمـال پاکیزه است.

2680 16- ربّ خیر وافاک من حیث لا ترتقبـه. 4 78 چـه بسـیار خیـر و خوبی که برسد به تو، از جایی که امیدی بدان ندارید.

2681 17- شرّ لا یدوم خیر من خیر لا یدوم. 4 168 شر و بدی که دائمـی نباشد بهتر است از خوبی و خیری که دوام نداشته باشد.

2682 18- ضادّوا الشّرّ بالخیر. 4 231 مخالفت و ضدّیت کنید با کار بد بـه کار نیک. 2683 19- علیکم بأعمال الخیر فتبادروها و لا یکن غیرکم أحقّ بهـا منکم. 4 300 بر شما باد به کارهای نیک که در آنها شتاب کنید، و دیگـران بـه آنها شایسته‌تر از شما نباشند.

2684 20- غارس شجرة الخیر تجتنیها أحلی ثمرة. 4 391 کسی که درخت نیکی بکارد شیرین‌ترین میوه را از آن بچیند.

2685 21- فاعل الخیر خیر منه. 4 412 انجام دهنده کار نیک بهتر از خـود آن کار است.

2686 22- فعـل الخیـر ذخیـرة باقیـة و ثمـرة زاکیـة. 4 415 کـار نیـک اندوخته‌ای ماندنی و میوه‌ای پاکیزه است.

2687 23- من لم یعرف منفعة الخیر لم یقدر علی العمل به. 5 419 کسی که سود خیر و خوبی را نشناخته باشد توان عمل آن را ندارد.

2688 24- من قدّم خیرا وجده. 5 468 کسی که خیری را از پـیش فرسـتد آن را دریابد.

2689 25- قارن أهل الخير تكن منهم و باين أهل الشّرّ تبن عنهم. 4 514 با نیکوکاران قرین شود تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تا از آنها جدا شوی.

2690 26- کفی بفعل الخیر حسن عادة.

4 577 در کار خیر همان عادت (و خو گرفتن) بدان کافی است (و همان سبب انجام آن می‌شود).

2691 27- لان تکون تابعا فی الخیر خیر لک من ان تکون متبوعا فی الشّرّ. 5 42 اگر در کار خیر پیرو دیگران باشی برای تو بهتر است از این که در کار بد جلودار باشی، و دیگران پیرو تو باشند.

2692 28- لم یتعرّ من الشّرّ من لم یتجلبب الخیر. 5 94 نرهد (و جدا) نگردد از کار بد، کسی که جامه کار نیک بر تن نکند. 2693 29- لیس بخیر من الخیر الّا ثوابه.

5 80 چیزی بهتر از کار خیر نیست مگر ثواب و پاداش آن.

2694 30- من فعل الخیر فبنفسه بدأ.

5 243 کسی که کار خیری انجام دهد در حقیقت از خود آغاز کرده و بهره‌اش را خود می‌برد (اگر چه سودش در دنیا به دیگری برسد).

2695 31- من قدّم الخیر غنم. 5 186 کسی که خیری از پیش فرستد غنیمت و بهره خواهد برد.

2696 32- من لبس الخیر تعرّی من الشّرّ. 5 223

کسی که جامه خیر و نیکی به تن کند از شرّ و بدی برهنه و عاری گردد.

2697 33- من ساء اختیاره قبحت آثاره.

5 217 کسی که اختیار و انتخابش در کارها بد باشد آثار ایـن انتخـاب هـم زشت خواهد بود. 2698 34- من دفع الشّرّ بالخیر غلب.

5 449 کسی که کار بد را به کار نیک باز پس زند و دفع کند پیروز گردد.

2699 35- ما قدّمته من خیر فعند من لا یبخس الثّواب، و ما ارتکبته من شرّ فعند من لا یعجزه العقاب. 6 114 آنچـه از کـار نیـک پـیش فرسـتی اندوختـه می‌شود نزد کسی که از پاداش نکاهد، و هر آنچه کار زشت و بد انجام دهـی در نزد کسی خواهد ماند که عقاب کردن او را عاجز و درمانده نخواهد کرد.

2700 36- لا تعدّنّ شرّا ما أدرکت به خیرا. 6 266 آنچه را که به وسیله آن به کار خیری برسی شرّ و بدی محسوب مدار (اگر چه به ظاهر شرّ باشد).

2701 37- لا تعدّنّ خیرا ما أدرکت به شرّا. 6 266 آنچه را به وسیله آن بـه شرّی برسی خیر و نیک به حساب نیاور (اگر چه به ظاهر خیر باشد).

2702 38- لا یقولنّ أحدکم انّ احدا أولی بفعل الخیـر منّـی فیکـون و اللّـه کذلک، انّ للخیر و الشّرّ أهلا، فمهما ترکتموه کفاکموه أهله. 6 326 نباید یکـی از شما بگوید که دیگری شایسته‌تر است به انجام کار نیک از من، (و به ایـن بهانـه آن را ترک کند و وا گذارد) که به خدا سوگند چنین است، زیرا کار خیـر و شـرّ هر کدام اهلی دارد که هر زمان شما آن را واگذارید اهل آن، آن را انجام دهند و شما را از آن کار کفایت کنند.

حرف "الدال"

باب التدبير (چاره جویی کردن)

2703 1- التّدبير نصف المعونة. 1 151 تدبیر در کار نیمی از کمک دادن و یاری رساندن به انجام آن است. 2704 2- التّدبير قبل العمل يؤمن من النّدم.

1 372 چاره اندیشی پیش از انجام کار آدمی را از پشیمانی در امان دارد.

2705 3- التّدبير قبل الفعل يؤمن العثار. 1 384 تدبیر و چاره جویی در کار، پیش از انجام آن از لغزش در امان دارد.

2706 4- القليل مع التّدبير أبقى من الكثير مع التّبذير. 2 88 کار اندک با تدبیر، پایدارتر است از کار زیاد با ولخرجی و اسراف کاری.

2707 5- ادلّ شيء على غزارة. العقل حسن التّدبير. 2 429 راهبرترین چیز بر فراوانی عقل و خرد انسان، تدبیر نیک او است.

2708 6- آفة المعاش سوء التّدبير. 3 111 آفت زندگی، تدبیر بد است.

2709 7- حسن التّدبير ينمى قليل المال و سوء التّدبير يفنى كثيرة. 3 387 تدبیر خوب، ثروت و مال اندک را زیاد کند و بارور سازد، و تدبیر بد مال بسیار را نابود سازد.

2710 8- سبب التّدمير سوء التّدبير.

4 126 سبب نابودی، تدبیر بد است.

2711 9- سوء التّدبير سبب التّدمير. 4 131 تدبیر بد، سبب نابودی است.

2712 10- سوء التّدبير مفتاح الفقر. 4 132 تدبير بد، كليد فقر و ناداری است.

2713 1- صلاح العيش التّدبير. 4 194 اساس اصلاح در زندگی تدبير است.

2714 12- من ساء تدبيره تعجّل تدميره.

5 187 كسی كه تدبيرش بد باشد در نابودی‌اش شتاب كند.

2715 13- من ساء تدبيره بطل تقديره.

5 216 كسی كه تدبيرش بد باشد اندازه گيری‌اش در كارها بيهوده گردد.

2716 14- من تأخّر تدبيره تقدّم تدميره.

5 215 كسی كه تدبيرش را به تأخير اندازد نابودی‌اش پيش افتد.

2717 15- من ساء تدبيره كان هلاكه فی تدبيره. 5 365 هر كه تدبيرش بد باشد نابودی‌اش در همان تدبير او است.

2718 16- لا عقل كالتّدبير. 6 347 هيچ عقلی همچون تدبير نيست.

2719 17- يستدلّ على الإدبار بأربع : سوء التّدبير، و قبح التّبذير، و قلّة الاعتبار، و كثرة الاعتذار. 6 449 راهنمايی شود بر پشت كردن دولت به چهار چيز : بدی تدبير، زشتی اسراف و تبذير، كمی عبرت گيری (از حوادث) و عذر خواستن بسيار. 2720 18- لا فقر مع حسن تدبير. 6 437 با تدبير نيكو فقر و نداری نخواهد بود.

2721 19- لا غنى مع سوء تدبير. 6 437

با تدبير بد توانگری نخواهد بود.

باب الاستدراج

2722 1- اذا رأيت اللّه سبحانه يتابع عليک النّعم مع المعاصی فهو استدراج لک. 3 132 هر گاه دیدی خداوند نعمتش را در کنار گناهان تو، پی در پی برایت می‌فرستد بدانکه این استدراجی است برای تو (که می‌خواهد تدریجا تو را به عذاب نزدیک کرده و ناگهان تو را بر گیرد).

2723 2- ربّ منعم علیه مستدرج بالنّعمی. 4 68 چه بسا کسی که به او نعمتی داده شده و به وسیله همین نعمت دچار استدراج گشته.

2724 3- کم من مستدرج بالاحسان الیه.

4 550 چه بسا کسی که به وسیله احسان به او به استدراج الهی گرفتار آمده است.

باب الدراسة (آموختن و تدریس)

2725 1- لن یحرز العلم الّا من یطیل درسه. 5 65 به دست نیـاورد علـم را مگر کسی که درس آن را طولانی کند (و زیاد درس بخواند).

2726 2- لقاح المعرفة دراسة العلم.

5 125 بارور شدن معرفت و شناخت، به کاوشهای علمی است.

2727 3- من اکثر مدارسة العلم لم ینس ما علم و استفاد ما لم یعلم. 5 396 کسی که گفتگو و درس گرفتن و کاوشهای علمی را بسیار کنـد فرامـوش نکنـد آنچه را یاد گرفته و بهره گیرد آنچه را نمی‌داند.

2728 4- مدارسة العلم لذّة العلماء.

6 124 لذّت و بهره علما و دانشـمندان گفتگـو و بحثهـا و کاوشـهای علمـی است.

2729 5- لا فقه لمن لا یدیم الدّرس.

6 365 فهم و درک ندارد کسی که درس را ادامه ندهد.

2730 6- لا یحرز العلم الّا من یطیل درسـه. 6 399 علـم و دانـش را فـرا نگیرد مگر آن کس که درس و کاوش را طولانی کند.

باب الاستدراک (جبران کردن)

2731 1- المستدرک علی شفا صلاح.

1 320 کسی که در صدد تدارک و جبران کارهـای خـود باشـد در کنـاره و ساحل صلاح و رستگاری است.

2732 2- استدراک فساد النّفس من أنفع التّحقیق. 1 384 تدارک کردن فساد و تباهی نفس از سودمندترین بررسی‌هاست. 2733 3- تدارک فی آخر عمـرک ما اضعته فی اوّله تسعد بمنقلبک. 3 316 در پایان عمر خود تدارک کن آنچه را در آغاز آن تباه کرده‌ای، تا نسبت به آخرت و بازگشت خود نیکبخت گردی.

2734 4- حسن الاستدراک عنوان الصّلاح. 3 394 تدارک کردن خوب، سر آغاز صلاح و رستگاری است.

2735 5- من استدرک فوارطه أصلح.

5 167 کسی که تدارک و جبران کند، گذشته خود را اصلاح کند خود را.

2736 6- من استدرک أصلح. 5 145 کسی که جبران گذشـته کنـد اصـلاح حال خود کند.

2737 7- ما أبعد الاستدراک من الفوت.

6 57 چه دور است تدارک کردن کار از فوت (و از دست رفتن) آن.

باب المداراة (ملایمت و خوش رفتاری)

2738 1- المداراة أحمد الخلال. 1 347 مدارا کردن ستوده‌ترین خصلت هاست.

2739 2- ثمرة العقل مداراة النّاس. 3 329 میوه عقل و خرد مدارا کردن با مردم است.

2740 3- رأس الحکمة مداراة النّاس.

4 52 اساس حکمت و فرزانگی مدارا کردن با مردم است.

2741 4- دار النّاس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت أضغانهم. 4 16 با مردم مدارا کردن و از برادریشان بهره‌مند شو، و با گشاده‌رویی دیدارشان کن تا کینه‌هاشان بمیرد.

2742 5- دار النّاس تأمن غوائلهم و تسلم من مکائدهم. 4 15 مدارا کن با مردم تا از فتنه و فسادشان در امان باشی، و از نیرنگها و توطئه‌هاشان سالم بمانی.

2743 6- سلامة العیش فی المداراة.

4 139 سلامت زندگی در مدارا کردن است.

2744 7- سلامة الدّین و الدّنیا فی مداراة النّاس. 4 140 سلامت دین و دنیای (انسان) در مدارا کردن با مردم است.

2745 8- عنوان العقل مداراة النّاس.

4 360 سر آغاز عقل مدارا کردن با مردم است.

2746 9- من داری النّاس سلم. 5 186 کسی که با مردم مدارا کند سالم ماند.

2747 10- من لم يصلحه حسن المداراة أصلحه سوء المكافاة. 5 249 کسی که نیکی مدارا کردن اصلاحش نکند بدی مکافات و پی‌آمدها اصلاحش کند.

2748 11- من داری النّاس أمن مکرهم.

5 300 کسی که با مردم مدارا کند از مکر و فریبشان در امان ماند.

27491 12- من داری أضداده أمن المحارب. 5 316 کسی که با مخالفان و دشمنان خود مدارا کند از جنگها در امان ماند. 2750 13- مداراة الرّجـال مـن أفضل الأعمال. 6 129 مدارا کردن با مردان از برترین عملها است.

باب الادعاء

2751 1- هلک من ادّعی و خاب من افتری. 6 196 نابود گشت کسی که ادّعا کرد (چیزی را که شایسته آن نیست) و نومید شد کسی که افترا زد.

باب الدعاء

2752 1- الدّعاء سلاح الاولياء. 1 198 دعا اسلحه اولیاء الهی است.

2753 2- أعجز النّاس من عجز عن الدّعاء. 2 414 ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعا ناتوان باشد. 2754 3- انّ کرم اللّه سبحانه لا ینقض حکمته، فلذلک لا یقع الاجابة فی کلّ دعوة. 2 514 به راستی که کرم و بزرگواری خدای سبحان حکمت او را نمی‌شکند و به هم نمی‌زند، و از این رو است که هر دعایی مستجاب نگردد.

2755 4- انّ اللّه سبحانه سطوات و نقمات فاذا نزلت بکم فادفعوها بالدّعاء فانّه لا یدفع البلاء الّا الدّعاء.

2 529 به راستی که خدای تعالی را قهرها و عقوبتهایی است، و هر گاه به شما فرود آمد آنها را با دعا دفع کنید (و باز گردانید) که به راستی دفع نمی‌کند بلا را جز دعا.

2756 5- بالدّعاء یستدفع البلاء. 3 213 به وسیله دعا می‌توان دفع بلا کرد.

2757 6- سلاح المؤمن الدّعاء. 4 129 اسلحه مؤمن دعاست.

2758 7- علیک باخلاص الدّعاء فانّه أخلق بالاجابة. 4 286 بر تو باد به اخلاص (و پاکی دل) در دعا، که چنین دعایی به اجابت شایسته‌تر است.

2759 8- من قرع باب اللّه فتح له. 5 267 کسی که در خانه خدا را بکوبد، به رویش باز شود.

2760 9- من اعطی الدّعاء لم یحرم الاجابة. 5 237 به کسی که (توفیق و اذن) دعا داده شد، از اجابت آن محروم نخواهد ماند.

2761 10- لیس کلّ دعاء یجاب. 5 77 هر دعایی مستجاب نشـود. 2762 11- من دعا اللّه أجابه. 5 445 کسی که خدا را بخواند پاسخش دهد.

2763 12- ما المبتلی الّذی قد اشتدّ به البلاء احوج الی الدّعاء من المعـافی الّذی لا یأمن البلاء. 6 102 آن شخص گرفتاری که بلا و گرفتـاری‌اش سـخت شده به دعا نیازمندتر نیست از آن شخص آسوده و سالمی که از بلا و گرفتـاری در امان نیست.

2764 13- نعم السّلاح الدّعاء. 6 166 دعا، سلاح خوبی است.

2765 14- لا یقنّطنّک تأخیر اجابة الدّعاء فانّ العطیّة علی قدر النّیّة، و ربّما تأخّرت الاجابة لیکون ذلک أعظم لاجر السّائل و أجزل لعطاء النّائل.

6 311 مبادا هیچگاه تأخیر اجابت دعا تو را نا امید کند، زیرا عطای الهی بـه اندازه نیّت است، و گاهی است که اجابت دعا به تأخیر افتد تا پاداش درخواست کننده بزرگتر و بخششی بیشتر برای دهنده داشته باشد.

2766 15- لا تستبطیء اجابة دعائک و قد سددت طریقه بالـذّنوب. 6 302 دیر مشمار زمان اجابت دعـای خـود را در صـورتی کـه راه آن را بـا گناهـان بسته‌ای.

باب الدماء (خونریزی)

2767 1- اللّهمّ احقن دمائنا و دمائهم و اصلح ذات بيننا و بينهم و أنقذهم من ضلالتهم حتّى يعرف الحقّ من جهله و يرعوى عن الغىّ و الغدر من لهج به. 2 150 معبودا خونهای ما و خونهای آنها را حفظ کن، و میان ما و آنها را اصلاح کن و از گمراهی نجاتشان ده، تا آنان که نادانند حق را بشناسند، و کسانی که با حق ستیزگی و نیرنگ کنند دست برداشته و باز گردند. 2768 2- سفک الدّماء بغير حقّها يدعو الى حلول النّقمة و زوال النّعمة. 4 145 خونریزی به ناحق، موجب فرود آمدن عذاب الهی و زوال نعمت گردد.

باب الدنیا

2769 1- الدّنیا تسلم. 1 10 دنیا (آدمی را) به خواری کشاند.

2770 2- الدّنیا امد، الآخرة أبد. 1 10 دنیا زمانی است کوتاه، و آخرت ابدی است و جاویدان.

2771 3- الدّنیا تغوی. 1 16 دنیا، گمراه می‌کند.

2772 4- الدّنیا تضرّ، الآخرة تسرّ. 1 45 دنیا زیان رساند، و آخرت شادمان گرداند.

2773 5- الدّنیا خسران. 1 55 دنیا، زیان و خسران است.

2774 6- الدّنیا فانیة. 1 64

دنیا، فانی و نابود شدنی است.

2775 7- الدّنیا بالاتّفاق، الآخرة بالاستحقاق. 1 59 دنیا، به تصادف و اتفاق داده شده ولی آخرت از روی استحقاق و شایستگی است. 2776 8- الدّنیا ظلّ زائل. 1 84 دنیا، سایه‌ای است رفتنی.

2777 9- الکمال فی الدّنیا مفقود. 1 91 کمال در دنیا (و رسیدن به دلخواه و تمامی خواسته‌ها) نایاب است.

2778 10- الدّنیا سوق الخسران. 1 106 دنیا، بازار زیان و خسران است.

2779 11- الدّنیا مزرعة الشّرّ. 1 108 دنیا، کشتزار بدیهاست (و غالبا تخم بدی در آن بکارند).

2780 12- الدّنیا ضحکة مستعبر. 1 108 دنیا، وسیله خنده کسانی است که چشم گریان دارند. 2781 13- الدّنیا دار المحن. 1 112 دنیا خانه محنتها و رنجهاست.

2782 14- الدّنیا معبرة الآخرة. 1 120 دنیا گذرگاه آخرت است.

2783 15- الدّنیا مطلّقة الاکیاس. 1 120 دنیا مطلّقة (و همسر طلاق داده) زیرکان است.

2784 16- العاجلة منیة الارجاس. 1 120 سرای زود گذر دنیا آرمان پلیدان است.

2785 17- الفرح بالدّنیا حمق. 1 124 خوشحالی و شادمان شدن به دنیا حماقت و کم عقلی است.

2786 18- الدّنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ. 1 139 دنیا فریب دهد و زیان زند و بگذرد.

2787 19- الدّنیا محلّ الآفات. 1 153

دنیا، جایگاه آفتهاست.

2788 20- المواصل للدّنیا مقطوع. 1 165 کسی که به دنیا بپیوندد از آخرت و کمالات بریده شده است.

2789 21- الدّنیا منیة الاشقیاء. 1 183 دنیا آرمان بدبختان است.

2790 22- العاجلة غرور الحمقی. 1 225 دنیای زود گذر فریب (یا فریب دهنده) احمقان است.

2791 23- الدّنیا مصرع العقول. 1 230 دنیا لغزشگاه و جای افتادن عقلها و خردهاست.

2792 24- الدّنیا محلّ الغیر. 1 257 دنیا جایگاه دگرگونی‌هاست.

2793 25- الدّنیا دار المحنة. 1 276 دنیا سرای محنت و اندوه است.

2794 26- الدّنیا غنیمة الحمقی. 1 280 دنیا غنیمت مردمان احمق و کم خرد است.

2795 27- الرّغبة فی الدّنیا توجب المقت. 1 315 رغبت در دنیا دشمنی آرد. 2796 28- الدّنیا کیوم مضی و شهر انقضی. 1 316 دنیا همچون روزی است گذشته و ماهی است که به سر آمده.

2797 29- الدّنیا دار الغرباء و موطن الاشقیاء. 1 316 دنیا سرای غریبان و وطن مردمان بخت برگشته است.

2798 30- الوله بالدّنیا أعظم فتنة. 1 317 شیفته شدن به دنیا بزرگترین فتنه است. 2799 31- الدّنیا کما تجبر تکسر. 1 321 دنیا همان گونه که جبران شکستگی

می‌کند، می‌شکند. 2800 32- أسباب الدّنیا منقطعة و عواریها مرتجعة. 1 359 اسباب و وسایل دنیا بریدنی، و عاریتهای آن بازگشتنی است. 2801 33- الدّنیا سمّ آکله من لا یعرفه.

1 371 دنیا زهری است و خورنده آن کسی است که آن را نمی‌شناسد. 2802 34- الدّنیا معدن الشّرّ و محلّ الغرور. 1 383 دنیا مرکز بدی و جایگاه فریب است.

2803 35- الدّنیا لا تصفوا لشارب و لا تفی لصاحب. 2 33 دنیا نوشیدنی صاف و بی‌آلایشی نیست برای کسی که بخواهد بنوشد، و به دنیا دار، وفا نکند.

2804 36- الدّنیا ملیئة بالمصائب طارقة بالفجائع و النّوائب. 2 34 دنیا آکنده و مالامال به مصیبتها است، و کوبنده درهاست در شب، که دردها و حادثه‌های ناگوار بیاورد.

2805 37- الدّنیا منتقلة فانیة ان بقیت لک لم تبق لها. 2 52 دنیا جابجا شونده و نابود شدنی است که اگر فرضا برای تو پایدار بماند، تو برای آن پایدار نخواهی ماند.

2806 38- النّاس أبناء الدّنيا و الولد مطبوع علی حبّ امّه. 2 64 مردم فرزندان دنیا هستند، و فرزند بر دوستی مادرش سرشته شده است.

2807 39- الدّنيا ان انجلت انجلت، و اذا جلت ارتحلت. 2 78 دنیا اگر باز شود (و رو آورد) باز شود، و اگر پراکنده شود برود (و به دیگری منتقل شود).

2808 40- الدّنيا صفقة مغبون و الانسان مغبون بها. 2 71 دنیا معامله و داد و ستدی است زیان دار، و این انسان است که در این معامله زیان می‌کند.

2809 41- الدّنيا عرض حاضر، يأكل منه البرّ و الفاجر، و الآخرة دار حقّ يحكم فيها ملک قادر. 2 84 دنیا بهره‌ای است حاضر که می‌خورند از آن نیکو کار و بد کار، و آخرت سرایی است پا بر جا و با حقیقت که حکومت کند در آن پادشاهی توانا.

2810 42- الدّنيا ظلّ الغمام و حلم المنام. 2 91 دنیا سایه ابر، و رؤیایی است که در خواب بینند.

2811 43- الرّكون الى الدّنيا مع ما يعاين من غيرها جهل. 2 102 دلبستگی به دنیا با مشاهده دگرگونیهای آن، نادانی است.

2812 44- المغبون من شغل بالدّنيا وفاته حظّه من الآخرة. 2 110 فریب خورده کسی است که به دنیا سرگرم شود و بهره آخرت از دستش برود.

2813 45- الرّكون الى الدّنيا مع ما يعاين من سوء تقلّبها جهل. 2 116 دلبستگی به دنیا با مشاهده گردش و چرخش آن، نادانی است.

2814 46- الدّنيا مصائب مفجعة و منايا موجعة و عبر مقطّعة. 2 118 مجموعه دنیا مصیبتهایی است فجیع و مرگ‌هایی است دردناک، و عبرتهایی است قاطع و برنده.

2815 47- الدّنیا غرور حائل و سراب زائل و سناد مائل. 2 121 دنیا فریبنده‌ای است که دوام ندارد، و

سرابی است که زوال پذیرد، و تکیه گاهی است متمایل به کجی که فرو ریزد.

2816 48- الدّنیا شرک النّفوس و قراره کلّ ضرّ و بؤس. 2 119 دنیا دام و کمند جانها و قرارگاه هر زیان و سختی است.

2817 49- أوقات الدّنیا و ان طالت قصیرة، و المتعة بها و ان کثرت یسیرة. 2 160 اوقات دنیا اگر چه به درازا کشد کوتاه است، و بهره‌مندی از آن اگر چه بسیار باشد اندک خواهد بود.

2818 50- اعزف عن دنیاک تسعد بمنقلبک و تصلح مثواک. 2 181 خویشتن را از دنیا باز دار تا نسبت به بازگشتگاه خود (سرای آخرت) نیکبخت گردی و جایگاه خود را اصلاح کنی.

2819 51- انظر الی الدّنیا نظر الزّاهد المفارق، و لا تنظر الیها نظر العاشق الوامق. 2 205 به دنیا بنگر نگریستن کسی که بدان رغبتی ندارد و از آن جدا گردد، و منگر بدان نگریستن عاشقی شیدا 2820 52- ارفضوا هذه الدّنیا ذمیمة فقد رفضت من کان اشعف بها منکم.

2 242 واگذارید و رها کنید این دنیای مذموم و نکوهیده را که واگذارده است آنهایی را که علاقه‌شان از شما به دنیا بیشتر بوده (و به آنها وفا نکرده تا چه رسد به شما).

2821 53- اهربوا من الدّنیا و اصرفوا قلوبکم- عنها، فانّها سجن المؤمن حظّه منها قلیل، و عقله بها علیل و ناظره فیها کلیل. 2 260 بگریزید از دنیا و دلهاتان را از آن باز گردانید، که دنیا زندان مؤمن است، بهره‌اش از دنیا اندک، و

خرد و عقل او نسبت به دنیا بیمار، و دیده او در باره آن کند است. 2822 54- ارفضوا هذه الدّنیا التّارکة.

لکم و ان لم تحبّوا ترکها، و المبیلة اجسادکم علی محبّتکم لتجدیدها.

2 270 رها کنید این دنیایی که شما را رها کرده اگر چه رهایی آن را دوست نمی‌دارید، و این بی‌وفایی که بدنهاتان را کهنه کرده با این که شما نو کردن آن را دوست می‌دارید.

2823 55- احذر الدّنیا فانّها شبکة الشّیطان و مفسدة الایمان. 2 279 بپرهیز از دنیا که کمند شیطان، و تباه کننده ایمان است.

2824 56- ایّاک و حبّ الدّنیا فانّها أصل کلّ خطیئة و معدن کلّ بلیّة. 2 297 بر تو باد که پرهیز کنی از دوستی دنیا که این دوستی ریشه هر خطا و معدن هر بلا و گرفتاری است.

2825 57- ایّاک أن تبیع حظّک من ربّک و زلفتک لدیه بحقیر من حطام الدّنیا.

2 305 بر تو باد که بپرهیزی از این که بهره خویش را از پروردگار خود، و منزلتت را در پیشگاه او، به اندکی از علف خشکیده دنیا بفروشی.

2826 58- ایّاک ان ینزل بک الموت و انت آبق عن ربّک فی طلب الدّنیا.

2 305 بر تو باد که بپرهیزی از این که مرگ بر تو فرود آید در حالی که به صورت برده‌ای فراری به دنبال دنیا باشی.

2827 59- ایّاک و الوله بالدّنیا فانّها تورثک الشّقاء و البلاء، و تحدوک علی بیع البقاء بالفناء. 2 307 بر تو باد که پرهیز کنی از این که شیفته و شیدای دنیا گردی که برای تو بدبختی و گرفتاری به بار آورد، و وادار کند تو را به این که سرای پایدار و ماندنی را به دنیا ناپایدار و فانی بفروشی.

2828 60- ألا و انّ الدّنيا دار لا يسلم منها الّا بالزّهد فيها، و لا ينجـى منهـا بشیء كان لها. 2 331 هان بدانيد كه دنيا سرايى است كه كسى در آن سالم نماند جز به وسيله بى‌رغبتى در آن، و رهايى نيابد كسى به وسيله

چيزهايى كه مربوط است بدان.

2829 61- ايّاكم و غلبة الدّنيا على أنفسكم فانّ عاجلها نغصة و آجلها غصّة. 2 325 بپرهيزيد از چيره شدن دنيا بر شما كـه حاضـر و موجـود آن ناپـاک و آلوده، و آينده‌اش اندوه و غصّه است.

2830 62- ألا حرّ يدع هذه اللّماظة لاهلها. 2 331 آيا آزاد مردى هست كه اين ته مانده دنيا را به اهلش وا گذارد 2831 63- ألا و انّ الدّنيا قد تصـرّمت و آذنت بانقضاء و تنكّر معروفها و صار جديدها رثّا و سمينها غثّا.

2 332 آگاه باشيد كه دنيا گويا پايان يافته و وداع خويش را اعـلام داشـته، معروف آن منكر گشته و تازه آن كهنه شده، و فربه آن لاغر گرديده است.

2832 64- ألا و ما يصنع بالدّنيا من خلق للآخرة و ما يصنع بالمال من عمّا قليل يسلبه و يبقى عليه حسابه و تبعته 2 333 هان بدانيد كسى كه براى آخرت آفريده شده او را با دنيا چه كار و با مال و ثروت چه كند كسى كه بزودى آن را از وى بگيرند و حسابرسى و وبالش به گردن او بماند 2833 65- الا و انّ اليوم المضمار و غدا السّباق، و السّبقة الجنّة و الغاية النّار.

2 334 هان بدانيد كه امروز روز تمرين و آمادگى، و فردا روز مسابقه اسـت، جايزه برندگان بهشت، و سر انجام عقب ماندگان دوزخ است.

2834 66- ألا و انّه قد ادبر من الدّنيا ما كان مقبلا و اقبل منها ما كان مدبرا.

2 338 هان به راستى آنچه از دنيا روى آورده بود پشت كرده، و آنچه پشـت كرده بود روى آورده است.

2835 67- و ازمع التّرحال عباد اللّه الاخيار و باعوا قليلا من الدّنيا لا يبقى بكثير من الآخرة لا يفنى. 2 339 بندگان برگزيده خدا آماده كوچ و رحيل شده، و اين اندک دنياى ناپايدار را به آخرت بسيارى كه پايدار است فروخته‌اند.

2836 68- أ و لستم ترون أهل الدّنيا يمسون و يصبحون على احوال شتّى فميّت يبكى و حىّ يعزّى و صريع مبتلى و عائد يعود و آخر بنفسه يجود، و طالب للدّنيا و الموت يطلبه و غافل ليس بمغفول عنه و على اثر الماضين ما يمضى الباقون. 2 367 آيا نمى‌بينيد مردم دنيا را كه روز را به شب، و شب را به روز آوردند و هر كدام حالتى دارند، يكى مرده‌اى است كه بر او مى‌گريند، و ديگرى زنده‌اى كه به او تسليت گويند، يكى در بستر بيمارى افتاده و ديگرى به عيادتش مى‌آيد، و آن ديگرى در حال جان دادن است، يكى به دنبال دنيا مى‌رود در حالى كه مرگ در جستجوى او است، آن ديگرى غافل و بى‌خبر از همه جا در صورتى كه مرگ و حوادث روزگار فراموشش نكرده‌اند، و به همين ترتيب بازماندگانند كه به دنبال گذشتگان مى‌روند 2837 69- أعظم الخطايا حبّ الدّنيا.

2 398 بزرگترين خطاها دوستى دنياست.

2838 70- أحسن من ملابسة الدّنيا رفضها. 2 407 بهتر از پوشيدن دنيا به دور انداختن آن است.

2839 71- أكيس النّاس من رفض دنياه.

2 413 زيرک‌ترين مردم كسى است كه دنيا را واگذارده است.

2840 72- أعظم المصائب و الشّقاء الوله بالدّنيا. 2 414 بزرگترين مصيبتها و بدبختيها شيفتگى به دنياست.

2841 73- أخسر النّـاس مـن رضـى الـدّنيا عوضـا عـن الآخـرة. 2 414 زيانكارترين مردم كسى است كه به جاى آخرت به دنيا راضى و خشنود گشـته است.

2842 74- أهل الدّنيا غرض النّوائب و ذريّة المصائب و نهب الرّزايا. 2 437 دنيا داران هدف آماج حوادث ناگوار، و باده برده مصيبتها، و غارت شده اندوهها و رنجها هستند.

2843 75- اسعد النّاس بالدّنيا التّارک لها و اسعدهم بالآخرة العامل لها.

2 464 نيكبخت‌ترين مردم نسبت به دنيا كسـى اسـت كـه آن را واگـذارد، و نيكبخت‌ترين مردم نسبت به آخرت كسى است كه براى آن كار كند.

2844 76- أبلغ ناصح لک الدّنيا لو انتصحت بما تريک من تغاير الحالات و تؤذنک به من البين و الشّتات. 2 480 رساترين نصيحت كننده براى تو دنيا است اگر از آن پند گيرى، بدانچه تو را نشان دهد از دگرگونى حالات، و آگاه كند تو را از دورى‌ها و پراكندگى‌ها.

2845 77- انّ بطن الارض ميّت و ظهرها سقيم. 2 494 به راستى كـه درون زمين مرده و ظاهر آن بيمار است. 2846 78- انّ جدّ الدّنيا هزل و عزّهـا ذلّ و علوها سفل. 2 503 به راستى كه مسائل جدّى دنيا شوخى، و عزّتش خوارى، و بلندى‌اش پستى است.

2847 79- انّ الدّنيا دار خبال و وبـال و زوال و انتقـال، لا تسـاوى لـذّاتها تنغيصها، و لا تفى سعودها بنحو سـها و لا يقـوم صـعودها بهبوطهـا. 2 515 بـه راستى كه دنيا خانه نابودى و سختى و

زوال و جابه‌جایی است، برابری نکند لذتهای آن به کدورتهایش، و وفا نکند نیکبختی‌هایش به نکبتها و ناکامی‌هایش، و مقاومت نکند بالا رفتنش به فرود آمدنش.

2848 80- انّ النّفس الّتی تطلب الرّغائب الفانیة، لتهلک فی طلبها و تشقی فی منقلبها. 2 537 به راستی هر آن کس در طلب خواستهای مرغوب ناپایدار دنیاست در این راه نابود شود و در مورد بازگشتگاه خود نیز بدبخت گردد.

2849 81- انّ السّعداء بالدّنیا غدا هم الهاربون منها الیوم. 2 553 به راستی که نیکبختان دنیا در فردای قیامت همان کسانی هستند که امروز از آن گریزانند.

2850 82- انّ الدّنیا لمفسدة الدّین مسلبة الیقین، و انّها لرأس الفتن و اصل المحن. 2 532 به راستی که دنیا تباه کننده دین و زائل کننده یقین، اساس هر فتنه و ریشه هر رنج و محنت است.

2851 83- انّ من باع جنّة المأوی لعاجلة الدّنیا، تعس جدّه و خسرت صفقته. 2 519 کسی که بهشت برین را به این دنیای حاضر بفروشد تلاش و کوشش او تباه شود، و در سودای خویش زیان کند.

2852 84- انّ مثل الدّنیا و الآخرة کرجل له امرأتان اذا ارضی احداهما أسخط الاخری. 2 538 به راستی که حکایت دنیا و آخرت حکایت مردی است که دو زن دارد که هر گاه یکی را راضی کند دیگری را خشمگین کرده است.

2853 85- انّ من کانت العاجلة أملک به من الآجلة، و امور الدّنیا اغلب علیه من امور الآخرة، فقد باع الباقی بالفانی، و تعوّض البائد عن الخالد و اهلک نفسه و رضی لها بالحائل الزّائل، و نکب بها عن نهج السّبیل.

2 584کسی که دنیای حاضر، بیشتر از آخرت، او را در اختیار گیرد، و کارهای دنیا بیشتر از کارهای آخرت بر او چیره گردد، به راستی که سرای

پایدار را به دنیای فانی و ناپایدار فروخته، و خانه جاویدان را به سرای نـابودی معاوضه کرده و خود را به هلاکت افکنده، و بهـره متغیّـر و زوال پـذیر را بـرای خود پسندیده و خود را از راه راست باز داشته است.

2854 86- انّ الدّنیا دار عناء و فناء و غیر و عبر و محلّ فتنة و محنة.

2 623 به راستی که- دنیا خانه رنج و نابودی و دگرگونی و پنـد آمـوزی، و جایگاه فتنه و محنت است.

2855 87- انّ الدّنیا دار فجائع من عوجل فیها فجع بنفسه، و من امهـل فیهـا فجع باحبّته. 2 623 به راستی که دنیا سرای مصیبتهای بزرگ است، هر آن کس که در رفتنش شتاب شود (و عمرش کوتاه گردد) دچار مصیبت خویش گردد، و هر کسی را که مهلتش دهند (و عمر طولانی کند) دچار مصـیبت دوسـتان خـود گردد.

2856 88- انّ الدّنیا قد ادبرت و آذنـت بـوداع، و انّ الآخـرة قـد أقبلـت و أشرفت باطّلاع. 2 624 به راستی که دنیا روی گردانده و وداع خویش را اعـلام داشته، و آخرت روی آورده و طلایه آن آشکار گردیده است.

2857 89- انّ الدّنیا معکوسة منکوسة لذّاتها تنغیص، و مواهبهـا تغصـیص و عیشها عناء و بقائها فناء، تجمح بطالبها و تردی راکبهـا، و تخـون الواثـق بهـا، و تزعج المطمئنّ الیها، و انّ جمعها الی انصداع و وصـلها الـی انقطـاع. 2 624 بـه راستی که دنیا وارونه و واژگون شده، لذتهایش تیره کننده، بخششهایش انـدوه‌زا، زندگی آن رنج و تعب، ماندنش ناپایدار، برای جوینده‌اش چموشـی و سرکشـی کند، و سوار خود را به هلاکت افکند، و به کسی که بدان اطمینـان کنـد خیانـت ورزد، و آنکه را به او اعتماد کند از جای برکند، جمع آن به پراکندگی گراید، و پیوندش بریده شود.

2858 90- انّ من هوان الدّنیا علی اللّه ان لا یعصی الّا فیها، و لا ینال ما عنده الّا بترکها. 2 625 به راستی که از پستی دنیا در پیشگاه‌خدا همین بس که نافرمانی خدا نشود جز در آن، و نرسد کسی بدانچه نزد خداست جز به واگذاردن و ترک آن.

2859 91- انّ دنیاکم هذه لاهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم، و احقر من ورقة فی جرادة، ما لعلیّ و نعیم یفنی و لذّة لا تبقی 2 626 به راستی که این دنیای شما در دیده من پست‌تر است از تکّه استخوان خوکی که در دست جذامی باشد، و کوچک‌تر است از برگ گیاهی که در دهان ملخی باشد، علی را با نعمتهای فانی و لذتهای ناپایدار چه کار 2860 92- انّ الدّنیا کالحیّة لیّن مسّها قاتل سمّها، فاعرض عمّا یعجبک فیها لقلّة ما یصحبک منها، و کن آنس ما تکون بها احذر ما تکون منها.

2 626 به راستی که دنیا همچون ماری است که دستمالی‌اش نرم و زهرش کشنده است، در گذر از آنچه خوش آید تو را از این دنیا به خاطر آنکه مصاحبتش با تو اندک است، و در حالی که انس تو به آن بیشتر است در همان حال پرهیز تو از آن سخت‌تر باشد.

2861 93- انّ الدّنیا کالغول تغوی من اطاعها، و تهلک من اجابها، و انّها لسریعة الزّوال و شیکة الانتقال.

2 627 به راستی که دنیا همچون غول است گمراه کند کسی را که فرمانش برد، و نابود گرداند کسی را که پاسخش دهد، و به راستی زوالش سریع، و انتقال و جابه‌جایی آن شتابان است.

2862 94- انّ الدّنیا تقبل اقبال الطّالب و تدبر ادبار الهارب، و تصل مواصلة الملوک، و تفارق مفارقة العجول.

2 629به راستی که دنیا رو آورد بسان رو آوردن جوینده، و پشت کند بسان پشت کردن گریزنده، بپیوندد همچون پادشاهان، و جدا شود جدا شدن آدمهای شتابان.

2863 95- انّ الدّنیا لهی الکنود العنود و الصّدود الجحود، و الحیود المیود، حالها انتقال و سکونها زلزال، و عزّها ذلّ و جدّها هزل و کثرتها قلّ و علوّها سفل، أهلها علی ساق و سیاق و لحاق و فراق، و هی دار حرب و سلب و نهب و عطب. 2 630 به راستی که دنیا مرکبی است سرکش و کج رفتار، باز دارنده و انکار کننده است، از راه حق به یکسو رود، و منحرف گردد، حالتش جابه‌جا کردن و آرامشش لرزان، عزتش خواری، و جدّی بودنش شوخی، زیادی‌اش اندک و بلندی‌اش پایین، مردم آن در حال سختی و جان کندن، و پیوستن و جدا شدن هستند، و دنیا سرای ربودن و غارت و هلاکت است.

2864 96- انّ الدّنیا منزل قلعة و لیست بدار نجعة، خیرها زهید و شرّها عتید و ملکها یسلب و عامرها یخرب.

2 630 به راستی که دنیا خانه‌ای است عاریتی و جای ماندن نیست، خیر و خوبی آن اندک، و شرّ و بدی آن آماده، و دارایی آن ربوده شود، و آبادش ویران گردد.

2865 97- انّ الدّنیا غرور حائل و ظلّ زائل و سناد مائل، تصل العطیّة بالرّزیّة و الامنیّة بالمنیّة. 2 634 به راستی که دنیا فریب دهنده‌ای است دگرگون شونده، سایه‌ای است رفتنی، تکیه گاهی است کج، بخشش را به مصیبت و آرزو را به مرگ پیوند زند.

2866 98- انّ الدّنیا عیشها قصیر و خیرها یسیر و اقبالها خدیعة و ادبارها فجیعة و لذّاتها فانیة، و تبعاتها باقیة. 2 635 به راستی که دنیا زندگی‌اش کوتاه و

خیر و خوبی‌اش اندک، اقبالش نیرنگ، و ادبارش مصیبت، لذتهایش نابود شدنی و فانی، ولی پی آمدهایش به جای ماندنی است.

2867 99- انّ الدّنیا دار اوّلها عناء و آخرها فناء، فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن. 2 635 دنیا سرایی است که آغازش رنج و سختی، و انجامش فنا و نیستی، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است، هر که در دنیا توانگر شود به فتنه افتد، و هر که فقیر و نیازمند گردد اندوهناک شود.

2868 100- انّ الدّنیا تخلق الابدان و تجدّد الآمال و تقرّب المنیّة و تباعد الامنیّة کلّما اطمئنّ صاحبها منها الی سرور اشخصته منها الی محذور. 2 639 به راستی که دنیا بدنها را کهنه و امیدها را نو و تازه کند، مرگ را نزدیک و آرزوها را دور گرداند، هر گاه آرام گیرد دنیا دار به شادمانی و سروری، او را برکند از آن سرور و شادمانی به سوی گرفتاری و محذوری.

2869 101- انّ الدّنیا دار شخوص و محلّة تنغیص، ساکنها ظاعن و قاطنها بائن و برقها خالب و نطقها کاذب و اموالها محروبة و اعلاقها مسلوبة، الا و هی المتصدّیة العتون و الجامحة الحرون و المانیة الخئون. 2 636 به راستی که دنیا سرای ناپایدار و گذرا، و جایگاه سختی و مشقت است، ساکنانش مسافر و مقیمانش مجبور به ترک آن هستند، زرق و برقش نیرنگ، و گفتارش دروغ، اموال و ثروتش یغمای غارتگران، متاع گرانبهایش غنیمت دزدان، آگاه باشید که دنیا همچون زنی است روسپی هوس انگیز که خود را نشان دهد و سپس با نفرت پشت کند، و همچون مرکبی است سرکش که از رفتار باز ایستد، و دروغگویی است خیانت پیشه.

2870 102- انّ الدّنیا دار محن و محلّ فتن من ساعاها فاتته، و من قعد عنها واتته و من ابصر الیها اعمته، و من بصر بها بصّرته. 2 637 به راستی که دنیا خانه محنتها و جایگاه فتنه‌هاست، کسی که در راهش تلاش کند، از دستش برود، و کسی به دنبالش نرود به سراغش آید، کسی که به سویش نظر

افکند کورش کند، و کسی که بینایی و بصیرت از آن بجوید بینایش گرداند.

2871 103- انّ الدّنیا تدنی الآجال و تباعد الآمال و تبید الرّجال و تغیّر الاحوال من غالبها غلبته و من صارعها صرعته و من عصاها اطاعته و من ترکها اتته. 2 638 به راستی که دنیا اجلها را نزدیک و آرزوها را دور گرداند، مردان را نابود و احوال را دگرگون کند، هر کس بر او غلبه جوید مغلوبش کند، و هر که با او کشتی بگیرد بر زمینش زند، و کسی که نافرمانی‌اش کند فرمانش ببرد، و کسی که آن را واگذارد به نزدش آید.

2872 104- انّ الدّنیا کالشّبکة تلتّف علی من رغب فیها و تتحرّز عمّن اعرض عنها فلا تمل الیها بقلبک، و لا تقبل علیها بوجهک، فتوقعک فی شبکتها و تلقیک فی هلکتها. 2 641 به راستی که دنیا همچون دام است، فرا گیرد کسی را که بدان رغبت کند، و بپرهیزد از کسی که از آن روی بگرداند، در این صورت با دل خود بدان متمایل نشو، و به روی خود بدان رو آور مشو، که تو را در دام خود اندازد، و به نابودی‌ات کشاند.

2873 105- انّ الدّنیا غرّاة خدوع معطیة منوع ملبسة نزوع، لا یدوم رخاؤها و لا ینقضی عناؤها و لا یرکد بلاؤها.

2 641 به راستی که دنیا پر فریب و پر نیرنگ است، در عین بخشندگی جلوگیر، و در عین پوشانندگی برهنه کننده است، فراخی زندگی‌اش پایدار

نیست، و رنج و دردش به سر آمـدنی نبـوده، و گرفتـاری و بلایـش ایسـتادنی نیست.

2874 106- انّ الدّنیا تعطی و ترتجع و تنقاد و تمتنع و تـوحش و تـؤنس و تطمع و تؤیس، یعرض عنها السّعداء و یرغب فیها الاشقیاء. 2 642 به راستی که دنیا می‌دهد و دوباره باز پس گیرد، مطیع می‌گردد و گردن کشی می‌کند، وحشت می‌آورد و انس، به طمع اندازد و نا امید کند، نیکبختـان از آن روی بگردانـد و بدبختان در آن رغبت کنند.

2875 107- انّ الدّنیا خیرها زهید و شرّها عتید و لـذّتها قلیلـة و حسـرتها طویلة تشوب نعیمها ببؤس و تقرن سعودها بنحوس و تصل نفعها بضـرّ و تمـزج حلوها بمرّ. 2 640 به راستی که دنیا خیر و خوبی آن کم و شرّ و بدی‌اش آماده، لذّتش اندک، و حسرت و افوسنش دراز و طولانی، نعمتهای خود را به سختی و دشواری آمیخته است، و خجستگی خود را به شوم و نحس همراه کرده، سودش را به زیان پیوند زند، و شیرینش را به تلخی آمیخته است.

2876 108- انّ من نکند الدّنیا انّها لا تبقی علی حالة و لا تخلو من استحالة تصلح جانبا بفساد جانب، و تسرّ صاحبا بمساءة صاحب، فـالکون فیهـا خطـر و الثّقة بها غرر، و الاخلاد الیها محال و الاعتماد علیها ضلال. 2 648 به راسـتی از بی‌خیری و بی‌ارزشی دنیا است که بر هیچ حالتی پایدار نیست و پیوسته در حال دگرگونی است، یک طرف را اصلح کند به فساد و تباهی طرف دیگـر، یکـی را خوشحال کند با اندوه آن دیگر، بودن در آن خطرناک و اعتماد بدان خطرناک‌تر، جاوید ماندن در آن محال، و اعتماد بر آن گمراهی است.

2877 109- انّ الدّنیا ظلّ الغمام و حلم المنـام و الفـرح الموصـول بـالغمّ و العسل المشوب بالسّمّ سلّابة النّعم اکّالة الامم جلّابة النّقم. 2 644 بـه راسـتی کـه

دنیا سایه ابر، و مجرّد خواب و خیالی است، شادی بسته به اندوه، عسل آلوده به زهر، رباینده نعمتها، خورنده امّتها، جذب کننده عقوبتهاست.

2878 110- انّ الدّنیا لا تفی لصاحب و لا تصفو لشارب، نعیمها ینتقل و احوالها تتبدّل و لذّاتها تفنی و تبعاتها تبقی، فاعرض عنها قبل ان تعرض عنک، و استبدل بها قبل ان تستبدل بک.

2 645 به راستی که دنیا به کسی وفا نکند، و برای هیچ آشامندهای پاک نگردد، نعمتهایش دست به دست شود، و حالاتش تبدّل پذیرد، لذتهایش فانی شود، و پیآمدهایش بماند، پس از این دنیا روی

بگردان پیش از آنکه دنیا از تو روی بگرداند، و جایگزین کن آن را پیش از آنکه دنیا برایت دیگری را جایگزین کند.

2879 111- انّ الدّنیا سریعة التّحوّل کثیرة التّنقّل شدیدة الغدر دائمة المکر فاحوالها تتزلزل و نعیمها یتبدّل و رخاؤها یتنقّص و لذّاتها تتنغّص و طالبها یذلّ و راکبها یزلّ. 2 648 به راستی که دنیا دگرگونیاش سریع، جابجاییاش بسیار، بی وفاییاش سخت، فریبش همیشگی، احوالش متزلزل، نعمتهایش متبدّل، فراخی زندگی در آن رو به نقصان، لذتهایش تیره و ناخالص، خوانده‌اش خوار، و سوار شونده بر آن بلغزد.

2880 112- انّ الدّنیا ربّما اقبلت علی الجاهل بالاتّفاق و ادبرت عن العاقل بالاستحقاق، فان اتتک منها سهمة مع جهل او فاتتک منها بغیة مع عقل فایّاک ان یحملک ذلک علی الرّغبة فی الجهل و الزّهد فی العقل فانّ ذلک یزری بک و یردیک. 2 645 به راستی که دنیا بسا باشد که رو آورد به شخص نادان به صورت اتفاق، و برگردد از عاقل از روی استحقاق در این صورت اگر در حال نادانی بخشی از آن به نزدت آمد، و یا با داشتن عقل خواستهای از آن از دستت

رفت، مبادا تو را وادارد که به نادانی میل کنی و نسبت به عقل و دانایی بی‌رغبت شوی که این کار تو را به عیب و نابودی کشاند.

2881 113- انّ الدّنیا دار بالبلاء معروفة و بالغدر موصوفة، لا تدوم احوالها و لا یسلم نزّالها العیش فیها مذموم و الامان فیها معدوم. 2 643 به راستی که دنیا سرایی است به بلا و گرفتاری شناخته شده، و به بی وفایی موصوف، حالاتش پایدار نیست، آنها که در آن فرود آیند سلامت ندارند، زندگی در آن نکوهیده، و امنیّت در آن نایاب است.

2882 14- انّ الدّنیا حلوة نضرة حفّت بالشّهوات و راقت بالقلیل و تحلّت بالآمال و تزیّنت بالغرور، لا تدوم حبرتها و لا تؤمن فجعتها، غرّارة ضرّارة حائلة زائلة نافذة بائدة اکّالة غوّالة. 2 649 به راستی که دنیا شیرین و زیبا و درخشنده است، شهوتها احاطه‌اش کرده اندکی باران زلال بخشش باریده و به آرزوها آراسته، و به فریب زینت یافته، شادمانیش پایدار نیست، از مصیبتش کسی ایمن نیست، پر فریب، پر زیان در حال تغییر، زوال پذیر، فنا پذیر، نابود کننده، خورنده، هلاک کننده است.

2883 115- انّ الدّنیا یونق منظرها و یوبق مخبرها قد تزیّنت بالغرور و غرّت بزینتها، دار هانت علی ربّها فخلط حلالها بحرامها و خیرها بشّرها و حلولها بمرّها، لم یصفها اللّه لاولیائه و لم یضنّ بها علی اعدائه. 2 650 به راستی که دنیا دیدنش دیدار کننده را خوش آید، ولی سرانجامی نابود کننده دارد، به فریب آراسته شده، و به زیور خود مردم را فریفته، سرایی که نزد پروردگارش خوار است، حلال آن به حرام، و خیر آن به شرّ، و شیرین آن به تلخی آمیخته، خداوند برای اولیاء خود آن را پاک نکرده و بر دشمنانش به آن بخل نورزیده است.

2884 116- انّ للدّنیا مع کلّ شربة شرقا و مع کلّ اکلة غصصا، لا تنال منها نعمة الّا بفراق اخری، و لا یستقبل فیها المرء یوما من عمره الّا بفراق آخر من اجله، و لا یحیی له فیها اثر الّا مات له اثر. 2 651 به راستی که دنیا را با هر نوشیدنی شکستنی در گلو، و با هر لقمه‌ای گلوگیری است، به نعمتی از آن نرسند جز با فراق از دیگری، آدمی در این دنیا به استقبال روزی از عمر خود نرود جز با جدا شدن روزی دیگر از اجل خویش، زنده نگردد برای او در این دنیا اثری جز این که اثر دیگری از او خواهد مرد.

2885 117- انّ للدّنیا رجالا لدیهم کنوز مذخورة مذمومة عندکم مدحورة یکشف بهم الدّین ککشف احدکم رأس قدره، یلوذون کالجراد فیهلکون جبابرة البلاد. 2 655 به راستی که دنیا را مردانی است که نزدشان گنج‌هایی است اندوخته، و در نزد شما آنها نکوهیده و رانده‌اند، گشوده شود به وسیله آنها دین خدا همان گونه که شما سر دیگ خود را بگشایید، همانند ملخ همه جا را بگیرند و گردنکشان شهرها را نابود کنند.

2886 118- انّ اللّه تعالی جعل الدّنیا لما بعدها و ابتلی فیها اهلها لیعلم ایّهم احسن عملا، و لسنا للدّنیا خلقنا و لا بالسّعی لها امرنا، و انّما وضعنا فیها لنبتلی بها و نعمل فیها لما بعدها.

2 659 به راستی که خدای تعالی دنیا را برای جهان پس از آن آفریده است، و مردم را در آن گرفتار بلا و آزمایش کرده تا بداند کدام یک، عملش نیکوتر است، و ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و نه برای تلاش در آن مأموریم، تنها به دنیا آمده‌ایم تا بدان آزمایش شویم و کاری برای جهان پس از آن انجام دهیم.

2887 119- انّ الدّنیا لمشغلة عن الآخرة لم یصب صاحبها منها سببا الّا فتحت علیه حرصا علیها و لهجا بها.

2 658 به راستی که دنیا وسیله سرگرم شدن از آخرت است، آنکه در دنیاست به عطایی نرسد جز آنکه دنیا برایش دری از حرص و اشتیاق به آن را گشوده است.

2888 120- انّ الدّنیا لم تخلق لکم دار مقام و لا محلّ قرار، و انّما جعلت لکم مجازا لتزوّدوا منها الاعمال الصّالحة لدار القرار، فکونوا منها علی اوفاز و لا تخدعنّکم منها العاجلة و لا تغرّنّکم فیها الفتنة. 2 602 به راستی دنیا آفریده نشده که خانه ماندنی شما و نه جایگاه قرار شما باشد، بلکه گذرگاهی است تا کارهای نیک و اعمال صالح را برای سرای پایدار از این رهگذر توشه گیرید، پس با شتاب آماده

کوچ باشید، و نعمتهای حاضر، شما را فریب ندهد و فتنه‌ها شما را مغرور نگرداند.

2889 121- انّ الدّنیا لا یسلم منها الّا بالزّهد فیها ابتلی النّاس بها فتنة فما اخذوا منها لها، اخرجوا منه و حوسبوا علیه، و ما اخذوا منها لغیرها، قدموا علیه و اقاموا فیه، و انّها عند ذوی العقول کالظّلّ، بینا تراه سائغا حتّی قلص و زائدا حتّی نقص، و قد اعذر اللّه سبحانه الیکم فی النّهی عنها و انذرکم و حذّرکم منها فابلغ. 2 661 به راستی که در دنیا کسی سالم نماند مگر به زهد و بی‌رغبتی در آن، مردم در آن گرفتار فتنه و آزمایشند، آنچه را که از این دنیا برای خود آن برگیرند از آن بیرون بروند و بدان حسابرسی شوند، و آنچه را برای سرای دیگر گیرند بر آن در آیند و در آن بمانند، و جز این نیست که دنیا نزد خردمندان همچون سایه‌ای است که هنوز گسترده نشده کوتاه شود، و هنوز فزونی نیافته نقصان پذیرد، و به راستی خداوند عذر خود را برطرف کرده در این که شما را از آن نهی فرموده و بیمتان داده و ترسانده و ابلاغ فرموده است.

2890 122- انّ الدّنیا دار منهالها الفناء و لاهلها منها الجـلاء، و هـی حلـوة خضرة قد عجلت للطّالب و التبست بقلـب النّـاظر، فـارتحلوا عنهـا باحسـن مـا یحضرکم من الزّاد و لا تسألوا فیها الّا الکفاف، و لا تطلبوا منها اکثر من البلاغ. 2 660 دنیا خانه‌ای است که پایان بخشش آن فنا و نابودی است، و برای اهـل آن جلای وطن مقدر شده، شیرین و سرسبز است، به سرعت به سوی خواهان خود می‌رود، و با دل آن کس که بدان نظر افکند آمیخته، تلاش کنیـد کـه بـا بهتـرین توشه‌ای که در اختیار شماست از آن کوچ کنید، و بیش از کفاف و نیاز خـود از آن نخواهید، و بیش از آنچه شما را به آخرت برساند از آن درخواست نکنید.

2891 123- انّ الدّنیا دار صدق لمن

صدّقها، و دار عافیة لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزوّد منهـا، و دار موعظـة لمن اتّعظ بها، قد آذنت ببینها، و نادت فراقها و نعت نفسها و اهلهـا، فمثّلـت لهـم ببلائها البلاء، و شوّقتهم بسرورها الی السّرور راحـت بعافیـة و تبکّـرت بفجیعـة، ترغیبا و ترهیبا و تخویفا و تحذیرا، فذمّها رجال غداة النّدامة، و حمدها آخـرون ذکّرتهم فذکروا، و حدّثتهم فصدّقوا و وعظتهم فاتّعظوا منها الغیـر و العبـر. 2 652 به راستی که دنیا خانه صدق و راستی است برای آن کس که بـا آن بـه راسـتی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سـرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و جای اندرز اسـت بـرای کسی که از آن اندرز گیرد، جدایی خود را اعلام داشته، و از فراق خود خبر داده و مرگ خود و اهلش را بیان کرده، پس دنیا با نمونه‌هایی از بلا، گرفتاری را بـه آنها نشان داد، و با سرور و خوشحالی‌اش دلها را به خوشحالی متوجه سـاخت، گاه به هنگام عصر در عافیت است، و به هنگام صبح در مصیبت، تا ترغیب کنـد و بترساند، و بیم دهد و بر حذر دارد، مردمـی در بامـداد پشـیمانی، بـدگوی او

بودند، و مردمی دیگر (در روز قیامت) آن را ستودند، به یادشان آورد و یاد آور شدند، با آنان سخن گفت و تصدیقش کردند، و اندرزشان داد و آنها از آن دگرگونیها و عبرتها پذیرا شدند.

2892 124- انّ الدّنیا منتهی بصر الاعمی لا یبصر ممّا ورائها شیئا و البصیر ینفذها بصره، و یعلم أنّ الدّار ورائها فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص و البصیر منها متزوّد و الاعمی لها متزوّد. 2 655 به راستی که دنیا پایان دیده نابیناست که پشت سر آن را هیچ نمی‌بیند، ولی انسانهای بینا دیده‌شان از این دنیا بگذرد، و می‌داند که سرای پایدار در پشت آن است، پس انسان بینا از دنیا می‌رود، ولی نابینا به سوی دنیا می‌رود، و شخص بینا از آن توشه بردارد، ولی نابینا برای دنیا توشه گیرد.

2893 125- ان کنتم تحبّون اللّه فاخرجوا من قلوبکم حبّ الدّنیا. 3 22 اگر به راستی خدا را دوست می‌دارید دوستی و محبت دنیا را از دلهای خود بیرون کنید.

2894 126- انّی طلّقت الدّنیا ثلاثا بتاتا لا رجعة لی فیها و ألقیت حبلها علی غاربها. 3 46 به راستی که من دنیا را سه طلاقه قطعی کرده‌ام که رجوعی در آن نیست، و افسار آن را به گردنش انداختم.

2895 127- انّک ان اقبلت علی الدّنیا ادبرت. 3 54 به راستی تو اگر به دنیا رو آوری دنیا به تو پشت گرداند.

2896 128- انّک ان ادبرت عن الدّنیا اقبلت. 3 54 به راستی تو اگر به دنیا پشت کنی دنیا به تو روی آورد.

2897 129- انّک ان عملت للدّنیا خسرت صفقتک. 3 58 به راستی تو اگر برای دنیا کار کنی در سوداگری خود زیان کرده‌ای.

2898 130- انّک لن تلقی اللّه سبحانه بعمل اضرّ علیک من حبّ الدّنیا. 3 58 به راستی تو خدای سبحان را دیدار نکنی به کاری که زیانبارتر باشد برای تو از دوستی دنیا.

2899 131- انّکم ان رغبتم فی الدّنیا افنیتم أعمالکم فی ما لا تبقون له و لا یبقی لکم. 3 67 به راستی شما اگر در دنیا رغبت کنید، عمر خود را در چیزی سپری کرده‌اید که برای شما باقی نماند و شما نیز برای او باقی نخواهید ماند.

2900 132- انّما الدّنیا شرک وقع فیه من لا یعرفه. 3 76 به راستی که دنیا دامی است که در آن در افتد کسی که آن را نمی‌شناسد.

2901 133- انّما الدّنیا أحوال مختلفة و تارات متصرّفة و أغراض به مستهدفة. 3 76

به راستی که دنیا حالاتی است مختلف و احوالی است گذرا، و نشانه‌های آماج بلا است.

2902 134- انّما الدّنیا جیفة و المتواخون علیها اشباه الکلاب فلا تمنعهم اخوّتهم لها من التّهارش علیها. 3 80 به راستی که دنیا مرداری است و آنها که برادروار بر سر آن گرد آمده‌اند مانند سگانی هستند که برادری آنها از دریدن و پریدن به یکدیگر بازشان نمی‌دارد. 2903 135- انّما اهل الدّنیا کلاب عاویة و سباع ضاریة، یهرّ بعضها بعضا و یأکل عزیزها ذلیلها، و یقهر کبیرها صغیرها، نعم معقّلة و اخری مهملة قد اضلّت عقولها و رکبت مجهولها. 3 81 به راستی اهل دنیا سگانی هستند که بر روی هم بانگ زنند، و درندگانی هستند که طعمه یکدیگر بدرند، و بر سر همدیگر فریاد کشند، توانمند ناتوان را بخورد، و بزرگ بر کوچک زور گوید (همانند) اشترانی بسته و رها هستند، که خرد و عقل خود را گم کرده و به بیراهه می‌روند.

2904 136- انّما الدّنیا متاع ایّام قلائل ثمّ تزول کما یزول السّـراب و تقشـع کما یقشع السّحاب. 3 84 به راستی که دنیا بهره روزهای اندکی است کـه زائـل گردد همان گونه که سراب زائل شود، و بر طرف شود همان گونه کـه ابرهـا بـر طرف شوند.

2905 137- انّما مثل من خبر الدّنیا کمثل قوم سفر نبا بهـم منـزل جـدیب، فامّوا منزلا خصیبا و جنابا مریعا، فاحتملوا و عثـاء الطّریـق و خشـونة السّـفر و جشوبة المطعم لیأتوا سعة دارهم و محلّ قرارهم. 3 88 بـه راسـتی حکایـت آن کس که دنیا را آزموده حکایت مسافرانی است کـه از منزلـی تنـگ و خشـک، آهنگ منزلی فراخ و سر سبز و خرّم کنند، و در این باره سختی راه و دشـواری سفر و ناگواری خوراک را بر خود هموار کنند تا به منزل فراخ و

جایگاه اصلی خویش برسند.

2906 138- آفة النّفس الوله بالدّنیا. 3 102 آفت جان انسـانی، شـیدایی و شیفتگی به دنیاست.

2907 139- بایثار حبّ العاجلة صار من صار الی سوء الآجلة. 3 232 بـه خاطر برگزیدن دوستی دنیای حاضر رفته است آنکه رفته به سوی آخرت بـدی که به دنبال دارد.

2908 140- بئست الدّار الدّنیا. 3 258 بد خانه‌ای است دنیا.

2909 141- ثمرة الوله بالدّنیا عظیم المحنة. 2 326 میوه شیدایی و شیفتگی به دنیا اندوه بزرگ است.

2910 142- ثروة الدّنیا فقر الآخرة. 3 351 دارایـی و ثـروت دنیـا، فقـر و نداری آخرت است.

2911 143- جار الدّنیا محروب و موفورها منکوب. 3 361 پناهنده به دنیا هستی‌اش ربوده شده، و آنکه بهره وافری از دنیا برده منکوب و مصیبت زده است.

2912 144- جود الدّنیا فناء و راحتها عناء و سلامتها عطب و مواهبها سلب.

3 361 بخشندگی دنیا نیستی است و آسایشش رنج، و سلامتی‌اش نابودی، و موهبتها و بخششهایش غارت شده است.

2913 145- ثمرة العقل مقت الدّنیا و قمع الهوی. 3 334 میوه عقل و خرد دشمنی با دنیا، و سرکوب کردن هوا و هوس است.

2914 146- حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة.

3 395 محبّت دنیا سر هر خطایی است.

2915 147- حبّ الدّنیا رأس الفتن و أصل المحن. 3 395 محبت و دوستی دنیا سر فتنه‌ها و ریشه محنتهاست.

2916 148- خلطة أبناء الدّنیا رأس

البلوی و فساد التّقوی. 3 448 آمیزش با فرزندان دنیا اساس گرفتاری و موجب تباه شدن تقوای الهی است.

2917 149- خاب رجاؤه و مطلبه من کانت الدّنیا أمله و اربه. 3 460 نومید گشته آرمان و خواسته کسی که دنیا امید و نیازش باشد.

2918 150- خطر الدّنیا یسیر و حاصلها حقیر و بهجتها زور و مواهبها غرور.

3 454 قدر دنیا اندک، و حاصل آن حقیر، و شادمانیش ناحق، و بخششهایش فریب و نیرنگ است.

2919 151- خير الدّنيا زهيد و شرّها عتيد. 3 431 خير دنيا اندک و ناچيز، و شرّش آماده است.

2920 152- حبّ الدّنيا يوجب الطّمع.

3 396 دوستی و محبت دنيا طمع به بار آورد.

2921 153- حبّ الدّنيا يفسد العقل و يهمّ القلب عن سماع الحكمة و يوجب اليم العقاب. 3 397 محبت دنيا عقل را تباه و دل را از شنيدن حكمت کر کند، و کيفر دردناکی را به دنبال دارد.

2922 154- حلاوة الدّنيا توجب مرارة الآخرة و سوء العقبى. 3 398 شيرينی دنيا، تلخی آخرت و سرانجام بدی را به دنبال دارد.

2923 155- حلو الدّنيا صبر و غذاؤها سمام و أسبابها رمام. 3 399 شيرينی دنيا صبر (دارويی است بسيار تلخ) و غذای آن زهر، و اسباب و وسايل آن ريسمان پوسيده‌ای است.

2924 156- حيّ الدّنيا بعرض موت و صحيحها عرض الاسقام و دريئة الحمام. 3 400 زنده دنيا در معرض مرگ، و- تندرست آن هدف بيماری‌ها، و نشانه آماج مرگ و بلاها است.

2925 157- حكم على أهل الدّنيا بالشّقاء

و الفناء و الدّمار و البوار. 3 413 بر اهل دنيا فرمان و حكم الهی رفته است به بدبختی و نابودی و تباهی و نيستی.

2926 158- حفّت الدّنيا بالشّهوات و تحبّبت بالعاجلة و تزيّنت بالغرور و تحلّت بالآمال. 3 414 دنيا، پيچيده شده است به شهوتها (خواسته‌های دل) با لذتهای حاضر خود محبّت دلها را به خود جلب کرده، و با فريب‌ها خود را آراسته، و با آرزوها زيور کرده است.

2927 159- خير الدّنيا حسرة و شرّها ندم.

3 423 خير دنيا حسرت و افسوس، و شرّ آن پشيمانى است.

2928 160- رأس الآفات الوله بالدّنيا.

4 54 اساس آفتها شيفتگى به دنيا است.

2929 161- دار بالبلاء محفوفة و بالغدر موصوفة لا تدوم أحوالها و لا يسلم نزّالها. 4 14 دنيا سرايى است كه گردا گردش را بلا و گرفتارى پوشانيده، و به بى‌وفايى موصوف گشته، احوالش پايدار نماند، و فرود آيندگانش تندرستى نيابند.

2930 162- دار هات على ربّها فخلط حلالها بحرامها و خيرها بشرّها و حلوها بمرّها. 4 14 دنيا خانه‌اى است كه بر صاحب خود خوار است، حلالش به حرام، و خير آن به شرّش و شيرينى آن به تلخى‌اش آميخته و مخلوط گشته است.

2931 163- دار الفناء مقيل العاصين و محلّ الاشقياء و المعتدين. 4 15 خانه فانى و نابود شدنى (دنيا) خوابگاه نا فرمانان و عاصيان، و محل بخت برگشتگان و متجاوزان است.

2932 164- ذكر الدّنيا ادوء الادواء.

4 31 ياد دنيا دردمندترين دردها است.

2933 165- ذلّ الدّنيا عزّ الآخرة. 4 32 خوارى دنيا سربلندى آخرت است.

2934 166- ربّ محذور من الدّنيا عندک غير محتسب. 4 77 چه بسا محذور دنيا (چيزهايى كه بايد از آن حذر كرد) كه پيش تو به حساب و شمار در نيايد.

باب المداومة (پی گیری)

2935 167- ردع النّفس عن زخارف الدّنيا ثمرة العقل. 4 88 باز داشتن نفس از نقش و نگارهای دنیا میوه عقل و خرد است. 2936 168- رضا بالدّنيا من سوء اختيارک و شقاء جدّک. 4 92 رضایت تو به دنیا (به جای آخرت) از انتخاب بد و بخت برگشته تو است.

2937 169- زيادة الدّنيا تفسد الآخرة.

4 113 فزونی دنیا آخرت را تباه کند.

2938 170- زخارف الدّنيا تفسد العقول الضّعيفة. 4 114 زیباییها و تجمّلات دنیا خردهای ضعیف و ناتوان را تباه سازد.

2939 171- سبب فساد العقل حبّ الدّنيا.

4 125 سبب تباهی عقل، دوستی و محبت دنیا است.

2940 172- سلطان الدّنيا ذلّ و علوّها سفل. 4 131 سلطنت دنیا خواری و بلندیاش پستی است.

2941 173- سرور الدّنيا غرور و متاعها ثبور. 4 132 شادمانی دنیا فریب، و متاع آن (فنا و) نابودی است.

2942 174- شرّ المحن حبّ الدّنيا. 4 172 بدترین محنتها دوستی دنیاست.

2943 175- شرّ الفتن محبّة الدّنيا. 4 177 بدترین فتنهها محبّت دنیاست.

2944 176- صلاح الآخرة رفض الدّنيا.

4 196 صلاح آخرت در ترک علاقه به دنیاست.

2945 177- صحّة الدّنيا أسقام و لذّاتها آلام. 4 198 تندرستی دنیا بیماریهاست، و لذتهای آن دردها است.

2946 178- طلاق الدّنیا مهر الجنّة. 4 250 طلاق دادن دنیا مهریه و کابین بهشت است.

2947 179- طلب الدّنیا رأس الفتنة. 4 250 طلب کردن دنیا اساس فتنه است.

2948 180- طالب الدّنیا بالدّین معاقب مذموم. 4 251 کسی که دنیا را به وسیله دین بجوید مورد عقاب و نکوهش است.

2949 181- طالب الدّنیا تفوته الآخرة و یدرکه الموت حتّی یأخذه بغتة و لا یدرک من الدّنیا الّا ما قسم له. 4 255 کسی که در طلب دنیاست آخرت از دستش برود و مرگ او را دریابد و ناگهانی او را بگیرد و از دنیا جز همان که قسمت او شده بود به دست نیاورد.

2950 182- ظفر بفرحة البشری من اعرض عن زخارف الدّنیا. 4 275 به شادمانی بشارت بهشت دست یافته کسی که از زیباییها و تجملات دنیا روی گردانده است.

2951 183- عجبت لعامر دار الفناء و تارک دار البقاء. 4 336 در شگفتم از کسی که سرای فنا و نیستی را آباد کند و سرای پایدار و ماندنی را رها کند.

2952 184- عجبت لمن عرف نفسه کیف یأنس بدار الفناء. 4 339 در شگفتم از کسی که خود را شناخته چگونه به سرای فنا و نیستی انس گیرد.

2953 185- عبد الدّنیا مؤبّد الفتنة و البلاء. 4 353 بنده دنیا برای همیشه در فتنه و بلاست.

2954 186- غایة الدّنیا الفناء. 4 370 نهایت دنیا فنا و نابودی است.

2955 187- غرور الدّنیا یصرع. 4 378 فریب دنیا انسان را بیفکند.

2956 188- غرّی یا دنیا من جهل حیلک و خفی علیه حبائل کیدک. 4 383 فریب ده ای دنیا کسی را که نیرنگت را نداند، و دامهای مکر و حیلهات بر او پنهان باشد.

2957 189- غرّارة غرور ما فیها، فانیة فان من علیها. 4 385 دنیا پر فریب است، مایه فریب است آنچه در دنیاست، نابود شدنی است هر که در آن است.

2958 190- غرّارة ضرّارة حائلة زائلة بائدة نافذة. 4 387 (دنیا) پر فریب و پر زیان است، دگرگون شونده، زوال پذیر، نابود شونده، و تمام شدنی است.

2959 191- غذاء الدّنیا سمام و أسبابها رمام. 4 387 غذای دنیا زهر کشنده، و اسباب و وسایل آن ریسمانهای کهنه است.

2960 192- فی العزوف عن الدّنیا درک النّجاح. 4 394 در کناره گیری از دنیا دریافت پیروزی است.

2961 193- فساد الدّین الدّنیا. 4 417 وسیله تباهی دین، دنیاست.

2962 194- کلّ أرباح الدّنیا خسران. 4 530 همه سودهای دنیا زیان است.

2963 195- قد تصافیتم علی حبّ العاجل و رفض الآجل. 4 481 به راستی که صمیمانه با هم کنار آمدهاید بر دوستی دنیا و ترک آخرت.

2964 196- قد تزیّنت الدّنیا بغرورها و غرّت بزینتها. 4 484 دنیا با فریبهایش خود را آراسته، و با زیورهایش مردم را فریفته است.

2965 197- کلّ نعیم الدّنیا ثبور. 4 532 همه نعمتهای دنیا در هلاکت و نابودی است.

2966 198- قلیل الدّنیا لا یدوم بقاؤه و کثیرها لا یؤمن بلاؤه. 4 517 اندک دنیا که پایدار نیست، و زیاد آن نیز از بلا ایمن نیست.

2967 199- كلّ فان يسير. 4 526 هر نابود شدنی اندک است.

2968 200- كلّ شیء من الدّنیا سماعة أعظم من عیانه. 4 542 هر چیزی از دنیا شنیدنش بزرگتر از دیدن آن است. 2969 201- قد أمرّ من الدّنیا ما كان حلوا و كدر منها ما كان صفوا. 4 483 به حقیقت تلخ شده از دنیا هر آنچه شیرین بوده، وتیره شده است از آن هر آنچه صاف بوده است. 2970 202- قد حقّر الدّنیا و أهون بها و هوّنها و علم انّ اللّه زواها عنه اختیارا و بسطها لغیره اختیارا. 4 489 به راستی که (آن حضرت یعنی رسول خدا ﷺکوچک شمرده بود دنیا را و خوار می‌دانست آن را، و در پیش دیگران نیز آن را خوار می‌شمرد، و می‌دانست که خداوند با اختیار او دنیا را از وی باز گرفت، و برای دیگران از روی آزمایش پهن کرد. 2971 203- قرنت المحنة بحبّ الدّنیا.

4 495 رنج و محنت به دوستی دنیا مقرون گشته است.

2972 204- كلّ یسار الدّنیا اعسار. 4 540 همه آسانی‌های دنیا در دشواری است.

2973 205- قلیل الدّنیا یذهب بكثیر الآخرة. 4 512 اندک دنیا آخرت بسیار را از بین می‌برد.

2974 206- كلّ أحوال الدّنیا زلزال و ملكها سلب و انتقال. 4 544 همه حالات دنیا لرزان، و دارایی‌اش ربوده شده و در حال انتقال است.

2975 207- كلّ مدّة من الدّنیا الی انتهاء و كلّ حیّ فیها الی ممات و فناء. 4 545 هر مدّتی از دنیا به سر آمدنی است، و هر موجود زنده‌ای به سوی مرگ و نابودی است.

2976 208- کما انّ الشّمس و اللّیل لا یجتمعان کذلک حبّ اللّه و حبّ الدّنیا لا یجتمعان. 4 624 همان گونه که شب و روز جمع شدنی نیست، دوستی خداوند و دوستی دنیا جمع شدنی نیست.

2977 209- کم من بان ما لا یسکنه. 4 553 چه بسا بنا کننده‌ای که در بنای خود سکونت نکند.

2978 210- کلّما ازداد المرء بالدّنیا شغلا و زاد بها و لها، اوردته المسالک و اوقعته فی المهالک. 4 619 به هر اندازه که آدمی سرگرم به دنیا شود و دلبستگی خود را بدان زیاد کند، به همان اندازه او را در راههای خسران در آورد و در مهلکه‌ها اندازد.

2979 211- کیف یدّعی حبّ اللّه من سکن قلبه حبّ الدّنیا. 4 566 چگونه ادّعای دوستی خدا کند کسی که در دلش دوستی و محبت دنیا جای گرفته است.

2980 212- کم من واثق بالدّنیا قد فجعته.

4 551 چه بسا کسانی که به دنیا وثوق و اعتماد یافته، و دنیا او را به مصیبت دچار کرده است.

2981 213- کم من ذی طمأنینة الی الدّنیا قد صرعته. 4 551 چه بسیار کسانی که به دنیا اطمینان یافته و دنیا او را بر زمین افکنده است.

2982 214- کونوا عن الدّنیا نزّاها و الی الآخرة ولّاها. 4 616 چنان باشید که از دنیا کنده شده و به سوی آخرت شیفته گردید.

2983 215- کن آنس ما تکون بالدّنیا أحذر ما تکون منها. 4 607 چنان باش که در هر زمان به دنیا بیشتر انس گرفته‌ای، در همان حال که بیشتر از آن حذر کنی.

2984 216- كرور الايّام أحلام و لذّاتها آلام و مواهبها فناء و أسقام. 4 627 گردش روزگار خوابهایی است و لذتهای آن دردهایی، و بخششهایش نابودی و بیماریهایی است.

2985 217- كثرة الدّنيا قلّة و عزّها ذلّة و زخارفها مضلّة و مواهبها فتنة. 4 597 زیادی دنیا اندک، و عزّتش خواری و ذلّت، و زیورهایش گمراه کننده، و بخششهایش آزمایش و فتنه است.

2986 218- كم من ذی ابهّة جعلته الدّنيا حقيرا. 4 551 چه بسیار انسانهای با ابّهت و نخوت که دنیا کوچکشان کرده است.

2987 219- كونوا قوما علموا انّ الدّنيا ليست بدارهم فاستبدلوا. 4 617 از مردمانی باشید که دانستهاند دنیا خانه آنها نیست و آن را به آخرت تبدیل کردهاند.

2988 220- كلّما لا ينفع [شیء] يضرّ و الدّنيا مع حلاوتها تمرّ، و الفقر مع الغنی باللّه لا يضرّ. 4 620 هر آن چیزی که سود ندهد زیان رساند، و دنیا با شیرینی و حلاوتش بگذرد، و فقر و نداری در حال داشتن توانگری و بینیازی به خدای تعالی، زیان نرساند.

2989 221- كلّما فاتک من الدّنيا شیء فهو غنيمة. 4 622 هر آن چیزی از دنیا که از دستت رفت غنیمتی است (چون به آخرتت افزوده شود).

2990 222- كيف يعمل للآخرة المشغول بالدّنيا. 4 559 کسی که سرگرم دنیاست چگونه برای آخرت کار میکند.

2991 223- لكلّ ناجم افول. 5 10 هر طلوع کنندهای افولی و غروبی دارد.

2992 224- ليس المتجر أن ترى الدّنيا لنفسک ثمنا و ممّا لـک عنـد اللّـه عوضا.

5 39 تجارت نیست آنکه دنیا را بهای نفس خود بینی و پاداش آنچه را نـزد خدا داری آن را بهای خود نفس بدانی. 2993 225- لم ينل أحد مـن الـدّنيا حبرة إلّا أعقبته عبرة. 5 94 کسی از دنیا به شادی و سروری نرسد مگر آنکه بـه دنبال آن دنیا غم و اندوهی به او رسد.

2994 226- لم تظلّ امرأ من الدّنيا ديمة رخاء إلّا هتنت عليه مزنة بـلاء. 5 103 سایه نینداخت بر کسی ابر فراخی و وسعت زندگی، مگر آنکه فرو ریزد بر او ابر گرفتاری و بلایی.

2995 227- من عمل للدّنيا خسر. 5 181 کسی که برای دنیا کار کند زیان کرده است.

2996 228- من سلا عن الدّنيا أتته راغمة. 5 222 کسی که از دنیـا دسـت بردارد، دنیا بر خلاف میلش به سراغ او آید.

2997 229- من ساعى الدّنيا فاتته. 5 161 کسی که بخواهد پیشی گیرد بر دنیا و رسیدن بدان، از دستش برود.

2998 230- من قعد عن الدّنيا طلبته.

5 161 کسی که از طلب کردن دنیا دست بدارد، دنیا بسراغش آید.

2999 231- من صارع الدّنيا صرعته.

5 162 کسی که با دنیا کشتی بگیرد دنیا بر زمینش زند.

3000 232- من عصى الدّنيا أطاعته.

5 162 هر کس نافرمانی دنیا کند، دنیا فرمانبرداری‌اش کند.

3001 233- من أعرض عن الدّنيا أتته.

5 162 کسی که از دنیا روی بگرداند دنیا به نزدش آید.

3002 234- من ملکته الدّنیا کثر صرعه.

5 239 کسی که دنیا زمام اختیارش را به دست گیرد افتادنش بسیار شود.

3003 235- من عمّر دنیاه خرّب ماله.

5 277 کسی که دنیا خود را آباد کند جای بازگشت خود (یعنی آخرت) را ویران کرده است.

3004 236- من استکثر من الدّنیا استکثر ممّا یوبقه. 5 260 کسی که نسبت به دنیا زیاده طلب باشد نسبت بدانچه او را به هلاکت اندازد زیاده طلبی کرده است.

3005 237- من استقلّ من الدّنیا استکثر ممّا یؤمنه. 5 259 کسی که کمتر در طلب دنیا باشد، ایمنی بیشتری را برای خود طلب کرده است.

3006 238- من راقه زبرج الدّنیا ملکته الخدع. 5 242 کسی که خوش آید او را زیور دنیا فریبها بر او چیره گردند و زمام امورش را به دست گیرند.

3007 239- من رضی بالدّنیا فاتته الآخرة. 5 282 کسی که به دنیا راضی شود آخرت از دستش برود.

3008 240- لکلّ شیء من الدّنیا انقضاء و فناء. 5 17 هر چیزی از دنیا را پایان و فنائی است.

3009 241- لقد کاشفتکم الدّنیا الغطاء و آذنتکم علی سواء. 5 32 به راستی که دنیا پرده را برای شما به یکسو زده و بی‌وفایی و بی‌اعتباری خود را برای همه آشکار کرده، و به طور یکسان بر همه اعلام کرده است.

3010 242- لحبّ الدّنیا صمّت الاسماع عن سماع الحکمة، و عمیت القلوب عن نور البصیرة. 5 42

به خاطر دوستی دنیا گوشها از شنیدن حکمت (علم و صحیح و راست) کر شده‌اند و دلها از نور بصیرت و بینایی کور شده است.

3011 243- لم یصف اللّه سبحانه الدّنیا لاولیائه و لم یضنّ بها علی أعدائه.

5 94 صاف و گوارا نگردانید خداوند دنیا را برای اولیای خود، و بخل نورزید بدان بر دشمنانش.

3012 244- لم یلق أحد من سرّاء الدّنیا بطنا، الّا منحته من ضرّائها ظهرا. 5 95 هیچکس از دنیا روی خوشی ندید جز آنکه با سختی و بد حالی پشت بدو کرد.

3013 245- لو عقل أهل الدّنیا لخربت الدّنیا. 5 111 اگر مردم دنیا خردورزی می‌کردند (و عاقل بودند) دنیا خراب می‌شد (زیرا همه از دنیا دست کشیده و دنیا به ویرانه‌ای تبدیل می‌شد).

3014 246- لو کانت الدّنیا عند اللّه محمودا لاختصّ بها أولیائه، لکنّه صرف قلوبهم عنها و محا عنهم منها المطامع. 5 119 اگر دنیا در پیش خدا پسندیده بود آن را مخصوص دوستان خود می‌نمود، ولی خداوند دلهای اینان را از دنیا بگردانده و طمعهاشان را از دنیا محو کرده است.

3015 247- من طلب من الدّنیا ما یرضیه کثر تجنّیه و طال تعدّیه.

5 312 کسی که از دنیا بخواهد به مقداری که خوشنودش سازد نسبت‌های ناروایش (به دیگران) بسیار گردد، و تعدّی و تجاوزش طولانی شود.

3016 248- لو بقیت الدّنیا علی أحدکم لم تصل الی من هی فی یدیه. 5 122 اگر دنیا برای یکی از شما می‌ماند (و پایدار بود) به دست کسی که اکنون در دست اوست نمی‌رسید.

3017 249- من راقه زبرج الدّنیا أعقب ناظریه کمها. 5 369 کسی که در نظرش زیور دنیا خوش آید کوری چشمانش از پی آید.

3018 250- من وثق بغرور الدّنیا أمن مخوفه. 5 318 کسی که بر فریب دنیا اعتماد کند از آنچه باید ترس داشته باشد (ندانسته) خود را ایمن دانسته است.

3019 251- من لهج قلبه بحبّ الدّنیا التاط منها بثلاث : هم لا یغنیه و حرص لا یترکه و امل لا یدرکه.

5 359 کسی که دلش به دوستی دنیا شیفته شد، آن دل به سه چیز چسبیده : اندوهی پیوسته، حرص و آزی که رهایش نکند، و آرزویی که بدان نرسد.

3020 252- من حسن ظنّه بالدّنیا تمکّنت منه المحنة. 5 379 هر کس به دنیا خوش گمان شود، رنج و محنت در او جایگیر شود.

3021 253- من رغب فی زخارف الدّنیا فاته البقاء المطلوب. 5 371 کسی که رغبت کند در زینتها و تجمّلات دنیا، آن بقا و دوامی را که مطلوب او است از دست می‌دهد.

3022 254- من غلبت الدّنیا علیه عمی عمّا بین یدیه. 5 383 کسی که دنیا بر او چیره گشت از دیدن پیش روی خود کور می‌گردد.

3023 255- من عمر دنیاه أفسد دینه و أخرب أخراه. 5 383 کسی که دنیا خود را آباد کند دین خود را تباه نموده و آخرتش را ویران می‌کند.

3024 256- من قصّر نظره علی أبناء الدّنیا عمی عن سبیل الهدی. 5 386 کسی که دیده خود را به دنیا داران محدود کند (و فقط آنها را ببیند) از راه هدایت کور گردد.

3025 257- من طلب من الدّنيا شيئا فاته من الآخرة أكثر ممّا طلب. 5 391 کسی که چیزی از دنیا بخواهد، از آخرت

او بیش از آنچه می‌خواهد از دستش برود.

3026 258- من طلب الدّنيا بعمل الآخرة كان أبعد له ممّا طلب. 5 393 کسی که دنیا را به وسیله عمل آخرت (اطاعات و عبادات) بجوید، این کار او را از آنچه می‌خواسته دور سازد.

3027 259- من سخت نفسه عن مواهب الدّنيا فقد استكمل العقل. 5 394 کسی که نفس خود را از بخششهای دنیا واگذارد، به راستی که عقل را به کمال رسانده است.

3028 260- من ملک من الدّنيا شيئا فاته من الآخرة اكثر ممّا ملک. 5 394 کسی که مالک چیزی از دنیا شود، از آخرت خود بیشتر از آنچه را مالک شده از دست می‌دهد.

3029 261- من عرف الدّنيا لم يحزن على ما أصابه. 5 401 کسی که دنیا (و بی‌اعتباری‌ها آن) را بشناسد، بر آنچه به او می‌رسد اندوهگین نشود.

3030 262- من عرف خداع الدّنيا لم يغترّ منها بمحالات الاحلام. 4 420 کسی که نیرنگهای دنیا را بشناسد، فریب خواب و خیالهای محال آن را نخورد.

3031 263- من ظفر بالدّنيا نصب، و من فاتته تعب. 5 420 کسی که به دنیا برسد در رنج است، و هر کس آن را از دست دهد در تعب است. 3032 264- من عظمت الدّنيا فی عينه و كبر موقعها فی قلبه، آثرها على اللّه و انقطع اليها و صار عبدا لها. 5 425 کسی که دنیا در نظرش عظیم آید و موقعیت آن در دلش جایگیر شود، آن را بر خدا برگزیند، و دلبسته و برده آن گردد.

3033 265- من استشعر الشّغف بالدّنيا ملأت ضميره اشجانا لها رقص على

سویداء قلبه : همّ یشغله، و غمّ یحزنه حتّی یؤخذ بکظمه، فیلقی بالفضاء منقطعا ابهراه، هیّنا علی اللّه فناءه، بعیدا علی الاخوان لقاؤه. 5 434 کسی که عشق به دنیا را شعار خویش گرداند، دنیا خاطرش را از اندوههایی پر کند که بر سویدای قلبش بر قصد، (و آنها عبارت است) از اندوهی که سرگرمش کند، و غمی که محزونش سازد، تا این که او را بخشش بگیرد (در هنگام مرگ) و بیفتد در فضا در حالی که رگهای قلبش پاره شده و در پیشگاه خداوند خوار گشته، و دیدارش بر برادران، دور و منقطع گردیده است.

3034 266- من اعتمد علی الدّنیا فهو الشّقیّ المحروم. 5 442 کسی که بر دنیا اعتماد کند بدبخت و محروم است.

3035 267- من خدم الدّنیا استخدمته و من خدم اللّه سبحانه خدمته. 5 444 کسی که خدمت دنیا کند، دنیا به خدمتش گیرد، و کسی که خدمت خدا کند دنیا خدمتش کند.

3036 268- من کانت الدّنیا همّه طال یوم القیامة شقاؤه و غمّه. 5 446 کسی که دنیا فقط هدف و اندوهش باشد روز قیامت بدبختی و اندوهش طولانی گردد.

3037 269- من سلا عن مواهب الدّنیا عزّ. 5 462 کسی که از بخششهای دنیا کناره گیرد عزیز گردد.

3038 270- من نکد الدّنیا تنغیص الاجتماع بالفرقة و السّرور بالغصّة.

6 24 از سختی و دشواری زندگی دنیاست که اجتماع دوستان را با جدا کردن یکدیگر بر هم زند، و شادمانی را به اندوه و غصّه تبدیل کند.

3039 271- من هوان الدّنیا علی اللّه ان لا یعصی الّا فیها. 6 31 از پستی دنیا نزد خداوند آن است که نا فرمانی خدا جز در دنیا نشود.

3040 272- من ذمامة الدّنیا عند اللّه ان

لا ینال ما عنده الّا بترکها. 6 32 از نکوهیدگی دنیا در پیشگاه خدا آن است که کسی جز به ترک دنیا بدانچه نزد خداست دست نیابد.

3041 273- ما قدّمت من دنیاک فلنفسک، و ما أخّرت منها فللعدوّ. 6 84 آنچه از دنیا پیش فرستی از آن تو است، و آنچه را پس انداختی مال دشمن است. 3042 274- مصاحب الدّنیا هدف النّوائب و الغیر. 6 131 کسی که مصاحب و همراه دنیا باشد، هدف و نشانه مصیبتها و حوادث است.

3043 275- موتات الدّنیا أهون من موتات الآخرة. 6 130 مرگ‌های دنیا آسان‌تر است از مرگ‌های آخرت. 3044 276- ما أفسد الدّین کالدّنیا. 6 54 چیزی همانند دنیا دین را تباه نکرده است.

3045 277- مثل الدّنیا کظلّک ان وقفت وقف و ان طلبته بعد. 6 134 حکایت دنیا و مثل آن همانند سایه تو است که اگر بایستی می‌ایستد، و اگر به دنبال آن روی دور می‌شود (و به آن نخواهی رسید).

3046 278- ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدّنیا تدرکونه، و لا یحزنکم الکثیر من الآخرة تحرمونه. 6 95 چه شده است شما را به اندکی از دنیا که به دست آوردید شادمان شوید، ولی اندوهگین نمی‌کند شما را آخرت بسیاری که از آن محروم شده‌اید.

3047 279- ما دنیاک الّتی تحبّبت الیک بخیر من الآخرة الّتی قبّحها سوء النّظر عندک. 6 82 این دنیایی که در نظر تو محبوب آمده بهتر از آخرتی نیست که بدی نظر و نگاهت، آن را در چشم تو زشت جلوه داده است.

3048 280- ما ظفر بالآخرة من کانت الدّنیا مطلبه. 6 71 پیروزی آخرت را نیابد کسی که دنیا خواسته و هدف او است.

3049 281- ما التذّ أحد من الدّنيا لذّة الّا كانت له يوم القيامة غصّة. 6 85 هیچکس از مردم دنیا به لذّتی از لذّتهای دنیا بهره‌مند نشود جز آنکه همین لذّت برای او در قیامت غصّه و اندوهی است. 3050 282- ما نقص فی الدّنیا زاد فی الآخرة. 6 85 هر چه از دنیا کاسته شود در آخرت افزوده گردد.

3051 283- ما لک و ما ان ادرکته شغلک بصلاحه عن الاستمتاع به، و ان تمتّعت به نغصّه علیک ظفر الموت بک. 6 104 چیست تو را و دنیایی که اگر دریابی آن را اصلاح و رو به راه کردن آن تو را از بهره یافتن بدان سرگرم سازد، و اگر بهره‌مند شوی از آن، تیره و تاریک کند آن بهره و لذت را بر تو، چیره شدن مرگ به تو (که با آمدن آن همه لذتها تبدیل به اندوه شود).

3052 284- ما نلت من دنیاک فلا تکثر به فرحا، و ما فاتک منها فلا تأس علیه حزنا. 6 90 آنچه از دنیا که بدان می‌رسی شادی خود را بدان بسیار مکن، و آنچه را از دست داده‌ای با اندوه خود بر آن افسوس

مخور. 3053 285- ما خیر دار تنقض نقض البناء و عمر یفنی فناء الزّاد. 6 92 چیست خوبی خانه‌ای که ویران شود همانند ویرانی ساختمان، و عمری که نابود شود همانند نابود شدن توشه راه.

3054 286- مثل الدّنیا کمثل الحیّة لیّن مسّها و السّم القاتل فی جوفها یهوی الیها الغرّ الجاهل و یحذرها اللّبیب العاقل. 6 138 مثال دنیا مثال ماری است که (ظاهر آن و) دست مالیدن آن نرم است، ولی زهر کشنده در درون دارد، آدم فریب خورده نادان به سویش علاقه‌مند شود، و انسان زیرک عاقل از آن دوری و پرهیز کند.

3055 287- متاع الدّنیا حطام موبیء فتجنّبوا مرعاة، قلعتها احظی من طمأنینتها، و بلغتها ازکی من ثروتها.

6 144 بهره‌های دنیایی علف خشکیده‌ای است وبا خیز، پس دوری گزینید از چراگاهی که کوچ کردنش بهره‌مندتر از آرام گرفتن در آن است، و روزی گذرای آن پاکیزه‌تر از ثروت و دارایی آن است.

3056 288- هلک من استنام الی الدّنیا و أمهرها دینه، فهو حیثما مالت مال الیها قد اتّخذها همّه و معبوده. 6 199 نابود گشته آن کس که به دنیا آرامش یافته، و دین خود را کابین و مهر آن کرده، هر جا که دنیا میل کند او نیز به همان سو میل کند، به راستی که دنیا همه اندوه او است و آن را معبود خویش قرار داده است.

3057 289- هوّن علیک فانّ الامر قریب و الاصطحاب قلیل و المقام یسیر.

6 202 بر خود آسان گیر و سبک گردان که کار نزدیک است، و مصاحبت کم و کوتاه، و اقامت اندک است.

3058 290- هی الصّدود العنود، و الحیود المیود، و الخدوع الکنود. 6 205 این دنیا مرکبی است باز دارنده و دشمن،پشت کننده‌ای است مضطرب و لرزان، پر فریبی است ناسپاس 3059 291- هلک الفرحون بالدّنیا یوم القیامة و نجا المحزونون بها. 6 206 آنها که در دنیا شادمان بدان بوده‌اند در روز رستاخیز نابود شوند، و آنها که بدان اندوهگین بوده نجات یابند.

3060 292- لا تنافس فی مواهب الدّنیا فانّ مواهبها حقیرة. 6 289 در موهبتهای دنیا رقابت و پیشدستی نکن که موهبتهای آن اندک است.

3061 293- لا تخلّفنّ وراءک شیئا من الدّنیا، فانّک تخلّفه لأحد رجلین، إمّا رجل عمل فیه بطاعة اللّه فسعد بما شقیت به، و إمّا رجل عمل فیه بمعصیة اللّه فکنت عونا له علی المعصیة، و لیس أحد هذین حقیقا أن تؤثره علی نفسک. 6 330 چیزی را از دنیا پشت سر خود به جای مگذار، زیرا آنچه به جا

می‌گذاری برای یکی از دو نفر است : یا مردی است که در آن بازمانده تـو، بـه فرمانبرداری خدا عمل کند، که در این صورت خوشبخت گشته بدانچه تـو بـدان بدبخت شده‌ای، و یا مردی است که در آن بازمانده به نافرمانی خدا عمـل کنـد، که در این صورت نیز تو کمک کار او در نافرمانی خدا خواهی بود، و هیچکـدام از این دو نفر شایستگی ندارند که تو آنها را بر خویشتن مقدم بداری.

3062 294- لا یحنّنّ أحدکم حنین الامة علی ما زوی عنـه مـن الـدّنیا. 6 327 نباید بگرید هیچ یک از شما همانند گریستن کنیز بر آنچـه از دنیـا کـه از دستش رفته است. 3063 295- لا تفتننّک دنیـاک بحسـن العـواری فعـواری الدّنیا ترتجع و یبقی علیک ما احتقبته من المحارم. 6 315 زنهـار کـه شـیفته‌ات نکند دنیا به عاریتهای نیکوی خود، که عاریتهای دنیا به خودش باز گردد، و پی آمدهای آن از کارهای حرامی که کسب کرده‌ای برایت بماند.

3064 296- لا ترغب فی الدّنیا فتخسر آخرتک. 6 272 در دنیا رغبـت و میل نکن که آخرت زیان بار گردد.

3065 297- لا تفتننّکم الدّنیا و لا یغلبنّکم الهوی و لا یطولنّ علیکم الامـد و لا یغرّنّکم الامل فانّ الامل لیس من الدّین فی شیء. 6 304 مبادا فریفته دنیـا شوید، و مبادا مغلوب هوا و هوس گردید، و مبادا زمان رسـیدن مـرگ و پایـان عمر بر شما طولانی بنماید، آرزو شما را فریب ندهد، کـه آرزو چیـزی از دیـن نیست (و نمی‌توان مبنای دین را بر آرزو قرار داد).

3066 298- لا ترفع من رفعته الدّنیا.

6 275 بلند نکن کسی را که دنیا او را بلند گردانده (و افتخاری برای بلنـدی خود جز این ندارد).

3067 299- لا تعصم الدّنیا من لجأ الیها.

6 390 نگه ندارد دنیا کسی را که به او پناه برده است.

3068 300- لا تدوم حبرة الدّنیا و لا یبقی سرورها و لا تؤمن فجعتها.

6 418 شادی دنیا دوام ندارد و خوشی آن باقی نماند، و از مصیبت و بلای آن ایمنی نباشد.

3069 301- یسیر الدّنیا یفسد الدّین.

6 455 اندک دنیا (نیز) دین را تباه سازد (یعنی دنیای فاسد اندکش نیز دین را تباه سازد تا چه رسد به زیادش).

3070 302- ینبغی ان یتداوی المرء من أدواء الدّنیا کما یتداوی ذو العلّة و یحتمی من شهواتها و لذّاتها کما یحتمی المریض. 6 445 شایسته است انسان از دردهای دنیا خود را مداوا کند همان گونه که بیمار مداوا می‌کند، و از لذتها و شهوتهای آن پرهیز کند همان گونه که بیمار پرهیز می‌کند.

3071 303- لا ینفع العمل للآخرة مع الرّغبة فی الدّنیا. 6 412 سود ندهد عمل برای آخرت، با وجود رغبت و میل در باره دنیا.

3072 304- ینبغی لمن علم شرف نفسه أن ینزّهها عن دناءة الدّنیا. 6 442 شایسته است برای آن کس که شرافت نفس خود را دانسته است، که آن را از پستی دنیا پاک سازد.

3073 305- یسیر الدّنیا خیر من کثیرها و بلغتها أجدر من هلکتها. 6 458 اندک دنیا بهتر است از بسیار آن، و مقدار گذرای آن شایسته‌تر است از آنچه موجب نابود کردن انسان باشد.

3074 306- یا أسری الرّغبة أقصروا فانّ المعرّج علی الدّنیا لا یروعه منها الّا صریف انیاب الحدثان. 6 459 ای در بندان و اسیران میل و رغبت باز ایستید،

که به راستی آنها که بر علاقه به دنیا ایستادگی کـرده‌انـد جـز صـدای دنـدانهای پیشین حوادث دنیا آنها را به خود نیاورد و نترساند.

3075 307- یا عبید الدّنیا و العـاملین لهـا اذا کنـتم فـی النّهـار تبیعـون و تشترون، و فی اللّیل علی فروشکم تتقلّبون و تنـامون، و فیمـا بـین ذلـک عـن الآخرة تغفلون، و بالعمل تسوّفون، فمتی تفکّرون فی الإرشاد، و تقدّمون الـزّاد، و متی تهتمّون بأمر المعاد.

6 462 ای بنـدگان دنیـا و کـارگران آن شـما کـه در روز خریـد و فـروش می‌کنید، و در شب هنگام نیز در بستر خود می‌غلطیـد و مـی‌خوابیـد، و در ایـن میانه نیز از آخرت خود غافل هستید، و عمل را پس اندازید، پس چه زمانی در ارشاد خود اندیشه می‌کنید، و توشه‌ای را پیش می‌فرستید و چـه وقـت در امـر معاد خویش اهتمام می‌ورزید 3076 308- یسیر الدّنیا یکفی و کثیرها یـردی.

6 457 اندکی از دنیا کفایت کند، و زیاد آن هلاکت آورد.

3077 309- احذروا الزّائل الشّهیّ و الفانی المحبـوب. 2 272 بپرهیزیـد از دنیای دلفریب زوال پذیر، و مورد علاقه‌ای که فانی شود.

3078 310- ربّ نزهة عادت نغصة. 4 58 بسا خوشی کـه بـاز گـردد بـه ناخوشی.

3079 311- قد تنقلب النّزهة غصّـة. 4 469 گـاه اسـت کـه خوشـی بـه ناخوشی برگردد.

3080 312- کیف یکون من یفنی ببقائه و یسقم بصحّته و یؤتی من مأمنه.

4 568 چگونه است حال کسـی کـه فنـای او بـه بقـا و مانـدن او اسـت، و بیماریش به تندرستی است، و از همان جا که ایمـن اسـت دچـار گـردد 3801

313- لربّما قرب البعید و بعد القریب. 5 54 هر آینه چه بسا دور کـه نزدیـک شود و نزدیک که دور گردد.

3082 314- من بلغ غایة ما یحبّ فلیتوقّع غایة ما یکره. 5 372 کسی کـه برسد به نهایت آنچه را دوست می‌دارد، باید چشم بـه راه باشـد بـرای رسـیدن نهایت آنچه را ناخوش دارد.

باب الدناءة (پستی)

3083 1- النّفس الدّنيّة لا تنفكّ عن الدّناءات. 2 2 نفس پست از پستی‌ها جدا نگردد.

3084 2- أعقل النّاس ابعدهم عن كلّ دنيّة. 2 413 عاقل‌ترین مردم کسی است که از پستی‌ها دورتر باشد.

3085 3- اكرم نفسک عن كلّ دنيّة و ان ساقتک الی الرّغائب، فانّک لن تعتاض عمّا تبذل من نفسک عوضا.

2 219 گرامی دار نفس خود را از هر پستی اگر چه بکشاند تو را به سوی عطاهای بسیار، که به راستی به جای آنچه از نفس خود بذل کرده و بخشیده‌ای، عوضی دریافت نخواهی کرد.

3086 4- المؤمن من طهّر قلبه من الدّنيّة. 2 90 مؤمن کسی است که دلّ خود را از هر پستی پاک کرده باشد.

3087 5- لا تلاح الدّنیّ فیجترئ علیک.

6 274 با آدم پست ستیز نکن که بر تو دلیر شود (و حرمتت را نگاه ندارد).

3088 6- نزّه نفسک عن كلّ دنيّة و ان ساقتک الی الرّغائب. 6 171 نفس خود را از هر پستی پاک کن اگر چه تو را به سوی عطاهای بسیار بکشاند.

3089 7- نزّه عن كلّ دنيّة نفسک، و ابذل فی المكارم جهدک، تخلص من المآثم و تحرز المكارم. 6 181 نفس خود را از هر پستی و آلودگی پاک کن، و ببخشای تلاش خود را در راه تحصیل مکارم و بزرگواری‌ها تا از گناهان آسوده شده و مکارم را برای خویش فراهم آوری.

3090 8- لا تؤثر دنيّا على شريف. 6 262 مقدّم ندار و اختيار نکـن چيـز پستی را بر چيز شريفی.

3091 9- ورع المرء ينزّهه عن كلّ دنيّة. 6 226 پارسايی انسان او را از هر پستی پاک گرداند.

3092 10- مباينة الدّنايا تكبت العدوّ.

6 127 جدا شدن از پستی‌ها دشمن را خوار گرداند (يا او را از دشـمنی بـاز دارد).

3093 11- قد تزری الدّنيّة. 4 462 گاه است که خصلت نکوهيده‌ای انسان را نزد مردم عيبناک کند.

باب الدولة

3094 1- دولة الأكابر من أفضل المغانم.

4 10 دولت بزرگان از برترین غنیمتهاست.

3095 2- دول الاشرار محن الاخیار.

4 11 دولتهای بدان، رنج و محنت نیکان است.

3096 3- دول الفجّار مذلّة الابرار. 4 11 دولتهای بدکاران خوار کننده خوبان است.

3097 4- دولة الاوغاد مبنیّة علی الجور و الفساد. 4 11 دولت مردمان پست، بر ستم و تباهی پی ریزی شده است.

3098 5- صواب الرّأی بالدّول و یذهب بذهابها. 4 199 درستی رأیها به وجود دولتهاست و با رفتن آنها می‌رود. 3099 6- الدّولة تردّ خطأ صاحبها صوابا و صواب ضدّه خطاء. 2 53 داشتن دولت چنان است که خطای دولتمرد را به صواب و درستی باز گرداند، و صواب ضدّ آن را خطا به حساب آورد.

3100 7- لکلّ دولة برهة. 5 14 هر دولتی را دورانی است.

3101 8- الدّولة کما تقبل تدبر. 1 321 دولت همان گونه که رو آورد پشت کند.

3102 9- من لم یحسن فی دولته خذل فی نکبته. 5 446 کسی که در دوران دولتمردی خود احسان نکند در زمان بیچارگی و نکبت خوار گردد.

3103 10- من أعود الغنائم دولة الاکارم. 6 34 از سودمندترین غنیمتها دولت مردمان گرامی و بلند مرتبه است.

3104 11- مجاملة أعداء اللّه فی دولتهم تقیّة من عذاب اللّـه و حـذر مـن معارک البلاء فی الدّنیا. 6 142 سلوک نیکو بـا دشـمنان خـدا در زمـان دولـت ایشان، نگهدارنده است از عذاب خدا و پرهیزی است از معرکه‌های بلا در دنیا.

3105 12- مجاهدة الاعداء فی دولتهم و مناضلتهم مع قدرتهم تـرک لامـر اللّه و تعرّض لبلاء الدّنیا. 6 143 پیکار کردن بـا دشـمنان در دوران دولتشـان و مبارزه با آنها با وجود قدرتشان، ترک دسـتور خـدا و تعـرّض در برابـر بـلای دنیاست.

3106 13- یستدلّ علی ادبار الدّول بـاربع : تضـییع الاصـول، و التّمسّـک بالغرور، و تقدیم الاراذل، و تأخیر الافاضل. 6 450 راهنمایی شـود بـر ادبـار و پشت کردن دولتها به چهار چیز : تضییع و تباه کـردن اصـلها، و چنـگ زدن بـه فریبکاری، و پیش انداختن افراد فرو مایه، و پس انداختن مردمان با فضیلت.

باب المداومة (پی گیری)

3107 1- قد يدوم الضّرّ. 4 468 گاه است که زیان و ضرر دوام یابد.

3108 2- قليل يدوم خير من كثير ينقطع. 4 497 اندکی که دوام داشته باشد بهتر است از بسیاری که بریده شود.

3109 3- قليل يدوم عليه خير من كثير مملول. 4 499 کار اندکی که پیوسته انجام دهی بهتر است از کار بسیاری که خستگی آرد. 3110 4- قليل يدوم خير من كثير منقطع.

4 519 اندکی که دوام داشته باشد بهتر است از بسیاری که بریده شود.

3111 5- مداومة المعاصي تقطع الرّزق. 6 127 مداومت و ادامه دادن بر گناهان روزی را قطع کند.

باب الداء و الدواء (درد و درمان)

3112 1- ربّ دواء جلب داء. 4 65 چه بسا دارویی کـه دردی را بـه بـار آورد.

3113 2- ربّ داء انقلب دواء. 4 65

چه بسا دارویی که به درد باز گردد.

3114 3- ربّما کان الدّواء داء. 4 80 چه بسا دارویی که درد زاست.

3115 4- امش بدائک ما مشی بک. 2 185 راه برو بـا بیمـاری خـود تـا زمانی که با تو راه آید. 3116 5- ربّما کان الـدّاء شـفاء. 4 80 چـه بسـا کـه بیماری که شفا و درمان است.

3117 6- قد یعیی اندمال الجرح. 4 472 گاهی است که به هم آمدن زخـم و بسته شدن آن زیان رساند.

3118 7- لکلّ حیّ داء. 5 12 برای هر زنده‌ای بیماری و دردی است.

3119 8- لکلّ علّة دواء. 5 12 برای هر بیماری دارویی است.

3120 9- من کثرت ادواؤه لم یعرف شفاؤه. 5 235 کسـی کـه بیمـاری‌اش زیاد شد بهبود او شناخته نشود.

3121 10- من کتم وجعا أصابه ثلاثة ایّام و شکی الی اللّه سبحانه کان اللّـه سبحانه معافیه. 5 264 کسی که بیماری و دردی را کـه بـه او رسـیده سـه روز پنهان دارد، و در آن (سه روز تنها) به درگاه خدای سبحان شکوه خـویش بـرد، خدای سبحان او را عافیت خواهد داد.

باب الدهر (روزگار)

3122 11- من كتم مكنون دائه عجز طبيبه عن شفائه. 5 232 کسی که پنهان کند درد نهان خود را عاجز و ناتوان گردد طبیب از درمان او.

3123 12- من كنت سببا له فی بلائه وجب علیک التّلطّف فی علاج دائه.

5 458 کسی که تو سبب افتادن او در بلایی

گشته‌ای، بر تو واجب است لطف کردن در علاج درد او.

3124 13- من لم یحتمل مرارة الدّواء دام المه. 5 467 کسی که تحمل تلخی دارو را نکند درد او ادامه یابد.

3125 14- لكلّ كبد حرقة. 5 15 هر جگری را سوزشی است.

3126 15- لا دواء لمشغوف بدائه. 6 359 درمانی نیست برای کسی که به درد خود دلبستگی پیدا کرده، و در دلش جایگیری شده است.

3127 16- لا شفاء لمن كتم طبیبه داءه.

6 359 درمانی نیست برای بیماری که دردش را از طبیب خود پنهان کند.

باب الدهر (روزگار)

3128 1- الدّهر يخلق الابدان و يجدّد الآمال و يدنى المنيّة و يباعد الامنيّة.

2 55 روزگار بدنها را کهنه کند و آرزوها را تازه گرداند، و مرگ را نزدیک، و آرزوها را دور سازد.

3129 2- الدّهر يومان : يوم لک و يوم عليک فاذا كان لک فلا تبطر و اذا كان عليک فاصطبر. 2 80 روزگار دو روز است : روزی به سود تو، و روزی به زیان تو، روزی که به سود تو است سرمست مشو، و روزی که به زیان تو است بردباری پیشه ساز.

3130 3- الدّهر ذو حالتين ابادة و افادة فما أباده فلا رجعة له و ما افاده فلا بقاء له. 2 163 روزگار دو حالت دارد : نابود کردن، و بخشیدن، آنچه را نابود کند بازگشت ندارد، و آنچه را ببخشاید پایدار نیست.

3131 4- انّ الدّهر لخصم غير مخصوم و محتكم غير ظلوم، و محارب غير محروب. 2 598 به راستی که روزگار دشمنی است که با او دشمنی نشده، و حکمرانی است که ستم نکند، و جنگجویی است که با او جنگ نتوان کرد.

3132 5- انّ الدّهر موتر قوسه لا تخطى سهامه و لا تؤسى جراحه، يرمى الصّحيح بالسّقم و النّاجى بالعطب.

2 658 به راستی که روزگار کمانش را زه کرده تیرش به خطا نرود، زخمی‌اش بهبود نیابد، تندرست را به بیماری بزند، و نجات یافته را به نابودی.

3133 6- انّ الدّهر يجرى بالباقين كجريه بالماضين ما يعود ما قد ولّى و لا يبقى سرمدا ما فيه، آخر فعاله كاوّله متسابقة اموره، متظاهرة اعلامه لا ينفكّ مصاحبه من عناء و فناء و سلب و حرب. 2 657 به راستی که روزگار بر

باقیماندگان همانسان بگذرد که بر پیشینیان گذشته، آنچه را که پشت کرده و رفته باز نگردد، آنچه در آن است جاویدان نمی‌ماند، پایان کار او همچون آغاز آن است، کارهای آن بر یکدیگر پیشی گرفته، نشانه‌هایش روشن و آشکار، کسی که مصاحب و همراهش باشد از رنج و نابودی و ربودن و غارت جدا نباشد.

3134 7- کم من ذی ثروة خطیر صیّره الدّهر فقیرا حقیرا. 4 546 چه بسیار ثروتمند عظیمی که روزگار او را درویشی بی‌مقدار گردانیده است.

3135 8- کیف تبقی علی حالتک و الدّهر فی احالتک 4 562 چگونه ممکن است بر یک حالت بمانی در صورتی که روزگار در حال دگرگونی وضع تو است.

3136 9- من عتب علی الدّهر طال معتبه. 5 323 هر کس روزگار را ملامت و سرزنش کند ملامت او به درازا کشد. 3137 10- ما قال النّاس لشیء طوبی الّا و قد خبا له الدّهر یوم سوء. 6 84 نگویند مردم به چیزی «خوشا به حالش...» جز آنکه روزگار برای او روز بدی را پنهان کرده است.

- 3138 11- لن تنقطع سلسلة الهذیان حتّی یدرک الثّار من الزّمان. 5 65 سلسله دروغ و هذیان بریده نشود تا خونخواه روزگار آن را دریابد.

باب الدّين (قرض، وام)

3139 1- الدّين رقّ، القضاء عتق. 1 29 قـرض کـردن بنـدگی، و ادای آن آزادی است.

3140 2- الدّين احد الرّقّين. 2 27 قرض کردن یکـی از دو بخـش بردگـی است.

3141 3- بئس القلادة قلادة الدّين.

3 256 بد گردن بندی است گردن بند قرض.

3142 4- كثرة الدّين تصيّر الصّادق كاذبا و المنجـز مخلفـا. 4 592 قـرض بسیار راستگو را دروغگو کند، و وفا کننده به وعده را خلافکار سازد.

باب الدّين (كيش و آيين)

3143 1- الدّين يعصم. 1 9 دين و آيين انسان را نگه دارد.

3144 2- الدّين يجلّ، الدّنيا تذلّ. 1 10 دين بزرگی دهد، و دنيا خواری.

3145 3- الدّين حبور. 1 26 دينداری شادمانی است.

3146 4- الدّين نور، اليقين حبور. 1 57 دين و آيين نور و روشنايی است، و يقين سبب شادمانی.

3147 5- الدّين أفضل مطلوب. 1 85 دين، برترين خواسته‌هاست.

3148 6- الدّين شجرة أصلها التّسليم و الرّضا. 1 329 دين، درختی است كه ريشه‌اش تسليم و رضاست.

3149 7- الدّين يصدّ عن المحارم.

1 342 دين، انسان را از محرّمات باز دارد.

3150 8- الدّين اقوى عماد. 1 132 دين، قوی‌ترين ستونها و تكيه‌گاههاست.

3151 9- المغبون من فسد دينه. 1 340 زيان كرده و مغبون كسی است كه دينش تباه شده است.

3152 10- الدّين لا يصلحه الّا العقل.

1 353 دين را اصلاح نكند جز عقل.

3153 11- المصيبة بالدّين أعظم المصائب. 1 364 مصيبت در دين بزرگترين مصيبتها است. 3154 12- الدّين أشرف النّسبين. 2 16 دين، شريف‌ترين نسبهاست.

3155 13- الدّين و الأدب نتيجة العقل.

2 28 دین و ادب نتیجه و محصول عقل است.

3156 14- أصل الدّین اداء الامانة و الوفاء بالعهود. 2 42 اساس و ریشه دین اداری امانت و وفای به عهد و پیمانهاست.

3157 15- السّیف فاتق و الدّین راتق فالدّین یأمر بالمعروف و السّیف ینهی عن المنکر، قال اللّه تعالی : و لکم فی القصاص حیوة. 2 147 شمشیر شکافنده است، و دین به هم آورنده، پس دین امر می‌کند به نیکویی، و شمشیر نهی می‌کند از بدی، خدای تعالی فرموده : «و شما را در قصاص زندگی است». 3158 16- اجعل الدّین کهفک و العدل سیفک، تنج من کلّ سوء و تظفر علی کلّ عدوّ. 2 221 دین را پناهگاه خود قرار ده، و عدل و داد را شمشیر خود، تا از هر بدی رهایی یابی و بر هر دشمنی پیروز شوی.

3159 17- اعلم انّ اوّل الدّین التّسلیم.

و آخره الاخلاص. 2 190 بدانکه آغاز دین تسلیم و پایان آن اخلاص است.

ص 416

3160 18- أحسن الصّنائع ما وافق الشّرائع. 2 389 بهترین کارها آن است که مطابق شریعتها و آیینها باشد.

3161 19- ألا و أنّ شرائع الدّین واحدة و سبله قاصدة، فمن أخذ بها لحق و غنم و من وقف عنها ضلّ و ندم.

2 340 آگاه باشید که آیینهای دین یکی است و راههای آن رسا و کوتاه است، کسی که آن راه را پیش گیرد به مقصد رسیده و غنیمت برده، و کسی که بدان راه نرود گمراه شده و پشیمان گردد.

3162 20- انّ اللّه سبحانه یعطی الدّنیا من یحبّ و من لا یحبّ، و لا یعطی الدّین الّا من یحبّ. 2 534 به راستی که خدای سبحان دنیا را به هر که دوست

می‌دارد و به هر که دوست نمی‌دارد می‌دهد، ولی دین را جز بـه کسـی کـه او را دوست می‌دارد، نمی‌دهد.

3163 21- انّ اللّه تعالی لا یعطی الدّین الّا لخاصّته و صفوته مـن خلقـه. 2 535 به راستی که خدای تعالی دین را نمی‌دهد مگـر بـه خاصـان درگـاهش و برگزیدگان از خلقش.

3164 22- انّ افضل الدّین الحبّ فی اللّه و البغض فی اللّه و الاخذ فی اللّه و العطاء فی اللّه سبحانه. 2 541 به راستی که برترین دینها دوستی در راه خـدا، و دشمنی در راه خدا، و دریافت در راه خدا، و بخشش در راه خداست.

3165 23- ادین النّاس من لم تفسد الشّهوة دینه. 2 439 دیندارترین مـردم کسی است که شهوت و خواسته‌های دل، دینش را تباه نکند.

3166 24- أشقی النّاس من باع دینه بدنیا غیره. 2 430 بدبخت‌ترین مـردم کسی است که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.

3167 25- ان جعلت دینک تبعا لدنیاک أهلکت دینک و دنیاک و کنت فی الآخرة من الخاسرین. 3 23 اگر دین خود را پیرو دنیای خود قرار

دادی هم دین خود را نابود کرده‌ای و هم دنیای خود را، و در آخرت نیـز از زیانکاران خواهی بود.

3168 26- ان جعلت دنیاک تبعا لدینک احرزت دینک و دنیـاک، و کنـت فی الآخرة من الفائزین. 3 24 اگر دنیای خود را پیرو دین خود قـرار دادی هـم به دین رسیده‌ای و هم به دنیا، و در آخرت نیز از رستگاران خواهی بود.

3169 27- انّی اذا استحکمت فی الرّجل خصلة من خصال الخیـر احتملتـه لها و اغتفرت له فقد ما سواها، و لا اغتفر له فقد عقل و لا عدم دین، لانّ مفارقـة الدّین مفارقة الامن، و لا تهنأ حیاة مع مخافة، و عـدم العقـل عـدم الحیـوة و لا

تعاشر الاموات. 3 48 به راستی که من هر گاه در مردی خصلتی از خصلتهای نیک را قوی و محکم دیدم برگیرم او را به خاطر همان خصلت، و خصلتهای دیگری را که ندارد نادیده می‌گیرم، و او را برای خود برگزینم و تربیتش را به عهده گیرم، اما نداشتن عقل و نداشتن دین را نادیده نمی‌گیرم. برای این که جدا شدن از دین جدا گشتن از امنیت است و زندگی با ترس (و ناامنی) گوارا نیست، و نداشتن عقل یعنی نداشتن زندگی و حیات، و کسی با مردگان زیست نکند.

3170 28- انّما المستحفظون لدین اللّه هم الّذین اقاموا الدّین و نصروه و حاطوه من جمیع جوانبه و حفظوه علی عباد اللّه و رعوه. 3 95 به راستی که نگهبانان دین خدا، کسانی هستند که دین را بر پا داشته و یاری‌اش کردند، و از هر طرف آن را حفظ کرده و برای بندگان خدا نگهبانی‌اش نموده و رعایت آن را کردند.

3171 29- اذا استخلص اللّه عبدا ألهمه الدّیانة. 3 140 هر گاه خداوند بنده‌ای را برگزیند دیانت را به او الهام کند.

3172 30- اذا اتّقیت المحرّمات و تورّعت عن الشّبهات و ادّیت

المفروضات و تنفّلت بالنّوافل فقد اکملت فی الدّین الفضائل. 3 180 هر گاه از محرّمات پرهیز کردی و از شبهه ناکها پارسایی نمودی و واجبات را به جای آوردی و نافله‌ها را انجام دادی، در این صورت در دین خود فضائل را به کمال رسانده‌ای.

3173 31- بئس الرّجل من باع دینه بدنیا غیره. 3 254 بد مردی است کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.

3174 32- ثمرة الدّین الامانة. 3 323 میوه دین امانت (و امانتداری) است.

3175 33- ثلاث هنّ جماع الدّين : العفّة و الورع و الحياء. 3 342 سه چيز است كه اينها گرد آورنده دين هستند : پاكدامنى، پارسايى شرم.

3176 34- ثلاث هنّ كمال الدّين : الاخلاص و اليقين و التّقنّع. 3 345 سه چيز است كه اينها كمال دين هستند : اخلاص، يقين، و قناعت پيشگى.

3177 35- جاز بالحسنة و تجاوز عن السّيّئة ما لم يكن ثلما فى الدّين او وهنا فى سلطان الاسلام. 3 373 نيكى را پاداش ده و از بدى بگذر در جايى كه شكست و رخنه‌اى در دين، يا سستى و وهنى در نظام حكومت اسلام، به وجود نيايد.

3178 36- حسب الرّجل ماله و كرمه دينه. 3 401 حسب مرد مال او است، و كرم و بزرگوارى او دين او است.

3179 37- حفظ الدّين ثمرة المعرفة و رأس الحكمة. 3 405 حفظ و نگهدارى دين، ميوه معرفت و شناخت و اساس حكمت است.

3180 38- حصّنوا الدّين بالدّنيا و لا تحصّنوا الدّنيا بالدّين. 3 406 دين را به وسيله دنيا نگهبانى كنيد، ولى دنيا را به وسيله دين نگهبانى نكنيد.

3181 39- سبب الورع صحّة الدّين.

4 125سبب پارسايى سلامتى دين است.

3182 40- ستّة يختبر بها دين الرّجل : قوّة الدّين و صدق اليقين و شدّة التّقوى و مغالبة الهوى و قلّة الرّغب و الاجمال فى الطّلب. 4 147 شش چيز است كه آزمايش شود بدان دين و آيين مرد : قوت دين، راستى يقين، شدّت تقواى الهى، چيرگى بر هواى نفس، كمى رغبت و خواهش، ميانه روى در طلب روزى.

3183 41- سنام الدّین الصّبر و الیقین و مجاهدة الهوی. 4 148 قلّه مرتفع دین، شکیبایی و یقین و پیکار با هوا و هوس می‌باشد.

3184 42- ستّ من قواعد الدّین اخلاص الیقین، و نصح المسلمین، و اقامة الصّلوة، و ایتاء الزّکوة، و حجّ البیت و الزّهد فی الدّنیا. 4 150 شش چیز است که از پایه‌های دین است : اخلاص در یقین، خیر خواهی مسلمین، بر پا داشتن نماز، دادن زکات است، حج بیت اللّه الحرام، زهد و بی‌رغبتی در دنیا.

3185 43- صیّر الدّین حصن دولتک و الشّکر حرز نعمتک، فکلّ دولة یحوطها الدّین لا تغلب، و کلّ نعمة یحرزها الشّکر لا تسلب. 4 203 دین و دینداری را دژ محکم دولت خود قرار ده، و شکر و سپاسگزاری حق را حصار نعمت خود گردان، زیرا هر دولتی را که دین نگهبانی کند مغلوب نشود، و هر نعمتی را که شکر پاسداری کند ربوده نشود.

3186 44- صیّر الدّین جنّة حیاتک و التّقوی عدّة وفاتک. 4 211 دین را سپر زندگی خود گردان و تقوای الهی را ذخیره وفات خویش.

3187 45- صیانة المرء علی قدر دیانته.

4 211 نگهداری مرد به مقدار دیانت و دینداری او است.

3188 46- صن دینک بدنیاک تربحهما، و لا تصن دنیاک بدینک فتخسرهما.

4 211دین خود را به وسیله دنیای خویش نگهبانی کن تا از هر دو سودبری، ولی دنیای خود را به وسیله دین نگهبانی مکن که از هر دو زیان خواهی برد.

3189 47- صنّ الدّین بالدّنیا ینجک، و لا تصن الدّنیا بالدّین فتردیک. 4 212 دین را به وسیله دنیا پاسداری کن تا نجاتت دهد، و دنیا را به وسیله دین پاسداری نکن که نابودت کند.

3190 48- عليكم بلزوم الدّين و التّقوى و اليقين، فهنّ احسن الحسنات و بهنّ ينال رفيع الدّرجات. 4 302 بر شما باد به ملازمت دين و تقوا و يقين، كه اينها بهترين خوبيهاست و به وسيله آنهاست كه انسان به درجات و الا نائل شود.

3191 49- على قدر العقل يكون الدّين.

4 313 دين و آيين به اندازه عقل، خواهد بود.

3192 50- عامل الدّين للدّنيا جزاؤه عند اللّه النّار. 4 365 كسى كه دين را در راه دنيا به كار گيرد كيفرش در پيشگاه خدا دوزخ است.

3193 51- غاية الدّين الايمان. 4 368 نهايت دين ايمان به خداست.

3194 52- غاية الدّين الامر بالمعروف و النّهى عن المنكر و اقامة الحدود.

4 374 نهايت آيين الهى امر به معروف و نهى از منكر و بر پا داشتن حدود و مقرّرات الهى است.

3195 53- فاقد الدّين متردّ فى الكفر و الضّلال. 4 416 كسى كه دين ندارد در كفر و گمراهى در افتد.

3196 54- قد صار دين أحدكم لعقة على لسانه، صنيع من فرغ من عمله و احرز رضى سيّده. 4 482 دين شما همچون چيزى ليسيدنى است كه بر زبان داريد، بسان كارگرى كه از كار خود فراغت يافته و رضايت آقاى خويش را فراهم ساخته (و چنان پندارد كه ديگر تكليفى ندارد).

3197 55- قلّة الخلطة تصون الدّين و تريح من مقاربة الأشرار. 4 506 آميزش كم (با مردم) دين انسان را نگه دارد و حفظ كند، و انسان را از نزديك شدن با اشرار و بدان آسوده سازد.

3198 56- كلّ عزّ لا يؤيّده دين مذلّة.

4 533 هر عزّتى كه به دينداری تقويت نشود خوارى است.

3199 57- کن عاقلا فی امر دینک جاهلا فی امر دنیاک. 4 606 در امر دین خود عاقل و زیرک باش، و در امر دنیای خود جاهل و بی‌خبر.

3200 58- من صحّت دیانته قویت أمانته. 5 210 کسی که- دیانتش صحیح و سالم باشد امانتداری‌اش قوی و محکم است.

3201 59- من دان تحصّن. 5 148 کسی که دیندار شد خود را در پناهگاه در آورده است.

3202 60- من لا دین له لا مروّة له. 5 191 کسی که دین ندارد جوانمردی ندارد.

3203 61- من أفسد دینه أفسد معاده.

5 274 کسی که دین خود را تباه کند آخرت خود را تباه کرده است.

3204 62- من رزق الدّین فقد رزق خیر الدّنیا و الآخرة. 5 312 کسی که دین روزیش شده خیر دنیا و آخرت روزیش گردیده است.

3205 63- من کرم دینه عنده هانت الدّنیا علیه. 5 330 کسی که دینش نزد وی گرامی باشد دنیا بر او آسان باشد.

3206 64- من قوی دینه أیقن بالجزاء و رضی بمواقع القضاء. 5 348 کسی که دینش قوی و محکم باشد یقین به کیفر دارد، و به جایگاه قضا و قدر راضی و خوشنود است.

3207 65- من لا دین له لا نجاة له. 5 363 کسی که دین ندارد نجات و رستگاری ندارد.

3208 66- من دقّ فی الدّین نظره، جلّ یوم القیامة خطره. 5 373 کسی که نظرش در دین دقیق و باریک باشد، شرف او در قیامت بزرگ باشد.

3209 67- من لم يستغن باللّه عن الدّنيا فلا دين له. 5 409 کسی که به وسیله خداوند از دنیا بی‌نیازی نجوید دین ندارد.

3210 68- من جعل ملكه خادما لدينه انقاد له كلّ سلطان. 5 421 کسی که پادشاهی خود را در خدمت دین قرار دهد هر پادشاهی فرمانبردار او گردد.

3211 69- من جعل دينه خادما لملكه طمع فيه كلّ انسان. 5 421 کسی که دین خود را در خدمت پادشاهی قرار دهد هر انسانی در او طمع ورزد.

3212 70- من اتّخذ دين اللّه لهوا و لعبا أدخله اللّه سبحانه النّار مخلّدا فيها.

5 425 کسی که دین خدا را به بازیچه گیرد خدای سبحان او را برای همیشه در دوزخ جای دهد.

3213 71- من أشفق على دينه سلم من الرّدى. 5 439 کسی که بترسد بر دین خود (و آن را نگهبانی کند) از نابودی سالم ماند.

3214 72- من تهاون بالدّين هان، و من غالب الحقّ لان. 5 422 کسی که دین را خوار کند خوار گردد و کسی که در صدد پیروزی بر حق بر آید کوبیده و نرم شود.

3215 73- من الدّين التّجاوز عن الجرم.

6 37 گذشتن از جرم و گناه از دین است.

3216 74- نظام الدّين خصلتان إنصافک من نفسک، و مواساة إخوانک. 6 179 نظام دین (و آنچه دین را به هم پیوند دهد) دو خصلت است : انصاف تو از خویش، و مواسات با برادران ایمانی.

3217 75- مروّة العاقل دينه و حسبه أدبه. 6 128 جوانمردی انسان عاقل- دین او است، و حسب او ادب او است.

3218 76- مودّة ذوی الدّین بطیئة الانقطاع، دائمة الثّبات و البقاء. 6 132 دوستی اشخاص دین دار به سختی بریده شود و همیشه پا بر جا و ماندنی است.

3219 77- ما أوهن الدّین کترک اقامة دین اللّه و تضییع الفرائض. 6 112 چیزی دین را خوار نکرده همانند این که اقامه دین را واگذارند، و فرائض و واجبات الهی را ضایع کنند.

3220 78- نعم القرین الدّین. 6 158 دین، قرین و همدم خوبی است.

3221 79- هدی من تجلبب جلباب الدّین. 6 192 هدایت شده کسی که پیراهن دین را به تن کرده است.

3222 80- وفور الدّین و العرض بابتذال الاموال موهبة سنیّة. 6 226 بسیاری دین و آبرو به وسیله بذل و بخشش اموال، موهبتی بلند مرتبه است.

3223 81- لا تثقنّ بعهد من لا دین له.

6 262 زنهار به عهد و پیمان کسی که دین ندارد اطمینان مکن.

3224 82- لا تحارب من یعتصم بالدّین فانّ مغالب الدّین محروب. 6 302 با کسی که به دین چنگ زند پیکار مکن که پیکار کننده با دین شکست خورده است.

3225 83- لا تمهر الدّنیا دینک، فانّ من مهر الدّنیا دینه زفّت الیه بالشّقاء و العناء و المحنة و البلاء. 6 303 دین خود را مهریّة و کابین دنیا مکن (که بخواهی با خرج کردن دین عروس دنیا را به خانه آوری) زیرا هر کس دین را مهریه دنیا کند، عروس دنیا همراه با بدبختی و رنج و محنت و گرفتاری به خانه‌اش آید.

3226 84- لا تکن غافلا عن دینک حریصا علی دنیاک، مستکثرا ممّا لا یبقی علیک، مستقلّا ممّا یبقی لک

فیوردک ذلک العذاب الشّدید. 6 334 از دین خود غافل مباش، و حـریص و آزمند دنیا مباش، بدانگونه که بخواهی آنچه را برای تو به جای نماند زیاد کرده، و آنچه را برایت می‌ماند کم کنی، که این کار تو را به عذاب سختی الهـی دچـار سازد.

3227 85- لا دین لمرتاب و لا مروّة لمغتاب. 6 347 کسـی کـه در دیـن شک دارد دین ندارد، و شخص غیبت کننده جوانمردی ندارد.

3228 86- لا یسلم الدّین من تحصّن به.

6 389 کسی که دین را حصار و پناهگاه خود کرده، دین او را وا نمی‌گذارد.

3229 87- لا یترک النّاس شیئا من دینهم لاصلاح دنیـاهم، الّـا فـتح اللّـه علیهم ما هو اضرّ منه. 6 413 وانمی‌گذارند مردم چیزی از دین خود را به خاطر دنیاشان، جز آنکه خداوند بگشاید بر آنها آنچه را که زیـانش بـر ایشـان بیشـتر باشد.

3230 88- لا یغتبط بمودّة من لا دین له.

6 406 شادمانی نباید کرد به دوستی با کسی که دین ندارد.

3231 89- لا أمانة لمن لا دین له. 6 403 امانت ندارد (و امانتدار نیسـت) کسی که دین ندارد.

3232 90- یسیر الدّین خیر من کثیر الدّنیا.

6 456 داشتن اندکی دین بهتر است از دنیای بسیار.

3233 91- ما أصلح الدّین کالتّقوی. 6 72 چیزی همانند تقوای الهـی دیـن را اصلاح نکند.

باب الذكر (یاد آوری، یاد)

3234 1- الذّكر مجالسة المحبوب. 1 85 ذکر، هم نشینی با محبوب است.

3235 2- الذّكر الجميل احدى الحياتين. 2 13 یاد و نام نیک برای انسان یکی از دو بخش زندگی است.

3236 3- احقّ من ذكرت من لا ينساك.

2 412 شایسته‌ترین کسی که یادش کنی آن کسی است که تو را فراموش نکند.

3237 4- الذّكر الجميل أحد العمرين. 2 17 یاد و نام نیک یکی از دو بخش عمر انسانی است.

3238 5- قد ذهب منكم الذّاكرون و المتذكّرون، و بقى النّاسون و المتناسون.

4 481 از میان شما رفته‌اند آنها که یاد می‌کردند و به یاد می‌آوردند، و به جای مانده‌اند فراموشکاران و آنها که خود را به فراموشی زده‌اند.

3239 6- لسان البرّ مستهتر بدوام الذّكر. 5 124 زبان نیکوکار، شیفته است به ذکر دائم.

3240 7- الذّكر مفتاح الانس. 1 144 یاد آوری، کلید انس و الفت است.

باب ذكر اللّه (یاد خدا)

3241 1- الذّكر نور و رشد. 1 159 ذکر و یاد خدا، روشنایی و آگاهی است.

3242 2- الذّكر لذّة المحبّين. 1 176 ذکر خدا، لذّت محبّان و دوستداران الهی است.

3243 3- الذّكر يشرح الصّدر. 1 210

ذکر و یاد خدا، سینه و دل را (برای درک فیوضات الهی) می‌گشاید.

3244 4- الذّكر جلاء البصائر و نور السّرائر. 1 362 ذکر خدا زنگ بیناییها و بصیرتها را بزداید و درونها را روشن کند.

3245 5- الذّكر هداية العقول و تبصرة النّفوس. 1 369 ذکر و یاد خدا وسیله هدایت خردها و بینایی جانهاست.

3246 6- أهل الذّكر أهل اللّه و حامّته.

1 382 کسانی که اهل ذکر هستند از خداییان و خاصّان درگاه اویند.

3247 7- الذّكر أفضل الغنيمتين. 2 25 ذکر و یاد خدا برترین بخش از دو غنیمت زندگی است.

3248 8- العاقل من عقل لسانه الّا عن ذكر اللّه. 2 37 عاقل کسی است که زبانش را جز از ذکر خدا دربند کند.

3249 9- المؤمن دائم الذّكر، كثير الفكر، على النّعماء شاكر، و في البلاء صابر. 2 84 انسان مؤمن پیوسته در حال ذکر، و بسیار در حال اندیشه و فکر است، بر نعمتهای خدا سپاسگزار و شاکر، و بر بلاها شکیبا و صابر است.

3250 10- الذّكر يؤنس اللّبّ و ينير القلب و يستنزل الرّحمة. 2 66 ذكر الهی آرام بخش جان، و روشنی دهنده دل است، و رحمت و مهر خدای را فرو ریزد.

3251 11- الذّكر نور العقل و حياة النّفوس و جلاء الصّدور. 2 108 ذكر، نور دل، و زندگی جانها، و جلا دهنده سینه‌هاست.

3252 12- الذّكر ليس من مراسم اللّسان و لا من مناسم الفكر، و لكنّه اوّل من المذكور و ثان من الذّاكر. 2 134 یاد و ذکر خدا از وظائف زبان نیست و نه از راههای فکر و اندیشه، بلکه نخست از خدایی است که یادش کنند، و سپس از آنکه یاد کند و ذکر خدا بنماید.

3253 13- افيضوا فی ذكر اللّه فانّه أحسن الذّكر. 2 247 بسیار به یاد خدا باشید که یاد خدا بهترین ذکرهاست.

3254 14- استديموا الذّكر فانّه ينير القلب و هو أفضل العبادة. 2 255 پیوسته یاد و ذکر خدا کنید که دل را نورانی کند، و برترین عبادتهاست.

3255 15- اشحن الخلوة بالذّكر، و اصحب النّعم بالشّكر. 2 201 تنهایی و خلوت خود را با ذکر و یاد خدا پر کن، و نعمتهای الهی را با شکر و سپاس خدا همراه گردان.

3256 16- انّ للذّكر أهلا أخذوه من الدّنيا بدلا، فلا تشغلهم تجارة و لا بيع عن ذكر يقطعون به ايّام الحيوة، و يهتفون به فی آذان الغافلين. 2 559 به راستی که برای ذکر و یاد خدا انسانهای شایسته‌ای است که آن را به جای دنیا برگرفته‌اند، و هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از ذکر سرگرم نسازد، دوران زندگی خود را با آن می‌گذرانند، و در گوش بی‌خبران چون هاتفی آن را آواز دهند.

3257 17- انّ اللّه سبحانه جعل الذّكر جلاء القلوب تبصر به بعد العشـوة، و تسمع به بعد الوقرة، و تنقاد به بعد المعاندة. 2 558 به راستی که خـدای سـبحان ذکر را جلا دهنده دلها قرار داده که پس از کوری به وسیله آن بینا شوند، و پس از ناشنوایی بدان شنوا گردند، و پس از ستیزه جویی بدان رام شوند.

3258 18- اذا رأيت اللّه سبحانه يؤنسک بذكره فقد أحبّک. 3 131 هر گاه دیدی خدای سبحان تو را با ذکر خود مانوس کرده بدانکه تو را دوست می‌دارد.

3259 19- بذكر اللّه تستنزل الرّحمة.

3 204 به وسیله ذکر خداست که رحمت حق نازل گردد.

3260 20- بدوام ذكر اللّه تنجاب الغفلة.

3 220 با پیوسته به یاد خدا بودن غفلت دلها زائل شود.

3261 21- ثمرة الذّكر استنارة القلوب.

3 330 میوه ذکر و یاد خدا روشن شدن دلها است.

3262 22- خير ما استنجحت به الامور ذكر اللّـه سـبحانه. 3 427 بهتـرین چیزی که کارها بدان انجام شود ذکر خدای سبحان است.

3263 23- دوام الذّكر ينير القلب و الفكر. 4 21 ادامه ذکر خدا و پیوستگی آن دل و اندیشه را روشن می‌کند.

3264 24- ذكر اللّه نور الايمان. 4 28 ذکر خدا، نور ایمان است.

3265 25- ذكر اللّه مطردة الشّيطان. 4 28 ذکر خدا وسیله رانـدن شـیطان است.

3266 26- ذكر اللّه شيمة المتّقين. 4 29 یاد خدا، خوی پرهیزکاران است.

3267 27- ذاكر اللّه من الفائزين. 4 29 یاد کننده خدا از رستگاران است.

3268 28- ذكر اللّه جلاء الصّدور و طمأنينة القلوب. 4 29 یاد خـدا، جـلا دهنده سینه‌ها و آرام بخش دلها است.

3269 29- ذاكر اللّه سبحانه مجالسه.

4 28 یاد کننده خدا هم نشین او است.

3270 30- ذاكر اللّه مؤانسه. 4 28 یاد کننده خدا انس گیرنده با او است.

3271 31- ذكر اللّه قوت النّفوس و مجالسة المحبوب. 4 29 یاد خدا، قوت و روزی جانها، و هم نشینی با محبوب است.

3272 32- ذكر اللّه ينير البصائر و يونس الضّمائر. 4 29 ذکـر و یـاد خـدا روشنی بخش بیناییها، و الفت دهنده جانهاست.

3273 33- ذكر اللّه تستنجح به الامور و تستنير به السّرائر. 4 30 به وسیله یاد خدا کارها به پیروزی رسد، و درونها روشن شود.

3274 34- ذكر اللّه دواء اعلال النّفوس.

4 30 یاد خدا داروی بیماریهای جانهاست.

3275 35- ذكر اللّه طارد اللأواء و البؤس. 4 30 یاد خدا دور کننده سختی و بدحالی است.

3276 36- ذكر اللّه رأس مال كلّ مؤمن و ربحه السّـلامة مـن الشّـيطان. 4 30 یاد خدا سرمایه هر انسان با ایمان است، و سود و بهـره آن نیـز سـلامتی از شیطان است.

3277 37- ذكر اللّه سجيّة كلّ محسن و شيمة كلّ مـؤمن. 4 30 یـاد خـدا خوی هر نیکوکار و خصلت هر مؤمنی است.

3278 38- ذكر اللّه مسـرّة كـلّ متّـق و لـذّة كـلّ مـوقن. 4 30 یـاد خـدا خوشحالی و شادمانی هر پرهیزکار، و لذّت هر انسان با یقینی است.

3279 39- ذکر اللّه دعامة الایمان و عصمة من الشّیطان. 4 30 یاد خدا ستون ایمان و نگه دارنده از شیطان است.

3280 40- علیک بذکر اللّه فانّه نور القلب.

4 288 بر تو باد به یاد خدا، که به راستی یاد خدا روشنی دل است.

3281 41- عوّد نفسک الاستهتار بالذّکر و الاستغفار فانّه یمحو عنک الحوبة و یعظّم لک المثوبة. 4 328 عادت ده نفس خود را به شیفتگی یاد خدا و آمرزش خواهی، که به راستی این کار گناهت را محو کند، و پاداش و اجر تو را بزرگ گرداند.

3282 42- فی الذّکر حیوة القلوب.

4 394 زندگی دل و جان، با یاد خداست.

3283 43- من ذکر اللّه ذکره. 5 155 کسی که یاد خدا کند خدا یادش کند.

3284 44- من ذکر اللّه استبصر. 5 166 کسی که یاد خدا کند بینا گردد.

3285 45- من اشتغل بذکر النّاس قطعه اللّه سبحانه عن ذکره. 5 257 کسی که به ذکر و یاد مردم سرگرم شود، خدای سبحان از ذکر خود او را جدا کند.

3286 46- من اشتغل بذکر اللّه طیّب اللّه ذکره. 5 257 کسی که به ذکر خدا و یاد او سرگرم شود، خداوند یاد و ذکر او را پاکیزه گرداند.

3287 47- من عمر قلبه بدوام الذّکر حسنت افعاله فی السّرّ و الجهر. 5 387 کسی که دلش را پیوسته به ذکر خدا آباد کند، کارهایش در نهان و آشکار نیکو گردد.

3288 48- من ذکر اللّه سبحانه أحیی اللّه قلبه و نوّر عقله و لبّه. 5 387 کسی که به یاد خدای سبحان باشد، خداوند دلش را زنده کند و عقل و خردش را نورانی گرداند.

3289 49- من کثر ذکره استنار لبّه.

5 449 کسی که ذکرش بسیار باشد عقلش نورانی گردد.

3290 50- مداومة الذّکر خلصان الأولیاء. 6 124 ذکر پیوسته خدا، دوست مخلص و بی‌ریای اولیاء خداست.

3291 51- مداومة الذّکر قوت الارواح و مفتاح الصّلاح. 6 137 یاد پیوسته خداوند روزی و قوت جانها، و کلید صلاح و شایستگی است.

3292 52- لا تذکر اللّه سبحانه ساهیا و لا تنسه لاهیا، و اذکره کاملا یوافق فیه قلبک لسانک، و یطابق إضمارک اعلانک، و لن تذکره حقیقة الذّکر حتّی تنسی نفسک فی ذکرک، و تفقدها فی أمرک. 6 313 یاد مکن خدای سبحان را از روی بی‌خبری، و فراموشش نکن از روی بازیچه و بازی، و به طور کامل او را یاد کن چنانچه دلت با زبان، و درونت با برون همراه باشد، و هرگز او را به صورت حقیقتی و واقعی یاد نخواهی کرد تا آن گاه که در هنگام ذکر و یاد او خود را فراموش کنی، و نیابی او را در کار خود. 3293 53- لا هدایة کالذّکر. 6 350 هیچ هدایت و راه یابی همچون ذکر و یاد خدا نیست.

باب الذّلة (خواری و پستی)

3294 1- الجوع خير من ذلّ الخضوع.

2 43 گرسنگی بهتر از خواری خضوع و فروتنی (در برابر مردمان) است.

3295 2- الذّلّ بعد العزل يوازی عزّ الولاية. 2 142 خواری پس از عزل (از مقام و منصب) برابر (و مقابل) است با عزت ولایت (و مقام). 3296 3- النّاس من خوف الذّلّ متعجّلوا الذّلّ. 2 156 مردم برای ترس از خواری شتاب کننده هستند به سوی خواری. 3297 4- انّما النّبل التّبرّی عن المخازی. 3 77 بزرگواری و فضیلت فقط در بیزاری جستن از خواریها است.

3298 5- آفة الحلم الذّلّ. 3 105 آفت حلم و بردباری خواری است.

3299 6- ذلّ فی نفسک و عزّ فی دینک و صن آخرتک و ابذل دنياک. 4 35 در نزد خویش خوار باش، و در دین خود عزیز باش، آخرت خویش را نگه دار، و دنیای خود را بذل کن.

3300 7- رغبتک فی زاهد فیک ذلّ. 4 84 رغبت و علاقه تو به کسی که نسبت به تو بی میل و بی‌اعتناست خواری است.

3301 8- رضی بالذّلّ من کشف ضرّه لغيره. 4 93 به خواری تن داده کسی که آشکار کند بدی حال خود را برای دیگران.

3302 9- ساعة ذلّ لا تفی بعزّ الدّهر.

4 133 ساعتی خواری، با عزت دوران روزگار برابری نکند.

3303 10- من قلّ ذلّ. 5 137 کسی که کم باشد خوار گردد. 3304 11- طوبی لمن ذلّ فی نفسه و عزّ بطاعته و غنی بقناعته. 4 244 خوشا به حال کسی

که در پیش خود خوار، و به وسیله طاعت پروردگار عزیز، و به وسیله قناعت توانگر و بی‌نیاز است.

3305 12- قد یذلّ المتجبّر. 4 467 گاهی است که آدم گردنکش خوار گردد.

3306 13- کلّ عزیز غیر اللّه سبحانه ذلیل. 4 535 هر عزیزی جز خدای سبحان (در حقیقت) خوار است (اگر چه در ظاهر عزیز باشد).

3307 14- کم من ذی عزّة ردّته الدّنیا ذلیلا. 4 551 چه بسیار عزتمندی که دنیا او را به خواری باز گرداند.

3308 15- من یطلب العزّ بغیر حقّ یذلّ.

5 307کسی که به نا حقّ عزّت طلب کند خوار گردد.

3309 16- من استنجد ذلیلا ذلّ. 5 186 کسی که از شخص خوار، یاری طلبد خوار گردد.

3310 17- من تعزّز باللّه لم یذلّه سلطان.

5 214 کسی که به وسیله خداوند عزّت یابد هیچ پادشاهی نتواند او را خوار گرداند.

3311 18- من اعتزّ بغیر اللّه ذلّ. 5 243 کسی که به جز خدای تعالی عزت جوید خوار گردد.

3312 19- من تذلّل لابناء الدّنیا تعرّی من لباس التّقوی. 5 386 کسی که در برابر فرزندان دنیا (و دنیا داران) خواری کند از جامه تقوی برهنه گردد.

3313 20- مقاسات الاقلال و لا ملاقاة الاذلال. 6 131 تحمل رنج درویشی و نداری، و نه دیدار ذلّت و خواری.

باب الذّم و المذموم (نکوهش، نکوهیده)

3314 1- اذا ذممت فاقتصر. 3 116 هر گاه کسی را مذمت کردی کوتاه کن و به اندکی اکتفا کن (و از حدّ نگذران).

3315 2- من لم یدع و هو محمود یدع و هو مذموم. 5 249 کسی که وانگذارد در حالی که ستوده و ممدوح است، واگذارد در حالی که نکوهیده است. 3316 3- لا تذمّ ابدا عواقب الاحسان.

6 392 سرانجام احسان و نیکی هیچ گاه مورد نکوهش نخواهد بود.

3317 4- یقول فی الدّنیا بقول الزّاهدین، و یعمل فیها بعمل الرّاغبین.

یظهر شیمة المحسنین، و یبطن عمل المسیئین.

یکره الموت لکثرة ذنوبه، و لا یترکها

فی حیاته.

یسلف الذّنب و یسوّف بالتّوبة.

یحبّ الصّالحین و لا یعمل أعمالهم، و یبغض المسیئین و هو منهم.

یقول : لم أعمل فأتعنّی، بل أجلس فأتمنّی.

یبادر دائبا ما یفنی، و یدع أبدا ما یبقی.

یعجز عن شکر ما أوتی، و یبتغی الزّیادة فیما بقی.

یرشد غیره و یغوی نفسه، و ینهی النّاس بما لا ینتهی، و یأمرهم بما لا یأتی.

یتکلّف من النّاس ما لم یؤمر، و یضیّع من نفسه ما هو أکثر.

یأمر النّاس و لا یأتمر، و یحذّرهم و لا یحذر.

یرجوا ثواب ما لم یعمل، و یأمن عقاب جرم متیقّن.

یستمیل وجوه النّاس بتدیّنه، و یبطن ضدّ ما یعلن.

یعرف لنفسه علی غیره، و لا یعرف علیها لغیره.

یخاف علی غیره بأکثر من ذنبه، و یرجو لنفسه أکثر من عمله.

یرجو اللّه فی الکبیر و یرجو العباد فی الصّغیر، فیعطی العبد ما لا یعطی الرّبّ.

یخاف العبید فی الرّبّ، و لا یخاف فی العبید الرّبّ. 6 487- 481 (در باره کسی که مورد مذمّت آن حضرت بوده فرموده است :) در باره دنیا همچون زاهدان سخن می‌گوید، ولی در عمل همچون راغبان به دنیا عمل می‌کند.

تظاهر به شیوه نیکوکاران می‌کند، ولی عمل بدکاران را به دل می‌گیرد.

به خاطر گناهان بسیارش مرگ را خوش ندارد، ولی در زمان زندگی از گناه دست برندارد.

گناه را جلو می‌اندازد، ولی توبه را به تأخیر می‌اندازد.

مردمان صالح و شایسته را دوست می‌دارد، ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد، بدکاران را دشمن می‌دارد با این که خود در زمره آنها است.

با خود گوید : چرا کار کنم و خود را به رنج اندازم، بلکه مـی‌نشـینم و آرزو می‌کنم (و دلم را به آرزو خوش می‌کنم) پیوسته مبادرت به کاری می‌کند که فانی شود و آنچه را ماندنی است یک سره وا می‌گذارد.

از شکر و سپاس گزاری آنچه به او داده شده عاجز و ناتوان است، ولـی بـاز هم زیاده بر آن را می‌طلبد.

دیگران را ارشاد می‌کند، ولی خود را گمراه می‌سازد، مردم را از چیـزی بـاز می‌دارد که خود از آن دست بر ندارد، و به چیزی دستورشان می‌دهـد کـه خـود انجام نمی‌دهد.

به مردم تکلیف می‌کند انجام کاری را که بدان مأمور نیستند.

و خود وا می‌گذارد آنچه را بیشتر مورد دستور بوده (و واجب بوده است).

به مردم دستور می‌دهد و خود عمل نمی‌کند، و آنهـا را بـر حـذر مـی‌دارد و پرهیز می‌دهد، ولی خود پرهیز نمی‌کند.

برای کاری که نکرده است امید پاداش دارد و از گنـاه قطعـی خـود را ایمـن می‌داند.

انظار مردم را با اظهار دین داری به خود جلب می‌کند، ولی در دل با آنچه را آشکار کند مخالفت دارد.

اگر حقی به گردن دیگران داشته باشد، آن را می‌شناسـد، ولـی حقـی را کـه دیگران بر او دارند نمی‌شناسد.

بر دیگران ترس بیش از گناهی را که کرده‌اند دارد، و برای خود امید پـاداش بیش از آنچه انجام داده است دارد.

در خواسته‌های بزرگ به خدا امید دارد، ولی در چیزهای کوچک به بنـدگان خدا، و با این حال آنچه را به بنده خدا می‌دهد به خدا نمی‌دهد.

نسبت به خدا (و کارهای مربوط به خداوند) از بندگان می‌ترسد، ولی نسـبت به بندگان (و تجاوز به آنها و حقوق آنها) از خدا نمی‌ترسد.

3318 5- یحبّ ان یطاع و یعصی و یستوفی و لا یـوفی یحـبّ ان یوصـف بالسّخاء و لا یعطی و یقتضی و لا یقتضی. 6 473 (و در معرّفی همین گونه افراد و خصوصیات آنها فرموده :) دوست می‌دارد که فرمانش برند ولی خود فرمـان نبرد، و می‌خواهد که حق خود را به طور کامل بگیرد ولی حق دیگران را ندهد، خوش دارد که او را به سخاوت بستایند ولی چیزی به کسی

ندهد، و از مردم طلب خود را مطالبه کند ولـی دیگـران از او حـق خـود را طلب نکنند.

3319 6- ان سقم فهو نادم علی ترک العمـل و ان صـحّ امـن مغتـرّا فـاخّر العمل.

ان دعی الی حرث الدّنیا عمل و ان دعی الی حرث الآخرة کسل.

ان استغنی بطر و فتن.

ان افتقر قنط و وهن.

ان احسن الیه جحد و ان احسن تطاول و امتنّ.

ان عرضت له معصیة واقعها بالاتّکال علی التّوبة.

ان عزم علی التّوبة سوّفها و اصرّ علی الحوبة.

ان عوفی ظنّ ان قد تاب.

ان ابتلی ظنّ و ارتاب.

ان مرض اخلص و اناب.

ان صحّ نسی و عاد و اجتری علی مظالم العباد.

ان امن افتتن لاهیا بالعاجلة فنسی الآخرة و غفل عن المعاد. 3 15- 13 (و در همین باره فرموده) : اگر بیمار شود پشیمان شود از این که چرا عمل نکـرده، و اگر بهبود یابد از روی فریب خوردگی ایمن شود و عمل را به تأخیر اندازد.

اگر به زراعت و کسب و کار دنیا او را بخوانند، کار کنـد، و اگـر بـه زراعـت آخرت او را دعوت کنند تنبلی و سستی کند.

اگر خود را توانگر و بی‌نیاز ببیند سرمست گشته و به فتنه دچار شود.

اگر نیازمند و فقیر گردد نومید شده و ناتوان شود.

اگر به او احسانی کنند انکار کند، و اگر او به کسی احسان کند سربلندی کرده ومنّت گذارد.

اگر نافرمانی خدا و معصیتی برای او روی دهد بـا اعتمـاد و تکیـه بـر توبـه انجامش دهد.

و اگر تصمیم بر توبه گیرد آن را به تأخیر اندازد و بر گناه اصرار ورزد.

اگر تندرست شود چنین پندارد که توبه کرده (و توبه‌اش پذیرفته شده).

و اگر به بلایی گرفتار شود بد گمان شده و به تردید دچار شود.

اگر بیمار شود اخلاص ورزد و به سوی خدا باز گردد.

و اگر تندرست شود فراموش کرده و به کارهای گذشته خود باز گـردد و بـر ستمکاری نسبت به بندگان خدا دلیر شود. اگر ایمن شـود بـه فتنـه در افتـاده و سرگرم به دنیای زود گذر گشـته و آخـرت را فرامـوش کنـد و از معـاد و روز رستاخیز غافل شود.

3320 7- تغلبه نفسه علی ما یظنّ و لا یغلبها علی ما یستیقن قد جعل هواه امیره و اطاعه فی سائر اموره. 3 307 (و نیز در همین باره فرموده :) غلبه کند بر او نفس بر آنچه گمان بدان دارد، و غالب نشود او را بر آنچه یقین بدان دارد، هوا و هوس خود را بر خویشتن فرمانروا ساخته و در همه کارها از او فرمانبرداری کند.

3321 8- هو بالقول مدلّ و من العمل مقلّ و علی النّاس طاعن و لنفسه مداهن، هو فی مهلة من اللّه یهوی مع الغافلین و یغدو مع المذنبین، بلا سبیل قاصد و لا امام قائد و لا علم مبین و لا دین متین هو یخشی الموت و لا یخاف الفوت. 6 210 (و نیز در همین باره در جای دیگر فرموده :) او در گفتار دلیر و گستاخ ولی عمل او کم، به مردم طعنه زند، ولی در باره خود فریبکاری و چرب زبانی کند، در مهلتی که خدا به او داده زندگی می‌کند ولی آن را با غافلان سپری می‌کند، و با گنهکاران روز خود را آغاز کند، بدون راهی که در نظر گیرد و نه پیشوایی که او را به راه برد، و نه علم آشکاری، و نه دین استواری، از مرگ می‌ترسد ولی از فوت وقت گرانبها و از دست رفتن طاعات الهی نمی‌ترسد.

3322 9- ماتحا فی غرب هواه کادحا

سعیا لدنیاه. 6 145 (و نیز فرموده :) هوا و هوس را از اعماق وجود خویش بیرون می‌کشد، و برای رسیدن به خواسته‌های دنیای خود تلاش می‌کند.

3323 10- لسانه کالشّهد و لکن قلبه سجن للحقد. 5 125 (و در همین باره در جای دیگر فرموده :) زبان او مانند عسل است، ولی قلبش زندانی برای کینه و عقد است.

3324 11- ربّ قاعد عمّا یسرّه. 4 70 بسا مردمی که آسوده و بی‌خیال از تلاش برای چیزی که شادمانشان کند آرمیده‌اند.

3325 12- لا ازدجار لمن لا اقلاع له.

6 401 ترس و وحشتی نیست برای کسی که دل از چیزی نمی‌کند.

3326 13- لا یحتسب رزّیّة و لا یخشع تقیّة لا یعرف باب الهدی فیتّبعه و لا باب الرّدی فیصدّ عنه. 6 429 نه مصیبتی را به حساب آورد، و از آن پروا دارد و نه پرهیزی دارد که پروایی داشته باشد، راه پیروی هدایت را نمی‌شناسد تا پیرویش کند و نه جای هلاکت را که از آن روی بگرداند. 3327 14- لا مرحبا بوجوه لا تری الّا عند کلّ سوء. 6 430 خوشی مباد بر چهره‌هایی که جز به هنگام بدی‌ها دیده نشود. 3328 15- جعل خوفه من العباد نقدا و من خالقهم ضمانا و وعدا. 3 371 ترس از بندگان خدا را نقد و حاضر می‌شمارد، و ترس از خدای خالق را ضمانت و وعده می‌پندارد.

باب الذنب و العصيان (گناه، نافرمانی)

3329 1- المعصية حين. 1 36 نافرمانی هلاکت و نابودی است.

3330 2- المعصية همّة الارجاس. 1 162 نافرمانی و گناه همّت و آرمان ناپاکان است. 3331 3- المعصية تفريط العجزة. 1 164 نافرمانی خدا، کوتاهی کردن ناتوانان است. 3332 4- المعصية تمنع الاجابة. 1 201 نافرمانی خدا از اجابت دعا جلوگیری کند.

3333 5- العقاب ثمار السّيّئات. 1 229 عقاب الهی میوه بدیهاست.

3334 6- المقرّ بالذّنوب تائب. 1 266 کسی که به گناهان خود اقرار کند توبه کننده است.

3335 7- المذنب على بصيرة غير مستحقّ للعفو. 1 391 کسی که از روی بصیرت و بینایی گناه کند شایسته و مستحق عفو و گذشت الهی نیست.

3336 8- المذنب عن غير علم برىء من الذّنب. 2 33 کسی که از روی نادانی گناه کند از گناه پاک است.

3337 9- المعصية تجتلب العقوبة.

1 268 نافرمانی خدا عقوبت الهی را به دنبال آورد.

3338 10- المغبون من باع جنّة علية بمعصية دنيّة. 1 356 فریب خورده کسی است که بهشت والا را به گناهی پست و بی‌ارزش بفروشد.

3339 11- التّنزّه عن المعاصى عبادة التّوّابين. 2 41 پاکی جستن از گناهان عبادت توبه کنندگان است.

3340 12- الذّنوب الدّاء و الدّواء.

الاستغفار و الشّفاء ان لا تعود. 2 72 گناهان بیماری است، و داروی آن استغفار و آمرزش خواهی است، و بهبود از بیماری به این است که به گناه باز نگردی.

3341 13- التّهجّم علی المعاصی یوجب عقاب النّار. 2 143 یورش بردن به گناهان عقاب دوزخ را در پی دارد.

3342 14- اذکروا عند المعاصی ذهاب اللّذّات و بقاء التّبعات. 2 245 در هنگام انجام گناهان، یاد آورید از میان رفتن لذّتها و ماندن پی آمدها را.

3343 15- احذروا الذّنوب المورطة و العیوب المسخطة. 2 283 بر حذر باشید از گناهانی که انسان را به ورطه نابودی اندازد، و عیبهایی که موجب خشم الهی گردد.

3344 16- إیّاک أن تسلف المعصیة و تسوّف بالتوبة فتعظم لک العقوبة.

2 308 بپرهیز از این که گناه را پیش اندازی و توبه را به تأخیر اندازی که عقوبت و عذاب تو بزرگ گردد.

3345 17- ایّاک أن تستسهل رکوب المعاصی، فانّها تکسوک فی الدّنیا ذلّة و تکسبک فی الآخرة سخط اللّه.

2 316 سخت بپرهیز از این که ارتکاب گناهان را آسان بشماری، زیرا گناهان در دنیا جامه خواری بر اندامت بپوشاند، و در آخرت خشم الهی را برای تو، به بار آورد.

3346 18- ایّاک أن یفقدک ربّک عند طاعته أو یراک عند معصیته فیمقتک.

2 304 بپرهیز از این که پروردگارت تو را در جایگاه اطاعت نیابد، یا این که تو را در هنگام معصیت و نافرمانی ببیند و بر تو خشم گیرد.

3347 19- ایّاک و المعصیة فانّ اللّئیم من باع جنّة المأوی بمعصیة دنیّة من معاصی الدّنیا. 2 307

بپرهیز از گناه که به راستی انسان پست کسی است که بفروشد بهشت برین را به نافرمانی و گناهی پست از گناهان دنیا.

3348 20- الا و انّ الخطایا خیل شمس حمل علیها أهلها و خلعت لجمها فاوردتهم النّار. 2 334 آگاه باشید که خطاها و گناهان همچون مرکب‌های سرکشی هستند که گنهکاران را بر خود سوار کرده و لجامهاشان را گسیخته، و همچنان بروند تا آنها را به دوزخ در آورند.

3349 21- اقلّ ما یلزمکم للّه تعالی أن لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه. 2 469 کمتر چیزی که در برابر خدای تعالی بدان ملزم هستید آن است که به وسیله نعمتهای او بر نافرمانیهایش کمک نجویید.

3350 22- انّ اللّه سبحانه لیبغض الوقح المتجرّی علی المعاصی. 2 501 به راستی که خدای سبحان مبغوض دارد هر بی‌شرم دلیر و بی‌باک در نافرمانیها و گناهان را.

3351 23- انّ عدوّ محمّد صلی الله علیه و آله و سلم من عصی اللّه و ان قربت قرابته.

2 505 به راستی که دشمن محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که نافرمانی خدا کند اگر چه خویشاوندی‌اش (با آن حضرت) نزدیک باشد.

3352 24- انّ حلم اللّه تعالی علی المعاصی جرّاک، و بهلکة نفسک أغراک. 2 509 به راستی که بردباری خدای تعالی تو را بر گناهان دلیر ساخته، و به هلاکت نفس خویش برانگیخته است.

3353 25- آفة الطّاعة العصیان. 3 98 آفت اطاعت حق تعالی نافرمانی است.

3354 26- اذا قلّت الطّاعات كثرت السّيّئات. 3 127 هنگامی که فرمانبرداری و اطاعت اندک شود گناهان بسیار گردد.

3355 27- اذا ضعفت فاضعف عن معاصی اللّه. 3 141 هنگامی که ناتوان و ضعیف شدی از نا فرمانیهای خدا ناتوان شو (نه از اطاعت او).

3356 28- بالمعصية تكون الشّقاء.

3 215 بدبختی، به خاطر نافرمانی و گناه است.

3357 29- بالمعصية تؤصد النّار للغاوين. 3 230 به واسطه نافرمانی خداست که دوزخ برای گمراهان بسته شود (که راه گریزی برای آنها بجای نماند).

3358 30- بئس القلادة قلادة الآثام.

3 252 چه بد گردنبندی است گردن بند گناهان.

3359 31- بئس العمل المعصية. 3 254 بد کاری است نافرمانی و گناه.

3360 32- توقّ معاصی اللّه تفلح. 3 276 از نافرمانیها و گناهان خودداری کن تا رستگار شوی.

3361 33- توقّوا المعاصی و احبسوا أنفسكم عنها، فانّ الشّقیّ من اطلق فیها عنانه. 3 286 از گناهان بپرهیزید و خویشتن را نگهدارید که به راستی بدبخت کسی است که لگام خود را در مورد گناهان بگسلد و رها کند.

3362 34- ترک الذّنب شدید و أشدّ منه ترک الجنّة. 3 295 ترک گناه سخت است ولی سخت‌تر از آن ترک بهشت است.

3363 35- تعالی اللّه من قویّ ما احلمه و تواضعت من ضعیف ما أجرک علی معاصیه. 3 301 چه والاست شأن خداوند نیرومند وه که چه بردبار است و

چه فروتن و افتاده است بنده ناتوان و چه دلیر کرده او را بـر نافرمانیهـای خـدا

3364 36- حاصل المعاصی التّلف. 3 407 دستاورد گناهان نابودی است.

3365 37- رحم اللّه عبدا راقب ذنبه و خاف ربّه. 4 42 خدا رحمـت کنـد بنده‌ای را که مراقب گناهان خود باشد و از پروردگار خود بترسد.

3366 38- ربّ ذنب مقدار العقوبة علیه اعلام المذنب بـه. 4 73 چـه بسـا گناهی که مقدار عقوبت و کیفر آن همان اعلام نمودن گنهکار بـدان گنـاه باشـد.

3367 39- ربّ کبیر من ذنبک تستصغره.

4 74 چه بسا گناه بزرگی را که انجام داده‌ای و آن را کوچک می‌شماری.

3368 40- راکب المعصیة مثواه النّار.

4 84 مرتکب گناه و نافرمانی جایگاهش دوزخ است.

3369 41- طهّروا قلوبکم من درن السّیّئات تضاعف لکم الحسنات.

4 257 دلهیاتان را از چرکی بدیها و گناهان پاک کنید تا حسنات و کارهـای نیک شما دو برابر شود.

3370 42- طاعة المعصیة سجیّة الهلکی. 4 257 پیروی از گناه و نافرمانی خوی هلاک شدگان است.

3371 43- ظلم نفسه من عصی اللّه و أطاع الشّیطان. 4 276 به خویشـتن ستم کرده کسی که نافرمانی خدا کرده و پیروی شیطان نموده است.

3372 44- عجبت لمن یحتمی الطّعام لأذیّته، کیف لا یحتمی الـذّنب لالـیم عقوبته. 4 337 در شگفتم از کسی که پرهیز کند از غذا به خاطر آزارش، چگونه پرهیز نکند از گناه به خاطر شکنجه دردناکش 3373 45- غالبوا أنفسکم علی ترک المعاصی تسهل علیکم مقادتها الی الطّاعات. 4 382 چیره شوید بر نفسهای

خود به واگذاردن نافرمانیها، تا آسان شود بر شما کشیدن آنها به سوی فرمانبرداری‌ها.

3374 46- فی کلّ سیّئة عقوبة. 4 397 در هر گناهی کیفری است.

3375 47- لکلّ سیّئة عقاب. 5 11 برای هر گناهی عقاب و کیفری است.

3376 48- قرین المعاصی رهین السّیّئات. 4 503 کسی که با نافرمانیها قرین و همراه است در گرو بدیهاست.

3377 49- کلّ عاص متأثّم. 4 527 هر نافرمانی سر انجام پشیمان شود.

3378 50- کیف لا یوقظک بیات نقم اللّه و قد تورّطت بمعاصیه مدارج سطواته. 4 567 چگونه است که بیدار نمی‌کند تو را شبیخون عذابها و انتقامهای خدا با این که به خاطر گناهان و نافرمانی‌های او در گرداب راههای قهر او در افتاده‌ای 3379 51- من عصی اللّه ذلّ قدره. 5 171 کسی که نافرمانی خدا کند قدر و ارزشش پست و خوار گردد.

3380 52- من لم یرتدع یجهل. 5 245 کسی که از گناهان باز نایستد نادانی کند.

3381 53- للمجترئ علی المعاصی نقم من عذاب اللّه سبحانه. 5 32 برای کسی که بر نافرمانیهای خدا دلیری کند کیفرهایی است از عذاب خدای سبحان.

3382 54- لو لم یتواعد اللّه سبحانه لوجب أن لا یعصی شکرا لنعمته.

5 116 اگر خدای سبحان تهدید هم نمی‌کرد باز هم واجب بود که نافرمانی‌اش نکنند به خاطر سپاسگزاری از نعمتهایش.

3383 55- من کثرة فکره فی المعاصی دعته الیها. 5 321 کسی که اندیشه و فکر گناه در او بسیار باشد (تدریجا) او را به گناه کشاند.

3384 56- من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة. 5 357 کسی که جانش نزد او گرامی باشد با گناه و معصیت آن را خوار و پست کند.

3385 57- ما کلّ مذنب یعاقب. 6 52 هر گناهکاری چنان نیست که کیفر شود.

3386 58- ما زالت عنکم نعمة و لا غضارة عیش الّا بذنوب اجترحتموها و ما اللّه بظلّام للعبید. 6 88 هیچ نعمتی و هیچ فراخی و وسعتی در زندگی از شما گرفته نشود جز به خاطر گناهانی که انجام دهید و گر نه خداوند نسبت به بندگان خود ستمکار نیست.

3387 59- ما أخلق من عرف ربّه أن یعترف بذنبه. 6 92 چه سزاوار است کسی که پروردگار خود را شناخته که اعتراف کند به گناه خود (چون چنین کسی می‌داند که چیزی بر خدا پنهان نیست).

3388 60- هیهات ما تناکرتم الّا لما قبلکم من الخطایا و الذّنوب. 6 201 دریغا که شما خود را به نادانی و ناشناختی نزده‌اید جز به خاطر خطاکاریها و گناهانی که انجام داده‌اید.

3389 61- ویح المعاصی ما أجهله و عن حظّه ما اعدله. 6 229 وای بر گنهکار نافرمان که چه چیز او را بی‌خبر و نادان کرده و چه چیز او را از بهره‌اش باز گردانده است 3390 62- ویل لمن بلی بعصیان و حرمان و خذلان. 6 231 وای به حال کسی که به نافرمانی خدا و محرومیت و خواری گرفتار گشته است.

3391 63- لا تعرّض لمعاصی اللّه سبحانه و اعمل بطاعته یکن لک ذخرا. 6 299 خود را به نافرمانی خدای سبحان آلوده نکن، و از او فرمانبرداری و اطاعت کن تا اندوخته‌ای برایت باشد.

3392 64- لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم. 6 277 پرده‌های خویش را با گناه ندرید در پیشگاه خداوندی که از اسرار درونی شما آگاه است.

3393 65- لا يرعوى الباقون اجتزاما.

6 374 ماندگان (در این جهان با مشاهده مرگ گذشتگان) دست از گناه و جرم بر نمی‌دارند.

3394 66- لا توازى لذّة المعصية فضوح الآخرة و اليم العقوبات. 6 423 برابری نکند لذّت گناه با رسوایی آخرت و عذاب دردناک دوزخ.

3395 67- لا طاعة لمخلوق فى معصية الخالق. 6 415 پیروی و اطاعت مخلوق خدا روا نیست (و جایز نیست) در آنجا که نافرمانی خالق باشد.

3396 68- لا تفى لذّة المعصية بعقاب النّار. 6 405 برابری نکند لذت گناه به کیفر دوزخ.

3397 69- لا خير فى الدّنيا الّا لاحد رجلين : رجل اذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتّوبة، و رجل يجاهد نفسه على طاعة اللّه سبحانه. 6 427 خیر و خوبی در دنیا نیست مگر برای یکی از دو مرد (و دو گروه) یکی مردی که گناهانی بکند سپس با توبه جبران کند، و دیگر مردی که در راه اطاعت و فرمانبرداری خدا با نفس خود پیکار و مبارزه کند.

3398 70- اجتناب السّيّئات أولى من اكتساب الحسنات. 1 393 پرهیز کردن از گناهان بهتر است از به دست آوردن حسنات و نیکیها. 3399 71- اتّقوا معاصى الخلوات فانّ الشّاهد هو الحاكم. 2 250 بپرهیزید از انجام گناهان در خلوتها که شاهد بر آن، همان خدایی است که حاکم و قاضی است.

3400 72- ان کنتم لا محالة متنزّهین فتنزّهوا عن معاصی القلوب. 3 21 اگر می‌خواهید به ناچار پرهیزکار (و کناره‌گیری کنی از آلودگیهای پرهیز کنید) از گناهان دلها پرهیز کنید

3401 73- ان کنتم لا محالة متطهّرین فتطهّروا من دنس العیوب و الذّنوب.

3 21 اگر به ناچار در راه تطهیر و پاک کردن خود هستید، بیایید خود را از چرکی عیبها و گناهان پاک کنید. 3402 74- انّک ان اجتنبت السّیّئات نلت رفیع الدّرجات. 3 55 به راستی که تو اگر از گناهان اجتناب و پرهیز کنی به درجه‌های والا نایل گردی.

3403 75- انّک لن تلج الجنّة حتّی تزدجر عن غیّک و تنتهی و ترتدع عن معاصیک و ترعوی. 3 53 به راستی که تو به بهشت وارد نخواهی شد تا وقتی که از گمراهی خود باز ایستی، و از نافرمانی‌ها و گناهان کناره گیری کنی.

3404 76- انّما الکرم التّنزّه عن المعاصی. 3 77 به راستی که کرامت و بزرگواری خویشتن داری و پرهیز از گناهان است.

3405 77- ان تنزّهوا عن المعاصی یحببکم اللّه. 3 25 اگر از گناهان پرهیز و پروا داشته باشید خدایتان دوست دارد.

3406 78- رحم اللّه امرء ألجم نفسه عن معاصی اللّه بلجامها و قادها الی طاعة اللّه بزمامها. 4 45 خدا رحمت کند کسی را که بر نفس خود از نافرمانیهای خداوند دهنه زده، و لجام آن را به سوی طاعت خداوند رهبری نموده است.

3407 79- من سلم من المعاصی عمله بلغ من الآخرة املـه. 5 377 کسی که عملش از نافرمانی‌ها و گناهان سالم و پاک باشد از آخرت به آرمانهای خویش برسد.

3408 80- من العصمة تعذّر المعاصی.

6 23- از نگهداری و لطف خداست فراهم نشدن انجام گناهان.

3409 81- متّقی المعصیة کفاعل البرّ.

6 130 پرهیز کننده از گناه همچون کسی است که کار نیکی انجام داده است.

باب الاصرار علی الذنب (اصرار بر گناه)

3410 1- الاصرار یوجب النّار. 1 118 اصرار بر گناه موجب آتش دوزخ گردد.

3411 2- الاصرار شیمة الفجّار. 1 94 اصرار بر گناه خوی تبهکاران است.

3412 3- الاصرار شرّ الآراء. 1 204 اصرار بدترین رأی‌هاست. 3413 4- الاصرار أعظم حوبة. 1 221 اصرار بر گناه بزرگترین گناه است.

3414 5- الاصرار سجیّة الهلکی. 1 226 اصرار، خوی نابود شدگان است.

3415 6- الاصرار یجلب النّقمة. 1 267 اصرار، عذاب و انتقام الهی را جلب کند.

3416 7- المعاودة الی الذّنب اصرار.

1 318 بازگشت به گناه اصرار بر گناه است.

3417 8- الاصرار أعظم حوبة و أسرع عقوبة. 1 387 اصرار بر گناه بزرگترین گناه و سبب سریعترین کیفر الهی است.

3418 9- ایّاک و الاصرار فانّه من اکبر الکبائر و أعظم الجرائم. 2 298 سخت بپرهیز از اصرار بر گناه زیرا آن بزرگترین گناهان بزرگ، و عظیم‌ترین بزهکاری است.

3419 10- أعظم الذّنوب عند اللّه ذنب أصرّ علیه عامله. 2 425 بزرگترین گناهان نزد خداوند گناهانی است که انجام دهنده‌اش بر آن اصرار ورزد.پ

3420 11- أعظم الذّنوب ذنب اصرّ علیه صاحبه. 2 453 بزرگترین گناهان گناهی است که صاحبش بر آن اصرار ورزد.

3421 12- عجبت لمن علم شدّة انتقام اللّه منه و هو مقيم على الاصـرار. 4 338 در شگفتم از کسی که سختی انتقام خدا را از خود می‌داند، ولی در اصـرار بر گناه پایدار است.

3422 13- من أصرّ على ذنبه اجترى على سخط ربّه. 5 364 کسی که بـر گناه خود اصرار ورزد بر خشم پروردگار خویش دلیر گشته است.

3423 14- من كثرت معصيته وجبت اهانته. 5 444 کسـی کـه نافرمـانی و گناهش زیاد شد اهانت و پستی‌اش واجب و مسلّم گشته است.

3424 15- من الغرّة باللّه سبحانه أن يصـرّ المـرء علـى المعصـية و يتمنّـى المغفرة.

6 37 از فریبکاریهای شخص نسبت به خدای سبحان این است که بر گنـاه و نافرمانی او اصرار ورزد و آرزوی مغفرت و آمرزش خدا را نیز داشته باشد.

3425 6- لا وزر اعظم من الاصرار.

6 383 گناهی بزرگتر از اصرار بر گناه نیست.

باب استصغار الذنب (کوچک شمردن گناه)

3426 1- أعظم الذّنوب عند اللّه سبحانه ذنب صغر عند صاحبه. 2 427 بزرگترین گناهان در پیشگاه خدای سبحان گناهی است که نزد صاحب آن کوچک باشد.

3427 2- أشدّ الذّنوب عند اللّه سبحانه ذنب استهان به راکبه. 2 427 سخت‌ترین گناهان نزد خدای سبحان گناهی است که انجام دهنده‌اش آن را سبک بشمارد.

3428 3- تهوین الذّنب أعظم من رکوب الذّنب. 3 283 سبک شمردن گناه بزرگتر است ازارتکاب آن.

3429 4- لا تحقّرنّ صغائر الآثام فإنّها الموبقات، و من أحاطت به محقّراته أهلکته. 6 335 زنهار کوچک مشمارید گناهان صغیر را که آنها هلاکت به بار آورد، و کسی که گناهان کوچک او را احاطه کرده نابودش کند.

باب المجاهرة بالذنب (آشکار گناه کردن)

3430 1- مجاهرة اللّه سبحانه بالمعاصی تعجّل النّقم. 6 133 آشکار کـردن نافرمانی‌های خدای سبحان در عذابها شتاب کند.

3431 2- المعلن بالمعصیة مجاهر.

1 141 کسی که آشکار گناه کند با آواز بلند نافرمانی خدا کرده است.

باب التبجح بالذنب (خوشحالی به گناه)

3432 1- التّبجّح بالمعاصی أقبح من رکوبها. 2 119 شاد بودن بـه گناهـان زشت‌تر از ارتکاب آن است.

3433 2- من تلذّذ بمعاصـی اللّـه أورثـه اللّـه ذلّـا. 5 375 کسـی کـه بـه نافرمانی‌های خدا کامجویی کند و لذت برد، خداوند خواری را برای او بر جـای نهد.

3434 3- حلاوة المعصیة یفسدها ألیم العقوبة. 3 399 شیرینی گنـاه را درد و شکنجه کیفر آن، تباه کند.

باب الاذاعة (فاش کردن اسرار)

3435 1- الاذاعة خیانة. 1 39 افشا کردن خیانت است. 3436 2- الاذاعة شیمة الاغیار. 1 271 افشاگری خوی بیگانگان است.

3437 3- اذاعة سرّ أودعته غدر. 1 306 فاش کردن سرّی که به تو سپرده‌اند خیانت است.

3438 4- اقبح الغدر اذاعة السّرّ. 2 399 زشت‌ترین خیانتها فاش کردن راز دیگران است.

3439 5- من اقبح الغدر اذاعة السّرّ.

6 12 از زشت‌ترین بی‌وفایی‌ها فاش کردن راز است.

3440 6- مذیع الفاحشة کفاعلها. 6 125 کسی که کار زشتی را فاش کند همانند کسی است که آن را انجام داده است.

3441 7- لا تثق بمن یذیع سرّک. 6 271 اطمینان مکن به کسی که رازت را فاش کند.

3442 8- حدیث کلّ مجلس یطوی مع بساطه. 3 414 سخن و گفتگوی هر محفلی با جمع شدن بساط آن محفل در هم پیچیده شود (و هم چون رازی است که نباید بازگو شود).

3443 9- ما لمت احدا علی اذاعة سرّی إذا کنت به اضیق. 6 142 هیچ کس را بر فاش کردن راز خود سرزنش نکنم هنگامی که خود در نگهداری آن تنگ حوصله باشم.

3444 10- لا تکونوا مسایيح و لا مذایيع.

6 340 از کسانی نباشید که به دنبال سخن چینی و افشاگری گام بر می‌دارند.

باب الرياسة (سر کردگی)

3445 1- الرّياسة عطب. 1 59 ریاست هلاکت و نابودی است.

3446 2- آلة الرّياسة سعة الصّدر. 1 329 ابزار ریاست، فراخی سینه (و پر حوصلگی) است.

3447 3- آفة العلماء حبّ الرّياسة. 3 103 آفت دانشمندان دوستی ریاست است.

3448 4- من بذل معروفة استحقّ الرّياسة. 5 209 کسی که کار نیک و احسان خود را بذل و بخشش کند شایسته ریاست و سرکردگی است.

3449 5- من سما الی الرّياسة صبر علی مضض السّياسة. 5 315 کسی که بالا رود و به ریاست رسد باید بر رنج و درد سیاست (اداره مملکت و رعیت داری) صبر کند.

3450 6- من قصر عن السّياسة صغر عن الرّياسة. 5 316 کسی که از سیاست کوتاه آید کوچک است از مرتبه ریاست.

باب الرؤيا (خواب ديدن)

3451 1- المستثقل النّائم تكذّبه أحلامه. 1 361 کسی که با حـال سـنگینی (و سیری) بخوابد خوابهایش او را دروغگو گرداند (یعنی اعتباری ندارد).

3452 2- الرّؤيا الصّالحة احدى البّشارتين. 2 12 خوابهای شایسته و راست یکی از دو مژده است.

3453 3- قد تصدق الاحلام. 4 470 گاه است که خوابها راست در آید.

باب الرياء (خود نمایی)

3454 1- الرّياء اشراک. 1 22 خود نمایی در عبادت شرک ورزیدن است.

3455 2- المرائی ظاهره جمیل و باطنه علیل. 2 6 آدم ریا کار ظاهری زیبا و درونی بیمار دارد.

3456 3- اعملوا فی غیر ریاء و لا سمعة فانّه من یعمل لغیر اللّه یکله اللّه سبحانه الی من عمل له. 2 254 کاری را که می‌کنید از روی خود نمایی و شهرت انجام ندهید، زیرا کسی که برای غیر خداوند عملی انجام دهد خدای سبحان او را به همان کسی واگذارد که عمل را برای او انجام داده است.

3457 4- انّ أدنی الرّیاء شرک. 2 489 به راستی که پایین‌ترین مرتبه ریا و خودنمایی، شرک است.

3458 5- ایسر الرّیاء الشّرک. 2 376 پایین‌ترین مرتبه ریا شرک است.

3459 6- آفة العبادة الرّیاء. 3 99 آفت عبادت ریا است.

3460 7- کلّ حسنة لا یراد بها وجه اللّه تعالی فعلیها قبح الرّیاء و ثمرتها قبح الجزاء. 4 545 هر کار نیکی که منظور از آن خوشنودی خدای تعالی نباشد زشتی ریا بر آن بار شود، و میوه آن نیز پاداش زشت آن است.

3461 8- لسان المرائی جمیل و فی قلبه الدّاء الدّخیل. 5 130 زبان شخص ریا کار زیباست ولی در دلش دردی ریشه دار است.

3462 9- لا تعمل شیئا من الخیر ریاء و لا تترکه حیاء. 6 281 هیچ کار نیکی را از روی خود نمایی انجام مده، و از روی شرم آن را وا مگذار.

3463 10- یسیر الرّیاء شرک. 6 454 اندکی از ریا و خود نمایی، نیز شرک است

باب الرأی (عقیده و نظر)

3464 1- التّدبیر بالرّأی و الرّأی بالفکر.

1 20 چاره کارها با رأی است و رأی نیز با فکر و اندیشه حاصل گردد.

3465 2- الرّأی کثیر و الحـزم قلیـل. 1 318 رأی بسـیار اسـت ولـی دور اندیشی (در کارها) اندک است.

3466 3- اضربوا بعض الرّأی ببعض یتولّد منه الصّواب. 2 266 رأی‌ها را به هم بزنید (و در کارها از رأیها و نظرات مختلف بهره گیرید) که زاییده شود از آن صواب و درستی کار.

3467 4- امخضوا الرّأی مخض السّقّاء ینتج سدید الآراء. 2 267 رأیهـا را مانند جنبانیدن مشک به هم زنید تا رأیی درست و محکم برایتان به بار آورد.

3468 5- باصابة الرّأی یقوی الحزم.

3 225 با درستی رأی دور اندیشی تقویت شود (و نیرو بگیرد).

3469 6- رأی الرّجل میزان عقله. 4 95 رأی مرد، میزان عقل او است.

3470 7- زلّة الرّأی تأتی علی الملک و تؤذن بالهلک. 4 110 لغـزش رأی و اندیشه نابود کند پادشاهی را و خبر از هلاکت دهد.

3471 8- شرّ الآراء ما خالف الشّریعة.

4 163 بدترین رأیها آن است که با شریعت و دین مخالف باشد.

3472 9- صواب الرّأی یؤمن الزّلل.

4 199 رأی درست ایمنی بخشد از لغزش.

3473 10- ضلّة الرّأی تفسد المقاصد.

4 228 گمراهی رأی، هدف‌ها را تباه سازد.

3474 11- قد یزلّ الرّأی الفذّ. 4 469 چه بسا رأی تنها که بلغزد (پس باید در کارها مشورت کرد).

3475 12- قد تغرب الآراء. 4 471 گاه است که رأیها به دور افتند و به کناری ریخته شوند.

3476 13- من أعمل الرّأی غنم. 5 188 کسی که رأی و تدبیر را به کار بندد غنیمت برد.

3477 14- من ضعفت آراؤه قویت أعداؤه. 5 216 کسی که رأیهایش ناتوان باشد دشمنانش قدرتمند شوند.

3478 15- من أضاع الرّأی ارتبک.

5 187 کسی که رأی خود را ضایع کند راه چاره بر او بسته شود و گیر کند.

3479 16- من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء. 5 375 کسی که به استقبال آرای مختلف برود جایگاه خطا را بشناسد.

3480 17- ما اعجب برأیه الّا جاهل. 6 53 خود بین نشود به رأی خود، جز انسان نادان.

3481 18- لا تستعملوا الرّأی فیما لا یدرکه البصر و لا تتغلغل فیه الفکر.

6 308 به کار نگیرید رأی خود را در آنچه چشم آن را در نیابد، و اندیشه‌ها در آن راه به جایی نبرند. 3482 19- لا تستصغرنّ عندک الرّأی الخطیر اذا اتاک به الرّجل الحقیر.

6 287 کوچک مشمار رأی مهم و خطیر را هنگامی که مرد حقیر و کوچکی آن را برای تو آورد.

باب الرؤية (دیدن)

3483 1- لیس الرّؤیة مع الابصار، قد تکذب الابصار أهلها. 5 82 دیدار بـه وسیله چشمها نیست گاهی چشمها به صاحبان خود دروغ می‌گویند.

باب الربح (سود بردن)

3484 1- الرّابح من باع الدّنيا بالآخرة و استبدل بالآجلة عن العاجلة. 2 70 سود برنده کسی است که دنیا را به آخرت بفروشد، و مبادله کند دنیای حاضر را به آخرت.

3485 2- المتقرّب باداء الفرائض و النّوافل متضاعف الارباح. 2 122 کسی که به وسیله به جای آوردن واجبات و نافله‌ها به خدا تقرب جوید، سودش دو چندان است.

3486 3- اربح النّاس من اشتری بالدّنیا الآخرة. 2 413 سودمندترین مردم کسی است که به وسیله دنیا آخرت را خریداری کند.

3487 4- ربّ رابح خاسر. 4 56 چه بسا سود برنده‌ای که زیانکار است.

3488 5- ربّ رباح یؤول الی خسران.

4 65 چه بسا سودی که به زبان باز گردد.

باب الرّجاء (امید)

3489 1- الرّجاء لرحمة اللّه أنجح. 1 349 امید به رحمت خدا پیروزمندتر از امیدهای دیگر است.

باب الرحم (خویشاوندی)

3490 2- العالم كلّ العالم من لم يمنع العباد الرّجاء لرحمة اللّه و لم يـؤمنهم مكر اللّه. 2 61 دانشمند و عالم (واقعی) کسی است کـه بنـدگان را از امیـد بـه رحمت خدا باز ندارد، و از مکر خداوند ایمن نسازد.

3491 3- الفقيه كلّ الفقيه من لم يقنّط النّاس من رحمة اللّه و لم يؤيسهم من روح اللّه. 2 61 دانای به تمام معنا دانـا، کسـی اسـت کـه مـردم را از رحمـت خداوند نا امید نکند، و از مهر او مأیوس نگرداند.

3492 4- اجعلوا كلّ رجائكم للّه سبحانه و لا ترجوا احدا سواه فانّه ما رجا أحد غير اللّه تعالى الّا خاب. 2 247 همه امید خود را به خـدای سـبحان قـرار دهید و جز او به هیچکس امید نبندید که به راستی کسی نیست که امیدی به جز خدای تعالی داشته باشد جز آنکه نومید گردد.

3493 5- أعظم البلاء انقطاع الرّجاء.

2 373 بزرگترین بلاها بریدن امید (از رحمت خدای تعالی) است.

3494 6- أفضل النّاس سالفة عندک من أسلفک حسن التّأميل لک. 2 433 برترین مردم از نظر سابقه نزد تو باید کسی باشد که امید نیکویی را به تو پـیش خرید کرده (و از تو امید خیر دارد).

3495 7- انّكم ان رجوتم اللّه بلغتم آمالكم و ان رجـوتم غيـر اللّـه خابـت أمانيّكم و آمالكم. 3 68 به راستی که شما اگر بـه خـدا امیـد داشـته باشـید بـه آرمانهای خویش رسیده‌اید، و اگر به دیگری غیـر خداونـد امیـد داشـته باشـید آرزوها و امیدهاتان به نومیدی گراید.

3496 8- ربّ رجاء يؤدّى الى حرمان.

4 65 چه بسا امیدی که به نومیدی باز گردد.

3497 9- ربّ مغبوط برجاء هو داؤه.

4 67 بسا انسانهایی که مورد غبطه و آرزوی دیگرانند در صورتی کـه همـان وضع، درد او است (و آنها که غبطه او را می‌خورند آگاه نیستند).

3498 10- تأميل النّاس نوالک خير من خوفهم نكالک. 3 290 امید داشتن مردم به عطا و بخشش تو بهتر است از ترس آنها از عذاب و شکنجه‌ات. 3499 11- كن لما لا ترجو أقرب منک لما ترجوا. 4 603 چنان باشد که بدانچه امید نداری نزدیکتر باشی از آنچه بدان امید داری.

3500 12- من رجاک فلا تخيّب أمله.

5 220کسی که به تو امید داشت نومیدش مکن.

3501 13- من انتجعک مؤمّلا فقد أسلفک حسن الظّنّ بک فلا تخیّب ظنّه.

5 361 کسی که آرزومندانه از تو احسانی خواهد، چنین کسی خوش گمانی به تو را پیشاپیش به تو هدیه کرده، در این صورت گمانش را به نومیدی تبدیل مکن.

3502 14- لا ترج الا ربّک. 6 262 جز به پروردگار خود به چیزی امید نداشته باش.

3503 15- لا ترج ما تعنّف برجائک. 6 265 امید مدار به چیزی که در مورد امید خود سرزنش شوی. 3504 16- لکلّ غیبة ایاب. 5 11 هر دوری را بازگشتی است.

باب الرحمة و الترحّم (دلسوزی و مهربانی)

3505 1- اشعر قلبک الرّحمة لجمیع النّاس و الاحسان الیهم و لا تنلهم حیف و لا تکن علیهم سیفا. 2 206 شعار و ملازم دل خویش گردان مهربانی کردن و دلسوزی همه مردم و احسان و نیکی به آنها را و به ایشان ستم مکن و شمشیری بر آنها مباش.

3506 2- اولی النّاس بالرّحمة المحتاج الیها. 2 411 سزاوارترین مردم به رحمت و مهربانی کسی است که بدان نیازمند است.

3507 3- ابلغ ما تستدرّ به الرّحمة ان تضمر لجمیع النّاس الرّحمة. 2 476 رساترین وسیله‌ای که می‌توان رحمت حق را بدان جلب کنی، آن است که در دل خویش رحمت و مهر به همه مردم را بپرورانی.

3508 4- اذا عجز عن الضّعفاء نیلک فلتسعهم رحمتک. 3 169 هر گاه فرو ماند از ناتوانان بخشش تو پس باید رحمت و مهر تو بر آنان سایه گستراند.

3509 5- ببذل الرّحمة تستنزل الرّحمة.

3 238 با بخشش رحمت و مهر به مردم نزول رحمت درخواست شود.

3510 6- رحمة الضّعفاء تتنزل الرّحمة. 4 93 مهر ورزی نسبت به ضعیفان رحمت حق را نازل گرداند.

3511 7- رحمة من لا یرحم تمنع الرّحمة و استبقاء من لا یبقی یهلک الامّة. 4 96 مهرورزی به کسی که به دیگران رحم نمی‌کند مانع رحمت حق شود، و باقی گذاردن کسی که دیگران را به جای نگذارد همه را نابود سازد.

3512 8- کما ترحم ترحم. 4 623 همان گونه که رحم کنی به تو رحم کنند.

3513 9- من لم یرحم لم یرحم. 5 245 کسی که رحم نکند مورد رحمت قرار نگیرد.

3514 10- من لم یرحم النّاس منعه اللّه رحمته. 5 409 کسی که به مردم رحم نکند خداوند رحمت خویش از او باز دارد.

3515 11- من لم تسکن الرّحمة قلبه قلّ لقاؤها له عند حاجته. 5 411 کسی که رحمت در دلش جایگیر نشده کم است که رحمت (حقّ یا دیگران) را در وقت حاجت و نیاز خود دیدار کند.

3516 12- من ترحّم رحم. 5 466 کسی که مهر ورزد مورد رحمت قرار گیرد.

3517 13- من أوکد أسباب العقل رحمة الجهّال. 6 18 از مؤثرترین و محکم‌ترین وسیله‌های عقل، رحم کردن به نادانان و گذشتن از خطاهای ایشان است.

باب الرحم (خویشاوندی)

3518 1- اکرم عشیرتک فانّهم جناحک الّذی به تطیر و أصلک الّـذی إلیـه تصیر و یدک الّتی بها تصول. 2 229 خویشاوندانت را گرامی بدار که اینها بال و پرتو هستند که بدان پرواز می‌کنی و اصل و ریشه تو هستند که بازگشت تو به سوی آنهاست، و دست و بازوی تو هستند که بدان حمله افکنی.

3519 2- اکرم ذوی رحمک و وقّر حلیمهم و احلـم عـن سـفیههم و تیسّـر لمعسرهم، فانّهم لک نعم العدّة فی الشّـدّة و الرّخـاء. 2 232 خویشـان خـود را گرامی بدار، و از بردبارشان تجلیل کن، و نسبت به نادان و بی‌خردشـان بردبـار باش و نسبت به تنگدستشان سهل گیر (یا بخشش کن) زیرا ایشان برای تو نیکو نیروی آماده و اندوخته‌ای در سختی و فراخی هستند.

3520 3- ألا لا یعدلنّ أحدکم عن القرابة یـری بهـا الخصاصـة أن یسـدّها بالّذی لا یزیده ان امسکه و لا ینقصه ان انفقه. 2 337 هان که نباید بگذرد (و نـا دیده بگیرد) یکی از شماها خویشاوندی را که دچار فقر و نداری شده، به این که مشکلش را بر طرف کند به مال و یا چیز دیگری که اگر نگه دارد چیـزی بـرای او نیفزاید، و اگر خرج کند چیزی از او کم نشود.

3521 4- انّ الرّحم اذا تماسّت تعاطفت.

2 490 به راستی که رحم هنگامی که با هم تماس گیرند به هم مهربان شوند.

3522 5- برّ الرّجل ذوی رحمه صدقه.

3 260 نیکی مرد به خویشان خود صدقه‌ای است.

3523 6- ربّ قریب أبعد من بعید. 4 71 چه بسا نزدیکـی کـه از دور هـم دورتر است.

3524 7- ربّ بعید أقرب من کلّ قریب.

4 71 چه بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیک‌تر است.

3525 8- ربّ بعید أقرب من کلّ قریب.

4 71 چه بسا دوری که از هر نزدکی نزدیک‌تر است.

3525 8- قد یبعد القریب. 4 462 گاه است که نزدیک دور گردد.

3526 9- من ضیّعه الأقرب اتیح له الأبعد. 5 384

کسی که خویشان نزدیکتر او را تباه کنند، برای او خویشان دورتری مقدر شود.

3527 10- من یقبض یده عن عشیرته فانّما یقبض یدا واحدة عنهم و یقبض عنه أیدی کثیرة منهم. 5 388 کسی که ببندد دست خود را از (کمک و احسان به) قبیله و عشیره خود، جز آن نیست که یک دست را از ایشان بسته، ولی در مقابل دستهای زیادی از آنها از (کمک به) او بسته شود.

3528 11- من ذا الّذی یرحو فضلک اذا قطعت ذوی رحمک. 5 434 چه کسی امید کرم تو را دارد هنگامی که از ارحام خویش بریده‌ای 3529 12- من جفا أهل رحمه فقد شان کرمه. 5 472 کسی که با خویشان خود بی‌وفایی کند بزرگواری خود را زشت نموده است.

3530 13- من ذا الّذی یثق بک اذا غدرت بذوی رحمک. 5 434 چه کسی به تو اعتماد کند هنگامی که با خویشان خود بی‌وفایی کنی.

باب صلة الرحم (پیوند با خویشان)

3531 1- أوفر البرّ صلة الرّحم. 2 396 کاملترین نیکی‌ها صله رحم است.

3532 2- انّ صلّة الارحام لمن موجبات الاسلام و انّ اللّه سبحانه أمر باکرامها و انّه تعالی یصل من وصلها و یقطع من قطعها و یکرم من اکرمها. 2 617 به راستی که صله رحم از واجبات اسلام است که خدای سبحان دستور گرامی داشت آن را فرموده، و به راستی که خدای تعالی می‌پیوندد هر کس که آن را پیوند دهد و قطع می‌کند هر کس که آن را قطع کند و گرامی دارد هر کس که آن را گرامی دارد.

3533 3- افضل الشّیم صلة الارحام.

2 463 برترین خصلتها صله رحم است.

3534 4- بصلة الرّحم تستدرّ النّعم.

3 238 به وسیله صله رحم است که نعمتهای الهی فراوان و ریزان شود.

3535 5- ثمرة الکرم صلة الرّحم. 3 328 میوه بزرگواری است صله رحم.

3536 6- حراسة النّعم فی صلة الرّحم.

3 412 نگهبانی نعمتها در صله رحم است.

3537 7- زکاة الیسار برّ الجیران و صلة الارحام. 4 106 زکات توانگری، نیکی به همسایگان و صله ارحام است.

3538 8- زین النّعم صلة الرّحم. 4 108 زیور نعمتها صله رحم است.

3539 9- صلة الرّحم تدرّ النّعم و تدفع النّقم. 4 204 صله رحم نعمتها را فراوان گرداند و عذابها را دفع کند.

3540 10- صلة الرّحم من أحسن الشّیم.

4 206 صله رحم از بهترین خصلتهاست.

3541 11- صلة الرّحم منماة للعدد مثراة للنّعم. 4 206 صله رحم سبب افزونی افراد (خانواده و قبیله) و فزونی نعمتها شود.

3542 12- صلة الرّحم تسوء العدوّ و تقی مصارع السّوء. 4 206 صله رحم بد حال می‌کند دشمن را و از افتادن در جایگاههای بد نگاه می‌دارد.

3543 13- صلة الارحام تثمر الاموال و تنسیء فی الآجال. 4 207 صله ارحام اموال را بارور می‌کند و عمرها را به تأخیر اندازد.

3544 14- صلة الرّحم توجب المحبّة و تکبت العدوّ. 4 209 صله رحم محبت و دوستی آرد، و دشمن را خوار و رسوا سازد.

3545 15- صلة الرّحم توسّع الآجال و تنمی الاموال. 4 215 صله رحم عمرها را دراز و اموال را افزون گرداند.

3546 16- صلة الارحام مثراة فی الاموال مرفعة للاعمال. 4 216 صله ارحام سبب افزونی اموال و بالا رفتن اعمال گردد.

3547 17- صلة الرّحم تنمی العدد و توجب السّؤدد. 4 218 صله رحم شماره افراد (خانواده و قبیله) را زیاد نموده و موجب سیادت و آقایی شود.

3548 18- صلة الرّحم عمارة النّعم و دفاعة النّقم. 4 218 صله رحم وسیله آبادی نعمتها و دفع عقوبتهای الهی گردد.

3549 19- صلة الارحام من أفضل شیم الکرام. 4 218 صله ارحام از برترین خصلتهای کریمان است.

3550 20- فی صلة الرّحم حراسة النّعم.

4 401 در صله رحم نگهبانی نعمتهاست.

3551 21- من الکرام صلة الرّحم. 6 13 صله رحم از بزرگواری است.

3552 22- من أفضل المروّة صلة الرّحم. 6 34 از برتـرين جـوانمردىهـا صله رحم است.

باب قطع الرحم (بریدن از خویشان)

3553 1- اقبح المعاصی قطیعة الرّحم و العقوق. 2 449 زشت‌ترین گناهان قطع رحم و عقوق (یعنی بد سلوکی با پدر و مادر و خویشان) است.

3554 2- بقطیعة الرّحم تستجلب النّقم.

3 238 به واسطه قطع رحم است که عذابها جلب شود.

3555 3- جانبوا التّخاذل و التّدابر و قطیعة الارحام. 3 362 دوری کنید از این که یکدیگر را یاری نکنید و به هم پشت کنید و پیوند با خویشان را قطع کنید.

3556 4- حلول النّقم فی قطیعة الرّحم.

3 412 فرود آمدن عقوبتهایی الهی در بریدن از

خویشان است.

3557 5- فی قطیعة الرّحم حلول النّقم.

4 402 در قطع رحم و کیفر آن است که عقوبتها فرود آید.

3558 6- قطیعة الرّحم تجلب النّقم.

4 505 قطع رحم عقوبتها را جلب کند.

3559 7- قطیعة الرّحم تزیل النّعم. 4 509 قطع رحم نعمتها را از میان برد.

3560 8- قطیعة الرّحم من أقبح الشّیم.

4 509 قطع رحم از زشت‌ترین خصلتهاست.

3561 9- لیس مع قطیعة الرّحم نماء.

5 73 با قطع رحم، افزایش (در مال و عمر و فرزند) نخواهد بود.

3562 10- لیس لقاطع رحم قریب. 5 78 برای کسی کـه قطـع رحـم کنـد نزدیکی (از خویشان و دوستان) به جای نماند.

3563 11- لیس من الکرم قطیعة الرّحم.

5 80 از بزرگواری نیست قطع کردن و بریدن از خویشان.

3564 12- ما آمن باللّه من قطع رحمه.

6 74 ایمان به خدا نیاورده کسی که رحم خود را قطع کند.

3565 13- التّجنّی رسول القطیعة. 1 143 گناه تراشـی (و پرونـده سـازی) پیام آور قطع رحم (یا دوستی) است.

باب الرخاء (خوشی و فراوانی)

3567 1- اجعل زمان رخائک عدّة لایّام بلائـک. 2 203 زمـان فراخـی و وسعت خود را ذخیره‌ای برای روزهای گرفتاری‌ات قرار ده.

باب الرذائل (پستیها)

3568 1- الانحطاط الی الرّذائل سهل مرد. 1 296 پایین آمدن به سوی رذائل و پستی‌ها زمینی است هموار ولی نابود کننده. 3569 2- أسوأ الخلائق التّحلّی بالرّذائل. 2 395 بدترین خلقها آراستگی به پستی‌ها و صفات زشت است.

3570 3- بتجنّب الرّذائل تنجو من العاب. 3 228 با اجتناب و دوری گزیدن از پستیها نجات یابی از عیبها.

3571 4- رأس الرّذائل اصطناع الاراذل. 4 52 اساس پستی‌ها احسان کردن به مردمان پست است.

3572 5- من علامات الادبار مقارنة الاراذل. 6 17 از نشانه‌های ادبار- و پشت کردن- دولتها، همراهی و مصاحبت با انسانهای پست و رذل است.

3573 6- لا تغن بالرّذائل فتسقط قیمتک. 6 272 بی‌نیاز مکن خود را به وسیله رذائل و پستی‌ها که ارزش تو از بین رود و بیفتد.

3574 7- لا یفلح من یتبجّح بالرّذائل.

6 390 رستگار نگردد کسی که شادمان گردد به رذائل و پستی‌ها.

باب الرّزق (روزی)

3575 1- الرّزق یطلب من لا یطلبه.

1 370 روزی می‌جوید کسی را که وی آن را نمی‌جوید.

3576 2- ارض من الرّزق بما قسم لک تعش غنیّا. 2 189 راضی باش از روزی بدانچه برایت مقدّر شده تا توانگر زندگی کنی.

3577 3- انّ اللّه سبحانه أبی أن یجعل أرزاق عباده المؤمنین الّا من حیث لا یحتسبون. 2 539 به راستی که خدای سبحان خودداری فرموده و ابا کرده از این که روزی بندگان مؤمن خود را قرار دهد جز از آنجا که گمان ندارند.

3578 4- انّ اللّه تعالی لم یجعل للعبد و ان اشتدّت حیلته و عظمت طلبته و قویت مکیدته، اکثر ممّا سمّی له فی الذّکر الحکیم، و لم یحل بین العبد فی ضعفه و قلّة حیلته أن یبلغ دون ما سمّی له فی الذّکر الحکیم، و انّ العارف لهذا، العامل به أعظم النّاس راحة فی منفعة، و انّ التّارک له و الشّاکّ فیه لأعظم النّاس شغلا فی مضرّة. 2 619 به راستی که خدای تعالی قرار نداده است برای بنده خود هر چند سخت باشد چاره اندیشی او، و بزرگ باشد خواسته او، و نیرومند باشد تدبیر او، بیش از آنچه برای او مقرّر فرموده در ذکر حکیم (و لوح محفوظ) و هم چنین مانع نشده میان بنده خود با وجود ناتوانی و کمی چاره‌اش از این که برسد به کمتر از آنچه مقرر شده برای او در همان ذکر حکیم، و به راستی آن کس که این حقیقت را بشناسد وبدان عمل کند از همه مردم در بردن سود راحت‌تر است، و آنکه ترک کند این را و در آن شک و تردید داشته باشد گرفتار شدنش در زیان از همه بزرگتر خواهد بود.

3579 5- إذا رزقت فأوسع. 3 119 هنگامی که خدا به تو روزی داد تو هم (به نانخوران و دیگران) توسعه بده.

3580 6- رزق كلّ امرء مقدّر كتقدير أجله. 4 95 روزی هر کس همانند تقدیر عمر و اجل او مقدر گشته.

3581 7- سوف يأتيک ما قدّر لک

فخفّض فی المكتسب. 4 134 به زودی به تو خواهد رسید آنچه برای تو مقدر شده پس کسب و کار را آسان بگیر و آهسته‌تر کار کن.

3582 8- قد يرزق المحروم. 4 467 گاهی است که روزی داده شود به انسان محروم.

3583 9- عجبت لمن علم انّ اللّه قد ضمن الارزاق و قدّرها، و انّ سعيه لا يزيده فيما قدّر له منها، و هو حريص دائب فی طلب الرّزق. 4 345 در شگفتم از کسی که می‌داند که خداوند روزی‌ها را ضمانت کرده و مقدر فرموده، و می‌داند که تلاش و کوشش او چیزی را بر آنچه تقدیر شده نیفزاید، با این حال در طلب روزی پیوسته حرص ورزیده و خود را خسته می‌کند 3584 10- لن يسبقک الی رزقک طالب.

5 69 هیچ جوینده‌ای هرگز بر تو سبقت نجوید در روزی تو.

3585 11- كلّكم عيال اللّه و اللّه سبحانه كافل عياله. 4 633 همگی شما نانخورهای خدا هستید و خداوند کفیل نانخورهای خویش است.

3586 12- لم يفت نفسا ما قدّر لها من الرّزق. 5 97 از هیچ کس فوت نشود روزی مقدّر او.

3587 13- من وثق بقسم اللّه لم يتّهمه فی الرّزق. 5 338 کسی که به قسمت و نصیب و بهره الهی اطمینان داشته باشد او را در روزی متّهم نکند.

3588 14- من اهتمّ برزق غد لم يفلح

أبدا. 5 447 کسی که اندوه روزی فردا را داشته باشد و بدان اهتمام ورزد هرگز رستگار نخواهد شد.

3589 15- لو جرت الارزاق بالالباب و العقول لم تعش البهائم و الحمقی.

5 122 اگر بنا بود روزی‌ها به وسیله خردها و عقلها جریان می‌یافت (و داده می‌شد) چهار پایان و احمقان زندگی نمی‌کردند.

3590 16- من هنیء النّعم سعة الارزاق.

6 17 از گوارایی نعمتها روزی فراخ است.

3591 17- نعم البركة سعة الرّزق. 6 156 فراخی روزی برکت خوبی است.

3592 18- لا يكن المضمون لک طلبه أولی بک من المفروض علیک عمله.

6 303 نباید آنچه جستجویش برای تو ضمانت شده، نزد تو شایسته‌تر باشد از آنچه عمل و انجامش بر تو واجب گشته است. 3593 19- لا تحمل علی يومک همّ سنتک كفاک كلّ يوم ما قدّر لک فيه، فان تكن السّنة من عمرک فانّ اللّه سبحانه سيأتيک فی كلّ غد جديد بما قسم لک، و ان لم تكن من عمرک فما همّک بما ليس لک. 6 329 تحمیل مکن بر روز خود اندوه سال را، در هر روز همان که مقدّرت شده تو را کافی است، و اگر سال نیز از عمر تو مقدر شده باشد که خدای سبحان در هر فردایی که از نو می‌رسد بهره و نصیبی را که برای آن روز مقدر فرموده به تو می‌رساند، و اگر از عمر تو نیست چه اندوهی داری در باره چیزی که از آن تو نیست.

3594 20- لا تحمل همّ یومک الّذی لم یأتک علی یومک الّذی قد أتـاک، فانّه إن یکن من عمرک یأتک اللّه سبحانه فیه برزقک، و إن لم یکن من عمرک فما همّک بما لیس من أجلک. 6 322 تحمیل مکن اندوه روزی را که نیامده بر آن روزی که به نزدت آمده، زیرا اگر آن روز هم از عمر تـو مقـرّر شـده کـه خدای سبحان روزی تو را در آن روز نیز به تو می‌رساند، و اگر از عمر تو مقدر نشده چه اندوهی داری برای روزی که از عمر تو نیسـت 3595 21- لا ینـال الرّزق بالتّعنّی. 6 369 روزی به تعب و رنج زیاد به دست نیاید.

3596 22- لا یملک امساک الارزاق و ادرارها الّا الرّزّاق. 6 415 کسی جز خدای رزّاق (روزی رسان) مالک نگهداشتن روزی و یا فرو ریختن آن نیست.

باب الرسل (پیغمبران)

3597 1- رسل اللّه سبحانه تراجمة الحقّ و السّفراء بين الخالق و الخلـق. 4 99 رسولان خدای سبحان ترجمانان حق و سفیران میان خالق و مخلوق هستند.

3598 2- لرسل اللّه فی کلّ حکم تبیین.

5 31 برای رسولان و پیامبران خدا در هر حکمی بیانی آشکار است.

3599 3- لم یخل اللّه سبحانه عباده من نبیّ مرسل او کتاب منـزل. 5 102 خدای سبحان بندگان خود را وا نگذارده و رها نکرده از پیامبری مرسل یا کتابی که فرود آمده است.

باب الاسترسال (گفتگوهای دوستانه)

3600 1- عثرة الاسترسال لا تستقال.

4 362 لغزش در گفتگوهای محرمانه و دوستانه قابل بازگشت نیست.

3601 2- من اقلّ الاسترسال سلم. 5 159 کسی که در گفتگوهای دوستانه دامنه سخن را کوتاه و اندک کند سالم ماند.

3602 3- من اکثر الاسترسال ندم.

5 159 کسی که در گفتگوهای دوستانه دامنه سخن را گسترش دهد پشیمان شود.

باب الرسول (پیک، پیام آور)

3603 1- بعقل الرّسول و أدبه یستدلّ علی عقل المرسل. 3 232 به عقل و خرد و ادب پیام آور، پی برده می‌شود به عقل و خرد پیام دهنده.

ص 471

3604 2- رسول الرّجل ترجمان عقله و کتابه ابلغ من نطقه. 4 97 پیک مرد مترجم عقل او است، و نامه‌اش رساتر از گفتار او است.

3605 3- رسولک میزان نبلک و قلمک أبلغ من ینطق عنک. 4 100 پیک تو میزان و معیار بزرگی و زیرکی تو است، و قلم تو رساتر است از کسی که می‌خواهد از سوی تو سخن گوید.

3606 4- رسولک ترجمان عقلک و احتمالک دلیل حلمک. 4 99 پیام رسان تو ترجمان عقل تو است، و تحمل تو دلیل بر بردباری تو است.

باب الرشد (به حق رسیدن)

3607 1- افضل العقل الرّشاد. 2 374 برترین عقل رسیدن به حق است.

3608 2- افضل السّبل الرّشد. 2 383 برترین راهها رشد یافتن است.

3609 3- اذا احبّ اللّه عبدا ألهمه رشده و وفّقه لطاعته. 3 195 هنگامی که خدا بنده‌ای را دوست بدارد رشدش را به او الهام کند، و به طاعت خویش او را موفق بدارد.

3610 4- من استرشد علم. 5 141 کسی که راه جوید دانا گردد.

3611 5- من صدقک فی نفسک فقد أرشدک. 5 158 کسی که به تو در باره خودت راست بگوید، به راستی که تو را به راه راست رهنمون شده است.

3612 6- من استرشد غویّا ضلّ. 5 186 کسی که از انسان گمراهی، راه راست و درستی بجوید، گمراه شود.

3613 7- من خالف رشده تبع هواه.

5 278 کسی که با رشد خویش مخالفت کند از هوای نفس خود پیروی کرده است.

3614 8- لن تعرفوا الرّشد حتّی تعرفوا الّذی ترکه. 5 69 هرگز رشد را نخواهید شناخت تا آنکه بشناسید آن را که ترک رشد کرده و آن راواگذارده است.

3615 9- لا تعزم علی ما لم تستبن الرّشد فیه. 6 265 تصمیم مگیر بر کاری که رشد در آن را ندانسته‌ای.

3616 10- لا ضلال مع ارشاد. 6 362 با وجود رشد گمراهی نیست.

باب الرّضا (خورسندی)

3617 1- الرّضاء غناء و السّخط عناء.

1 26 خوشنودی (به آنچه خدا داده) توانگری است، و ناخوشنودی رنج و تعب.

3618 2- الرّضاء ینفی الحزن. 1 112 خوشنودی اندوه را بر طرف سازد.

3619 3- الرّضاء ثمرة الیقین. 1 190 خوشنودی، میوه یقین است.

3620 4- الرّضاء بالکفاف یؤدّی الی العفاف. 1 390 خشنودی به کفاف زندگی انسان را به عفاف و پاکدامنی می‌کشاند.

3621 5- الرّضا بقضاء اللّه یهوّن عظیم الرّزایا. 1 399 خوشنودی به قضا و قدر الهی مصیبتهای بزرگ انسان را آسان کند.

3622 6- الرّضاء بالکفاف خیر من السّعی فی الاسراف. 2 101 خوشنودی به کفاف زندگی بهتر است از تلاش و کوشش در اسراف و زیاده روی.

3623 7- ارض تسترح. 2 171 راضی و خوشنود باش (به هر چه داری) تا راحت و آسوده شوی.

3624 8- انّ أهنأ النّاس عیشا من کان بما قسم اللّه له راضیا. 2 491 به راستی گواراترین زندگیهای مردم را کسی دارد که بدانچه خدا بهره و قسمت او کرده راضی باشد.

3625 9- ارض بما قسم لک تکن مؤمنا.

2 188 خوشنود باش بدانچه خدا بهره‌ات کرده تا مؤمن باشی.

3626 10- انّ اللّه سبحانه یجری الامور

علی ما یقضیه لا علی ما ترتضیه.

2 500 به راستی که خدای سبحان کارها را بـر طبـق آنچـه مقـدر فرمـوده جاری سازد نه بر آنچه تو می‌خواهی.

3627 11- أعلم النّاس باللّه أرضاهم بقضائه. 2 425 داناترین مردم نسـبت به خداوند کسی است که به قضا و قدر او راضی‌تر از دیگران باشد.

3628 12- أغنی النّاس الرّاضی بقسم اللّه.

2 443 بی‌نیازترین مردم کسی است که به قسمت و بهره خداوند راضی باشد.

3629 13- اجـدر الاشـیاء بصـدق الایمـان الرّضـاء و التّسـلیم. 2 448 سزاوارترین چیزها به درستی و راستی ایمان، خوشنودی و تسلیم است.

3630 14- ان عقدت ایمانک فارض بالمقضیّ علیک و لک، و لا ترج احدا الّا اللّه سبحانه و انتظر ما اتاک به القدر. 3 8 اگر خواهی که ایمانت محکم باشـد راضی و خوشنود باش بدانچه در باره‌ات مقدر شده چه به زیانت باشد و چه بـه سودت، و به هیچکس جز خدای سـبحان امیـد نداشـته بـاش، و چشـم بـه راه مقدرات الهی باش.

3631 15- انّکم ان رضیتم بالقضاء طابت عیشتکم و فزتم بالغناء. 3 66 بـه راستی شما اگر به قضای الهی راضی باشید زنـدگیتان نیکـو و بـه بـی‌نیـازی و توانگری دست یافته‌اید.

3632 16- انّکم ان صبرتم علـی الـبلاء و شـکرتم فـی الرّخـاء و رضـیتم بالقضاء کان لکم من اللّه سبحانه الرّضاء. 3 66 به راستی شما اگر بر بـلا شـکیبا بوده و در فراخی و وسعت زندگی شاکر و سپاسگزار باشید، و بـه قضـا و قـدر الهی راضی شدید، خوشنودی خدای سبحان را برای خویش اندوخته‌اید.

3633 17- بالرّضـاء بقضـاء اللّـه یسـتدلّ علـی حسـن الیقـین. 3 224 خوشنودی به قضا و قدر الهی، نشانه یقین نیکو است.

3634 18- توخّ رضی اللّه و توقّ سخطه و زعزع قلبک بخوفه. 3 287 خوشنودی خدا را بجوی، و از خشم او پرهیز کن، و دل خود را به ترس از خدا بلرزان.

3635 19- تحرّ رضا اللّه برضاک بقدره. 3 287 خوشنودی خدا را با خوشنودی خودت به قضا و قدر الهی بجوی.

3636 20- تحرّ رضی اللّه و تجنّب سخطه فانّه لا ید لک بنقمته و لا غنی بک عن مغفرته و لا ملجأ لک منه الّا الیه. 3 310 خوشنودی خدا را بجوی، و از خشم او بپرهیز، زیرا تو نیرویی نداری برای دفع و جلوگیری انتقام خدا، و از آمرزش او بی‌نیاز نخواهی بود، و پناهی برای تو از او نیست جز به سوی خود او.

3637 21- ثلاث من کنّ فیه فقد رزق خیر الدّنیا و الآخرة، هنّ الرّضاء بالقضاء و الصّبر علی البلاء و الشّکر فی الرّخاء. 3 339 سه چیز است که در هر کس بود خیر دنیا و آخرت روزی او شده و آنها عبارت است از خوشنودی به قضا و قدر الهی، شکیبایی بر بلا و گرفتاری، و سپاسگزاری در فراخی و فراوانی.

3638 22- ثمرة الرّضاء الغناء. 3 326 میوه خوشنودی، بی‌نیازی است.

3639 23- رأس الطّاعة الرّضاء. 4 53 اساس طاعت خداوند رضایت و خوشنودی است.

3640 24- رأس القناعة الرّضاء. 4 54 اساس قناعت همان خوشنودی است.

3641 25- شغل من کانت النّجاة و مرضاة اللّه مرامه. 4 186 مشغول است کسی که رستگاری و خوشنودی خداوند هدف و آرمـان او باشـد. 3642 26- علیک بالرّضا فی الشّدّة.

و الرّخاء. 4 285 بر تو باد به رضایت و خوشنودی از خداونـد در سـختی و آسانی.

3643 27- رضی اللّه سبحانه أقرب غایة تدرک. 4 91 خوشنودی خـدای سبحان نزدیکترین غایت و سرانجامی است که می‌توان بدان رسید.

3644 28- رضی اللّه سـبحانه مقـرون بطاعتـه. 4 92 خوشـنودی خـدای سبحان همراه و مقرون به طاعت او است.

3645 29- عجبت لمن یوصف بالخیر الّذی یعلم أنّه لیس فیه کیف یرضی.

4 347 در شگفتم از کسی که او را به خیـر و نیکـی توصـیف کننـد و خـود می‌داند که خیری در او نیست چگونه راضی و خوشنود شـود (و آن را تکـذیب نکند و شرمسار نگردد) 3646 30- غایة الدّین الرّضاء. 4 369 نهایـت دیـن، خوشنودی است.

3647 31- فی رضی اللّه غایة المطلوب.

4 394 در خوشنودی خدا نهایت مطلوب و آرمان انسانی است.

3648 32- کلّ راض مستریح. 4 526 هر که خوشنود است آسوده است.

3349 33- کن أبدا راضیا بما یأتی به القدر. 4 601 پیوسته خوشنود بـاش بدانچه مقدرات الهی برای تو می‌آورد.

3650 34- کفی بالرّضی غنی. 4 583 خوشـنودی بـرای تـوانگری کـافی است.

3651 35- کن راضیا تکن مرضیّا. 4 599 تو خوشنود باش (بـه دادههـای خدا) تا خداوند نیز از تو خوشنود باشد.

3652 36- من رضی بالقضاء طاب عیشه. 5 209 کسی که به قضـا و قـدر خداوند خوشنود باشد زندگیاش نیکو باشد

3653 37- من رضی بالمقدور اکتفی بالمیسور. 5 225 کسی که به مقدرات الهی خوشنود باشد به میسور (یعنی آنچه به آسانی به دست آمده) اکتفا کند.

3654 38- من رضی بقسمه استراح.

5 152 کسی که به قسمت و بهره خود راضی باشد آسوده است.

3655 39- من رضی بقسمه لم یسخطه أحد. 5 244 کسی که به قسـمت و بهره خود راضی باشد هیچکس از او ناخورسند نیست.

3656 40- من رضی بحاله لم یعتوره الحسد. 5 244 کسی که بـه وضـع و حال خود خوشنود باشد هر لحظه حسد به سراغش نیاید.

3657 41- من رضی بالقضاء استراح.

5 152 کسی که به قضا و قدر خدا راضی باشد راحت و آسوده است.

3658 42- من رضی بالقدر استخفّ بالغیر. 5 297 کسی کـه بـه مقـدرات الهی راضی شد دگرگونیها را آسان و سبک بشمارد.

3659 43- من رضی بالمقدور قوی یقینه. 5 300 کسی که خوشنود باشـد به مقدرات یقینش قوی گردد.

3660 44- من حسن رضاه بالقضاء حسن صبره علی البلاء. 5 375 کسـی که خوشنودی او به قضا و قدر الهی نیکو باشد، صـبر و شـکیباییاش بـر بـلا و گرفتاری نیکو شود.

3661 45- من رضی بقسم اللّه لم یحزن علی ما فاته. 5 400 کسی که راضی باشد به قسمت و نصیب الهی، به خاطر آنچه از دستش رفته اندوهگین نشود.

3662 46- من رضی بما قسم اللّه له لم یحزن علی ما فی ید غیره. 5 403 کسی که راضی باشد بدانچه خدا برای اوقسمت کرده، اندوهگین نشود برای آنچه در دست دیگران است.

3663 47- من أفضل الایمان الرّضاء بما یأتی به القدر. 6 12 از برترین مرتبه ایمان است خوشنود بودن بدانچه قضا و قدر الهی برای انسان آورده است.

3664 48- ملاک الخواتم ما أسفر عن رضی اللّه سبحانه. 6 119 ملاک سر انجام ها و عاقبتهای حال مردم آن است که از خوشنودی خدا سبحان پرده بگشاید. 3665 49- ما أقبح السّخط و أحسن الرّضی. 6 60 چه زشت است ناخورسندی، و چه نیکو است خورسندی (از خدا و مقدرات الهی).

3666 50- ما قضی اللّه سبحانه علی عبد قضاء فرضی به الّا کانت الخیرة له فیه. 6 99 خداوند سبحان حکم نفرموده برای بندهای که بدان حکم خوشنود باشد جز آنکه خیر او را در آن قرار داده است.

3667 51- ما دفع اللّه سبحانه عن المؤمن شیئا من بلاء الدّنیا و عذاب الآخرة الّا برضاه بقضائه و حسن صبره علی بلائه. 6 99 باز نداشته خداوند سبحان از مؤمن چیزی را از گرفتاری دنیا و عذاب آخرت، جز به خاطر خوشنودیاش به قضای الهی و صبر نیکویش بر بلا و گرفتاری.

3668 52- نال الغنی من رضی بالقضاء.

6 169 به بی‌نیازی و توانگری دست یافته کسی که به قضا و قدر الهی راضی شده است.

3669 53- نعم قرین الایمان الرّضاء.

6 160 چه قرین و همراه خوبی است برای ایمان، خوشنودی از خدا.

3670 54- نعم الطّارد للهمّ

الرّضاء بالقضاء. 6 161 چه خوب دور کننده اندوهی است، راضی بودن به قضا و قدر الهی.

3671 55- هبّ اللّهمّ لنا رضاک و أغننا عن مدّ الایدی الی سواک. 6 212 بار الها خوشنودی خودت را بر ما ببخشای و بی‌نیاز گردان ما را از دراز کردن دستانمان به سوی غیر از خودت.

3672 56- لا اسلام کالرّضاء. 6 354 اسلامی همچون رضا و خوشنودی به مقدرات الهی نیست. 3673 57- لا یذهب الفاقة مثل الرّضاء و القنوع. 6 428 نیاز و احتیاج را چیزی همانند خوشنودی به مقدرات الهی و قناعت از بین نمی‌برد.

الرّغبة (میل و اشتیاق)

3674 1- الرّغبة مفتاح النّصب. 1 75 میل و خواستن کلید رنج و دشواری است.

3675 2- أقم الرّغبة إلیک مقام الحرمة بک. 2 179 به پای دار رغبت و اشتیاق مردم را به سوی خود به جای محرومیّت و نومیدی به تو.

3676 3- الخطوة عند الخالق بالرّغبة فیما لدیه. الحظوة عند المخلوق بالرّغبة عمّا فی یدیه. 2 122 بهره‌مند شدن در پیشگاه خداوند به رغبت کردن در آنچه نزد اوست حاصل شود، و بهره‌مندی نزد مردم با بی‌رغبتی نسبت به آنچه در دست آنها است بدست آید.

باب الرّفق (نرمخویی)

3677 1- الرّفق مفتاح النّجاح. 1 79 نرمخویی و ملاطفت با مردم کلید پیروزی است.

3678 2- الرّفق مفتاح الصّواب. 1 83 نرمخویی و مهربانی کلید رسیدن به صواب و راه درست است.

3679 3- الرّفق یفلّ حدّ المخالفة. 1 150

نرمخویی کند می‌کند تندی و تیزی (شمشیر) مخالفت و ناسازگاری را.

3680 4- الرّفق عنوان النّبل. 1 192 نرمخویی و مهربانی سر آغاز بزرگی و زیرکی است.

3681 5- الرّفق عنوان سداد. 1 201 نرمخویی سر آغاز سلوک راه درست است.

3682 6- الیمن مع الرّفق. 1 201 میمنت و فرخندگی با نرمخویی و مهربانی است.

3683 7- الرّفق یؤدّی الی السّلم. 1 227 نرمخویی و مهربانی به آشتی و دوستی منتهی می‌شود.

3684 8- الرّفق اخو المؤمن. 1 240 نرمخویی و مهربانی برادر مؤمن است.

3685 9- الرّفق بالاتباع من کرم الطّباع.

1 388 نرمخویی و ملاطفت با بستگان و همراهان از بزرگواری سرشتهاست.

3686 10- الرّفق مفتاح الصّواب و شیمة ذوی الالباب. 2 38 نرمخویی، کلید رسیدن به درستی و خوی خردمندان است.

3687 11- الرّفق ییسّر الصّعاب و یسهّل شدید الاسباب. 2 45 نرمخویی و مهربانی دشواریها را آسان کند و اسباب دشوار را نرم و سهل سازد.

3688 12- ارفق توفّق. 2 169 نرمخویی کن تا موفق شوی.

3689 13- الرّفق لقاح الصّلاح و عنوان النّجاح. 2 160 نرمخویی خیر و نیکی بزاید، و سر آغاز پیروزی است.

3690 14- ارفق باخوانک و اکفهم غرب لسانک و اجر علیهم سیب احسانک.

2 203 نرمخویی کن با برادران خود، و نگه دار از ایشان تندی زبانت را، و روان گردان بر ایشان بخشش احسان خود را.

3691 15- اخلط الشّدّة برفق و ارفق ما کان الرّفق اوفق. 2 204 ص 480

بیامیز سختی را به نرمخویی، و نرمخویی کن در جایی که نرمخویی سازگارتر باشد.

3692 16- افضل شیء الرّفق. 2 371 برترین چیزها نرمخویی و ملاطفت است.

3693 17- اکبر البرّ الرّفق. 2 374 بزرگترین نیکی‌ها نرمخویی است.

3694 18- افضل النّاس اعملهم بالرّفق و اکیسهم اصبرهم علی الحقّ. 2 468 برترین مردم داناترین آنهاست به نرمخویی، و زیرک‌ترین‌شان کسی است که در برابر حق، بردبارتر و پا برجاتر باشد.

3695 19- اذا عاقبت فارفق. 3 115 هنگامی که عقوبت کنی نرمخویی کن.

3696 20- اذا ملکت فارفق. 3 114 هنگامی که مالک شوی و به قدرت رسی نرمخویی کن.

3697 21- اذا کان الرّفق خرقا کان الخرق رفقا. 3 169 هر گاه نرمخویی با کسی، به بدخویی است (و چاره‌ای جز بدخویی نباشد) بدخویی (در این صورت) نرمی است.

3698 22- بالرّفق تتمّ المروءة. 3 202 با نرمخویی جوانمردی کامل شود.

3699 23- بالرّفق تدرک المقاصد.

3 211 با نرمخویی به هدفها رسند.

3700 24- بالرّفق تهون الصّعاب.

3 231 با نرمخویی سختی‌ها آسان شود.

3701 25- بالرّفق تدوم الصّحبة. 3 237 با نرمخویی مصاحبت و رفاقت پایدار بماند.

3702 26- جمال الحکمة الرّفق و حسن المداراة. 3 375 زیبایی حکمت و فرزانگی نرمخویی و خوب مدارا کردن است.

3703 27- ثمرة الحلم الرّفق. 3 333 میوه بردباری نرمخویی است.

3704 28- خیر الاعمال ما زانه الرّفق.

3 428 بهترین کارها آن است که نرمخویی آن را بیاراید.

3705 29- خیر الخلائق الرّفق. 3 429 بهترین خوی‌ها نرمخویی است.

3706 30- رأس العلم الرّفق. 4 47 اساس علم و دانش نرمخویی و ملاطفت است.

3707 31- رفق المرء و سخاؤه یحببه الی اعدائه. 4 96 نرمخویی و سخاوت، آدمی را نزد دشمنانش محبوب گرداند.

3708 32- علیک بالرّفق فانّه مفتاح الصّواب و سجیّة اولی الالباب. 4 291 بر تو باد به نرمخویی و ملاطفت که آن کلید درستی و خوی خردمندان است.

3709 33- علیک بالرّفق فمن رفق فی افعاله تمّ امره. 4 296 بر تو باد به نرمخویی که هر کس در کارهای خود نرمخویی را پیشه کرد کارش به انجام رسید.

3710 34- کم من صعب تسهّل بالرّفق.

4 551 چه بسیار سختی که با نرمخویی آسان شود.

3711 35- من عامل بالرّفق وفّق. 5 175 کسی که با نرمخویی عمل کند موفق گردد.

3712 36- من استعمل الرّفق غنم. 5 189 کسی کـه نرمخـویی را بـه کـار بندد، غنیمت یابد.

3713 37- من عامل بالرّفق غنم. 5 153 کسی که با نرمخویی عمـل کنـد غنیمت برد.

3714 38- من استعمل الرّفق لان له الشّدید. 5 287 کسی که نرمخـویی را به کار بندد کار سخت بر او نرم شود.

3715 39- لکلّ دین خلق و خلق الایمان الرّفق. 5 17 هر دین و آیینی را خلق و خویی است و خوی ایمان نرمخویی و ملاطفت است.

3716 40- لـیکن احظـی النّـاس عنـدک اعملهـم بـالرّفق. 5 49 بایـد بهره‌مندترین مردم نزد تو کسی باشد که نرمخویی را بیشتر به کار بندد.

3717 41- من ترفّق فی الامور ادرک اربه منها. 5 321

کسی که در کارها نرمخویی کند حاجت و منظور خود را از آن کارها دریابد.

3718 42- من استعمل الرّفق استدرّ الرّزق. 5 338 کسی کـه نرمخـویی را به کار بندد روزیش ریزان و فراوان گردد.

3719 43- من رفق بمصاحبه وافقه، و من اعنف به اخرجه و فارقه. 5 399 هر که نرمخویی کند با همراه خود با او موافقت و همراهی کرده، و هر که درشتی کند او را از رفاقت با خود بیرون کرده و از او جدا شده است.

3720 44- ما کان الرّفق فی شیء الّا زانه. 6 62 نرمخویی در چیزی نیامده جز آن که آن را آراسته است.

3721 45- نعم السّیاسـة الرّفـق. 6 167 سیاسـت و تـدبیر خـوبی اسـت نرمخویی و ملاطفت.

3722 46- نعم الخلیقة استعمال الرّفق.

6 165 خلق و خوی خوبی است نرمخویی و ملاطفت.

3723 47- نعم الرّفیق الرّفق. 6 156 رفیق و همراه خوبی است نرمخویی.

3724 48- لا ندم الکثیر الرّفق. 6 358 کسی که در کارها نرمخویی بسیار دارد پشیمانی ندارد.

3725 49- لا سجیّة أشرف من الرّفق.

6 382 خصلتی شریف‌تر از نرمخویی نیست.

3726 50- لا یجتمع العنف و الرّفق.

6 372 درشتی با نرمخویی جمع نمی‌شود.

باب المرکب

3727 1- المرکب الهنیء احد الرّاحتین.

2 25 مرکب راهوار یکی از دو بخش راحتی و آسایش است.

باب الراحة (آسایش)

3728 1- إيثار الدّعة يقطع اسباب المنفعة. 1 360 برگزیدن آسایش و راحتی قطع می‌کند وسائل منفعت و سود را (زیرا وسائل سود و منفعت در دنیا و آخرت همگی تعب و رنج دارد).

3729 2- ما أقرب الرّاحة من التّعب.

6 86 چه نزدیک است آسایش به تعب و رنج.

باب الرياضة (رياضت نفس و رام كردن آن)

3730 1- الشّريعة رياضة النّفس. 1 145 شـريعت و ديـن، رياضـت و رام كردن نفس است. (برای فرمانبرداری خداوند) 3731 2- لقاح الرّياضـة دراسـة الحكمة و غلبة العادة. 5 126 بارور كردن رياضت به خوانـدن حكمـت و غلبـه كردن بر عادتهای ناپسند است.

3732 3- من استدام رياضة نفسه انتفع. 5 270 كسی كه ادامه دهد رياضت نفس خود را سود برد.

باب الريبة (شک و گمان، تهمت، نگرانی)

3733 1- الرّيبة توجب الظّنّة. 1 95 اضـطراب و نگرانـی موجـب تهمـت شود.

3734 2- الارتياب يوجب الشّرک. 1 207 شک و تردید (در باره خداوند، و یا اضطراب و نگرانی در سختی‌ها) موجب شرک گردد.

3735 3- المريب ابدا عليل. 1 211

آدم شکّاک و بد گمان پیوسته بیمار است.

3736 4- المرتاب لا دين له. 1 252 آدم شکّاک (یا کسی که دارای نگرانی و اضطراب در عبادتهاست) دین ندارد.

3737 5- اذلّ النّاس المرتاب. 2 381 خوارترین مردم انسـان شـکّاک (یـا نگران) است.

3738 6- دع ما يريبک الی ما لا يريبک.

4 17 واگذار راهی را که ایجاد شک و تردید برای تو می‌کند، به سوی راهی که برای تو شک و تردید ندارد.

3739 7- صلاح التّقوی تجنّب الرّيب.

4 195 اصلاح تقوا به دوری گزیدن از چیزهای مشکوک اسـت. 3740 8- لکلّ انسان ارب فابعدوا عن الرّيب. 5 19 هر انسانی را نیازی است، پـس دوری کنید از نگرانی و اضطراب. 3741 9- من كثرت ريبته كثرت غيبته.

5 226 کسی که خود را زیاد در معرض تهمت قرار دهـد غیبـت او را زیـاد کنند.

3742 10- ما ارتاب مخلص و لا شکّ موقن. 6 66 انسان با اخلاص تردید نکند، و شخصی که یقین دارند شکّ به خود راه ندهد.

3743 11- مجانبة الرّیب من احسن الفتوّة. 6 127 دوری کردن از بدگمانی‌ها از بهترین جوانمردی است.

3744 12- لا أجبن من مریب. 6 373 کسی از شکّ زده (که به خود اطمینان ندارد) ترسناک‌تر نیست.

3745 13- لا یلفی المریب صحیحا. 6 367 آدم شکّاک هیچگاه سالم دیدار نشود.

باب الزرع (کشت کردن)

3746 1- کلّ یحصد ما زرع و یجزی بما صنع. 4 541 هر کس درو کند آنچه را کشت کرده و کیفر شود بدانچه انجام داده است.

3747 2- کما تزرع تحصد. 4 623 همان گونه که کشت کنی درو خواهی کرد.

3748 3- من زرع خیرا حصد أجرا. 5 276 کسی که کار نیکی بکارد پاداش نیکی درو کند.

3749 4- من زرع شیئا حصده. 5 468 کسی که چیزی بکارد همان را درو کند.

باب الزكاة

3750 1- حصّنوا اموالكم بالزّكوة. 3 405 مالهای خـود را بـا زكـات بيمـه كنيد.

3751 2- من ادّی زكاة ماله وقی شحّ نفسه. 5 266 كسی كه زكات مـالش را بپردازد از بخل نفس خود در امان مانده است.

باب الزلل (لغزش)

3752 1- الزّلل مندمة. 1 44 لغزیدن (به گناه) سبب پشیمانی است.

3753 2- زلّة المتوقّی اشدّ زلّة و علّة اللّوم اقبح علّة. 4 116 لغزش خویشتن دار سخت‌ترین لغزش است، و رنج سرزنش زشت‌ترین رنجها است.

3754 3- زلّة القدم اهون استدراک.

4 117 لغزش قدم از نظر تلافی و جبران آسان‌ترین لغزشها است.

3755 4- عند کثرة العثار و الزّلل تکثر الملامة. 4 324 هنگامی که افتادن و لغزش بسیار شد سرزنش و ملامت بسیار شود.

3756 5- قد یزلّ الحکیم. 4 460 گاهی است که حکیم و فرزانه بلغزد.

3757 6- من ابصر زلّته صغرت عنده زلّة غیره. 5 362 کسی که لغزش خود را ببیند، لغزش دیگران نزدش کوچک آید.

3758 7- لا زلّة اشدّ من زلّة عالم. 6 385 لغزشی سخت‌تر از لغزش عالم نیست.

3759 8- قد یکبو الجواد. 4 460 گاه است که اسب راهوار نیکو بسر در افتد.

باب الزمان

3760 1- المرء ابن ساعته. 1 122 مردم فرزند زمان خود هستند. 3761 2- الحازم من داری زمانه. 1 135 دور اندیش کسی است که با زمان خود مدارا کند.

3762 3- السّاعات تنهب الآجال. 1 186 ساعتها غارتگر عمرها است. 3763 4- الزّمان یخون صاحبه و لا یستعتب لمن عاتبه. 2 135 زمانه خیانت کند با صاحب خود (و اهل زمان) و خوشنود نگرداند کسی را که سرزنش و ملامت آن کند.

3764 5- اعرف النّاس بالزّمان من لم یتعجّب من احداثه. 2 449 آشناترین مردم به وضع زمانه کسی است که از پیش آمدهای آن شگفت زده نشود.

3765 6- انّکم فی زمان، القائل فیه بالحقّ قلیل، و اللّسان فیه عن الصّدق کلیل، و الّلازم فیه للحقّ ذلیل، أهله متعکّفون علی العصیان، مصطلحون علی الادهان، فتاهم عارم و شیخهم آثم و عالمهم منافق و قاریهم ممارق، لا یعظّم صغیرهم کبیرهم و لا یعول غنیّهم فقیرهم. 3 69 به راستی شما در زمانه‌ای هستید که گوینده حق در آن اندک و زبان در این زمانه از راستگویی کند و عاجز است، آن کس که ملازم حق باشد خوار و ذلیل است، اهل این زمانه گرفتار گناه و بر دو رویی با یکدیگر کنار آمده‌اند، جوانانشان بدخو و پیرانشان گنه کار، دانشمندشان دو رو، و قاری و خواننده‌شان از دین بیرون رفته‌اند، کوچک حرمت بزرگ را ندارد، و توانگرشان به نیازمندان کمک نمی‌دهد.

3766 7- اذا فسد الزّمان ساد اللّئام.

3 129 هنگامی که زمان فاسد شود افراد پست و لئیمان آقایی و سیادت کنند.

3767 8- صار الفسوق فی الدّنیا نسبا و العفاف عجبا، و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا. 4 211 گناه در دنیا موجب افتخار و نسب مردم گردیده، و از پاکدامنی و عفاف در شگفت شوند، و اسلام را همچون پوستینی وارونه به تن کنند. 3768 9- غاض الصّدق فی النّاس و فاض الکذب و استعملت المودّة باللّسان و تشاحنوا بالقلوب. 4 390 راستگویی در مردم بسیار کم شده و دروغ فراوان، دوستی تنها با زبان به کار رود، و با دلها به دشمنی پردازند.

3769 10- فی الزّمان الغیر. 4 397 در زمانه دگرگونی‌ها است.

3770 11- قد اصبحنا فی زمان عنود و دهر کنود، یعدّ فیه المحسن مسیئا و یزداد الظّالم فیه عتوّا. 4 488 ما به زمانی در آمده‌ایم کینه توز و روزگاری ناسپاس که نیکوکار در آن بدکار به شمار آید، و تبهکار بر سرکشی خود بیفزاید.

3771 12- قد استدار الزّمان کهیئته یوم خلق السّماوات و الارض. 4 491 به راستی که روزگار برگشته همانند روزی که آسمانها و زمین آفریده شده است.

3772 13- قد تواخی النّاس علی الفجور و تهاجروا علی الدّین و تحابّوا علی الکذب و تباغضوا علی الصّدق. 4 490 به راستی که مردم بر گناهکاری برادر گشته، و در مورد دینداری از هم دوری گزیده‌اند، در باره دروغ با هم دوست گشته، و در مورد راستگویی با یکدیگر به دشمنی برخاسته‌اند.

3773 14- قد ظهر اهل الشّرّ و بطن اهل الخیر و فاض الکذب و غاض الصّدق.

4 490 به راستی که بدان و اشرار آشکار و نیکان و نیکوکاران پنهان‌اند، و راستی و راستگویی بسیار کم شده است.

3774 15- من امن الزّمان خانه و من اعظمه اهانه. 5 212 کسی که از روزگار ایمن شود به او خیانت کند، و کسی که آن را بزرگ بداند خوارش گرداند.

3775 16- و الّذی فلق الحبّة و برء النّسمة لیظهرنّ علیکم قوم یضربون الهام علی تأویل القرآن کما بدأکم محمّد ﷺ علی تنزیله، ذلکم حکم من الرّحمن علیکم فی آخر الزّمان. 6 232 سوگند بدانکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، حتما مردمی بر شما آشکار شوند، که سرها را بزنند بر تأویل قرآن همان گونه که حضرت محمّد ﷺ آغاز کرد شما را بر تنزیل (و فرود آمدن) آن، این حکمی است قطعی از خدای رحمان بر شما در آخر زمان (و پایان دنیا).

3776 17- لا ضمان علی الزّمان. 6 379 ضمانتی بر روزگار نیست.

3777 18- لا یأمن احد صروف الزّمان و لا یسلم من نوائب الایّام. 6 420 هیچ کس از دگرگونیهای زمانه ایمن نیست، و أحدی از مصیبتهای روزگار سالم نمی‌ماند.

3778 19- ینبغی لمن عرف الزّمان ان لا یأمن الصّروف و الغیر. 6 443 شایسته و سزاوار است برای کسی که بشناسد روزگار را که ایمن نباشد از تغییرات و حوادث آن.

3779 20- یأتی علی النّاس زمان لا یبقی من القرآن الّا رسمه، و لا من الاسلام إلّا اسمه، مساجدهم یومئذ عامرة من البنی، خالیة عن الهدی. 6 491 بیاید بر مردم روزگاری که از قرآن جز نشان آن به جای نماند، و از اسلام جز نامش، مسجدهاشان از نظر ساختمان آباد، ولی از هدایت و راهنمایی به حق خالی است.

3780 21- يأتی علی النّاس زمان لا یقرّب فیه إلّا الماحـل، و لا یسـتظرف فیه إلّا الفاجر، و لا یضعّف فیه إلّا المنصف، یعدّون الصّدقة غرما، و صـلة الـرّحم منّا، و العبادة استطالة علی النّاس، و یظهر علیهم الهوی، و یخفی بینهم الهـدی. 6 491 بیاید بر مردم روزگاری که مقرّب نزد مردم نشود مگر حیله گران، و زیرک شمرده نشود مگر گنهکار، و ناتوان شمرده نشود در آن زمان مگر آدم با انصاف، در آن زمان صدقه را غرامت و تاوان بشمارند، و صـله رحـم را منّـت گذارنـد، عبادت را سربلندی بر مردم دانند، هوا و هوس بر آنها غالب شود، و هـدایت در میان آنها پنهان گردد.

باب الزنا

3781 1- الفجور من شیم الکفّـار. 1 153 زناکـاری از خصـلتهای کـافران است.

3782 2- ابغض الخلائق الی اللّه الشّیخ الزّان. 2 423 مبغوض‌ترین مخلوق نزد خدای تعالی پیرمرد زناکار است.

3783 3- ما زنی عفیف. 6 75 انسان پاکدامن و عفیف زنا نکند.

باب الزاد (توشه)

3784 1- بئس الزّاد الی المعاد العدوان علی العباد. 3 257 بد توشه‌ای است برای آخرت، ستم کردن بر بندگان.

3785 2- من العقل التّزوّد لیوم المعاد.

6 33 از نشانه‌های عقل است توشه بر گرفتن برای معاد و روز رستاخیز.

3786 3- ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یستکثر من الزّاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه. 6 440 برای انسان عاقل شایسته و سزاوار است که برای معاد خویش کار کند و توشه بسیار برگیرد پیش از این که جانش بیرون رود و به آرامگاه ابدی خود درآید.

3787 4- لا غنی باحد من الارتیاد و قدر بلاغه من الزّاد. 6 416 هیچ کس نیست که از طلب و درخواست، و از مقدار کفاف خویش از توشه (برای فردای قیامت و سفر آخرت) بی‌نیاز باشد.

3788 5- إذا وجدت من أهل الفاقة من یحمل لک زادک الی یوم القیامة فیوفّیک به غدا حیث تحتاج الیه فاغتنمه و حمّله ایّاه و اکثر من تزویده و انت قادر علیه فلعلّک ان تطلبه فلا تجده. 3 184 اگر از نیازمندان کسی را یافتی که می‌تواند توشه تو را برای روز قیامت بر دوش کشد و در فردای قیامت در آنجا که بدان توشه نیازمندی به تو باز پس دهد، این نعمت را غنیمت شمار و توشه خود را بر دوش او بنه، و هر چه بیشتر (و تا می‌توانی) توشه بیشتری بر او بنه (و بیشتر به آن نیازمند کمک کن) که شاید روزی (روز تنگدستی) بجویی ولی نیابی.

باب الزيارة (ديدار)

3789 1- اغباب الزّيارة امان من الملالة. 2 427 ديـدار دوسـتان يـک در ميان (نه هر روز) ايمنى است از ملال و آزردگى خاطر.

3790 2- من كثرت زيارته قلّت بشاشته. 5 208 كسى كـه ديـدارش زيـاد شد گشاده‌رويى و شادمانى او كم شود.

باب الزّهد (بی‌اعتنایی)

3791 1- الزّهد ثروة. 1 44 زهد، توانگری است.

3792 2- الرّاحة فی الزّهد. 1 90 راحتی و آسایش در زهد است.

3793 3- الزّهد ثمرة الدّین. 1 113 زهد، میوه و ثمره دین است.

3794 4- الزّهد ثمرة الیقین. 1 125 زهد، میوه یقین است.

3795 5- الزّهد اصل الدّین. 1 131 زهد، ریشه و اساس دین است.

3796 6- الزّهد اساس الیقین. 1 139 زهد، اساس و پایه یقین است.

3797 7- الزّهد متجر رابح. 1 147 زهد، تجارت و معامله‌ای سود آور است.

3798 8- الزّهد سجیّة المخلصین. 1 174 زهد، خوی انسانهای با اخلاص است.

3799 9- الزّهد مفتاح صلاح. 1 193 زهد، کلید صلاح و شایستگی است.

3800 10- الزّهد قصر الامل. 1 219 زهد، کوتاه کردن آرزوها است.

3801 11- التّزهّد یؤدّی الی الزّهد.

1 291 زهد ورزیدن (و خود را به زهد وادار کردن) انسان را به زهد و ترک دنیا می‌کشاند.

3802 12- الزّهد فی الدّنیا الرّاحة العظمی. 1 347 زهد در دنیا بزرگترین آسایش است.

3803 13- الزّهد أن لا تطلب المفقود حتّی یعدم الموجود. 1 330 زهد آن است که نخواهی هر چه را نداری تا آنچه را داری تمام شود. 3804 14-

الکفّ عمّا فی أیدی النّاس أحد السّخائین. 2 13 باز داشتن خویش از آنچه در دست مردم است (و بی‌اعتنایی نسبت بدان) یکی از دو بخش سخاوت است.

3805 15- الزّهد تقصیر الآمال و اخلاص الاعمال. 2 63 زهد آن است که آرزوها را کوتاه کرده در اعمال خود اخلاص داشته باشی.

3806 16- العاقل من زهد فی دنیا فانیة دنیّة، و رغب فی جنّة سنیّة خالدة عالیة. 2 68 عاقل و خردمند کسی است که زهد ورزد در دنیای فانی پست، و رغبت کند در بهشت والای جاوید بلند مرتبه.

3807 17- الزّهد افضل الرّاحتین. 2 21 زهد، برترین بخش از دو بخش آسایش دنیاست. 3808 18- الزّهد شیمة المتّقین و سجیّة الاوّابین. 2 32 زهد، خوی پرهیزکاران و خصلت بازگشت کنندگان به سوی خدای تعالی است.

3809 19- الزّهد اقلّ ما یوجد و اجلّ ما یعهد، و یمدحه الکلّ و یترکه الجلّ.

2 113 زهد، کمترین چیزی است که یافت شود، و بزرگترین چیزی است که شناخته شده، همه آن را ستایش کنند ولی بیشتر مردم آن را واگذارند.

3810 20- ازهد فی الدّنیا تنزل علیک الرّحمة. 2 177 زهد ورز در دنیا تا رحمت حق بر تو نازل گردد.

3811 21- ازهد فی الدّنیا یبصّرک اللّه عیوبها و لا تغفل فلست بمغفول عنک.

2 197- زهد ورز در دنیا تا خداوند عیوب دنیا را به تو بنمایاند و بینایت گرداند بدان، و غافل و بی‌خبر نباش که از تو غافل نیستند (و همه اعمال و رفتار تو تحت نظر است و ثبت و ضبط می‌شود).

3812 22- ازهد فی الدّنیا و اعزف عنها و ایّاک ان ینزل بک الموت و انت آبق من ربّک فی طلبها فتشقی. 2 208 در دنیا بی‌رغبت باش و زهد ورز، و پرهیز کن از این که مرگ بر تو در آید در حالی که از پروردگار خود فرار کرده و در طلب دنیا تلاش می‌کنی، که در این صورت بدبخت خواهی بود.

3813 23- ازهد فی الدّنیا و اعزف عنها و ایّاک ان ینزل بک الموت و قلبک متعلّق بشیء منها فتهلک. 2 216 بی‌رغبت باش در دنیا و از آن دوری کن و بترس از این که مرگ در حالی به سراغت آید که دلت به دنیا بسته باشد که در این صورت نابود خواهی شد.

3814 24- انظروا الی الدّنیا نظر الزّاهدین فیها الصّارفین عنها، فانّها و اللّه عمّا قلیل تزیل الثّاوی السّاکن، و تفجع المترف الآمن. 2 264 بنگرید به دنیا بسان کسی که بدان رغبتی ندارد و از آن روی گردانده، که به خدا سوگند دنیا به زودی آن کس را که در آن سکونت گزیده از جای برکند، و آنکه به لذتهای دنیا سرگرم و ایمن است به مصیبت و رنج نشاند.

3815 25- ا یسرّک ان تلقی اللّه غدا فی القیامة و هو علیک راض غیر غضبان کن فی الدّنیا زاهدا و فی الآخرة راغبا، و علیک بالتّقوی و الصّدق فهما جماع الدّین، و الزم اهل الحقّ و اعمل عملهم، تکن منهم. 2 366 آیا شادمانت می‌کند که فردای قیامت خدا را دیدار کنی و از تو خوشنود باشد و خشمگین نباشد (اگر این را می‌خواهی) در دنیا زاهد و بی‌رغبت باش و نسبت به آخرت راغب و علاقه‌مند، و بر تو باد به تقوای الهی و صداقت و راستی، که این دو گرد آورنده و جامع دین هستند، و با طرفداران حق ملازم باش و کار آنها را انجام ده تا از ایشان باشی.

3816 26- احزمکم ازهدکم. 2 369 دور اندیش‌ترین شما کسی است که زهدش بیشتر باشد.

3817 27- افضل العبادة الزّهادة. 2 375 برترین عبادت، زهد ورزیدن است.

3818 28- اوّل الزّهد التزهّد. 2 384 آغاز زهد این است که خود را به ترک دنیا و زهد واداری.

3819 29- افضل الطّاعات الزّهد فی الدّنیا. 2 398 برترین فرمانبرداری‌ها و طاعتها زهد در دنیاست.

3820 30- افضل الزّهد اخفاء الزّهد.

2 402 برترین زهدها پنهان کردن زهد است.

3821 31- اعظم النّاس سعادة اکثرهم

زهادة. 2 418 بزرگترین مردم از نظر سعادت کسانی هستند که زهدشان بیشتر باشد.

3822 32- اصل الزّهد حسن الرّغبة فیما عند اللّه. 2 415 اساس زهد آن است که میل و رغبت انسان بدانچه نزد خداست نیکو باشد. 3823 33- احقّ النّاس بالزّهادة من عرف نقص الدّنیا. 2 439 شایسته‌ترین مردم به زهد و بی‌رغبتی در دنیا کسی است که نقص و کمی دنیا را شناخته باشد.

3824 34- انّ الزّاهدین فی الدّنیا لتبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتدّ حزنهم و ان فرحوا، و یکثر مقتهم انفسهم و ان اغتبطوا بما اوتوا. 2 551 به راستی که زاهدان در دنیا دلهاشان بگرید اگر چه (در ظاهر) بخندند، و اندوهشان سخت باشد اگر چه (در ظاهر) فرحناک باشند، و خشم ایشان از نفس خود بسیار باشد اگر چه مورد آرزو و غبطه دیگران باشند.

3825 35- انّ الزّهادة قصر الامل و الشّكر على النّعم و الورع عن المحارم، فان عزب ذلک عنكم فلا يغلب الحرام صبركم، و لا تنسوا عند النّعم شكركم، فقد اعذر اللّه سبحانه اليكم بحجج مسفرة ظاهرة، و كتب بارزة العذر واضحة. 2 663 به راستی که زهد و بی رغبتی در دنیا کوتاه کردن آرزو، و سپاسگزاری نعمتهای خدا، و پارسایی از محرمات الهی است، و اگر اینها همه نبود (لا اقل آن دو قسمت آخر در شما باشد یعنی) غلبه نکند حرام بر صبر و بردباری شما، و در برابر نعمتها شکر و سپاسگزاری را فراموش نکنید، زیرا خدای سبحان عذر خود را در این باره از شما خواسته به وسیله حجّتهای روشن و آشکار، و کتابهایی که به طور وضوح و بی پرده این عذر را بیان کرده است.

3826 36- ان عقلت امرک او اصبت معرفة نفسک فاعرض عن الدّنيا و ازهد فيها، فانّها دار الاشقياء و ليست بدار السّعداء، بهجتها زور و زينتها غرور، و سحائبها متقشّعة و مواهبها مرتجعة. 3 16 اگر کار خود را دریافته‌ای یا به شناخت نفس خویش رسیده‌ای، از دنیا روی بگردان، و در آن بی‌رغبت باش که به راستی دنیا خانه بدبختان است و سرای نیکبختان نیست، شادابی آن دروغ و باطل، و زیور آن فریب است، ابرهایش پراکنده و بخششهای آن بازگشت داده خواهد شد.

3827 37- ان كنتم فی البقاء راغبين فازهدوا فی عالم الفناء. 3 22 اگر به راستی به ماندن و بقا علاقه‌مند و راغب هستید، پس بیایید و در جهان فانی زهد ورزید.

3828 38- انّک لن تخلق للدّنيا فازهد فيها و اعرض عنها. 3 57 تو هیچگاه برای دنیا آفریده نشده‌ای پس در آن زهد ورز و از آن روی بگردان.

3829 39- انّکم ان زهدتم خلصتم من شقاء الدّنیا و فزتم بدار البقاء. 3 67 به راستی که شما اگر زهد ورزید از بدبختی دنیا آسوده شده و به سرای پایدار و ماندنی رسیده و رستگار شده‌اید.

3830 40- اذا هرب الزّاهد من النّاس فاطلبه. 3 141 هر گاه شخص زاهد از مردم گریخت او را بجوی (و بدانکه زهد او واقعی است و حقیقت دارد).

3831 41- اذا طلب الزّاهد النّاس فاهرب منه. 3 141 هر گاه دیدی زاهد در جستجوی مردم و به دنبال آنهاست از او بگریز. (و بدان که حقیقت ندارد و فریبکار است).

3832 42- بالزّهد تثمر الحکمة. 3 209 به وسیله زهد درخت حکمت و فرزانگی بار دهد، و به بار نشیند.

3833 43- ثمرة الزّهد الرّاحة. 3 327

میوه زهد، آسودگی است.

3834 44- ثمن الجنّة الزّهد فی الدّنیا.

3 350 بهای بهشت، زهد در دنیاست.

3835 45- حسن الزّهد من افضل الایمان، و الرّغبة فی الدّنیا تفسد الایقان. 3 389 زهد نیکو از برترین مراتب ایمان است، و رغبت در دنیا یقین را تباه کند.

3836 46- خیر النّاس من زهدت نفسه و قلّت رغبته و ماتت شهوته و خلص ایمانه و صدق ایقانه. 3 436 بهترین مردم کسی است که نفس او زهد ورزد، و میل و رغبتش به دنیا کم باشد، شهوت و خواسته‌هایش مرده، و ایمانش پاک و خالص، و یقین او صادق و درست باشد.

3837 47- رأس السّخاء الزّهد فی الدّنیا. 4 52 اساس و ریشه سخاوت و گذشت، زهد در دنیاست.

3838 48- زین الحکمة الزّهد فی الدّنیا. 4 109 زیور حکمت و فرزانگی، زهد و بی‌رغبتی در دنیاست.

3839 49- زهدک فی الدّنیا ینجیک و رغبتک فیها تردیک. 4 111 زهد تو در مورد دنیا رهایی‌ات دهد، و میل و رغبت در دنیا نابودت کند.

3840 50- زهد المرء فیما یفنی علی قدر یقینه بما یبقی. 4 113 زهد انسان در آنچه فانی شود به مقدار یقین او است در آنچه بر جای می‌ماند.

3841 51- سبب صلاح النّفس العزوف عن الدّنیا. 4 122 وسیله اصلاح نفس روی گرداندن از دنیا است.

3842 52- طوبی للزّاهدین فی الدّنیا الرّاغبین فی الآخرة، اولئک اتّخذوا الارض بساطا و ترابها فراشا و ماءها طیبا و القرآن شعارا و الدّعاء دثارا،

و قرضوا الدّنیا علی منهاج المسیح عیسی بن مریم علی نبیّنا و علیه السلام. 4 268 خوشا به حال آنها که نسبت به دنیا بی‌رغبت، و در آخرت راغب و مشتاقند، ایناننند که زمین را فرش و خاکش را بستر، و آب آن را بوی خوش، و قرآن را شعار (جامه زیرین) و دعا را دثار (جامه رویین) قرار داده، و دنیا را پیموده‌اند همان گونه که حضرت مسیح- که بر پیامبر ما و بر او باد- درود پیمود.

3843 53- علیک بالزّهد فانّه عون الدّین. 4 287 بر تو باد به زهد که به راستی زهد کمک کار و یاور دین است.

3844 54- فضیلة العقل الزّهادة. 4 422 فضیلت و برتری عقل، به زهد و بی‌رغبتی در دنیاست.

3845 55- کیف یزهد فی الدّنیا من لا یعرف قدر الآخـرة. 4 562 چگونـه زهد ورزد در دنیا کسی که قدر و ارزش آخرت را نشناخته است.

3846 56- کسب العلم الزّهد فی الدّنیا.

4 625 وسیله تحصیل و به دست آوردن علم و دانش، زهد در دنیاست.

3847 57- کفی بالمرء سعادة ان یعزف عمّا یفنی و یتولّه بما یبقـی. 4 584 برای سعادت و نیکبختی انسان همین بس که روی بگرداند از آنچه نابود شـدنی است، و شائق گردد بدانچه ماندنی است.

3848 58- کونوا ممّن عرف فناء الدّنیا فزهد فیها، و علم بقاء الآخرة فعمل لها. 4 616 از آن مردمانی باشید که فنا و نیستی دنیا را شـناخته و در آن زهـد ورزیده، و بقا و ماندن آخرت را دانسته و برای آن کار کرده است.

3849 59- من عرف الدّنیا تزهّد. 5 172 کسی کـه دنیـا را بشناسـد زهـد ورزد.

3850 60- من ایقن بما یبقی زهد فیما یفنی. 5 292 کسـی کـه یقـین دارد بدانچه به جای

می‌ماند، زهد ورزد در آنچه از میان می‌رود و فانی می‌شود.

3851 61- من زهد هانت علیه المحن.

5 274 کسی که زهد ورزد، رنج و مصیبتها برایش آسان شود.

3852 62- لیکن زهدک فیما ینفد و یزول فانّه لا یبقی لک و لا تبقی له. 5 50 باید زهد و بی‌رغبتی تو در چیزی باشد که از میان می‌رود و زوال می‌پذیرد، زیرا که چنین چیزی برای تو نمی‌ماند، و تو هم برای او نخواهی ماند.

3853 63- لن یفتقر من زهد. 5 71 نیازمند و فقیر نشـود کسـی کـه زهـد ورزد.

3854 64- من زهد فی الدّنیا حصّن دینه. 5 300 کسی کـه در دنیـا زهـد ورزد دین خود را حفظ کرده است.

3855 65- من زهد فی الدّنیا لم تفته.

5 302 کسی که در دنیا زهد ورزد، دنیا از دستش نرود (و آنچه مقدر شده به او خواهد رسید و زهد چیزی را از او نگیرد).

3856 66- من رغب فیها اتعبته و أشقته.

5 303 کسی که در دنیا رغبت کند او را به تعب و رنج اندازد، و بـه بـدبختی کشاند.

3857 67- من عزف عن الدّنیا اتته صاغرة. 5 312 کسی کـه از دنیـا روی بگرداند، دنیا با حال خواری به نزدش آید.

3858 68- من لهی عن الدّنیا هانت علیه المصائب. 5 325 کسی که از دنیا کنده و جدا شود مصیبتها بر او آسان گردد.

3859 69- من لم یأس علی الماضی و لم یفرح بـالآتی فقـد اخـذ الزّهـد بطرفیه.

5 327 کسی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شادمان نگردد، زهد را به دو طرف آن دریافت کرده است.

3860 70- من زهد فی الدّنیا استهان بالمصائب. 5 335 کسی کـه در دنیـا زهد ورزد، مصیبتها را آسان گیرد.

3861 71- من زهد فی الدّنیا اعتق نفسه و ارضی ربّه. 5 374 کسی کـه در دنیا زهد ورزد جان خود را آزاد کرده، و پروردگارش را خوشنود سازد.

3862 72- من زهد فی الدّنیا قرّت عینه بجنّة المأوی. 5 440 کسی کـه در دنیا زهد ورزد دیده‌اش به بهشت برین «جنّة الماوی» روشن گردد.

3863 73- من لم یزهد فی الدّنیا لم یکن له نصیب فی جنّة المأوی. 5 443
کسی که در دنیا زهد نورزد بهره‌ای از بهشت برین ندارد.

3864 74- مع الزّهد تثمر الحکمة. 6 120 با زهد است که درخت حکمت و فرزانگی به بار نشیند و میوه دهد.

3865 75- لا ینفع زهد من لم یتخلّ عن الطّمع و یتحلّ بالورع. 6 420
سود ندهد زهد کسی که از آز و طمع خود را جدا نکرده، و به پارسایی و ورع خود را نیاراسته است.

3866 76- ینبغی لمن عرف النّاس أن یزهد فیما فی أیدیهم. 6 443 برای کسی که مردم را شناخته شایسته است که زاهد و بی‌رغبت باشد بدانچه در دست آنها است.

3867 77- یا أیّها النّاس ازهدوا فی الدّنیا، فانّ عیشها قصیر، و خیرها یسیر، و إنّها لدار شخوص، و محلّة تنغیص، و إنّها لتدنی الآجال، و تقطع الآمال، ألا و هی المتصدّیة العنون،

و الجامحة الحزون، و المانیة الخئون.

6 463 ای مردم در دنیا زهد ورزید که به راستی زندگی آن کوتاه و خیر آن اندک، و به راستی که این دنیا سرای رفتن و جایگاه بر هم خوردن است و به راستی که دنیا اجلها را نزدیک، و آرزوها را قطع کند، آگاه باشید که این دنیا، همچون زن روسپی هوس انگیزی است که خود را نشان دهد و سپس با نفرت پشت کند، و همچون مرکب سرکشی که هنگام دویدن از رفتن باز ایستد و دروغگویی است خیانت پیشه.

3868 78- ینبغی لمن عرف الدّنیا ان یزهد فیها و یعزف عنها. 6 441 برای کسی که دنیا را شناخته شایسته است که در آن زهد ورزد و از آن دوری گزیند.

3869 79- ينبغی لمن علم سرعة زوال الدّنيا ان يزهد فيها. 6 442 شايسته است برای کسی که شتاب زوال دنيا را دانسته که در آن زهد ورزد.

3870 80- تحبّب الی النّاس بالزّهد فيما أيديهم تفز بالمحبّة منهم. 3 288 با نشان دادن بی‌رغبتی نسبت به آنچه در دست مردم است دوستی آنها را جلب کن، تا از محبّت آنها بهره‌مند شوی.

3871 81- انّ الزّهد فی الجهل بقدر الرّغبة فی العقل. 2 503 به راستی که (ارزش و اهميت) بی‌رغبتی در باره جهل و نادانی، به اندازه رغبت داشتن در عقل است.

باب الزّينة (آرايش)

3872 1- الزّينة بحسن الصّواب لا بحسن الثّياب. 2 38 آرايـش انسـان بـه نيكويى راه درست او است نه به نيكويى جامه.

باب الزیّ (شکل، هیئت)

3873 1- انّ احسن الزّیّ ما خلطک بالنّاس، و جمّلک بینهم، و کفّ ألسنتهم عنک. 2 510 به راستی که بهترین شکل و هیئت آن است که تو را با مردم آمیزش دهد، و در میان ایشان زیبایت کند، و زبانشان را از تو باز دارد.

باب السؤال عن اللّه تعالی (درخواست از خدا)

3874 1- التّقرّب الی اللّه تعالی بمسألته و الی النّاس بترکها. 2 52 تقـرّب و نزدیک شدن به درگاه خدای تعالی به سؤال کردن از او است ولی تقرّب به مردم به ترک سؤال از آنهاست.

3875 2- اعلم النّاس باللّه اکثرهم له مسئلة. 2 451 داناترین مـردم نسـبت به خدای تعالی کسانی هستند که درخواستشان از خدا بیشتر است.

3876 3- ربّما سألت الشّیء فلم تعطه و اعطیت خیرا منه. 4 80 چـه بسـا چیزی از خدا درخواست کنی که آن را به تو ندهد و بهتر از آن را بـه تـو عطـا فرماید.

3877 4- سـلوا اللّـه العفـو و العافیـة و حسـن التّوفیـق. 4 137 از خـدا درخواست کنید گذشت و تندرستی و توفیق نیک را.

3878 5- من سئل اللّه اعطاه. 5 220 کسی که چیزی از خدا بخواهد بـه او عطا کند.

3879 6- لیکن مسئلتک ما یبقی لک جماله و ینفی عنک وباله. 5 50 باید درخواست تو چیزی باشد که زیبایی‌اش برای تو می‌ماند و عذاب و سختی برای تو به دنبال نداشته باشد.

3880 7- ما من شیء احبّ الی اللّه سبحانه من ان یسئل. 6 80 چیـزی در پیشگاه خدای سبحان محبوب‌تر از آن نیست که از او درخواست کنند (و هر چه می‌خواهند از او بخواهند).

3881 8- نسأل اللّه سبحانه لمنّته تماما و بحبله اعتصاما. 6 176 از خـدای سبحان درخواست می‌کنیم تمامی نعمتش را، و چنگ زدن به ریسمان

او را.

3882 9- نسأل اللّه سبحانه منازل الشّهداء و معايشه السّعداء و مرافقة الانبياء و الابرار. 6 189 از خدای سبحان می‌خواهیم جایگاه شهیدان، و زندگی کردن با نیکبختان، و رفاقت و همدمی با پیامبران و نیکان را.

3883 10- لا تسئلوا الّا اللّه سبحانه فانّه ان اعطاكم اكرمكم و ان منعكم خار لكم. 6 341 درخواست نکنید جز از خدای سبحان، زیرا اگر به شما عطا فرمود اکرام فرموده و شما را گرامی داشته، و اگر منع فرمود (و خواسته شما را اجابت نکرد) خیر و خوبی شما را خواسته است.

3884 1- الدّعاء للسّائل احدى الصّدقتين. 2 15 دعا کردن برای سائل و درخواست کننده یکی از دو صدقه است (یعنی اگر نتوانست به او چیزی بدهد در حق او دعا کند که این خود نوعی صدقه است).

3885 2- اسمحوا إذا سئلتم. 2 239 جود و بخشش کنید هر گاه از شما چیزی درخواست کردند.

3886 3- من حرم السّائل مع القدرة عوقب بالحرمان. 5 373 کسی که سائل را با داشتن قدرت و توان محروم سازد به عقوبت محرومیّت و بی‌بهره ماندن از رحمت حق دچار شود.

3887 4- لا تردّ السّائل و صن مروّتک عن حرمانه. 6 284 سائل و درخواست کننده را باز نگردان و جوانمردی خود را نگه دار از این که او را محروم گردانی. 3888 5- لا تردّنّ السّائل و ان اسرف.

6 273 سائل را باز نگردان اگر چه اسراف و زیاده روی کند.

3889 6- الذّلّ فی مسئلة النّاس. 1 120 خواری انسان، در سؤال کـردن از مردم است.

3890 7- المسألة مفتاح الفقر. 1 255 سؤال کردن (از مـردم) کلیـد فقـر و نیازمندی است.

3891 8- المؤمن اذا سئل اسعف و اذا سأل خفّف. 2 57 از مؤمن هـر گـاه درخواست شود کمک کند، و اگر خود از دیگری سؤال کند سبک گیرد.

3892 9- السّؤال یضعف لسان المـتکلّم و یکسـر قلـب الشّـجاع البطـل، و یوقف الحرّ العزیز، موقف العبد الذّلیل و یذهب بهاء الوجه و یمحق الرّزق.

2 141 سؤال و درخواست (از مردم) زبان گوینده را ناتوان و کنـد سـازد، و دل مرد شجاع و دلیر را بشکند، و آزاد مرد عزیـز را در جایگـاه بـرده خـوار و دلیلی در آورد، آبرو را ببرد و روزی را کم و بی‌برکت کند.

3893 10- المسألة طوق المذلّة، تسلب العزیز عـزّه و الحسـیب حسـبه. 2 145 سؤال کردن طوق مذلت و خواری است که عزّت انسان عزیز را سلب کند، و حسب و شرافت کسی را که دارای حسب و بزرگواری است از بین برد.

3894 11- اذا اردت ان تطاع فاسئل ما یستطاع. 3 134 هر گـاه خواسـتی که فرمانت برند از مردم بخواه هر چـه را تـوان انجـام آن را دارنـد (و بـیش از طاقت و توان مردم چیزی ازآنها نخواه).

3895 12- کثرة السّؤال تورث الملال.

4 590 درخواست زیاد ملال آورد.

3896 13- من سئل غیر اللّه استحقّ الحرمان. 5 204

کسی که از غیر خدا سؤال کند شایسته نومیدی است. 3897 14- من اکثر مسئلة النّاس ذلّ.

5 238 کسی که درخواستش از مردم زیاد باشد خوار گردد.

3898 15- من صان نفسه عن المسائل جلّ. 5 239 کسی که خود را از سؤال کردن نگه دارد بلند مرتبه و بزرگ شود.

3899 16- من سئل ما لا یستحقّ قوبل بالحرمان. 5 316 کسی که چیزی را درخواست کند که شایستگی آن را ندارد با نومیدی مواجه شود.

3900 17- من تکرّر سؤاله للنّاس ضجروه. 5 324 کسی که سؤال و درخواستش از مردم مکرّر شد از او خسته و ملول شوند.

3901 18- من سئل فوق قدره استحقّ الحرمان. 5 325 کسی که بیش از حدّ و اندازه خود درخواست کند شایسته نومیدی است.

3902 19- من لم یصن وجهه عن مسئلتک فاکرم وجهک عن ردّه. 5 438 کسی که آبروی خود را نگه نداشت و از تو چیزی درخواست کرد، تو گرامی بدار آبروی خود را از ردّ کردنش.

3903 20- من المروّة انّک اذا سئلت ان تتکلّف و اذا سألت ان تخفّف. 6 42 از جوانمردی است که اگر کسی چیزی از تو درخواست کرد، رنج و دشواری بر آوردن آن را تحمل کنی، و اگر خود چیزی از کسی درخواست کنی درخواستت را سبک گیری (و سنگین نگیری که بر آوردنش دشوار باشد).

3904 21- وجهک ماء جامد یقطّره السّؤال، فانظر عند من تقطّره. 6 243 روی تو (آبرویت) آبی است بسته و جامد که سؤال و درخواست آن را ریزان کرده و می‌چکاند، پس بنگر که نزد چه کسی آن‌را می‌چکانی و روان می‌سازی.

3905 22- لا تسئل من تخاف منعه.

6 264 درخواست مکن از کسی که ترس ردّ آن را داری.

3906 23- لا تسئلنّ عمّا لم یکن، ففی الّذی قد کان علم کاف. 6 297 درخواست مکنید از آنچه نخواهد شد که در آنچه وجود دارد دانشی بس و کافی است. 3907 24- لا شیء اوجع من الاضطرار الی مسئلة الاغمار. 6 396 چیزی دردناک‌تر نیست از این که آدمی ناچار شود به درخواست از تازه به دوران رسیده‌ها.

3908 25- من احسن السّؤال علم. 5 191 کسی که سؤال و درخواست را نیکو کند دانا شود. 3909 26- من علم احسن السّؤال. 5 141 کسی که دانا باشد نیکو کند سؤال را (و به گونه‌ای طرح کند که پاسخ گیرد و به اجابت مقرون باشد).

3910 27- من احسن المسألة اسعف.

5 145 کسی که نیکو سؤال کند اجابت شود.

3911 28- کلّ امرء مسئول عمّا ملکت یمینه و عیاله. 4 633 هر انسانی از آنچه مالک آن است (برده و غیره) و نانخورهای خود مورد بازخواست قرار گرفته و مسئول است.

باب السبب

3912 1- السّبب الّذی أدرک به العاجز بغیته هو الّذی أعجز القادر عن طلبته.

2 165 همان سبب و وسیله‌ای که موجب گردیده تا ناتوان به هدف خود برسد، همان وسیله‌ای است که توانا را از رسیدن به مقصود خود ناتوان کرده است.

3913 2- لکلّ شیء سبب. 5 13 هر چیزی را سبب و وسیله‌ای است.

باب السبّ (دشنام)

3914 1- ما تسابّ اثنان الّا غلب ألامهما. 6 79 دشنام ندهنـد دو نفـر بـه یکدیگر جز آنکه هر کدام پست‌تر است بر آن دیگری چیره شود.

باب الستر (پرده پوشی)

3915 1- من علم ما فیه ستر علی اخیه.

5 242 کسی که بداند در خودش چیست (و عیبهـای خـود را بدانـد) عیـب برادرش را بپوشاند.

باب السجود

3916 1- السّجود الجسمانیّ هو وضع عتائق الوجوه علی التّراب و استقبال الارض بالرّاحتین و الکفّین و اطراف القدمین، مع خشوع القلب و اخلاص النّیّة. 2 165 سجده جسمانی و بدنی عبارت است از گذاردن جاهای نیکوی رو و صورت بر خاک، و رو آوردن به سوی زمین با دستها و اطراف پاها با خشوع دل و نیّت پاک.

3917 2- و السّجود النّفسانیّ فراغ القلب من الفانیات، و الاقبال بکنه الهمّة علی الباقیات، و خلع الکبر و الحمیّة و قطع العلائق و التّحلّی بالخلائق النّبویّة. 2 165 سجده نفسانی خالی بودن است از چیزهای نابود شدنی و رو آوردن به کنه همّت بر چیزهای پایدار، و به دور انداختن تکبر و نخوت، و بریدن پیوندهای دنیوی و آراسته شدن به خویهای پیامبری است.

3918 3- طول القنوت و السّجود ینجی من عذاب النّار. 4 253 طولانی کردن قنوت و سجده انسان را از عذاب دوزخ نجات دهد.

3919 4- لا یقرّب من اللّه سبحانه الّا کثرة السّجود و الرّکوع. 6 428 نزدیک نکند انسان را به خدای سبحان مگر سجده و رکوع بسیار.

باب المسجد

3920 1- الجلوس فی المسجد من بعد طلوع الفجر الی حین طلوع الشّمس للاشتغال بذکر اللّه سبحانه، اسرع فی تیسیر الرّزق من الضّرب فی اقطار الارض.

2 144 نشستن در مسجد (و جایگاه نماز) پس از طلوع سپیده تا طلوع خورشید به منظور اشتغال به ذکر خدای سبحان، شتابان‌تر است برای آسان کردن روزی از گام برداشتن و رفتن در اطراف زمین.

باب السجن (زندان)

3921 1- السّجن احد القبرين. 2 17 زندان یکی از دو گور انسان است.

باب السجيّة (خلق و خوی)

3922 1- من سائت سجيّته سرّت منيّته.

5 272 کسی که خلق و خویش بد باشد مرگ او (مردم را) خوشحال کند.

باب السخط (ناخرسندی، خشم)

3923 1- ایّاک و ما یسخط ربّک و یوحش النّاس منک فمن اسخط ربّه تعرّض للمنیّة و من اوحش النّاس تبرّأ من الحرّیّة. 2 317 بپرهیز از آنچه پروردگارت را خشمگین کند و مردم را از تو برماند، که هر کس خدا را ناخرسند کند، خود را در معرض هلاکت قرار داده، و هر کس مردم را از خود برماند از آزادگی جدا گشته است.

3924 2- اشدّ النّاس عذابا یوم القیامة المتسخّط لقضاء اللّه. 2 443 سخت‌ترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت، کسی است که مقدّرات الهی را خوش ندارد.

3925 3- عجبت لمن یقال : إنّ فیه الشّرّ الّذی یعلم أنّه فیه کیف یسخط. 4 346 در شگفتم از کسی که در باره‌اش بگویند در او شرّ و بدی است و خود می‌داند که شرّ در او هست چگونه از این سخن (که حقیقت دارد) خشمگین شود

3926 4- کفی بالسّخط عناء. 4 583 ناخورسندی (از مقدّرات) برای رنج و تعب انسان (در زندگی) کافی است.

3927 5- من کثر سخطه لم یعرف رضاه. 5 235 کسی که خشم و ناخورسندی‌اش (در زندگی) بسیار است خوشنودی‌اش شناخته نشود.

3928 6- من کثر سخطه لم یعتب. 5 297 کسی که خشمش زیاد باشد سرزنش نشود (یعنی نمی‌توان او را سرزنش کرد و از او گله کرد).

3929 7- من طلب رضی اللّه بسخط النّاس ردّ اللّه ذامّه من النّاس حامدا.

5 427 کسی که رضایت خدا را با خشم مردم بجوید (یعنی رضایت خـدا را مقدم بر خشم مردم بدارد) خداوند مذمت کننده او را از میـان مـردم تبـدیل بـه ستایش کننده گرداند.

3930 8- من طلب رضی النّاس بسخط اللّه ردّ اللّه حامده من النّاس ذامّـا.

5 427 کسی که رضایت مردم را با خشم خدا بجوید خداوند سـتایش کننـده او را در میان مردم تبدیل به مذمّت کننده گرداند.

3931 9- ما اعظم وزر من طلب رضی المخلوقین بسخط الخالق. 6 72 چه بزرگ است جرم کسی که رضایت مخلوق را به خشم پروردگار به جوید.

باب السخف (سبک عقلی)

3932 1- من وادّ السّخیف اعرب عن سخفه. 5 256 کسی که با شخص کم عقل باب رفاقت و دوستی بگشاید، از کم عقلی خود پرده بردارد.

باب السخاوة (جود، بخشش)

3933 1- السّخاء سجيّة، الشّرف مزيّة.

1 11 سخاوت خلق و خوی است و شرافت، برتری و مزیتی است.

3934 2- السّخاء خلق. 1 25 سخاوت، خلق و خوی است.

3935 3- السّخاء زين الانسان. 1 67 سخاوت، زیور انسان است.

3936 4- السّخاء يزرع المحبّة. 1 82 سخاوت، محبّت انسان را در دلها می‌کارد.

3937 5- السّخاء اشرف عادة. 1 105 سخاوت، شریف‌ترین عادت است.

3938 6- السّخاء خلق الانبياء. 1 198 سخاوت، خوی پیامبران است.

3939 7- السّخاء يثمر الصّفاء. 1 198 سخاوت، صفا و صمیمیت به بار آورد.

3940 8- السّخاء ستر العيوب. 1 228 سخاوت، پوشش عیبهاست.

3941 9- السّخاء يكسب الحمد. 1 274 سخاوت، ستایش مردم را به دست آورد.

3942 10- السّخاء عنوان المروّة و النّبل. 1 311 سخاوت، سر آغاز مردانگی و نجابت است.

3943 11- السّخاء حبّ السّائل و بذل النّائل. 1 386 سخاوت، دوست داشتن سائل و بذل عطا و بخشش است.

3944 12- السّخاء يكسب المحبّة و يزين الاخلاق. 2 10 سخاوت، دوستی و محبت به بار آرد و اخلاق را زیور بخشد.

3945 13- السّخاء احدى السّعادتين.

2 20 سخاوت، یکی از دو بخش سعادت انسانی است.

3946 14- السّخاء یمحّص الذّنوب و یجلب محبّة القلوب. 2 37 سخاوت، گناهان را پاک نموده و دوستی دلها را جلب کند.

3947 15- السّخاء و الشّجاعة غرائز شریفة یضعها اللّه سبحانه فیمن احبّه و امتحنه. 2 56 سخاوت و شجاعت خصلتهای شریفی هستند که خدای سبحان در وجود هر کس که او را دوست دارد و آزمایش کرده است آنها را می‌نهد.

3948 16- السّخاء ان تکون بمالک متبرّعا و عن مال غیرک متورّعا. 2 82 سخاوت آن است که نسبت به مال خود بخشنده باشی، و از مال دیگران پرهیز کار و پارسا.

3949 17- السّخاء ما کان ابتداء فان کان عن مسئلة فحیاء و تذمّم. 2 117 سخاوت آن است که ابتدایی باشد، و گرنه اگر پس از سؤال و درخواست باشد، آن شرم و ننگ است (نه سخاوت). 3950 18- السّخاء ثمرة العقل، و القناعة برهان النّبل. 2 151 سخاوت، میوه عقل است، و قناعت، نشان دهنده نجابت و بزرگواری.

3951 19- اسمح تکرم. 2 168 جود و بخشش کن تا بزرگوار شوی.

3952 20- اسمحکم اربحکم. 2 370 هر یک از شما که جود و بخشش او بیشتر باشد سودمندتر است.

3953 21- اشجع النّاس اسخاهم. 2 380 شجاع‌ترین مردم سخاوتمندترین آنها است. 3954 22- افضل النّاس السّخیّ الموقن.

2 397 برترین مردم سخاوتمندی است که یقین دارد (به فضیلت سخاوت و یا به مبدأ و معاد).

3955 23- افضل النّاس فی الدّنیا الاسخیاء و فی الآخرة الاتقیاء. 2 440 برترین مردم در دنیا سخاوتمندان، و در آخرت پرهیزکاران هستند.

3956 24- اکرم الاخلاق السّخاء و اعمّها نفعا العدل. 2 441 گرامی‌ترین خوی‌ها سخاوت است، و سودمندترین آنها عدالت و دادگستری است.

3957 25- افضل الشّیم السّخاء و العفّة و السّکینة. 2 454 برترین خصلتها سخاوت و پاکدامنی و آرامش داشتن (در برابر ناملایمات) است.

3958 26- انّ اللّه سبحانه یحبّ کلّ سمح الیدین حریز الدّین. 2 501 به راستی که خدای سبحان دوست دارد هر انسان دست باز (سخاوتمند) سخت دین را.

3959 27- انّ سخاء النّفس عمّا فی ایدی النّاس لافضل من سخاء البذل. 2 540 به راستی که سخاوت و گذشت نفس انسان از آنچه در دست مردم است (و در خواست نکردن و طمع نداشتن به آنها) برتر است از سخاوت بذل و بخشش.

3960 28- انّ افضل ما استجلب به الثّناء السّخاء، و انّ اجزل ما استدرّت به الارباح الباقیة الصّدقة. 2 618 به راستی که بزرگترین چیزی که مدح و ثنای مردم به وسیله آن جلب شود سخاوت است، و بزرگترین چیزی که به وسیله آن روان شود سودهای پایدار صدقه است.

3961 29- بالسّخاء تزان الافعال. 3 217 به وسیله سخاوت کارها سنجیده شود.

3962 30- بالسّخاء تستر العیوب. 3 228 با سخاوت عیبها پوشیده شود.

3963 31- تحلّ بالسّخاء و الورع فهما حلية الايمان و اشـرف خلالـک. 3 290 خود را به سخاوت و پارسایی بیارای که این دو زیور ایمان، و شریف‌ترین خصلتهای تو است.

3964 32- خير النّاس من كان فی يسره سخيّا شكورا. 3 435 بهترین مردم کسی است که در زمان توانگری خود سخاوتمند و سپاسگزار باشد.

3965 33- خير السّخاء ما صادف موضع الحاجة. 3 426 بهترین سـخاوتها آن است که به جایگاه نیاز برخورد کند.

3966 34- سبب المحبّة السّخاء. 4 120 وسیله دوستی، سخاوت است.

3967 35- سبب السّيادة السّخاء. 4 122 وسیله آقایی و سیادت، سـخاوت است.

3968 36- سادة اهل الجنّة الاسخياء و المتّقون. 4 134 آقایـان و مهتـران اهل بهشت، سخاوتمندان و پرهیزکارانند.

3969 37- سادة النّاس فی الدّنيا الاسخياء، و فی الآخرة الاتقيـاء. 4 138 آقای مردم در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت پرهیزکارانند.

3970 38- عليک بالسّخاء فانّه ثمرة العقل. 4 284 بر تو باد به سخاوت که آن میوه عقل است.

3971 39- عليكم بالسّخاء و حسن الخلق فانّهما يزيدان الـرّزق و يوجبـان المحبّة. 4 304 بر شما باد به سخاوت و خوش خلقی که این دو، روزی را زیاده کنند و موجب محبت مردم گردند.

3972 40- عادة النّبلاء السّخاء و الكظم و العفو و الحلم. 4 354 عـادت و خوی بزرگان : سخاوت و فرو بردن خشم، و گذشت و بردباری است.

3973 41- غطاء العیوب السّخاء و العفاف. 4 381 پوشاننده عیبها سخاوت و پاکدامنی است.

3974 42- غطّوا معایبکم بالسّخاء فانّه ستر العیوب. 4 391

عیبهای خود را با سخاوت بپوشانید که پوشش عیبهاست.

3975 43- فی السّخاء المحبّة. 4 400 در سخاوت محبت مردم نهفته است.

3976 44- کثرة السّخاء تکثر الاولیاء و تستصلح الاعداء. 4 592 سخاوت بسیار، دوستان را زیاد و دشمنان را اصلاح کند.

3977 45- کن سمحا و لا تکن مبذّرا. 4 600 سخاوتمند باش ولی اسرافگر مباش.

3978 46- لیکن سجیّتک السّخاء و الاحسان. 5 52 باید خوی تو سخاوت و بخشش باشد.

3979 47- لو رأیتم السّخاء رجلا لرأیتموه حسنا یسرّ النّاظرین. 5 118 اگر سخاوت را به صورت مردی ببینید مردی را خواهید دید زیبا که بینندگان را شادمان کند.

3980 48- من عقل سمح. 5 145 کسی که عاقل باشد جود و بخشش کند.

3981 49- من لم یسمح و هو محمود سمح و هو ملوم. 5 250 کسی که بخشش نکند در حالی که مورد ستایش است، بخشش کند در حالی که مورد نکوهش باشد.

3982 50- من لم یسمح لم یسد. 5 253 کسی که بخشش نکند به آقایی و سیادت نرسد.

3983 51- من لم یکن له سخاء و لا حیاء فالموت خیر لـه مـن الحیـاة. 5 410 کسی که نه سخاوت دارد و نه حیا و شرم، مرگ بـرای او بهتـر از زنـدگی است.

3984 52- من کمال النّعمة التّحلّی بالسّخاء و التّعفّف. 6 21 از کمال نعمـت الهی است که انسان به زیور سخاوت و پاکدامنی آراسته باشد.

3985 53- ما استجلبت المحبّة بمثل السّخاء و الرّفق و حسن الخلق. 6 72 چیزی برای جلب محبت مانند سخاوت و نرمخویی و خوش خلقی نیست.

3986 54- نعم السّجیّة السّخاء. 6 160 چه خصلت خوبی است سخاوت.

3987 55- لا سخاء مع عدم. 6 360 با نـداری سـخاوتی نیسـت. 3988 56- لا فضیلة کالسّخاء. 6 354 فضیلتی همچون سخاوت نیست.

3989 57- لا سیادة لمن لا سخاء له. 6 403 کسی که سـخاوت و جـود و بخشش ندارد سیادت و آقایی ندارد.

باب السداد (راستی، درستی، محکمی)

3990 1- احسن القول السّداد. 2 374 بهترین گفتار آن است کـه راسـت و درست باشد.

3991 2- من عمل بالسّداد ملک. 5 188 کسی که بـه درسـتی عمـل کنـد مالک پیروزی و سعادت گردد.

باب السرور (شادمانی)

3992 1- اوقات السّرور خلسة. 1 272 زمانهای شادی به زودی ربوده شود.

3993 2- السّرور يبسط النّفس و يثير النّشاط. 2 113 شادی، نفس انسان را می‌گشاید و نشاط را بر می‌انگیزد.

3994 3- إنّ المرء قد يسرّه درک ما لم يكن ليفوته و يسوءه فوت ما لم يكن ليدركه، فليكن سرورک بما نلت من آخرتک، و ليكن اسفک على ما فاتک منها، و ليكن همّک لما بعد الموت.

2 566 به راستی که انسان گاه است که شادی می‌کند او را دریافت چیزی که مقرر نبود که از او فوت شود، و گاه است که بدحال و ناراحت کند او را از دست رفتن چیزی که قرار نبود به او برسد، در این صورت باید شادی تو در آن چیزی از آخرت باشد که آن را بیابی، و تأسف تو در باره چیزی از آخرت باشد که از دست تو بیرون رفته، و اندوه تو باید در باره زندگی پس از مرگ باشد (نه برای دنیای فانی).

3995 4- بقدر السّرور يكون التّنغيص.

3 216 به اندازه شادی، کدورت و بد حالی است.

3996 5- بالفجائع يتنغّص السّرور.

3 229 با رسیدن مصیبتها شادی‌ها مکدّر شود.

3997 6- ربّما تنغّص السّرور. 4 83 چه بسا شادی‌ها که مکدّر و تیره گردد.

3998 7- سرور المؤمن بطاعة ربّه و حزنه علی ذنبه. 4 136 شادی مـؤمن به اطاعت پروردگار است و اندوهش در باره گناه او است.

3999 8- قد یتنغّص السّرور. 4 466 گاهی است که شادیها مکـدّر و تیـره شود.

4000 9- کلّ سرور متنغّص. 4 528 هر شادمانی مکدّر شود.

4001 10- کم من فرح افضی به فرحه الی حزن مخلّـد. 4 554 چـه بسـا خوشحالی و سروری که انسان را به اندوه ابدی بکشاند.

4002 11- ما أودع احد قلبا سرورا الّا خلق اللّه من ذلک السّرور لطفا، فاذا نزلت به نائبة جری الیها کالماء فی انحداره حتّی یطردها عنه کمـا تطـرد الغریبـة من الابل. 6 108 کسی نیست که در دلی شادمانی بنهد جز آنکه خداوند از ایـن شادمانی لطفی را خلق کند که هر گاه مصیبتی به آن شخص برسد، این لطف بـه سوی آن مصیبت روان شود همانند آبی که در سراشیبی روان شود تا آن مصیبت را از او دور گرداند، همان گونه که شتر غریبـه را شـتران خـودی از خـود دور کنند.

4003 12- لا تفرح بما هو آت. 6 261 فرحناک نباش بـه آنچـه مـی‌آیـد (زیرا چه بسا موانعی پیش آید و از آمدنش جلوگیری کند).

باب السرّ (راز)

4004 1- المرء احفظ لسرّه.

1 177انسان خودش رازش را بهتر از دیگران نگه دارد.

4005 2- الرّأی بتحصین الاسرار. 1 271 رأی صحیح بـه ایـن اسـت کـه رازها محکم نگهداری شود.

4006 3- احفظ امرک و لا تتکح خاطبا سرّک. 2 182 راز خـود را نگـاه دار و به هیچ خواستگاری شوهرش مده. 4007 4- انفرد بسـرّک و لا تودعـه حازما فیزلّ و لا جاهلا فیخون. 2 183 سرّ خود را فقط خودت نگـه دار، و بـه انسان دور اندیشی مسپار که بلغزد (و اظهار کنـد) و بـه آدم نـادانی مسـپار کـه خیانت کند.

4008 5- ثلاث لا یستودعن سرّا : المرأة و النّمّام و الاحمـق. 3 336 سـه کس هستند که نباید به آنها رازی را سپرد : زن، سخن چین، احمق (کم عقل).

4009 6- سرّک سرورک ان کتمته، و ان اذعته کان ثبورک. 4 141 راز تـو شادمانی تو است به شرط آنکه آن را بپوشانی، و اگر آن را فاش کردی هلاکـت و نابودی تو است.

4010 7- سرّک اسیرک فان افشیته صرت اسیره. 4 146 راز تو اسیر دست تو است، ولی اگر آن را افشا کردی تو اسیر آن خواهی شد.

4011 8- صدر العاقل صندوق سرّه.

4 215 سینه شخص عاقل صندوق راز او است.

4012 9- کن باسرارک بخیلا و لا تذع سرّا اودعته فانّ الاذاعة خیانة. 4 610 نسبت به رازهای خویش بخیل باش، و رازی را نیز که به تو سپرده‌اند فاش مکن که افشاگری خیانت است.

4013 10- کاتم السّرّ وفیّ امین. 4 633 کتمان کننده راز با وفا و امین است.

4014 11- کلّما کثر خزّان الاسرار کثر

ضیاعها. 4 618 به هر اندازه خزینه‌دارهای رازها زیاد شد تباهی آن زیاد شود. 4015 12- لو عقل المرء عقله لاحرز سرّه عمّن افشاه الیه و لم یطلع احدا علیه.

5 122 اگر انسان عقل خود را در می‌یافت نگه می‌داشت رازش را از کسی که به سوی او افشا کرده و احدی را بر آن آگاه نمی‌ساخت.

4016 13- من افشی سرّک ضیّع امرک.

5 226 کسی که راز تو را فاش کند کارت را تباه سازد.

4017 14- من کتم سرّه کانت الخیرة بیده. 5 240 کسی که راز خود را کتمان کند اختیار در دست خود او است. 4018 15- من اسرّ الی غیر ثقة ضیّع سرّه. 5 257 کسی که راز خود را به شخصی که مورد اطمینان نیست بسپارد، راز خود را تباه کرده است.

4019 16- من افشی سرّا استودعه فقد خان. 5 268 کسی که رازی را به او سپرده‌اند اگر افشا کند خیانت کرده است.

4020 17- من بحث عن اسرار غیره اظهر اللّه اسراره. 5 371 کسی که تفحص و جستجو کند از اسرار دیگران، خداوند اسرارش را آشکار کند.

4021 18- من ضعف عن حفظ سرّه لم یقو لسرّ غیره. 5 403 کسی که از نگهداشتن راز خود ناتوان باشد، از نگهداشتن راز دیگری ناتوان‌تر است. 4022 19- من ضعف عن سرّه فهو عن سرّ غیره اضعف. 5 362

کسی که از نگهداشتن راز خود ناتوان است نیروی نگهداشتن راز دیگری را ندارد.

4023 20- من حصّن سرّه منک فقد اتّهمک. 5 452 کسی که راز خود را از تو پنهان دارد تو را متهم دارد (به افشاگری، و اعتماد کامل بر تو ندارد).

4024 21- من توفیق الرّجل وضع سرّه عند من یستره و احسانه عند من ینشره. 6 47 از توفیق مرد است که راز خود را نزد کسی بنهد که پنهان دارد، و احسان و بخشش خود را نزد کسی بدارد که باز گوید.

4025 22- ملاک السّرّ ستره. 6 117 ملاک راز، پوشاندن آن است (و گرنه راز نیست).

4026 23- ما لمت احدا علی اذاعة سرّی اذا کنت به أضیق منه. 6 114 سرزنش نکنم هیچکس را بر آشکار کردن رازم، وقتی که سینه خودم به نگهداری آن تنگ‌تر باشد. 4027 24- لا تودعنّ سرّک من لا امانة له. 6 262 راز خود را نزد کسی که امانتدار نیست نسپار.

4028 25- لا تطلع زوجک و عبدک علی سرّک فیسترقّاک. 6 271 همسر و بنده‌ات را بر راز خود آگاه مکن که تو را به بردگی در آورند (و رازت را فاش کنند).

4029 26- لا تسرّ الی الجاهل شیئا لا یطیق کتمانه. 6 284 به شخص نادان مسپار رازی را که طاقت نگهداری آن را ندارد.

4030 27- لا حرز لمن لا يسع سرّه صدره. 6 386 نگه دار نیست کسی که سینه‌اش گنجایش نگهداشتن راز خود را ندارد.

4031 28- لا يسلم من اذاع سرّه. 6 388 سالم نماند کسی که راز خـود را فاش نماید.

باب السرعة (شتاب)

4032 1- اغبط النّاس المسارع الی الخیرات. 2 423 بیشترین غبطه‌ها را مردم به کسی می‌خورند که نسبت به کار خیر شتاب بیشتری دارد و پیشقدم است.

4033 2- من اسرع المسیر ادرک المقیل. 5 196 کسی که شتاب در رفتن کند استراحتگاه را دریابد. 4034 3- من فضیلة النّفس المسارعة الی الطّاعة. 6 48 از فضیلت و برتری نفس شتاب کردن به سوی اطاعت خداوند است.

4035 4- ما أسرع صرعة الطّاغی. 6 64 چه شتاب می‌کند و چه زود در می‌رسد افتادن سرکش و طغیان‌گر.

4036 5- لا تسرعنّ الی بادرة وجدت عنها مندوحة. 6 300 شتاب نکن به کار شتاب‌زده‌ای که توسعه‌ای در آن یافته‌ای (و نیازی به شتاب ندارد).

4037 6- لا تسرعنّ الی بادرة و لا تعجّلنّ بعقوبة وجدت عنها مندوحة، فانّ ذلک منهکة للدّین مقرّب من الغیر. 6 307 شتاب زده کاری را مکن، و در کیفر دادن تا جایی که توسعه و راه فراری از آن داری عجله مکن، که این کار (یعنی عجله در کیفر) دین را ناتوان و ضعیف گرداند، و دگرگونی‌ها را نزدیک کند.

4038 7- ملاک الخیر مبادرته. 6 117 ملاک کار خیر، پیشی گرفتن به آن است.

باب الاسراف (ولخرجی، زیاده‌روی در خرج)

4039 1- الاسراف یفنی الجزیل. 1 92 اسراف کاری، مال بسیار را نابود می‌کند.

4040 2- الاسراف یفنی الکثیر. 1 139

اسراف، مال زیاد را نیست و نابود می‌کند.

4041 3- اقبح البذل السّرف. 2 372 زشت‌ترین بذل و بخششها، اسرافکاری است.

4042 4- ذر الاسراف مقتصدا و اذکر فی الیوم غدا. 4 33 اسراف را به صورت میانه روی در آور، و در امروز زندگی، فردا را نیز به یاد آور.

4043 5- سبب الفقر الاسراف. 4 122 سبب فقر و نداری، اسرافکاری است.

4044 6- ذر السّرف فانّ المسرف لا یحمد جوده و لا یرحم فقره. 4 34 اسراف را واگذار، زیرا شخص اسرافکار نه جود و بخشش او ستایش شود، و نه هنگام فقر و نداری مورد مهر دیگران قرار گیرد.

4045 7- شین السّخاء السّرف. 4 190 زشتی سخاوت، اسراف است (که اگر از حدّ گذشت دیگر زیور نیست بلکه زشتی است).

4046 8- فدع الاسراف مقتصدا و اذکر فی الیوم غدا، و امسک من المال بقدر ضرورتک و قدّم الفضل لیوم حاجتک.

4 436 اسراف را واگذار و میانه روی کن، و در امروز، فردا را یاد کن، و از مال خویش به مقدار ضرورت نگه دار، و زیاده بر آن را برای روز نیاز و حاجتت (روز قیامت) از پیش فرست.

4047 9- كثرة السّرف تدمّر. 4 597 اسراف کاری بسیار، نابود می‌کند.

4048 10- كفى بالتّبذير سرفا. 4 572 بیهوده خرج کردن برای اسرافکاری کافی است. 4049 11- ليس فى سرف شرف. 5 86 در اسرافکاری شرافتی نیست.

4050 12- ما فوق الكفاف اسراف. 6 52

بیش از کفاف خرج کردن، اسرافکاری است.

4051 13- ويح المسرف ما أبعده عن صلاح نفسه و استدراک امره. 6 228 وای بر اسرافکار چه چیز او را دور کرده از اصلاح خویش و بازیافت و تدارک کارش.

4052 14- لا غنى مع اسراف. 6 363 با اسرافکاری توانگری و بی‌نیازی نیست.

4053 15- انّ امساک الحافظ اجمل من بذل المضيّع. 2 493 به راستی که نگه داشتن خسیس بهتر است از بخشش اسرافکار.

باب السعادة (نیکبختی)

4054 1- السّعادة ما افضت الی الفوز.

1 291 سعادت آن است که انسان را به رستگاری برساند.

4055 2- السّعید من اخلص الطّاعة.

1 341 نیکبخت کسی است که اخلاص در اطاعت داشته باشد.

4056 3- السّعید من استهان بالمفقود.

2 4 نیکبخت کسی است که آنچه را ندارد خوار بشمارد و در صدد تحصیل آن برنیاید.

4057 4- السّعید من خاف العقاب فامن و رجا الثّواب فاحسن. 2 59 نیکبخت کسی است که از عقاب بترسد و همین سبب ایمنی او در قیامت گردد، و امید به ثواب داشته باشد و سبب شود که نیکو عمل کند.

4058 5- اسعد النّاس العاقل المؤمن.

2 397 نیکبخت‌ترین مردم، خردمند با ایمان است.

4059 6- سعادة المرء القناعة و الرّضا.

4 130 سعادت انسان به قناعت و خوشنودی از خدای تعالی است.

4060 7- سعادة الرّجل فی احراز دینه و العمل لآخرته. 4 144 سعادت مرد در نگهداری از دین و عمل برای آخرت او است.

4061 8- عند العرض علی اللّه سبحانه تتحقّق السّعادة من الشّقاء. 4 325 در هنگام عرضه اعمال به درگاه خدای سبحان، نیکبختی و سعادت از بدبختی و شقاوت مشخص شود.

4062 9- کفی بالمرء سعادة ان یوثق به فی امور الدّین و الـدّنیا. 4 581 در سعادت انسان همین بس که در امور دین و دنیا مورد وثوق و اعتماد مردم باشد.

4063 10- لن تعرف حـلاوة السّـعادة حتّـی تـذاق مـرارة الـنّحس. 5 66 شیرینی نیکبختی و سعادت شناخته نشود تا تلخی نحوست چشیده شود.

4064 11- من السّعادة التّوفیق لصالح الاعمال. 6 19 از سعادت و نیکبختی انسان توفیق یافتن به کارهای شایسته و عمل صالح است.

4065 12- من سعادة المرء ان تکون صنائعه عند من یشکره و معروفه عند من لا یکفره. 6 46 از سعادت انسان است که بخششهایش نزد کسانی باشـد کـه سپاسگزاری‌اش کنند، و کارهای نیکش نزد کسانی باشد که ناسپاسی‌اش نکنند.

4066 13- ما أقرب السّعود من النّحوس. 6 86 چه نزدیک است سـعادتها به نحوستها (یعنی انسان باید قدر سعادتها را بداند و شـکرانه آن را بجـای آورد که زود از دست می‌رود).

باب السعی (کوشش، تلاش)

4067 1- اسع فی کدحک و لا تکن خازنا لغیرک. 2 209 تـلاش کـن در کارها برای خودت، و خزینه‌دار دیگران نباش.

4068 2- ربّ ساع لقاعد. 4 55 چه بسا تلاشگری که بـرای نشسـته کـار می‌کند. 4069 3- ربّ ساع فیما یضرّه. 4 59 چه بسا تلاشگری که در آنچـه به زیان او است تلاش می‌کند.

4070 4- علیک بالسّعی و لیس علیک بالنّجح. 4 298 تلاش و کوشش بر تو است، ولی پیروز شدن در کار بر تو نیست.

4071 5- من حسنت مساعیه طابت مراعیه. 5 270 کسی که مساعی و تلاشهای او نیکو باشد، چراگاههای او در بهشت نیکو است.

4072 6- لیکن احبّ النّاس الیک و احظاهم لدیک اکثرهم سعیا فی منافع النّاس. 5 49 باید محبوب‌ترین مردم و بهره‌مندترین آنان نزد تو کسی باشد که تلاش و کوشش او در منافع مردم و رساندن سود به آنها بیشتر از دیگران باشد.

4073 7- لن یفوز بالجنّة الّا السّاعی لها. 5 61 هرگز به رستگاری بهشت نرسد جز کسی که برای آن تلاش کند.

4074 9- لن یضیع من سعیک ما اصلحک و اکسبک الاجر. 5 68 هر تلاش و کوششی که تو را اصلاح کرده باشد و پاداشی برای تو کسب کرده باشد ضایع نشده و هدر نرفته است.

4075 10- ساع سریع نجا و طالب بطیء رجا. 4 143 بسا شتابانی که نجات یابد و خواهنده کند روی که امیدوار ماند.

باب السعاية (سخن چینی)

4076 1- السّاعی کاذب لمن سعی الیه، ظالم لمن سعی علیه. 2 59

انسان سخن چین نسبت به کسی که برای او سخن دیگری را گفته دروغگو است، و نسبت به کسی که به زیان او سخن برده است و سخن او را به دیگری گفته ستمگر است.

4077 2- اکذب السّعایة و النّمیمة باطلة کانت او صحیحة. 2 224 سعایت و سخن چینی را تکذیب کن، چه نادرست باشد چه درست.

4078 3- شرّ النّاس من سعی بالاخوان و نسی الاحسان. 4 171 بدترین مردم کسی است که در باره برادران سعایت و بد گویی کند و احسان و نیکی را فراموش کند.

باب السفر

4079 1- السّفر احـد العـذابين. 2 16 سـفر، يکـی از دو بخـش عـذاب و شکنجه است. (و ما بقی بخش دیگر)

باب السّفل (مردمان پست و فرومایه)

4080 1- اذا ساد السّفل خاب الامل.

3 129 هر گاه مردمان پست و فرومایه به سیادت و آقایی رسند امید قطع گردد (و نباید امید به آنها داشت).

4081 2- زوال الدّول باصطناع السّفل.

4 112 زوال دولتها با به کار گماردن مردمان پست و فرومایه صورت گیرد.

4082 3- فقدان الرّؤساء اهون من ریاسة السّفل. 4 424 نداشتن رئیس، و فقدان او بهتر است از ریاست مردمان پست.

4083 4- مجالسة السّفل تضنی القلوب. 6 126 هم نشینی با فرومایگان دل را بیمار کند.

4084 5- منازعة السّفل تشین السّادة.

6 134 ستیزه کردن و درگیری با فرومایگان سیادت و بزرگی را لکّه دار و عیبناک کند.

باب السفه (نابخردی، ابلهی)

4085 1- السّفه خرق. 1 25 سفاهت، نابخردی و ابلهی است.

4086 2- السّفه جريرة. 1 45 ابلهی، سبب جنایت و گناه گردد.

4087 3- السّفه مفتاح السّباب. 1 83 ابلهی و نابخردی، کلید دشنامگری است.

4088 4- السّفه يجلب الشّرّ. 1 210 ابلهی و نابخردی، شرّ و بدی به بار آورد.

باب السکوت

4089 5- ایّاک و السّفه فانّه یوحش الرّفاق. 2 294 سخت بپرهیز از نابخردی کردن که رفیقان را از اطراف انسان می‌راند.

4090 6- اعیی ما یکون الحکیم اذا خاطب سفیها. 2 437 ناتوان‌ترین جایی که شخص حکیم و فرزانه گرفتار می‌شود جایی است که با سفیه و نادانی هم سخن شود.

4091 7- ترک جواب السّفیه ابلغ جوابه.

3 286 جواب ندادن به شخص سفیه و ابله رساترین و بهترین پاسخ است.

4092 8- دع السّفه فانّه یزری بالمرء و یشینه. 4 19 سفاهت را واگذار که آدمی را خوار و عیبناک گرداند.

4093 9- سلاح الجهل السّفه. 4 127 اسلحه نادانی، سفاهت و نابخردی است.

4094 10- سفهک علی من فوقک جهل مرد. 4 152 سفاهت تو نسبت به کسی که برتر از تو است، نادانی کشنده و نابود کننده‌ای است.

4095 11- سفهک علی من دونک جهل مزر. 4 152 سفاهت تو نسبت به کسی که پست‌تر از تو است نادانی خوار کننده‌ای است.

4096 12- سفهک علی من فی درجتک نقار کنقار الدّیکین، و هراش کهراش الکلبین، و لن یفترقا الّا مجروحین او مفضوحین، و لیس ذلک فعل الحکماء و لا سنّة العقلاء، و لعلّه ان یحلم عنک فیکون اوزن منک و اکرم، و انت انقص منه و الام. 4 153 سفاهت تو نسبت به کسی که در رتبه و مرتبه تو است منقار زدنی است همچون منقار زدن دو خروس، و به هم پریدنی است همچون پریدن دو سگ به یکدیگر، که از هم جدا نشوند مگر این که هر دو زخمی شده

یا هر دو رسوا گردند، و این کار حکیمان و شیوه عاقلان نیست، و شاید در این میان آن دیگری حلم ورزید، که در این صورت او از تو سنگین‌تر و گرامی‌تر شود، و تو از او کم بهاتر و پست‌تر خواهی بود. 4097 13- فی السّفه و کثرة المزاح الخرق. 4 410 در سبکسری و شوخی بسیار حماقت و نادانی است.

4098 14- کفی بالسّفه عارا. 4 573 سفاهت، برای عار و ننگ انسان کافی است.

4099 15- کثرة السّفه توجب الشّنأن و تجلب البغضاء. 4 598 سفاهت کردن بسیار موجب دشمنی مردم گردد، و دشمنی و عداوت به بار آورد.

4100 16- من کثر سفهه استرذل. 5 179 کسی که سفاهتش بسیار باشد نزد مردمان، پست شمرده شود.

4101 17- من داخل السّفهاء حقّر. 5 181 کسی که در جمع سفیهان در آید کوچک و پست شود.

4102 18- لیس السّفه کالحلم. 5 79 سفاهت هیچگاه همانند حلم و بردباری نیست.

4103 19- من ماری السّفیه فلا عقل له.

5 439 کسی که با سفیه جدال کند عقل ندارد.

4104 20- من عذل سفیها فقد عرّض للسّبّ نفسه. 5 459 هر کس سفیهی را نکوهش کند خود را در معرض دشنام قرار دهد.

4105 21- مقارنة السّفهاء تفسد الخلق.

6 127 نزدیک شدن با سفیهان اخلاق را فاسد کند.

4106 22- ما تلاحی اثنان فظهر الّـا اسـفههما. 6 80 کشـمکش و منازعـه نکنند دو نفر جز آنکه سفیه‌ترینشان پیروز شود. 4107 23- لا یقوّم السّفیه الّا مرّ الکلام.

6 409 سفیه را راست نگرداند جز سخن تلخ. 4108 24- لا ینتصف مـن سفیه قطّ الّا بالحلم عنه. 6 426 استیفای حقی از سفینه نشود مگر با بردباری در برابر او.

باب السکوت

4109 1- الزم السّکوت و اصبر علی القناعة بایسر القوت تعزّ فی دنیاک و تعزّ فی اخراک. 2 237 ملازم خموشی باش، و به کمترین قوت بر قناعت صبر کن تا در دنیا و آخرت عزیز گردی.

4110 2- ربّ کلام جوابه السّکوت. 4 64 چه بسیار سخنی که پاسخش سکوت است.

4111 3- ربّ سکوت ابلغ من کلام.

4 69 چه بسیار خموشی که از سخن گفتن رساتر و گویاتر است.

4112 4- السّکوت علی الاحمق افضل جوابه. 1 303 خموشی در برابر آدم احمق، بهترین پاسخ او است.

4113 6- اذا غلبت علی الکلام فایّاک ان تغلب علی السّکوت. 3 136 هر گاه مغلوب سخن شدی بپرهیز از این که مغلوب خموشی گردی. 4114 7- من سکت فسلم کمن تکلّم فغنم. 5 473 کسی که سکوت کند و سالم بماند مانند کسی است که سخن گفته و غنیمت برده.

باب السلطان (پادشاه)

4115 1- الملوک حماة الدّین. 1 183 پادشاهان (حقیقی و الهی) حامیان و پشتیبانان دین هستند.

4116 2- الملوک لا مودّة له. 1 250 پادشاهان دوستی ندارند (و هر گاه احساس خطر برای سلطنت خود کردند دوستی از میان می‌رود).

4117 3- الملک المنتقل الزّائل حقیر یسیر. 1 300 سلطنت انتقالی که زوال پذیرد کوچک و اندک است.

4118 4- السّلطان الجائر یخیف البریء. 1 312 پادشاه ستمکار آدم بی‌گناه را نیز بترساند (و از او در بیم و هراس باشد).

4119 5- الامیر السّوء یصطنع البذیّ.

1 312 فرمانروای بد، افراد پست را برگزیند و به کار گمارد. 4120 6- الجرأة علی السّلطان اعجل هلک. 1 351 جرأت و دلیری کردن بر پادشاه شتابان‌ترین وسیله هلاکت و نابودی است.

4121 7- السّلطان الجائر و العالم الفاجر اشدّ النّاس نکایة. 2 74 پادشاه ستمکار و عالم بد کردار سخت‌ترین مردم هستند در گزند رساندن به مردم.

4122 8- المکانة من الملوک مفتاح المحنة و بذر الفتنة. 2 159 ارجمند شدن و منزلت یافتن در نزد پادشاهان، کلید، رنج و محنت و تخم فتنه و آشوب است.

4123 9- احرس منزلتک عند سلطانک و احذر أن یحطّک عنها التّهاون عن حفظ ما رقاک الیه. 2 208 از منزلت و مقام خود نزد پادشاه نگهبانی کن، و

بر حذر باش از این که سهل انگاری کنی از نگهداشتن آنچه تو را بـدان منزلـت نزد او رسانده است.

4124 10- اعقل الملوک من ساس نفسه للرّعیّة بما یسـقط عنـه حجّتهـا و ساس الرّعیّة بما تثبت به حجّته علیها. 2 475 عاقل‌ترین پادشاهان کسـی اسـت که خود را برای رعیّت چنان بنمایاند که حجّت و دلیل آنها را از دستشان بگیرد، و برای رعیّت به گونه‌ای تدبیر کند که حجّت و دلیل خود را بر آنها ثابت کند.

4125 11- انّ السّلطان لامین اللّه فی الارض و مقـیم العـدل فـی الـبلاد و العباد و وزعته فی الارض. 2 604 به راستی که سلطان (واقعی و حقیقـی) امـین خداست در روی زمین، و بر پا دارنده عدل و داد است در شهرها، و پاسـدار او است در روی زمین.

4126 12- اجلّ الملوک من ملک نفسه و بسـط العـدل. 2 439 والاتـرین پادشاهان کسی است که بر نفس خویش مسلّط و مالک باشـد و عـدل و داد را بگستراند.

4127 13- احسن الملوک حالا من حسن عیش النّـاس فـی عیشـه و عـمّ رعیّته بعدله. 2 451 نیکوترین پادشاهان از نظر وضع و حال آن پادشاهی اسـت که زندگی مردم در دوران زندگی او نیکو باشد و رعیّت خود را بـه عـدل و داد خویش فرا گیرد.

4128 14- افضل الملوک من حسن فعله و نیّته، و عدل فی جنده و رعیّتـه. 2 445 برترین پادشاهان کسی است که کردار و اندیشـه‌اش نیکـو باشـد، و در میان رعیّت و سپاهیان خود به عدالت رفتار کند.

4129 15- آفة الملوک سوء السّیرة. 3 102 آفـت پادشـاهان بـد رفتـاری است.

4130 16- اذا ملک الاراذل هلک الافاضل. 3 129 هنگامی که اراذل و افراد فرومایه پادشاهی کنند بزرگان نابود گردند.

4131 17- اذا استشاط السّلطان تسلّط الشّیطان. 3 121 هنگامی که پادشاه بر سر خشم آید شیطان بر او مسلّط گردد.

4132 18- اذا تغیّرت نیّة السّلطان تغیّر الزّمان. 3 120 هنگامی که اندیشه پادشاه دگرگون شود اوضاع زمان نیز دگرگون گردد.

4133 19- آفة الملک ضعف الحمایة.

3 107 آفت پادشاهی و سلطنت ضعف حمایت از رعیّت است.

4134 20- آفة العمران جور السّلطان.

3 109 آفت عمران و آبادانی، ستم سلطان است.

4135 21- اذا بنی الملک علی قواعد العدل، و دعم بدعائم العقل نصر اللّه موالیه و خذل معادیه. 3 168 هنگامی که پادشاه سلطنت خود را بر پایه‌های عدالت بنا نهد، و بر پا دارد آن را با ستونهای عقل و خرد، خداوند پیروان و دوستان او را یاری کند و دشمنانش را خوار گرداند.

4136 22- اذا زادک السّلطان تقریبا فزده اجلالا. 3 172 هنگامی که پادشاه بر نزدیک کردن تو افزود، تو نیز بر احترام و اجلال او بیفزای.

4137 23- تاج الملک عدله. 3 278 تاج پادشاه، عدالت و دادگستری او است.

4138 24- خور السّلطان اشدّ علی الرّعیّة من جور السّلطان. 3 442 سستی و ضعف پادشاه برای رعیت سخت‌تر از ستم پادشاه است. 4139 25- خیر الملوک من امات الجور و احیی العدل. 3 431 بهترین پادشاهان کسی است که ستم را بمیراند و عدالت را زنده کند.

4140 26- حقّ علی الملک ان یسوس نفسه قبل جنده. 3 415 بر پادشاه حق و لازم است که پیش از سپاهیانش خود را سیاست کند (یعنی تدبیر نفس خود و اداره آن را به دست گیرد).

4141 27- زکاة السّلطان اغاثة الملهوف. 4 106 زکات پادشاهی و سلطنت، رسیدن به فریاد بیچارگان و نجات دادن آنهاست.

4142 28- سلطان العاقل ینشر مناقبه.

4 133پادشاه عاقل، مناقب و نیکی‌هایش پراکنده و منتشر شود.

4143 29- سلطان الجاهل یبدی معایبه.

4 133 پادشاه نادان، عیبهای خود را آشکار کند.

4144 30- صاحب السّلطان کراکب الاسد یغبط بموقفه و هو اعرف بموضعه. 4 202 مصاحب پادشاه همچون کسی است که بر شیر سوار شده، دیگران وضع او را آرزو کنند، ولی خود به وضع خویش آشناتر از دیگران است (و دشواری‌های کار خود را بهتر از دیگران می‌داند).

4145 31- طلب السّلطان من خداع الشّیطان. 4 258 طلب کردن پادشاهی از فریبهای شیطان است.

4146 32- غضب الملوک رسول الموت.

4 390 خشم پادشاهان پیک مرگ است.

4147 33- فضیلة السّلطان عمارة البلدان. 4 422 فضیلت و برتری پادشاه به آباد کردن شهرها است. 4148 34- قلوب الرّعیّة خزائن راعیها، فما اودعها من عدل او جور وجده.

4 521 دلهای رعیت خزینه‌های فرمانروایان آنهاست، که هر چه از عدل و جور در آن به ودیعت نهند پاداش و کیفرش را بیابد.

4149 35- قلّما تدوم مودّة الملوک و الخوّان. 4 496 بسیار کم اتفاق افتد که دوستی پادشاهان و خیانتکاران دوام داشته باشد.

4150 36- من طال عدوانه زال سلطانه. 5 211 کسی که به درازا کشد ستمکاری او زائل گردد پادشاهی او.

4151 37- من احسن الملکة امن الهلکة. 5 212

کسی که نیکو پادشاهی کند از نابودی ایمن است. 4152 38- من ملک استأثر. 5 141 کسی که پادشاهی یابد خود رأی گردد.

4153 39- من اساء الی رعیّته سرّ حسّاده. 5 274 کسی که با رعیت خویش بد رفتاری کند حسودان خود را شادمان و خوشحال کرده است. 4154 40- لیس ثواب عند اللّه سبحانه اعظم من ثواب السّلطان العادل و الرّجل المحسن. 5 90 ثواب و پاداشی در پیشگاه خدای سبحان بزرگتر از پاداش پادشاه عادل و مرد نیکوکار نیست.

4155 41- من اجترأ علی السّلطان فقد تعرّض للهوان. 5 316 کسی که دلیری کند بر پادشاه، خود را در معرض خواری در آورده است.

4156 42- من اشفق علی سلطانه قصّر عن عدوانه. 5 343 کسی که بر پادشاهی خود بترسد، دشمنی خود را کوتاه کند.

4157 43- من جار فی سلطانه عدّ من عوادی زمانه. 5 373 کسی که در دوران پادشاهی خود ستم کند از دشمنان زمان خود شمرده شود.

4158 44- من جار فی سلطانه و اکثر عدوانه هدم اللّه بنیانه و هدّ ارکانه.

5 396 هر کس در دوران پادشاهی خود ستم کند و دشمنی و ظلم خود را بسیار کند، خدای تعالی بنیان پادشاهی و ارکان سلطنتش را ویران کند و در هم بکشد.

4159 45- من عدل فی سلطانه و بذل احسانه اعلی اللّه شأنه و اعزّ اعوانه.

5 396 کسی که در دوران پادشاهی خود به عدل و داد رفتار کند، و احسان خود را بذل کند خداوند کارش را بلند گرداند و اعوان و انصارش را غالب کند.

4160 46- منازعة الملوک تسلب النّعم.

6 133 منازعه با پادشاهان نعمتها را سلب کند.

4161 47- من حقّ الملک ان یسوس نفسه قبل جنده. 6 25 از حق پادشاه (که بر او لازم و ثابت) است آنکه خویشتن را پیش از لشکریانش سیاست و تدبیر کند.

4162 48- من حقّ الرّاعی ان یختار لرعیّته ما یختاره لنفسه. 6 25 از حق سرپرستان آن است که برای رعیت و زیر دستان خود انتخاب کند آنچه را برای خود انتخاب می‌کند.

4163 49- لا ترغب فی خلطة الملوک فانّهم یستکثرون من الکلام ردّ السّلام، و یستقلّون من العقاب ضرب الرّقاب. 6 300 رغبت نکن برای آمیزش و اختلاط با پادشاهان، که اینان (به خاطر غرور و نخوتی که دارند) در مورد سخن گفتن جواب سلام را بزرگ شمارند، و در مورد عقاب کردن، گردن زدن را کوچک شمارند. 4164 50- لا تکثرنّ الدّخول علی الملوک فانّهم ان صحبتهم ملّوک و ان نصحتهم غشّوک. 6 299 رفتن نزد پادشاهان را زیاد نکن (و هر چه می‌توانی کمتر بر آنها در آی) که اگر صحبت داری با ایشان از تو آزرده شوند، و اگر نصیحتشان کنی با تو نیرنگ زنند و نپذیرند.

4165 51- لا تصدّعوا علی سلطانکم فتذمّوا غبّ امرکم. 6 278 پراکنده نشوید و شکاف در کار پادشاهانتان ایجاد نکنید، که سرانجامی نکوهیده به دنبال خواهید داشت.

4166 52- لا تلتبس بالسّلطان فی وقت اضطراب الامور علیه، فانّ البحر لا یکاد یسلم منه راکبه مع سکونه فکیف مع اختلاف ریاحه و اضطراب امواجـه. 6 334 اختلاط مکن با پادشاهی در هنگام اضطراب و به هم ریختگی کارها بر او، که به راستی دریا در زمان آرامشش کسی که در آن سوار است چندان اطمینانی به سلامت خود ندارد، تا چه رسد به وقت طوفان و تلاطم امواج و اضطراب آن.

4167 53- لا تطمعنّ فی مودّة الملوک فانّهم یوحشونک آنس ما تکون بهم، و یقطعونک اقرب ما تکون الیهم.

6 344 هیچگاه طمع به دوستی پادشاهان نداشته باش که آنان در وقتی که تو از هر زمان با آنها مأنوس‌تر هستی تو را دچار وحشت می‌کنند و مـی‌رماننـد، و در هنگامی که از هر وقت به ایشان نزدیک‌تری، از تو می‌برند.

4168 54- لا یکون العمران حیث یجور السّلطان. 6 404 آبادانی نیست در جایی که پادشاه ستم کند.

باب الإسلام و التسليم

4169 1- المستسلم موقّی. 1 47 کسی که (در پیشگاه خدای تعالی) تسلیم و منقاد است (از مهلکه‌ها) محفوظ است.

4170 2- الاسلام ابلج المناهج. 1 124 اسلام روشن‌ترین راههاست.

4171 3- التّسليم ان لا تتّهم. 1 305 تسلیم در برابر خداوند به این است که او را متّهم نکنی.

4172 4- الاسلام هو التّسليم، و التّسليم هو اليقين، و اليقين هو التّصديق و التّصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل. 2 85

اسلام همان تسلیم است، و تسلیم همان یقین است، و یقین همان تصدیق است، و تصدیق همان اقرار و اقرار همان ادای فرمان الهی است، و ادا، همان عمل و انجام دستورات او است.

4173 5- اسلم تسلم. 2 168 اسلام آور تا سالم بمانی.

4174 6- ارض للنّاس بما ترضاه لنفسک تکن مسلما. 2 188 بخواه از برای مردم همان را که برای خود می‌خواهی تا مسلمان باشی.

4175 7- احسن النّاس ذماما احسنهم اسلاما. 2 405 هر کس بیشتر رعایت حرمت کند اسلامش نیکوتر است.

4176 8- افضل المسلمين اسلاما من كان همّه لاخراه و اعتدل خوفه و رجاه.

2 456 برترین مسلمانها از نظر اسلام کسی است که اندوهش برای آخرتش باشد و ترس و امیدش یک اندازه و معتدل باشد.

4177 9- انّ المسلمين مستكينون.

2 495 به راستی که مسلمانان فروتنان هستند.

4178 10- انّ للاسلام غاية فانتهوا الـى غايتـه، و اخرجـوا الـى اللّـه ممّـا افترض عليكم من حقوقه. 2 535 به راستی که اسلام را نهایتی اسـت پـس بـه نهایت آن خود را برسانید (و از آن محروم نمایند) و بیرون آیید به سوی خداوند از آن حقوقی که بر شما واجب کرده است.

4179 11- ان اسلمت نفسک للّه سلمت نفسک. 3 17 اگر خویشـتن را در پیشگاه خداوند تسلیم کردی نفس تو سالم خواهد ماند.

4180 12- انّک ان سالمت اللّه سلمت و فزت. 3 54 به راستی که تو اگـر آشتی و مسالمت کنی با خدا، سالم مانده و رستگار شوی.

4181 13- تبصرة لمن عزم، و آية لمن توسّم، و عبرة لمـن اتّعـظ، و نجـاة لمن

صدّق. 3 308 (دین اسلام) بینایی اسـت بـرای کسـی کـه عـزم آن کنـد، و نشانه‌ای است برای کسی که نشانه‌اش را بپذیرد، درس عبرتی است بـرای کسـی که بپذیرد، مایه نجات و رهایی است برای کسی که تصدیقش کند.

4182 14- سالم اللّه تسلم اخراک. 4 139 آشتی کن با خدا تا آخرت تـو سالم بماند.

4183 15- سلّموا لامر اللّه و لامر وليّه فانّكم لن تضلّوا مع التّسليم. 4 139 تسلیم شوید در برابر دستور خدا و دستور ولیّ او که به راستی شـما بـا تسـلیم شدن هرگز گمراه نخواهید شد.

4184 16- شرّع اللّه لكم الاسلام فسهّل شـرائعه و اعـزّ اركانـه علـى مـن حاربه.

4 188 روشن و آشکار قرار داد خداوند برای شما راه اسلام را، و احکام آن را آسان گردانید، و ارکان و پایه‌های آن را محکم ساخت در برابر کسی که با آن بجنگد.

4185 17- ظاهر الاسلام مشرق و باطنه مونق. 4 278 برون اسلام درخشنده و درونش زیبا و شگفت آور است.

4186 18- غایة الاسلام التّسلیم. 4 369 نهایت اسلام، تسلیم است.

4187 19- فی التّسلیم الایمان. 4 401 در تسلیم است ایمان.

4188 20- من استسلم الی اللّه استظهر.

5 167 کسی که در پیشگاه خداوند تسلیم گردد پشتش محکم شود.

4189 21- من سالم اللّه سلم. 5 182 کسی که آشتی و مسالمت کند با خدا سالم ماند.

4190 22- من اسلم سلم. 5 134 کسی که اسلام آورد سالم ماند.

4191 23- من سالم اللّه سلّمه و من حارب اللّه حربه. 5 412 کسی که آشتی و مسالمت کند با خدا خدایش به سلامت دارد، و کسی که با او بجنگد خدا با او جنگ کند.

4192 24- من متّ الیک بحرمة الاسلام فقد متّ باوثق الاسباب. 5 470 کسی که توسّل جوید به حرمت اسلام در حقیقت به محکم‌ترین وسیله‌ها توسّل جسته است.

4193 25- هدی من حسن اسلامه. 6 193 راهبر شد کسی که اسلامش نیکو است.

4194 26- و الّذی فلق الحبّة و برأ النّسمة ما اسلموا و لکن استسلموا و اسرّوا الکفر، فلمّا وجدوا اعوانا علیه اعلنوا ما کانوا اسرّوا، و اظهروا ما کانوا

ابطنوا. 6 245 سوگند بدان خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اینان (یعنی منافقان) اسلام را به ظاهر پذیرفتند و تظاهر به اسلام کردند و کفر خود را پنهان کردند، و چون کمک کارانی برای خود یافتند کفر درونی خود را آشکار کردند و آنچه را پنهان می‌کردند ظاهر ساختند.

4195 27- هو ابلج المناهج نيّر الولائج مشرف الاقطار رفيع الغاية. 6 209 اسلام راههایش درخشنده، احکامش روشن، اطراف آن والا مرتبه، و نهایت آن بلند و مرتفع است.

4196 28- لا ایمان افضل من الاستسلام.

6 384 هیچ ایمانی برتر از تسلیم شدن نیست.

4197 29- لا معقل أمنع من الاسلام.

6 384 هیچ پناهگاهی محکم‌تر از اسلام نیست.

باب السلام

4198 1- ابخل النّاس من بخل بالسّلام.

438 2 بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.

4199 2- لكلّ داخل دهشة فابدءوا بالسّـلام. 5 24 هـر داخـل شـونده‌ای دهشتی دارد پس آغاز کنید به سلام کردن (تا او از آن دهشت برهد).

باب السلامة

4200 1- لا لباس اجمل من السّلامة.

6 380 جامه‌ای زیباتر از سلامت نیست.

4201 2- طوبى لمن سلک طریق السّلامة ببصر من بصّره و طاعة هاد أمره.

4 243 خوشا به حال کسی که بپیماید راه سلامت را با دیده کسی که او را بینـا کرده، و پیروی کردن از راهنمایی که به او دستور داده است.

4202 3- لا وقایة أمنع من السّلامة.

6 366 نگهدارنده‌ای محکم‌تر از سلامت نیست.

باب السلم (سازش)

4203 1- ربّ حرب اعود من سلم. 4 69 چه بسا جنگی که سودمندتر از آشتی است.

4204 2- السّلم علّة السّلامة و علامة الاستقامة. 1 352 آشتی بودن با مردم سبب سلامت، و نشانه استقامت (و راستی در گفتار و کردار) است.

4205 3- سالم النّاس تسلم دنیاک. 4 139 با مردم مسالمت کن تا دنیایت سالم بماند.

4206 4- سالم النّاس تسلم و اعمل للآخرة تغنم. 4 139 با مردم مسالمت کن تا سالم مانی و برای آخرت کار کن تا غنیمت یابی.

4207 5- کلّ مستسلم موقّی. 4 525 هر فرمانبرداری (از آفات و بلیات و عذابها) نگه داشته شده است.

4208 6- من سالم النّاس کثر اصدقاؤه و قلّ اعداؤه. 5 221 کسی که با مردم با مسالمت رفتار کند دوستانش بسیار و دشمنانش اندک شوند.

4209 7- من استسلم سلم. 5 141 کسی که تسلیم باشد (در پیشگاه خدا) سالم ماند.

4210 8- سنّة الابرار حسن الاستسلام.

4 130 روش و سیره نیکان تسلیم بودن نیکو است.

4211 9- ذاک ینفع سلمه و لا یخاف ظلمه، اذا قال فعل و اذا ولّی عدل.

4 40 این شخص سود دهد آشتی او و از سمتش ترسی نیست سخنی که بگوید عمل کند، و چون به حکومت رسد به عدالت رفتار کند.

4212 10- من سالم النّاس سترت عیوبه.

5 268 کسی که با مردم به مسالمت رفتار کند عیبهایش پوشیده ماند.

4213 11- من سالم النّاس ربح السّلامة.

5 357 کسی که با مردم مسالمت کند، سلامت را سود برد.

4214 12- من رضی من النّاس بالمسالمة سلم من غوائلهم. 5 384 کسی که به مسالمت با مردم تن دهد از فتنه‌ها و فسادهای ایشان سالم ماند.

4215 13- وجدت المسالمة ما لم یکن وهن فی الاسلام انجع من القتال.

6 244 سازش و مسالمت را در صورتی که موجب وهن و سستی در اسلام نباشد، سودمندتر از جنگ و کشتار دیدم.

باب السمت (سیما و هیئت)

4216 1- نعم الدّلالة حسن السّمت.

6 159 نیکویی سیما راهنمای خوبی است (برای خوبی انسان).

باب المسامحة (سهل و آسان گرفتن)

4217 1- ساهل الدّهر ما ذلّ لک قعوده و لا تخاطر بشیء رجاء اکثر منه.

4 144 آسان بگیر با روزگار در جایی که سواری و نشستن بر آن را برای تو رام کرده باشد، و خود را به مخاطره نینداز برای چیزی به امید رسیدن به زیادتر از آنچه در اختیار داری.

4218 2- من سامح نفسه فیما یحبّ

اتعبه فیما یکره. 5 368 هر کس مسامحه و سهل انگاری کند با نفس خود را در آنچه دوست می‌دارد، به رنج و تعب اندازد او را در آنچه ناخوش دارد.

4219 3- من عامل النّاس بالمسامحة استمتع بصحبتهم. 5 384 کسی که با مردم با مسامحه و سهل انگاری در کارها رفتار کند، از مصاحبت با آنان بهره‌مند خواهد شد.

4220 4- لا تداهنوا فیقتحم بکم الادهان علی المعصیة. 6 278 مداهنه و سازش کاری نکنید با نفس خود که این سازشکاری شما را بر معصیت و نافرمانی خدا در آورد.

4221 5- لا یقیم امر اللّه سبحانه الّا من لا یصانع و لا یخادع و لا تغرّه المطامع.

6 409 بر پا ندارد دستور خدای سبحان را جز کسی که سازشکاری نکند و نیرنگ نزند، و مطامع و آزمندی‌ها فریبش ندهد.

باب الاستماع (شنیدن و گوش دادن)

4222 1- اسمع تعلم و اصمت تسلم.

2 181 گوش دار تا دانا شوی و خموش باش تا سالم بمانی.

4223 2- استمعوا من ربّانیّکم و احضروه قلوبکم و اسمعوا ان هتف بکم. 2 241 گوش دهید سخن کسی را که از جانب پروردگارتان سخن گوید، و دلهاتان را برای او آماده کنید، و اگر شما را آواز داد بشنوید.

4224 3- ألا إنّ أسمع الأسماع من وعی التّذکیر و قبله. 2 330 بدانید که شنواترین گوشها گوش کسی است که یاد آوری و پند را حفظ کند و آن را بپذیرد.

4225 4- اذا سمعت من المکروه ما یؤذیک فتطأطأ له یخطک. 3 190 هر گاه شنیدی از کسی چیز ناخوشایندی را که آزارت دهد، سر به زیر افکن تا از تو بگذرد.

4226 5- اذا لم تکن عالما ناطقا فکن مستمعا واعیا. 3 145 اگر دانشمند گویایی نبودی پس شنونده‌ای نگهدارنده باش.

4227 6- جعل اللّه سبحانه لکم اسماعا لتعی ما عناها و أبصارا لتجلو من عشاها. 3 366 خدای سبحان برای شما گوشهایی قرار داد تا نگه دارد آنچه را به کارش آید، و دیده‌هایی تا جلا داده شود از نابینایی.

4228 7- سامع هجر القول شریک القائل. 4 134 شنونده سخن زشت (مانند تهمت و غیبت و مانند آنها) شریک است با گوینده آن.

4229 8- رحم اللّه عبدا سمع حکما فوعی، و دعی الی رشاد فدنی، و اخذ بحجزة هاد فنجا. 4 44 خدا رحمت کند بنده‌ای را که حکمی بشنود و آن را

حفظ کند، و به راه راستی خوانده شود و نزدیک گردد، و دامن راهنمایی را بگیرد و نجات یابد.

4230 9- سامع ذکر اللّه ذاکر. 4 133 کسی که ذکر خدا را بشنود، او نیز ذکر کننده است (و حکم ذاکر را دارد).

4231 10- عوّد اذنک حسن الاستماع و لا تصغ الی ما لا یزید فی صلاحک استماعه فانّ ذلک یصدیء القلوب و یوجب المذامّ. 4 329 گوش خود را عادت بده به نیکو شنیدن، و گوش مده به چیزی که شنیدن آن در اصلاح تو نیفزاید، که به راستی شنیدن آن دلها را زنگار دهد، و سبب نکوهشها گردد.

4232 11- لیکفکم من العیان السّماع و من الغیب الخبر. 5 41 باید کفایت کند شما را دیدن از شنیدن، و خبر دادن از غیب (آنچه که از دیده پنهان است).

4233 12- من احسن الاستماع تعجّل الانتفاع. 5 475 کسی که خوب گوش دهد زودتر سود برد.

4234 13- من السّؤدد الصّبر لاستماع شکوی الملهوف. 6 46 از آقایی و سیادت است، صبر کردن و گوش دادن به درد دل درمانده دلسوخته.

4235 14- وقر سمع لم تسمع الدّاعیة.

6 234 کر باد گوشی که نشنود دعوت حق را.

باب السنة (روش نیکو)

4236 1- أقم النّاس علی سنّتهم و دینهم و لیأمنک برئهم و لیخفک مریبهم و تعاهد ثغورهم و أطرافهم. 2 215 بر پا دار مردم را بر روش و دینشان، و بی‌گناهاشان باید از تو ایمن باشد، و کسی که متّهم هست از تو بیمناک باشد، و سر حدّات و اطراف شهرهای ایشان را بازرسی کن.

4237 2- اقتدوا بهدی نبیّکم فانّه اصدق الهدی، و استنّوا بسنّته فانّها اهدی السّنن. 2 258 اقتدا کنید به راهنمایی پیامبرتان که آن راستگوترین راهنماییهاست و روش و سنّت او را به کار بندید که آن راه برترین روشهاست.

4238 3- أظلم النّاس من سنّ سنن الجور و محا سنن العدل. 2 479 ستمکارترین مردم کسی است که روشهای ظلم و ستم را بنا نهد، و روشها و سنتهای عدل و داد را نابود کند.

4239 4- قد اوجب الایمان علی معتقده اقامة سنن الاسلام و الفرض. 4 490 ایمان به خدا برای کسی که بدان اعتقاد دارد، واجب فرموده به پا داشتن سنّتهای اسلام و فرائض آن را.

4240 5- طوبی لمن عمل بسنّة الدّین و اقتفی آثار النّبیّین. 4 245 خوشا به حال کسی که به سنّت و طریقه دین عمل کند، و از آثار پیامبران پیروی نماید.

4241 6- من علامات العقل العمل بسنّة العدل. 6 44 از نشانه‌های عقل عمل کردن به طریقه عدل و داد است.

4242 7- لا تنقضنّ سنّة صالحة عمل بها و اجتمعت الالفـة لهـا و صـلحت الرّعيّة عليها. 6 320 زنهار که نشکنی طریقه و سنت شایسته‌ای را که بدان عمل شده و مردم بدان خو گرفته و به صلاح حال رعیت باشد.

باب الإساءة (بدی کردن)

4243 1- الرّجل السّوء لا یظنّ باحد خیرا لانّه لا یراه الّا بوصف نفسه. 2 157 مرد بدکار در باره هیچکس گمان نیکی نبرد، چون نبیند کسی را جز همانند خود. 4244 2- احذروا سوء الاعمال و غرور الآمال و نفاد الامل و هجوم الاجل.

2 286 بپرهیزید از بدی اعمال و فریب دادن آرزوها، و تمام شدن امید و حمله ناگهانی و یورش اجل.

4245 3- ایّاک و الاسائة فانّها خلق اللّئام و انّ المسیء لمتردّ فی جهنّم بإساءته. 2 296 بپرهیز از بدی کردن که آن خوی مردمان پست و فرومایه است، و به راستی که انسان بد کار به خاطر بدکرداری‌اش به دوزخ در افتد.

4246 4- اجهل النّاس مسیء مستأنف.

2 387 نادان‌ترین مردم، انسان بدکاری است که آن را از سر گیرد (و ادامه دهد).

4247 5- افضل من اکتساب الحسنات اجتناب السّیّئات. 2 408 برتر و بالاتر از به دست آوردن نیکی‌ها، پرهیز و دوری کردن از بدی‌هاست.

4248 6- اشدّ النّاس عقوبة رجل کافأ الاحسان بالاسائة. 2 441 سخت‌ترین مردم در عقوبت مردی است که نیکی را به بدی مکافات کند (و پاداش دهد).

4249 7- انّک ان اسأت فنفسک تمتهن و ایّاها تغبن. 3 56

به راستی که تو اگر بدی کردی، نفس خویشتن را خوار کرده و او را مغبون ساخته‌ای.

4250 8- لیس من أساء إلی نفسه بذی مأمول. 5 87 کسی که به خود بدی کرده باشد، امید خیری به او نیست.

4251 9- من عامل النّاس بالاسائة کافؤوه بها. 5 340 کسی که با مردم بـا بدی رفتار کند مردم با همان بدی او را مکافات کنند (و پاداش دهند).

4252 10- من اساء اجتلب سوء الجزاء.

5 280 کسی که بدی کرد، خود سبب جلب پاداش بد گردیده است.

4253 11- من جری فی میدان اسائته کبا فی جریه. 5 355 کسـی کـه در میدان بدی خویش مرکب براند، در همان میدان بر زمین خورده و به رو در افتد.

4254 12- لا تسیء الی من احسن الیک فمن اساء الی من احسن الیه منـع الاحسان. 6 331 بدی نکن به کسی که با تو نیکی کرده که هر کس بدی کند بـا کسی که به او نیکی کرده از نیکی و احسان جلوگیری کند.

باب السيادة (آقایی، سروری)

4255 1- ما ساد من احتاج اخوانه الی غیره. 6 78 آقایی و سیادت ندارد کسی که برادرانش به دیگری جز او نیازمند شوند.

4256 2- السّیّد من تحمّل اثقال اخوانه و احسن مجاورة جیرانه. 2 108 آقا و مهتر کسی است که بارهای سنگین نیازمندی‌های برادرانش را بر دارد، و با همسایگانش به نیکویی رفتار کند.

4257 3- السّیّد من لا یصانع و لا یخادع و لا تغرّه المطامع. 2 137 سیّد و مهتر کسی است که ریاکارانه کار نکند و فریبکاری نکند، و آزمندی‌ها او را فریب ندهد.

4258 4- من انعم قضی حقّ السّیادة.

5 154 هر که انعام و بخشش کند حق آقایی و سیادت را به جای آورده است.

4259 5- لا شرف کالسّؤدد. 6 353 شرافتی همچون سیادت و آقایی نیست.

4260 6- لا یکمل السّؤدد الّا بتحمّل الاثقال و إسداء الصّنائع. 6 409 سیادت و آقایی کامل نشود مگر به تحمل بارهای سنگین نیازمندی‌ها و رساندن احسان به دیگران.

باب السياسة

4261 1- الملک سياسة. 1 13 پادشاهی سياست است. 4262 2- آفة الزّعماء ضعف السّياسة.

3 103 آفت رهبران و بزرگان و زمامداران ضعف سياست آنهاست.

4263 3- جمال السّياسة العدل فی الامرة و العفو مع القدرة. 3 375 زيبايی سياست به عدالت در زمامداری و عفو و گذشت با داشتن قدرت است.

4264 4- حسن السّياسة قوام الرّعيّة.

3 384 سياست نيکو، قوام و بر پا داشتن نظام رعيّت است.

4265 5- حسن التّدبير و تجنّب التّبذير من حسن السّياسة. 3 385 تدبير نيکو و پرهيز کردن از ولخرجی، از زيبايی سياست است.

4266 6- حسن السّياسة يستديم الرّياسة. 3 385 سياست نيکو، رياست را ادامه بخشد.

4267 7- رأس السّياسة استعمال.

الرّفق. 4 54 اساس سياست، نرمش و مدارا کردن است.

4268 8- فضيلة الرّياسة حسن السّياسة. 4 423 فضيلت و برتری رياست به سياست نيکو است.

4269 9- من حسنت سياسته وجبت طاعته. 5 211 کسی که سياستش نيکو باشد اطاعتش لازم است.

4270 10- من حسنت سياسته دامت رياسته. 5 294 کسی که سياستش نيکو شد رياستش ادامه يابد.

باب السوق (بازار)

4271 1- ایّاک و مقاعد الاسواق فانّها معارض الفتن و محاضر الشّیطان.

2 305 بپرهیز از جایگاه نشستن در بـازار، کـه معـرض فتنـه‌هـا و جایگـاه حضور شیطانها است.

4272 2- مجالس الاسـواق محاضـر الشّـیطان. 6 134 مجلسـهای بـازار جایگاه حضور شیطانها است.

باب السهر (شب زنده داری)

4273 1- السّهر روضة المشتاقين.

1 175 شب زنده‌داری و شب بیداری، باغ و بوستان مشتاقان است.

4274 2- السّهر احد الحياتين. 2 27 شب زنده‌داری یکی از دو بخش زندگی و حیات است.

4275 3- ربّ ساهر لراقد. 4 55 چه بسا انسان بیداری که برای شخص خوابی کار می‌کند.

4276 4- سهر اللّيل بذكر اللّه غنيمة الاولياء و سجيّة الاتقياء. 4 141 شب بیداری با یاد خدا، غنیمت اولیای الهی و شیوه پرهیزکاران است.

4277 5- سهر اللّيل شعار المتّقين و شيمة المشتاقين. 4 140 شب زنده‌داری و شب بیداری جامه رویین پرهیزکاران، و خلق و خوی مشتاقان است.

4278 6- سهر العيون بذكر اللّه خلصان العارفين و حلوان المقرّبين. 4 141 شب بیدار بودن دیدگان به یاد خدا نشانه خالص بودن عبادت عارفان، و شیرینی کام مقرّبان درگاه الهی است.

4279 7- سهر اللّيل فی طاعة اللّه ربيع الاولياء و روضة السّعداء. 4 141 شب بیداری در راه اطاعت خدا، بهار اولیاء الهی و بوستان نیکبختان است.

4280 8- سهر العيون بذكر اللّه فرصة السّعداء و نزهة الاولياء. 4 151 شب بیداری چشمان، به یاد خدا، فرصت نیکبختان و تفریحگاه و خرّمی اولیاء الهی است.

4281 9- نعم عون العبادة السّهر. 6 163 چه کمک کار خوبی است شب زنده‌داری برای عبادت الهی.

باب التسهيل (آسان گرفتن)

4282 1- التّسهّل يدرّ الارزاق. 1 202 آسان گرفتن کارها، روزی را ریزان و فراوان گرداند.

4283 2- يسّروا و لا تعسّروا، و خفّفوا و لا تثقّلوا. 6 474 آسان کنید کارها را و سخت و دشوار نکنید، و سبک گردانید آنها را و سنگین نکنید.

باب السيرة (رفتار و روش)

4284 1- حسن السّيرة عنوان حسن السّريرة. 3 391 خوش رفتـارى سـر لوحه و نمايانگر نيكويى باطن است.

23

باب الشباب (جوانی)

4285 2- حسن السّیرة جمال القدرة و حصن الامرة. 3 391 خوش رفتاری زیبایی قدرت و قلعه و حصار فرمانروایی است.

4286 3- من سائت سیرته سرّت منیّته.

5 193 کسی که رفتارش بد شد مرگش (برای مردم) شادمان کننده است.

4287 4- من سائت سیرته لم یأمن ابدا. 5 253 کسی که سیره و رفتارش بد شد هیچگاه ایمن نیست.

4288 5- ویل لمن ساءت سیرته، و جارت ملکته، و تجبّر و اعتدی. 6 227 وای به حال کسی که سیره و رفتارش (با مردم) بد باشد، و ستمکار باشد در سلوک خود، و سر بزرگی کند و به مردم زورگویی کند.

باب الشباب (جوانی)

4289 1- انّما قلب الحدث كالارض الخالية مهما القی فيها من كلّ شیء قبلته. 3 90 جز این نیست که قلب نوجوان، همچون زمین خالی است که هر چه در آن بکارند می‌پذیرد.

4290 2- بادر شبابک قبل هرمک و صحّتک قبل سقمک. 3 249 پیشی بگیر جوانی خود را پیش از پیری، و تندرستی خود را پیش از بیماری (یعنی غنیمت شمار).

4291 3- جهل الشّابّ معذور و علمه محقور. 3 367 نادانی جوان معذور است و علم او کوچک و ناچیز شمرده شود. 4292 4- شیئان لا یعرف فضلهما الّا من فقدهما : الشّباب و العافية. 4 183 دو چیز است که فضیلت و برتری آنها را نداند مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد : جوانی و تندرستی.

4293 5- هل ينتظر أهل غضاضة الشّباب الّا حوانی الهرم. 6 200 آیا انتظار می‌کشند دارندگان جوانی جز خم کنندگان پیری را.

باب الشبهة

4294 1- ایّاک و الوقوع فی الشّبهات و الولوع بالشّهوات، فانّهما یقتادانک الی الوقوع فی الحرام و رکوب کثیر من الآثام. 2 314 بپرهیز از افتادن در چیزهای شبهه‌ناک و حریص بودن به خواسته‌های نفسانی، که آنها می‌کشانند تو را به افتادن در حرام و ارتکاب بسیاری از گناهان.

4295 2- انّ الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باوّلها. 2 507 به راستی که کارها وقتی مشابه و همانند یکدیگر بود پند گرفته شود پایان آن به آغاز آن.

4296 3- انّ من صرّحت له العبر عمّا بین یدیه من المثلات، حجزه التّقوی عن تقحّم الشّبهات. 2 596 به راستی کسی که آشکار کند برای او پندهایی که (از گذشتگان) پیش رو دارد (و از آنها عبرت گیرد) تقوی و پرهیزکاری او را باز دارد از افتادن در شبهه‌ها.

4297 4- انّما سمّیت الشّبهة شبهة لانّها تشبه الحقّ، فامّا اولیاء اللّه فضیاؤهم فیها الیقین، و دلیلهم سمت الهدی، و امّا أعداء اللّه فدعاهم الیها الضّلال و دلیلهم العمی. 3 93.

شبهه را شبهه نامیدند برای آنکه با حقّ مشابه و همانند است، اما اولیاء الهی، روشنی بخش آنها در شبهه ناکها یقین است (و تا یقین نکنند دست بدان نزنند) و راهنمای ایشان آهنگ هدایت یافتن راه راست است، و اما دشمنان خدا را گمراهی به سوی شبهه دعوت کرده و راهنمای ایشان کوری (باطن) است.

4298 5- طوبی لمن لم تغمّ علیه مشتبهات الامور. 4 246 خوشا به حال کسی که پوشیده نشود بر او کارهای شبهه ناک (و حق را از باطل تشخیص دهد).

4299 6- لكلّ ناكث شبهة. 5 14 هر پیمان شکنی را شبهه‌ای است (که به خاطر آن پیمان بشکند).

4300 7- ليصدق تحرّيک فی الشّبهات فانّ من وقع فيها ارتبک. 5 53 باید راست و درست باشد بررسی و تحقیق تو در باره شبهات، که به راستی هر کس در آنها افتد نابود شود.

4301 8- نزّهوا اديانكم عن الشّبهات و صونوا انفسكم عن مواقع الرّيب الموبقات. 6 174 آیینهای خود را از شبهات پاک کنید، و خویشتن را نگهدارید از افتادن در جایگاههای شبهه و تردیدهای نابود کننده.

باب الأشتر (مالک اشتر)

4302 1- لو كان جبلا لكان فندا، لا يرتقيه الحافر و لا يوفى عليه الطّائر.

5 119 اگر کوهی بود تک و تنها بود، و اگر سنگی بود بسیار سخت و محکم بود، و هیچ پرنده‌ای به اوج پرواز او راه نمی‌یافت.

4303 2- هو سيف اللّه لا ينبو عن الضّرب و لا كليل الحدّ و لا تستهويه بدعة و لا تتيه به غواية. 6 210 او شمشیر خدا بود که از زدن مانده نمی‌شد، و نه تیزی آن کند می‌شد، و نه بدعتی او را سرگشته می‌کرد، و نه گمراهی و ضلالتی او را از راه به در می‌برد.

باب الشتم (دشنام، ناسزا)

4304 1- من سافه شتم. 5 143 کسی که سبکسری کند دشنامش دهند.

4305 2- من بلّغک شتمک فقد شتمک.

5 451 کسی که دشنام تو را (که دیگری در غیاب به تو داده است) به تو رساند تو را دشنام داده است.

باب الشجاعة (پر دلی و دلاوری)

4306 1- الشّجاعة زين، الجبن شين.

1 34 شجاعت زیور است، و بزدلی ننگ و عار است.

4307 2- الشّجاعة عزّ حاضر، و الجبن ذلّ ظاهر. 1 152 شجاعت عزّتی است حاضر و آماده، و بزدلی خواری، و ذلّتی است آشکار.

4308 3- الشّجاعة نصرة حاضرة و فضيلة ظاهرة. 2 30 شجاعت یاری و نصرتی است حاضر و فضیلتی است آشکار.

4309 4- الشّجاعة احد العزّين. 2 23 شجاعت یکی از دو بخش عزّت است.

4310 5- ثمرة الشّجاعة الغيرة. 3 328 میوه شجاعت غیرت است.

4311 6- على قدر الحميّة تكون الشّجاعة. 4 312 به اندازه غیرت است، شجاعت انسان.

4312 7- لو تميّزت الاشياء لكان الصّدق مع الشّجاعة و كان الجبن مع الكذب. 5 118 اگر چیزها از یکدیگر جدا و متمایز شود، راستی با شجاعت، و بزدلی با دروغ خواهد بود.

4313 8- معالجة النّزال تظهر شجاعة الابطال. 6 131 ورزیدگی پیادگان (در جنگ) آشکار سازد شجاعت دلاوران را.

باب الشدائد (سختی‌ها، گرفتاری‌ها)

4314 1- اعترم بالشّدّة حین لا یغنی عنک الّا الشّدّة. 2 205 آهنگ سختی و تند خویی کن آنجا که بی‌نیاز نکند تو را (و بـه کـارت نیایـد) جـز سـختی و تندی.

4315 2- عند تعاقب الشّدائد تظهر فضائل الانسان. 4 320

در هنگام پیاپی آمدن سختی‌ها آشکار گردد فضیلتهای انسان.

4316 3- عند نزول الشّدائد یجرّب حفاظ الاخوان. 4 321 در هنگام فرود آمدن سختی‌ها آزموده شود نگهداری برادران.

4317 4- عند الشّدائد تذهب الاحقاد.

4 323 در هنگام سختی‌ها کینه‌ها برود.

4318 5- کن فی الشّدائد صبورا و فی الزّلال وقورا. 4 602 در سـختی‌هـا بسیار شکیبا باش و در پیش آمدهای ناگوار که مردان را بلرزاند پر وقـار و پـا برجا.

4319 6- للشّدائد تدّخر الرّجال. 5 29 مردان بـزرگ را بـرای سـختی‌هـا اندوخته و ذخیره کنند.

4320 7- من لم یتعرّض للنّوائب تعرّضـت لـه النّوائـب. 5 247 کسـی کـه متعرّض مصیبتها نشود، مصیبتها متعرض او شوند.

باب الشرّ (بدی)

4321 1- الشّرّ وقاحة. 1 13 شرّ و بدی بی‌شرمی است.

4322 2- الشّرّ ندامة. 1 64 شرّ و بدی پشیمانی آورد.

4323 3- الشّرّ یکبوا براکبه. 1 115 مرکب شرّ و بدی سوار خود را به سر اندازد.

4324 4- الشّرّ اقبح الابواب. 1 134 بدی و شرّ زشت‌ترین درهاست.

4325 5- الشّرّ منطق و بیّ. 1 135 بدی گفتار است «و با» آور و ناگوار.

4326 6- الشّرّ عنوان العطب. 1 142 بدی سر آغاز نابودی است.

4327 7- الشّرّ حمّال الآثام. 1 171

بدی بردارنده گناهان است.

4328 8- الشّرّ یزری و یردی. 1 218 بدی آدمی را زشت و عیبناک و نابود کند.

4329 9- الشّرّ یعاقب علیه و یخزی.

1 229 بدی مورد مؤاخذه و عقاب و رسوایی (دنیا و آخرت) است.

4330 11- الغالب بالشّرّ مغلوب. 1 272 کسی که به وسیله بدی غالب شود در حقیقت مغلوب است.

4331 11- استقباح الشّرّ یحدو علی تجنبّه. 1 367 بد شمردن کار بد، می‌راند و می‌کشاند انسان را به دوری کردن از آن.

4332 12- الشّرّ مرکب الحرص، و الهوی مرکب الفتنة. 2 70 بدی، مرکب حرص است، و هوا و هوس مرکب فتنه و آشوب.

4333 13- الشّرير لا يظنّ باحد خيرا لانّه لا يراه الّا بطبع نفسه. 2 76 آدم بدكار در باره هيچكس گمان خير ندارد، چون نبيند كسى را جز به خصلت و سرشت خويش. 4334 14- الخلال المنتجة الشّرّ : الكذب و البخل و الفجور و الجهل. 2 109 خصلتهايى كه از آنها شرّ و بدى به بار آيد عبارتند از : دروغ، بخل ستم، نادانى.

4335 15- الشّرّ كامن فى طبيعة كلّ احد فان غلبة صاحبه بطن، و ان لم يغلبه ظهر. 2 161 بدى در وجود و سرشت هر كسى نهفته است كه اگر صاحب آن خصلت بر آن غلبه كرد پنهان شود، و اگر بر آن غالب نشد آشكار شود.

4336 16- الشّرّ اقبح الابواب و فاعله شرّ الاصحاب. 2 152 بدى بدترين درهاست، و بد كار نيز بدترين همراهان و ياران است.

4337 17- احذر الشّرير عند اقبال

الدّولة لئلّا يزيلها عنک، و عند ادبارها لئلّا يعين عليک. 2 273 در هنگام رو آوردن دولت و دارايى از آدم شرير بد ذات بپرهيز كه مبادا دولت را از تو زائل كند، و در هنگام پشت كردن و ادبار آن نيز از او بپرهيز، مبادا در از دست رفتن دولت تو به زيان تو عمل كند. 4338 18- اجتنبوا الشّرّ فانّ شرّا من الشّرّ فاعله. 2 254 از شرّ و بدى دورى كنيد كه بدتر از كار بد انجام دهنده آن است.

4339 19- احصد الشّرّ من صدر غيرک بقلعه من صدرک. 2 180 درو كن بدى را از سينه ديگران به درو كردن آن از سينه خويش (زيرا كسى كه آهنگ بدى با ديگران در دل نداشته باشد، ديگران نيز قصد بدى او را ندارند).

4340 20- امح الشّرّ من قلبک تتزكّ نفسک و يتقبّل عملک. 2 181 محو و نابود كن بدى را از دل خود تا نفس تو پاک گردد، و عمل تو مقبول و پذيرفته شود.

4341 21- ایّاک ان تغترّ بغلطة شرّیر بالخیر. 2 327 بپرهیز از این که فریب خوری از این که به اشتباه آدم بد ذات شریری کار نیکی انجام دهد.

4342 22- ایّاک ان تستوحش من غلطة خیّر بالشّرّ. 2 327 بپرهیز از این که وحشت کنی از این که انسان نیکو کاری دست به کار بدی زند.

4343 23- ایّاک و معاشرة الاشرار فانّهم کالنّار مباشرتها آن می‌سوزاند.

4344 24 ایّاک و معاشرة الاشرار فانّهم کالنّار مباشرتها تحرق. 2 289 بپرهیز از معاشرت و آمیزش با بدان، که آنها همانند آتش هستند که مباشرت آن می‌سوزاند.

4344 24- ایّاک و مصاحبة الاشرار فانّهم یمنّون علیک بالسّلامة منهم.

2 291 بپرهیز از مصاحبت و همدمی با اشرار که اینان بر تو منّت گذارند بر این که تو از شرّ آنها سالم و در امان هستی. 4345 25- ایّاک و ملابسة الشّرّ فانّک تنیله نفسک قبل عدوّک، و تهلک به دینک قبل ایصاله الی غیرک. 2 309 بپرهیز از پوشیدن جامه شرّ و بدی که به راستی تو می‌رسانی آن را به خویشتن پیش از رساندن به دشمن خود، و دین خود را بدان نابود و هلاک کرده‌ای پیش از آنکه شرّی را به دیگری برسانی.

4346 26- اشدّ شیء عقابا الشّرّ. 2 385 سخت‌ترین چیزها از نظر عقاب و کیفر شرّ و بدی است.

4347 27- انّ هذه الطّبائع متباینة و خیرها ابعدها من الشّرّ. 2 504 خصلتها و طبیعتهای آدمی جدای از یکدیگرند، و بهترین آنها آن است که از شرّ و بدی دورتر باشد.

4348 28- انّ فی الشّرّ لوقاحة. 2 487 به راستی که در بدی بی‌شرمی است (یعنی بدی سبب بی‌شرمی می‌شود).

4349 29- اذا رأیتم الشّرّ فابعدوا عنه.

3 126 هر گاه شرّ و بدی را دیدید از آن دوری کنید.

4350 30- بئس الذّخر فعل الشّرّ. 3 254 بد ذخیره و اندوخته‌ای است کار بد.

4351 31- ربّ شرّ فاجأک من حیث لا تحتسبه. 4 78 چه بسا شرّ و بدی که ناگهانی تو را در رسد از جایی که گمان آن را نداشته‌ای.

4352 32- زیادة الشّرّ دنائة و مذلّة.

4 116 زیادی شرّ و بدی، پستی و وسیله خواری است.

4353 33- شرّ النّاس من لا یبالی أن یراه النّاس مسیئا. 4 169 بدترین مردم کسی است که پروایی ندارد از این که مردم او را بد کاره بدانند

4354 34- شرّ النّاس من یخشی النّاس فی ربّه و لا یخشی ربّه فی النّاس.

4 176 بدترین مردمان کسی است که از مردم در مورد پروردگار خویش می‌ترسد (و برای خوشنودی مردم نافرمانی خدا کند) ولی از پروردگار خود در مورد مردمان ترسی ندارد.

4355 35- شرّ النّاس من یبتغی الغوائل للنّاس. 4 176 بدترین مردم کسی است که برای مردم مصیبت خواهد و در راه ناراحت کردن مردم گام بردارد.

4356 36- ظفر بالشّرّ من رکبه. 4 274 پیروز شود به شرّ و بدی هر کس سوار بر آن شود. 4357 37- فاعل الشّرّ شرّ منه. 4 412 انجام دهنده کار بد، بدتر از خود بدی است.

4358 38- فعل الشّرّ مسبّة. 4 413 کار شرّ و بد، وسیله دشنام به انسان گردد.

4359 39- كلّ غالب بالشّرّ مغلوب. 4 529 هر کس که بـه وسـیله شـر و بدی غالب گردد در حقیقت مغلوب است.

4360 40- من فعل الشّرّ فعلی نفسه اعتدی. 5 243 کسی که کار بدی بکند بر خویشتن ستم کرده است.

4361 41- من ترک الشّرّ فتحت علیه ابواب الخیر. 5 276 کسی که بدی را واگذارد، درهای خیر بر او گشوده شود.

4362 42- لن تتحقّق الخیر حتّی تتبرّأ من الشّرّ. 5 67 خیر و خوبی را پـا بر جا نکنی تا یکسره از شرّ و بدی بیزاری جویی.

4363 43- لیس بشرّ من الشّرّ الّا عقابه.

5 81 چیزی بدتر از بدی نیست مگر عقاب و کیفر آن.

4364 44- لیس شیء افسد للامور و لا ابلغ فی هلاک الجمهور من الشّرّ. 5 85 برای تباه کردن کارها و نابود کردن توده مردم، چیزی بـدتر از شـرّ و بـدی نیست.

4365 45- من اسّس اساس الشّرّ اسّسه علی نفسه. 5 343 کسی که اساس بدی را پی‌ریزی کند به زیان خودش پی‌ریزی کرده است.

4366 46- من أثار کامن الشّرّ کان فیه عطبه. 5 349 کسـی کـه بشـوراند بدی نهفته را نابودی خود در آن است.

4367 47- من اضمر الشّرّ لغیره فقد بدأ به نفسه. 5 356 کسی کـه تصـمیم شرّی را برای دیگری در دل بگیرد به خویشتن آغاز کرده (و زیانش به خـود او رسد).

4368 48- من عرّی من الشّرّ قلبه سلم له دینه و صدق یقینه. 5 378 کسی که دلش را از بدی برهنه کند، دین او سالم و یقین او راست و درست باشد.

4369 49- شرّ الاشرار من يتبجّح بالشّرّ. 4 174 بـدترين اشـرار و بـدان، کسی است که به بدی و بدی کردن شاد شود.

4370 50- شرّ النّاس من لا يرجى خيره و لا يؤمن شـرّه. 4 175 بـدترين مردم کسی است که امید خیری از او نرود، و از شرّ او نیز کسی ایمن نباشد.

4371 51- طالب الخير بعمل الشّرّ فاسد العقل و الحسّ. 4 251 کسـی کـه کار نیکی را با انجام دادن عمل شرّی بجوید، عقـل و احساسـش فاسـد و تبـاه است.

4372 52- من لم يعرف مضرّة الشّرّ لم يقـدر علـى الامتنـاع منـه. 5 419 کسی که زیان کار بد را نشناسد و نداند، قادر بر خویشـتن داری از آن نخواهـد بود. 4373 53- من كفّ شرّه فارج خيره.

5 465 کسی که شر و بدی خود را باز دارد امید خیر و خـوبی از او داشـته باش.

4374 54- من كره الشّرّ عصم. 5 466 کسی که شرّ را نـاخوش دارد نگـه داشته شود.

4375 55- من اعظم مصائب الاخيار حاجتهم الى مداراة الاشرار. 6 47 از بزرگترین مصیبتهای نیکان، نیاز آنها به مدارا کردن با اشرار و بدان است.

4376 56- ما امن عذاب اللّه من لم يأمن النّاس شرّه. 6 79 ایمن نیست از عذاب خداوند کسی که مردم از شرّش در امان نباشند.

4377 57- متّقى الشّرّ كفاعل الخير.

6 130 پرهیز کننده از بدی، همانند کسی است که کار خیر انجام دهد.

4378 58- مفتاح الخير التّبرّى من الشّرّ.

6 133 کلید خیر و نیکی بیزاری جستن از شرّ و بدی است.

4379 59- لا يأمن مجالسوا الاشرار غوائل البلاء. 6 411 هم نشينان با بدان و اشرار از گرفتاری‌های سخت در امان نیستند.

4380 60- لا ينجو من اللّه سبحانه من لا ينجو النّاس من شرّه. 6 428 رهایی نیابد از عذاب خدای سبحان کسی که مردم از شرّ او رهایی و آسایش ندارند.

4381 61- ينبغى لمن عرف الاشرار أن يعتزلهم. 6 443 برای کسی که اشرار و بدان را بشناسد، سزاوار و شایسته است که از آنها کناره جوید.

باب الشريعة (دين و آئين)

4382 1- الشّريعة صلاح البريّة. 1 183 شريعت بـرای صـلاح و مصـلحت بندگان خدا است.

4383 2- ذد عن شرائع الدّين و حط

ثغور المسلمين، و احرز دينک و امانتک بانصافک من نفسک، و العمل بالعدل فی رعيّتک. 4 36 از شرائع و مقرّرات دين دفاع کن، و سـرحدّات مسـلمانان را نگهداری کن، و دين و امانت خود را بـا انصـاف دادن از خـويش و بـه وسـيله دادگستری در ميان رعيّت خود حفظ کن.

باب الشرف

4384 1- الشّرف مزيّة. 1 11 شرافت و بلنـدی مرتبـه، برتـری و فضـیلتی است.

4385 2- الشّريف من شرفت خلاله.

1 191 شریف کسی است که خصلتهای او شریف و بلند باشد.

4386 3- الشّرف اصطناع العشيرة.

1 238 شرافت احسان کردن به عشیره و فامیل است.

4387 4- النّفس الشّريفة لا تثقل عليها المئونات. 2 1 بـر نفسـهای شـریف سنگین نیست خرجها (که در راه کمک به مسـتمندان و احسـان وصـله رحـم و امثال اینها می‌کنند).

4388 5- ذو الشّرف لا تبطره منزلة نالهـا و ان عظمـت، كالجبـل الّـذی لا تزعزعه الرّياح و الدّنیّ تبطره ادنی منزلة كالكلأ الّذی يحرّكه مرّ النّسيم.

4 37 شخص شرافتمند را سر مست و یاغی نمی‌کند منزلت و مقامی که به او برسد اگر چه مقام بزرگی باشد، همانند کوهی که بادها آن را نلرزانـد، ولـی آدم پست را یاغی و سرمست کند پست‌ترین منزلتی که به او رسد همانند گیاهی کـه ورزش نسیم آن را به حرکت و جنبش در آورد.

4389 6- شرف الرّجل نزاهته، و جماله مروءته. 4 180 شرف مرد پاکیزگی او و زیبایی‌اش مردانگی او است.

4390 7- على قدر شرف النّفس تكون

المروءة. 4 312 به مقدار شرافت نفس است جوانمردی.

4391 8- من شرفت نفسه كثرت عواطفه. 5 240 کسی که نفس او شـریف باشد عواطف و مهر و شفقت او بسیار شود.

4392 9- من شرفت نفسه نزّهها عن دنائة المطالب. 5 335 کسی که نفـس او شریف و بزرگ باشد آن را از پستی مطالب پاکیزه سازد.

4393 10- من كمال الشّرف الاخذ بجامع الفضل. 6 29 فرا گرفتن مجموعه فضیلت از کمال شرافت و بزرگی است.

4394 11- ما جار شريف. 6 75 انسان شرافتمند به کسی ستم نکند.

4395 12- لا يكمل الشّرف الّا بالسّـخاء و التّواضـع. 6 409 کامـل نشـود شرافت انسان مگر به وجود و بخشندگی و فروتنی.

باب الشرک

4396 1- الاشراک کفر. 1 43 شرک ورزیدن کفر و ناسپاسی است.

4397 2- اضرّ شیء الشّرک. 2 375 زیانبارترین چیزها، شرک به خداست.

4398 3- آفة الایمان الشّرک. 3 97 آفت ایمان، شرک است.

4399 4- سبب الهلاک الشّرک. 4 125 سبب نابودی انسان شرک است.

4400 5- من ارتاب بالایمان اشرک.

5 303 هر کس در باره ایمان خود شک و تردید داشته باشد مشرک شده است.

باب الشركة

4401 1- الشّركة فـی الملـک تـؤدّی الـی الاضـطراب. 2 86 شـرکت در پادشاهی به اضطراب و آشفتگی انجامد.

4402 2- الشّرکة فی الرّأی تؤدّی الـی الصّـواب. 2 87 شـرکت در رأی و اندیشه (و مشورت کردن) به درستی و صواب انجامد.

باب الشطط (تجاوز)

4403 1- من كثر شططه كثر سخطه.

225 5 کسی که تجاوزش بسیار شد خشمش بسیار شود.

باب الشیطان

4404 1- احذروا عدوّا نفذ فی الصّدور خفیّا، و نفث فی الآذان نجیّا. 2 283 حذر کنید از دشمنی که در سینه‌ها به طور پنهانی نفوذ و رخنه کرده، و در گوشها به صورت رازگویی بدمد.

4405 2- احذروا عدوّ اللّه ابلیس ان یعدیکم بدائه او یستفزّکم بخیله و رجله، فقد فوّق لکم سهم الوعید و رماکم من مکان قریب. 2 284 بر حذر باشید از دشمن خدا شیطان که شما را به بیماری خود (تکبّر یا حسد) دچار کند، یا شما را به وسیله سواران و پیادگان لشکر خود برانگیزاند، که به راستی تیر تهدید را برای شما در کمان گذارده، و از جایی نزدیک به سوی شما پرتاب کرده.

4406 3- جعلهم مرمی نبله و موطأ قدمه و مأخذه یده. 3 373 شیطان اینان را، هدف تیر و لگد مال پای و دستگیره دست خود قرارشان داده.

4407 4- جعلوا الشّیطان لامرهم مالکا و جعلهم له اشراکا، ففرّخ فی صدورهم و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم، و رکب بهم الزّلل و زیّن لهم الخطل، فعل من شرکة الشّیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه. 3 378 شیطان را مالک خویشتن کرده، و او نیز آنان را دام خویش گردانده، در سینه‌هاشان جوجه کرده، و آنها را در دامنشان پرورش داده، و در نتیجه با چشم آنها می‌نگرد، و با زبان آنان سخن گوید، و به وسیله آنها بر مرکب لغزش سوار شده، و کردار ناپسند را در نظرشان جلوه داده، کردار کسی که شیطان در پادشاهی او شریک گشته و سخن باطل را بر زبانش گذارده است.

4408 5- صافّوا الشّیطان بالمجاهدة و اغلبوه بالمخالفة، تزکوا انفسکم و تعلو عند اللّه درجاتکم. 4 217 صف زنید در برابر شیطان برای پیکار و بر او

پیروز شوید به مخالفت با او، تا این که پاک شود نفسهای شما و بلنـد گـردد در پیشگاه خداوند درجات شما.

4409 6- غرور الشّیطان یسوّل و یطمع.

4 378 فریب شیطان آدمی را گمراه کند و به طمع اندازد.

4410 7- لیس لابلیس وهق اعظم من الغضب و النّساء. 5 83 کمندی برای شیطان بزرگتر از خشم کردن و زنان نیست.

4411 8- هم لمّة الشّیطان و حمّة النیران اولئک حزب الشّیطان الا انّ حزب الشّیطان هـم الخاسـرون. 6 195 آنهـا (یعنـی منافقـان) دار و دسـته شـیطان و شراره‌های آتش دوزخند، آنان حزب و گروه شیطانند، و آگاه باشـید کـه گـروه شیطان زیانکاران هستند.

4412 9- لا تجعلنّ للشّیطان فی عملک نصیبا و لا علی نفسـک سـبیلا. 6 286 زنهار که برای شیطان در عمل خویش بهره‌ای قرار ندهی، و نه از بـرای او بر خود راهی باز کنی.

باب الاشتغال (سرگرم شدن)

4413 1- اشتغال النّفس بما لا یصحبها بعد الموت من اکثر الـوهن. 2 103 سرگرم شدن نفس انسانی به چیزی کـه پـس از مـرگ بـا او همـراه نباشـد، از بیشترین ضعف و ناتوانی است.

4414 2- کن مشغولا بما انت عنه مسئول. 4 601 مشغول و سـرگرم بـاش بدانچه تو از آن باز خواست شوی.

4415 3- من تشاغل بالزّمان شغله

5 184 کسی که به روزگار سرگرم شود (و از) سعادت و کمال خود بی خبـر ماند) روزگار نیز او را سرگرم سازد. (و هر روز برای او سرگرمی تازه‌ای پـیش آورد، و در این میان اجل فرا رسد و تهی دست از این جهان برود).

باب الشفاعة

4416 1- الشّفيع جناح الطّالب. 1 102 شفيع (و واسطه) پر و بـال جوينـده است (که برای پیشرفت کار کمکش کند).

4417 2- استجيبوا لانبياء اللّه و سلّموا لامرهم و اعملوا بطـاعتهم تـدخلوا فی شفاعتهم. 2 246 اجابت کنید پیامبران الهی را و در برابر دستور و فرمانشان تسلیم باشید و به پیروی از ایشان عمل کنید تا در شفاعتشان داخل شوید.

باب الشفقة (مهربانی)

4418 1- انّ المؤمنين مشفقون. 2 496 به راستی مؤمنان مهربانند.

باب المشقة (رنج و سختی)

4419 1- الثّواب بالمشقّة. 1 22 پاداش نیک را، به اندازه تحمل دشواری دهند.

4420 2- ثواب العمل على قدر المشقّة فيه. 3 347 پاداش عمل به اندازه سختی و دشواری است که در آن کشیده شده.

باب الشقاء (بدبختی، سختی و تنگی)

4421 1- الدّنیا دار الاشقیاء. 1 119 دنیا خانه بدبختان است. 4422 2- سبب الشّقاء حبّ الدّنیا. 4 121 سبب بدبختی انسان، محبّت و علاقه به دنیاست.

4423 3- فی الدّنیا رغبة الاشقیاء. 4 406 در باره دنیاست میل و رغبت بدبختان.

4424 4- کلّ شقاء الی رخاء. 4 528 هر سختی به سوی فراخی و گشایش می‌رود. 4425 5- کم من شقیّ حضره اجله و هو مجدّ فی الطّلب. 4 554 چه بسیار بدبختی که مرگش فرا رسیده ولی او سخت در طلب دنیاست.

4426 6- من الشّقاء افساد المعاد. 6 14 از بدبختی است تباه کردن معاد (و روز واپسین).

4427 7- من علامة الشّقاء الاسائة الی الاخیار. 6 20 از نشانه‌های بدبختی است، بد رفتاری و آزار به نیکان.

4428 8- من الشّقاء ان یصون المرء دنیاه بدینه. 6 27 از بدبختی است که آدمی دنیای خود را به وسیله دینش حفظ کند.

4429 9- من حقّ اللّبیب ان یعدّ سوء عمله و قبح سیرته من شقاوة جدّه و نحسه. 6 25 از حقّ انسان خردمند (که شایسته او) است آن است که بدی عمل و زشتی رویّه و طریقه خود را از بدبختی کوشش و نحوست آن بداند (و در رفع آن تلاش کند).

باب الشّكر (سپاسگزاری)

4430 1- الشّكر زيادة. 1 18 شكر، موجب فزونی است.

4431 2- الشّكر مفروض. 1 43 شكر، واجب شده است.

4432 3- الشّكر مغنم. 1 59 شكر نعمت، غنيمتی است.

4433 4- الشّكر يدوم النّعم. 1 103 شكر، نعمت را پايدار كند.

4434 5- الشّكر حصن النّعم. 1 127 شكر و سپاسگزاری، حصار و دژ محكم حفظ نعمتهاست.

4435 6- الشّكر زينة للنّعماء. 1 195 شكر، زيور نعمتهاست.

4436 7- النّعم تدوم بالشّكر. 1 273 نعمتها به وسيله شكر پايدار ماند.

4437 8- الشّكر ترجمان النّيّة و لسان الطّويّة. 1 343 شكر ترجمان نيّت قلبی، و زبان درونی دل انسانی است.

4438 9- الشّكر زينة الرّخاء و حصن النّعماء. 1 356 شكر، زيور دوران فراخی و توسعه، و قلعه محكم حفظ نعمتهاست.

4439 10- الشّكر مأخوذ على اهل النّعم.

1 396 شكر، پيمانی است كه بر اهل نعمت گرفته شده (و واجب است بر آنها).

4440 11- الشّكر احد الجزائين. 2 27 شكر، يكی از دو بخش پاداش است.

4441 12- المعروف غلّ لا يفكّه الّا شكر او مكافاة. 2 44 كار نيک زنجيری است (بسته به گردن كسی كه به او نيكی شده) و باز نكند آن را جز سپاسگزاری يا پاداش آن (و معامله به مثل).

4442 13- المؤمن بين نعمة و خطيئة لا يصلحهما الّا الشّكر و الاستغفار. 2 44 مؤمن میان دو چیز است یکی نعمت (که خدا به او می‌دهد) و دیگری خطا (و گناهی که احیانا از او سر می‌زند) و اصلاح نکند این دو را مگر سپاسگزاری (در برابر نعمت) و استغفار (در برابر گناه).

4443 14- الشّكر على النّعمة جزاء لماضيها و اجتلاب لآتيها. 2 119 شکر بر نعمت، پاداشی است برای گذشته آن، و وسیله جذب و ادامه آن در آینده است.

4444 15- النّعمة موصولة بالشّكر و الشّكر موصول بالمزيد، و هما مقرونان فی قرن، فلن ينقطع المزيد من اللّه سبحانه حتّى ينقطع الشّكر من الشّاكر. 2 134 نعمت پیوند خورده به شکر، و شکر نیز پیوند خورده به افزونی، و این دو بسته به یکدیگرند در شاخی (همانند ریسمان پیوسته‌ای که به شاخ می‌بندد) و افزونی نعمت از سوی خدای سبحان بریده نشود تا وقتی که شکر از سوی شکر گزار بریده شود (که در آن وقت افزونی نعمت هم قطع می‌شود).

4445 16- الشّكر اعظم قدرا من المعروف لانّ الشّكر يبقى و المعروف يفنى. 2 157 شکر و سپاسگزاری ارزشمندتر است از کار نیک، زیرا شکر به جای می‌ماند و کار نیک از میان می‌رود.

4446 17- اكثر النّظر الى من فضّلت عليه فانّ ذلک من ابواب الشّكر. 2 202 بسیار کن نظر و نگاه خود را به کسی که بر او افزونی و برتری داری (و زیر دست تو هستند)، که به راستی این کار از درهای سپاسگزاری و شکر نعمت است.

4447 18- احسنوا جوار نعم الدّين و الدّنيا بالشّكر لمن دلّ عليها. 2 249 نيكو كنيد همسايگى نعمتهاى دين و دنيا را به سپاسگزارى از كسى كه راهنمايى كرده بر آنها.

4448 19- اغتنموا الشّكر فادنى نفعه الزّيادة. 2 255 فرصت شماريد و غنيمت دانيد شكر و سپاسگزارى را كه كمترين سود آن فزونى نعمت است.

4449 20- اشكر تزد. 2 174 شكر نعمت كن تا نعمتت افزون شود.

4450 21- استدم الشّكر تدم عليک النّعمة. 2 177 شكر نعمت را ادامه ده و پايدار كن تا نعمت بر تو پايدار بماند.

4451 22- اشتغل بشكر النّعمة عن التّطرّب بها. 2 186

سرگرم شود به شكر نعمت به جاى شادمانى كردن بدان.

4452 23- اشكر من انعم عليک و انعم على من شكرک، فانّه لا زوال للنّعمة اذا شكرت و لا بقاء لها اذا كفرت.

2 216 شكر كن از كسى كه به تو نعمت داده و انعام كرده، و انعام كن و ببخشاى بر كسى كه از تو سپاسگزارى كند، كه به راستى نعمت هنگامى كه شكر گزارى شود زوال ندارد، و چون كفران و ناسپاسى شود دوام ندارد.

4453 24- احسن السّمعة شكر ينشر.

2 401 بهترين آوازه نيک و نيكنامى، سپاسگزارى و شكرى است كه پراكنده شود. 4454 25- احسن شكر النّعم الانعام بها.

2 407 بهترين سپاسگزارى و شكر نعمت، بخشودن آن نعمت به ديگرى است.

4455 26- احقّ من شكرت من لا يمنع مزيدک. 2 412 شايسته‌ترين كسى كه بايد سپاسش گويى، كسى است كه فزونى نعمت را از تو دريغ ندارد.

4456 27- احسن النّاس حالا فی النّعم من استدام حاضرها بالشّکر و ارتجع فائتها بالصّبر. 2 457 بهترین مردم در مورد نعمتهای الهی کسی است که نعمت موجود را به‌وسیله شکر، مستدام و پایدار بدارد، و نعمت از دست رفته را به وسیله بردباری و صبر بازگرداند.

4457 28- اوّل ما یجب علیکم للّه سبحانه شکر ایادیه و ابتغاء مراضیه.

2 468نخستین چیزی که از جانب خدای سبحان بر شما واجب و لازم است شکر نعمتهای او، و طلب کردن و جستجو نمودن خوشنودی‌های او است.

4458 29- ابلغ ما تستمدّ به النّعمة الشّکر، و اعظم ما تمحّص به المحنة الصّبر. 2 475 رساترین چیزی که نعمت بدان ادامه می‌یابد شکر و سپاسگزاری است، و بزرگترین چیزی که رنج و محنت را بزداید صبر و بردباری است.

4459 30- احقّ النّاس بزیادة النّعمة اشکرهم لما اعطی منها. 2 475 شایسته‌ترین مردم به فزونی نعمت، کسی است که شکر و سپاسگزاری‌اش نسبت به آنچه به او عطا شده بیشتر باشد.

4460 31- احبّ النّاس الی اللّه سبحانه العامل فیما انعم به علیه بالشّکر و ابغضهم الیه العامل فی نعمه بکفرها. 2 476 محبوب‌ترین مردم در پیشگاه خدای سبحان کسی است که در مورد آنچه به او انعام فرموده سپاسگزاری و شکر کند، و مبغوض‌ترین آنان در نزد او کسی است که در مورد نعمتهای او کفران و ناسپاسی کند.

4461 32- انّ للّه تعالی فی کلّ نعمة حقّا من الشّکر، فمن ادّاها زاده منها و من قصّر عنه خاطر بزوال نعمته. 2 563 به راستی که خدای تعالی را در هر نعمتی که داده است حقّی است از شکر و سپاسگزاری ، که هر که آن را پرداخت

و ادا کرد خداوند بر آن بیفزاید، و هر کس کوتاهی کرد خود را به مخـاطره زوال نعمت افکنده است.

4462 33- انّما ینبغی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی السّلامة، ان یرحموا اهل المعصیة و الذّنوب، و ان یکون الشّکر علی معافـاتهم هـو الغالـب علـیهم و الحاجز لهم. 3 89 به راستی که شایسته است بـرای اهـل عصـمت، و آنهـا کـه خداوند سلامت و تندرستی را به ایشان ارزانی داشته که بر اهل معصیت و گنـاه ترحّم کنند، و این که سپاسگزاری به تندرستی بر زندگی آنها غالب باشد، و پرده و مانعی باشد برای آنها. 4463 34- اذا انعمت بالنّعمة فقد قضـیت شـکرها. 3 123 هر گاه نعمت را به دیگری بخشیدی شکر آن را به جای آورده‌ای.

4464 35- اذا قصرت یدک عن المکافاة فاطل لسانک بالشّکر. 3 137 هر گاه دستت کوتاه است از پاداش دادن به نعمـت (و توانـایی مکافـات و پـاداش نعمت کسی را نداری) زبانت را به سپاس او دراز کن.

4465 36- اذا نزلت بک النّعمة فاجعل قراها الشّکر. 3 138 هر گاه نعمـت بر تو فرود آمد، پذیرایی آن را شکر و سپاس آن قرار ده.

4466 37- اذا وصلت الیکم اطراف النّعم فلا تنفّروا اقصاها بقلّة الشّکر.

3 163 هنگامی که کناره‌های نعمت به شما رسید، دنباله آن را با کمـی شـکر گزاری از خود فراری ندهید (و دور نسازید).

4467 38- اذا اعطیت فاشکر. 3 114 هنگامی کـه عطـایی بـه تـو رسـید شکرانه آن را به جای آور.

4468 39- بالشّکر تدوم النّعم. 3 198 به وسیله شکر است که نعمتها پایدار ماند.

4469 40- بالشّکر تستجلب الزّیادة.

3 201 به وسیله شکر افزونی نعمت جلب شود.

4470 41- ثمرة الشّکر زیادة النّعم.

3 328 میوه شکر افزونی نعمت‌هاست.

4471 42- حسن الشّکر یوجب الزّیادة.

3 382 شکر نیکو، موجب افزونی نعمت گردد.

4472 43- ان اتاکم اللّه بنعمة فاشکروا. 3 1 اگر خداوند به شما نعمتی داد سپاسگزاری کنید.

4473 44- خیر النّاس من اذا اعطی شکر و اذا ابتلی صبروا و اذا ظلم غفر.

3 433 بهترین مردم کسی است که چون نعمتی به او عطا شد شکر و سپاسگزاری کند، و چون به بلا دچار شد صبر و بردباری کند، و چون ستمی به او شد درگذرد.

4474 45- خیر الشّکر ما کان کافلا بالمزید. 3 431 بهترین شکرها آن شکری است که ضامن فزونی باشد. 4475 46- خیر الاعمال ما اکتسب شکرا. 3 422 بهترین عملها آن است که شکر و سپاسی را کسب کند.

4476 47- حقّ اللّه سبحانه علیکم فی الیسر البرّ و الشّکر، و فی العسر الرّضاء و الصّبر. 3 408 حقّی که خدای سبحان بر شما دارد آن است که در دارایی و آسایش نیکی و سپاسگزاری کنید، و در سختی و فشار زندگی خوشنود و راضی و بردبار باشید.

4477 48- دوام الشّکر عنوان درک الزّیادة. 4 22 دائم و پیوسته بودن شکر، سر آغاز دریافت فزونی نعمت است.

باب الشکوی (گله و درد دل)

4478 49- ربّ کادح لمن لا یشکره. 4 59 چه بسا تلاشگری که تلاش کند برای کسی که سپاسش نگوید (و شکر تلاشش را نگذارد). 4479 50- ربّ جامع لمن لا یشکره.

4 71 چه بسا گرد آورنده مال (و به جای گذارنده آن) برای کسی که سپاس آن ندارد.

4480 51- زوال النّعم بمنع حقوق اللّه منها و التّقصیر فی شکرها. 4 110 زائل شدن نعمتها به جلوگیری از پرداخت حقوق خدا از آنها، و کوتاهی کردن در شکر آنها است.

4481 52- زیادة الشّکر و صلّة الرّحم تزید ان النّعم و تفسحان فی الاجل.

4 112 شکر بسیار وصله رحم نعمتها را افزون و عمرها را طولانی کند.

4482 53- سبب المزید الشّکر. 4 125 سبب افزونی نعمت شکرانه آن است.

4483 54- شکر الهک بطول الثّناء.

4 158 سپاسگزاری و شکر پروردگار به آن است که مدح و ثنای او را طولانی کنی.

4484 55- شکر من فوقک بصدق الولاء. 4 158 سپاسگزاری از کسی که بالاتر و ما فوق تو است به این است که در دوستی او صداقت و راستی داشته باشی.

4485 56- شکر النّعم عصمة من النّقم.

4 159 شکر نعمتها انسان را از عقابها و انتقامهای الهی نگه دارد.

4486 57- شکر الاله یدرّ النّعم. 4 159 شکرانه پروردگار، نعمتها را ریزان و فراوان کند.

4487 58- شکر النّعمة یقضی بمزیدها

و یوجب تجدیدها. 4 159 شکر نعمت حکم می‌کند به افزونی آن و موجب تجدید و تازه شدن آن را گردد.

4488 59- شکر النّعمة امان من تحویلها و کفیل بتأییدها. 4 159 شکر نعمت ایمنی بخش است از دگرگونی آن، و پایندگی آن را ضمانت می‌کند.

4489 60- شکر نعمة سالفة یقضی بتجدّد نعم مستأنفة. 4 160 شکر نعمت گذشته حکم می‌کند به تجدید نعمتهای تازه‌ای در آینده.

4490 61- شکر النّعم یضاعفها و یزیدها. 4 160 شکر نعمتهای آنها را دو چندان کند و افزون گرداند.

4491 62- شکر النّعم یوجب مزیدها و کفرها برهان جحودها. 4 160 شکر نعمتها، موجب افزونی آنها گردد، و کفران آنها نشانه و دلیل بر کم شدن و از بین رفتن آنهاست.

4492 63- شکر النّعمة امان من حلول النّقمة. 4 160 شکر نعمت، از فرود آمدن عذاب و نقمت الهی ایمنی دهد.

4493 64- شکرک للرّاضی عنک یزیده رضی و وفاء. 4 161 شکر و سپاسگزاری تو از کسی که از تو خوشنود است، خوشنودی و وفاداری او را نسبت به تو افزون کند.

4494 65- شکرک للسّاخط علیک یوجب لک منه صلاحا و تعطّفا. 4 161 سپاسگزاری تو از کسی که بر تو خشمگین است موجب اصلاح و مهربانی او گردد.

4495 66- شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب، و بلغ اشدّه، و رزقت برّه. 4 161 (و در حضور آن حضرت کسی به مردی که خداوند به- او پسری داده بود گفت : «قدم این یکّه سوار دلاور بر تو مبارک باد» امام علیه السلام به او فرمود این گونه مگو، لکن بگو :) سپاس بخشنده را بگذار، و قدم بخشوده شده بر تو مبارک باد، امیدوارم این مولود بزرگ شود و از نیکوئیهایش بهره‌گیری 4496 67- شکر الاحسان من اثنی علی مسدیه و ذکر بالجمیل مولیه. 4 162 احسان و نیکی را کسی سپاسگزاری کرده که احسان کننده را ستایش کند، و صاحب آن را به نیکی یاد کند.

4497 68- شرّ النّاس من لا یشکر النّعمة و لا یرعی الحرمة. 4 170 بدترین مردم کسی است که شکر نعمت به جای نیاورد، و رعایت حرمت دیگران نکند.

4498 69- علیک بالشّکر فی السّرّاء و الضّرّاء. 4 286 بر تو باد به شکرگزاری در خوشی و ناخوشی.

4499 70- علیکم بدوام الشّکر و لزوم الصّبر فانّهما یزیدان النّعمة و یزیلان المحنة. 4 304 بر شما باد به دوام و پیوستگی شکر و ملازم بودن صبر و بردباری، زیرا این دو، نعمت را افزون و محنت و رنج را زائل کنند.

4500 71- فی الرّخاء تکون فضیلة الشّکر. 4 399 فضیلت و برتری شکر در فراخی زندگی است. (که آدمی طغیان نکند و سپاس نعمت خدای را به جای آورد).

4501 72- فی شکر النّعم دوامها. 4 401 در شکر و سپاسگزاری نعمتها پایندگی و دوام آنهاست.

4502 73- فی الشّکر تکون الزّیادة.

4503 74- فی کلّ برّ شکر. 4 406 در هر نیکی شکری است (جداگانه).

4504 75- قد اوجب الدّهر شکره علی من بلغ سؤله. 4 478 روزگار شکر خویش را واجب کرده بر کسی که به خواسته‌اش برسد.

4505 76- قلّة الشّکر تزهّد فی اصطناع

المعروف. 4 501 کمی شکر و سپاسگزاری، موجب بی‌رغبتی و بی‌اعتنایی در انجام کار نیک شود.

4506 77- قیّدوا قوادم النّعم بالشّکر، فما کلّ شارد بمردود. 4 517 در بند کنید پیش در آمدهای نعمتها را به وسیله شکر که هر گریخته‌ای باز نگردد.

4507 78- کفی بالشّکر زیادة. 4 577 برای فزونی نعمت شکرانه آن کافی است.

4508 79- کافل المزید الشّکر. 4 632 ضامن و کفیل فزونی نعمت شکرانه آن است.

4509 80- کن فی السّرّا عبدا شکورا و فی الضّرّاء عبدا صبورا. 4 602 در خوشی و فراخی زندگی بنده‌ای باش پر سپاس و شکرگزار، و در سختی و ناخوشی بنده‌ای باش پر صبر و بردبار.

4510 81- من شکر دامت نعمته. 5 176 کسی که شکر کند، نعمتش دوام یابد.

4511 82- من کثر شکره تضاعفت نعمه. 5 200 کسی که شکر و سپاسگزاری‌اش بسیار باشد نعمتهایش دو چندان گردد.

4512 83- من شکر استحقّ الزّیادة.

5 154 کسی که شکر گزارد سزاوار فزونی نعمت گردد.

4513 84- من منع برّا منع شکرا. 5 228 کسی که از کار نیکی جلوگیری کند از سپاس و شکری خود را بی‌بهره کرده است.

4514 85- من لم یشکر النّعمة عوقب بزوالها. 5 247 کسی که شکر نعمت را به جای نیاورد کیفر شود به زوال آن نعمت.

4515 86- من شکر علی الاسائة سخر

به. 5 273 کسی را که به کار بد شکرگزاری کنند در حقیقت او را مسخره و ریشخند کرده‌اند.

4516 87- من الهم الشّکر لم یعدم الزّیادة. 5 237 کسی که شکر نعمت به او الهام شد (و به دلش افتاد و انجام داد) از فزونی نعمت محروم نشود.

4517 88- من انعم علیه فشکر کمن ابتلی فصبر. 5 297 کسی که به او نعمتی داده شد و شکر آن را به جای آورد همانند کسی است که گرفتار بلا شده و صبر کرده است. 4518 89- من ادام الشّکر استدام البرّ.

5 276 کسی که به سپاسگزاری و شکر ادامه دهد، نیکی را ادامه داده است.

4519 90- لیکن الشّکر شاغلا لک علی معافاتک ممّا ابتلی به غیرک. 5 48 باید (پیوسته) شکر و سپاس سرگرمت کند که خود را از بلاهایی که دیگران بدان گرفتارند تندرست می‌بینی. 4520 91- لن یقدر أحد أن یحصّن النّعم بمثل شکرها. 5 68 هیچ گاه کسی قدرت ندارد که نعمتها را همانند شکر آنها نگه داری کند (که شکر بهترین نگه دار نعمتها و بیمه کننده آنهاست).

4521 92- لن یستطیع أحد أن یشکر النّعم بمثل الانعام بها. 5 69 هرگز کسی نتواند نعمتها را همانند انعام و بخشیدن آنها به دیگران شکر کند.

4522 93- لن یقدر أحد أن یستدیم النّعم بمثل شکرها و لا یزینها بمثل بذلها.

5 70 هرگز کسی قدرت ندارد نعمتها را پایدار کند، همانند شکر آنها، و آراسته گرداند آنها را بمانند بذل و بخشش آنها.

4523 94- من شکر المعروف فقد قضی

حقّه. 5 306 کسی که کار نیک را سپاسگزاری کرد حقّ آن را ادا کرده است.

4524 95- من شکرک من غیر صنیعة فلا تأمن ذمّه من غیر قطیعة. 5 322 کسی که تو را بی‌آنکه به او نیکی کرده باشی سپاسگزاری کند، ایمن نباش از نکوهش و مذمّت او بی آنکه از او بریده باشی و آزادی به او رسانده باشی.

4525 96- من شکر من انعم علیه فقد کافاه. 5 327 کسی که سپاسگزاری کند از کسی که به او نعمتی داده، پاداش آن را به جای آورده است.

4526 97- من لم یشکر الانعام فلیعدّ من الانعام. 5 342 کسی که از نعمت بخشی و احسان دیگران سپاس گزاری نکند باید او را از چهار پایان به شمار آورد.

4527 98- من شکر علی غیر احسان ذمّ علی غیر اسائة. 5 349 کسی که بدون سابقه احسان و نیکی شکر و سپاس گوید، بدون سابقه بدی هم نکوهش کند.

4528 99- من بذل لک جهد عنایته فابذل له جهد شکرک. 5 360 کسی که بذل کند به تو نهایت اهتمام و عنایت خود را، تو نیز نهایت سپاسگزاری خود را به او بذل کن.

4529 100- من حاط النّعم بالشّکر حیط بالمزید. 5 367 کسی که نگه دارد نعمتها را به وسیله شکر، نگاه داشته شود به فزونی نعمت.

4530 101- من جعل الحمد ختام النّعمة جعله اللّه سبحانه مفتاح المزيد. 5 392 کسی که حمد و ستایش خداوند را پایان نعمت خود قرار دهد، خداوند همان حمد او را کلید فزونی نعمت او گرداند.

4531 102- ما حصّنت النّعم بمثل الشّکر.

6 59 نگهداری شده است نعمتها به چیزی همانند شکر و سپاسگزاری.

4532 103- من لم یحط النّعم بالشّکر لها فقد عرّضها لزوالها. 5 413 کسی که فرانگیرد نعمتها را به شکر و سپاسگزاری، آنها را در معرض زوال و نابودی قرار داده است.

4533 104- من لم یشکر الاحسان لم یعده الحرمان. 5 416 کسی که شکر احسان نکند محرومیت از او نگذرد (و گرفتار محرومیّت و بی‌بهره ماندن از نعمت گردد).

4534 105- من شکر اللّه زاده. 5 445 کسی که شکر خدا کند خداوند نعمتش افزون کند.

4535 106- من شکر النّعم بجنانه استحقّ المزید قبل ان یظهر علی لسانه. 5 445 کسی که به دل شکر نعمت گزارد شایسته فزونی نعمت گردد پیش از آنکه بر زبان آرد.

4536 107- من کثر شکره کثر خیره. 5 446 کسی که شکرش بسیار گردد، خیر و نیکی‌اش زیاد گردد.

4537 108- من قلّ شکره زال خیره.

5 446 کسی که شکرش کم شود، خیرش زائل شود.

4538 109- من اوتی نعمة فقد استعبد بها حتّی یعتقه القیام بشکرها. 5 447 کسی که نعمتی به او داده شد تحت بردگی در آمده تا به وسیله ادای شکر آن، خود را آزاد کند.

4539 110- من شکر اللّه سبحانه وجب علیه شکر ثان و اذ وفّقه لشکره و هو شکر الشّکر. 5 448 کسی که خدای سبحان را شکر گزارد، بر او شکر دیگری نیز واجب گردد، یعنی شکر توفیقی که برای شکرگزاری یافته که این شکر شکر است.

4540 111- من شکر الیک معروفک فقد سألک. 5 452 کسی که از احسان تو نزدت شکر گزاری کند از تو درخواست کرده (یعنی همین شکر را دستاویز سؤال خود کرده است).

4541 112- من لم یشکر النّعمة منع الزّیادة. 5 459 کسی که شکر نعمت نکند از فزونی نعمت جلوگیری شود.

4542 113- من حمد اللّه اغناه. 5 445 کسی که خدای را حمد و ستایش کند خداوند بی‌نیازش کند.

4543 114- ما نال المجد من عداه الحمد. 6 65 به مجد و شوکت نرسد کسی که حمد و ستایش از او بگذرد (یعنی با احسان به مردم نتواند ستایش آنان را به خود جلب کند).

4544 115- ما حرست النّعم بمثل الشّکر.

6 69 نعمتهای به چیزی همانند شکر، حراست و نگهبانی نشود.

4545 116- ما کان اللّه سبحانه لیفتح علی احد باب الشّکر و یغلق علیه باب المزید. 6 88 شیوه خدای سبحان این نیست که در شکر را به روی کسی باز کند، و در افزونی نعمت را بر او ببندد. 4546 117- مع الشّکر تدوم النّعمة.

6 120 با سپاسگزاری و شکر است که نعمت دوام یابد.

4547 118- نعمة لا تشکر کسیّئة لا تغفر.

6 170 نعمتی که شکر گزاری نشود همانند گناهی است که آمرزیده نشود.

4548 119- مصیبة یرجی خیرها خیر من نعمة لا یـؤدّی شـکرها. 6 146 مصیبتی که امید خیر در آن می‌رود بهتر است از نعمتی که شکر آن گزارده نشود.

4549 120- لا تنسوا عند النّعمة شکرکم.

6 276 در هنگام رسیدن نعمت وظیفه شکرگزاری خود را فراموش نکنید.

4550 121- لا تحاط النّعم الّا بالشّکر.

6 376 نگه داشته نشود نعمتها مگر به وسیله شکر.

4551 122- لا یحوز الشّکر إلّا من بذل ماله. 6 397 فراهم نکنـد سـپاس (مردم) را مگر کسی که بذل و بخشش کند مال خود را.

4552 123- لا یحمد حامد الّا ربّه. 6 260 ستایش نکند ستایشـگری جـز پروردگار خود را.

باب الشک

4553 1- الشّکّ ارتیاب. 1 32 شک و تردید موجب اضطراب و نا آرامی است.

4554 2- الشّکّ کفر. 1 37 شک و تردید (در دین) کفر است.

4555 3- الشّکّ یفسد الدّین. 1 184 شک، دین را تباه کند.

4556 4- الشّکّ یحبط الایمان. 1 189 شک، ایمان را باطل و بی‌ثمر گرداند.

4557 5- الشّکّ ثمرة الجهل. 1 189 شک، میوه جهل و نادانی است.

4558 6- الشّاکّ لا یقین له. 1 252 انسان شک دار یقین ندارد.

4559 7- الشّکّ یطفیء نور القلب. 1 325 شک، نور دل را خاموش کند.

4560 8- الشّکّ یفسد الیقین و یبطل الدّین. 2 73 شک، یقین را تباه کند و دین را باطل گرداند.

4561 9- ایّاک و الشّکّ فانّه یفسد الدّین و یبطل الیقین. 2 287 بپرهیز از شک و تردید زیرا شک دین را فاسد و یقین را باطل گرداند.

4562 10- اعلم النّاس من لم یزل الشّکّ یقینه. 2 439

داناترین مردم کسی است که شک و تردید، یقین او را باطل نگرداند.

4563 11- اهلک شیء الشّکّ و الارتیاب و املک شیء الورع و الاجتناب. 2 466 نابود کننده‌ترین چیزها شک و تردید است، و نگهدارنده‌ترین چیزها پارسایی و پرهیز از گناه است.

4564 12- آفة الیقین الشّکّ. 3 98 آفت، یقین شک و تردید است.

4565 13- بدوام الشّکّ یحدث الشّرک.

3 220 با ادامه شک و تردید شرک پدید آید.

4566 14- ثمرة الشّکّ الحیرة. 3 327 میوه شک سرگردانی است.

4567 15- سبب الحیرة الشّکّ. 4 125 سبب سرگردانی، شک و تردید است.

4568 16- شرّ الامور أکثرها شکّا. 4 172 بدترین کارها آن است که شک و تردید آن بیشتر باشد.

4569 17- شرّ الایمان ما دخله الشّکّ.

4 173 بدترین ایمان آن است که شک در آن وارد شود.

4570 18- شرّ القلوب الشّاکّ فی ایمانه.

4 177 بدترین دلها آن است که در ایمان خود شک داشته باشد.

4571 19- صن ایمانک من الشّکّ فانّ الشّکّ یفسد الایمان کما یفسد الملح العسل. 4 200 ایمان خود را از شک نگه دار که به راستی شک ایمان را تباه کند همان گونه که نمک عسل را فاسد گرداند.

4572 20- لن یضلّ المرء حتّی یغلب شکّه یقینه. 5 71 هیچ گاه گمراه نشود کسی، مگر زمانی که شک و تردید بر یقین او غالب آید.

4573 21- من یتردّد یزدد شکّا. 5 204 کسی که تردید کند شک او افزون گردد.

4574 22- من کثر شکّه فسد دینه. 5 205 کسی که شک او زیاد شد دین او تباه شود.

4575 23- من أخیب ممّن تعدّی الیقین الی الشّکّ و الحیرة. 5 223 چه کسی نومیدتر و یا زیانکارتر است از آنکه تجاوز کند و بگذرد از یقین به سوی

شک و سرگردانی (یعنی بگذرد از آخرت یقینی به سوی دنیای سرگردانی و پر از تردید).

4576 24- من عمی عمّا بین یدیه غرس الشّک بین جنبیه. 5 382 کسی که کور باشد از (دیدن) آنچه پیش روی او است، بکارد درخت شک را میان دو پهلوی خود (و در دل خویش).

4577 25- من شقاء المرء ان یفسد الشّکّ یقینه. 6 27 از بدبختی انسان است که شک و تردید یقینش را تباه کند.

4578 26- ما آمن باللّه من سکن الشّکّ قلبه. 6 66 ایمان به خدا نیاورد کسی که شک در دلش سکنی گزیده است.

4579 27- لا تجعلوا یقینکم شکّا و لا علمکم جهلا. 6 304 یقین خود را به شک و علم خود را به جهل تبدیل نکنید (یعنی یقین و علم خود را به آخرت و مبدأ و معاد از میان نبرید).

4580 28- یسیر الظّنّ شکّ. 6 454 گمان اندک، شک و تردید است.

4581 29- یسیر الشّکّ یفسد الیقین.

6 455 شک اندک نیز یقین را تباه سازد.

4582 30- یفسد الیقین الشّکّ و غلبته الهوی. 6 472 یقین را، شکّ و چیره شدن هوای نفس تباه می‌کند.

باب الشکوی (گله و درد دل)

4583 1- اجعل شکواک الی من یقدر علی غناک. 2 237 شکایت و درد دل خود را به نزد کسی ببر که قدرت بر بی‌نیاز کردن و توانگری تو دارد.

4584 2- ابلغ الشّکوی ما نطق به ظاهر البلوی. 2 462 رساترین شکوه‌ها آن است که گویا باشد بدان ظاهر بلا و گرفتاری. 4585 3- لیس بحکیم من شکی ضرّه الی غیر رحیم. 5 76 حکیم و فرزانه نیست کسی که شکوه خویش نزد کسی جز خدای رحیم ببرد.

4586 4- من اصبح یشکو مصیبة نزلت به فانّما یشکو ربّه. 5 315 کسی که شب خود را به روز در آورد و از مصیبتی که بر او وارد شده شکایت کند، جز این نیست که از پروردگار خویش شکوه کرده است.

4587 5- من شکا ضرّه الی مؤمن فکانّما شکا الی اللّه سبحانه. 5 370 کسی که شکوه سختی زندگی خود را نزد مؤمنی ببرد، گویا به درگاه خدای سبحان شکوه کرده است.

4588 7- من شکا ضرّه الی غیر مؤمن فکانّما شکا اللّه سبحانه. 5 370 شکی که شکوه سختی حال خود را به نزد غیر مؤمنی ببرد، گویا از خدای سبحان شکوه کرده است.

باب الشماتة (سرزنش کردن)

4589 1- من شمت بزلّة غیره شمت غیره بزلّته. 5 446 کسی که دیگری را به خاطر لغزشش شماتت و سرزنش کند، دیگران او را به لغزشش شماتت کنند.

باب المشاورة (رایزنی، کنکاش کردن)

4590 1- المشاورة استظهار. 1 52 مشاوره و رایزنی در کارها، پشت گرمی و موجب خاطر جمعی است.

4591 2- الاستشاره عین الهدایة.

1 256 مشورت کردن عین هدایت و رسیدن به راه راست است.

4592 3- المستشیر متحصّن من السّقط. 1 316 مشورت کننده نگهداری شده است از خطا و اشتباه. 4593 4- المستشیر علی طرف النّجاح.

1 319 مشورت کننده در راه رستگاری و مشرف بر آن است.

4594 5- المشورة تجلب لک صواب غیرک. 1 390 مشورت کردن، جلب کند و بکشاند به سوی تو رأی درست و صحیح دیگران را.

4595 6- المشاورة راحة لک و تعب لغیرک. 2 66 مشورت کردن راحتی و آسایشی است برای تو، و رنج و تعبی است برای دیگران (که طرف مشورت تو هستند).

4596 7- استشر اعدائک تعرف من رأیهم مقدار عداوتهم و مواضع مقاصدهم. 2 233 با دشمنان خود مشورت کن تا از رأی آنها اندازه دشمنی آنها و جایگاه اهداف آنها را بشناسی.

4597 8- استشر عدوّک العاقل و احذر رأی صدیقک الجاهل. 2 236 با دشمن عاقل و دانای خود مشورت کن، و از رأی دوست نادان خود دوری کن.

4598 9- افضل النّاس رأیا من لا یستغنی عن رأی مشیر. 2 429 برترین مردم در رأی و اندیشه کسی است که از رأی و اندیشه طرف مشورت خود خویشتن را بی‌نیاز نداند.

4599 10- افضل من شاورت ذو التّجارب و شرّ من قارنت ذو المعائب. 2 456 برترین کسی که با او مشورت کنی کسی است که دارای تجربه‌ها (ی زیاد) باشد و بدترین کسی که با او قرین و همراه شوی کسی است که دارای عیبهای بسیار باشد.

4600 11- انّما حضّ علی المشاورة لانّ

رأی المشیر صرف و رأی المستشیر مشوب بالهوی. 3 92 این که مردم به مشورت تشویق شده‌اند، بدان جهت است که رأی طرف مشورت انسان خالص و پاک است، ولی رأی مشورت کننده آمیخته است به خواهش و هوای نفس.

4601 12- آفة المشاورة انتقاض الآراء.

3 102 آفت مشاوره و کنکاش، شکستن رأی‌ها است (یعنی گاهی روی هواهای نفسانی رأیهای یکدیگر را می‌شکنند).

4602 13- اذا عزمت فاستشر. 3 116 هر گاه اراده و قصد کاری را کردی مشورت کن. 4603 14- اذا انکرت من عقلک شیئا فاقتد برأی عاقل یزیل ما انکرته.

3 185 هر گاه نشناسی از عقل خود چیزی را (و به شناخت صواب و صحیح راهی نداشته باشی) پیروی کن از رأی عاقل و دانایی که نادانی تو را بر طرف کند.

4604 15- جهل المشیر هلاک المستشیر.

3 367 نادانی طرف مشورت نابودی مشورت کننده را به دنبال دارد. (پس با هر کس نادان گر چه نباید مشورت کرد).

4605 16- جماع الخیر فی المشاورة.

و الاخذ بقول النّصیح. 3 368 مجموعه خیر و خـوبی در مشـورت کـردن و عمل کردن به گفتار نصیحت کننده خیر خواه است.

4606 17- حقّ علی العاقل ان یضیف الی رأیه رأی العقـلاء، و یضـمّ الـی علمه علوم الحکماء. 3 408 بر شخص عاقل و خردمند لازم است که بیفزاید بـه رأی و اندیشه خود، رأی عاقلان و خردمندان را، و ضمیمه کند به علم و دانـش خود دانش فرزانگان و حکیمان را.

4607 18- خیر من شاورت ذووا النّهی و العلم و أولو التّجارب و الحزم.

3 428 بهترین کسی که بـا آنهـا مشـورت کنـی خردمنـدان و دانشـمندان و تجربه‌دارندگان و دور اندیشان هستند.

4608 19- خـوافی الآراء تکشـفها المشـاورة. 3 466 رأی‌هـا پنهـان را، مشاوره و مشورت کردن، آشکار و هویدا کند.

4609 20- مشاورة الجاهل المشفق خطر. 6 146 مشورت کردن بـا نـادان دلسوز، خطر آفرین است. 4610 21- مشاورة الحازم المشـفق ظفـر. 6 146 مشورت کردن با دور اندیش دلسوز پیروزی آفرین است.

4611 22- شاور قبل ان تعزم و فکّر قبل ان تقـدم. 4 179 مشـورت کـن پیش از آنکه تصمیم بگیری و اندیشه کن پیش از آنکه اقدام به کاری کنی.

4612 23- شاور ذوی العقول تأمن الزّلـل و النّـدم. 4 179 بـا خردمنـدان مشورت کن تا از لغزش و پشیمانی در امان باشی.

4613 24- شاور فی امورک الّذین یخشون اللّه ترشد. 4 179 مشورت کن در کارهای خویش با کسانی که از خداوند ترس و واهمـه دارنـد تـا راهنمـایی شوی.

4614 25- صلاح الرّأی بنصح المستشیر. 4 194 صلاح و خوبی رأی و اندیشه به خلوص مشورت کننده بستگی دارد.

4615 26- ظلم المستشیر ظلم و خیانة 4 272

ستم کردن به مشورت کننده ظلم و خیانت است. 4616 27- علیک بالمشاورة فانّها نتیجة الحزم. 4 285 بر تو باد به مشاوره که آن نتیجه و محصول دور اندیشی است.

4617 28- علی المشیر الاجتهاد فی الرّأی، و لیس علیه ضمان النّجح.

4 316 بر طرف مشورت است که تلاش خود را در درستی رأی بکند، ولی او ضامن موفقیت و پیروزی نیست.

4618 29- فی الاستشارة عین الهدایة.

4 408 در مشورت کردن عین هدایت و راه یابی است.

4619 30- قد خاطر من استغنی برأیه.

4 473 کسی که بی‌نیازی جوید به رأی و اندیشه خود (و با دیگران مشورت نکند) خود را به مخاطره اندازد.

4620 31- کفی بالمشاورة ظهیرا. 4 571 مشاوره برای پشتوانه کار کافی است.

4621 32- من ضلّ مشیره بطل تدبیره.

5 187 کسی که طرف مشورت او گمراه شود تدبیرش باطل و بیهوده گردد.

4622 33- من استغنی بعقله ضلّ. 5 169 کسی که به عقل خود بی‌نیازی جوید و اکتفا کند گمراه شود.

4623 34- من خالف المشورة ارتبک.

5 153 کسی که با مشورت مخالفت کند راه چاره بر او بسته و در کار خـود گیر کند.

4624 35- من قنع برأیه فقد هلک.

5 158کسی که به رأی خود بسنده و قناعت کند نابود گردد.

4625 36- من استشار العاقل ملک.

5 185 کسی که با شخص عاقل و دانا مشاوره کند بـر کـار خـود مالـک و مسلّط شود.

4626 37- من نصح مستشیره صلح تدبیره. 5 216 کسی کـه بـا مشـورت کننده خود خالص و بی‌غل و غش باشد، تدبیر او شایسته خواهد بود.

4627 38- من غشّ مستشیره سلب تدبیره. 5 217 کسی کـه بـا مشـورت کننده‌اش ناخالص باشد، تدبیرش ربوده و سلب شود (و خدای تعالی به کیفر این کار تدبیرش را بگیرد).

4628 39- من شاور ذوی العقول استضاء بانوار العقول. 5 336 کسی که با خردمندان و عاقلان مشاوره کند به نور عقلها و خردها روشنی یابد.

4629 40- من شاور ذوی النّهی و الالباب فاز بالنّجح و الصّواب.

5 337 کسی که با خردمندان و عاقلان مشاوره کند، به رستگاری و درسـتی رسد.

4630 41- من شاور الرّجال شارکها فی عقولها. 5 340 کسی که با مـردان مشاوره کند در عقلهای آنان شریک گشته است.

4631 42- من استشار ذوی النّهی و الالباب فاز بالحزم و السّـداد. 5 396 کسی که با عاقلان و خردمندان مشورت کند بـه دور اندیشـی و محکـم کـاری دست یافته است.

4632 43- من لزم المشاورة لم یعدم عند الصّواب مادحا و عند الخطأ عاذرا. 5 406 کسی که با مشاوره ملازم باشد در صورت موفقیت ستایش مردم را از دست نداده، و در صورت خطا عذر آنها را (به دست آورده که او را معذور دارند).

4633 44- ما ضلّ من استشار. 6 50 گمراه نشود کسی که (در کارها) مشورت کند.

4634 45- ما استنبط الصّواب بمثل المشاورة. 6 64 راه درست و صواب به دست نیاید به چیزی مانند مشورت کردن.

4635 46- نعم المظاهرة المشاورة.

6 157 خوب کمک کاری است مشورت کردن.

4636 47- نعم الاستظهار المشاورة.

6 164 خوب پشتیبانی است مشورت کردن با یکدیگر.

4637 48- لا تشاور عدوّک و استره خبرک. 6 269 با دشمن خویش مشورت نکن، و خبر خود را از او پوشیده دار.

4638 49- لا تشاورنّ فی امرک من یجهل. 6 270 حتما در کار خویش با نادان مشورت نکن.

4639 50- لا تدخلنّ فی مشورتک بخیلا فیعدل بک عن القصد و یعدک الفقر.

6 308 حتما در مشورت خود شخص بخیل را وارد نکن که تو را از راه صحیح بگرداند، و به فقر و نداری تهدیدت کند.

4640 51- لا تشركنّ فی مشورتک حریصا یهوّن علیک الشّرّ و یزیّن لک الشّره. 6 310 حتما انسان حریص و آزمند را در مشورت خویش شریک و سهیم نکن که کار بد را در نظرت آسان و حرص و آز را برای تو آرایش دهد.

4641 52- لا تستشیر الکذّاب فانّه

کالسّراب یقرّب علیک البعید و یبعّد علیک القریب. 6 310 با شخصی که بسیار دروغ گوید مشورت نکن که همانند سراب است، دور را برای تو نزدیک، و نزدیک را در نظر تو دور جلوه دهد.

4642 53- لا یستغنی العاقل عن المشاورة. 6 389 شخص عاقل از مشورت کردن بی‌نیاز نخواهد بود.

4643 54- لا مظاهرة اوثق من مشاورة.

6 389 هیچ یاری و کمک رسانی مطمئن‌تر از مشورت کردن نیست.

باب الشوق

4644 1- الشّوق شيمة الموقنين. 1 174 شوق، شيوه و خـوی مردمـان بـا يقين است.

4645 2- من اشتاق سلا. 5 151 کسی که مشتاق شود (دنيا و هـر چـه در آن است را) فراموش کند.

4646 3- من اشتاق أدلج. 5 457 کسی که مشتاق است شبانه حرکت کنـد (و سحر خيز باشد).

4647 4- الشّوق خلصـان العـارفين. 1 214 اشـتياق، دوسـت برگزيـده و صميمی عارفان است.

باب الشهرة

4648 1- حسن الشّهرة حصن القدرة.

3 383 شهرت و آوازه نیکو حصار و قلعه قدرت و توانایی است.

4649 2- حبّ النّباهة رأس كلّ بليّة. 3 395 دوست داشتن شهرت اســاس، و سر هر بلا و گرفتاری است.

باب الشهوة (خواهشهای نفسانی)

4650 1- الشّهوة تغری. 1 16 خواهش، انسان را بر می‌انگیزاند و تحریک می‌کند.

4651 2- الشّهوات آفات. 1 23 خواسته‌ها و خواهشها آفتهایی هستند.

4652 3- الشّهوات قاتلات. 1 55 خواهشهای نفسانی کشنده است.

4653 4- الشّهوة حرب. 1 59 خواسته و خواهش، رباینده است. (عقل و هوش یا ایمان و تقوا را می‌برد).

4654 5- الجاهل عبد شهوته. 1 123 نادان، برده خواهش خویش است.

4655 6- الشّهوات مصائد الشّیطان.

1 154 خواهشهای نفس، دامهای شیطانند.

4656 7- الشّهوة اضرّ الاعداء. 1 206 خواهش و خواسته زیانبارترین دشمنانند.

4657 8- الشّهوات سموم قاتلات.

1 220 خواهشها، زهرهایی کشنده است.

4658 9- الشّهوات تسترقّ الجهول.

1 230 خواهشها و آدمهای نادان را به بردگی در آورد.

4659 10- العاقل من امات شهوته.

1 313 عاقل و خردمند کسی است که خواهش خود را بمیراند (و سرکوب کند) 4660 11- الانقیاد للشّهوة ادوء الدّاء.

1 380 فرمانبرداری خواهش بدترین دردها است.

4661 12- الشّهوة احـد المغـويين. 2 23 خـواهش يکـی از دو بخـش (و نيمی) از وسائل گمراه کننده است.

4662 13- الشّهوات اعلال قاتلات و افضل دوائها اقتناء الصّبر عنهـا. 2 48 خواهشها بيماری‌هايی است کشـنده و بهتـرين داروی آن فـراهم کـردن صـبر و بردباری در برابر آنهاست.

4663 14- الشّهوات آفات قاتلات و خير دوائها اقتناء الصّـبر عنهـا. 2 72 خواهشها آفتهای و کوفتهايی است کشنده، و بهترين داروی آن فراهم کردن صبر و خويشتن داری در برابر آنهاست.

4664 15- اغلب الشّهوة تکمل لک الحکمـة. 2 176 بـر خـواهش نفـس غالب آی تا حکمت و فرزانگی برای تو کامل شود.

4665 16- امنع نفسک من الشّهوات تسلم من الآفات. 2 224 خويشتن را از خواهشها باز دار تا از آفتها سالم بمانی.

4666 17- اهجروا الشّهوات فانّها تقودکم الی رکوب الذّنوب و التّهجّم علـی السّيّئات. 2 245 از خواهشهای نفسانی دوری کنيد که شما را به سوی ارتکـاب گناهان و يورش بر بدی‌ها می‌برد.

4667 18- ايّاکم و تحکّم الشّهوات عليکم فانّ عاجلها ذميم و آجلها وخيم. 2 324 بر شما باد که پرهيز کنيد از حاکم شدن خواهشها بر شما که حاضر آنهـا نکوهيده و آينده آنها (در آخرت) وخيم (سخت و دشوار) است.

4668 19- ايّاکم و غلبة الشّهوات علی قلوبکم فانّ بدايتها ملکـة و نهايتهـا هلکة. 2 326 بپرهيزيد از غالب شدن خواهشها بر دلهاتان که آغازش بردگـی و انجامش هلاکت و نابودی است.

4669 20- افضل الورع تجنّب الشّهوات. 2 425 برترین پارسایی پرهیز کردن از خواهشهای نفسانی است.

4670 21- اوّل الشّهوة طرب و آخرها عطب. 2 425 آغاز خواهش شادی، و پایانش هلاکت و نابودی است.

4671 22- ازری بنفسه من ملکته الشّهوة و استعبدته المطامع. 2 434 عیبناک گردانده خویشتن را کسی که خواهشها بر او فرمانروا گشته و طمعها او را به بردگی خود در آورده است.

4672 23- اضیق النّاس حالا من کثرت شهوته و کبرت همّته و زادت مئونته

و قلّت معونته. 2 445 تنگدست‌ترین مردم کسی است که خواسته‌هایش بسیار و همّتش بلند، خرجش زیاد و در آمد و کمک خرجش اندک است.

4673 24- انّ افضل النّاس عند اللّه من احیی عقله و امات شهوته و اتعب نفسه لصلاح آخرته. 2 563 به راستی که برترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که عقل و خرد خود را زنده کرده، و خواهش نفسانی را کشته است، و نفس خویش را به خاطر اصلاح آخرت به رنج و تعب افکنده است.

4674 25- انّ الکیّس من کان لشهوته مانعا و لنزوته عند الحفیظة واقما قامعا. 2 564 به راستی که زیرک کسی است که شهوت و خواسته دل را جلوگیری کند، و هنگام تحریک خشم و تعصبهای خشک آن را بازگردانده و سرکوب کند.

4675 26- انّکم ان ملّکتم شهواتکم نزت بکم الی الاشر و الغواية. 3 68 به راستی که شما اگر خواسته‌های نفس را بر خود مسلّط گردانید شما را به سوی سبکسری و گمراهی ببرد.

4676 27- اذا کمل العقل نقصت الشّهوة. 3 135 هنگامی که عقل کامل شد، خواهشها کم می‌شود.

4677 28- اذا ابصرت العین الشّهوة عمی القلب عن العاقبة. 3 137 هنگامی که دیده انسان تنها خواسته و شهوت را ببیند، قلب او از مشاهده سرانجام کار کور گردد.

4678 29- اذا غلبت علیک الشّهوة فاغلبها بالاختصار. 3 187 هنگامی که خواهش و شهوت بر تو غلبه کرد، تو با اختصار بر او غلبه کن.

4679 30- بملک الشّهوة التّنزّه عن کلّ عاب. 3 240 با مالک شدن شهوت (و در اختیار گرفتن آن) پاکیزگی از هر عیبی حاصل شود.

4680 31- ترک الشّهوات افضل عبادة و اجمل عادة. 3 297 رها کردن و واگذاردن خواهشها برترین عبادتها و زیباترین عادتهاست.

4681 32- جاهد شهوتک و غالب غضبک و خالف سوء عادتک، تزک نفسک و یکمل عقلک و تستکمل ثواب ربّک. 3 365 با شهوت خویش پیکار کن و بر خشم خویش غالب شو، و باعادتهای ناپسند مخالفت کن تا جان خود را پاک کرده، و عقل و خردت را کامل نموده، و پاداش نیک پروردگار خود را بطور کامل به دست آوری.

4682 33- حلاوة الشّهوة ینغّصها عار الفضیحة. 3 399 شیرینی خواسته و شهوت را ننگ رسوایی مکدّر و تیره سازد (در دنیا و آخرت).

4683 34- خیر النّاس من طهّر من الشّهوات نفسه و قمع غضبه و ارضی ربّه. 3 435 بهترین مردم کسی است که نفس خویش را از شهوتها پاک کرده، و خشم خویش را ریشه کن نموده، و پروردگار خویش را خوشنود ساخته باشد.

4684 35- رأس التّقوی ترک الشّهوة.

4 49 اساس تقوی و پرهیزکاری ترک شهوت وخواهش دل است.

4685 36- ردّ الشّهوة أقضی لها و قضاؤها اشدّ لها. 4 85 بازگرداندن شهوت برای فراغت و آسودگی آسان‌تر است، و بر آوردنش سخت‌تر است. (زیرا با ردّ شهوت آسوده شود، ولی با انجام آن دوباره خواهش دیگر پیش آید و هم چنین پیوسته دچار خواهشی گردد).

4686 37- ردع الشّهوة و الغضب جهاد النّبلاء. 4 89 باز داشتن خواهش و خشم، پیکار مردمان شریف و نجیب است.

4687 38- ردّ عن نفسک عند الشّهوات، و اقمها علی کتاب اللّه عند الشّبهات.

4 90 باز گردان نفس خویش را هنگام خواهشها، و بر پای دار آن را بر کتاب خدا در هنگام شبهه‌ها.

4688 39- زیادة الشّهوة تزری بالمروّة. 4 117 خواهش و شهوت بسیار، مردی و مردانگی را لکه دار کند.

4689 40- سبب الشّرّ غلبة الشّهوة.

4 124 سبب شر و بدی غلبه کردن خواهش و شهوت است.

4690 41- شیمة العقلاء قلّة الشّهوة و قلّة الغفلة. 4 186 خوی عاقلان کمی شهوت و کمی غفلت و بی‌خبری است.

4691 42- ضرام الشّهوة تبعث علی تلف المهجة. 4 227 زبانه افروخته شهوت شعله‌ور شود برای نابودی جان و روح.

باب الشین (زشتی، عیب)

4692 43- ضلال النّفوس بین دواعی الشّهوة و الغضب. 4 230 گمراهی نفوس انسانها در میان خواسته‌های شهوت و خشم است.

4693 44- ضادّو الشّهوة بالقمع. 4 231 مخالفت کنید با شهوت و خواهش به ریشه کن کردن آن.

4694 45- ضادّوا الشّهوة مضادّة الضّدّ ضدّه، و حاربوها محاربة العدوّ العدوّ. 4 235 مخالفت کنید با خواهش دل همانند مخالفت ضدّی با ضدّ دیگر، و بجنگید با آن همانند جنگ دشمن با دشمن.

4695 46- طاعة الشّهوة تفسد الدّین.

4 249 پیروی از خواهش دل دین را تباه کند.

4696 47- طهّروا انفسکم من دنس الشّهوات تدرکوا رفیع الدّرجات.

4 257 جانهای خود را از چرکی خواهشها و شهوات پاک کنید تا به درجه‌های والا و رفیع برسید.

4697 48- طاعة الشّهوة هلک و معصیتها ملک. 4 258 پیروی از خواهش دل، تباهی و نابودی است و نافرمانی آن پادشاهی.

4698 49- ظفر الهوی بمن انقاد لشهوته.

4 274 هوا و هوس پیروز و غالب شود بر کسی که فرمانبردار خواهش خویش گردد.

4699 50- ظفر بجنّة المأوی من اعرض عن شهوات الدّنیا. 4 277 پیروز شود به رسیدن به بهشت برین کسی که از شهوتهای دنیا روی بگرداند.

4700 51- عبد الشّهوة اذلّ من عبد الرّقّ. 4 352 برده شـهوت خـوارتر از برده انسانی است.

4701 52- عبد الشّهوة اسیر لا ینفکّ اسره. 4 352 برده شهوت، خوارتر از برده انسانی است.

4701 52- عبد الشّهوة اسیر لا ینفکّ اسره. 4 352 بـرده شـهوت، اسـیری است که از اسارت بیرون نیاید.

4702 53- غلبة الشّهوة اعظم هلک و ملکها اشـرف ملـک. 4 383 غالـب شدن خواهش دل، بزرگترین نابودی است، و مالک شدن بـر آن نیـز بزرگتـرین مالکیّت است.

4703 54- غلبة الشّهوة تبطل العصمة و تورد الهلک. 4 383

غالب شدن شهوت، خویشتن داری را از بین می‌برد و به جایگـاه نـابودی در آورد.

4704 55- غالب الشّهوة قبـل قـوّة ضـراوتها، فانّهـا ان قویـت ملکتـک و استفادتک و لم تقدر علی مقاومتها.

4 392 غالب شو بر شهوت پیش از اعتیاد و شیفتگی بدان، کـه اگـر قـوی و نیرومند شد مالک تو گردد و اختیار تو را به دست گیرد و نیروی ایسـتادگی در برابر آن را نخواهی داشت.

4705 56- قد خرقت الشّهوات عقله و اماتت قلبه و ولّهت علیها نفسه.

4 487 به راستی که خواهشها خرد او را دریده، و دلش را میرانده، و نفس او را بر آنها شیفته کرده است. 4706 57- قرین الشّهوات اسیر التّبعـات. 4 503 قرین و همراه خواهشهای دل، اسیر پی آمدهای آن است.

4707 58- قاوم الشّهوة بالقمع لها تظفر. 4 514 در برابر خواهش و شهوت پایداری کن برای ریشه کن کردن آن، تا پیروز شوی.

4708 59- قرین الشّهوة مریض النّفس معلول العقل. 4 510 کسی که با شهوت و خواهش قرین او همراه است، نفس او دردمند و عقل او بیمار است.

4709 60- کیف یصبر عن الشّهوة من لم تعنه العصمة. 4 563 چگونه خویشتن داری کند از خواهش کسی که نگهداری خداوند او را یاری ندهد.

4710 61- کم من شهوة منعت رتبة.

4 549 چه بسا شهوت و خواهشی که از رتبه‌ای جلوگیری کند.

4711 62- کیف یصل الی حقیقة الزّهد من لم یمت شهوته. 4 565 چگونه به حقیقت زهد و بی‌رغبتی دنیا رسد کسی که خواهش خود را نکشته است

4712 63- لن یهلک العبد حتّی یؤثر شهوته علی دینه. 5 71 بنده خدا هلاک نشود تا وقتی که شهوت و خواهش خود را بر دینش مقدم دارد.

4713 46- لیس فی المعاصی اشدّ من اتّباع الشّهوة فلا تطیعوها فیشغلکم عن اللّه. 5 88 در میان گناهان سخت‌تر از پیروی خواهش نفس نیست، از آن پیروی نکنید که شما را از خدا باز دارد.

4714 65- لو زهدتم فی الشّهوات لسلمتم من الآفات. 5 114 اگر در خواهشها زهد ورزید و بدانها رغبت نکنید از آفتها سالم بمانید.

4715 66- من غلب شهوته ظهر عقله.

5 195 کسی که بر خواهش غالب آید عقلش آشکار گردد.

4716 67- من زادت شهوته قلّت مروّته. 5 211 کسی که شهوتش بسیار شد مردی و مردانگی‌اش کم شود.

4717 68- من غلبت علیه شهوته لم تسلم نفسه. 5 236 کسی کـه شـهوت بر او غالب شد جانش سالم نخواهد ماند.

4718 69- من کمل عقلـه اسـتهان بالشّـهوات. 5 255 کسـی کـه عقـل و خردش کامل شد خواهشها را سبک شمارد.

4719 70- من صبر علـی شـهوته تنـاهی فـی المـروّة. 5 255 کسـی کـه خویشتن داری کند در برابر خواهش خود، مردانگی را به نهایت رسانده است.

4720 71- من ملک شهوته کان تقیّا.

5 265 کسی که اختیار خواهش نفس خویش را در دسـت گیـرد پرهیزکـار است.

4721 72- من تورّع عن الشّهوات صان نفسه. 5 267 هر کـس پارسـایی کند از خواهشهای نفس، خود را نگه داشته است.

4722 73- من امات شهوته احیی مروّته. 5 279 کسی که خواهش نفس را بمیراند، مردی و مردانگی خود را زنده کرده است.

4723 74- من کثرت شهوته ثقلت مئونته. 5 279 کسی که خواهشش زیاد باشد خرجش سنگین گردد.

4724 75- من غلب شهوته صان قدره.

5 280 کسی که بر خواهش خویش غالب شود قـدر و ارزش خـود را نگـه داشته است.

4725 76- من تسرّع الی الشّهوات تسرّع الیـه الآفـات. 5 327 کسـی کـه بشتابد به سوی خواهشها شتابان شود به سویش آفتها.

4726 77- من اشتاق الی الجنّة سلا عن الشّهوات. 5 328 کسی که مشتاق بهشت شد خواهشها را فراموش کند.

4727 78- من غری بالشّهوات اباح نفسه الغوائل. 5 361 کسی که حریص شود به خواهشها مباح ساخته بر خویش مصیبتهای بزرگ را.

4728 79- من ملک شهوته کملت مروّته و حسنت عاقبته. 5 365 کسی که مالک شهوت خویش گردد مردانگی‌اش کامل و سرانجام و عاقبتش نیکو شود.

4729 80- من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته. 5 365 کسی که نفس و جانش نزد وی گرامی و ارجمند باشد، شهوت و خواهش بر او خوار و پست گردد.

4730 81- من اطاع نفسه فی شهواتها فقد اعانها علی هلکها. 5 370 کسی که پیروی کند از نفس خود در خواهشهایی که دارد، کمک به نابودی آن کرده است.

4731 82- من لم یملک شهوته لم یملک عقله. 5 416 کسی که مالک شهوت خویش نباشد مالک عقل خود نخواهد بود.

4732 83- من لم یداو شهوته بالتّرک لم یزل علیلا. 5 417 کسی که خواهش خود را با ترک کردن و رها کردن مداوا نکند پیوسته بیمار است.

4733 84- من عرف شرف معناه صانه عن دنائة شهوته و زور مناه. 5 438 کسی که شرافت مقصد خود را بشناسد از پستی شهوت و آرزوی دروغ نگاهش دارد.

4734 85- من مطاوعة الشّهوة تضاعف الآثام. 6 14 چند برابر شدن گناهان از پیروی کردن خواهش است.

4735 86- ما احسن بالانسان ان یصبر عمّا یشتهی. 6 94 چه نیکو است برای انسان که خود را نگه دارد از آنچه دل می‌خواهد.

4736 87- ما أحسن بالإنسان أن لا يشتهی ما لا ينبغی. 6 94 چه نيکو است برای انسان که نخواهد آنچه را شايسته او نيست.

4737 88- ما شیء من معصية اللّه سبحانه يأتی الّا فی شهوة. 6 98 هيچ چيزی از نافرمانی‌های خدای سبحان به سراغ انسان نيايد جز از راه شهوت و خواهش.

4738 89- مغلوب الشّهوة اذلّ من مملوک الرّقّ. 6 138 مغلوب شهوت و خواهش خوارتر از مملوک بردگی است.

4739 90- مدمن الشّهوات صريع الآفات مقارن السّيّئات موقن بالثّبات. 6 141 کسی که به طور دائم پيروی خواهشهای خود کند زمين خورده آفتها و همراه و قرين با گناهان است، با يقينی که به پی آمدهای آن دارد.

4740 91- لا تسرف فی شهوتک و غضبک فيزريا بک. 6 271 زياده روی نکن در خواهش و خشم که اين دو تو را عيبناک کنند.

4741 92- لا ورع کغلبة الشّهوة. 6 351 هيچ پارسايی همانند غالب شدن بر شهوت نيست.

4742 93- لا عقل مع شهوة. 6 361 با وجود شهوت و تسلط آن، عقلی در کار نيست.

4743 94- لا تجتمع الشّهوة و الحکمة.

6 370 شهوت با حکمت جمع نشود.

4744 95- لا يفسد التّقوی الّا غلبة الشّهوة. 6 376 چيزی تقوا را تباه نکند جز غلبه کردن شهوت و خواهش.

4745 96- لا فتنة أعظم من الشّهوة.

6 393 فتنه و آشوبی بزرگتر از فتنه شهوت نیست.

4746 97- لا لذّة فی شهوة فانیة. 6 394 در شهوت فانی و نـابود شـدنی، لذّتی نیست.

4747 98- لا ینبغی ان یعدّ عـاقلا مـن یغلبـه الغضـب و الشّـهوة. 6 431 شایسته نیست عاقل بشمار آید کسی که خشم و شهوت بر او غلبه کرده است.

4748 99- لا تسکن الحکمة قلبا مع شهوة. 6 436 دلی که شـهوت در آن باشد حکمت در آن دل جای نگیرد.

باب الشیب (پیری)

4749 1- المشیب رسول الموت. 1 315 موی سفید پیام آور مرگ است.

4750 2- الشّیب آخر مواعید الفناء.

1 379 پیری، آخرین میعادگاه فنا و نیستی است.

4751 3- اذا ابیضّ اسودک مات اطیبک. 3 130 هنگامی که موی سیاهت سفید شود دوران لذیذ زندگی‌اش بمیرد. 4752 4- اذا شاب العاقل شبّ عقله.

3 192 هنگامی که شخص عاقل پیر شود، عقل او جوان شود (و نیرومند گردد).

4753 5- اذا شاب الجاهل شبّ جهله.

3 192 هنگامی که جاهل و نادان پیر شود، نادانی او جوان گردد.

4754 6- ثمرة طول الحیوة السّقم و الهرم. 3 328 میوه دراز شدن زندگی، بیماری و پیری است.

4755 7- رای الشّیخ احبّ الیّ من جلد الغلام. 4 93 رأی و اندیشه پیر نزد من محبوب‌تر از چابکی و نیرومندی نوجوان است.

4756 8- غیّروا الشّیب و لا تشبّهوا بالیهود. 4 382 تغییر دهید پیری را (با خضاب کردن) و خود را به یهود شبیه نگردانید.

4757 9- کفی بالشّیب نذیرا. 4 571 پیری برای بیم دادن انسان کافی است.

4758 10- کفی بالشّیب ناعیا. 4 573 برای خبر دادن از مرگ همان پیری کافی است.

4759 11- من عاش فقد احبّته. 5 180 کسی که زندگی طولانی کند دوستان خود را از دست دهد. 4760 12- من طال عمره کثرت مصائبه.

5 263 کسی که عمرش طولانی شود مصیبتهایش بسیار گردد.

4761 13- من طال عمره فجع باعزّته و احبّائه. 5 284 کسی که عمرش طولانی شود به داغ عزیزان و دوستان داغدار شود.

4762 14- من اخطأه سهم المنیّة قیّده الهرم. 5 312 کسی که تیر مرگ از خوردن به او خطا کند، پیری او را در بند و گرفتار کند.

4763 15- ما اقرب الدّنیا من الذّهاب و الشّیب من الشّباب، و الشّکّ من الارتیاب. 6 107 چه نزدیک است دنیا از رفتن، و پیری از جوانی، و شک از تردید.

4764 16- وقار الشّیب نور و زینة.

6 224 وقار پیری، نوری، و زیوری است.

4765 17- وقار الشّیب احبّ الیّ من نضارة الشّباب. 6 231 وقار پیری نزد من محبوب‌تر است از خرّمی جوانی.

4766 18- لا تجتمع الشّبیبة و الهرم.

6 370 جوانی و پیری با هم جمع نشوند.

باب الشيعة

4767 1- انّ اللّه سبحانه اطلع الی الارض فاختار لنا شیعة ینصروننا، و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون انفسهم و اموالهم فینا اولئک منّا و الینا. 2 668 به راستی که خدای سبحان توجّهی فرمود به سوی زمین، و برگزید برای ما پیروانی که ما را یاری کنند، در شادی ما شادی کنند، و در اندوه ما اندوهناک باشند، جانها و مالهای خود را در راه ما بذل کنند، اینان از ما هستند و به سوی ما باز گردند.

4768 2- شیعتنا کالنّحل لو عرفوا ما فی جوفها لاکلوها. 4 190 شیعیان ما همانند زنبور عسل هستند که اگر (مردم) می‌دانستند چه در درون دارند آنها را می‌خورند.

4769 3- شیعتنا کالاترجّة طیّب ریحها حسن ظاهرها و باطنها. 4 190 شیعیان ما همچون ترنج هستند، بویش خوش، و ظاهر و باطنش نیکو.

باب الشين (زشتی، عیب)

4770 1- اربع تشين الرّجل : البخل و الكـذب و الشّـره و سـوء الخلـق. 2 151 چهار چیز است که مرد را زشت گرداند : بخـل، دروغ، حـرص و آز، بـد خلقی. حرف «الصاد»

باب الصبر (شکیبایی)

4771 1- الصّبر ملاک. 1 24 صبر، پایه و ملاک است (برای بسیاری از کارهای نیک دیگر).

4772 2- الصّبر مرفعة، الجزع منقصة.

1 34 صبر و شکیبایی رفعت و بلندی است، و بی‌تابی و ناشکیبایی پستی و نقصان.

4773 3- الصّبر مدفعة. 1 49

صبر وسیله دفع (بسیاری از مهالک دنیایی و آخرتی) است.

4774 4- الصّبر ظفر، العجل خطر. 1 57 صبر پیروزی است، و ناشکیبایی خطر ساز است.

4775 5- الصّبر یناضل الحدثان. 1 65 صبر، می‌جنگد، با حوادث کوبنده و ناگوار.

4776 6- الصّبر رأس الایمان. 1 67 صبر، اساس و سر ایمان است.

4777 7- الصّبر جنّة الفاقة. 1 95 صبر، سپر فقر و نداری است (که او را از بسیاری از مهالک نجات بخشد).

4778 8- الصّبر ثمرة الیقین. 1 113 صبر، میوه یقین است.

4779 9- الصّبر یهوّن الفجیعة. 1 143 صبر، مصیبت را آسان کند.

4780 10- الصّبر یمحّص الرّزیّة. 1 173 صبر، مصیبت را کم (و یا پاک) گرداند.

4781 11- الصّبر ثمرة الایمان. 1 178 صبر، میوه ایمان است.

4782 12- الصّبر عدّة للبلاء. 1 195 صبر، ساز و برگ مهیّا شده‌ای برای روبرو شدن با بلا و گرفتاری است.

4783 13- الصّبر کفیل بالظّفر. 1 195 صبر، ضامن و کفیل پیروزی است.

4784 14- الصّبر عنوان النّصر. 1 195 صبر، سر آغاز یاری خداوند است.

4785 15- الصّبر ادفع للبلاء. 1 195 صبر، برای دفع بلا از هر چیز دیگر مؤثرتر است.

4786 16- الصّبر یرغم الاعداء. 1 196 صبر، بینی دشمنان را به خاک مالد (و آنها را مأیوس گرداند).

4787 17- الصّبر ادفع للضّرر. 1 196 صبر، برای جلوگیری از زیان مؤثرتر از چیزهای دیگر است.

4788 18- الصّبر عدّة الفقر. 1 196

صبر، ساز و برگ فقر و نداری است (و اندوخته‌ای است برای آن روز).

4789 19- الصّبر عون علی کلّ امر. 1 196 صبر، کمک و یاوری است بر هر کار.

4790 20- الصّبر افضل العدد. 1 197 صبر، برترین ساز و برگ است.

4791 21- الصّبر اقوی لباس. 1 206 صبر، قوی‌ترین جامه است.

4792 22- الصّبر مطیّة لا تکبو. 1 235 صبر، مرکبی است که به سر در نمی‌آید و سکندری نخورد.

4793 23- الصّبر اعون شیء علی الدّهر. 1 327 صبر، کمک کارترین نیروهاست در برابر روزگار.

4794 24- الصّبر خیر جند المؤمن. 1 328 صبر، بهترین لشکر مؤمن است.

4795 25- اوّل العبادة انتظار الفرج بالصّبر. 1 329 آغاز عبادت انتظار فرج و گشایش (یا خصوص فرج و ظهور حضرت (بقیة اللّه علیه السلام) است به وسیله صبر.

4796 26- الصّبر علی المضض یؤدّی الی اصابة الفرصة. 1 352 صبر بر مصیبتهای دردناک، می‌کشاند انسان را به سوی رسیدن به فرصت (انجام کارهای نیک) 4797 27- الایمان صبر فی البلاء و شکر فی الرّخاء. 1 356 ایمان عبارت است از صبر در بلا و گرفتاری، و شکر در وسعت و فراخی.

4798 28- الصّبر ینزل علی قدر المصیبة. 1 377 صبر، به مقدار مصیبت فرود آید.

4799 29- الصّبر علی المصائب من افضل المواهب. 1 380

صبر بر مصیبتها از برترین موهبتهای الهی است.

4800 30- الصّبر علی المصیبة یفلّ حدّ الشامت. 1 382 صبر بر مصیبت، تیزی زبان شماتت کننده را کند می‌سازد.

4801 31- الصّبر اوّل لوازم الاتّقان. 2 6 صبر، نخستین وسیله لازم برای محکم کردن کارهاست.

4802 32- الصّبر علی المصیبة یجزل المثوبة. 2 9 صبر بر مصیبت، پاداش را بزرگ گرداند.

4803 33- الصّبر احد الظّفرین. 2 19 صبر، یکی از دو بخش پیروزی است.

4804 34- الصّبر علی النّوائب ینیل شرف المراتب. 2 33 صبر بر مصیبتها، نائل کند انسان را به مرتبه‌های والا.

4805 35- الصّبر على طاعة اللّه اهون من الصّبر على عقوبته. 2 35 صبر بر اطاعت و فرمانبرداری خدا آسان‌تر است از صبر بر عقوبت و نافرمانی خداوند.

4806 36- الصّبر على البلاء افضل من العافية فی الرّخاء. 2 57 صبر بر بلا و گرفتاری (از نظر پاداش) برتر است از تندرستی در وسعت و فراخی.

4807 37- الصّبر افضل سجيّة و العلم اشرف حلية و عطيّة. 2 68 صبر، برترین خوی و خصلت، و علم و دانش شریف‌ترین زیور و عطیّه الهی است.

4808 38- الايمان و الاخلاص و اليقين و الورع، الصّبر و الرّضاء بما يأتی به القدر. 2 65 ایمان و اخلاص و یقین و پارسایی، همه آنها عبارت است از صبر و خوشنودی بدانچه قضا و قدر الهی آورد.

4809 39- الصّبر أن يحتمل الرّجل ما ينوبه، و يكظم ما يغضبه. 2 69 صبر، عبارت است از این که مرد تحمل کند مصیبتی را که به او می‌رسد، و فرو خورد آنچه که او را به خشم آورد.

4810 40- الصّبر صبران : صبر على ما تكره و صبر عمّا تحبّ. 2 72 صبر دو گونه است : یکی صبر بر آنچه ناخوش داری، و دیگر صبر از آنچه دوست می‌داری. 4811 41- الصّبر احسن حلل الايمان و اشرف خلائق الانسان. 2 73 صبر، بهترین جامه‌های ایمان و شریف‌ترین خصلتهای انسان است.

4812 42- الصّبر عن الشّهوة عفّة و عن الغضب نجدة و عن المعصية ورع.

2 82 صبر از شهوت و خواهش نفسانی، عفّت و پاکدامنی است، و صبر از خشم، مردانگی و دلاوری، و صبر از گناه و معصیت، ورع و پارسایی است.

4813 43- الصّبر صبران : صبر فی البلاء حسن جمیل، و احسن منه الصّبر عن المحارم. 2 108 صبر بر دو گونه است : صبر در بلا و گرفتاری که نیکو و زیباست، و نیکوتر از آن، صبر از محرّمات الهی است.

4814 44- الصّبر علی مضض الغصص یوجب الظّفر بالفرص. 2 136 صبر بر درد و رنج اندوهها، موجب پیروزی و دست یافتن به فرصتهاست.

4815 45- اصبر تظفر. 2 170 صبر کن تا پیروز شوی.

4816 46- اصبر تنل. 2 172 صبر کن تا به مراد خویش نایل گردی.

4817 47- اغض علی القذی و الّا لم ترض ابدا. 2 186 بر خاشاکی که روزگار به چشمت ریزد، دیده بر هم نه و صبر کن و گر نه هرگزراضی نخواهی شد.

4818 48- اشتغل بالصّبر علی الرّزیّة عن الجزع لها. 2 186 خود را با صبر بر مصیبت سرگرم ساز از این که برای آن بی‌تابی کنی.

4819 49- اصبر علی عمل لا بدّ لک من ثوابه، و عن عمل لا صبر لک علی عقابه. 2 194 صبر کن بر کاری که به ناچار نیاز به پاداش آن داری (یعنی اطاعت خدا) و از کاری که صبری بر عقاب و کیفر آن نداری (یعنی از گناه و نافرمانی خدا).

4820 50- اطرح عنک واردات الهموم بعزائم الصّبر و حسن الیقین. 2 195 بیفکن از خود اندوههایی را که بر تو فرود آید، با صبر جدّی و محکم، و یقین نیکو.

4821 51- الزم الصّبر فانّ الصّبر حلو العاقبة میمون المغبّة. 2 202 ملازم صبر باش که به راستی صبر سرانجامی شیرین، و عاقبتی فرخنده دارد.

4822 52- الزموا الارض و اصبروا علی البلاء، و لا تحرّکوا بایدیکم و هوی ألسنتکم. 2 243 بر جای خود بایستید (و دست به کاری نزنید) و در برابر بلا و گرفتاری شکیبا باشید، و به خاطر هوا و هوس زبانها و دستهایتان را برای جنگ به کار نیندازید. 4823 53- الزموا الصّبر فانّه دعامة الایمان و ملاک الامور. 2 257 ملازم صبر و بردباری باشید، زیرا صبر ستون ایمان و ملاک و اساس کارها است.

4824 54- افضل الصّبر التّصبّر. 2 379 برترین «صبرها» «تصبر» یعنی خود را به صبر واداشتن است. 4825 55- اقوی عدد الشّدائد الصّبر.

2 381 قوی‌ترین اندوخته برای سختی‌ها صبر و بردباری است.

4826 56- افضل الصّبر عند مرّ الفجیعة.

2 394 برترین صبرها صبر در هنگام تلخی مصیبت (و تحمل تلخی آن) است.

4827 57- افضل الصّبر الصّبر عن المحبوب. 2 405 برترین صبرها و خویشتن داری انسان، از انجام کاری است که آن را دوست دارد (ولی بخاطر خدا انجام نمی‌دهد).

4828 58- افضل عدّة الصّبر علی الشّدّة.

2 421 برترین اندوخته‌ها (برای دنیا و آخرت) صبر بر سختی است.

4829 59- انّ احمد الامور عاقبة الصّبر.

2 488 به راستی که ستوده‌ترین کارها از نظر سرانجام، صبر و پایداری است.

4830 60- إنّ الصّبر لجمیل الّا عنک و انّ الجزع لقبیح الّا علیک، و انّ المصاب بک لجلیل، و انّه قبلک و بعدک لجلل.

2 506 (و در هنگام به خاک سپردن رسول خدا ﷺ فرمود :) به راستی که صبر زیبا است مگر از رحلت تو، و بی‌تابی زشت است، مگر بر فقدان تو، و به راستی مصیبت تو بسیار سنگین است، و هر مصیبت دیگری چه پیش از تو و چه پس از رفتن تو در برابر آن کوچک و حقیر است.

4831 61- انّ للمحن غایات و للغایات نهایات، فاصبروا لها حتّی تبلغ نهایاتها فالتّحرّک لها قبل انقضائها زیادة لها. 2 571

به راستی که برای رنجها سرانجامی است، و برای سرانجامها نیز پایانها است، پس در برابر آنها صبر و بردباری کنید تا به پایان رسد، و از این رو جنبش کردن پیش از گذشتن آن زمان، محنت را افزون کند.

4832 62- ان ابتلاکم اللّه بمصیبة فاصبروا. 3 1 اگر خدا شما را به مصیبتی گرفتار کرد، صبر کنید.

4833 63- ان تصبروا ففی اللّه من کلّ مصیبة خلف. 3 3 اگر صبر کنید خدای را از هر مصیبتی جانشینی است (که جبران کند مصیبت را).

4834 64- ان صبرت جری علیک القلم و انت مأجور، و ان جزعت جری علیک القلم و انت مأزور. 3 3 اگر (در برابر بلا) صبر کردی آنچه قلم تقدیر بر تو نوشته اجرا شود و تو هم مأجور خواهی بود (چون صبر کرده‌ای) ولی اگر بی‌تابی کنی (و صبر نکنی) همان که قلم نوشته بر تو اجرا شود در صورتی که تو گنهکار خواهی بود.

4835 65- ان صبرت ادرکت بصبرک منازل الابرار، و ان جزعت اوردک جزعک عذاب النّار. 3 4 اگر صبر کنی به خاطر همین صبر خود، جایگاه نیکوکاران را در خواهی یافت، و اگر بی‌تابی کنی همین بی‌تابی، تو را به عذاب دوزخ در خواهد انداخت.

4836 66- ان صبرت صبر الاحرار و الّا سلوت سلوّ الاغمار. 3 4 اگر صبر کنی صبر (کرده‌ای صبر) آزادمردان، و گر نه به فراموشی زده‌ای خود را همچـون جاهلان و بی‌خبران.

4837 67- ان صبرت صبر الاکارم و الّا سلوت سلوّ البهائم. 3 11 اگر صبر کنی صبر بزرگواران (است) و گر نه خود را به غفلت بزن همچون چهار پایان.

4838 68- انّک لن تدرک ما تحبّ من ربّک الّا بالصّبر عمّا تشـتهی. 3 53 به راستی که تو هرگز بدانچه دوست مـی‌داری از وعـده‌هـای پروردگـار خـود نخواهی رسید جز به خویشتن داری از آنچه (به حرام) بدان میل داری.

4839 69- اذا ابتلیت فاصبر. 3 114 هر گاه گرفتار شدی صبر کن.

4840 70- اذا صبرت للمحنة فللت حدّها. 3 124 هنگامی که برای انـدوه و مصیبتی صبر کردی تیزی آن محنت را کند کرده‌ای.

4841 71- اذا اتتک المحن فاقعد لها فانّ قیامک فیهـا زیـادة لهـا. 3 178 هنگامی که محنتها و رنجا نزد تو آمد در برابر آنها بنشین و صبر کن کـه قیـام و بی‌صبری تو آن را افزون کند.

4842 72- اذا فاجأک البلاء فتحصّن بالصّبر و الاستظهار. 3 188 هنگـامی که بلایی ناگهان بر تو رسید پناه ببر به صبر و پشت گرمی بدان.

4843 73- بالصّبر تخفّ المحنة. 3 203 بـه وسـیله صـبر، محنـت و رنـج سبک گردد.

4844 74- بالصّبر تدرک الرّغائب. 3 209 به وسیله صبر به خواسـته‌هـای خویش می‌رسی.

4845 75- بالصّبر تدرک معالی الامور.

3 222 به وسیله صبر به جایگاه والای کارها می‌رسی.

4846 76- بشّر نفسک اذا صبرت بالنّجح و الظّفر. 3 267 هنگامی که صبر کردی خویشتن را به موفقیت و پیروزی بشارت ده.

4847 77- تجلبب الصّبر و الیقین فانّهما نعم العدّة فی الرّخاء و الشّدّة. 3 289 جامه صبر و یقین بر تن کن که این دو اندوخته خوبی هستند در فراخی زندگی و دشواری.

4848 78- تجرّع الغصص فانّی لم ار جرعة احلی منها عاقبة و لا الذّ مغبّة. 3 298 غصه‌ها را فرو خور که به راستی من جرعه‌ای از نظر سرانجام و عاقبت، شیرین‌تر و لذیذتر از آن ندیدم.

4849 79- تجرّع مضض الحلم فانّه رأس الحکمة و ثمرة العلم. 3 305 فرو خور سوز مصیبت را در حلم و بردباری که آن اساس حکمت و میوه علم است.

4850 80- ثواب الصّبر یذهب مضض المصیبة. 3 347 پاداش صبر، سوز و درد مصیبت را می‌برد.

4851 81- ثواب المصیبة علی قدر الصّبر علیها. 3 348 پاداش مصیبت به مقدار صبری است که بر آن می‌شود.

4852 82- ثواب الصّبر اعلی الثّواب.

3 348 پاداش صبر والاترین پاداشهاست. 4853 83- جرّب نفسک فی طاعة اللّه بالصّبر علی اداء الفرائض و الدّؤب فی اقامة النّوافل و الوظائف. 3 358 آزمایش کن خویشتن را با صبر بر انجام فرائض و واجبات، و تلاش و کوشش در به پا داشتن نافله‌ها و وظایف خویش.

4854 84- حسن الصّبر طلیعة النّصر.

3 393 صبر نیکو طلیعه و پیش در آمد نصرت و یاری است.

4855 85- حسن الصّبر ملاک کلّ امر.

3 393 صبر نیکو ملاک و معیار هر کاری است.

4856 86- حسن الصّبر عون علی کلّ أمر. 3 393 صبر نیکو یاور و کمک‌کاری است بر هر کار.

4857 87- حلاوة الظّفر تمحو مرارة الصّبر. 3 398 شیرینی پیروزی، محو و نابود می‌کند تلخی صبر را.

4858 88- دوام الصّبر عنوان الظّفر.

و النّصر. 4 21 ادامه صبر سر آغاز پیروزی و نصرت است.

4859 89- رحم اللّه امرء جعل الصّبر مطیّة حیاته و التّقوی عدّة وفاته. 4 42 خدا رحمت کند کسی که صبر را مرکب زندگی کرده، و تقوا را اندوخته وفات و مرگ خویش ساخته.

4860 90- رأس الایمان الصّبر. 4 50 اساس ایمان، صبر و خوشنودی است.

4861 91- زین الدّین الصّبر و الرّضا.

4 109 زیور دین، صبر و خوشنودی است.

4862 92- صبرک علی المصیبة یخفّف الرّزیّة و یجزل المثوبة. 4 202 صبر و بردباری تو بر مصیبت، آن را سبک کند، و پاداش را بزرگ و سنگین گرداند.

4863 93- صبرک علی تجرّع الغصص یظفرک بالفرص. 4 221 صبر تو بر فرو خوردن غصّه‌ها مسلّط گرداند تو را به فرصتها.

4864 94- ضادّوا الجزع بالصّبر. 4 231 مخالفت کنید با بی‌تابی، به صبر و شکیبایی.

4865 95- طوبی لمن جعل الصّبر مطیّة نجاته و التّقوی عدّة وفاته. 4 244 خوشا به حال کسی که صبر را مرکب نجات خویش ساخته و تقوا را اندوخته وفات خویش کرده است.

4866 96- طول الاصطبار من شیم الابرار. 4 253 صبر طولانی از شیوه‌های نیکان است.

4867 97- علیک بالصّبر فی الضّیق و البلاء. 4 286 بر تو باد به صبر در فشار زندگی وگرفتاری.

4868 98- علیک بالصّبر و الاحتمال فمن لزمهما هانت علیه المحن. 4 292 بر تو باد به صبر و تحمل، که هر کس ملازم این دو گردید رنجها بر او آسان شود.

4869 99- علیک بالصّبر فانّه حصن حصین و عبادة الموقنین. 4 295 بر تو باد به صبر که آن دژ و قلعه‌ای است محکم و عبادت مردمان با یقین است.

4870 100- علیک بالصّبر فبه یأخذ العاقل و الیه یرجع الجاهل. 4 296 بر تو باد به صبر که مردمان عاقل بدان چنگ زنند، و نادانان نیز (به ناچار) بدان باز گردند.

4871 101- علیک بلزوم الصّبر فبه یأخذ الحازم و الیه یؤول الجازع. 4 297 بر تو باد به صبر که انسان دور اندیش بدان تمسّک جوید، و شخص بی‌تاب و بی‌صبر هم (بالاخره) بدان باز گردد.

4872 102- عند الصّدمة الاولی یکون صبر النّبلاء. 4 320 صبر مردمان بزرگ در هنگام رسیدن نخستین دشواری است (و پس از آن تدریجا به صورت عادت در آید و چندان دشوار نیست).

4873 103- فی الصّبر ظفر. 4 397 پیروزی در صبر است.

4874 104- قد یعزّ الصّبر. 4 468 گاه هست که صبر کمیاب و عزیز گردد (و مصیبت آن قدر سنگین است که بی‌اختیار بی‌صبری کنند).

4875 105- قلّ من صبر الّا ملک. 4 504 کم است کسی که صبر کند جز آنکه مالک و مسلّط بر کار گردد.

4876 106- قلّ من صبر الّا قدر. 4 504 کم است کسی که صبر کند جز آنکه توانا شود.

4877 107- قلّ من صبر الّا ظفر. 4 504 کم است کسی که صبر کند جز آنکه پیروز شود.

4878 108- کم یفتح بالصّبر من غلق.

4 550 چه بسیار چیزهای بسته‌ای که به صبر باز شود (و مشکلاتی که با صبر مرتفع گردد).

4879 109- کم من مؤمن فاز به الصّبر و حسن الظّنّ. 4 554 چه بسیار انسان با ایمانی که پیروزی دهد او را صبر و خوش گمانی (به خدای تعالی).

4880 110- کن حلو الصّبر عند مرّ الامر.

4 601 در هنگام تلخی کار، شیرین صبر باش. (و با شیرینی صبر تلخی آن را بزدای) 4881 111- کافل النّصر الصّبر. 4 632 صبر، ضامن نصرت و یاری است.

4882 112- لکلّ مصاب اصطبار. 5 15 هر مصیبت رسیده‌ای را صبری است (اندک یا بسیار که خدا به او بدهد).

4883 113- لن یحصل الاجر حتّی یتجرّع الصّبر. 5 64 پاداش نیک به دست نیاید تا جرعه صبر نوشیده شود.

4884 114- لن یعدم النّصر من استنجد الصّبر. 5 64 یاری را از دست ندهد کسی که از صبر یاری بجوید.

4885 115- لیس مع الصّبر مصیبة. 5 78 با وجود صبر مصیبتی به جای نماند.

4886 116- لیس شیء احمد عاقبة، و لا الذّ مغبّة، و لا ادفع لسوء ادب و لا اعون علی درک مطلب من الصّبر.

5 86 چیزی از نظر سرانجام و عاقبت ستوده‌تر و لذیذتر، و نیز برای دفع بی‌ادبی (افراد بی‌ادب) مؤثرتر، و کمکی برای رسیدن به مطلب بهتر از صبر نیست.

4887 117- لم یعدم النّصر من انتصر بالصّبر. 5 94 از دست ندهد نصرت و یاری را کسی که به وسیله صبر یاری گرفته است.

4888 118- من یصبر یظفر. 5 148

کسی که صبر کند پیروز گردد.

4889 119- من صبر نال المنی. 5 150 کسی که صبر کند به هدف و آرمان خود برسد.

4890 120- من استنجد الصّبر انجده.

5 155 کسی که از صبر یاری طلبد یاری‌اش دهد.

4891 121- من صبر هانت مصیبته. 5 176 کسی که صبر کند مصیبتش آسان شود.

4892 122- من صبر خفّت محنته. 5 192 کسی که صبر کند رنج و محنت او سبک شود.

4893 123- من تجرّع الغصص ادرک الفرص. 5 218 کسی که جرعه‌های غصه را سر کشد به فرصتها دست یابد.

4894 124- من لم ینجه الصّبر اهلکه الجزع. 5 247 کسی که صبر او را رهایی نبخشد جزع و بی‌تابی او را هلاک گرداند.

4895 125- من صبر علی النّکبة کأن لم ینکب. 5 246 کسی که صبر کند بر مصیبت همانند آن است که به او مصیبتی نرسیده است.

4896 126- من انتظر العاقبة صبر. 5 270 کسی که چشم به راه سرانجام کار باشد (و سرانجام نیکوی آن را خواهد) صبر کند.

4897 127- من صبر علی مرّ الاذی أبان عن صدق التّقوی. 5 323 کسی که صبر کند بر تلخی آزار، پرده از راستی تقوای خویش برداشته است (و حکایت از درستی تقوای او کند).

4898 128- من ادّرع جنّة الصّبر هانت علیه النّوائب. 5 346 کسی که زره خود گرداند سپر صبر را آسان شود بر او مصیبتها.

4899 129- من صبر علی طول الاذی ابان عن صدق التّقی. 5 353 کسی که صبر کند بر آزار طولانی، پرده از راستی و درستی تقوای خویش برداشته است.

4900 130- من صبر علی بلاء اللّه سبحانه فحقّ اللّه ادّی، و عقابه اتّقی، و ثوابه رجا. 5 380 کسی که بردباری کند بر بلای خدای سبحان، حقّ خدا را پرداخته، و از عذاب و عقاب او خود را نگه داشته، و پاداش نیک او را امید بسته است.

4901 131- من صبر فنفسه وقّر و بالثّواب ظفر و للّه سبحانه اطاع.

5 398 کسی که صبر کند نفس خویش را ارجمند داشته، و بـه پـاداش الهـی ظفر یافته، و خدای سبحان را اطاعت نموده است.

4902 132- من لم یصبر علی کدّه صبر علی الافلاس. 5 414 کسی که بر تلاش و کوشش در کار پایداری و صبر نکند، (باید) بر افـلاس و نـداری صـبر کند.

4903 133- من توالت علیه نکبات الزّمان اکسـبته فضـیلة الصّـبر. 5 454 کسی که مصیبتهای روزگار پی در پی بر او در آید، فضیلت صبر و شـکیبایی را برای او فراهم آورد.

4904 134- من تجلبب الصّبر و القناعة عزّ و نبل. 5 462 کسی که جامـه صبر و قناعت در بر کند عزیز و ارجمند گردد.

4905 135- من صبر علی طاعة اللّه و عن معاصیه فهو المجاهد الصّبور. 5 463 کسی که صبر کند بر اطاعـت و فرمـانبرداری خـدا و صـبر کنـد از انجـام نافرمانی‌های او، به راستی چنین کسی مجاهدی است پر صبر.

4906 136- من لم یصبر علی مضض الحمیة طال سقمه. 5 467 کسی کـه (بیمار است و) صبر نکند بر سختی پرهیز، بیماری‌اش طولانی شود.

4907 137- من طال صبره حرج صدره.

5 469 کسی که صبرش طولانی شود سینه‌اش تنگ گردد.

4908 138- من استوطأ مرکب الصّبر ظفر. 5 473

کسی که راهوار کند مرکب صبر را پیروز شود.

4909 139- من کنوز الایمان الصّبر علی المصائب. 6 21 از گنجهای ایمان صبر بر مصیبتها است.

4910 140- من افضل الحزم الصّبر علی النّوائب. 6 21 از برترین دور اندیشی صبر در برابر مصیبتها است.

4911 141- من علامات حسن السّجیّة الصّبر علی البلیّة. 6 46 از نشانه‌های خوش خلقی صبر در برابر بلاها است.

4912 142- ما اصیب من صبر. 6 50 کسی که صبر کند در حقیقت مصیبتی ندیده است.

4913 143- ما خاب من لزم الصّبر. 6 51 هلاک نشود کسی که ملازم صبر باشد.

4914 144- ما حصل الاجر بمثل الصّبر.

باب المصاحبة (هم نشینی)

6 69 پاداشی همانند پاداش صبر برای کسی حاصل نشود.

4915 145- ما صبرت عنه خیر ممّا التذذت بـه. 6 78 لـذّت آنچـه از آن صبر و شکیبایی کرده‌ای (و گناهی را که انجام نداده‌ای) بهتر است از آنچه بـدان لذّت برده‌ای. 4916 146- مع الصّبر یقوی الحزم. 6 122 با صبر است که دور اندیشی تقویت شود.

4917 147- مرارة الصّبر تثمر الظّفر.

6 123 تلخی صبر میوه پیروزی به بـار آورد. 4918 148- مـرارة الصّـبر تذهبها حلاوة الظّفر. 6 131 تلخی صبر را شیرینی پیروزی از بین می‌برد.

4919 149- مفتاح الظّفر لزوم الصّبر.

6 133 کلید پیروزی ملازمت با صبر است.

4920 150- نعم الظّهیر الصّبر. 6 163 چه پشتیبان خوبی است صبر.

4921 151- نعم المعونة الصّبر علی البلاء. 6 166 یاور خوبی اسـت صـبر بر بلا و گرفتاری.

4922 152- هدی من ادّرع لباس الصّبر.

و الیقین. 6 192 به راه راست هدایت گشته کسی که جامـه صـبر و یقـین را زره خویش ساخته است.

4923 153- لا ایمان کالصّبر. 6 352 ایمانی همچون صبر نیست.

4924 154- لا عثار مع صبر. 6 360 لغزشی با وجود صبر نخواهد بود.

4925 155- لا تدفع المکاره الّا بالصّبر.

6 376 حوادث ناگوار جز به وسیله صبر بر طرف نشود.

4926 156- لا عون افضل من الصّبر.

6 383 یاوری برتر از صبر نیست.

4927 157- لا ینعم بنعیم الآخرة الّا من صبر علی بلاء الدّنیا. 6 398 متنعّم نشود (و دست نیابد) به نعمتهای آخرت جز آن کس که بر بلای دنیا صبر کند.

4928 158- لا یعدم الصّبور الظّفر و ان طال به الزّمان. 6 422 انسان پر صبر پیروزی را از دست ندهد اگر چه زمان رسیدن آن طولانی شود.

4929 159- لا یتحقّق الصّبر الّا بمقاساة ضدّ المألوف. 6 424 صبر محقق نگردد (و پا بر جا نشود) مگر به تحمل رنج مخالفت با آنچه بدان الفت دارد (از کارهای خلاف).

4930 160- لا ظفر لمن لا صبر له. 6 402 پیروزی نیست برای کسی که صبر ندارد.

4931 161- یؤول أمر الصّبور الی درک بغیته و بلوغ أمله. 6 492

کار انسانهای پر شکیب به دریافت پایان خواسته و رسیدن به آرمان خویش باز گردد (و به موفقیت و پیروزی پایان پذیرد).

باب المصاحبة (هم نشینی)

4932 1- الاصطحاب قلیل. 1 41 هم نشینی و همدمی دو کس (که موافق باشند) اندک است.

4933 2- اصحب تختبر. 2 170 مصاحبت کن و بیازمای (یعنی کسی را که بخواهی آزمایش کنی با او مصاحبت کن تا او را بیازمائی).

4934 3- احسن العشرة، و اصبر علی العسرة، و انصف مع القدرة. 2 178 معاشرت خود را نیکو کن، و بر تنگدستی صابر باش، و در هنگام قدرت انصاف را مراعات کن.

4935 4- اصحب النّاس بما تحبّ ان یصحبوک تأمنهم و یأمنوک. 2 231 با مردم به گونه‌ای مصاحبت کن که دوست داری آنها بدانگونه با تو مصاحبت کنند، تا از آنها ایمن شوی و آنها نیز از تو ایمن شوند.

4936 5- اصحب السّلطان بالحذر و الصّدیق بالتّواضع و البشر، و العدوّ بما تقوم به علی حجّتک. 2 234 مصاحبت کن با پادشاه با بیم و احتیاط، و با دوست به فروتنی و خوشرویی، و با دشمن به گونه‌ای که حجّت تو بر او تمام باشد (و بهانه‌ای برای دشمنی با تو نداشته باشد).

4937 6- احذر مصاحبة کلّ من یقبل رأیه و ینکر عمله، فانّ الصّاحب معتبر بصاحبه. 2 276 بپرهیز از مصاحبت با هر کس که رأی و اندیشه‌اش مورد قبول است ولی عمل و کردارش ناپسند است، زیرا هم نشین را به هم نشین مقایسه کنند.

4938 7- احذر مجالسة قرین السّوء فانّه یهلک مقارنه و یردی مصاحبه.

2 276 بپرهیز از هم نشینی با همراهان بد کـه چنـین کسـی همـراه خـود را هلاک کند، و هم نشین خود را به سـقوط کشـاند. 4939 8- احـذر مصـاحبة الفسّاق و الفجّار و المجاهرین بمعاصی اللّه.

2 277 بپرهیز از مصاحبت بـا بـدکاران و گناهکـاران، و آنهـا کـه آشـکارا نافرمانی خدا کنند.

4940 9- احذر مجالسة الجاهل کما تـأمن مـن مصـاحبة العاقـل. 2 279 بپرهیز از هم نشینی با نادان همان گونه ایمنی یابی از مصاحبت با عاقل.

4941 10- اصحب اخا التّقـی و الـدّین تسـلم، و استرشـده تغـنم. 2 189 مصاحبت کن با برادر پرهیزکار تا سالم بمانی، و از او راهنمایی به راه راسـت را بجوی تا غنیمت یابی.

4942 11- اصحب من لا تراه الّا و کانّه لا غناء به عنک، و ان اسـأت الیـه احسن الیک و کانّه المسیء. 2 208 مصاحبت کن با کسی کـه نبینـی او را جـز آنکه گویا به تو نیازمند است، و اگر به او بدی کنی او به تو نیکی کنـد بدانگونـه که گویا او به تو بدی کرده 4943 12- اجتنب مصاحبة الکذّاب فان اضـطررت الیه فلا تصدّقه و لا تعلمه انّک تکذّبه، فانّه ینتقل عن ودّک و لا ینتقل عن طبعـه. 2 214 از مصاحبت دروغگو بپرهیز، و اگر ناچار بدان شدی گفتهاش را تصدیق نکن، ولی این مطلب را به او اعلام مکن که او را تکـذیب مـیکنـی، زیـرا او از دوستی تو دست بردارد ولی از طبع و سرشت خود باز نگردد.

4944 13- ایّاک و صحبة من الهاک و اغراک فانّـه یخـذلک و یوبقـک. 2 303 بپرهیز از مصاحبت و همدمی با کسـی کـه تـو را غافـل کنـد، و حـریص گرداند، که چنین کسی خوارت کند و تو را به نابودی کشاند.

4945 14- ایّاک و مصاحبة الفسّاق فانّ الشّرّ بالشّرّ یلحق. 2 289 بر تو باد از این که پرهیز کنی از مصاحبت با گنهکاران که بدی به بدی به پیوندد.

4946 15- ایّاک و مصاحبة اهل الفسوق فانّ الرّاضی بفعل قوم کالدّاخل معهم.

2 306 سخت بپرهیز از مصاحبت فاسقان و بدکاران زیرا کسی که به کار مردمی خوشنود باشد همانند کسی است که در میان آنهاست.

4947 16- احسن الشّیم اکرام المصاحب و اسعاف الطّالب. 2 442 بهترین خصلتها گرامی داشتن همراه و کمک کردن به حاجتمند است.

4948 17- اکثر الصّلاح و الصّواب فی صحبة اولی النّهی و الالباب. 2 424 بیشترین صلاح و درستی در مصاحبت با مردمان عاقل و خردمند است.

4949 18- آفة الخیر قرین السّوء. 3 112 آفت خیر و خوبی‌ها، همراه بد است.

4950 19- اذا طالت الصّحبة تأکّدت الحرمة. 3 124 هر گاه مصاحبت و رفاقت طولانی شد رعایت حرمت محکم شود.

4951 20- اذا احببت السّلامة فاجتنب مصاحبة الجهول. 3 131 اگر به سلامت خود علاقه داری از مصاحبت نادان دوری کن.

4952 21- بحسن الموافقة تدوم الصّحبة. 3 198 با خوش سازگاری است که مصاحبت و همدمی دوام یابد.

4953 22- بحسن الصّحبة تکثر الرّفاق.

3 224 با مصاحبت خوش رفاقت بسیار گردد.

4954 23- ثمرة العقل صحبة الاخیار.

3 327 میوه عقل، مصاحبت با نیکان است.

4955 24- حسن الصّحبة یزید فی محبّة القلوب. 3 383

خوش صحبتی محبت دلها را افزون کند.

4956 25- خیر الاختیار صحبة الاخیار.

3 421 بهترین انتخابها مصاحبت و همدمی با نیکان است.

4957 26- خیر الاختیار موادّة الاخیار.

3 426 بهترین انتخابها دوستی کردن با نیکان است.

4958 27- خیر من صاحبت ذووا العلم و الحلم. 3 428 بهترین کسی که با او مصاحبت کنی مردمان دانا و بردبارند.

4959 28- خیر من صحبته من لا یحوجک إلی حاکم بینک و بینه. 3 432 بهترین کسی که با او مصاحبت و همدمی می‌کنی کسی است که تو را نیازمند به قاضی و حاکمی میان تو و او نکند (یعنی نزاعی که به دادگاه و قضاوت منجر گردد با تو نداشته باشد).

4960 29- خیر من صحبت من ولّهک بالاخری، و زهّدک فی الدّنیا، و اعانک علی طاعة المولی. 3 436 بهترین کسی که با او مصاحبت کنی کسی است که تو را به آخرت مشتاق کند، و در باره دنیا بی‌رغبت نماید، و بر اطاعت و فرمانبرداری خداوند تو را یاری و کمک دهد.

4961 30- خالطوا النّاس بما یعرفون و دعوهم ممّا ینکرون و لا تحمّلوهم علی انفسکم و علینا فانّ امرنا صعب مستصعب. 3 443 آمیزش کنید با مردم به همان چیزی که شناخت دارند، و واگذارید آنها را از آنچه شناخت ندارند، و آنها را بر خویشتن و بر ما تحمیل نکنید که به راستی کار ما سخت و دشوار است.

4962 31- خالطوا النّاس باخلاقهم و زائلوهم فی الاعمال. 3 451 با مردم در ظاهر به همان اخلاق خودشان آمیزش کنید، ولی در عمل از آنها جدا شوید.

4963 32- خالطوا النّاس مخالطة ان متّم بكوا عليكم و ان غبتم حنّوا اليكم.

3 452 با مردم به گونه‌ای آمیزش کنید که اگر از دنیا رفتید بر شما بگریند، و اگر از نزدشان پنهان شدید مشتاق شما باشند.

4964 33- خالطوا النّاس بالسنتكم و اجسادكم و زايلوهم بقلوبكم و اعمالكم. 3 452 با مردم با زبان و بدنهاتان آمیزش کنید ولی با دلها و کردارتان از آنها جدا باشید.

4965 34- شرط المصاحبة قلّة المخالفة. 4 189 شرط مصاحبت کم کردن مخالفت است.

4966 35- صحبة الاخيار تكسب الخير كالرّيح اذا مرّت بالطّيب حملت طيبا.

4 202 مصاحبت و همدمی با نیکان خوبی به بار آورد همانند باد که چون به بوی خوش بوزد، بوی خوش به همراه آورد. 4967 36- صاحب السّوء قطعة من النّار.

4 201 همدم بد، همچون پاره آتش است.

4968 37- صاحب الحكماء و جالس الحلماء و اعرض عن الدّنيا تسكن جنّة المأوى. 4 205 با حکما و فرزانگان مصاحبت کن، و با بردباران هم نشین شود، و از دنیا رو بگردان تا در «جنة المأوى» و بهشت برین سکونت کنی.

4969 38- صحبة الاشرار تكسب الشّرّ كالرّيح اذا مرّت بالنّتن حملت نتنا.

4 205 مصاحبت با بدان بدی بیاورد، مانند باد که چون به چیز بوزد، بوی بد همراه آورد.

4970 39- صحبة الاحمق عذاب الرّوح.

4 206 مصاحبت با احمق شکنجه روح است. 4971 40- صحبة الولیّ اللّبیب حیاة الرّوح. 4 206 مصاحبت دوست عاقل، حیات و زندگی روح است.

4972 41- صحبة الاشرار توجب سوء الظّنّ بالاخیار. 4 213 مصاحبت با بدان موجب بد گمانی به نیکان گردد (چون همه را با آنها مقایسه کند).

4973 42- علیک بمقارنة ذی العقل و الدّین فانّه خیر الاصحاب. 4 291 بر تو باد به همنشینی و رفاقت با عاقلان و دینداران، که آنها بهترین همدمان و همراهان هستند.

4974 43- عجبت لمن یرغب فی التّکثر من الاصحاب کیف لا یصحب العلماء الالبّاء الاتقیاء الّذین یغنم فضائلهم و تهدیه علومهم و تزیّنه صحبتهم.

4 343 در شگفتم از کسی که علاقه دارد به زیاد کردن همدمان خود، چگونه مصاحبت نمی‌کند با دانشمندان خردمند و پرهیزکار، آنان که از فضیلتهایشان غنیمت برد، و دانششان او را هدایت کند، و مصاحبت با ایشان او را آراستگی و زینت دهد.

4975 44- عمارة القلوب فی معاشرة ذوی العقول. 4 356 آبادی دلها در معاشرت با خردمندان است.

4976 45- فی کلّ صحبة اختیار. 4 397 در هر مصاحبتی انتخابی است.

4977 46- فی حسن المصاحبة یرغب الرّفاق. 4 408 در خوش صحبتی (و مصاحبت خوب) است که مردم رغبت در دوستی و رفاقت کنند.

4978 47- قلّة الخلطة تصون الدّین و تریح من مقاربة الاشرار. 4 506 کم آمیزشی و مصاحبت، دین را حفظ کند و از نزدیکی با بدان آدمی را آسوده سازد.

4979 48- قرین السّوء شرّ قرین، و داء اللّؤم داء دفین. 4 509 همراه بد بدترین همراه است، و بیماری لئامت و پستی بیماری پنهانی است.

4980 49- قارب النّاس فی اخلاقهم تأمن غوائلهم. 4 513 نزدیک شو در ظاهر با مردم در اخلاق و رفتارشان تا از مصیبتهای ایشان در امان باشی.

4981 50- کفی بالصّحبة اختبارا. 4 575 مصاحبت برای آزمایش کافی است.

4982 51- کثرة المعارف محنة و خلطة النّاس فتنة. 4 597 بسیاری آشنایان محنت و رنج است، و آمیزش با مردم موجب فتنه است.

4983 52- کن بالوحدة آنس منک بقرناء السّوء. 4 603 به تنهایی مأنوس‌تر باش تا به همراهان بد.

4984 53- کن علی حذر من الاحمق اذا صاحبته و من الفاجر اذا عاشرته و من الظّالم اذا عاملته. 4 614 بر حذر باش از احمق هر گاه با او مصاحبت کردی، و از گنهکار هر گاه با او معاشرت نمودی، و از ستمکار هر گاه با او معامله کردی.

4985 54- کلّما طالت الصّحبة تأکّدت الحرمة. 4 622 به هر اندازه مصاحبت طولانی شود حرمت (میان آن دو) پایدار و محکم شود.

4986 55- من کثرت خلطته قلّت تقیّته.

5 205 کسی که آمیزشش زیاد شد پروای او کم باشد.

4987 56- من صاحب العقلاء وقّر. 5 181 کسی که با خردمندان مصاحبت کند سنگین و بزرگوار گردد.

4988 57- من احسن المصاحبة کثر اصحابه. 5 276 کسی که مصاحبتش نیکو شد یارانش بسیار شوند.

4989 58- من صحب الاشرار لم یسلم.

5 258 کسی که با بدان مصاحبت کند سالم نماند. 4990 59- من کثر شرّه لم یأمنه مصاحبه. 5 263 کسی که شرّ و بدی او بسیار شد مصاحب و همراهش در امان نیست.

4991 60- من خالط النّاس ناله مکرهم.

5 238 کسی که با مردم آمیزش کند مکر و حیله‌شان به او برسد.

4992 61- من خالط النّاس قلّ ورعه.

5 239 کسی که با مردم آمیزش کند پارسایی‌اش کم شود (و آمیزش اثر خود را روی انسان بگذارد).

4993 62- لکلّ شیء آفة و آفة الخیر قرین السّوء. 5 19 هر چیزی را آفتی است و آفت نیکی همراه بد است.

4994 63- لیس من خالط الاشرار بذی معقول. 5 86 کسی که با بدان آمیزش کند انسان خردمندی نیست.

4995 64- لیس شیء ادعی لخیر و انجی من شرّ من صحبة الاخیار. 5 87 چیزی برای دعوت به نیکی و رهایی از بدی بهتر از مصاحبت با نیکان نیست.

4996 65- من جالس الجهّال فلیستعدّ للقلیل و القال. 5 309 کسی که با نادانان هم نشینی کند باید خود را برای «قیل و قال» و دعوا و جنجال آماده کند.

4997 66- من احسن مصاحبة الاخوان استدام منهم الوصلة. 5 354 کسی که مصاحبت با برادران را نیکو کند پیوند آنها را برای خویش پایدار گرداند.

4998 67- من لم یقدّم فی اتّخاذ الإخوان الاعتبار، دفعه الاغترار الی صحبة الفجّار. 5 398 کسی که برای گرفتن برادران (و انتخاب آنها) اعتبار و سنجشی

را از پیش به کار نبرد دچار فریب خـوردگی شـود و بـه مصـاحبت فـاجران و بدکاران دچار گردد.

4999 68- من کانت صحبته فی اللّه کانت صحبته کریمة و مودّته مستقیمة. 5 412 کسی که مصاحبتش در راه خدا باشد مصـاحبت او بزرگوارانـه اسـت و دوستی‌اش نیز راست و پایدار است.

5000 69- من لم یصحبک معینا علی نفسک، فصـحبته و بـالا علیـک ان علمت. 5 428 کسی که مصاحبت نکند با تو به منظور کمک کردن برای تسـلّط بر نفس خویش، مصاحبت او برای تو اگر بدانی وبال و عذابی است.

5001 70- من شرائط الایمان حسن مصـاحبة الاخـوان. 6 16 از شـرائط ایمان، مصاحبت نیکو با برادران است.

5002 71- من عدم العقل مصاحبة ذوی الجهل. 6 19 از بـی عقلـی اسـت مصاحبت با نادانان.

5003 72- من سوء الاختیار صحبة الاشرار. 6 20

از انتخابهای بد مصاحبت با بدان است.

5004 73- من حسن الاختیار مقارنة الاختیار و مفارقة الاشـرار. 6 45 از انتخابهای خوب مصاحبت با نیکان و جدایی از بدان است.

5005 74- من احسن الاختیار صحبة الاخیـار. 6 35 از بهتـرین انتخابهـا مصاحبت با نیکان است.

5006 75- مصاحبة الاشـرار توجـب التّلـف. 6 126 مصـاحبت بـا بـدان موجب تلف شدن انسان است.

5007 76- منع خیرک یدعو الی صحبة غیرک. 6 129 منع کـردن خیـر و خوبی تو می‌خواند مردم را به سوی مصاحبت با دیگران.

5008 77- مصاحبة الجاهل من اعظم البلاء. 6 129 مصاحبت با نادان از بزرگترین بلاها و گرفتاری‌هاست.

5009 78- مصاحب اللّؤم مذموم. 6 123 مصاحبت با لئیمان مذموم و نکوهیده است.

5010 79- مجالسة الابرار توجب الشّرف. 6 126 هم نشینی با نیکان موجب شرافت و بزرگی گردد.

5011 80- مقارنة الرّجال فی خلائقهم امن غوائلهم. 6 132 نزدیک شدن با مردان در خصلتهای آنان ایمنی دهد از گزند و فساد آنان.

5012 81- مصاحب الاشرار کراکب البحران سلم من الغرق لم یسلم من الفرق. 6 138 کسی که با بدان مصاحبت دارد مانند کسی است که به دریا سوار است که اگر از غرق شدن سالم بماند از ترس و وحشت سالم نماند.

5013 82- مجالسة أبناء الدّنیا منساة للایمان، قاعدة الی طاعة الشّیطان 6 147

هم نشینی با دنیا داران ایمان را به فراموشی سپارد و آدمی را به سوی پیروی شیطان بکشاند.

5014 83- موافقة الاصحاب تدیم الاصطحاب، و الرّفق فی المطالب یسهّل الاسباب. 6 149 همراهی کردن با یاران، مصاحبت و همراهی را تداوم بخشد، و نرمی و نرمخویی در کارها اسباب آن را آسان گرداند.

5015 84- لا تصحبنّ من لا عقل له. 6 262 زنهار که مصاحبت نکنی با کسی که عقل ندارد.

5016 85- لا تصحب المائق فیزیّن لک فعله و یودّ انّک مثله. 6 295 با آدم احمق و سبکسر مصاحبت نکن که کار خود را برای تو بیاراید، و دوست دارد که تو نیز همانند او باشی.

5017 86- لا تصحبنّ أبناء الدّنیا فانّک ان اقللت استثقلوک و ان اکثرت حسدوک. 6 300 زنهار مصاحبت نکن با دنیا پرستان، زیرا اگر مال تو کم باشد و ندار باشی، تو را کم به حساب آرند، و اگر زیاد داشته باشی بر تو رشک برند.

5018 87- لا تکثرنّ صحبة اللّئیم فانّه ان صحبتک نعمة حسدک، و ان طرقتک نائبة قذفک. 6 306 زنهار از مصاحبت بسیار با آدم پست پرهیز کن، زیرا اگر نعمتی همراه تو باشد بر تو رشک برد و حسد ورزد، و اگر مصیبتی به تو رو آورد رهایت کند.

5019 88- لا تصحب من فاته العقل و لا تصطنع من خانه الاصل، فانّ من لا عقل له یضرّک من حیث یری انّه ینفعک، و من لا اصل له یسیء الی من یحسن الیه. 6 322 مصاحبت نکن با کسی که عقل از او رخت بر بسته، و احسان مکن به کسی که اصل و ریشه به او خیانت کرده، زیرا آنکه عقل ندارد، به تو زیان زند از جایی که خیال می‌کند به تو سود رساند، و کسی که اصل و ریشه ندارد بدی کند به کسی که به او نیکی می‌کند.

5020 89- لا تصحب من یحفظ مساویک و ینسی فضائلک و معالیک. 6 339 مصاحبت نکن با کسی که بدی‌ها و عیوب تو را به خاطر بسپارد، ولی فضائل و برتری‌های تو را فراموش کند.

5021 90- ینبغی للعاقل ان یکثر من صحبة العلماء و الابرار، و یجتنب مقارنة الاشرار و الفجّار. 6 446 برای انسان عاقل شایسته است که مصاحبت با

دانشمندان و نیکان را بسیار کند، و از نزدیک شدن با بـدان و گنهکـاران دوری گزیند.

5022 91- ینبغی لمن اراد صلاح نفسه و احراز دینـه ان یجتنـب مخالطـة أبناء الدّنیا. 6 446 شایسته است برای کسی که اصلاح نفـس و نگهـداری دیـن خود را می‌خواهد، که از آمیزش با فرزندان دنیا و دنیا داران اجتناب ورزد.

باب الصحة (تندرستی)

5023 1- الصّحة افضل النّعم. 1 263 تندرستی، برترین نعمتهاست.

5024 2- الصّحّة اهنأ اللّـذّتين. 2 23 تندرسـتی، گـواراترين بخـش از دو بخش لذّت و کامیابی است.

5025 3- اوفر القسم صحّة الجسـم. 2 391 کـاملترين قسـمتها و بهـرههـا تندرستی است.

5026 4- بالصّحّة تستکمل اللّذّة. 3 209 به وسيله تندرستی، لـذّت کامـل گردد.

5027 6- بصحّة المزاج توجد لذّة الطّعم. 3 225 با تندرستی مزاج است که لذّت غذا درک شود.

5028 7- صحّة الاجسام من اهنأ الاقسام. 4 198 تندرستی، از گـواراترين قسمتها و بهرههای زندگی است.

5029 8- کيف يغترّ بسلامة جسم معرّض للآفـات. 4 561 چگونـه انسـان میتواند فريب خورد به سلامت بدنی که در معرض آفتها و بلاها قرار دارد

باب الصدق (راستگویی)

5030 1- الصّدق وسیلة، العفو فضیلة.

1 11 راستگویی وسیله‌ای است (برای رسیدن به خیرات و سعادتها) و گذشت، فضیلت و برتری است.

5031 2- الصّدق امانة، الکذب خیانة.

1 13 راستگویی امانتداری و دروغگویی خیانت است.

5032 3- الصّدق ینجی. 1 15 راستگویی، نجات بخش است.

5033 4- الصّدق فضیلة، الکذب رذیلة.

1 30 راستگویی، فضیلت و برتری است، و دروغگویی پستی.

5034 5- الصّدق نجاح، الکذب فضّاح.

1 33 راستگویی رستگاری است، و دروغگویی فضاحت بار و رسوایی است.

5035 6- الصّدق مرفعة. 1 49 راستگویی، وسیله سربلندی است.

5036 7- الصّدق ینجی، الکذب یردی، البخل یزری. 1 56 راستگویی، نجات دهنده، و دروغ نابود کننده، و بخل خوار کننده است.

5037 8- الصّدق لسان الحقّ. 1 72 راستگویی، زبان حق است.

5038 9- الصّدق امانة اللّسان. 1 65 راستگویی، امانت زبان است.

5039 10- الکذب عدوّ الصّدق. 1 74 دروغ دشمن راستی است (و مانع از این شود که انسان به راه راست قدم بگذارد).

5040 11- الصّدق اخو العدل. 1 68 راستگویی، برادر عدل و داد است.

5041 12- الصّدق خیر القول. 1 81 سخن راست بهترین گفتار است.

5042 13- الصّادق مکرم جلیل. 1 92 انسان راستگو گرامی و بزرگوار است.

5043 14- الصّدق حیاة التّقوی. 1 96

راستگویی، حیات و زندگی تقوی است.

5044 15- الصّدق روح الکلام. 1 104 راستگویی، جان سخن است.

5045 16- الصّدق لباس الدّین. 1 125 راستگویی، جامه دین است.

5046 17- الصّدق لباس الیقین. 1 132 راستگویی، جامه یقین است.

5047 18- الصّدق رأس الدّین. 1 139 راستگویی، اساس دین است.

5048 19- الصّدق نجاة و کرامة. 1 179 راستگویی، رستگاری و کرامت است.

5049 20- الصّدق أنجح دلیل. 1 193 راستگویی، پیروزمندترین راهنماست.

5050 21- النّجاة مع الصّدق. 1 201 نجات و رستگاری با راستگویی است.

5051 22- الصّدق حقّ صادع. 1 206 راستگویی، حقّی است آشکار.

5052 23- الصّدق اشرف روایة. 1 213 راستگویی، شریف‌ترین روایتها و گفتارها است.

5053 24- الصّدق لباس الحقّ. 1 236 راستگویی، جامه حق و حقیقت است.

5054 25- الصّدق افضل روایة. 1 256 راستگویی، برترین روایت و گفتار است.

5055 26- الصّدق خير مبنیّ. 1 259 راستی بهترین بنـایی اسـت کـه پـی ریزی شده.

5056 27- الصّدق کمال النّبل. 1 264 راستگویی، کمال نجابـت و بزرگـی است.

5057 28- الصّدق صلاح کلّ شیء.

1 281 راستی صلاح و اصلاح کننده هر چیز است.

5058 29- الصّدق ینجیک و ان خفته.

1 290 راستگویی، تو را نجات دهد اگر چه از آن بترسی.

5059 30- الصّادق علی شرف منجاة و کرامة. 1 326

انسان راستگو بر قله رستگاری و کرامت است.

5060 31- الصّدق اشرف خلائق الموقن. 1 328 راستگویی، شـریف‌تـرین خصلتهای شخص یقین دار است.

5061 32- الصّدق افضل عدّة. 1 358 راستی، برترین و بهتـرین اندوختـه است.

5062 33- الصّدق امانة اللّسان و حلیة الایمان. 1 379 راستگویی، امانـت زبان و زیور ایمان است.

5063 34- الصّدق مطابقة المنطق للوضع الالهیّ. 1 400 راسـتی، مطابقـت گفتار با وضع آفرینش الهی است.

5064 35- الصّدق أقوی دعائم الایمان.

2 6 راستی، محکم‌ترین ستونهای ایمان است.

5065 36- الصّدق عماد الاسلام و دعامة الایمان. 2 40 راستگویی، ستون اسلام و پشتوانه ایمان است.

5066 37- الصّدق رأس الایمان و زین الانسان. 2 107 راستی، اساس ایمان و زیور انسان است.

5067 38- الصّدق جمال الانسان و دعامة الایمان. 2 143 راستگویی، زیبایی انسان و پشتوانه ایمان است.

5068 39- أربع من اعطیهنّ فقد اعطی خیر الدّنیا و الآخرة : صدق حدیث و اداء امانة، و عفّة بطن، و حسن خلق.

2 151 چهار چیز است که به هر کس داده شد خیر دنیا و آخرت به او عطا شده : راستگویی، ادای امانت، عفت و نگهداشتن شکم (از مال حرام و شبهه‌ناک) و خلق خوش.

5069 40- اصدق تنجح. 2 171

راست بگو تا رستگار شوی.

5070 41- اصدقوا فی اقوالکم و اخلصوا فی اعمالکم و تزکّوا بالورع. 2 257 راستگو باشید در گفتارتان، و اخلاص داشته باشید در کارهاتان، و پاکی جویید به پارسایی.

5071 42- الزم الصّدق و الامانة فانّهما سجیّة الابرار. 2 187 ملازم راستگویی و امانتداری باش که به راستی این دو، خوی نیکان است.

5072 43- الزم الصّدق و ان خفت ضرّه فانّه خیر لک من الکذب المرجوّ نفعه.

2 194 ملازم راستگویی باش اگر چه از زیان آن بترسی، زیرا راستگویی برای تو بهتر است از دروغی که امید سود در آن داشته باشی. 5073 44- اغتنم الصّدق فی کلّ موطن تغنم، و اجتنب الشّرّ و الکذب تسلم.

2 219 راستی را در هر جا- غنیمت بشمار تا غنیمت یابی، و از بدی و دروغ بپرهیز تا سالم بمانی.

5074 45- اجلّ شیء الصّدق. 2 371 بزرگترین چیز، راستی است.

5075 46- انجحکم اصدقکم. 2 370 رستگارترین شما راستگوترین شما است.

5076 47- انّ الصّادق لمکرم جلیل و انّ الکاذب لمهان ذلیل. 2 494 به راستی که انسان راستگو مورد اکرام مردم و بزرگوار است و به راستی که دروغگو خوار و پست است.

5077 48- اشرف الاقوال الصّدق. 2 467 شریف‌ترین گفتارها راستگویی است.

5078 49- اقلّ شیء الصّدق و الامانة.

2 432 کمتر چیزی که وجود دارد راستی و امانت است.

5079 50- اذا نطقت فاصدق. 3 114 هنگامی که سخن گویی راست بگو.

5080 51- اذا حدّثت فاصدق. 3 117 هنگامی که داستان و حدیث گویی راست بگو.

5081 52- اذا احبّ اللّه عبدا الهمه الصّدق. 3 161 هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، راستی و راستگویی را به او الهام فرماید.

5082 53- بالصّدق تکون النّجاة.

3 207 به وسیله راستی است نجات و رستگاری.

5083 54- بالصّدق تکمل المروءة.

3 208 به وسیله راستی جوانمردی کامل شود.

5084 55- بالصّدق تتزیّن الاقوال.

3 217 به وسیله راستگویی گفتارها آراسته گردد.

5085 56- بالصّدق و الوفاء تکمل المروءة لاهلها. 3 231 به وسیله راستی و وفاداری است که جوانمردی جوانمردان کامل شود.

5086 57- تحرّی الصّدق و تجنّب الکذب اجمل شیمة و افضل ادب.

3 282 انتخاب راستگویی و پرهیز از دروغ زیباترین خصلت و برترین ادب انسانی است.

5087 58- توخّ الصّدق و الامانة و لا تکذّب من کذّبک، و لا تخن من خانک.

3 306 راستگویی و امانتداری را بر گزین و دروغگو مشمار کسی که تو را دروغگو بشمارد و خیانت نکن به کسی که به تو خیانت کند.

5088 59- ثمرة العقل الصّدق. 3 333 میوه عقل، راستگویی است.

5089 60- ثلاث هنّ زین المؤمن : تقوی اللّه و صدق الحدیث و اداء الامانة.

3 342 سه چیز است که اینها زیور مؤمن است : تقوای الهی و راستگویی و امانتداری.

5090 61- خیر الکلام الصّدق. 3 429 بهترین گفتارها راستگویی است.

5091 62- خیر الخلال صدق المقال و مکارم الافعال. 3 430 بهترین خصلتها راستی گفتار و نیکی کردار است.

5092 63- رأس الایمان الصّدق. 4 47 اساس ایمان راستگویی است.

5093 64- رأس الایمان لزوم الصّدق.

4 54 اساس ایمان ملازمت با راستی و راستگویی است.

5094 65- ربّ صادق من خبر الدّنیا عندک مکذّب. 4 77 چه بسا انسانهای راستگو در مورد اخبار دنیا (و بی‌وفایی آن) که در پیش تو دروغگو به حساب آیند.

5095 66- شیئان هما ملاک الدّین : الصّدق و الیقین. 4 184 دو چیز است که این دو ملاک و معیار دین و آئین است : راستگویی و یقین.

5096 67- صدّق بما سلف من الحقّ، و اعتبر بما مضی من الدّنیا، فانّ بعضها یشبه بعضا، و آخرها لاحق باوّلها. 4 208 تصدیق کن بدانچه از حق که از پیش گذشته است، و از گذشته دنیا عبرت و پند گیر، زیرا هر بخشی از بخشها دنیا به یکدیگر شباهت دارد، و پایان آن به آغاز آن ملحق شود. 5097 68- صدق الرّجل علی قدر مروّته.

4 211 راستگویی مرد به اندازه جوانمردی او است.

5098 69- علیک بالصّدق فانّه خیر مبنیّ. 4 289 بر تو باد به راستگویی که به راستی بهترین بناهاست.

5099 70- علیک بالصّدق فمن صدق فی اقواله جلّ قدره. 4 296 بر تو باد به راستگویی که هر کس در گفتارش راستگو باشد ارزشش بزرگ گردد.

5100 71- علی الصّدق و الامانة مبنی الایمان. 4 318 بر پایه راستی و امانت، بنای ایمان پی‌ریزی شده است.

5101 72- عاقبة الصّدق نجاة و سلامة.

4 363 سرانجام راستگویی رستگاری و سلامت است.

5102 73- کن صادقا تکن وفیّا. 4 599 راستگو باش تا با وفا باشی (یعنی راستگویی سبب وفاداری به عهد و پیمان گردد).

5103 74- لكلّ شیء حیلة و حیلة المنطـق الصّـدق. 5 16 هـر چیـزی را چاره‌ای است و چاره سخن گفتن، راستگویی است (یعنـی بـرای رفـع گزنـد از سخن گفتن).

5104 75- من جار عن الصّدق ضاق مذهبه. 5 273 هر کس که از راستی و راستگویی روی بگرداند راه بر او تنگ گردد.

5105 76- من صدق مقاله زاد جلاله.

5 278 کسی که گفتارش راست باشد جلالت قدر و مقامش افزون گردد.

5106 77- للصّدق نجعة. 5 26 راستی را اثری است (مخصوص).

5107 78- من صدق اصلح دیانته.

5 164 کسی که راست گوید دیانت خود را اصلاح کرده است.

5108 79- من عرف بالصّدق جاز کذبه.

5 208 کسی که به راستی و راستگویی شناخته شـود دروغ او نیـز پذیرفتـه شود.

5109 80- من کان صدوقا لم یعدم الکرامة. 5 215 کسی که راستگو باشد کرامت و بزرگواری را از دست ندهد.

5110 81- من قال بالصّدق انجح. 5 168 کسی که راست بگوید رسـتگار شود.

5111 82- لیکن اوثق النّاس لدیک انطقهم بالصّدق. 5 49 باید مطمئن‌ترین مردم نزد تو کسی باشد که از همه راستگوتر است.

5112 83- لیکن مرجعک الی الصّدق فانّ الصّدق خیـر قـرین. 5 50 بایـد بازگشت تو به سوی راستی باشد که راستی بهترین قرین و همراه است.

5113 84- لسان العلم الصّدق. 5 124 زبان دانش و علم راستگویی است.

5114 85- من صدّق الواشی أفسد الصّدیق. 5 302 کسی که سخن چین را تصدیق کند دوست و دوستی خود را تباه کرده است.

5115 86- من صدقت لهجته قویت حجّته. 5 303 کسی که زبانش راستگو باشد برهان و دلیل او قوی و محکم است. 5116 87- من صدقت لهجته صحّت حجّته. 5 456 کسی که زبانش راست باشد برهان و دلیلش صحیح و درست است.

5117 88- من صدق نجا. 5 466 کسی که راست گوید رستگار گردد.

5118 89- ملاک الاسلام صدق اللّسان.

6 118 ملاک و معیار اسلام راستگویی زبان است.

5119 90- مروّة الرّجل صدق لسانه.

6 135 جوانمردی مرد راستگویی زبان او است.

5120 91- ملاک المروّة صدق اللّسان.

و بذل الاحسان. 6 148 ملاک جوانمردی راست‌گویی و بذل نیکوکاری و احسان است.

5121 92- لا سبیل أنجی من الصّدق.

6 384 راهی نجات بخش‌تر از راستگویی نیست.

5122 93- لا ترجمان اوضح من الصّدق.

6 379 ترجمانی آشکارتر از راستگویی نیست.

5123 94- لا مخبر افضل من الصّدق.

6 381 خبری برتر از راستگویی نیست.

5124 95- لا یغلب من یحتجّ بالصّدق.

6 390 مغلوب و محکوم نشود کسی که به درستی و راستی احتجاج کـرده و دلیل آورد.

5125 96- یبلغ الصّادق بصدقه ما لا یبلغه الکاذب باحتیاله. 6 471 انسـان راستگو به وسیله راستگویی به جایی رسد که دروغگو با چاره اندیشی و تـدبیر خود بدان نرسد.

5126 97- یکتسب الصّادق بصدقه ثلاثا : حسن الثّقة بـه، و المحبّـة لـه، و المهابة عنه. 6 480 انسان راستگو با راستگویی خویش سه نعمت و فضـیلت را به دست آورد : (1) اعتماد نیک (مردم) را، (2) محبت و دوسـتی (آنـان را)، (3) ترس و ابهّت از خود را (در برابر دیگران).

5127 98- احسن الافعال ما وافق الحقّ و افضل المقال ما طابق الصّدق. 2 468 بهترین کارها آن است که با حق و حقیقت موافق باشد و بهترین سخنان آن است که با صداقت و راستی مطابقت داشته باشد.

باب الصدقة

5128 1- الصّدقة کنز. 1 56 صدقه دادن گنجی است (که برای روز واپسین ذخیره شود).

5129 2- الصّدقة تقی. 1 57 صدقه دادن نگاه می‌دارد (انسان را از بلاهای دنیا و آخرت).

5130 3- الصّدقة افضل القرب. 1 76 صدقه بهترین وسیله نزدیکی به پیشگاه خدای تعالی است.

5131 4- الصّدقة افضل الحسنات. 1 79 صدقه برترین نیکی‌هاست.

5132 5- الصّدقة کنز الموسر. 1 265 صدقه گنج انسانهای دارا و توانگر است (برای روز نیاز رستاخیز).

5133 6- الصّدقة تقی مصارع السّوء.

1 391 صدقه نگه می‌دارد از زمین خوردنهای بد (و بلاهای کوبنده و شکننده).

5134 7- الصّدقة فی السّرّ من افضل البرّ. 1 392 صدقه پنهانی از بزرگترین نیکی‌هاست.

5135 8- الصّدقة اعظم الرّبحین. 2 25 صدقه بزرگترین سود از دو بخش سود زندگی است. 5136 9- الصّدقة افضل الذّخرین. 2 26 صدقه بزرگترین اندوخته از دو بخش اندوخته زندگی است.

5137 10- الصّدقة تستنزل الرّحمة.

2 152 صدقه رحمت حق را ریزان کند.

5138 11- الصّدقة تستدفع البلاء و النّقمة. 2 166 صـدقه بـلا و عـذاب را دفع كند.

5139 12- استنزلوا الرّزق بالصّدقة.

2 240 روزی را به وسیله صدقه از آسمان فرود آورید.

5140 13- انّ افضل الخير صدقة السّرّ و برّ الوالدين و صلة الرّحم. 2 544 به راستی که برترین نیکی‌ها : صدقه پنهانی، و نیکی به پدر و مادر، و صله رحم است.

5141 14- اذا املقتم فتاجروا اللّه بالصّدقة. 3 125 هر گاه نادار و درویش شدید با خداوند به وسیله صدقه تجارت و سودا کنیـد. 5142 15- بالصّـدقة تفسح الآجال. 3 212 به وسیله صدقه عمرها وسعت یابد (و زیاد شود).

5143 16- برکة المال فی الصّدقة. 3 260 برکت مال، در دادن صدقه است.

5144 17- تاجر اللّه تربح. 3 276 با خدا معامله کن (با پرداخت صدقه) تا سود بری.

5145 18- ثقّلوا موازینکم بالصّدقة.

3 350 ترازوی اعمال خود را با صدقه سنگین کنید.

5146 19- حصّنوا انفسکم بالصّدقة.

3 406 جانهای خود را با صدقه حفظ کنید.

5147 20- خیر الصّدقة اخفاها. 3 425 بهترین صدقه، پنهانی‌ترین آنهاست.

5148 21- سوسوا ایمانکم بالصّدقة.

4 135 ایمان خود را با صدقه پرورش دهید و کامل کنید.

5149 22- صدقة السّرّ تکفّر الخطیئة و صدقة العلانیة مثـراة فـی المـال. 4 207 صدقه پنهانی گناه را پاک کند، و صدقه آشکارا در مال بیفزاید.

5150 23- صدقة العلانیة تدفع میتة السّوء. 4 209 صدقه آشکار مرگ‌های بد را دفع کند.

5151 24- علیک بالصّدقة تنج من دنائة الشّحّ. 4 298 بر تو باد به صـدقه تا از پستی بخل نجات یابی.

5152 25- كفّروا ذنوبكم و تحبّبوا الى ربّكم بالصّدقة و صلة الرّحم. 4 635

گناهان خود را با صدقه و صله رحم بپوشانید (و پاک کنیـد) و بـه وسـیله آنهـا خود را در پیشگاه خداوند محبوب گردانید.

باب الصديق (دوست صميمى)

5153 1- الصّديق اقرب الاقارب. 1 177 دوست صميمى نزديک‌ترين نزديكان است.

5154 2- الصّديق من صدق غيبه. 1 301 دوست راستين كسى است كه راست باشد، پنهان و غيب او (همانند آشكار و ظاهرش).

5155 3- استفساد الصّديق من عدم التّوفيق. 1 383 به تباهى كشاندن رفاقت و دوستى دوست، از نداشتن توفيق است.

5156 4- الصّديق أفضل الذّخرين. 2 24 دوست صميمى برترين بخش از دو بخش اندوخته در زندگى است.

5157 5- الصّديق أفضل عدّة و أبقى مودّة. 2 34 دوست صميمى برترين اندوخته، و دوستى‌اش پاينده‌تر است.

5158 6- الصّديق إنسان هو أنت إلّا أنّه غيرک. 2 65 دوست صميمى، انسانى است كه او، تو هستى، جز آنكه در ظاهر غير از تو باشد. 5159 7- الصّديق الصّدوق من نصحک فى عيبک، و حفظک فى غيبک، و آثرک على نفسه. 2 76 دوست صميمى كسى است كه تو را در مورد عيبهايت نصيحت كند، و در غياب تو را نگه دارد، و تو را بر خود مقدّم دارد.

5160 8- الاصدقاء نفس واحدة فى جسوم متفرّقة. 2 123 دوستان صميمى جان واحدى هستند در بدنهاى پراكنده.

5161 9- الصّديق من كان ناهيا عن الظّلم و العدوان معينا على البرّ و الاحسان. 2 128 دوست واقعى كسى است كه از ستم و دشمنى تو را باز دارد، و بر نيكى واحسان ياورت باشد.

5162 10- ابذل لصدیقک کلّ المودّة و لا تبذل له کلّ الطّمانینة، و اعطه من نفسک کلّ المواساة و لا تقصّ الیه بکلّ اسرارک. 2 233 ببخشای بر دوست خود کمال مودّت و دوستی را، ولی همه اطمینان خود را به او نکن، و نسبت به او از خویشتن همه مواسات را انجام ده ولی همه اسرار خود را به او بازگو مکن.

5163 11- ایّاک ان تخرج صدیقک اخراجا یخرجه عن مودّتک، و استبق له من انسک موضعا یثق بالرّجوع الیه. 2 301 بپرهیز از این که دوست خود را چنان از نزد خود برانی که جایی برای دوستی باقی نگذاری، و از رفاقت و انس با او مقداری بر جای نه که برای بازگشت بدان اعتماد کند.

5164 12- إذا کثرت ذنوب الصّدیق قلّ السّرور به. 3 137 هنگامی که خلافکاری‌های دوست زیاد شد، شادمانی نسبت به او کم شود.

5165 13- إذا ظهر غدر الصّدیق سهل هجره. 3 188 هنگامی که بی‌وفایی دوست نسبت به انسان آشکار گردید، جدایی از او آسان شود (و دیگر عذری در کار نیست).

5166 14- بئس الصّدیق الملول. 3 252 آدم دلگیر و ملول دوست بدی است.

5167 15- ربّ صدیق یؤتی من جهله لا من نیّته. 4 72 چه بسا دوستی که برخورد شود با او به خاطر نادانی‌اش نه به خاطر نیت و قصد درونی‌اش.

5168 16- صدیقک من نهاک و عدوّک من اغراک. 4 211 دوست صمیمی تو کسی است که تو را از کارهای زشت باز دارد، و دشمن تو کسی است که تو را به کار زشت وادارد.

5169 17- عند زوال القدرة یتبیّن الصّدیق من العدوّ. 4 323

در هنگام از بین رفتن و زوال قدرت است که دوست از دشمن آشکار گردد.

5170 18- فی الشّدّة یختبر الصّدیق.

4 399 در سختی است که دوست آزمایش شود.

5171 19- من جانب الاخوان علی کلّ ذنب قلّ اصدقاؤه. 5 241 کسی که به خاطر هر کار خلافی از برادران فاصله بگیرد و دوری کند، یاران و دوستانش کم شوند.

5172 20- من استفسد صدیقه نقص من عدده. 5 256 کسی که فاسد گرداند دوست خود را از عدد خویش (که دوستانش هستند) کم کرده است.

5173 21- من اهتمّ بک فهو صدیقک.

5 262 کسی که اهتمام ورزد در باره تو (و غمخواری تو کند) او دوست صمیمی تو است.

5174 22- من استقصی علی صدیقه انقطعت مودّته. 5 325 کسی که نسبت به دوست خود خورده گیری کند و ریز بین باشد، دوستی او بریده شود.

5175 23- من لم یرض من صدیقه الّا بایثاره علی نفسه دام سخطه. 5 412 کسی که خوشنود نباشد از دوست خود مگر به این که او را بر خود مقدم دارد، خشمش دائمی باشد. 5176 24- من طلب صدیق صدق وفیّا طلب ما لا یوجد. 5 442 کسی که در جستجوی دوستی صمیمی و راست و درست و با وفا باشد چیزی را می‌جوید که نمی‌یابد.

5177 25- من لم تنفعک صداقته ضرّتک عداوته. 5 455 کسی که دوستی‌اش به تو سود نبخشد دشمنی‌اش به تو زیان رساند.

5178 26- من النّعم الصّدیق الصّدوق. 6 9 از نعمتهای الهی است دوست صمیمی و راست.

5179 27- لا تقطع صدیقا و ان کفر. 6 268 دوستی را با کسی قطع مکن اگر چه او ناسپاسی و کفران کند.

5180 28- لا تتّخذنّ عدوّ صدیقک صدیقا فتعادی صدیقک. 6 306 زنهار که دشمن دوست خود را دوست مگیری که با دوست خود دشمنی کرده‌ای.

5181 29- لا یحول الصّدیق الصّدوق عن المودّة و ان جفی. 6 411 دوست صمیمی راستگو از دوستی خود بر نمی‌گردد اگر چه به او جفا شود.

5182 30- من لا صدیق له لا ذخر له.

5 363 کسی که دوست صمیمی ندارد، ذخیره و اندوخته‌ای ندارد.

5183 31- لا عیش لمن فارق احبّته. 6 384 کسی که از دوستان خود جدا گردد زندگی ندارد.

5184 32- من رغب فی حیاتک فقد تعلّق بحبالک. 5 468 کسی که رغبت در زندگی تو دارد به ریسمان تو چنگ زده (و به همین مقدار رعایت او بر تو لازم است).

5185 33- الرّفیق کالصّدیق فاختره موافقا. 1 310 رفیق و همراه همانند دوست است و از این رو رفیق موافقی برای خود برگیر.

5186 34- فی الضّیق یتبیّن حسن مواساة الرّفیق. 4 399 در تنگدستی آشکار شود مواسات نیکوی دوست.

5187 35- سل الرّفیق قبل الطّریق. 4 137 سؤال کن و جویا شود از رفیق، پیش از جویا شدن و انتخاب راه.

5188 36- انّما سمّی الرّفیق رفیقا لانّه یرفقک علی صلاح دینک فمن اعانک علی صلاح دینک فهو الرّفیق الشّفیق.

3 79 جز این نیست که رفیق را رفیق گویند بخـاطر آنکـه همراهـی کنـد و یاری رساند تو را در اصلاح دین تو، و اگر کسی تو را بر اصلاح دین و آیینـت همراهی کرد او رفیق مهربان است.

5189 37- لیس برفیق محمود الطّریقة من احوج صـاحبه الـی مماراتـه. 5 85 رفیق ستوده راه نیست کسی که همراه خود را نیازمند به جدال کـردن بـا او کند.

5190 38- الرّفیق فی دنیاه کالرّفیق فی دینـه. 2 56 رفیـق در دنیـای هـر کس، همانند رفیق در دین او است.

باب الصغر (کودکی)

5191 1- من لم یجهد نفسه فی صغره لم ینبل فی کبره. 5 263 کسی که خود را در کودکی به کوشش و تلاش وا ندارد، در بزرگی به رتبه والا نرسد.

5192 2- من سأل فی صغره اجاب فی کبره. 5 264 کسی که در کودکی خود سؤال کرده در بزرگی پاسخ دهد (یعنی در کودکی برای تحصیل علم باید سؤال کند تا در بزرگی پاسخ دیگران را که از او سؤال می‌کنند بدهد).

5193 3- من لم یتعلّم فی الصّغر لم یتقدّم فی الکبر. 5 401 کسی که در کودکی تحصیل علم نکند در بزرگی بر دیگران مقدّم نشود.

باب الاصلاح و الصلح (سازش)

5194 1- ما أبعد الصّلاح من ذی الشّرّ الوقاح. 6 67 چه دور است اصلاح پذیرفتن از انسان بد کار بی‌شرم.

5195 2- من افضل النّصح الاشارة.

بالصّلح. 6 33 از برترین خیر خواهی‌ها اشاره کردن به صلح و آشتی است (یعنی در مشورت و رایزین در مورد اختلافها این بهترین اشاره و خیرخواهی است).

5196 3- لا صلاح مع إفساد. 6 362 اصلاحی که به همراه آن تباهکاری باشد، اصلاح نیست. 5197 4- ثابروا علی صلاح المؤمنین و المتّقین. 3 350 مداومت داشته باشید بر آنچه سبب صلاح و اصلاح حال مؤمنان و پرهیزکاران است.

5198 5- من کمال السّعادة السّعی فی صلاح الجمهور. 6 30 از کمال سعادت انسان است تلاش و کوشش در اصلاح حال توده مردم.

5199 6- اصلح اذا انت افسدت و اتمم اذا انت احسنت. 2 191 اصلاح کن کاری را که خود تباه و فاسد کرده‌ای، و به اتمام رسان هر گاه به دیگری احسانی کرده‌ای.

5200 7- من استصلح الاضداد بلغ المراد. 5 215 کسی که به صلاح و سازش در آورد دشمنان را، به آرمان و مراد خویش رسیده است.

5201 8- من لم یصلح علی اختیار اللّه لم یصلح علی اختیاره لنفسه. 5 417 کسی که شایسته و اصلاح نگردد بر آنچه خدا برای او انتخاب کرده، اصلاح نشود بر آنچه خود برای خویش انتخاب کرده است.

5202 9- لا تفسد ما یعنیک صلاحه. 6 267 تباه نکن آنچـه را صـلاح (و درستی) آن به کار تو آید (همچون مال و امکانات دیگر).

باب الصلف (چاپلوسی، گزافه گویی)

5203 1- ادوأ الدّاء الصّلف. 2 373 بدترین دردها لاف زدن و گزافه‌گـویی است.

باب الصلاة (نماز)

5204 1- الصّلاة أفضل القربتين. 2 27 نمـاز برتـرين بخـش از دو بخـش وسيله تقرب به درگاه الهى است.

5205 2- الصّلوة تستنزل الرّحمة. 2 166 نماز رحمت الهى را فرود آورد.

5206 3- الصّلوة حصن من سطوات الشّيطان. 2 166 نماز حصار و قلعهاى است از حملههاى شيطان.

5207 4- الصّلوة حصن الـرّحمن و مـدحرة الشّـيطان. 2 166 نمـاز قلعـه خداى رحمان و وسيلهاى است براى دور كردن شيطان.

5208 5- اذا قام احدكم الى الصّلوة فليصلّ صلاة مودّع. 3 133 هنگامى كه يكى از شما به نماز ايستاد بايد نمازى همانند نماز كسى كه بـا آن وداع و خـدا حافظى مىكند به جاى آورد. 5209 6- علّموا صبيانكم الصّلاة و خذوهم بهـا إذا بلغوا الحلم. 4 353 به كودكان خود نماز را ياد دهيد، و چون به حدّ بلـوغ و تكليف رسيدند از آنها در مورد نماز مؤاخذه كنيد.

5210 7- كم من قائم ليس له من قيامه الّا العناء. 4 552 چه بسا قيام كننده بر نماز كه از قيام و ايستادن خود جز رنج و تعب بهرهاى نخواهد برد.

5211 8- لو يعلم المصلّى ما يغشاه من الرّحمة لما رفع رأسه من السّجود.

5 116 اگر انسان نماز گزار بداند چه رحمتى (در آن حال) او را فرا مىگيرد سر خويش از سجده بر ندارد.

5212 9- ما اهمّنى ذنب امهلت فيه حتّـى اصـلّى ركعتـين. 6 97 غمگـين نسازد مرا گناهى كه در آن مهلت داده شدهام تا دو ركعت نماز بگذارم.

(یعنی نماز برای کفاره از گناه، چنانچـه در آیـات قرآنـی و روایـات بسـیار دیگری نیز آمده است نماز موجب آمرزش گناه می‌شود).

باب الصلاة على النبی (درود بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

5213 1- اذا کانت لک الی اللّه سبحانه حاجة فابدأ بالصّلوة علی النّبیّ ﷺ ثمّ اسال اللّه حاجتک، فانّ اللّه تعالی اکرم من ان یسأل حاجتین فیقضی احدیثهما و یمنع الاخری.

3 181 هنگامی که تو را نزد خدای سبحان حاجتی بود، آغاز کن حاجت خود را به درود بر پیامبر ﷺ سپس حاجت خود را بخواه زیرا خدای تعالی کریم‌تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را بر آورد و دیگری را بر نیاورد.

باب الصمت (سکوت و خموشی)

5214 1- الصّمت وقار، الهذر عار. 1 31 خاموشی وقار و سنگینی است، و بیهوده سخن گفتن عار و ننگ.

5215 2- الصّمت منجاة. 1 42 خموشی، وسیله نجات و رستگاری است.

5216 3- الصّمت آیة الحلم. 1 123 خموشی، نشانه بردباری است.

5217 4- الصّمت روضة الفکر. 1 146 خموشی، بوستان فکر و اندیشه است (که در آن به سیر و گشت می‌پردازد).

5218 5- الصّمت وقار و سلامة. 1 179 خموشی، سنگینی و سلامتی است.

5219 6- الصّمت آیة النّبل و ثمرة العقل. 1 354 خموشی، نشانه زیرکی و میوه عقل انسانی است.

5220 7- الصّمت زین العلم و عنوان الحلم. 1 372 خموشی، زیور علم و دیباچه حلم و بردباری است.

5221 8- الصّمت یکسیک الوقار و یکفیک مئونة الاعتذار. 2 58 خموشی، بر تو جامه وقار و سنگینی بپوشاند و از رنج خرج کردن عذر خواهی تو را کفایت کند.

5222 9- اصمت تسلم. 2 169 خموش باش تا سالم بمانی.

5223 10- الزم الصّمت یستنر فکرک.

2 176 ملازم خموشی باش تا فکر و اندیشه‌ات روشنی گیرد.

5224 11- اصمت دهرک یجلّ امرک.

2 177 در دوران روزگار خود خموش باش تا کارت بزرگ شود.

5225 12- الزم الصّمت فادنی نفعه السّلامة. 2 184 ملازم خموشی باش که کمترین سود آن سلامتی و تندرستی است.

5226 13- الزم الصّمت یلزمک النّجاة و السّلامة، و الزم الرّضا یلزمک الغناء و الکرامة. 2 227 ملازم خموشی باش تا رستگاری و سلامت ملازم تو باشد، و ملازم رضا و خوشنودی باش تا بی‌نیازی و کرامت ملازم تو گردد.

5227 14- احسن الصّمت ما کان عن الزّلل. 2 421 بهترین سکوت خاموشی آن است که از دیدن لغزشهای مردم باشد.

5228 15- احمد من البلاغة الصّمت حین لا ینبغی الکلام. 2 447 ستوده‌تر از بلاغت در گفتار، خموشی است در جایی که سخن گفتن شایسته نیست.

5229 16- اعقل النّاس من لا یتجاوز الصّمت فی عقوبة الجهّال. 2 465 عاقل‌ترین مردم کسی است که در کیفر دادن جاهلان و نادانان از خموشی نگذرد.

5230 17- ان کان فی الکلام البلاغة ففی الصّمت السّلامة من العثار. 3 5 اگر در سخن گفتن هنر بلاغت وجود دارد، در خموشی سلامت از سقوط و افتادن نهفته است. 5231 18- انّما یستحقّ اسم الصّمت المضطلع بالاجابة و الّا فالعیّ به اولی. 3 91 جز این نیست که شایسته نام خاموشی را کسی دارد که قدرت پاسخ گفتن داشته باشد، و گر نه گذاردن نام عجز و نا توانی بر او شایسته‌تر خواهد بود.

5232 19- بالصّمت یکثر الوقار. 3 198 با خموشی، وقار و سنگینی افزون شود.

5233 20- سبب السّلامة الصّمت. 4 124 وسیله سلامتی خموشی است.

5234 21- صمت یعقبک السّلامة خیر من نطق یعقبک الملامة. 4 212 خموشی که پی آمد آن برای تو سلامت باشد بهتر است از سخن گفتنی که پی آمدش سرزنش و ملامت باشد.

5235 32- صمت یکسوک الکرامة خیر من قول یکسبک النّدامة. 4 213 خموشی که جامه کرامت و جوانمردی بر تو بپوشاند، بهتر است از سخنی که محصول پشیمانی برای تو به بار آرد.

5236 23- صمت یکسبک الوقار خیر من کلام یکسوک العار. 4 213 خموشی که وقار و سنگینی برای تو کسب کند، بهتر است از گفتاری که جامه ننگ و عار بر تو بپوشاند.

5237 24- صمت تحمد عاقبته خیر من کلام تذمّ مغبّته. 4 213 خموشی که عاقبت آن ستوده باشد بهتر است از گفتاری که سرانجامش نکوهیده باشد.

5238 25- صمتک حتّی تستنطق اجمل من نطقک حتّی تسکت. 4 213 خموشی تو تا این که دیگران تو را به سخن آورند بهتر است از سخن گفتن تو، تا دیگران تو را به سکوت وا دارند.

5239 26- صمت الجاهل ستره. 4 215 خموشی، جاهل پوشش او است.

5240 27- طوبی لمن صمت الّا من ذکر اللّه. 4 238 خوشا به حال کسی که خموش باشد جز از ذکر خداوند.

5241 28- علیک بلزوم الصّمت فانّه یلزمک السّلامة و یؤمنک النّدامة.

4 293 بر تو باد به ملازمت خموشی که آن سلامت و تندرستی را ملازم تو گرداند و از پشیمانی در امانت دارد.

5242 29- غطاء المساوی الصّمت.

4 390 پرده و پوشش بدی‌ها، سکوت و خاموشی است.

5243 30- قد افلح التّقیّ الصّموت.

4 475 به حقیقت که رستگار شد انسان با تقوای خاموش.

5244 31- کن صموتا من غیر عیّ فانّ الصّمت زینة العالم و ستر الجاهل.

4 611 خموش باش بی آنکه ناتوان از گفتار باشی، که بـه راسـتی خموشـی زیور شخص عالم و دانا، و پرده شخص نادان است.

5245 32- کثرة الصّمت تکسبک الوقار. 4 588 خموشی بسیار بـرای تـو وقار و سنگینی کسب کند.

5246 33- من عقل صمت. 5 154 کسی که عاقل است خموش باشد.

5247 34- من لزم الصّمت امن المقت.

5 288 کسی که ملازم خموشی باشد از دشمنی (مردم) ایمن باشد.

5248 35- من لزم الصّمت امن الملامة.

5 231 کسی که ملازم خموشی باشد از سرزنش ایمن است.

5249 36- من صمت سلم. 5 466

کسی که خموش باشد سالم است.

5250 37- نعم قرین الحلم الصّمت.

6 159 خوب همراهی است برای بردباری سکوت و خموشی.

5251 38- لا عبادة کالصّمت. 6 351 عبادتی همچون خموشی نیست.

5252 39- لا وقار کالصّمت. 6 355 سنگینی و وقـاری هماننـد خموشـی نیست.

5253 40- لا حلم کالصّمت. 6 349 بردبـاری و حلمـی چـون خموشـی نیست.

5254 41- لا حافظ احفظ من الصّمت.

6 378 نگهبانی، نگهدارنده‌تر از خموشی نیست.

5255 42- لا خازن افضل من الصّمت.

6 394 خزانه‌داری برتر از خاموشی نیست (چـون عیبهـا را در خـود پنهـان کند).

باب الاصطناع (احسان، نیکویی)

5256 1- اصطناع الاکارم افضل ذخر و اکرم اصطناع. 1 388 احسان کردن به نیکان برترین ذخیره و نیکوترین احسان است.

5257 2- اصطناع الکفور من اعظم الجرم. 1 391 احسان کردن به آدم ناسپاس از بزرگترین گناهان است.

5258 3- الاصطناع ذخر فارتد عند من تضعه. 1 397 احسان کردن ذخیره‌ای است پس بنگر تا نزد چه کسی آن را می‌نهی.

5259 4- الصّنیعة اذا لم تربّ اخلقت کالثّوب البالی و الابنیة المتداعیة.

2 161 کار نیک و احسان اگر تربیت نشود (و احسان دیگری در پی نداشته باشد) کهنه شود همانند جامه کهنه و بنای شکسته.

5260 5- افضل الذّخر الصّنائع. 2 380 برترین ذخیره‌ها نیکی کردن است.

5261 6- اربح البضائع اصطناع الصّنائع. 2 389 سودمندترین سرمایه‌ها نیکی کردن به وسیله احسان به دیگران است.

5262 7- اولی النّاس بالاصطناع من اذا مطل صبر، و اذا منع عذر، و اذا اعطی شکر. 2 474 سزاوارترین مردم به احسان کردن به آنها، کسی است که چون به تأخیر افتد صبر کند، و چون به او داده نشود معذور دارد (و شکوه نکند) و چون به او عطا شود سپاسگزاری کند.

5263 8- افضل الذّخائر حسن الصّنائع.

2 389 برترین ذخیره‌ها احسانهای نیکو است.

5264 9- افضل من الصّنیعة مزیّة الصّنیعة. 2 394 برتر از احسان، آن مزیّت و برتری است که از احسان به دست آید.

5265 10- اشرف الصّنائع اصطناع الکرام. 2 407 شریف‌ترین احسانها احسان کردن به مردمان بلند مرتبه و گرامی است.

5266 11- انّکم الی اصطناع الرّجال احوج منکم الی جمع الاموال. 3 65 به راستی که شما به احسان کردن مردان نیازمندترید تا به گرد آوردن اموال.

5267 12- ظفر بسنیّ المغانم واضع صنائعه فی الاکارم. 4 279 به غنیمتهای والا کسی ظفر یافته است که احسان خود را نزد مردمان بلند مرتبه و گرامی نهاده است.

5268 13- فی کلّ صنیعة امتنان. 4 404 در هر احسان و کار نیکی سپاسگزاری و امتنانی وجود دارد.

5269 14- کثرة الصّنائع ترفع الشّرف و تستدیم الشّکر. 4 594 احسان کردن بسیار، شرف انسانی را بالا برد، و شکر و سپاس را مستدام دارد.

5270 15- من اصطنع حرّا استفاد اجرا.

5 276 کسی که به آزاده‌ای احسان کند پاداشی
را به دست آورده است.

5271 16- وضع الصّنیعة فی اهلها یکبت العدوّ و یقی مصارع السّوء.

6 243 نهادن احسان در جایی (یا نزد کسی) که شایسته آن است دشمن را خوار گرداند، و از افتادن در جاهای بد نگه دارد.

5272 17- لا تصطنع من یکفر برّک.

6 271 احسان نکن به کسی که نیکویی تو را کفران کند.

5273 18- لا تنفع الصّنیعة الّا فی ذی وفاء و حفیظة. 6 432 سود ندهد احسان مگر نزد انسانهای با وفا و نگه دار (یعنی کسانی که حق احسان را نگه دارند).

باب الصواب و الاصابة (درستی، رسیدن به حق)

5274 1- المصیب واجد، المخطئ فاقد. 1 33 کسی که به راه صواب و درست رود یابنده است، و کسی که به خطا رود به آرمان خویش نرسد.

5275 2- الاصابة سلامة، الخطاء ملامة، العجل ندامة. 1 34 به راه صواب رفتن سلامتی است، و به راه خطا رفتن سبب نکوهش است، و شتاب موجب پشیمانی است.

5276 3- الصّواب اسدّ الفعل. 1 144 راه درست محکم‌ترین کار است.

5277 4- قد اصاب المسترشد. 4 464 کسی که (با مشورت دیگران) راه رشد خود جوید به صواب و راه راست رسیده است. 5278 5- من توخّی الصّواب انجح.

5 181 کسی که آهنگ کار درست کند پیروز شود.

5279 6- ربّما اصاب العمیّ قصده. 4 79

چه بسا شخص نابینا که به مقصود خود برسد.

5280 7- ما کلّ رام یصیب. 6 51 چنین نیست که هر که تیری پرتاب کند به هدف بخورد.

5281 8- لیس کلّ من رمی یصیب. 5 77 چنان نیست که هر کس تیری رها کند به هدف بخورد.

باب المصيبة (پیش آمدهای ناگوار)

5282 1- المصائب مفتاح الاجر. 1 107 مصیبتها کلیدهای اجـر و پـاداش است.

5283 2- المصيبة بالصّبر اعظم المصاب. 1 307 مصیبت دار شدن به صـبر (و از دست دادن صبر) بزرگترین مصیبتهاسـت. 5284 3- المصـائب بالسّـويّة مقسومة بين البريّة. 1 344 مصیبتها به طور مساوی میان مردمـان تقسـیم شـده است.

5285 4- الثّواب على المصيبة اعظم من قدر المصيبة. 1 377 پاداش نیکی که در برابر مصیبت است بزرگتر است از مقدار مصیبت.

5286 5- المصيبة بالصّبر اعظم المصيبتين. 2 12 مصیبت دار شدن به صـبر (و از دست دادن آن) بزرگترین بخش از دو مصیبت است.

5287 6- انّ للمحن غايات لا بدّ من انقضائها فناموا لها الى حـين انقضـائها فانّ اعمال الحيلة فيها قبل ذلک زيادة لها. 2 571 به راستی کـه بـرای رنجهـا و محنتها پایانهایی است که به ناچار باید به سر آید، پس شما در برابر آنها حالـت انتظار داشته باشید تا زمانش به سر آید، زیرا چاره‌اندیشی در آنهـا پـیش از آن موجب فزونی آنها شود.

5288 7- انّكم هدف النّوائب و دريئة الاسقام. 3 60 بـه راسـتی کـه شـما آماج مصیبتها و هدف بیماری‌ها هستید.

5289 8- اذا تباعدت المصيبة قربت السّلوة. 3 135 هر گـاه مصـیبتها دور شود تسلیت و فراموش شدن آن نزدیک گردد.

5290 9- بقدر علوّ الرّفعة تكون نكاية الوقعة. 3 232 سختی و رنج پیش آمدهای ناگوار به مقدار رفعت مقام است.

5291 10- تنزل المثوبة على قدر المصيبة. 3 280 پاداش نیک به قدر مصیبت فرود آید.

5292 11- على قدر المصيبة تكون المثوبة. 4 310 به مقدار مصیبت پاداش خواهد بود.

5293 12- عند نزول المصائب و تعاقب النّوائب تظهر فضيلة الصّبر. 4 324 در هنگام فرود آمدن مصیبتها و پی در پی رسیدن ماتمها فضیلت صبر و شکیبایی آشکار گردد.

5294 13- قد تذلّ الرّزيّة. 4 461 گاهی است که مصیبت (آدمی را) خوار کند.

5295 14- كلّما عظم قدر الشّيء المنافس عليه، عظمت الرّزيّة لفقده.

4 621 به هر اندازه بزرگ باشد ارزش چیزی که مورد غبطه و آرزو است، مصیبت فقدان آن بزرگ خواهد بود.

5296 15- من لم يتعرّض للنّوائب تعرّضت له النّوائب. 5 247 کسی که متعرض مصیبتها نشود، مصیبتها متعرض او شوند. 5297 16- من ضرب يده على فخذه عند مصيبة فقد احبط اجره. 5 368

هر کس در هنگام مصیبتی دست بر زانو و ران خویش زند (و این گونه بی‌تابی کند) اجر و پاداش خود را از بین برده است.

5298 17- من عظّم صغار المصائب ابتلاه اللّه بكبارها. 5 370 کسی که مصیبتهای کوچک را بزرگ بداند خداوند او را به مصیبتهای بزرگ گرفتار کند.

5299 18- مصیبة فی غیرک لک اجرها خیر من مصیبة بک لغیرک ثوابها و اجرها. 6 145 مصیبتی که در دیگری باشد و پاداش و اجر آن بـرای تـو باشـد بهتر از مصیبتی است که در باره تو باشد و پاداش و اجر آن برای دیگری باشـد. 5300 19- عظّم اللّه اجرک فیمـا ابـاد و بـارک لـک فیمـا افـاد. 4 365 (در تسلیت مردی که فرزندش از دنیا رفته بود فرموده :) خداوند پـاداش تـو را در آنچه هلاک کرده بزرگ گرداند، و در آنچه بخشیده برکت دهد.

باب الصوت (صدا)

5301 1- خفض الصّوت و غضّ البصر و مشی القصد من امـارة الایمـان و حسن التّدیّن. 3 453 کوتاه کردن صدا، و پایین انداختن نگاه، و راه رفتن میانه و متوسط (نه تند و نه کند) از نشانه‌های ایمان و دینداری نیکو است.

باب الصوم (روزه)

5302 1- الصّيام احد الصّحّتين. 2 27 روزه یکی از دو بخش تندرستی است.

5303 2- صوم الجسد الامساک عن الاغذیة بارادة و اختیار، خوفا من العقاب و رغبة فی الثّواب و الاجر. 4 223 روزه بدن، نگهداشتن آن است از غذاها به اراده و اختیار، بخاطر ترس از عقاب و رغبت در ثواب و پاداش.

5304 3- صیام الایّام البیض من کلّ شهر ترفع الدّرجات و تعظّم المثوبات.

4 214 روزه «ایام البیض» (روزهای سفید یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه که مهتاب در شبهای آن تمامی شب را روشن و سفید کند) درجه‌ها را بالا برد، و پاداشها را بزرگ گرداند.

5305 4- کم من صائم لیس له من صیامه الّا الظمأ. 4 552 چه بسا روزه‌داری که از روزه خویش جز تشنگی بهره‌ای ندارد.

5306 5- صوم القلب خیر من صیام اللّسان و صیام اللّسان خیر من صیام البطن. 4 223 روزه گرفتن دل بهتر است از روزه زبان، و روزه گرفتن زبان بهتر است از روزه گرفتن شکم.

باب الصديق (دوست صميمی)

5153 1- الصّديق اقرب الاقارب. 1 177 دوست صميمی نزديک‌ترين نزديكان است.

5154 2- الصّديق من صدق غيبه. 1 301 دوست راستين كسی است كه راست باشد، پنهان و غيب او (همانند آشكار و ظاهرش).

5155 3- استفساد الصّديق من عدم التّوفيق. 1 383 به تباهی كشاندن رفاقت و دوستی دوست، از نداشتن توفيق است.

5156 4- الصّديق أفضل الذّخرين. 2 24 دوست صميمی برترين بخش از دو بخش اندوخته در زندگی است.

5157 5- الصّديق أفضل عدّة و أبقى مودّة. 2 34 دوست صميمی برترين اندوخته، و دوستی‌اش پاينده‌تر است.

5158 6- الصّديق إنسان هو أنت إلّا أنّه غيرک. 2 65 دوست صميمی، انسانی است كه او، تو هستی، جز آنكه در ظاهر غير از تو باشد. 5159 7- الصّديق الصّدوق من نصحک فی عيبک، و حفظک فی غيبک، و آثرک علی نفسه. 2 76 دوست صميمی كسی است كه تو را در مورد عيبهايت نصيحت كند، و در غياب تو را نگه دارد، و تو را بر خود مقدّم دارد.

5160 8- الاصدقاء نفس واحدة فی جسوم متفرّقة. 2 123 دوستان صميمی جان واحدی هستند در بدنهای پراكنده.

5161 9- الصّديق من كان ناهيا عن الظّلم و العدوان معينا علی البرّ و الاحسان. 2 128 دوست واقعی كسی است كه از ستم و دشمنی تو را باز دارد، و بر نيكی و احسان ياورت باشد.

5162 10- ابذل لصدیقک کلّ المودّة و لا تبذل له کلّ الطّمانینة، و اعطه من نفسک کلّ المواساة و لا تقصّ الیه بکلّ اسرارک. 2 233 ببخشای بر دوست خود کمال مودّت و دوستی را، ولی همه اطمینان خود را به او نکن، و نسبت به او از خویشتن همه مواسات را انجام ده ولی همه اسرار خود را به او بازگو مکن.

5163 11- ایّاک ان تخرج صدیقک اخراجا یخرجه عن مودّتک، و استبق له من انسک موضعا یثق بالرّجوع الیه. 2 301 بپرهیز از این که دوست خود را چنان از نزد خود برانی که جایی برای دوستی باقی نگذاری، و از رفاقت و انس با او مقداری بر جای نه که برای بازگشت بدان اعتماد کند.

5164 12- إذا کثرت ذنوب الصّدیق قلّ السّرور به. 3 137 هنگامی که خلافکاری‌های دوست زیاد شد، شادمانی نسبت به او کم شود.

5165 13- إذا ظهر غدر الصّدیق سهل هجره. 3 188 هنگامی که بی‌وفایی دوست نسبت به انسان آشکار گردید، جدایی از او آسان شود (و دیگر عذری در کار نیست).

5166 14- بئس الصّدیق الملول. 3 252 آدم دلگیر و ملول دوست بدی است.

5167 15- ربّ صدیق یؤتی من جهله لا من نیّته. 4 72 چه بسا دوستی که برخورد شود با او به خاطر نادانی‌اش نه به خاطر نیت و قصد درونی‌اش.

5168 16- صدیقک من نهاک و عدوّک من اغراک. 4 211 دوست صمیمی تو کسی است که تو را از کارهای زشت باز دارد، و دشمن تو کسی است که تو را به کار زشت وادارد.

5169 17- عند زوال القدرة یتبیّن الصّدیق من العدوّ. 4 323

در هنگام از بین رفتن و زوال قدرت است که دوست از دشمن آشکار گردد.

5170 18- فی الشّدّة یختبر الصّدیق.

4 399 در سختی است که دوست آزمایش شود.

5171 19- من جانب الاخوان علی کلّ ذنب قلّ اصدقاؤه. 5 241 کسی که به خاطر هر کار خلافی از برادران فاصله بگیرد و دوری کند، یاران و دوستانش کم شوند.

5172 20- من استفسد صدیقه نقص من عدده. 5 256 کسی که فاسد گرداند دوست خود را از عدد خویش (که دوستانش هستند) کم کرده است.

5173 21- من اهتمّ بک فهو صدیقک.

5 262 کسی که اهتمام ورزد در باره تو (و غمخواری تو کند) او دوست صمیمی تو است.

5174 22- من استقصی علی صدیقه انقطعت مودّته. 5 325 کسی که نسبت به دوست خود خورده گیری کند و ریز بین باشد، دوستی او بریده شود.

5175 23- من لم یرض من صدیقه الّا بایثاره علی نفسه دام سخطه. 5 412 کسی که خوشنود نباشد از دوست خود مگر به این که او را بر خود مقدم دارد، خشمش دائمی باشد. 5176 24- من طلب صدیق صدق وفیّا طلب ما لا یوجد. 5 442 کسی که در جستجوی دوستی صمیمی و راست و درست و با وفا باشد چیزی را می‌جوید که نمی‌یابد.

5177 25- من لم تنفعک صداقته ضرّتک عداوته. 5 455 کسی که دوستی‌اش به تو سود نبخشد دشمنی‌اش به تو زیان رساند.

5178 26- من النّعم الصّدیق الصّدوق. 6 9 از نعمتهای الهی است دوست صمیمی و راست.

5179 27- لا تقطع صدیقا و ان کفر. 6 268 دوستی را با کسی قطع مکن اگر چه او ناسپاسی و کفران کند.

5180 28- لا تتّخذنّ عدوّ صدیقک صدیقا فتعادی صدیقک. 6 306 زنهار که دشمن دوست خود را دوست مگیری که با دوست خود دشمنی کرده‌ای.

5181 29- لا یحول الصّدیق الصّدوق عن المودّة و ان جفی. 6 411 دوست صمیمی راستگو از دوستی خود بر نمی‌گردد اگر چه به او جفا شود.

5182 30- من لا صدیق له لا ذخر له.

5 363 کسی که دوست صمیمی ندارد، ذخیره و اندوخته‌ای ندارد.

5183 31- لا عیش لمن فارق احبّته. 6 384 کسی که از دوستان خود جدا گردد زندگی ندارد.

5184 32- من رغب فی حیاتک فقد تعلّق بحبالک. 5 468 کسی که رغبت در زندگی تو دارد به ریسمان تو چنگ زده (و به همین مقدار رعایت او بر تو لازم است).

5185 33- الرّفیق کالصّدیق فاختره موافقا. 1 310 رفیق و همراه همانند دوست است و از این رو رفیق موافقی برای خود برگیر.

5186 34- فی الضّیق یتبیّن حسن مواساة الرّفیق. 4 399 در تنگدستی آشکار شود مواسات نیکوی دوست.

5187 35- سل الرّفیق قبل الطّریق. 4 137 سؤال کن و جویا شود از رفیق، پیش از جویا شدن و انتخاب راه.

5188 36- انّما سمّی الرّفیق رفیقا لانّه یرفقک علی صلاح دینک فمن اعانک علی صلاح دینک فهو الرّفیق الشّفیق.

3 79 جز این نیست که رفیق را رفیق گویند بخـاطر آنکـه همراهـی کنـد و یاری رساند تو را در اصلاح دین تو، و اگر کسی تو را بر اصلاح دین و آیینـت همراهی کرد او رفیق مهربان است.

5189 37- لیس برفیق محمود الطّریقة من احوج صـاحبه الـی مماراتـه. 5 85 رفیق ستوده راه نیست کسی که همراه خود را نیازمند به جدال کـردن بـا او کند.

5190 38- الرّفیق فی دنیاه کالرّفیق فی دینـه. 2 56 رفیـق در دنیـای هـر کس، همانند رفیق در دین او است.

باب الاصطناع (احسان، نیکویی)

5256 1- اصطناع الاکارم افضل ذخر و اکرم اصطناع. 1 388 احسان کردن به نیکان برترین ذخیره و نیکوترین احسان است.

5257 2- اصطناع الکفور من اعظم الجرم. 1 391 احسان کردن به آدم ناسپاس از بزرگترین گناهان است.

5258 3- الاصطناع ذخر فارتد عند من تضعه. 1 397 احسان کردن ذخیره‌ای است پس بنگر تا نزد چه کسی آن را می‌نهی.

5259 4- الصّنیعة اذا لم تربّ اخلقت کالثّوب البالی و الابنیة المتداعیة.

2 161 کار نیک و احسان اگر تربیت نشود (و احسان دیگری در پی نداشته باشد) کهنه شود همانند جامه کهنه و بنای شکسته.

5260 5- افضل الذّخر الصّنائع. 2 380 برترین ذخیره‌ها نیکی کردن است.

5261 6- اربح البضائع اصطناع الصّنائع. 2 389 سودمندترین سرمایه‌ها نیکی کردن به وسیله احسان به دیگران است.

5262 7- اولی النّاس بالاصطناع من اذا مطل صبر، و اذا منع عذر، و اذا اعطی شکر. 2 474 سزاوارترین مردم به احسان کردن به آنها، کسی است که چون به تأخیر افتد صبر کند، و چون به او داده نشود معذور دارد (و شکوه نکند) و چون به او عطا شود سپاسگزاری کند.

5263 8- افضل الذّخائر حسن الصّنائع.

2 389 برترین ذخیره‌ها احسانهای نیکو است.

5264 9- افضل من الصّنیعة مزیّة الصّنیعة. 2 394 برتر از احسان، آن مزیّت و برتری است که از احسان به دست آید.

5265 10- اشرف الصّنائع اصطناع الکرام. 2 407 شریف‌ترین احسانها احسان کردن به مردمان بلند مرتبه و گرامی است.

5266 11- انّکم الی اصطناع الرّجال احوج منکم الی جمع الاموال. 3 65 به راستی که شما به احسان کردن مردان نیازمندترید تا به گرد آوردن اموال.

5267 12- ظفر بسنیّ المغانم واضع صنائعه فی الاکارم. 4 279 به غنیمتهای والا کسی ظفر یافته است که احسان خود را نزد مردمان بلند مرتبه و گرامی نهاده است.

5268 13- فی کلّ صنیعة امتنان. 4 404 در هر احسان و کار نیکی سپاسگزاری و امتنانی وجود دارد.

5269 14- کثرة الصّنائع ترفع الشّرف و تستدیم الشّکر. 4 594 احسان کردن بسیار، شرف انسانی را بالا برد، و شکر و سپاس را مستدام دارد.

5270 15- من اصطنع حرّا استفاد اجرا.

5 276 کسی که به آزاده‌ای احسان کند پاداشی را به دست آورده است.

5271 16- وضع الصّنیعة فی اهلها یکبت العدوّ و یقی مصارع السّوء.

6 243 نهادن احسان در جایی (یا نزد کسی) که شایسته آن است دشمن را خوار گرداند، و از افتادن در جاهای بد نگه دارد.

5272 17- لا تصطنع من یکفر برّک.

6 271 احسان نکن به کسی که نیکویی تو را کفران کند.

5273 18- لا تنفع الصّنیعة الّا فی ذی وفاء و حفیظة. 6 432 سود ندهد احسان مگر نزد انسانهای با وفا و نگه دار (یعنی کسانی که حق احسان را نگه دارند).

فهرست مطالب

پیشگفتار 2

شرح حال کوتاهی از مؤلف 5

و اما در مورد کتاب غرر الحکم 7

حرف «الألف» 14

باب الابل (شتر) 14

باب الایثار 15

باب الاثم (گناه) 18

باب الاجل (مرگ، زمان) 19

باب الآخرة و الترغیب الیها 25

باب الاخوة (برادری) 52

باب الادب 69

باب الاذی (آزار) 76

باب التأسی (اقتداء و پیروی) 77

باب الاشر (سرکشی - سرمستی) 78

باب الاصل (ریشه، نژاد و نسب) 79

باب الأکل (خوردن) 81

باب الالفة (انس گرفتن) 84

باب معرفة اللّه تعالی شأنه (معرفت خدای تعالی و صفات خداوند و روابط بنـدگان با او) 85

باب الامر بالمعروف (امر به معروف) 99

باب الامل و الأمانی (آرزو و خواسته‌ها) 101

باب التأسی (اقتداء و پیروی) 105
باب الآفة (آفت) 106
باب الالفة (انس گرفتن)..... 107
باب الائمة علیهم السلام (پیشوایان)..... 108
باب الامن (امنیّت)..... 118
باب الایمان..... 119
باب المؤمن 125
باب الاخوة باب الامانة (امانت داری) 132
باب الانس و الالفة (همدمی و الفت)..... 135
باب الانسان 136
باب الاناة (تأنّی و حوصله در کارها و وقار) 138
باب التأهّب و الاستعداد (آماده شدن)..... 140
باب الاهل (خانواده)..... 142
حرف "الباء"..... 143
باب البخل..... 143
باب الاستبداد (خود رأیی)..... 151
باب البدعة (بدعت گذاری)..... 152
باب التبذیر (ولخرجی)..... 153
باب البذل (بخشش)..... 154
باب البراءة (برائت و بی‌گناهی) 157
باب البرد (سرما) 158
باب البرّ (نیکو کاری)..... 159
باب البرکة (برکت، خیر بسیار) 162
باب البشر (خوشرویی) 163

باب البصیرة (بینایی، بینش)..... 166
باب البطر (مستی نعمت)..... 167
باب الباطل..... 168
باب البطالة (بیکاری، تن آسایی)..... 170
باب البطنة (پر خوری)..... 171
باب الباطن (درون)..... 174
باب البکور (سحر خیزی)..... 176
باب البکاء (گریه و گریستن)..... 177
باب البلد (شهر، وطن)..... 178
باب البلاغة (شیوا سخنی)..... 179
باب البلاء (گرفتاری، آزمایش)..... 180
باب بنی أمیة (در باره بنی امیه)..... 182
باب المبالات (باک داشتن، پروا کردن)..... 183
باب البهتان (دروغ بستن)..... 184
حرف "التاء..... 185
باب التجارة (بازرگانی)..... 185
باب التراب (خاک)..... 186
باب التعب (رنج، سختی)..... 187
باب التوبة (پشیمانی و بازگشت به خدا)..... 188
باب البلاغة (شیوا سخنی)..... 189
حرف "الثاء"..... 191
باب الثواب (اجر، پاداش)..... 191
حرف "الجیم"..... 192
باب الاجارة (پناه دادن)..... 192

باب التّجبّر (گردن فرازی) 192
باب الجبن (ترس) 193
باب الجد (کوشش، جدیت) 194
باب الجدل (ستیزه جویی) 196
باب التجربة (آزمون، آزمایش) 197
باب الجزع (بیتابی، ناشکیبایی) 200
باب الجزاء (کیفر، مجازات) 202
باب الجفاء (ستم، بد خویی) 204
باب المجالسة (همنشینی) 205
باب المجلس (مجلس و جای نشستن) 207
باب الجمال (زیبایی) 208
باب التجمل (آراستن، زینت دادن) 209
باب الجند (لشکر و سپاه) 211
باب التجانس (هم جنسان) 212
باب الجنة (بهشت) 213
باب الجواب (پاسخ گویی) 216
باب الجود (بخشندگی) 217
باب الجوار (همسایگی) 222
باب الجوع (گرسنگی) 224
باب التجانس (هم جنسان) 225
باب الجواب (پاسخ گویی) 226
باب الجوار (همسایگی) 227
باب الجاه (منزلت، مقام) 229
باب الجواهر (گوهر و حقیقت انسانی) 230

باب الجهاد (جنگ با دشمن) 231
باب الجهل (نادانی) 233
باب جهنم (دوزخ) 244
حرف "الحاء" 246
باب الحبّ (دوستی) 246
باب فنون الحرب (دستورات جنگی) 253
باب الحج (زیارت کعبه) 255
باب الحجّة (دلیل و برهان) 256
باب الحد (قدر و اندازه) 257
باب الحدّة (تندی، خشم) 258
باب الحدود (مرزهای الهی) 259
باب الحذر (ترس، پرهیز، محافظه کاری) 260
باب الحریّة (آزاد مردی) 263
باب الحرص (شره، آز) 265
باب الحرام 274
باب الحزم (دور اندیشی) 277
باب الحزن (اندوه) 284
باب الحسب 285
باب الحسد (رشک) 285
باب الحد (قدر و اندازه) 287
باب الحدود (مرزهای الهی) 288
باب الحذر (ترس، پرهیز، محافظه کاری) 289
باب الحریّة (آزاد مردی) 292
باب الحزن (اندوه) 294

باب الحسرة (افسوس) 295
باب الحسنة (کار نیک) 295
باب الحظ (بهره، بخت) 308
باب الحفظ (نگهداری 309
باب الحقّ 310
باب التحقیق (کنجکاوی) 324
باب الحقوق (حقوق خدا و مردم) 325
باب الاحتکار 326
باب الحکمة (فرزانگی، علم صحیح) 327
باب الحلال (جایز، روا) 333
باب الحلم (خویشتن داری، بردباری) 334
باب النبی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 343
باب الحماقة (نادانی و بیخردی) 345
باب الاحتمال و التحمّل 350
باب الحمیة (پرهیز از خوردن) 354
باب الحاجة و الاحتیاج 355
باب الحیلة (چاره جویی و مکر) 357
باب الحیاء (شرم، آزرم) 358
باب التحیة (سلام و درود) 363
حرف "الخاء" 364
باب الخبر 364
باب الخبرة (آگاهی و آزمودگی) 365
باب الخدیعة (نیرنگ) 366
باب الخادم (کارگر) 367

باب الخذلان..... 368
باب الخرق (خشونت و درشتی)..... 369
باب الخشوع (فروتنی کردن)..... 371
باب الخشية (بیم، هراس، ترس) 372
باب الخصومة (دشمنی)..... 374
باب الخضوع (تواضع)..... 375
باب الخطر..... 376
باب خفّة الظهر (سبکباری)..... 377
باب الاستخفاف (سبک شمردن)..... 378
باب الاخلاص (پاکی عمل)..... 379
باب الخلاف (ناسازگاری 386
باب الأخلاق (خویها)..... 387
باب حسن الخلق (خوش خلقی)..... 389
باب سوء الخلق (بد خلقی) 393
باب الخلقة (آفرینش) 396
باب الخلوة (تنهایی و خلوت کردن) 397
باب الخوف (ترس، بیم)..... 398
باب الخیانة..... 403
باب الخیانة..... 406
باب الاستخارة 409
باب الخیر (نیکی) 410
حرف "الدال"..... 415
باب التدبیر (چاره جویی کردن)..... 415
باب الاستدراج 417

باب الدراسة (آموختن و تدریس)..... 418
باب الاستدراک (جبران کردن)..... 419
باب المداراة (ملایمت و خوش رفتاری)..... 420
باب الادعاء..... 422
باب الدعاء..... 423
باب الدماء (خونریزی)..... 425
باب الدنیا..... 426
باب المداومة (پی گیری)..... 453
باب الدناءة (پستی)..... 472
باب الدولة..... 474
باب المداومة (پی گیری)..... 476
باب الداء و الدواء (درد و درمان)..... 477
باب الدهر (روزگار)..... 478
باب الدهر (روزگار)..... 479
باب الدّین (قرض، وام)..... 481
باب الدّین (کیش و آیین)..... 482
حرف «الذال»..... 493
باب الذکر (یاد آوری، یاد)..... 493
باب ذکر اللّه (یاد خدا)..... 494
باب الذّلة (خواری و پستی)..... 500
باب الذّم و المذموم (نکوهش، نکوهیده)..... 502
باب الذنب و العصیان (گناه، نافرمانی)..... 503
باب الذنب و العصیان (گناه، نافرمانی)..... 509
باب الاصرار علی الذنب (اصرار بر گناه)..... 519

باب استصغار الذنب (کوچک شمردن گناه) 521
باب المجاهرة بالذنب (آشکار گناه کردن) 522
باب التبجح بالذنب (خوشحالی به گناه) 523
باب الاذاعة (فاش کردن اسرار) 524
حرف «الراء» 525
باب الریاسة (سر کردگی) 525
باب الرؤیا (خواب دیدن) 526
باب الریاء (خود نمایی) 527
باب الرأی (عقیده و نظر) 528
باب الرؤیة (دیدن) 530
باب الربح (سود بردن) 531
باب الرّجاء (امید) 532
باب الرحم (خویشاوندی) 533
باب الرحمة و الترحّم (دلسوزی و مهربانی) 536
باب الرحم (خویشاوندی) 538
باب صلة الرحم (پیوند با خویشان) 540
باب قطع الرحم (بریدن از خویشان) 543
باب الرخاء (خوشی و فراوانی) 545
باب الرذائل (پستیها) 546
باب الرّزق (روزی) 547
باب الرسل (پیغمبران) 551
باب الاسترسال (گفتگوهای دوستانه) 552
باب الرشد (به حق رسیدن) 553
باب الرّضا (خورسندی) 554

الرّغبة (میل و اشتیاق)..... 561
باب الرّفق (نرمخویی)..... 562
باب المرکب 568
باب الراحة (آسایش)..... 569
باب الریاضة (ریاضت نفس و رام کردن آن) 570
باب الریبة (شک و گمان، تهمت، نگرانی)..... 571
حرف «الزاء» 573
باب الزرع (کشت کردن)..... 573
باب الزکاة 574
باب الزلل (لغزش) 575
باب الزمان 576
باب الزنا 580
باب الزاد (توشه) 581
باب الزیارة (دیدار)..... 582
باب الزّهد (بی‌اعتنایی)..... 583
باب الزّینة (آرایش) 594
باب الزیّ (شکل، هیئت)..... 595
حرف «السین» 596
باب السؤال عن الناس (درخواست از مردم) 598
باب السبب 602
باب السبّ (دشنام)..... 603
باب الستر (پرده پوشی) 604
باب السجود 605
باب المسجد 606

باب السجن (زندان) 607
باب السجيّة (خلق و خوی) 608
باب السخط (ناخرسندی، خشم) 609
باب السخف (سبک عقلی) 611
باب السخاوة (جود، بخشش) 612
باب السداد (راستی، درستی، محکمی) 618
باب السرور (شادمانی) 619
باب السرّ (راز) 621
باب السرعة (شتاب) 625
باب الاسراف (ولخرجی، زیادهروی در خرج) 626
باب السعادة (نیکبختی) 628
باب السعی (کوشش، تلاش) 629
باب السعاية (سخن چینی) 631
باب السفر 632
باب السّفل (مردمان پست و فرومایه) 633
باب السفه (نابخردی، ابلهی) 634
باب السکوت 635
باب السکوت 638
باب السلطان (پادشاه) 639
باب الإسلام و التسليم 646
باب السلام 650
باب السلامة 651
باب السلم (سازش) 652
باب السمت (سیما و هیئت) 654

باب المسامحة (سهل و آسان گرفتن)..... 655
باب الاستماع (شنیدن و گوش دادن)..... 656
باب السنة (روش نیکو)..... 658
باب الإساءة (بدی کردن) 660
باب السیادة (آقایی، سروری)..... 662
باب السیاسة 663
باب السوق (بازار)..... 664
باب السهر (شب زنده داری) 665
باب التسهیل (آسان گرفتن)..... 667
باب السیرة (رفتار و روش)..... 668
باب الشباب (جوانی)..... 669
حرف «الشین» 670
باب الشباب (جوانی)..... 670
باب الشبهة 671
باب الأشتر (مالک اشتر)..... 673
باب الشتم (دشنام، ناسزا)..... 674
باب الشجاعة (پر دلی و دلاوری)..... 675
باب الشدائد (سختی‌ها، گرفتاری‌ها) 676
باب الشرّ (بدی)..... 677
باب الشریعة (دین و آئین)..... 684
باب الشرف 685
باب الشرک 687
باب الشرکة 688
باب الشطط (تجاوز)..... 689

باب الشیطان 690
باب الاشتغال (سرگرم شدن) 692
باب الشفاعة 693
باب الشفقة (مهربانی) 694
باب المشقة (رنج و سختی) 695
باب الشقاء (بدبختی، سختی و تنگی) 696
باب الشّکر (سپاسگزاری) 697
باب الشک 712
باب الشکوی (گله و درد دل) 715
باب الشماتة (سرزنش کردن) 716
باب المشاورة (رایزنی، کنکاش کردن) 717
باب الشوق 724
باب الشهرة 725
باب الشهوة (خواهشهای نفسانی) 726
باب الشین (زشتی، عیب) 731
باب الشیب (پیری) 738
باب الشیعة 740
باب الشین (زشتی، عیب) 741
باب الصبر (شکیبایی) 742
باب المصاحبة (هم نشینی) 758
باب المصاحبة (هم نشینی) 760
باب الصحة (تندرستی) 772
باب الصدق (راستگویی) 773
باب الصدقة 783

باب الصدیق (دوست صمیمی)..... 787
باب الصغر (کودکی)..... 792
باب الاصلاح و الصلح (سازش)..... 793
باب الصلف (چاپلوسی، گزافه گویی)..... 795
باب الصلاة (نماز)..... 796
باب الصلاة علی النبی (درود بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم..... 798
باب الصمت (سکوت و خموشی)..... 799
باب الاصطناع (احسان، نیکویی)..... 804
باب الصواب و الاصابة (درستی، رسیدن به حق)..... 806
باب المصیبة (پیش آمدهای ناگوار)..... 807
باب الصوت (صدا)..... 810
باب الصوم (روزه)..... 811
باب الصدیق (دوست صمیمی)..... 812
باب الاصطناع (احسان، نیکویی..... 817
فهرست مطالب..... 819